به فرمان

اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

با همهٔ کوششهائی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تتبع در آثار گرانبهای ادبیات هزار سالهٔ فارسی انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ پرارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کار ناکرده بسیار است. دربارهٔ نکات و دقایق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگرچه مکرر صورت طبع یافته، باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و تتبع و کوشش در این زمینه است.

در سلسلهٔ «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشدهٔ کهن با دقتی که درخوراست طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق دربارهٔ نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مآخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دبیرکل و مدیرعامل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

زبان و ادبیات فارسی
«۳۹»

تحفة الهند

تألیف

میرزا خان ابن فخرالدّین محمّد

تصحیح و تحشیه

دکتر نورالحسن انصاری

دانشیار دانشگاه دهلی

جلد اوّل

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۹۵»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۴ در چاپخانه خواجه و رامین
چاپ شد

فهرست مطالب

مقدمهٔ مصحح — سیزده ـ چهل و دو

متن کتاب — ۳ - ۴۵۶

مقدمه

مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول : درذکر مصطلحات حروف تهجیهٔ هندیه — ۶ - ۱۲

فصل دوم : درتعداد و ترتیب حروف تهجیهٔ هندیه — ۱۲ - ۳۲

فصل سوم : دربیان مات — ۳۲ - ۳۸

فصل چهارم : دربیان علامت مات — ۳۹ - ۸۳

باب اول در علم پنگل

و آن مشتمل است برسه فصل

فصل‌اول : درذکر بعضی مقدمات ۸۴ – ۱۱۰

فصل‌دویم : دربیان نشته و ادشته و میروپتاکا ۱۱۰ – ۱۴۰

فصل‌سیوم : دربیان بعضی مصطلحات اهل این فن و ... ۱۴۰ – ۲۳۸

باب‌دویم

در بیان علم تُك یعنی علم قوافی اهل هند
وآن مشتمل است بر دوفصل

فصل‌اول : درتعریف تُك وذکر حروف آن ۲۳۹ - ۲۵۴

فصل‌دویم : دربیان تُك‌مات و غیره ۲۵۴ – ۲۶۴

باب سیوم

در علم‌النکار یعنی علم بدیع و بیان اهل‌هند
وآن مشتمل است بر دو فصل

فصل‌اول : دربیان فصاحت وبلاغت کلام ۲۶۵ – ۲۸۶

فصل‌دویم : دربیان دوکهن ۲۸۶ – ۲۹۶

باب چهارم

در علم سنگاررس یعنی علم عاشقی ومعشوقی و بیان احوال عاشق و معشوق

و آن مشتمل است بر دو فصل

فصل‌اول : در تعریف سنگاررس و بیان اقسام نایکا ۲۹۷ – ۳۱۸
فصل‌دویم : دربیان اقسام نایك ۳۱۸ – ۳۲۱

باب پنجم

درعلم سنگیت یعنی‌علم موسیقی

وآن مشتمل است بر ده‌فصل

فصل‌اول : در تعریف علم سنگیت ۳۲۲ – ۳۳۶
فصل‌دویم : دربیان اقسام‌گاین یعنی خواننده ۳۳۶ – ۳۶۲
فصل‌سویم : در بیان راگ و راگنی و ... به‌حسب هنومان مت
۳۶۲ – ۳۸۴
فصل‌چهارم : دربیان راگ و راگنی و پتر برحسب کل‌ناته مت
۳۸۴ – ۳۸۹
فصل‌پنجم : در بیان راگ و راگنی و پتر به حسب سمیشر مت
۳۸۹ – ۳۹۶
فصل‌ششم : در بیان راگ و راگنی و ... به حسب بهرت مت
۳۹۶ – ۴۱۱
فصل‌هفتم : دربیان ترکیب راگ وراگنی ۴۱۱ – ۴۲۱

فصل‌هشتم : دربیان راگهایی‌که متأخرین وضع کرده‌اند ۴۲۱ - ۴۲۵
فصل نهم : دربیان مقامات فارسی ۴۲۵ - ۴۳۰
فصل‌دهم : در بیان تال ادهیای یعنی علم اصول و بحور هندی
۴۳۰ - ۴۵۶

تعلیقات و فهرست‌ها

تعلیقات ۴۵۹ - ۵۱۶
فهرست‌ها ، مراجع و مآخذ ۵۱۷ - ۷۷۴

شمارهٔ صفحات ۴۳۷ تا ۴۵۲ به ۴۳۵ تا ۴۵۰

اصلاح شود

مقدمهٔ مصحح

در کلیه اعصار وقرون دانشمندان فارسی‌زبان همواره درجستجوی دانش و حکمت بوده‌اند. کوشش پیوستهٔ آنان براین بودتادر حیطهٔامکان هرگوهرنابی راگردکنند وگنجینهٔ خود را فزونی بخشند. دراین باب اولین‌تلاش‌راستین را در شخصیت برزویه طبیب سراغ می‌کنیم که رنج سفرهند برخود خرید تا از مجموعهٔ جواهرات نفیس دانش در هند خطی بیاورد و بهره‌بیابند. لیکن بزرگترین و پرارزش‌ترین کوشش در راه‌گردآوری حکمت و فلسفه هند را دانشمندبزرگ محمدابوریحان‌البیرونی درهزارسال پیش از این به‌منصهٔ ظهور می‌رساند. ثمرهٔ تلاش‌های خستگی ناپذیر او درکتابی به‌نام تحقیق ماللهند به‌بروز رسید، که اقیانوسی است از اطلاعات در دانش شناخت هند. این مهم به‌سادگی میسر نیامد. البیرونی بدین‌خاطر سالها زبان‌سانسکریت آموخت و صدها کتاب قدیمی سانسکریت را از نظر تدقیق گذراند تا توانست دائرةالمعارفی بسازد که پاسخگوی هرسئوالی مهم در زمینهٔ هرآنچیزیست که به‌هند و فلسفهٔهندی و حکمت هندی و زندگی و فرهنگ هندی مربوط باشد. البته‌پرواضح است‌ که کتابی که خود عصارهٔ صدها کتاب غامض فنی وعلمی را دربردارد، تاچه‌حدپیچیده‌ودشوار است. درهرسطر ازاین کتاب به‌چندین اصطلاح سانسکریت برمی‌خوریم که درک آنها آسان نیست. البیرونی فارسی زبان در

کتاب عربی خود بسیاری واژهٔ سانسکریت بکار گرفته که در نتیجه فهم ساختهٔ خود را برادهاب هرسه‌زبان دشوار ساخته است.

پس ازاستقرار حکومت مسلمانان درشمال هندوستان در آغاز قرن هفتم هجری تاعهد امیرخسرو دهلوی (م -۷۲۵ هجری) هیچگونه تلاش مهمی از جانب مسلمانان که اغلب فارسی زبان بودند در راه آموزش و تدوین حکمت هندی مشاهده نمی‌شود. کوشش‌های امیرخسرو در راه تلفیق فرهنگ هندی وایرانی خصوصاً درزمینهٔ موسیقی مجدداً راهی راکه بعداز البیرونی تقریباً مسدود شده بود، گشود. علاءالدین خلجی (۶۹۵-۷۱۵ هجری) اولین حکمران دهلی بودکه به‌موسیقی هندی ابراز علاقه نمود وموسیقی‌دانان جنوب هند را به‌دربار خویش دعوت کرد. علاوه‌بر دربار دهلی حکمرانی‌های کوچك مسلمانان در اکناف هند همواره علاقهٔ شدید خودرا به‌فرهنگ وحکمت‌هندی نشان می‌داد. سلطان‌حسین شرقی پادشاه جونپور (۸۶۲-۸۸۴ هجری) ، سلطان‌مظفر دوم (۹۱۷-۹۳۲هجری) وسلطان بهادر(۹۳۲-۹۴۳ هجری) پادشاهان‌گجرات و بازبها در (۹۶۳-۹۶۹ هجری) پادشاه مالوا از جمله سلاطینی هستندکه در زمرهٔ بزرگترین افراد سهیم درتوسعهٔ فرهنگ و دانش‌هندی بشمارمی‌روند.

اماکوشش جدی دراین‌راه‌درعصر اکبرگورکانی(۹۶۳-۱۰۱۴هجری) پادشاه بزرگ هند و باشارت او نسبت به ترجمهٔ کتب سانسکریت به‌فارسی صورت عمل می‌پذیرد. بدین نحو با همکاری همه جانبهٔ پاندیتهای هندی و دانشمندان‌فارسی بسیاری ازکتب‌اساسی وبزرگ‌سانسکریت به‌فارسی برگردانده شد.

در فلسفهٔ و حکمت دین هندویی کتبی چون مهابهارت حماسهٔ بزرگ ملی‌هند، راماین، گیتا، یوگا واشیشت YOGAVĀSISHTHA ، لیلاوتی LĪLĀVATĪ درعلم‌ریاضی،راج ترنگنی RAJATARANGINĪ (قدیم‌ترین تاریخ کشمیر) ، سینگاسن بتیسی SINGHASAN BATĪSĪ وکتاسریت‌ساگر KATHĀ SARITA SĀGARA درزمینهٔ داستان‌نویسی به‌فارسی درآمد. ترجمهٔ این آثار برای‌شعرا ونویسندگان فارسی‌زبان‌بسیاری موضوعات تازه و جدید ایجادکرد. تابدانجاکه از این‌بعد دربسیاری از مثنویات‌فارسی

داستانهای هندی‌را می‌یابیم .

سنت مطالعه درسانسکریت و تمایل به‌علوم هندی که درعصر اکبر آغاز شد تادوران جهانگیر (۱۰۱۴–۱۰۳۷ هجری) و پسر و جانشینش شاه‌جهان (۱۰۳۷–۱۰۶۸ هجری) ادامه یافت . دارا شکوه فرزند ارشد و ولیعهد شاه جهان عمیقاً به‌سانسکریت و حکمت هندی شایق بود و شخصاً پنجاه اوپانیشاد UPANISHAD را تحت‌عنوان سراکبر به‌فارسی برگردان نمود. دارا شکوه سعی وافردرنزدیك ساختن جنبه‌های مختلف فرهنگ و دانش هندی و اسلامی می‌نمود . اما دست تقدیر برسرنوشت او رقمی دیگرداشت و او بدست برادرش اورنگزیب (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هجری) به‌قتل رسید .

علی‌رغم‌دارا شکوه اورنگزیب‌یك مذهبی‌متعصب بود که ظاهراً هیچگونه تمایل واقعی به‌سانسکریت وعلوم‌هندی‌نشان نداد . بااین‌همه کتبی چند درباب علوم وفرهنگ هند درعصراو به تألیف رسید .

عاقل‌خان رازی خوافی (م–۱۱۰۸ هجری) یکی از بزرگترین شعرای دوران اورنگزیب که با خود شاهنشاه بسیار نزدیك بود ، دو مثنوی پیرامون داستانهای هندی سرائید . یکی‌مهروماه‌که داستان عشق منوهر و مدهومالتی را توصیف می کند ودیگری شمع وپروانه که درآن داستان دلسوز پدماوت به‌نظم کشیده شده است . مثنوی دستور همت که سرایندهٔ آن شاعری بنام لایق‌است، یکی‌از زیباترین منظومه‌های این دوره محسوب می‌شود . موضوع این مثنوی داستان عشق کام روپ وکام لتا است . این داستان چنان جذاب بوده است که نویسندهٔ دیگـر دورهٔ اورنگزیب آن را به نثر شیوا درآورد . داستان عشق هیررانجا پرشورترین داستانهای پنجاب است . دربن‌دوره‌شاعری بنام چنابی این داستان جالب راکه قبلاً نیز چندین بار به فارسی سروده شده بود ، به‌نظم درآورد .

ازمیان‌داستان‌های هندی‌وسانسکریت که دردوران اورنگزیب جامهٔ‌فارسی پوشید بایدسینگاسن بتیسی(مجموعهٔسی‌ودوقصه) را نامید که‌تحت‌عنوان رسالهٔ سربری بوسیلهٔ مولف‌مجهول‌الاسمی به‌فارسی برگردانده شد. تحریردیگراین داستان که‌بنا به گفته‌ٔ‌ر یودردوران‌اورنگزیب تهیه‌شده کیشن بیلاس KISHAN BILĀS

نگارش کیشن چند است. اما اته آن‌را از تألیفات عصر جهانگیر می‌داند. باید یادآورشد که نخستین بار درسال ۹۸۲ هجری ملا عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ سینگاسن بتیسی را تحت عنوان خرد افزا از سانسکریت به فارسی ترجمه نمود وسپس این مجموعهٔ قصص موردتوجه‌نویسندگان‌فارسی‌زبان قرارگرفت وچندین‌دفعه به‌فارسی برگردانده شد.

همچنین مجموعهٔ دیگری ازقصه‌های هندی‌بنام بدایع‌العقول دراین عصر نگارش یافت که درواقع ترجمهٔ کتاب بیتال پچیسی VETĀLA PACĪSĪ هندی است ومشتمل بر بیست وپنج قصه است. قصهٔ میکا ومنوهر دیگر داستان جالب‌هندی است که مادهوداس‌گجراتی آن را درسال ۱۰۹۸هجری به‌فارسی برگرداند.

از جمله کتب مذهبی هندویی که در دورهٔ اورنگزیب به فارسی ترجمه شد، میتاکشرا MITĀKSHARA مهم‌ترین آنهاست. مترجم این کتاب لعل‌بهاری‌پسرهری‌رای‌سکسینه LĀLBIHĀRĪ B. HARI RĀI SAKSENĀ وابسته به‌الله‌وردی‌خان عالمگیری یکی‌از امرای اورنگزیب بوده است. کتاب مزبور یکی‌از اساسی‌ترین کتب فقهی هندویی است.

چندرمن بیدل یکی‌از شعرای این‌دوران راماین یعنی داستان رام‌چندر وسیتارا هم به‌نظم و هم به‌نثر درآورد. بیدل داستان منثور راماین را در سال ۱۰۹۷ هجری به‌پایان رسانید اما مثنوی وی درسال ۵-۱۱۰۴هجری به‌اتمام رسید. بایدگفت که مثنوی راماین بیدل منظومه‌ای معمولی است و خالی از نقایص ادبی‌نیست.

نویسندهٔ دیگری روپ نراین کهتری قصهٔ‌نچکتا NACAKETA را از کتها اوپانیشاد KATHĀ UPANISHAD انتخاب نمود وآن را تحت‌عنوان حکایات ناسکیت به‌فارسی برگرداند.

سه کتاب دیگر در موسیقی بانامهای پاریجا تك PĀRIJĀTAKA و راگ‌درپن RĀGA DARPANA وتشریح‌الموسیقی به‌فارسی برگردان‌یافت. درباب دو کتاب اول پس‌ازین سخن‌خواهد رفت. اما تشریح‌الموسیقی ترجمهٔ فارسی کتاب بوده‌پرکاش BUDDHA PRAKĀSA تألیف تان‌سین بزرگترین

موسیقی دان عصر اکبر است[1].

درمیان کلیه این تألیفات و تصنیفات تحفةالهند جایگاه رفیعی را به‌خود اختصاص داده است ودر واقع از میان تمامی آثار فوق‌الذکر تنها اثری است که درمقامی کوچکتر باشاهکارالبیرونی تحقیق ماللهند برابری تواند کرد.

مؤلف تحفةالهند:

در کمال تأسف باید اذعان داشت که درمورد مؤلف کتاب تحفةالهند اطلاعـاتی مقرون به‌هیچ است. حتی در مورد نام حقیقی این شخص اتحاد نظر نیست. درنسخهٔ الف که اساس متن این کتاب قرارگرفته‌است ونسخهٔخطی شماره ۳۲ کتابخانهٔ برلن اسم مؤلف میرزاجان ابن‌فخرالدین محمد ضبط شده است[2]. در نسخهٔ ج نـام او میرزاخان ابن فخرالدین محمد آمده است که بیشتر دانشمندان بر این‌اسم اتفاق کرده‌اند. اما درنسخهٔ ب ونیز در نسخهٔ شماره ۱۰۷۴ برلن نام مؤلف میرزا محمدابن فخرالدین ضبط شده است. ریو بنا بر گفتهٔمؤلف تذکرهٔ گل‌رعنا نام‌مؤلف تحفةالهندرا میرزاخان‌ابن‌فخرالدین محمد تائید می‌کند[3].

یکی ازنبیره‌های عبدالرحیم خانخانان دانشمند و امیر بزرگ عصراکبر گورکانی میرزاخان نام داشته[4] و در سال ۱۰۵۵ هجری از منصب سه هزاری برخوردار بوده است[5] اما آیا این فردهمان میرزاخان مؤلف تحفةالهند است یاخیر، نمی‌دانیم.

مؤلف بدانگونه که در مقدمهٔ تحفةالهند می‌گوید وی کتاب خود را درعهد اورنگزیب تألیف نموده است. اماسال تألیف دقیقاً معلوم نیست. نکتهٔ

۱ـ برای تفصیل بیشتر دربارهٔ ادبیات دوران اورنگزیب رجوع شود به تألیف‌این‌نگارنده فارسی ادب بعهداورنگزیب (ادبیات‌فارسی دردورهٔ اورنگزیب) دهلی، ۱۹۶۹ میلادی.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ برلن ص ۸۳.

۳ـ فهرست‌کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۳ ص۱۰۷۸ـ۱۰۷۹.

۴ـ مرآةالعالم تألیف بختاورخان (خطی) درذکر مشایخ‌کرام.

۵ـ آئین‌اکبری تألیف ابوالفضل (ترجمهٔ انگلیسی) ص ۳۶۱.

دیگری که تولید ابهام می کند آنست که معلوم نیست کتاب برای که نوشته شده است . در برخی ازنسخ چنان آمده است این کتاب برای مطالعهٔ شاهزاده محمد اعظم پسر سوم اورنگزیب تألیف شده است . لیکن در نسخهٔ ب نام معزالدین جهاندارشاه ذکر گردیده است . درهمین نسخه این مطلب اضافه شده است که مؤلف این کتاب را «حسب الاشارت بابشارت وزارت وامارت رتبت، ابهت و ایالت منزلت ، رضیع شاه جم قدر ، سکندرمکان کوکلتاش خان» برای مطالعهٔ جهاندارشاه نوشته است .

از خطاب «رضیع شاه جم قدر» ریو نتیجه گیری می کند که این کوکلتاش خان عبارت است ازبرادر رضاعی اورنگزیب که درسال ۱۰۸۶ هجری لقب خان جهان بهادر ظفرجنگ دریافت کرد ، وباهمین لقب بیشتر معروف است . ریو اضافه می کند که چون مؤلف کوکلتاش خان را با لقب خان جهان بهادرظفر جنگ یادنکرده است ، احتمال می رود که وی قبل از این تاریخ تألیف خود را به اتمام رسانیده باشد [1] .

اما اشکال دیگر آنست که اسم کوکلتاش خان همراه باجهاندارشاه در همان نسخه ضبط شده است ، و لذا ممکن است منظور مؤلف کوکلتاش خان برادر رضاعی جهاندارشاه باشد . این کوکلتاش خان که اسم اصلی او علی مرادخان بود ، وابسته به شاهزاده معزالدین جهاندارشاه بود . می دانیم که پس از مرگ اورنگزیب در سال ۱۱۱۸ هجری میان فرزندان او محمداعظم و محمد معظم برسرتاج وتخت جنگ افتاد که درنتیجه محمداعظم کشته شد و محمدمعظم به سلطنت رسید وخودرا بهادرشاه ملقب ساخت . پس از وفات او درسال ۱۱۲۴ هجری پسرش معزالدین جهاندارشاه جانشین اوشد لیکن حکومت او بیش از یک سال دوام نیاورد . برادرزاده اش فرخ سیر اورا درمیدان جنگ به قتل رسانیدو تخت گورکانی را متصرف شد [2]. دراین جنگ کوکلتاش خان ازطرف جهاندار-

---

۱ــ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱/ص ۶۲ .

۲ــ کمبریج هیستری آف اندیا ج ۴/ص ۳۲۶ــ ۳۲۹.

شاه شجاعانه جنگید و جان خود را فدای آقای خود کرد[1].

استاد سید مسعود حسن رضوی ادیب مترجم بخشی ازمقدمهٔ تحفة‌الهند به اردو بنابر آنچه در یك نسخهٔ خطی تحفة‌الهند که در کتابخانهٔ شخصی وی مضبوط است، عقیده دارد که کتاب حاضر برای مطالعهٔ خود اورنگزیب تحریر شده است. زیرا در مقدمهٔ نسخهٔ وی که احیاناً بسیار مختصر است، اسم محمد اعظم یا جهاندارشاه دیده نمی‌شود البته عبارت «حسب‌الاشارت با بشارت... کوکلتاش خان» در آنجا ضبط گردیده است[2].

اینك نمی‌توان به‌تحقیق گفت که مؤلف کتاب خود را برای که تألیف نموده است. البته اسم محمد اعظم مقرون به‌قراین به‌نظر می‌رسد. محمد اعظم سومین پسر اورنگزیب علاقهٔ وافر به‌علوم هندی وموسیقی داشته وحامی‌بسیاری ازشعرا و نویسندگان دوران خود بوده است. شعرایی چون میرزا عبدالقادر بیدل (م ــ ۱۱۳۳ هجری) و راسخ سرهندی (م ــ ۱۱۰۷ هجری) و سالم کشمیری (م‍ ــ ۱۱۱۹ هجری) و ارادت خان واضح (م ــ ۱۱۲۸ هجری) و محمد احسن ایجاد (م ــ ۱۱۳۳ هجری) وحکیم شهرت (م ــ ۱۱۴۹ هجری) با دربار او وابسته بودند. یکی از شعرای این دوره ابوابراهیم الله‌یار نصیبی بلخی مجموعه‌ای از قصاید خود را که در مدح محمد اعظم سروده بود، به‌نام اعظم نامه‌گردآوری کرده است. گذشته از این ملاعیوض بیگ رساله‌ای در موسیقی بنام‌شاهزاده محمداعظم‌تألیف نموده بود که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ خانقاه اوچ (پاکستان) نگهداری می‌شود[3].

شاهزاده محمد اعظم به‌زبان و ادبیات هندی علاقهٔ خصوصی داشت. یکی از شعرای هندی بنام نواج در دربار وی زندگی می‌کرد. نواج به‌ایمای شاهزاده نمایشنامهٔ معروف شکونتلا SÁKUN TALĀ تألیف کالی داس‌را از سانسکریت به‌فارسی برگرداند. همچنین‌منظومهٔ هندی بنام‌ست‌سئی SAT SAĪ

۱ــ قواعدکلیهٔ بهاکها (مقدمهٔ تحفة‌الهند) تصحیح م. ضیاءالدین، مقدمه ص۲.

۲ــ قواعدکلیهٔ بهاکها ترجمه از سیدمسعود حسن رضوی ادیب، لکهنو، ۱۹۶۸ میلادی، ص۵.

۳ــ رجوع شود به‌ادبیات فارسی در دورهٔ اورنگزیب تألیف این نگارنده.

سرودهٔ بهاری به دستورشاهزاده محمد اعظم تصحیح شد ومتن آن منظومه که امروزه در دست است، ستی اعظم شاهی خوانده می‌شود[1].

بررسی مطالب تحفةالهند :

کتاب تحفةالهند در هفت باب تنظیم گردیده است. قبل ازآغازباب‌اول مؤلف در مقدمه‌ای مبسوط الفبای هندی و طرز نگاشتن آن و دستور زبان‌هندی میانه (برج بهاشا) را شرح داده است. همچنین در پایان کتاب لغت نامه‌ای از کلمات سانسکریت و هندی بفارسی ترتیب داده که شامل تقریباً سه‌هزار واژه می‌باشد. مباحث هفت باب تحفةالهند عبارت است از:

باب اول درعلم پنگل یا علم عروض اهل هند .

باب دوم در علم تُك یا علم قافیهٔ اهل هند.

باب سوم در علم النکار یا علم بدیع اهل هند.

باب چهارم درعلم سنگاررس یا علم عاشقی و معشوقی .

باب پنجم در علم سنگیت یعنی علم موسیقی اهل هند.

باب ششم درعلم کوك یعنی علم معرفت اقسام زن ومرد وصحبت داشتن ومعاشرت ومباشرت بازنان .

باب هفتم درعلم سامدربك یعنی علم قیافه .

الفبای سانسکریت یا هندی که به خطی مخصوص بنام دیوناگری و از چپ به راست نوشته می‌شود ، دارای چهل و نه حرف است که از آن میان چهارده حرف مصوت و سی‌وسه حرف صامت و دو حرف نیمه هجایی می‌باشد. مؤلف تحفةالهند سی و چهارحرف صامت شمرده است اما حرف چهه که در فهرست او سی‌وچهارمین حرف است، درواقع مرکب‌از ك وش KSHA است و حرفی مستقل نیست. ازجمله سی وسه حرف صامت ، هفده حرف مخصوص سانسکریت و هندی است که در فارسی و عربی وجود ندارد. مؤلف برای هریك از الفبای سانسکریت به‌دقت اسم‌گذاری نموده است تا حروف متشابه را از یکدیگر می‌توان تشخیص داد و باید اذعان داشت که او در این امر

۱ـ قواعدکلیهٔ بهاکها تصحیح ضیاءالدین، مقدمه ص۳.

ابتکاری تمام بخرج داده است.

برخی از صداهایی که از تلفظ الفبای سانسکریت یا هندی حاصل می‌شود به‌گوش فارسی زبانها سخت و خشن می‌آید. زیرا برخلاف فارسی درسانسکریت چندین نوع صدا موجود است که مشابه آنها در فارسی وجود ندارد. مهم‌ترین آن صداهایی است که با اضافه نمودن «ها» به‌حروفی چون ب و پ و ج و چ و د و ك وگ و دربعضی موارد به ل و م و ن پیدامی‌شود. مثلاً کلمهٔ پهول (به معنی گل) PHŪL تلفظ می‌شود و نه PAHŪL. یاکلمهٔ کهال به معنی پوست تلفظ KHĀL دارد و نه KAHĀL. در واقع صدای «ها» چنان با صدای حرف ماقبل آن امتزاج و تلفیق یافته است که یك صدای کاملا مشخص پیدا شده است.

نوع دیگرصدای حروف خشن و درشت مانند Ṭ وḌ است که تلفظ آن تقریباً مثل T و D انگلیسی ویا درشت‌تراز آنست. مثلا تلفظ کلمهٔ ṬOṬĀ به معنی زیان وخسارت با کلمهٔ TOTĀ به معنی طوطی‌کاملاً فرق می کند ودر تلفظ Ṭ اول که با نقطهٔ زیرین ضبط شده است نوك زبان به جلوکام فشار می‌آرد تاکلمهٔ مزبور تلفظ شود. و بازهمین دوحرف Ṭ و Ḍ ممکن است در آخر ها بگیرند و دوصدای مجزای دیگر تولیدکنند.

حرف دیگری که تلفظ آن در هندی وسانسکریت بسیار مهم است عبارت است از نون. علاوه برنون عادی که در فارسی وجود دارد این حرف در هندی وسانسکریت حداقل دونوع صدای دیگردارد. یکی نون غنه یامنخرینی که مانند N فرانسه درآخر کلماتی مثل‌گارسون وغیرآنها تلفظ می‌شود . اما برخلاف فرانسه نون منخرینی هندی هم در وسط کلمه وجود دارد وهم در آخر کلمه. مثلاکلمهٔ VAHĀN که در آخر آن نون غنه است بروزن مکان نیست بلکه بروزن وفا است، نهایت اینکهٔ الف‌آخر ازصدای منخرینی برخوردار است . همچنین کلمهٔ HAṄSī به معنی خنده بروزن جلی وخفی با HANSī به معنی ماده قووبروزن مستی از جهت تلفظ‌کاملاً متفاوت است.

یك نون دیگر که صدای آن ممزوج با صدای را می‌باشد درسانسکریت وجود دارد که ازآن زبان به‌هندی ادبی وارد شده است. اما باید اعتراف کرد

که این نون اگرچه همواره نوشته می‌شود ولی اغلب مانند نون عـادی تلفظ می‌گردد. مثلاً در کلمهٔ GANESA که تلفظ واقعی آن بسیار سنگین و پر و مختلط با صدای را است.

دونون دیگر در الفبای سانسکریت و هندی وجود دارد که تلفظ آن شبیه به‌نون فارسی درکلمهٔ گنگ و چنگ است.

همان طورکه مؤلف تحفة‌الهند شرح داده است درسانسکریت شانزده مصوته یا حرف صدا دار وجود دارد که سه مصوته از آن یعنی Rī، LRI و LRī تقریباً درهندی وجود ندارد. مصوتهٔ چهارم که برای فارسی زبانها ادراك آن بعنوان مصوته بسیار دشوار به‌نظر می‌رسد نوعی «را» است که فی‌المثل در کلمهٔ MRIGA به معنی آهو یا RISHI به معنی مرتاض وجود دارد.

دومصوتهٔ دیگر درهندی و سانسکریت E و O شبیه یای مجهول و واو مجهول است. صدای اولی درآخر کلیه واژه‌های فارسی مانند خانه و دانه که به های غیرملفوظ تمام می‌شود، اقلاً درلهجهٔ تهران وجود دارد. این صدا نیز درکسرهٔ اضافت هنگامی که درشعر کشیده خوانده می‌شود، بگوش می‌رسد.

صدای دیگر O برای فارسی زبانها نیز آشنا است زیرا هنگامی کـه کلمه‌ای خصوصاً در شعر با کلمهٔ دیگر با واو عطف پیوست مـی‌شود این صدا آشکارا معلوم می‌شود. اما برخلاف فارسی هردوصدای E و O دروسط واژه‌های هندی و سانسکریت وجود دارد.

کلیه مصوته‌های سانسکریت عبارت است از:

کوتاه	کشیده
A	Ā
I	Ī
U	Ū
RI	Rī
LRI	LRī

مصوته‌های مرکب:

E	AI
O	AU

دو حرف نیمه هجایی عبارت است از AH و AM که اولی صدای‌ـ های غیرملفوظ و دومی صدای نون منخرینی را می‌رساند.

تذکار این نکته نیز لازم است که معمولاً حرفی صامت در سانسکریت چه در وسط کلمه و چه در آخر آن ساکن نیست مثلاً کلمهٔ کمل تلفظ دقیق آن KAMALA است و نــه KAMAL، و از اینجاست که برخسی از کلمات سانسکریت چون KRSNA و BUDDHA درفــارسی با الف کشیده یعنی کریشناوبودا رایج شده است در حالیکه هردو واژه به فتحه و نه بالف کشیده تمام می‌شود. اما در واژه‌های هندی معمولاً فتحهٔ آخر آشکارا تلفظ نمی‌شود. بنابراین درآوا نویسی واژه‌های سانسکریت فتحهٔ آخر کلمه به شکل A ضبط شده است اما در آخر واژه‌های هندی این A ضبط نگردیده است.

نکتهٔ دیگری که در زبانشناسی سانسکریت توجه فارسی زبانها راجلب می‌کند، آنست که حرفی که بعد از آن یکی از مصوته‌های شانزده‌گانه بیاید، در سانسکریت مفرد محسوب می‌شود و نه مرکب. مثلاً کلمهٔ KĀLĀ بمعنی سیاه مرکب از دوحرف است. البته هنگام تقطیع عروضی هردو حرف دارای هجای بلند بشمار می‌رود در حالیکه کلمهٔ KALA به معنی دیروز مرکب ازدو حرف هجای کوتاه می‌باشد.

نوعی کلمات در سانسکریت و هندی وجود دارد که با حرف ساکـن شروع می‌شود. مثلاً در کلمهٔ شیام ŚYĀMA حرف اول شین دارای هیچ کدام از حرکات ثلثهٔ فتحه و کسره و ضمه نیست و تلفظ آن تقریباً همانند تلفظ واژهٔ SHRILL انگلیسی است. هم چنین واژهٔ DVĀRA به معنی دروازه. مؤلف تحفة‌الهند یای شیام و واو دوار یعنی یایی و واوی را که پس از حرف ساکن واقع گردد، به‌ترتیب یای مشمومه و واو مشمومه خوانده است امـا حرکت شین و دال را نیز ضبط کرده است درحالیکه ضبط حرکت حرف اول از نظر آوانویسی سانسکریت درست نیست.

غیراز واو ویای مشمومه دربسیاری ازکلمات سانسکریت و هندی پس از حرف ساکن «را» وجود دارد مثلا در واژهٔ BRAHMĀ به معنی خالق و PRiTI به معنی عشق ومحبت و غیرآن. در آوانویسی چنین کلمات باید توجه

داشت که حرف ب وپ در کلمهٔ اول و دوم ساکن است ودارای هیچ حرکتی نیست اما مؤلف تحفة‌الهند حرکت حرف اول را نیز ضبط کرده است که در واقع با تلفظ عامیانه تطابق دارد.

مؤلف در مثال چنین رایی که وی آنرا رای منصل‌التلفظ می‌خواند واژهٔ MRIGA (آهو) را نیز ضبط نموده است. اما همچنانکه قبلاً یادآور شدیم رای مـرگ از نظر دستور نویسان سانسکـریت مصوته است و نه حرف صامت.

شمس قیس‌رازی دربن مسئله که آیا ممکن است واژه‌ای به‌حرف ساکن شروع شود، بحث جالبی دارد که در زیر به‌نقل آن مبادرت می‌شود:

«واما علت آنک درارکان عروضی ابتدا به سبب خفیف کردند آنست کی اقل حروفی کی مردم بدان ناطق توان شذ دو حرفست، نخستین آن متحرك تا بـذان ابتداء کلام کند ودومین «را» ساکن تا برآن وقف کند وخاموش گردذ چی ابتداء کلام جز بحرفی متحرك نتوان کرد و وقف جز برحرفی ساکن ممکن نگردد، از بهر آنك وقف خاموش شذن است وخاموشی فناء صوت و سکون آلت نطق است وبهیچ وجه فناء صوت و سکون آلت نطق حرکت نبوذ، و جمهور ائمهٔ نحو ولغت وکافهٔ اصحاب عروض متفق‌اند برآنك ابتداء بحرف ساکن ووقف برحرف متحرك مقدور بشر نیست، و ابن درستویه فسائی از ولایت فارس‌دراین باب خلاف همگنان کرده است و رسالتی درامکان این دو مستحیل نـوشته و آنرا بسخنان بی‌حاصل ودعاوی بی‌طایل مطول گردانیده ودرجواز ابتدابساکن بکلماتی که بعضی عجم آنرا ربوده در لفظ آرند وحرکت حرف نخستین آنرا میان فتحه وکسره گویند چنانك نه‌فتحه روشن باشد ونه کسره معین چون فـاء فغان ودال درم وسین سرای وشین شمار استدلال کرده ودرامکان وقف برمتحرك بکلماتی که عجم درکتابتهای زائده بآخر آن الحاق کنند چنانك خنده وگریه و جامه ونامه تمسك نموده و پنداشته است که چون این‌هاآت در لفظ ظاهـر نمی‌گردد وقف متکلم برحرکت ماقبل آن باشد و هم بدین خیال گفته است که ما بزمان پسائی سررا ثر خوانیم و ثا ساکنست و بدان ابتدا مـی‌کنیم وراء متحرك است و بدان خاموش می‌شویم وبدین تقریربوشها (؟) کـرده است و

برسایرمتأخران ومتقدمان نحات واهل عروض بذکاء طبع و قسوت فطنت تفوق نموده و در اثناء کلماتی که در تمشیت دعاوی خویش رانده است آورده که حروف را بحرکت و سکون وصف کردن برسبیل مجاز و طریق استعاره تواند بود نه از راه حقیقت و روی وقوع، واین سخنی راستست از بهر آنك حقیقت حروف ملفوظ و مسموع اصواتی است مقطع برهیأت مخصوص از مخارج معین، وصوت عرض است واعراض را حقیقة بحرکت و سکون وصف نتوان کرد چه حرکت وسکون باتفاق متکلمان و حکما از خواص اجسام است و ما چون حرکت وسکون مجازی حروف را تلخیص کنیم بطلان قول این درستو یه روشن شود وصحت ما ذهب‌الیه‌الجمهور محقق گردد»[1].

میرزاخان مؤلف تحفةالهند با زحمت بسیار سعی کرده است که روش نوشتن اشکال حروف سانسکریت را به‌خوانندگان فارسی یاد دهد. نظر به‌عدم دسترسی به‌حروف چاپ سانسکریت‌وسایر مشکلات چاپی الفبای سانسکریت تماماً در آغازکتاب با آوانویسی لاتین‌آمده است.

میرزاخان نخستین کسی است که بفکر تدوین دستور هندی میانه افتاد. باید تذکر دادکه دستور نویسان سانسکریت قرنها قبل از میلاد مسیح دستور سانسکریت را مدون کرده بودند. اما به‌مرور زمان آریائیهای هند تکلم به سانسکریت فصیح را فراموش‌کردند و لهجه‌های بومی و عامیانه را بجای آن پذیرفتند. البته چون‌کسی به تألیف ونگارش می‌پرداخت زبان سانسکریت را بکار می‌برد. لهجهٔ بومی یا عامیانه همچنان به‌تکلم وگفتگواختصاص‌داشت. لیکن تا زمان میرزاخان یعنی نیمهٔ دوم سدهٔ هفدهم میلادی یا یازدهم هجری هندی میانه درنواحی دهلی بخوبی ریشه دوانیده بود وبعنوان یك زبان ادبی شناخته شده بود. فارسی‌کم‌کم نفوذ خود را ازدست می‌داد وایرانیان و دیگر فارسی زبانان درصددآموختن زبان ادبی سکنهٔ دهلی و نواحی‌آن برآمدند. اینك اقتضای زمان برآن بودکه دستور هندی‌مدون شود. تا بیگانگان بتوانند به‌کمك‌آن زبان هندی را بیاموزند. میرزاخان این مهم را برعهده‌گرفت و آن

۱ــ المعجم فی معاییر اشعار العجم، بتصحیح استاد مدرس رضوی ص۳۶.

را در نهایت تعمق وجامعیت با تمام رسانید. وی اولین پایه‌گزار دستورهندی میانه محسوب می‌شود. خود می‌گوید:

«چون این زبان شامل اشعار رنگین وعبارات شیرین و وصف عاشق و معشوق است و برزبان اهل نظم و صاحب طبع بیشتر مستعمل و جاری است، بنابر آن به‌قواعد کلیهٔ آن پرداخته، و مخترع آن این نحیف است»[1].

دستوری که مؤلف تحفةالهند در مقدمهٔ کتاب خود ضبط نموده است دستور برج بهاشا یا هندی میانه است. اما مقتضی است پیش ازآنکه درباب این زبان سخن رود، مختصری در بارهٔ سیر تکاملی زبانهای آریائیهای هند توضیح داده شود.

اولین آثار زبان آریائیهای هند درکتاب مقدس ودا VEDA مشاهده می‌شود. وداها درچه زمانی تألیف شده، معلوم نیست اما بعقیدهٔ باستانشناسان این کتب مقدس قبل از ورودآریاها به‌شبه قارهٔ هندوستان تدوین یافته بود، البته دراین مسئله بازهم اختلاف آرا وجود داردکه آیا اصولاً آریاها در چه زمانی به‌هند وارد شده‌اند. اغلب مورخین ورودآنها را بین ۲۵۰۰تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد دانسته‌اند. خلاصهٔ کلام آنست که زبان ودائی اولین نمونهٔ زبان آریائی هند است. این زبان «به‌زبان اوستا بسیار نزدیك و دستور هردوزبان کم وبیش یکی است»[2].

مظهردومین دورهٔ زبان‌آریائی هند سانسکریت است که یکی ازمهم‌ترین وغنی‌ترین زبانهای جهان محسوب می‌شود. «این زبان‌که شامل همهٔ ادبیات وسیع هند است دارای قواعد مدون و دستور دقیقی است و همهٔ خصوصیات لغوی و تلفظی آن درکتب صرف و نحوثبت شده است»[3].

چندین هزار سال پیش دانشمندان‌آریائی آثار فلسفه، هیئت، نجوم، ریاضی، فن‌نمایش، عروض وقافیه، صناعات ادبی وغیره را بزبان سانسکریت تألیف نمودندکه امروز نیز از ارزش مخصوص ادبی و تاریخی و فرهنگی برخوردار است.

۱ــ تحفةالهند ص۵۲.
۲ــ پرشین ـ سانسکریت گرامر تألیف دکتر کنهن راجه، ص۱.
۳ــ وزن شعرفارسی، تألیف دکتر پرویزناتل خانلری ص۱۷.

بدیهی‌است که آریاها بعداز تسخیر هند با مردم بومی روابطی استوار کردند ودرحالیکه آنان‌را تحت‌تأثیر فرهنگ وزبان‌خود قرارمی‌دادند، درمقابل فرهنگ آنان کاملا بی‌تفاوت نماندند . رفته‌رفته واژه‌های‌محلی درسانسکریت راه‌یافت و این زبان خالص و ادبی مورد تصرفات قرارگرفت . نویسندگان سانسکریت درآثار خود ازکلمات‌بومی استفاده می‌کردند. درنمایش‌نامه‌های سانسکریت که در قرن اول میلادی تألیف شده زنان و اشخاص دون پایه بـه سانسکریت سخن نمی‌گویند بلکه به‌زبان محلی تکلم می‌کنند .

با ورودمسلمانان‌به‌هند که تقریباًهزارسال‌قبل‌صورت‌گرفت واستقراردولت آنان، زبان‌های محلی هند صدها واژهٔفارسی وعربی را پذیرفت وجزوخویش ساخت . این زبان محلی که رفته رفته جای سانسکریت راگرفت و در مرحلهٔ سوم‌زبان آریائی هند قرارمی‌گیرد ، پراکرت PRĀKRIT خوانده می‌شود . پراکرت درهرنقطه بانقاط دیگر اختلاف داشت وچندنوع پراکرت درشرق و غرب وهندمرکزی موجود بود. ازاین میان شورسینی SAURASENī مگدهی MAGADHī و پالی PĀLī بیشتر معروف و حایزاهمیت ادبی است . پالی زبانی است‌که اغلب آثار بودائی درآن تألیف شده است . بودائیها و همتای آنان جینی‌ها JAINA برای تبلیغ و ترویج افکار دینی خود بجای آنکه از سانسکریت استفاده کنند ، اززبان محلی وعامیانه استفاده‌می‌نمودند.

شورسینی مادر هندی میانه یابرج بهاشا است . برج بهاشا لهجه‌ای‌از هندی است‌که در بخش غربی ایالت‌های اوترپرادش UTTAR PRADESH ودهلی‌وهریانا HARYANA مدهیه‌پرادش MADHYA PRADESH وراجستان RAJASTHAN درقرن شانزدهم و هفدهم میلادی رواج داشته است . مرکز این زبان چنانکه مؤلف تحفةالهند متذکر شده ، برج BRAJ واقع در نزدیکی شهر متورا MATHURA در جنوب غربی دهلی بوده است که بعنوان مولد خدای کریشنا ازجمله امکنهٔ مقدس هندوان محسوب می‌شود و در سالـروز تولدکریشنا هزارها نفر ازگوشه‌وکنارهند درآنجاگردمی‌آیند وجشن‌می‌گیرند.

درزمان مؤلف (نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی) برج بهاشامتداولترین لهجهٔ ادبی هندی محسوب می‌شد وبقول وی « اشعار رنگین ووصف عاشق و

معشوق بیشتر بدین زبان» می گفته‌اند.

برج بهاشا یاهندی یا اردوی معاصر که آنرا هندوستانی نیز خوانده‌اند، اساساً ازنظر پسوندهای افعال فرق می کند، که این اختلاف درتعلیقات این کتاب مورد بررسی وشرح قرارگرفته‌است.

عروض هندی

عروض پانگل که نخستین باب کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد یکی از جالب‌ترین مباحث این کتاب را دربردارد. درمرحلهٔ اول تذکر این امرلازم‌است که عروض سانسکریت و هندی کاملا هجایی است. عروضیان هند هجارا به دونوع کوتاه یعنی لگهوLAGHU وبلند یعنی گوروGURU تقسیم کرده‌اند.

مراد از هجای کوتاه همزهٔ متحرك یا مصوتهٔ کوتاه مستقلی است چون A و I و U ویا حرف صامت متحرك چون KI,KA و KU است.

مصوته‌های کشیده چون $\bar{A}$,$\bar{I}$ و $\bar{U}$ یا مصوته‌های مرکب مانند AU,AI,E یا حرف صامتی که به چنین مصوته‌ها پیوندد، گورو یا هجای بلند خوانده می‌شود. مؤلف ماهجای کوتاه را باالف وهجای کشیده را برخلاف البیرونی باهمزهٔ عربی (ء) نشان‌داده است.

عروضیان هندی هنگام سنجش لگهورا برابر یك ماترا MĀTRĀ یا واحد وزن وگورو را مساوی دوماترا اعتبار می کنند.

درهندی و سانسکریت گاهی دو حرف صامت بدون هیچ مصوتهٔ کوتاه ترکیب می‌یابد مثلاك وردرکلمهٔ KRAMA به معنی ترتیب، یاكور درکلمه CAKRA به‌معنی چرخ. هنگام سنجش مجموعهٔ چنین دوحرف صامت‌رابرابر یك‌هجای بلند یا دو واحد حساب‌می کنند.

همچنانکه قبلا اشاره‌شد اغلب‌حروف صامتی که درتلفظ فارسی‌ساکن‌اند درهندی متحرك می‌شوند. مثلا کلمهٔ چمن ازنظر عروض فارسی چنین تقطیع می‌شود.

$\smile$ + —— = هجای کوتاه + هجای بلند

اما درهندی تقطیع‌آن بشرح‌زیر است:

$\smile$ + $\smile$ + $\smile$ = ۳ هجای کوتاه.

عروضیان هندی در مورد عروض سختگیر نیستند و هرجا که ضرورت ایجاب می‌کند هجای کوتاه‌را برابر دو واحد یاهجای بلند را برابر یك‌واحد حساب‌می‌کنند . یعنی اگر بیتی که‌می‌بایستی ۱۲ واحد وزن (۸هجای کوتاه + ۲ هجای بلند) داشته باشد و احیاناً بیشتر هجادارد، عروضیان هندی هجای اضافی را نادیده می‌گیرند یا هجای بلند راکوتاه می‌شمارند وبا عدد خواسته تطبیق می‌کنند.

برخلاف ارکان عروض فارسی و عربی که سبب ، وتد ، فاصله نامیده می‌شود ، در عروض سانسکریت واژهٔ گن GANA هست که عروض بر آن پایه‌گزاری شده. گن عبارت است از هجای کوتاه یا بلند یا مجموعهٔ هردو. اینك در اغلب اشکال عروض ماترا یا واحد وزن بشمار می‌آید. درچنین اشکال که مؤلف کتاب حاضر سی‌ویك شکل را ذکر نموده است هیچ گن کمتر ازدو واحد وزن (یك هجای بلند یا دوهجای کوتاه) وبیشتر از شش واحد وزن (سه هجای بلند یا شش هجای کوتاه) نیست.

اما دربرخی از اشکال عروضی هندی تعداد حروف به‌شمار می‌آید و نه‌ماترا. قبلاً بدین نکته اشاره رفت که عروضیان هندی مثلاً «ك» و«کا»هردورا یك حرف می‌شمارند. درچنین اشکال عروضی هیچ گن نباید بیشتر ازسه‌گورو و یا هجای بلند وکمتر ازیك لگهو یا هجای کوتاه باشد. مؤلف چهارده شکل حروفی را دراین کتاب‌آورده است.

عروضیان هندی برخی از مجموعهٔ هجاهای کوتاه وبلند را سعد وبرخی دیگر را نحس می‌شمارند. مثلاً آنان عقیده دارندکه در آغازکلام ترتیب هجاهای کوتاه یا بلند یا ترکیب هردوباید بدین‌گونه باشد:

۱. —— + —— + —— (که مگن خوانده می‌شود).

۲. ‿ + ‿ + ‿ (که نگن خوانده می‌شود).

۳. —— + ‿ + ‿ (که بهگن خوانده می‌شود).

۴. ‿ + —— + —— (که یگن خوانده می‌شود).

اما اگر ترتیب هجاهای کوتاه و بلند به‌طور ذیل باشد، کلام بد یمن محسوب می‌شود و ممکن است سرایندهٔ آن یا وابستگانش دچار حادثه شوند:

۱. ⏑ + — + ⏑ (که جگن خوانده می‌شود).
۲. — + ⏑ + — (که رگن خوانده می‌شود).
۳. ⏑ + ⏑ + — (که سگن خوانده می‌شود).
۴. — + — + ⏑ (که تگن خوانده می‌شود).

به‌عبارت دیگر کلامی که آغاز آن هم‌وزن فعول یا مفاع وفاعلن یا فاعلا و فعلن یا متفا ومفعول یا مس تفع باشد، از نظر عروضیان هندی نحس است وازترکیب چنین هجاها درآغاز کلام باید اجتناب ورزید.

خرافات واو هام پرستی چه در هند قدیم وچه در هند امروزه فراوان است و مظاهر آنرا درکلیه شئون زندگی می‌توان مشاهده نمود. عروض هندی نیز از خرافات پرستی مصون نمانده است. انتساب ایجاد عروض به‌ماری‌یکی از علایم اوهام پرستی است. عروضیان هندی عقیده دارندکه هریکی از هشت مجموعهٔ هجاهای فوق تحت نظارت رب‌النوع یادیوتائی DEVATĀ قرار می‌گیرد. مثلاً رب‌النوع مگن (مجموعهٔ سه‌هجای بلند) زمین ورب‌النوع نگن (مجموعهٔ سه هجای کوتاه) مار است که تفصیل آن را در متن کتاب می‌توان ملاحظه نمود. از این گذشته هرکدام از مجموعهٔ هجاهای فوق با یک دیگر نسبت خوب یا بد دارد. مثلاً عروضیان هندی اجازه نمی‌دهندکه سگن با تگن جمع شود یعنی ترتیب هجاها به شرح زیر:

۱) ⏑ ⏑ — + — — ⏑
۲) — — ⏑ + ⏑ ⏑ —

از نظر عواقب سعد و نحس بسیار بد است. همچنین از جمع جگن بارگن تا آنجا که ممکن باشد ، باید اجتناب ورزید یعنی ترتیب هجاها به قرار ذیل:

۱) ⏑ — ⏑ + — ⏑ —
۲) — ⏑ — + ⏑ — ⏑

اگرچه بسیارنحس نیست اما ازاجتماع چنین هجاها درکلام بایداحتراز کرد. همچنین هیچکدام از دستهٔ اولی و دومی نباید با یکدیگر جمع شود.

چهارافاعیل فوق بحدی بدیمن محسوب می‌شودکه اگر یکی ازآنها با

چهار افاعیل دیگری که سعداند، پیوندد آن دیگر را نیز تحت‌الشعاع قرار-می‌دهد و سعادت آن را از بین می‌برد. همچنین آنان عقیده دارند که آوردن حروف زیر در آغاز و وسط و آخر کلام نیز بدیمن است و شاعر باید از آن اجتناب ورزد.

آغاز کلام: ن، گ، ه.

وسط کلام: س، ج، ر.

آخر کلام: جیم تازی ثقیله (جه)، تای فوقانی مثقله، و کاف تازی خفیفه (ك)

پس از توضیح مقدمات فوق مؤلف به شرح و تجزیه و تحلیل چهند CHANDA یعنی اوزان و بحور متداول هندی می‌پردازد. وی مجموعاً هشتاد وچهار وزن اساسی درین کتاب آورده است و می‌گوید «آنچه مطبوع طبع سلیم ومستحسن ذهن مستقیم بود دراین مختصر ایراد پذیرفت». برخی ازاین اوزان منشعبات متعددی دارد. مثلاً چهپی چهند هفتاد و یك قسم و دندك تنها چهند یکصدوبیست و یك قسم دارد، علاوه براین مؤلف چهارده بحر اختراعی خود را نیز آورده است که بقول خود او احیاناً بعضی از آنها در کتب عروض‌هندی دیده می‌شود. مؤلف برای توضیح هروزن از ابیات خسویش استشهاد جسته است. بدیهی است که اکثر این ابیات رنگ تکلف وتصنع دارد زیرا آن‌برای تطابق با وزن سروده شده است.

مؤلف سعی کرده‌است که وزن هندی‌را با افاعیل عروضی فارسی‌بسنجد. سعی وی شاید نخستین گامی باشد که یك دانشمند فارسی زبان برای هم‌آهنگ ساختن اوزان هندی و فارسی برداشته است. اینجانب سعی نموده است کـه هرمصراع را با وزن مضبوطهٔ مؤلف بسنجد اما دربعضی از موارد ایـن معیار درست بنظر نمی‌رسد، وعلت‌آن همان است که در عروض هندی عدهٔ هجاهـا معتبراست و نه‌تطابق سکون و حرکت کلمات با افاعیل عروضی. نکتهٔ دیگـر آنست که‌گاهی ترتیب هجاهای کوتاه‌وبلند وزن‌هندی با افاعیل‌عروضی فارسی به‌علت پیش و پس شدن اختلاف دارد مثلاً در بتهوآچهند مؤلف قطعهٔ زیـر آورده است :

زلف درازت دام و دانه‌اش خال سیاهت
خط عنبرین شام و کوکبش روی چو ماهت
نرگس تو بیمار و نوش لعل تو مسیحا
رخسارت گلزار و قامتت سرو دلارا

و نوشته است که تقطیع آن به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع.

درحالیکه رکن اول مصراع دوم وچهارم هموزن مفعولن است‌ونه‌مفتعلن (نگاه‌کنید تعلیقات)! اما این اشکال از نظر عروض هندی وارد نیست زیرا مفتعلن و مفعولن هردو دارای شش ماترا یا واحد وزن است. مفتعلن مرکب ازیك هجای بلند و دوهجای کوتاه وباز یك هجای بلنداست ومفعولن مرکب از سه‌هجای بلند است و هردو دارای شش ماترا یا واحد وزن می‌باشد.

نمونهٔ واضح‌این اختلاف درکندلیا چهند ملاحظه می‌شود. مؤلف‌برای مثال این وزن قطعهٔ زیرآورده است:

رویت ماه چارده ، گیسویت شب تار
طرهٔ تو کافر نشان ، زلف کجت زنار
زلف کجت زنار ، خال مشکین تو هندو
غمزهٔ شوخت سحر وچشم مخمور تو جادو
روزم‌گشت سیاه ، چند آیم در کویت
شبی برآبر بام ، ای مه چارده رویت

و برای تقطیع بیت اول وزن

فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن فاع

و برای تقطیع بیت دوم وسوم وزن

مفتعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع

پیشنهادکرده است . باید تذکر داد که این وزن دارای ۲۴ ماترا یـا واحد وزن می‌باشد. اما سومین بیت قطعهٔ فوق باوجودآنکه طبق‌تقطیع هندی بیست‌ـ وچهارماترا دارد با هیچ‌کدام از اوزان فوق هماهنگ نیست و ترتیب هجاهای کوتاه و بلند آن با چهار مصراع فوق مختلف است، لیکن تعداد هجاهـا در

هرشش مصراع مساوی است.

همچنانکه مؤلف توضیح نموده است بعضی از اوزان هندی کاملاً با بحور فارسی مطابق است. در موارد دیگر اضافه یك هجای کوتاه یا بلند یا عکس آن وزن هندی را از فارسی متمایز می‌سازد. استاد محترم دکتر پرویز ناتل خانلری در کتاب خود وزن شعر فارسی چند وزن جدید فارسی پیشنهاد کرده است که اساس آن برافزایش هجا است. اوزانی که مؤلف تحفة‌الهند ضبط نموده است همراه با منشعبات آن می‌تواند سرمشقی خوب برای سرایندگانی باشد که جویای تجدد و تنوع در آهنگ شعر فارسی هستند.

باب دوم تحفة‌الهند مربوط به علم قافیه است. مؤلف مدعی است که «چون کتابی مضبوط در این علم به‌نظر نیامده لهذا این نحیف به‌کلیات و جزئیات آن احاطه نموده و اصطلاحی چند نهاده، این علم را مدون ساخت[1]».

مؤلف سپس به‌توضیح حروف مختلفهٔ قافیه می‌پردازد. و سی‌ودوحرف قافیه (حروف قبل از روی و بعد از روی) را شرح می‌دهد که جدول کامل آن در ذیل تعلیقات ترسیم یافته است. نکته‌ای که باید مورد توجه فارسی‌زبانان قرار گیرد، آنست که چون درهندی هجای کوتاه (حرف متحرك) وهجای بلند(مصوتهٔ کشیده یا حرف صامت با مصوتهٔ کشیده) هردو حرف مفرد محسوب می‌شود لذا انواع حروف قافیه در هندی بیشتر از فارسی است. مثلاً درکلمات قلم وصنم وخدا وجفا میم والف به‌ترتیب حرف روی است. اما درهندی میم قلم و صنم که هجای کوتاه است، نیه خوانده می‌شود، ودا وفا در خدا وجفا که‌هجای بلند است، مول نامیده می‌شود. همچنین الف تأسیس در علم قافیهٔ هندی همتا ندارد و چیزی که در هندی سروپ خوانده می‌شود درواقع هجای بلندی است که الف تأسیس را دربردارد و ممکن است بجای الف واو یا یاء داشته باشد مثلاً درکلمهٔ گوبر(تفاله) وکیچر (ِگل)گووکی سروپ نامیده می‌شود.

یا مثلاً ردف اصلی در نظرگرفته شود که عبارت است از الف ساکن ماقبل‌مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم ویای‌ساکن‌ماقبل مکسور که بدون‌فاصله پیش از حرف روی واقع می‌گردد چون مار و مور و میر. اما طبق مصطلحات

۱ــ تحفة‌الهند ص۲۷۳.

هندی هجای بلند ما و مو ومی شیام خوانده می‌شود و بعبارت دیگرردف‌اصلی قسمتی از شیام را تشکیل می‌دهد. چنین اختلافات مصطلحات علم قافیهٔ فارسی با هندی در ضمن تعلیقات بیشتر توضیح داده شده است.

باب سوم کتاب تحفة‌الهند به‌النکار یا علم بیان وبدیع اهل‌هنداختصاص دارد. این باب از نظر مطالعهٔ تطبیقی صناعات ادبی فارسی و هندی مهم‌است وبازهم باید گفت که این اولین کوشش یك دانشمند فارسی زبان در زمینهٔچنین مطالعهٔ تطبیقی است.

دربن باب مؤلف پانزده صناعت ادبی را ذکر نموده است که مصطلح استادان قدیم اهل هند است وسپس چهارصناعت ادبی را بیان می‌نماید که از ابتکارات خود اوست . بعد ازآن وی به توصیف نقایص ادبی می‌پردازد که شاعر ونویسنده باید از آن محترزباشد . مؤلف بیست نقیصه ازاین نقایص را ذکر کرده است .

باب چهارم تحفة‌الهند دربیان علم عاشقی ومعشوقی‌است که درسانسکریت شیرینگاررس خوانده می‌شود . زبان سانسکریت ازنظرادبیات عاشقانه یکی ازغنی‌ترین زبانهای جهان محسوب می‌گردد ومخصوصاً نمایش نامه هایی که بیشترازهزارسال قبل دربن زبان بوسیلهٔ کالی‌داس وديگران‌نوشته شده، عواطف انسانی را با زیباترین سبك توصیف می‌کند . منتقدان ادبی سانسکریت سعی کرده‌اندکه عشق وعاشقی را با طریقهٔ علمی تجزیه وتحلیل کنند واین عقدهٔ لاینحل‌را بازنمایند. البته این‌نکته رابايد درخاطرداشت که‌درادبیات‌سانسکریت وهندی اظهارعشق وعلاقه ازجانب زن است . مرد درددرجهٔ معشوق ونازفرما قرارمی‌گیرد . علتش هم واضح است که مرد درجامعهٔ باستانی آریائی‌چندان‌نیاز به زن مخصوصی نداشت واگرجائی کامروایی نمی‌دید کنارچشمهٔ دیگری فرود می‌آمد . نکتهٔ دیگری که درادبیات عاشقانهٔ سانسکریت توجه ما را جلب می‌کندآنست که عاشق ومعشوق هندی معتقد به عشق افلاطونی نیستند وصرفاً عشق برای عشق درنظرآنها بی معنی است . درست است که عشق یك عاطفهٔ روحی ومعنوی است اما تسکین این‌عاطفه واطفای این نایره اساساً مبتنی بر-استلذاذ جسمی ومادی است وازآدم تا اینمدم هیچ فرد بشربدنیا نیامده‌که این

عاطفهٔ طبیعی را نادیده بگیرد. با وجود این همه باید درنظرداشت که زن‌هندی ازجهت فداکاری وازخودگذشتگی بی‌نظیر وعدیم‌المثال بوده است. زیرا وی عاشق است وشوهرخود را مانند خدا می‌پرستد.

درهند قدیم مرسوم بوده که چون شوهر فوت می‌کرد وجسد او را می‌سوزاندند زن درآتش می‌پرید وخود را با شوهرفقید می‌سوزانید. درملت راجپوت که یکی ازشجاع‌ترین مردم هند محسوب می‌شود، رسم بوده که‌هنگام جنگ چون‌مردان‌مقتول یا اسیرمی‌شدند زنهای قبیله جمع می‌شدند ومجتمعاً‌خود را می‌سوزاندند وخود سوزی را برگرفتاری درچنگ بیگانه ترجیح می‌دادند. اکنون نیز دربرخی ازعشایر هند مرسوم است که هنگام ورود شوهر زن دم در می‌نشیند وپای او را روی چشم وسرمی‌گیرد وبدینگونه بدوخوشامد می‌گوید. باید اضافه کرد که تا چند سال قبل درهندوان طلاق ممکن نبود و زن بیوه‌اجازه نداشت که دوباره شوهربگیرد.

درمصطلحات شرینگاررس زن را نایکا ومرد را نایك می‌گویند. کلمهٔ زن اینجا درمقابل مرد قرارگرفته است والا ممکن است نایکا دختریعنی باکره باشد. همچنین‌ممکن‌است نایکا همسررسمی باشد یا به‌اصطلاح فارسی معشوقه باشد. نایك هم ممکن است شوهرباشد وممکن است دوست یا به اصطلاح امروزی معشوق (فاسق) باشد.

علمای این فن نایك ونایکارا ازنظرسن وسال ورفتار وکردار به‌چندین نوع تقسیم‌کرده‌اند ودراین مسئله نهایت دقت وتعمق را بخرج داده‌اند وبا روش علمی روانشناسی اطراف وجوانب موضوع را بررسی نموده‌اند وبرای هرنوع نایك ونایکا اسمی مخصوص وضع‌کرده‌اند. البته دراین طبقه بندی نایکا بیشترمورد توجه ودقت علمای این فن قرارگرفته است تا نایك. انواع گوناگون نایك ونایکاکه مؤلف ذکرنموده است نشان می‌دهدکه مسئله عشق و عشقبازی درجامعهٔ هندوئی دقیقاً بررسی شده است.

باب پنجم تحفة‌الهند به بحث دربارهٔ علم موسیقی یا سنگیت اختصاص دارد. منظورازلفظ سنگیت نوازندگی وخوانندگی ورقص می‌باشد. هندیها عقیده دارندکه موسیقی ازشیوا خدای تخریب وافنا سرچشمه‌گرفته است. این خدا وهمسرش پاروتی PĀRVATĪ را منبع ظهور رقص نیز دانسته‌اند.

مکتب موسیقی شیوا سومیشورمت نامیده می‌شود. علاوه براین چندین مکتب دیگر نیز درموسیقی هندی وجود دارد. لیکن مؤلف کتاب حاضر به جزمکتب شیوا تنها سه مکتب دیگرازاین مکاتب را با جزئیات بررسی می کند که عبارتست ازمکتب هنومان ومکتب بهرت ومکتب کل‌نات.

مکتب هنومان رایج ترین مکاتب موسیقی در زمان مؤلف بوده است و مؤلف نیز با جزئیات کامل این مکتب را مورد بررسی قرارداده است. دربررسی مکاتب دیگرمؤلف تنها به ایضاح مطالبی می‌پردازد که درمبحث هنومان مت گفته نشده است.

مؤلف تحفةالهند درهیچ یك ازبخش‌هـای مختلف کتاب خود نامی از منابع مورد استفادهٔ خود ذکرنکـرده است اما درمبحث موسیقی کتب زیـر را بعنوان منابع اصلی خود ذکرنموده است.

۱ـ راگارنو RĀGĀRNAVA

۲ـ سنگیت درپن SAṄGĪTA DARPAṆA

۳ـ مان کوتوهل MĀNA KUTŪHALA

۴ـ سبها وینود SABHĀ VINODA

درعهد اورنگزیب (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ هجری) که مؤلف کتاب تحفةالهند درآن دوره زیست می کرده است دوکتاب مهم درموسیقی به رشتهٔ تحریـر در آمده بود لیکـن مؤلف تحفةالهند نامی ازآنـدوکتاب نمی‌برد. این دوکتاب یکی پاری جاتك است که ترجمه شده ازکتابی بزبان سانسکریت و بهمین‌نام توسط میرزا روشن ضمیرمی‌باشد ودیگری راگ درپن که ترجمهٔ فارسی کتاب مان کوتوهل بوسیلهٔ میرزا فقیرالله سیف خان است.[1]

می‌دانیم که بسیاری ازحکمرانان هنـدی موسیقی را دردربارخود مورد حمایت واشاعه قرارداده بودنـد. درواقع موسیقی یکی ازارکان اساسی کلیـه جشن‌ها ومراسم درباری بود. لیکن خصوصا درعهد اکبرگورکانـی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ هجری) موسیقی وموسیقیدانان مرتبه‌ای بس‌والا دردربارابن شاه یافتند. ابوالفضل مؤلف کتاب‌آئین اکبری دراین باب چنین می‌نویسد که اعلیحضرت

۱ـ ادبیات فارسی درهند دردورهٔ اورنگزیب ص۴۵۱، ۴۵۳.

توجه فراوان به موسیقی مبذول می‌دارند وازکلیه کسانی که به این هنـردلکش مشغول‌اند، حمایت می کنند . تعداد بسیاری ازموسیقیدانان جمیع مال، هندی ، ترک ، ایرانی وکشمیری اعم از زن ومرد در دربار گردآمده‌اند . دستهٔ موسیقی دربار به هفت‌گروه تقسیم شده است که هرگروه خاص یك روز ازایام هفتـه می‌باشد[1].

حمایت دربارازموسیقی تا اوایل عهد اورنگزیب تـداوم یافت لیکـن اورنگزیب درسنه دهم ازجلوس خود(۱۰۷۸ه) موسیقیدانان را ازدرباراخراج وموسیقی را درکلیه مراسم تحریم نمود[2]. با این همه درنهایت تعجب مشاهده می‌شودکه بهترین کتب درباب موسیقی به زبان فارسی درهمین دوران نوشتـه شده است . باب پنجم ازکتاب تحفةالهند دربارهٔ موسیقی درواقع مفصل‌ترین ودقیق‌ترین نوشته به زبان فارسی درموسیقی هند است‌کـه نظیرآن فقط راگ‌درپن میرزا سیف خان می‌باشد . روشن‌الدوله رستم جنگ ظفـرخان درکتاب خود بنام خلاصةالعیش عالم شاهی (تألیف ۱۱۷۷هجری) ازاین بخش تحفة‌الهند بسیار استفاده‌کرده وعبارات او را بعینه نقل نموده است [3].

موسیقی هندی بر دواساس مبتنی است: اول سُر Sur که بفارسی‌آهنگ گویند ودیگر راگ‌که درفارسی مقام‌گفته شده است.سُر که عبارتست ازتداوم‌صدا درطول‌آهنگ هفت مرتبـه دارد ، وراگ ترتیبی ازحداقـل پنج‌آهنگ از آهنگ‌های هفت‌گانه است. علمای موسیقی هند راگ را برشش قسم‌آورده‌اند. نام انواع شش‌گانـهٔ راگ درمکاتب مختلف متفاوت است . بـرای هرراگ و فروع ومنشعبات آن درموسیقی هندی خانواده‌ای تشکیل داده‌اند . مثلا هر راگ شش راگنی RĀGINĪ داردکه راگنی درحکم زن راگ است. ونیزهرراگ و راگنی را هشت فرزنداست بنام پوتر PUTRA . بازهرپوتر برای‌خودزوجه‌ای داردکه‌آنرا بهارجا گویند . برای خواندن هریك از انـواع راگ و راگنی و مشتقات‌آن وقتی خاص وفصلی مخصوص مقرراست . هریك از انـواع راگ و

۱ـ آئین اکبری (ترجمهٔ انگلیسی) ص ۳۸۱ .

۲ـ ادبیات فارسی درهند دردورهٔ اورنگزیب ص ۹.

۳ـ خلاصةالعیش عالمشاهی، خطی، فصل موسیقی .

راگنی را بوسیلهٔ نقاشی خاصی نشان داده‌اند که مجموعهٔ کامل آنرا می‌توان در کتابی بنام راگ مالا یافت.

مؤلف تحفةالهند هیچ نکتهٔ مهم را درباب انواع راگ‌ها وراگنی‌ها ومشتقات آنان ونامهای مختلف آنها درمکاتب گوناگون ناگفته‌نگذاشته وبدقت و حوصلهٔ تمام وصف کرده است.

در اواخر باب پنجم مؤلف به رقص و موسیقی رقص پرداخته است که به سانسکریت تال می‌گویند. تال در لغت کف زدن است به‌نحوی خاص که انگشتان یك دست بر کف دست دیگر زده شود و دراصل رقاصه حرکات پای خود را با صدای ضربات تال هم‌آهنگ می‌سازد، و لذا می‌توان گفت که تال معیار و مقیاس رقص است همانگونه که عروض معیار شعراست.

موسیقی هندی همواره به‌معنی واقعی خالص نماند بلکه در طی قرون تغییراتی درآن حاصل شد که بزرگترین این تغییرات دخول آهنگ‌های ایرانی درآهنگ‌های هندی درعصر امیرخسرودهلوی می‌باشد. امیرخسرو چندین راگ یا مقام جدید اختراع کرد یا با تلفیق یك راگ هندی ویك مقام فارسی تولید راگی جدید نمود. مؤلف تحفةالهند دوازده مقام ازمقامهای تصنیفی امیرخسرو را شرح کرده است. امیرخسرو چند نوع ساز (آلت موسیقی) چون سیتار و طبله (نوعی تنبك) نیز اختراع نمود.

از جمله دیگر افرادی که سهمی مهم در تلفیق موسیقی هندی و ایرانی دارند سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور است. معترضاً متذکر می‌شود که جونپور درقرن نهم هجری بنابراجتماع علمای ایران شیراز هند لقب داشته و تا قبل از ورود بابرو استقرار امپراطوری گورکانیان بزرگترین مرکز فرهنگ ایران در هند محسوب می‌شد.

باب ششم تحفةالهند دربارهٔ کوك یعنی معرفت اقسام زن و مرد و امور مربوط به‌آنها و باب هفتم در بارهٔ سامو دریك یا علم قیافه شناسی است. در هیچ یك از دوباب فوق مؤلف مطلبی که کاملاً نو و تازه باشد عنوان نکرده است چه در این مبحث آنچه گفتنی بوده طی قرون متمادی گفته آمد، وگفتار مؤلف تحفةالهند دراین دوباب اختصاری از مطالب سلف است. چون باب

ششم و هفتم محتوی مطالب بس بی‌پرده بوده ازمتن کتاب حاضرحذف گردیده است.

علمای زیبا شناسی هند زنان را به‌چهار قسم منقسم کرده‌اند . بهترین نوع زن پدمنی PADMINī است که به‌گل نیلوفر (پدم PADMA) تشبیه شده است. نوع دوم چترنی CITRINī که زنی است صبیحه و ملیحه. نوع سوم سنکهنی SANKHINī و نوع چهارم هستی HASTINī که هردو از انواع پست زن بشمار می‌روند. به‌همین نحو مرد نیز به‌چهار قسم است که‌هر قسم آن دربرابر یك قسم از انواع زن قرار می‌گیرد.

درمسأله آمیزش زن ومرد علمای هندی هشتاد و چهار آسن ĀSANA با طریقهٔ مجامعت را شمرده‌اند. مؤلف تحفةالهند سی و شش نوع آنرا شرح کرده است که بگمان او سهل‌الوقوع‌تر ازانواع دیگربوده است. دربعضی از معابد هندوان کلیه هشتاد و چهار نوع وسیلهٔ مجسمه‌ها و ریزه‌کاری برروی چوب نمایش داده شده است.

مؤلف درپایان کتاب خود لغت نامه‌ای ازکلمات هندی و سانسکریت به‌فارسی ترتیب داده است . این لغت‌نامه اولین فرهنگ جامع از هندی و سانسکریت به‌فارسی است. این فرهنگ مشتمل برسه هزار واژه است. مؤلف همانگونه که در متن کتاب اعراب هرلغت هندی را آورده است درتنظیم لغت‌نامه نیز ازهمین روش پیروی نموده است. این لغت نامه بصورت جلسد دوم تحفةالهند درکتابی مجزا عرضه خواهد شد.

نسخ خطی تحفةالهند :

نسخ خطی تحفةالهند در چندین کتابخانهٔ مشهورجهان مضبوط است . مرجع اصلی متن حاضر سه‌نسخه بوده است که عبارتست از:

۱ـــ نسخهٔ الف: که درکتابخانه با دلیان آکسفورد تحت شماره ۱۷۶۳ نگهداری می‌شود . دکترانه مؤلف فهرست کتابخانهٔ بادلیان این نسخه را دست نویس مؤلف می‌داند . واقع امراینست که دراین نسخه تاریخ استنساخ ذکرنشده است ودرپایان کتاب نیزترقیمه‌ای به چشم نمی‌خورد . بعلاوه دلیل

قاطعی موجود نیست که نسبت این کتاب را به دست نویسی مؤلف تائید کند. لیکن درقسمت لغت نامهٔ کتاب قرائنی چند وجود دارد که نشان می‌دهد این نسخه احتمالا ازنسخهٔ دستنویس مؤلف استنساخ شده است. ازجمله این قرائن آنکه دربخش لغت نامه این نسخه بعضی لغات آمده که معانی آنها درج نگردیده است. این بدان معنی است که درنسخه‌ای که این نسخه مبتنی بر آن است، مؤلف قصد داشته است معنی این لغات را بعداً بیاورد واحتمالا برای آنها جای خالی گذاشته است اما موفق به اتمام کارنشده ولذا درنسخهٔ مورد بحث ما نه فقط معنی این لغات نوشته نشده بلکه برای آنها جای خالی نیزمحسوب نگردیده است.

با این همه ازنظرقدمت ونزدیکی به متن خود مؤلف این نسخه بسیار مهم است ولهذا متن کتاب حاضرقرارگرفته است. البته دربرخی ازموارد نسخه‌های دیگر برنسخهٔ الف ترجیح یافته است.

۲ـ نسخهٔ ب: این نسخهٔ خطی تحت شماره ۲۰۱۱ درکتابخانهٔ ایندیا۔ آفیس لندن مضبوط است. تاریخ استنساخ این نسخه ۷ رجب ۱۱۹۲ هجری ونام کاتب مجهول است. اگرچه این نسخه ازلحاظ تاریخی بعد ازنسخهٔ ج نوشته شده لیکن چون ازنظرمتن به نسخهٔ الف نزدیک‌تراست ما آنرا نسخهٔ ب قرارداده‌ایم.

۳ـ نسخهٔ ج: این نسخه نیز درایندیا آفیس لندن تحت شماره ۷۸ نگهداری می‌شود. کاتب این نسخه شهریارخان است. تاریخ استنساخ این نسخه دردوجا وبه دوگونه ضبط شده است. اول درپایان باب هفتم و پیش از لغت‌نامه بدینگونه:

«هفت باب کتاب به عون ملک‌الوهاب به خط شهریارخان تمام شد. انشاءالله تعالی خاتمهٔ کتاب را که متضمن علم لغت ومصطلحات وکنایات اهل هند است آینده نوشته خواهد شد».

«تمت تمام شد واقعه بیست وهشتم شهرالرجب المرجب سنه ۱۱۸۲ هجری یوم جمعه بوقت یک‌پاس‌روزبرآمده صورت‌اختتام‌یافت». ترقیمهٔ دیگری درپایان لغت‌نامه چنین آمده است:

«پنجم ذی‌القعده سنه ۱۱۸۲ هجری از منقول عنه به صحت و مقابله به مبالغهٔ تمام به اتمام رسید وختم گردید.»

از ترقیمهٔ سومی که در کنار ترقیمهٔ اول آمده ، چنان برمی آید که پهول چند ولاله‌گوبند رام قسمت اول را مقابله و مقایسه نموده‌اند ، ترقیمهٔ مذکور بدین‌گونه است: «شانزده شوال سنه ۱۰ جلوس مطابق ۱۱۸۲ هجری پهول چند و لاله‌گوبند رام مقابله نموده .»

درصفحهٔ اول نسخهٔ ج این عبارت آمده است :

«این کتاب‌مستطاب موسوم به تحفة‌الهند این عبد ذلیل اعنی علی‌ابراهیم خلیل به خدمت افضل‌الفضلا و اشرف‌الازکیا سرولیم یونس صاحب سلم‌الله واهب هبه نمود . فی سنه ۱۱۹۹ هزار ویکصد ونود ونه هجری وسنه ۱۷۸۴ یکهزار وهفتصد وهشتاد وچهارعیسوی.»

این عبارت با مهری ممهور گشته که در آن عبارت «علی ابراهیم خان بهادر ۱۱۸۳» ثبت شده است .

اهمیت این نسخه بیشتر بدین لحاظ است که خاورشناس بزرگ انگلیسی سرویلیام جونز آنرا بدقت مطالعه کرده وبرحاشیهٔ آن کلمات هندی را به‌آوا ـ شناسی لاتین ضبط نموده است . سپس مقاله‌ای درباب موسیقی هندی که مبتنی برباب پنجم این کتاب است، تحریر ودرمجلهٔ تحقیقات آسیائی (جلد سوم ص ۳۲۵ به بعد) به چاپ رسانیده است .

صرف نظرازسه نسخهٔ فوق‌الذکر که اساس تدوین کتاب حاضراست نسخی‌چند نیزدرکتابخانه‌های دیگرموجود است که متأسفانه ازدسترس‌اینجانب خارج بود. ازآنجمله است سه‌نسخه‌ای که درکتابخانه برلین تحت شماره‌های ۱۰۷۳، ۱۰۷۴ و۳۴ نگاهداری می‌شود . ازاین سه نسخه دونسخهٔ اول مجهول‌التاریخ است ونسخهٔ سوم بشماره ۳۴ درتاریخ رمضان ۱۲۰۹ هجری استنساخ شده است .

نسخهٔ دیگری ازاین کتاب درکتابخانهٔ بانکی‌پورپتنه (هند) تحت شمارهٔ ۹۱۱ و۹۱۲ (یعنی دوجلد) حفظ می‌شودکه تاریخ استنساخ آن ۲۷ رمضان ۱۲۱۱ هجری وکاتب آن شرف علی ساکن مارهره است .

دونسخهٔ دیگرازاین کتاب درانجمن آسیائی بنگال است، که یکی از آندو درمخزن انجمن تحت شماره ۱۶۳۰ مضبوط است ونسخهٔ دوم درمخزن

کرزن تحت شماره ۶۴۰ حفظ می‌شود . نسخهٔ اول بدون تاریخ و نسخهٔ دوم به تاریخ ششم ربیع‌الاول ۱۲۵۴ هجری استنساخ گردیده است .

درموزهٔ بریتانیا نسخه‌ای از تحفة‌الهند موجود است که آخر آن ناقص می‌باشد وبنا برگفتهٔ ربو (فهرست موزهٔ بریتانیا جلد ۱ ص۶۲) درقرن‌دوازدهم هجری استنساخ شده است .

دو نسخهٔ معتبر دیگر از این کتاب یکی درکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج و دیگری درکتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگرهند موجود است .

اینک باید افزودکه قسمتی ازمقدمهٔ کتاب تحفة‌الهند شامل دستور زبان هندی با ترجمهٔ انگلیسی وسیلهٔ آقای م . ضیاءالدین استاد فارسی در دانشگاه شانتی نکیتن (بنگال هند) درسال ۱۹۳۵ میلادی به چاپ رسیده است. همین قسمت ازمقدمه وسیلهٔ آقای سید مسعود حسن‌رضوی ادیب استاد اسبق‌دانشگاه لکهنئو بزبان اردو ترجمه و به چاپ رسیده است .

استاد بزرگ علامه شبلی نعمانی مقاله‌ای مبسوط دربارهٔ این کتاب‌بزبان اردو تحریر کرده است که درمجموعهٔ مقالات شبلی (جلددوم) چاپ شده‌است.

چاپ این کتاب مرهون مراحم بیدریغ استاد ارجمند **جناب‌آقای دکتر پرویز ناتل خانلری** که درغایت حوصله به مطالعهٔ کتاب پرداخته و سپس وسایل چاپ‌آن را از طرف بنیاد فرهنگ ایران فراهم فرموده‌اند می‌باشد ؛ آرزومندم سپاس و تشکرات اینجانب را بخاطر تمامی زحماتی که تحمل فرموده‌اند پذیرا باشند .

همچنین ازکلیه دوستان ارجمند واساتید محترم دانشگاه تهران که به نحوی ازانحاء به اینجانب کمك فرموده‌اند ومخصوصاً ازدوست ارجمندآقای **دکتر ن. ش. شوکلا** که حل لغات هندی وسانسکریت مرهون همکاری ایشانست، بی‌نهایت سپاسگزارم .

دوست عزیز **محمد مهدی رستمی** ازآغاز تصحیح کتاب ومقایسهٔ نسخ همواره به بنده کمك نموده است. ازصمیم قلب ازوتشکرمی کنم وموفقیت او را ازدرگاه خداوند مسئلت می‌نمایم .

تهران

خردادماه ۱۳۵۳ شمسی

نورالحسن انصاری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد و آله واصحابه اجمعین

امابعد. چنین گوید مست بادهٔ هذیان بیحد میرزا خان[1] ابن فخرالدین محمد که در عهد میمنت[2] خدیو کشورستان، خدایگان قضافرمان[3]، نیر اوج صاحبقرانی، اختر برج گورکانی، شهنشاه خورشید کلاه، گردون سریر، ابوالظفر[4] محی الدین محمد اورنگزیب پادشاه عالمگیر خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه واحسانه[5] برای مطالعهٔ همایون بندگان شهریار والاتبار، مرکز محیط سلطنت کبری، محیط مرکز دولت عظمی، برازندهٔ[6] دیهیم خاقانی، فرازندهٔ سریر سلطانی، خاقانی که توسن فلک نیلگون در زیر اوست، سلیمان مکانی که اسم اعظم نقش نگین اوست. فلک در جنابش[7] پیرغلامی است از آفتاب حلقهٔ زرین درگوش، و [۲ الف] ماه در رکابش پیک تیزخرامی است غاشیهٔ سیمین بردوش، جمشید یکی از کاسه

۱ـ الف: جان. ب: محمد. ۲ـ ب: می‌افزاید: بامید. ۳ـ ب: جریان.

۴ـ ب: ابوالمظفر. ۵ـ ب می‌افزاید: حسب‌الاشارت با بشارت وزارت و امارت رتبت، ابهت وایالت منزلت، رضیع شاه جم قدر، سکندرمکان کوکلتاش خان

۶ـ ب: برآرنده. ج: طرازنده. ۷ـ ب: خیالش.

لیسان بزم جاه و جلال اوست، فغفور توشمالی برخوان دولت و اقبال او. مخالفانش برشاخسار تمنا و حسرت مانندگل با عمر دوروزی در خون دل[۱] نشسته و موافقانش برجویبار عیش و عشرت چون سر و با سرافرازی و فیروزی از غم واندوه وارسته[۲]. از زخم شمشیرهندی نژاد مبارزانش زنار گلگون حمایل خصم کافرخصال ، و از دم تیغ[۳] الماس نهاد خون فشانش برجبین کفرتزیین[۴] اعدای بیدین برهمن آئین قشقه‌های آل. برفلك دوار در هاله[۵] نه ماه تابان است بلکه از خیال گرزگران دلاورانش مغزسرآسمان در دهانش افتاده، وبرسپهر کج رفتار نه کواکب درخشان است بلکه ازخدنگ پردلانش در سینه‌اش غربال‌وار رخنه‌ها گشاده. بدخواهش برخار بن عمر اگرچه دراج‌وار غافل ازچنگل شاهین اجل چند دمی به‌فراغ خاطر صفیر می‌زنداما دم آخر درمطبخ دولتش بریان شدنی‌است، ومخالفانش درمرغزار روزگار به‌فریب زمانهٔ غدارگوسفندوار اگرچه دو روزی به‌کام دل می‌چرد اما در روزعید جشن سلطنش آخرالامر قربان‌گشتنی است[۶].

کبش مغرور چراگاه بهشت‌ست هنوز

باش تا داغ فدا برنهدش اسماعیل

شهریاری که‌گردن شاهان‌سرکش درزیربار خراج‌اوست،تاجداری که یاقوت‌آفتاب ادنی‌گوهری برگوشه تاج اوست . چون ید بیضای کف سخایش از مشرق‌آستین طلوع نماید در جیب روزگارگنج شایگان ریزد، وچون دریای عطایش به‌جوش[۷] آید چین‌آستین موج درشاهواربراوج فلك گردان انگیزد. پیش کف جود زر ریزش آفتاب پشت دست برزمین و از خرمن عطای‌گوهر خیزش بحر وکان خوشه چین . در صحرای عدالتش

۱ــ الف ندارد: در خون دل. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب می‌افزاید: تیز.
۴ــ ب ندارد: کفرتزیین . ۵ــ الف: حاله . ۶ــ ب می‌افزاید: بیت.
۷ــ الف ندارد.

گرگ از بزغاله زنهار خواه ، در[1] پشت‌گرمی حمایتش چشم غزال به خون شیر ژیان سیاه . شاه ملك جاه فلك بارگاه[2] خورشید کلاه[3] پادشاه‌زاده محمد اعظم[4] شاه مدّالله تعالی‌ظل دولته فی‌الارض وابقاه وارفع علم‌سلطنته علی‌السماء و اعلاه در علوم متداولهٔ هندیه جزوی چند بپرداختم و آن را به تحفة‌الهند موسوم و مشهور ساختم. و آن مشتمل است برمقدمه و هفت باب و خاتمه .

[۲ ب] مقدمه در بیان مصطلحات حروف تهجیهٔ هندیه و علم خط و ذکر اشکال حروف مذکوره از مفردات و مرکبات و بعضی قواعد کلیهٔ بهاکها[5].

باب اول در علم پنگل یعنی علم عروض اهل هند .

باب دوم در علم تك یعنی علم قوافی اهل هند .

باب سیوم در علم النکار یعنی علم بدیع و بیان[6] اهل هند.

باب چهارم در علم سنگاررس یعنی[7] عاشقی ومعشوقی وبیان‌احوال عاشق و معشوق.

باب پنجم در علم سنگیت یعنی علم[8] موسیقی اهل هند و غیره.

باب ششم درعلم‌کوك یعنی علم[9] معرفت اقسام زن ومرد وصحبت داشتن و معاشرت ومباشرت با زنان.

باب هفتم در علم سامدریك یعنی علم قیافه که علامات خیروشر در انسان ازآن معلوم شود.

خاتمه در ذکرلغات و مصطلحات وکنایات اهل هند.

من‌الله التوفیق والرشاد، منه‌المبداء والیه المعاد .

۱ــ ج: وبه. ۲ــ ب می‌افزاید: امان. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ ب. فخرالدین جهاندار . ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب: بیان و بدیع. ۷ــ ب می‌افزاید: علم. ۸ــ ب ندارد. ۹ــ ج ندارد .

مقدمه

مشتمل است برچهار فصل :

فصل اول

در ذکر مصطلحات حروف تهجیهٔ هندیه و حرکات آن به عبارت فارسیه و رسم‌الخط حروف مخصوصهٔ هندیه به حسب کتابت عربیه[1]، وآن منشعب است به‌دوشعبه :

شعبهٔ اول : در ذکر مصطلحات حروفی که در محاورهٔ عربی و فارسی وهندی مشترک‌اند، وآن‌جمله هژده حرف[2] است.

بباید دانست که الفی‌که بریکی از حرکات ثلثه یعنی فتحه یاضمه یاکسره متحرك باشدآن‌را همزه نوشتم وهمزهٔ مکسوره که بعدازالف واقع شود چنانکه[3] در لفظ مائل وسائل واقع‌شده آن‌را همزهٔ ملینه رقم‌نمودم.

و بارا بای[4] موحدهٔ خفیفه نگاشتم وبایی راکه در لفظ پدر وپسر واقع شده بای‌عجمی‌خفیفه مرقوم[5] ساختم وتاراتای‌فوقانی‌خفیفه ضبط‌کردم و جیم راجیم تازی خفیفه ایراد نمودم و جیمی راکه درلفظ چمن[6] وچراغ

۱ــ ب: فارسیه. ۲ــ ب: حروف. ۳ــ ب‌ندارد: چنانکه.... شده .

۴ــ الف وج: رای. ۵ــ ج ندارد. مرقوم ... تازی خفیفه. ۶ــ ب‌ندارد.

واقع شده جیم عجمی خفیفه نوشتم ودال را دال خفیفه نگاشتم و سین را سین مهمله رقم نمودم و شین منقوطه را شین[1] معجمه مرقوم ساختم و کاف راکاف‌تازی خفیفه‌ضبط کردم و کافی‌راکه درلفظ‌گذر وگوهر واقع شده کاف عجمی خفیفه ایراد نمودم و یا را یای تحتانی نوشتم و حروف[2] را و لام و میم و نون و واو و هارا به‌جهت عدم التباس مطلق گذاشتم مگر در بعضی جا لام ومیم و نون را به ثقیله قیدکردم زیراکه حروف مذکوره درمحاورهٔ اهل هند بردوگونه است چنانکه ذکر آنها بعدازاین بیاید ان‌شاءالله تعالی.

و چون حروف مذکوره در محاورهٔ هندیه قلیل الاستعمال بودند لهذا هریکی را در مقابل ثقلیه به‌خفیفه قید نکردم و مطلق گذاشتم مگر در ضبط اشکال حروف تهجیه هندیه حرف[3] نون‌را بنابرضرورت اختلاف‌شکل نونین به‌خفیفه وثقیله مقید نمودم وواوی که درلفظ نور و حور و امثال آن واقع شده آن را واو معروف ثبت‌کردم وواوی که درلفظ شور و زور و امثال آن واقع شده آن را واو مجهول ضبط نمودم و یایی که در لفظ میر و پیر و امثال‌آن واقع شده آن‌را یای معروف نوشتم ویایی که درلفظ دیر و زیر وامثال[4] آن واقع شده آن را یای مجهول نگاشتم . وهر حرفی که باوی الف لاحق باشد مثل ما ولاآن حرف را ممدوده ضبط کردم و نونی که به‌حسب‌کتابت فارسیه بعداز الف یا واو معروف یا واو مجهول یا واو ساکن ماقبل مفتوح یا یای معروف یایای مجهول یایای تحتانی‌ساکن ماقبل مفتوح واقع باشد و به‌غنه خوانده شود یعنی بلامخرج به‌دماغ گفته شود مثل‌چاند به‌معنی ماه وبوند به‌معنی‌قطره وگوند به‌معنی‌صمغ وبهونرا به‌معنی زنبور سیاه و نیند به‌معنی خواب و گیند به معنی‌گوی و پیندا به‌معنی راه

۱ــ در نسخهٔ ب شین معجمه همواره سین معجمــه ضبط شده است.

۲ــ ج: حرف. ۳ــ الف: حروف. ۴ــ ب: مانند.

وامثال‌آن، آن را نون مغنونه نوشتم و حرفی که به‌یك حرکت از حرکات ثلثه وغنه خوانده شود مثل کنول[1] به معنی گل نیلوفر که کاف تازی خفیفه‌را به حرکت فتحه و غنه خوانند آن حرف را باسمه و اعرابه نیزمغنونه نگاشتم ونونی که بعد از حرف دیگر غیرازالف و واوات ویاآتی که سابق‌مذکور شد، واقع باشد[2] و حروف[3] مذکور به‌تنوین وغنه خوانده شود یعنی‌حرف ماقبل نون مسطورمنون بود اما نون تنوین[4] در تلفظ بالمخرج ظاهر نگردد بلکه به‌غنه خوانده شود یعنی‌بلامخرج به‌دماغ گفته شود مثل گنگ به‌معنی رود مشهور و امثال‌آن، آن را نون منونه رقم نمودم.

و بباید دانست که درلغت عربی فتح زبر راگویند وضم پیش را نامند[5] و کسر زیررا نامند وسکون جزم راگویند، وحرفی که برخودحرکت فتحه[6] داشته باشدآن را مفتوح نویسند و اگرحرکت ضمه[7] داشته باشد آن را مضموم نامند و اگرحرکت کسره داشته باشدآنرا مکسور خوانند و اگر برخود سکون داشته باشدآن را ساکن‌گویند، و اگردوحرف ساکن متصل هم‌آمده باشند مثل دست [۳ ب] ومست و امثال‌آن، حرف ساکن آخر را موقوف نامند و حرفی که برخود تشدید داشته باشدآن را مشدد خوانند. و حرکت حرف‌آخر کلمه را متعرض نشدم زیراکه اکثرکلمات اهل هند موقوفةالاواخرند مگر بعضی کلمات که متحرکةالاواخر بودند[8] به‌حرکت اواخر آنها متعرض‌گشتم.

شعبهٔ دوم: در بیان مصطلحات و رسم‌الخط حرفی که مخصوص محاورهٔ اهل هنداند، وآن متنوع است به‌دونوع:

۱ـ الف: کول. این کلمه معمولا در هرسه نسخه‌گاهی با نون وگاهی بدون نون ضبط شده است.
۲ـ ج ندارد.
۳ـ ج: حرف.
۴ـ ب: بتنوین
۵ـ ج: خوانند.
۶ـ الف: فتح.
۷ـ ب: ضم.
۸ـ ب: اند.

نوع اول : در بیان مصطلحات حروف[1] مخصوصهٔ محاورهٔ[1] هندیه به‌عبارت فارسیه، و آن جمله هفده حرف است.

بباید دانست که حرف بهٔ که در لفظ بهار به معنی بار واقع شده آن را بای موحدهٔ ثقیله نوشتم و حرف[2] پهٔ که در لفظ پهل به‌معنی ثمر واقع شده آن را بای عجمی ثقیله نگاشتم و حرف تهٔ که در لفظ تهال به معنی طبق واقع شده آن را تای فوقانی ثقیله ثبت کردم و ت[3] که در لفظ توپ به معنی کلاه واقع شده آن را تای فوقانی مثقله ثبت[4] نمودم و حرف تهٔ که در لفظ تهگ به معنی عیار و فریبنده واقع شده[5] آن را تای فوقانی اثقل مرقوم ساختم وحرف جهٔ که در لفظ جهك به معنی ماهی واقع شده آن‌را جیم‌تازی ثقیله ایراد کردم و حرف چهٔ که در لفظ چهال به‌معنی پوست واقع شده آن را جیم عجمی ثقیله رقم نمودم وحرف چهه که در لفظ مچهه به معنی ماهی کلان واقع شده آن را جیم عجمی اثقل نوشتم و حرف دهٔ که در لفظ دهن به معنی مال و متاع واقع شده آن را دال ثقیله نگاشتم و حرف دال[6] که در لفظ در به معنی خوف وترس واقع شده آن را دال مثقله ثبت کردم وحرف دهٔ که در لفظ دهول به معنی دهل واقع شده آن را دال اثقل ضبط نمودم.و رای متحرك متصل التلفظ که در لفظ مرگ به معنی آهو و پریت به معنی محبت و پتر به معنی پسر واقع شده و بعد از این ذکر آن در محل خود بیاید،آن را رای متصله مرقوم ساختم[7] و حرف کهٔ که در لفظ کهار به معنی شوره واقع شده آن راکاف تازی ثقیله ایراد کردم و حرف کهه که در لفظ مکهه به معنی دهان واقع شده آن راکاف تازی اثقل رقم نمودم و حرف گهٔ که در لفظ گهر به‌معنی خانه واقع شده آن راکاف عجمی ثقیله نوشتم وحرف

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب: حرف ت. ۴ــ ب. ضبط. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ الف ندارد: حرف دال. ۷ــ ج: نمودم.

نون که در لفظ گنس و کانه به معنی دیوتاهای مشهور واقع شده آن هردو-
قسم [۴ الف] نون را ثقیله نگاشتم چه در تلفظ این هردوقسم نون ثقل‌ظاهر
شود اما در نون‌گنیس به درشتی و پری وگندگی[۱] زبان و در نون‌کانه به‌ثقل
وگرانی زبان، و برای[۲] نون‌گنیس وامثال آن در خط هندوی شکل علیحده
وضع شده و برای نون‌کانه وامثال آن نه. و چون در تلفظ این نون بوی‌ها
ظاهرگردد لهذا اهل هند[۳] برای‌آن درپای شکل نون خفیفه شکل حرف‌ها
متصل نویسند وهمچنین لام و میم[۴] نیز ثقیله آید ، لام ثقیله چنانکه در لفظ
کاله به معنی دیروز و میم ثقیله در لفظ برمها به معنی دیوتای مشهور و غیر
آن آمده. و برای‌آن هردوحرف نیز شکل علیحده تعیین نپذیرفته وچون در
تلفظ‌آن هردو نیز بوی‌ها ظاهرگردد لهذا برای‌آنها نیزدرپای حرف لام‌ومیم
شکل حرف‌ها متصل نویسند چنانکه ذکرآنها بعد از این درمرکبات بیایــد
ان‌شاءالله تعالی.

و چون نون ثقیلهٔ کانه[۵] ولام ثقیلهٔ‌کاله ومیم ثقیلهٔ برمها و امثال آن
بسیار قلیل الاستعمال است وبرای‌آنها در خط هندوی[۶] شکلی علیحده نیز[۷]
وضع نشده‌لهذا این‌نحیف به‌اصطلاح‌آنها صریحاً متعرض نشده مگرضمناً.
وچون ماقبل الف یا ماقبل یای تحتانی ساکن حرکت ضمه بودالبته درتلفظ
آن مابعد حرف مضموم و ماقبل الف یایای تحتانی ساکن شمه‌ای از حرف
واو ظاهرگـردد ، چنانکه در لفظ دوار به معنی دروازه و در لفظ سوید
به معنی عرق و امثال‌آن ، آن واو را واو مشمومه نوشتم ، و چون مـاقبل
الف یا ماقبل واو ساکن حرکت‌کسره باشد البته در تلفظ‌آن مابعد حرف
مکسور و ماقبل الف یا واو ساکن بویی ازحرف یای تحتانی ظاهر گـردد

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب ندارد ۳ــ ب ندار :اهل هند. ۴ــ ج:
نیزمیم. ۵ــج ندارد. کانه... ثقلیه. ۶ــ ج: هندی، ب ندارد: درخط هندوی.
۷ــ ب ندارد.

مثل سیام به معنی سیاه ودیوس به معنی روزو امثال آن، آن یا را یای مشمومه نگاشتم، چه درمحاورهٔ اهل هند خلاف محاورهٔ عربی وفارسی ماقبل الف ضمه وکسره و ماقبل یای تحتانی ساکن ضمه و ماقبل واو ساکن کسره استعمال نمایند.

نوع دویم: در بیان رسم‌الخط حروف مخصوصهٔ هندیه به حسب کتابت عربیه.

بباید دانست که برای بای موحدهٔ ثقیله در آخر بای موحدهٔ خفیفه‌ها نوشتم برین مثال به و برای بای عجمی ثقیله در آخر بای عجمی خفیفه‌ها نگاشتم برین مثال په. و برای تای فوقانی ثقیله در آخر تای فوقانی خفیفه‌ها نگاشتم[1] برین مثال ته. و برای تای فوقانی مثقله بالای تای فوقانی خفیفه چهار [۴ ب] نقطه گذاشتم برین مثال ت[2]. و برای تای فوقانی اثقل در آخر تای فوقانی مثقله‌ها نوشتم برین مثال ته[2]. و برای جیم تازی ثقیله در آخر جیم تازی خفیفه‌ها رقم نمودم[3] برین مثال جه، و برای جیم عجمی ثقیله در آخر جیم عجمی خفیفه‌ها ثبت کردم برین مثال چه. و برای جیم عجمی اثقل در آخر جیم عجمی ثقیله‌های دیگر نوشتم یعنی جیم عجمی خفیفه را به‌دوها نوشتم برین مثال چهه. و برای دال ثقیله در آخر دال خفیفه‌ها نگاشتم برین مثال ده. و برای دال مثقله بالای دال خفیفه دو نقطه گذاشتم برین مثال د[4]. و برای دال اثقل در[5] آخر دال مثقله‌ها نوشتم برین مثال ده[4]. و مرکز کاف تازی خفیفه‌را مثل خط ثلث طره دار نوشتم برین[6] مثال ك. و برای کاف تازی ثقیله در آخر کاف تازی خفیفه‌ها رقم نمودم برین مثال که. و برای کاف

۱ـ ب و ج: رقم نمودم. ۲ـ چون در فارسی تای چهار نقطه‌ای که تلفظ آن شبیه به T انگلیسی است وجود ندارد ما آنرا مانند تای عادی نوشته‌ایم.
۳ـ ج: نوشتم. ۴ـ این حرف نیز مانند دال عادی نگاشته شده است.
۵ـ ج ندارد: در آخر دال. ۶ـ ب: درین.

تازی اثقل در آخر کاف تازی ثقیله‌های دیگر مرقوم ساختم[۱] یعنی کاف‌تازی خفیفه را به‌دوها نوشتم برین مثال کهه. و برای کاف عجمی ثقیله در آخر کاف عجمی خفیفه‌ها ثبت کردم برین مثال گه. و برای نون ثقیله که در لفظ گنیس است در دایرهٔ نون دونقطه زبر و بالاگذاشتم برین مثال ن[۲]. و برای لام ثقیله و میم ثقیله و نون ثقیله در آخر هریکی از حروف مذکوره‌ها نگاشتم برین مثال له، مه، نه، و به جای غنه نون نوشتم مثل چاند به معنی ماه و بوند به معنی قطره و نیند به معنی خواب و گوند به معنی صمغ و گیند به معنی گوی و پبندا به‌معنی راه و بهونرا به معنی زنبور سیاه و گنگ به معنی رود مشهور وامثال آن. وحرفی که به‌یکی ازحرکات ثلثه بلاتنوین متحرك باشد و به غنه خوانده شود مثل کاف در لفظ کول (کنول) به معنی گل نیلوفر، برای آن نون، نون خرد برسرحرف مذکور نگاشتم برین[۴] مثال ك ن[۵]، و حرف مفردی که به‌تنوین وغنه خوانده شود، برای آن برسرحرف مذکور تنوین یعنی دوفتحه یا دوضمه یا دوکسره بانون خرد نگاشتم برین مثال گ ن، و باین[۵] چنین حرف مفرد در ضبط لغات هیچ‌جا حاجت نیفتد مگریکجا در ضبط مات یعنی اعراب شانزده‌گانه بدان حاجت افتد فقط، چنانکه بعداز این در محل خود بیاید.

فصل دوم

در تعداد و ترتیب حروف تهجیهٔ هندیه وابجدایشان و تفریق و تمییز آن از[۶] حروف سی ودوگانهٔ عربیه وفارسیه وذکر اشکال حروف مفرده و مرکبهٔ هندیه، و آن منشعب است به دوشعبه:

۱ــ ج: نوشتم. ۲ــ مثل نون یك نقطه‌ای نوشته شده است. ۳ــ ب ندارد: برین مثال ك ن. ۴ــ مانند نون عادی نوشته شده است. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ج ندارد.

[۵ الف] **شعبهٔ اول**: در تعداد و ترتیب حروف تهجیهٔ هندیه و ابجد ایشان و تفریق و تمییز آن از حروف سی و دوگانهٔ عربیه و فارسیه، و آن متنوع است به‌دو نوع:

نوع اول: در تعداد و ترتیب حروف تهجیهٔ هندیه و ابجد ایشان، و آن منقسم است به‌دو قسم:

قسم اول: در تعداد و ترتیب[1] حروف تهجیهٔ هندیه.

بباید دانست که حروف تهجیهٔ هندیه[2] به‌وضع علمای هند به‌حسب مخارج جمله سی و پنج است بدین ترتیب:

ك، كه، گ، گه، ك ن

چ، چه، ج، جه، ی ن

ت، ته، د، ده، ن

ت، ته، د، ده، ن

پ، په، ب، به، م

ی، ر، ل، و، ش، که، س، ه، چهه.

و حرف[3] سی و پنجم همزه است که آن را در اصطلاح ایشان اکار گویند، به همزهٔ مفتوحه و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و را، و آن داخل حروف تهجیهٔ مذکوره نیست. و علمای هند اعتقاد آن[4] دارند که اکار یعنی همزه در ذات جمیع[5] مفردات حروف تهجیه مضمر است و ایشان همزه را هم داخل حروف داشته‌اند و هم اعراب اعتبار کرده[6]. و آن را به‌دوازده قسم منقسم ساخته چنانکه ذکر آن بیاید، ان‌شاءالله تعالی. و ضابطهٔ خواندن حروف مذکوره آنست که این جمله حروف[7] را به حرکت فتحه خوانند و بعد از هر پنج حرف

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف و ج ندارد. ۳ــ ب و ج: حروف.
۴ــ الف ندارد. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ ج می‌افزاید: اند. ۷ــ ب: حرف.

وقف کنند، چنانکه بیست و پنج حرف را به پنج وقفه خوانند و نه حرف باقی را[1] به‌وقفهٔ ششم تمام کنند.

قسم ثانی: دربیان ترتیب[2] ابجد اهل‌هند.

و حروف ابجد مذکور را نیز در تلفظ به حرکت فتحه خوانند و بعد از هر پنج حرف وقف کنند چنانکه سی حرف را به شش وقفه خوانند وچهار حرف باقی را به وقفهٔ هفتم تمام کنند، بدین ترتیب :

ه، ی، و، ر، ل

ی، ن، ن، ك ن، م

جه، ده، ده، که، به

ج، د، د، ك، ب

گه، په، چه، ته، ته

چ، ت، ت،گ، پ

ش، کهه، س، چهه[3]

گویند حروف ابجد مذکور بدین ترتیب ازصدای دوروی[4] مهادیو برآمد. والله اعلم.

نوع دویم: درتفریق وتمییز حروف تهجیهٔ هندیه ازحروف سی‌ودوگانهٔ عربیه و فارسیه.

باید دانست که آنچه ازجمله سی‌ودوحرف عربی وفارسی درتلفظ و استعمال اهل هندآمده هژده حرف است[5] و آن اینست:

اول همزه .

دویم بای موحدهٔ خفیفه.

۱ــ الف و ج ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب: کهه. ۴ــ ج: دنوروی. ۵ــ ج ندارد.

سیوم بای عجمی خفیفه.

چهارم تای فوقانی خفیفه .

پنجم جیم تازی خفیفه.

ششم جیم عجمی خفیفه.

هفتم دال خفیفه .

هشتم را.

نهم سین مهمله .

دهم شین معجمه .

یازدهم کاف تازی خفیفه.

دوازدهم کاف عجمی خفیفه .

سیزدهم لام.

چهاردهم میم.

پانزدهم نون.

شانزدهم واو.

هفدهم [۵ ب] ها.

هژدهم یای تحتانی.

وآنچه از جمله حروف سی ودوگانهٔ مذکوره در تلفظ ومحاوره[1] ایشان نیامده چهارده حرف است بدین تفصیل:

اول ثای مثلثه .

دوم حای مهمله .

سیوم خای معجمه.

چهارم ذال معجمه.

۱ـ ب: آید.

پنجم زای معجمه .

ششم زای[1] عجمی .

هفتم صاد مهمله[2] .

هشتم ضاد معجمه[2].

نهم طای مهمله .

دهم ظای معجمه .

یازدهم عین مهمله .

دوازدهم غین معجمه .

سیزدهم فا .

چهاردهم قاف .

و حروفی که موضوع و مخصوص محاورهٔ اهل هند است و در محاورهٔ عربی وفارسی نیست،هفده است بدین تفصیل :

اول کاف تازی ثقیله .

دویم کاف عجمی ثقیله .

سیوم کاف عجمی مغنونه .

چهارم جیم عجمی ثقیله .

پنجم جیم تازی ثقیله .

ششم یای تحتانی مغنونه .

هفتم تای فوقانی ثقیله .

هشتم دال ثقیله .

نهم تای فوقانی مثقله .

دهم تای فوقانی اثقل .

۱ـ ب : ژای .   ۲ـ الف ندارد.

یازدهم دال مثقله .

دوازدهم دال اثقل .

سیزدهم نون ثقیله .

چهاردهم بای عجمی ثقیله .

پانزدهم بای موحدهٔ ثقیله .

شانزدهم کاف تازی اثقل .

هفدهم جیم عجمی اثقل .

شعبهٔ دویم: در بیان اشکال حروف مفرده و مرکبهٔ هندیه و آن متنوع است به‌دو نوع :

نوع اول: در بیان اشکال حروف مفردهٔ سی‌وپنجگانهٔ هندیه .

بباید دانست که اهل هند رسم و طریقهٔ کتابت را برعکس کتابت ما اختیار کرده‌اند[1] یعنی کاتب ایشان در کتابت از چپا به‌راستای خود می‌رود، و برسر هرحرف خطی به‌عرض کشند و آن را به[2] اصطلاح ایشان دانند گویند[3] به‌دالین مثقلین، به‌دال اول ممدوده و نون مغنونه، چنانکه شکل کاف تازی خفیفه که حرف اول[4] از حروف تهجیهٔ هندیه است چنان بود که اول رقمی به‌شکل دال معکوس خط ثلث مایل به‌استداره نویسند و به‌هردوطرف دال معکوس مذکور الفی به‌حسب[5] کاتبان ما[6] براستقامت وصل کنند و از مقابل طرف زیرین آن دال متصل بدان خطی به‌مقدار یك[7] نقطه از چپا به‌راستا به‌عرض اخراج کنند و طرف اخیر آن خط را به‌مقدار دو نقطه به‌استداره به‌زیر مایل گردانند . بعد از آن برسر حرف مذکور متصل به‌سر

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ج : در . ۳ــ الف و ب ندارد .

۴ــ الف ندارد . ۵ــ ج : وضع . ۶ــ الف و ج ندارد .

۷ ــ ب : دو

الف داند نویسند بدین‌شکل[۱] .

و شکل کاف تازی ثقیله که حرف دویم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان[۲] بود که رقمی به‌شکل هندسهٔ شش که‌موضوع مهندسان ماست، نویسند و در جوف سرهندسهٔ مذکوره که به‌شکل نعل است خطی محرف ازچپا به‌راستا[۶ الف] سرازیر کشند چنانکه[۳] طرف بالای‌آن خط به‌طرف مقدم سرهندسهٔ مذکوره متصل باشد و طرف زیرین خط مذکور به دونقطه فروتر از طرف مؤخر هندسه منتهی گـردد و[۳] میان سر هندسه دو چشمهٔ محرف حادث شود . پس برسر حرف متصل به هردو طرف سر هندسهٔ مذکوره داند نویسند بدین‌شکل .

وشکل کاف عجمی خفیفه که حرف سوم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که دوخط به‌شکل خط[۴] الف به‌حسب وضع کاتبان ما به‌اندك فاصله متساوی القامت براستقامت نویسند و دامن الف مقدم را نقطه واری به‌طرف چپاخم کنند. بعدازآن متصل به‌سرهردو الف مذکور داند نویسند، بدین‌شکل .

وشکل کاف عجمی ثقیله که حرف‌چهارم‌ازحروف تهجیهٔ مذکوره است چنا[۵]ن بود که رقمی به‌شکل عین به‌حسب وضع کاتبان ما به‌دامنهٔ خرد نویسند و متصل به‌دامنهٔ آن خطی به‌شکل الف ما براستقامت کشند چنانکه طرف اعلای آن الف از سر[۶] عین مذکور به‌اندك فاصله جدا باشد و طرف زیرین الف نقطه‌واری ازدامنهٔ عین بگذرد . بعدازآن متصل به‌سر عین والف مذکورین داند کشند بدین‌شکل .

۱ـ برای اشکال الفبای هندی رجوع شود به مقدمه.

۲ـ الف : چنان کـه .   ۳ـ الف ندارد .   ۴ـ ب نـدارد

۵ـ الف : چنان‌که   ۶ـ ج ندارد .

و شکل کاف عجمی مغنونه که حرف پنجم از حروف تهجیهٔ مذکوره است ؛ چنان بود که رقمی به‌شکل یای تحتانی به‌حسب وضع کاتبان ما نویسند ودرپهلوی راستای یای مذکور دو صفر زیر و بالای‌هم‌رقم نمایند . پس برسر یای مذکور نقطه واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند، بدین‌شکل .

وشکل جیم عجمی خفیفه که حرف ششم ازحروف تهجیهٔ‌مذکوره است، چنان بود که خطی مقوس به‌عرض رسم کنند و بالای‌آن[1] خطی‌دیگر مانند چلهٔ کمان کشند ، چنانکه طرف چپای هردوخط با هم پیوسته باشد و طرف[2] راستای‌خطین مذکورین‌ازهم‌به‌فاصلهٔ یك[3] نقطه بود ومتصل به‌طرف مذکور آن هردوخط الفی براستقامت رسم کنند ومتصل به‌سر آن الف داند کشند، بدین‌شکل .

وشکل جیم عجمی ثقیله که حرف هفتم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان‌بود که رقمی به‌شکل عین به‌حسب وضع کاتبان ما[4] به‌دامنهٔ خرد به‌مقدار سرعین یا زیاده ازآن نویسند وطرف اخیر دامنهٔ مذکور را به‌بالا برند چنانکه در[۶ ب] بلندی برابر به‌سر[5] عین‌برسد. بعدازآن طرف دامنهٔ مسطور را در دایرهٔ دامنه به‌شکل الف به‌زیر کشند و تاخط دامنه رسانند، چنانکه ازکشیدن الف درحرف مذکور سه‌چشمه پیداشود ، دوچشمه‌طرف چپا و یك چشمه طرف راستا. پس سر حرف متصل بدان داند نویسند بدین‌شکل .

وشکل‌جیم‌تازی‌خفیفه که‌حرف‌هشتم ازحروف‌تهجیهٔ مذکوره‌است چنان‌بودکه اول رقمی به‌شکل دال خط ثلث نویسند. پس متصل به‌طرف

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ج ندارد . ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف‌وب‌ندارد.

۵ـ الف ندارد .

اعلای دال مذکور از چپا به‌راستا به مقدار دو نقطه خطی به عرض کشند و متصل به‌طرف[1] اخیر آن خط الفی براستقامت رسم کنند و متصل به‌سر الف داند کشند، بدین شکل .

و شکل جیم تازی ثقیله که حرف نهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است ، چنان بود که رقمی به‌شکل حرف[2] عین به‌حسب وضع کاتبان ما به‌دامنهٔ خرد نویسند وطرف پشت حرف مذکور از وصلگاه سرعین ودامنهٔ آن به‌طریق دنباله خطی دراز محرف سرازیر کشند به‌حیثیتی که طرف‌اخیر آن خط نقطه واری مایل به‌زیر باشد . پس متصل به سرعین داند کشند بدین شکل .

و آن را به‌شکل لام الف خط ثلث دو شاخه نیز نویسند به‌حیثیتی که شاخ اخیر آن که طرف[3] راستای کاتب است نقطه واری مایل به‌زیر باشد و از داند جدا بود و زاویهٔ لام[4] الف مذکور که به‌شکل لای خط ثلث است چشم نداشته باشد. پس برسرحرف متصل به‌شاخ‌مقدم آن[5] که طرف‌چپای کاتب است داند کشند ، بدین‌شکل.

وشکل یای تحتانی مغنونه که حرف‌دهم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است ، چنان بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث‌نویسند واز وسط پشت‌دال مذکور خطی به‌مقدار دو نقطه ازچپا به‌راستا به‌عرض کشند ومتصل به‌طرف اخیر آن خطی به‌شکل الف بر استقامت نویسند . پس متصل به سر الف مذکوره داند کشند، بدین‌شکل .

و شکل تای فوقانی خفیفه که حرف یازدهم از حروف تهجیهٔ[6] مذکوره است ، چنان بود که رقمی به‌شکل سرجیم به‌حسب وضع کاتبان

۱- الف ندارد　　۲- ب ندارد　　۳- ب: بطرف　　۴- الف: لا

۵- الف وج ندارد　　۶- الف وب ندارد: از حروف

ما نویسند ومتصل به‌طرف اخیر آن خطی به‌شکل الف براستقامت کشند. پس برسر حرف متصل به‌سر الف مذکور داند کشند[1] بدین شکل.

وشکل تای‌فوقانی ثقیله که حرف دوازدهم[۷الف] ازحروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان‌بود که رقمی به‌شکل واو چشمه دار خط ثلث نویسند و از انتهای دامنهٔ واو مذکور خطی مقوس که حد بآن طرف اسفل بود از پا به‌راستا برند ومتصل به‌طرف اخیر آن خطی[2] به‌شکل‌الف براستقامت نویسند[3]. پس متصل[4] به‌سر واو و الف مذکورین داند کشند، بدین‌شکل.

و شکل دال خفیفه که حرف سیزدهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان‌بود که رقمی به‌شکل‌دال خط ثلث‌معکوس نویسند و برسرطرف زیرین دال مذکور نقطهٔ دنباله‌دار گذارند، چنانکه دنبالهٔ نقطهٔ مذکوره‌از[5] طرف زیرین آن ازچپا به‌راستا سرازیر کشیده‌شود. پس برسرطرف اعلای دال مذکور نقطه واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند، بدین شکل.

وشکل‌دال ثقیله که حرف‌چهاردهم از حروف تهجیهٔ مذکوره‌است بعینه مثل شکل کاف عجمی ثقیله است مگر آنکه سراین‌حرف متصل به‌داند نیست، بدین‌شکل.

و شکل نون خفیفه که حرف پانزدهم ما ازحروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان بود که رقمی به‌شکل صفر هندسی نویسند و متصل به طرف[6] اعلای‌آن خطی به‌مقدار دوسه نقطه از چپا به‌راستا به عرض برند و بطرف اخیر خط مذکور خطی به‌شکل الف براستقامت وصل کنند و متصل به‌سر الف مذکور داند کشند، بدین شکل.

۱– ج : نـویسند . ۲– ج نـدارد . ۳– ب : کشند .

۴– ب: برسرحرف‌متصل الف ۵– ب ندارد: از... آن. ۶– الف وج: طرف

و شکل تای فوقانی مثقله که حرف شانزدهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان‌بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث معکوس نویسند و برسرطرف اعلای دال معکوس مذکور نقطه واری شوشه بلند کنند ومتصل بدان[۱] کشند، بدین‌شکل.

وشکل تای فوقانی اثقل که حرف هفدهم از حروف تهجیهٔ‌مذکوره است ، چنان بـود که رقمی به‌شکل دایرهٔ رکابی شکل نـویسند . پس برسر آن نقطه‌واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند ، بدین شکل.

و شکل دال مثقله کـه حرف هژدهم از حروف تهجیهٔ مـذکوره است بعینه مثل شکل کاف عجمی مغنونه است ، مگر آنکه این حرف صفر درپهلوی راستای‌خود ندارد و بی‌صفر است، بدین‌شکل.

وشکل دال اثقل که حرف‌نوزدهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان‌بود که رقمی به‌شکل دایرهٔ ناتمام رکابی [۷ب] شکل نویسند وبرسر طرف‌زیرین آن صفری رسم کنند و برسر طرف اعلای آن نقطه واری شوشه بلندکنند و متصل بدان داند کشند، بدین شکل.

وشکل نون ثقیله که حرف بیستم از حروف تهجیهٔ مذکوره‌است، چنان بود کـه سه خط به شکل الف به حسب وضع کاتبان ما براستقامت پهلوی‌هم نویسند و درپای الف مقدم خطی محرف از چپا به‌راستا سرازیر کشند . پس متصل به‌سر هرسه‌الف مذکور داند کشند ، بدین شکل.

وشکل بای عجمی خفیفه که حرف بیست‌ویکم از حروف[۲] تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی به شکل هندسهٔ شش بـه‌حسب وضع مهندسان[۳] ما نویسند فقط و متصل به سر[۴] هندسهٔ مذکوره دانـد کشند ،

۱ــ الف نـدارد . ۲ــ الف نـدارد . ۳ــ ب : هندوسنان

۴ــ ج ندارد : بسر

بدین شکل.

و شکل بای عجمی ثقیله که حرف بیست‌ودویم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که متصل پهلوی[1] راستای بای عجمی خفیفه که بالاتر از این به‌شکل هندسهٔ شش مذکور شد[2] رقمی به‌شکل رقم پهلوی کاف تازی خفیفه که در ابتدا ایراد یافته و نویسند و به‌دستور متصل به‌سر حرف داند کشند، بدین‌شکل ورقمی بدین شکل[3] نیز نویسند.

و شکل بای موحدهٔ خفیفه که حرف بیست و سیوم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی بـه‌شکل دال[4] خط ثلث معکوس مایل به‌مخروطی شکل نویسند و متصل به‌هردو طرف دال مذکور خطی بـه شکل الف براستقامت رسم کنند و دایرهٔ دال مرقوم را به‌خط طولی دوپاره سازند چنانکه در آن دو چشمه حادث گردد ، یکی طرف راستا و دیگر طرف چپا . پس متصل به‌سر الف مذکور داند کشند بدین شکل.

و شکل بای موحدهٔ ثقیله که حرف بیست‌وچهارم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان‌بود که رقمی به‌شکل لام الف خط ثلث دوشاخه نویسند چنانکه زاویهٔ آن چشمه نداشته باشد و بدان ماند که مثلثی است بی‌قاعده و درزاویهٔ آن نقطه‌ایست . پس متصل به‌شاخ مؤخر آن که طرف راستای کاتب است خطی به‌شکل الف براستقامت رسم کنند به‌حیثیتی که سرشاخ مذکور[5] در وسط الف مذکور[6] منتهی باشد . بعد از آن متصل به‌سرالف داند کشند چنانکه شاخ مقدم [۸الف] لام‌الف مرقوم که طرف چپای کاتب است ، ازداند جدا باشد بدین شکل.

و شکل میم که حرف بیست[7] و پنجم از حروف تهجیهٔ مذکوره

۱ــ ب : به‌پهلوی . ۲ــ ج ندارد . ۳ــ الف : بـه شکل.
۴ــ ب: کاف دال. ۵ــ ب ندارد . ۶ــ ب وج: مسطور ۷ــ الف ندارد.

است، بعینه مثل شکل بای موحدهٔ ثقلیهٔ مذکور است مگر آنکه شاخ مقدم این حرف که طرف چپای کاتب است ، نیز باداند متصل باشد[1] بدین شکل.

وشکل یای تحتانی غیرمغنونه که حرف بیست[2] وششم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است بعینه مثل شکل بـای عجمی خفیفه باشد مگر آن که طرف مقدم سر این حرف را مثل حرف دال کـه موضوع کاتبان ما است ، اندکی خم دهند و مثل دال کم خم نویسند و به اتمام رسانند . و بعضی در زیر آن یك نقطه نیز گذارند واگر چنین گوئیم نیز شاید که متصل این حرف بعینه مثل شکل تای فوقانی ثقیله است، مگر آنکه طرف مقدم سر این حرف مثل واوچشمه وار نیست بلکه مثل دال کم خم است، بدین شکل.

وشکل را که حرف بیست وهفتم از حروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان بود که رقمی به شکل حرف را به حسب وضع کاتبان ما اندکی به دامنهٔ دراز و کم خم نویسند و برمنتهای دامنهٔ آن نقطهٔ دنباله دار گذارنـد ، چنانکه دنبالهٔ مذکور از[3] طرف اعلای نقطه ازچپا به راستا محرف سرازیر کشیده شود . پس متصل به سر رای مرقوم داند کشند، بدین شکل.

وشکل لام که حرف بیست وهشتم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی به شکل حرف لام خرد به حسب وضع کاتبان ما معکوس نویسند ، چنانکه شوشهٔ لام مذکور درزیر بود و دامنهٔ آن بالا مایل به طرف راستای شوشه، واز منتهای دامنهٔ مسطور خطی به مقدار دوسه نقطه به جانب راستا به عرض برند ومتصل به طرف اخیر آن خطی به شکل الف براستقامت رسم کنند ، چنانکه طرف اخیر مذکور در وسط الف مسطور منتهی بود . پس متصل به سر الف داند کشند ، بدین شکل .

وشکل واو که حرف بیست ونهم از حروف تهجیهٔ مذکوره است

۱ــ ب و ج بود . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ ب ندارد از.... نقطه.

بعینه مثل شکل بای موحدهٔ خفیفه است، مگر آنکه درین حرف دورهٔ دال معکوس را به‌خط طولی[۱] دوپاره نکنند و به‌حال‌خود سالم‌گذارند، و بعضی یك نقطه درزیر آن نیز گذارند، بدین‌شکل .

و شکل شین معجمه که حرف سیم از حروف تهجیهٔ مذکوره است [۸ ب] چنان بود که رقمی به‌شکل دال خرد خط ثلث‌نویسند و از منتهای[۲] طرف زیرین دال مذکور خطی[۳] خردمحرف ازچپا به‌راستاسر ازیر برند . بعد از آن به‌فاصلهٔ یك دو نقطه دورتر از رقم مذکور خطی به‌شکل الف براستقامت رسم کنند. پس برسردال‌مسطور نقطه‌واری شوشه‌بلند کنند[۴] و متصل بدان و سرالف مرقوم داند کشند ، بدین‌شکل .

و شکل کاف تازی اثقل که حرف سی ویکم از حروف تهجیهٔ مذکوره است، مرکب است ازشکل را و واو حروف تهجیهٔ مذکوره که سابق مرقوم‌گشته و آن‌چنان بود که اول رقمی به‌شکل حرف رای حروف تهجیهٔ مذکوره نویسند[۵] . بعدازآن رقمی به‌شکل حرف واوحروف تهجیهٔ مذکوره به فاصلهٔ یك دو نقطه دورتر از آن رقم‌کنند[۶]. پس متصل به سر هردو رقم مذکور داند کشند، بدین‌شکل[۷] .

وشکل سین مهمله که حرف سی ودویم ازحروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که اول[۸] رقمی به‌شکل حرف رای حروف تهجیهٔ مذکوره نویسند . پس‌از زاویهٔ دامنهٔ رای مسطور ودنبالهٔ آن خطی به‌مقدار دونقطه

۱ــ الف : تولی . ۲ــ ب : طرف منتهای. ۳ــ الف ندارد.
۴ــ الف ندارد . ۵ــ ب ندارد: نویسند.... مذکوره . ۶ــ ج: کشند.
۷ــ مؤلف شکل کاف تازی اثقل که در تلفظ امروزه صدای شین معجمه دارد، باکاف تازی ثقیله اشتباه‌کرده است. این دوحرف ابجدرا درست برعکس آنچه مؤلف ضبط کرده است، می‌نویسند . ۸ــ الف : او .

ازچپا به‌راستا[1] به‌عرض‌برند و به‌طرف اخیر آن‌خطی به‌شکل‌الف براستقامت وصل کنند ، چنانکه طرف‌اخیر خط عرضی مذکور در وسط الف مسطور منتهی باشد. بعداز آن متصل به‌سرحرف را و الف مذکورین داند کشند ، بدین‌شکل .

و شکل‌ها که حرف سی وسیوم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان‌بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث معکوس نویسند وطرف زیرین‌دال مذکور را[2] نقطه واری‌به‌زیر مایل‌گردانند وازمیان پشت‌آن دال‌خطی‌مقوس به‌مقدار سه‌چهار نقطه سرازیر کشند بدین‌شکل .

و شکل جیم عجمی اثقل که حرف سی‌وچهارم از حروف تهجیهٔ مذکوره است، چنان‌بود که رقمی به‌شکل دال‌خط ثلث معکوس نویسندو[3] بعدازآن طرف زیرین آنرا به‌مقدار دونقطه الف واربه‌زیر کشند و محاذی آن خط‌الفی برمنتهای طرف اعلای دال مذکور به همان مقدار شوشه بلند کنند و بعد از آن بربالای دال مسطور به‌فاصلهٔ یك دو نقطه خطی از چپا به‌راستا به‌عرض‌برند چنانکه این خط به‌آن‌شوشه در[4] منتصف‌هم به‌زوایای قایمه متقاطع‌گردد وازمحل [۹ الف] تقاطع[5] به‌مقدار دوسه‌نقطه به‌راستا و چپا شوشه‌گذشته[6] باشد و طرف اخیر خط مذکور را که به‌راستای شوشه است ، به‌مقدار سه‌چهار نقطه الف‌وار به‌زیر کشند . بعدازآن[7] متصل به‌سر شوشهٔ مذکور[8] داند کشند، بدین‌شکل .

و همزه که به‌اصطلاح اهل هندآن را اکارگویند و به‌حسب مخرج حرف سی‌وپنجم است اما علمای‌هندآن را ازحروف نشمرده بلکه ازجمله

۱ـ الف وبراستا. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ ب منتهای بجای «وبعدازآن».
۴ـ ب ندارد . ۵ـ ب نقاط . ۶ـ الف ندارد : گذشته .... شوشه .
۷ـ ب ندارد . ۸ـ ب مسطور .

اعراب اعتبار کرده به‌حرکات مختلفه به‌هفت شکل مشکل می‌گردد و اشکال آن در ذیل اشکال اعراب یعنی همزه آت وغیره نوشته شود.

اما علمای ایشان از نون ثقیله و میم ثقیله لام ثقیله که نه، مه و له[۱] باشد، مساهله کرده‌اند و به‌جهت قلت استعمال برقیاس جه و ته و امثال آن برای آنها شکل علیحده وضع نکرده وحروف مذکور را مرکب ازهادانسته[۲] و اشکال آنها در ذیل مرکبات حروف ثبت کرده شود، ان‌شاءالله‌تعالی.

و پوشیده نماند که از جمله حروف سی و پنجگانهٔ مذکوره پنج حرف دربها کها که زبان اهل برج و غیره باشد مستعمل نیست ومستعمل[۳] سهنس کرت وپراکرت است وآن یکی کاف عجمی مغنونه ودویم نون‌ثقیله که درگنیس[۴] است، سیوم شین معجمه، چهارم کاف تازی اثقل، پنجم جیم عجمی اثقل.

نوع دویم: در ذکر مجملی[۵] از مرکبات حروف مذکوره.

بباید دانست که حرفی که به حسب[۶] کتابت عربیه به‌یکی ازحرکات ثلثه یعنی ضمه یا فتحه یا کسره متحرك باشد و درصدر کلمه بود یا ماقبل آن نیزحرفی متحرك یا الف یا واو ساکن یایای تحتانی ساکن باشد[۷] آن حرف با هیچ حرفی مرکب نگردد و آنرا جداگانه نویسند مثل گربه فتح کاف تازی خفیفه وراکه هردوحرف را جداگانه نویسند، بدین شکل.

و[۸] پا و ك به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و واو مفتوحه وکاف تازی خفیفه وامثال آن که واو را جداگانه نویسند بدین شکل.

وعلی هذالقیاس متحرکی که ماقبل آن واو یا یای تحتانی ساکنین

۱ــ الف: مجهولـه. ۲ــ الف: داشته، ب می‌افزاید: سی و پنجگانه.
۳ــ ب: مخصوص. ۴ــ ج: لفظ گنیس. ۵ــ الف:مجملی که. ۶ــ الف وب: که کتابت بیکی. ۷ــ ب: بود. ۸ــ ب ندارد: وپاوك...ساکنین باشد.

باشد. وهرجا دوحرف ساکن بهم آیند وساکن اول الف وواو ویای‌تحتانی نباشد، زیراکه حروف ثلثۀ ساکنۀ مذکوره به‌طور اهل هند از جملۀاعراب است نه حروف، چنانکه ذکر آن بیاید، آن دوساکن را یکجا نویسند مثل هست به فتح‌ها و سکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفۀ موقوف [۹ ب] و امثال آن‌که سین مهمله وتای فوقانی خفیفه را یکجا[1] نویسند، بدین شکل.

و[2] هرجاکه ماقبل الف یا ماقبل یای تحتانی ساکن حرکت ضمه بود، البته در تلفظ آن ما بعد حرف مضموم و ماقبل الف یا یای تحتانی ساکن شمه‌ای از واوکه موسوم به‌واو مشمومه است، ظاهر شود، پس آن واو مشمومه را با حرف ماقبلش یکجا نویسند، مثل دوار به‌ضم دال خفیفۀ ممدوده با واو مشمومه وراء به‌معنی دروازه و امثال آن‌که[3] واو مشمومه را با دال خفیفه یکجا نویسند، بدین‌شکل. و مانند سوید به‌ضم سین مهمله و سکون یای تحتانی با واو مشمومه ودال خفیفه به‌معنی عرق و امثال آن‌که[3] واو مشمومه را با سین مهمله یکجانویسند، بدین شکل.

و هرجا ماقبل الف یا ماقبل واو ساکن کسره بود، البته در تلفظ[4] آن مابعد حرف مکسوره و ماقبل الف یا واو ساکن شمه‌ای ازیای تحتانی که به‌یای مشمومه موسوم است، ظاهر شود. پس‌آن یای مشمومه را با حرف[5] ماقبلش یکجا نویسند، مثل سیام به‌کسرسین مهملۀ ممدوده با یای مشمومه‌ومیم به‌معنی سیاه وامثال آن[6] که یای مشمومه را با سین‌مهمله‌یکجا نویسند بدین‌شکل. و مانند دیوس به‌کسر دال خفیفه و سکون واو با یای مشمومه وسین مهمله ، به معنی روز و امثال آن‌که یای مشمومه را[7] با دال خفیفه یکجا نویسند، بدین شکل.

۱ـ الف و ب: یکی. ۲ـ ب: و درهرجا، ج: و هرجا ما. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف: لفظ. ۵ـ الف: عرف. ۶ـ ب ندارد.
۷ـ الف وب ندارد.

و برای نون ثقیله که در لفظ کانه به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و نون ثقیله به معنی دیوتای مشهور واقع شده ، در پای شکـل نون خفیفه متصل شکل‌ها نویسند، بدین شکل.

و برای میم ثقیله که در لفظ برمها به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ورای متصله ومیم ثقیلهٔ ممدوده، به‌معنی دیوتای مشهور واقع شده، درپای شکل میم متصل نیز شکل‌ها[1] نویسند، بدین‌شکل.

و[2] برای لام ثقیله که در لفظ کاله به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و لام ثقیله به معنی دیروز واقع شده در پای شکل لام متصل نیز شکل‌هـا نویسند بدین شکل.

و هرجاکه حرف مشدد بود آن حرف مشدد را دو حرف از یـك جنس اعتبار کنند وهردوحرف مذکور را یکجا نویسند،وآن‌را دراصطلاح ایشان د ت اچهر گویند، لا بلکه هرجا دوحرف‌از[3]یکجنس [۱۰ الف]خواه غیر جنس یکجا بهم‌آیند د ت اچهر باشد ، به دال و تای خفیفتین بـه ضم اول و سکون ثانی و فتح همزه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده ورا، یعنی‌حرف مرکب، چه د ت به معنی‌مرکب[4] باشد واچهر به معنی‌حرف بود.پس‌برین قیاس اکثر حروف تهجیهٔ ایشان با هم مرکب شوند، بدین تفصیل: ترکیب دوکاف تازی خفیفه چنان بود که دو دال خط ثلث معکوس زیر و بالامتصل هم نویسند، چنانکه از هردو دال مذکور دوچشمه زیر وبالاحادث‌گردد و باقی[5] شکل حرف همان بود که سابق در مفردات ایراد یافته[6] بی‌زیادت و نقصان ، بدین شکل .

و ترکیب دوکاف تازی ثقیله چنان بود که سر هندسهٔ شش راکه

۱ــ ج: حرف‌ها. ۲ــ ب ندارد : و برای ... بدین شکل. ۳ ــ الف و ج ندارد. ۴ــ ب: دو. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب و ج : پذیرفته.

به شکل نعل است ، متصل هم مکرر[۱] نویسند بی‌واسطهٔ الف و در جوف سرهند سهٔ‌مقدم چنانکه در مفردات ایراد پذیرفته خطی محرف کشند بدین شکل[۲].

و ترکیب دو کاف عجمی خفیفه چنان بود که الف مقدم شکل حرف را که دامنه‌اش خم دارد مکرر نویسند ، بدین شکل.

و ترکیب دو کاف عجمی ثقیله چنان بود که حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه میان دوحرف مسطور الفی واسطه باشد، بدین شکل .

و ترکیب دوجیم عجمی خفیفه چنان بود که حرف مذکور را با یك الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند، چنانکه دوچشمهٔ طولانی زیروبالا حادث گردد بدین شکل .

و ترکیب دوجیم عجمی ثقیله چنان بود که طرف چپای حرف مسطور خطی به‌شکل کسره متصل به‌پهلوی حرف نویسند ، بدین شکل.

و ترکیب دوجیم تازی خفیفه چنان بود[۳] که حرف مذکور را بایك الف آخر پهلوی هم مکرر[۴] نویسند بدون آنکه میان هردوالفی واسطه باشد، بدین شکل.

و ترکیب دوجیم تازی ثقیله چنان بود که حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بدون دنبالهٔ حرف مؤخر بدین شکل .

و ترکیب دوتای فوقانی خفیفه[۵] چنان بود که حرف مذکور را با یك الف آخر پهلوی هم مکرر نویسند بدین شکل .

و ترکیب دوتای فوقانی ثقیله[۶] چنان بود که حرف مذکور را با

۱ـ ب: مقرر. ۲ـ ب می‌افزاید : در هردوسرهندسهٔ مذکوره خطی محرف کشند چنانکه درهرسه هندسه دوچشمهٔ‌محرف حادث گردد، مجموع چهار چشمه باشد.
۳ـ الف و ب ندارد : بود . ۴ـ ب: مقـرر . ۵ـ الف: ثقیله .
۶ـ الف: خفیفه.

یك الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو دال خفیفه چنان بود که حرف مذکور را [۱۰ ب] زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو دال ثقیله چنان بود[1] که حرف مذکور را بایك الف آخر پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه الفی میان هردو واسطه باشد، بدین شکل.

و ترکیب دو نون خفیفه چنان بود که حرف مذکور را بایك الف[2] آخر زیر و بالای هم مکرر نویسند، بدین شکل. و اگر هر[3] دو حرف را پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه میان هردو الفی واسطه باشد نیز شاید بدین شکل.

و ترکیب دو تای فوقانی مثقله چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو تای فوقانی اثقل چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو دال مثقله چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو دال اثقل چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دو نون ثقیله چنان بود که هرسه الف حرف مذکور را به‌خط عرضی دوحصه کنند، بدین شکل.

و ترکیب دو بای عجمی خفیفه چنان بود که حرف مذکور را با یك الف آخر[4] پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه الفی میان هردو واسطه باشد، بدین شکل.

۱ـ الف و ب ندارد: چنان بود. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف ندارد.
۴ـ ب ندارد.

و ترکیب دو بای عجمی ثقیله چنان بود که سرهندسهٔ شش رامکرر نویسند و باقی شکل حرف همان بود که در مفردات ایراد پذیرفته ، بدین شکل .

و ترکیب دو بای موحدهٔ خفیفه چنان بود که حرف مذکور را بایك الف آخر زیرو بالا مکرر نویسند و دایرهٔ بالا را چنانکه در مفردات ایراد پذیرفته به خط طولی دوپاره کنند، بدین شکل.

و ترکیب دو بای موحدهٔ ثقیله چنان بود که حرف مذکور راپهلوی هم مکرر نویسند بی‌واسطهٔ الف، بدین شکل.

و ترکیب دو یم[1] چنان‌بود که حرف مذکور را به‌پهلوی هم بی‌واسطهٔ الف مکرر نویسند، بدین شکل .

و ترکیب‌دورا چنان‌بود که حرف‌مذکور را پهلوی‌هم‌مکرر نویسند، بدین شکل. واگر برسر[2]حرف مذکور ارك نویسند نیز شاید، بدین شکل.

و ترکیب دولام چنان بود که حرف مذکور را به‌پهلوی هم[3] یازیر وبالا مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دوشین معجمه چنان بود که جزو مقدمش را به پهلوی هم مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دوسین [۱۱ الف] مهمله چنان بود که حرف مذکور را بی‌واسطهٔ الف مکرر نویسند، بدین شکل.

و ترکیب دوها چنان بود که حرف مذکور را زیر وبالابایك[4] خط مقوس پس پشت حرف زیرین مکرر نویسند بدین شکل.

فصل سیوم

دربیان مات یعنی‌اعراب از قواعد بیاکرن و بیاکرن به‌کسرهٔ بای

۱ــ ب: دومی .　۲ــ الف ندارد .　۳ــ ب ندارد : به‌پهلوی هم.

۴ــ ب ندارد: بایك.

موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده با یای مشمومه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون در لغت اهل هند علم نحو وصرف راگویند.

بباید دانست که مات به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفه دراصطلاح اهل هند اعراب را نامند، و نزدیك ایشان اصول مات پنج است:

اول همزهٔ مفتوحه چون أ، دویم همـزهٔ مکسوره چون إ، سیوم همزهٔ مضمومه چون أُ، چهارم رای مکسوره چـون رِ، پنجم لام ورای مکسور تین متصلة التلفظین چون لِرِ.

واین مات پنجگانهٔ اصلیه را سمان خوانند به سین مهملهٔ مفتوح و میم ممدوده ونون، وآن را یك ماترا اعتبار کنند یعنی ماده و مقـدار تلفظ آن را به‌یك درجه‌دانند چه مـاترا به‌میم ممدوده وتای‌فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده به‌معنی ماده ومقدار باشد. وفروع آن یازده است که‌ازترکیب اصول پنجگانهٔ مذکوره و غیر آن صورت بندد وترکیب بردوقسم است:

قسم‌اول: آنکه هردوماترای مرکبه از یك جنس باشند و آن پنج وجه است:

اول ترکیب دوفتحه، و ازترکیب مذکورآ شود به‌الف ممدوده.

دویم ترکیب دوکسره و از ترکیب مسطور[1] ای شود بـه همزهٔ مکسوره ویای معروف.

سیوم ترکیب دوضمه وازترکیب مذکور او شود به‌همزهٔ مضمومه و واو معروف.

چهارم ازترکیب و امتداد رِ یعنی رای مکسوره[2] ری شود، به‌رای مکسور ویای معروف.

پنجم از ترکیب و امتداد لِرِ یعنی لام ورای مکسورتین لـری[3]

۱ــ ج: مذکور. ۲ــ ب ندارد: رای مکسوره. ۳ــ ب ندارد: لری ... مکسورتین.

شود، به‌لام ورای مکسورتین ویای معروف.

قسم‌دویم: آنکه[۱] هردوماترای مرکبه از یك جنس نباشند، و آن برچهار وجه است:

اول ترکیب اَ و اِ یعنی ترکیب فتحه و کسره، وازترکیب مذکور اِی شود، به‌همزهٔ مکسور ویای مجهول.

دویم ترکیب اَ و اُ یعنی ترکیب فتحه و ضمه و ازترکیب مذکور اُو شود به همزهٔ مضمومه و واو مجهول.

سویم ترکیب اَ یعنی فتحه وای یعنی همزهٔ مکسور ویای مجهول و ازترکیب [۱۱ ب] مذکور اَی شود به‌فتح همزه وسکون یای تحتانی.

چهارم‌ترکیب اُ یعنی فتحه واو یعنی همزهٔ مضمومه و واومجهول وازترکیب مذکور اَو شود به‌فتح همزه وسکون واو.

واین ماتراهای چهارگانه[۲] راسند هچهر گویند به‌فتح سین مهمله و نون منونه ودال وجیم عجمی ثقیلتین به‌اول مفتوح وثانی مشدد مفتوح ورا، واین ماتهای چهارگانه و ماتهای پنجگانهٔ اصلیهٔ سابقه راکه سمان باشد سر گویند، به‌ضم سین مهمله ورا.

وازین ماتهای چهارده‌گانهٔ مذکوره آنچه به‌تنوین و غنه خوانده شود یعنی نون تنوین[۳] به دماغ گفته شود، چنانکه به جای نون در تلفظ بوی کاف عجمی ظاهر گردد، خواه مفتوح باشد یا[۴] مضموم، خواه مکسور مثل اَ و اُ واِ وامثال‌آن وآنچه برآن وقف‌کرده شود خواه مفتوح باشد خواه مضموم خواه مکسور مثل اَه واُه واِه[۵] وامثال‌آن، نیز از فروع ولوا حق‌آنست، واهل هند[۶] درآخر کلمه‌ها لاحق‌کنند وآن را بسرگ نامند

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف: چهارم‌گانه. ۳ــ ج ندارد. ۴ــ ج: خواه. ۵ــ الف ندارد: اه... اه. ۶ــ ج می‌افزاید: درحالت وقف.

به کسر بای موحدهٔ خفیفه وفتح سین مهمله وسکون را و کاف عجمی خفیفه، پس مجموع مات یعنی حرکات اعراب به‌وضع اهل هند شانزده بود.

و آن جمله بردو گونه است: لگه و دیرگه.

لگه به‌لام مفتوح و کاف عجمی ثقیله مات‌های پنجگانهٔ اصلیه یعنی سمان باشد و آن را یك ماترا اعتبار کنند، چه لگه درلغت به‌معنی خرد باشد وماترا به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده بـه معنی مقدار بود یعنی مقدارتلفظ آن خرد و به‌یك درجه است و آن به‌حسب کتابت عربیه[1] حرفی بود مفرد که به‌یك حرکت خوانده شود خواه فتحه خواه ضمه خواه کسره، والف و واو و یای تحتانی وها با خود لاحق نداشته‌باشد مثل ماتهای پنجگانهٔ اصلیهٔ مذکوره وامثال آن.

و دیرگه ماتهای یازده‌گانهٔ باقی بود و آن را[2] دوماترا اعتبار کنند و آن به حسب کتابت عربیه[3] حرفی بود[4] که الف یا واو یا یای تحتانی یـاها در آخر خود لاحق داشته باشد یا به‌تنوین وغنه خوانده شود ، چه دیرگـه به دال خفیفهٔ مکسورویای معروف ورای مفتوحه وکاف‌عجمی ثقیله درلغت به معنی کلان باشد[5] یعنی مقدارتلفظ آن کلان و به دودرجه است [۱۲الف] و حرف دیرگهی که به مد صوت تلفظ کرده شود مثل آنکه کسی را نداکنند وغیرآن ،آن را پلت نامند به‌ضم بای عجمی خفیفه و کسر لام وتای فوقانی خفیفه ، و آن را سه ماترا اعتبار کنند ، و اعتبار ماترای حروف مذکـوره در اوزان بحور پنگل یعنی علم عروض اهل هند وتال یعنی اصول موسیقی ایشان‌به‌کارآید. اما پلت که سه‌ماترا دارد، مخصوص تال‌است، چنانکه ذکر آن درمحل خود بیاید ان شاءالله تعالی.

۱ــ ب: فارسیه. ۲ــ ج: ندارد. ۳ــ ب: فارسیه. ۴ــ الف‌ندارد.
۵ــ الف وج ندارد.

وحاصل کلام ازین تقریر که از ترکیب دوفتحه آ شود به الف ممدوده[1] وغیره، آنست که هرجا بعداز حرف مفتوح همزۀ مفتوحه واقع شود و آن حرف مفتوح را ممدوده گردانند یعنی به‌حسب کتابت عربیه[2] و تلفظ الفی در آخر آن لاحق کنند و همزۀ مفتوحه را حذف نمایند، چه بودن همزۀ مفتوحه بعد از حرف مفتوح گویا اجتماع دوهمزۀ مفتوحه است. زیرا که به‌اعتقاد اهل هند در ذات هرحرفی از حروف تهجیه همزه مضمر است. پس هرگاه که[3] دوهمزۀ مفتوحه با هم یکجا آید، هر آئینه آ شود به‌الف ممدوده، مثل روماولی که در اصل روم اولی بوده به‌رای مضمومه و واو مجهول و میم مفتوح و همزه و واو مفتوحتین ولام مکسور ویای معروف. چون[4] فتحۀ میم و همزه پهلوی هم آمدند، لهذا میم را ممدوده کردند و همزه را حذف نمودند و امثال آن[5]، موی بود از زیر سینه تا سر ناف.

وعلی هذاالقیاس اگر بعد ازحروف مکسور[6] همزۀ مکسور بود در آخر حرف مذکور یای معروف[7] لاحق کنند و همزۀ مذکوره را حذف نمایند، و اگر بعد[8] ازحرف مضموم همزۀ مضموم بود، درآخرحرف مذکور واو معروف لاحق کنند[9] وهمزۀ مذکور را حذف نمایند واگر[10] بعدازحرف مفتوح همزۀ مکسوره بود درآخر حرف مذکور یای مجهول لاحق کنند و همزۀ مذکور راحذف نمایند واگرهمزۀ مضمومه بود درآخر حرف مذکور واو مجهول لاحق کنند وهمزۀ مذکور را حذف نمایند واگرای بود، به‌همزۀ مکسوره ویای مجهول درآخر حرف مذکور یای تحتانی ماقبل مفتوح لاحق

۱ـ ج می‌افزاید: و همزه . ۲ـ ب: فارسیه . ۳ـ ب: هرگاه.
۴ـ ب ندارد: چون... نمودند. ۵ـ ج: و آن خط موی. ۶ـ ب: مفتوح.
۷ـ ب: مجهول. ۸ـ ندارد: بعداز... مضموم. ۹ـ ب: واو مجهول کنند.
۱۰ـ الف و ب ندارد: واگر بعداز... حذف نمایند.

کنند وای را حذف نمایند، و اگر او بود، به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول در آخر حرف مذکوره واو ماقبل مفتوح لاحق کنند و او را حذف نمایند.

و پوشیده نماند که اهل هند حرف موقوف را[۱۲ب] بنجن گویند به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و نون ، وغنه را یعنی آنچه به‌دماغ گفته شود ان ناسك نامند به‌همزهٔ مفتوحه و نونین به نون اول مضموم و نون[۱] ثانی ممدوده و سین مهملهٔ مکسور و کاف تازی خفیفه ، وماترای آن هیچ اعتبار نکنند الاغنه با تنوین که آن را ازجمله دیرگه شمرند[۲] ودوماترا اعتبار کنند، چنانکه گذشت.

و آنچه ازروی استقرا معلوم شد آنست که اهل هند سوای حرکت[۳] فتحه و کسره وضمه‌ورای مکسوره ولام ورای مکسورتین وغنه مع‌التنوین[۴] و بسرگ یعنی وقف بنای اعراب را برالف و واو ویای تحتانی ساکنین گذاشته‌اند یعنی به جای اعراب درآخر حرف یکی از حروف مذکوره که الف و واو ویای تحتانی باشد تلفظ کنند ، و مجموع حرکات مات یعنی اعراب شانزده است، بدین ترتیب:

أَ، آ، إِ، إِی، أُ، أُ، او، رِ، ری، لر، لری، إِی[۵]، اَی، اُو[۶]، اَو، أَن، أَه.

اول همزهٔ مفتوحه، دویم همزهٔ ممدوده، سیوم همزهٔ مکسوره، چهارم همزهٔ مکسوره ویای معروف، پنجم همزهٔ مضمومه، ششم همزهٔ مضمومه و واو معروف[۷]، هفتم رای مکسوره، هشتم رای مکسوره و یای معروف ، نهم لام ورای مکسورتین متصلة‌التلفظین، دهم لام و رای مذکورتین[۸] ویای معروف، یازدهم همزهٔ مکسوره ویای مجهول ، دوازدهم همزهٔ مفتوحه و سکون یای تحتانی، سیزدهم همزهٔ مضمومه وواو مجهول، چهاردهم همزهٔ[۹]

۱ـ ب:ندارد. ۲ـ ب: شمرده‌اند. ۳ـج ندارد. ۴ـ ب: باتنوین.
۵ و ۶ـ الف ندارد. ۷ـ الف : معرف . ۸ـ ب : مکسورتین .
۹ـ الف ندارد.

مفتوحه وسکون واو، پانزدهم همزهٔ مفتوحه با نون منونه[۱]، شانزدهم همزهٔ مفتوحه باهای[۲] ساکنه.

و این اعراب شانزده‌گانه بر هر[۳] حرفی از حروف تهجیه که سابق ایـراد پذیرفته جاری شوند مثلا کاف تازی خفیفه که حرف اول از حروف تهجیهٔ مذکور است به حرکات مسطوره متحرك گردد[۴] برین مثال.

كَ، کا ، كِ ، کِی ، كُ، کُو، کر ِ ، کری، کِي، کَی،کَو، کَو، كَ نْ، کَهْ، وعلی‌هذا القیاس سایرحروف، ودوحرکت باقی که لرولری باشد مخصوص زبان سهنس‌کرت است و در بهاکها مستعمل نیست.

اما اجرای اعراب شانزده‌گانهٔ مذکوره بخصوصه[۵] برهمزه جهت آنست که چون به‌اعتقاد علمای هند در ذات [۱۳الف] هرحرفی از حروف تهجیه همزه مضمر است وهمزه[۶] مشترك است میان جمیع حروف تهجیه[۷]، پس درین صورت جاری شدن اعراب مذکوره برهمزه‌گویا جـاری شدن اوست برجمیع‌حروف‌تهجیه و نیز ازهمین جهت است که همزه داخل‌حروف تهجیهٔ ایشان نیست ، اما چون همزه[۸] برأسه حرفی است دومخرج و اکثر جزو کلمه واقع‌می‌شودلهذابرای همزات مختلفة‌الحرکات چند شکل‌علیحده وضع کرده‌اند چنانکه ازجمله اعراب شانزده‌گانه که از مـادهٔ همزه و غیره باشد برای یازده حرکت یازده شکل وضع کرده‌اند واین اشکال را به‌جای الفاظ همزات و غیره نویسند و برای پنج حرکت مهموزهٔ باقیه[۹] بـا شکل همزهٔ مفتوحه علامات[۱۰] مختلفه نویسند چنانکه اشکال یازده‌گانهٔ مذکوره وعلامات مات یعنی اعراب بعد ازین ذکر کرده شود انشاءالله‌تعالی.

۱ــ ب مغنونه. ۲ــ ب: وسکون‌ها. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ج:شود.
۵ــ ج: مخصوصه. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ الف ندارد: پس درین صورت...
حروف تهجیه. ۸ــ الف ندارد. ۹ــ الف وب: یافته. ۱۰ــ ب وج:
علامات حرکات.

فصل چهارم

در بیان علامات مات یعنی اعراب که با حروف تهجیه نویسند و اسامی آن و ذکر اشکال موضوعهٔ مات که ازمادهٔ همزه وغیره باشد و قواعد کلیهٔ بهاکها، و آن منشعب است به‌دوشعبه:

شعبه اول دربیان علامات یعنی اعراب که با حروف‌تهجیه‌نویسند واسامی آن و ذکر اشکال موضوعهٔمات ازمادهٔ همزه وغیره.

وآن متنوع است به‌دو نوع:

نوع اول در بیان علامات مات[1] یعنی اعراب که با حروف تهجیه نویسند واسامی آن.

بباید دانست که در اصطلاح اهل هند خطی که برسرحرف به‌عرض کشند، آن را داند گویند، به‌دال مثقلهٔ ممدوده ونون مغنونه وایضا دال‌مثقله، کما ذکر ناه، و حرف مفتوح که به‌حسب کتابت عربیه هیچ یکـی از الف و واو ویای تحتانی و های ساکنه بدان لاحق نبود و درآخر آن نون منونه نیز نباشد وخود بنفسه نیز مغنونه نبود مثل ك وامثال‌آن، آن راکیول نامند به‌کاف‌تازی خفیفهٔ مکسوره ویای مجهول و واومفتوح ولام، وآنرا به‌همان شکل موضوعش نویسند فقط، بدین شکل.

واگر حرف مذکور مغنونه بود یعنی به‌غنه خوانده شود مثل ك ن وامثال‌آن، برای‌آن بالای داند رقمی به‌شکل نون خرد با نقطه نویسند وآن رقم‌را ارده چندگویند [۱۳ ب] به‌فتح همزه وسکون‌را و دال ثقیلهٔ موقوف وفتح[2] جیم عجمی خفیفه ونون منونه و دال خفیفه، بدین شکل.

واگردرآخر حرف مذکورنون[3] منونه بود یعنی‌آن حرف درتلفظ به‌تنوین[4] خوانده شود یا[5] به حیثیتی که نون تنوین درتلفظ ظاهرنگرددبلکه

۱ـ الف و ب ندارد. ۲ـ الف و ج ندارد. ۳ـ الف: نونه.
۴ـ ج ندارد:خوانده شود .. درتلفظ. ۵ـ الف ندارد: یا بحیثیتی... خوانده‌شود.

به‌تنوین‌غنه[۱] خوانده شود مثل کَ ن وامثال آن، برای آن بالای داند رقمی به‌شکل[۲] صفر نویسند و آن رقم‌را بندی‌گویند به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه‌ونون مغنونه و دال خفیفهٔ مکسوره ویای معروف بدین شکل.

و اگر درآخر حرف مذکورهای ساکن لاحق بود مثل که و امثال آن[۳] در پهلوی راستای حرف[۴] دوبندی یعنی[۵] صفر زیر وبالا نویسند و آن را بسرگ نامند[۶] و بسرگ به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه[۷] و فتح سین مهمله و سکون را وکاف عجمی خفیفه در لغت اهل هند وقف را نامند و ایشان در حالت وقف در آخر کلمه حرف‌ها لاحق‌گردانند[۸] بدین شکل.

و اگر حرف مذکور هم مغنونه بود و هم درآخر آن هـای ساکن لاحق بود یعنی بسرگ باشد مثل[۹] که ن و امثال آن، برای آن با وجود ارده‌چند در پهلوی راستای آن دوبندی زیر و بالا نیز رقم کنند، بدین شکل.

وحرفی مفتوح که ممدوده‌بود یعنی‌درآخر آن به‌حسب کتابت‌عربیه حرف الف لاحق باشد مثل کا[۱۰] و امثال آن ، برای آن در آخر حرف یعنی جانب راستای حرف جدا ازوی متصل به‌داند رقمی به‌شکل الف براستقامت نویسند و آن رقم راکنان‌گویند به‌فتح تازی خفیفه ونونین، نون‌اول ممدودهٔ مشدده وثانی‌مغنونه، بدین شکل.

واگربا وجود کنان درآخر آن‌نون مغنونه بود مثل کان[۱۱] وامثال آن، برای آن با وجود کنان بالای داند ارده چند نیز[۱۲] نویسند، بدین شکل.

و اگر بسرگ بود یعنی در آخرالف های موقوف باشد مثل کاه و امثال آن، برای آن با وجود کنان درپهلوی راستای آن دوبندی زیر وبالا نیز

۱ـ ج: تنوین بغنه. ۲ـ الف ندارد: به. ۳ـ ج می‌افزاید: برای آن.
۴ـ ب: حروف. ۵ـ ج‌ندارد. ۶ـ ج ندارد: نامند و بسرگ. ۷ـ الف ندارد .
۸ـ الف: گرداند. ۹ـ ج ندارد. ۱۰ـ الف ندارد.
۱۱ـ الف ندارد. ۱۲ـ ب ندارد.

نویسند، بدین[1] شکل .

واگر با وجود کنان هم نون مغنونه بود وهم بسرگ باشد مثل کانهه و امثال آن، برای آن با وجود کنان هم ارده چند بالای داند نویسند وهم‌دو-بندی در پهلوی راستای کنان[2] زیروبالا [۱۴ الف] رقم کنند بدین شکل.

وحرف مکسور که در آخر آن هیچ یکی از الف و واو ساکـن و یای معروف یا مجهول و هالا حق نبود ونون منونه[3] نیز در آخـر آن نباشد وخود بنفسه نیزمغنونه‌نبود مثل کِ وامثال آن، برای آن ماقبل حرف‌مذکور یعنی طرف چپای آن رقمی[4] به‌شکل الف به مقدار یك دو[5]نقطه دورتر از آن براستقامت نویسند و برسر الف مرقوم خطی بود منحنی به حیثیتی که‌طرف اعلای خط مذکور متصل به داند کشند[6] و طرف اخیر آن واصل به سر الف مسطور بود و آن راگهندی نامند، به ضم کاف عجمی ثقیله و نون منونه ودال مثقلهٔ مکسور ویای معروف، بدین شکل.

واگر حرف مذکور با وجودگهندی مغنونه بود مثل كِ ن و امثال آن، برای آن با وجودگهندی بالای داند ارده چندنیز نویسند، بدین‌شکل.

و اگر در آخر آن نون منونه بود مثل كِ ن وامثال آن، برای آن بـا وجودگهندی بالای داند یك‌بندی نویسند بدین شکل[7].

واگر بسرگ باشد یعنی در آخر حرف مذکورهای ساکـن لاحق بود مثل کـه و امثال آن، برای آن با وجودگهندی پهلوی[8] راستای حرف دوبندی زیر وبالا نویسند ، بدین شکل.

واگر حرف مذکور باوجود بسرگ مغنونه بود مثل کنه وامثال آن، برای آن با وجود گهندی و دوبندی پهلوی راستا بالای داند ارده‌چند نیز

۱ــ ب: و هم‌بدین شکل. ۲ــ ج می‌افزاید: هم. ۳ــ ب: مغنونه.
۴ــ الف ندارد. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ج: باشد. ۷ــ الف ندارد.
۸ــ ج: درپهلوی.

نویسند، بدین شکل.

وحرفی که درآخر آن یای معروف بود مثل کی و امثال آن، برای آن چنانکه برای[1] حرف مکسور که سابق ذکر آن گذشت، درماقبل آن گهندی می‌نویسند، به‌همان صفت درمابعد آن نویسند، بدین‌شکل .

واگر باوجود گهندی در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کین و امثال آن، برای آن باوجود گهندی بالای داند اردهچند نیز نویسند ، بدین شکل.

واگر بسرگ باشد مثل کیه و امثال آن، برای آن باوجود گهندی درپهلوی راستای آن دوبندی زیر و بالا نویسند، بدین شکل .

[۱۴ ب] و اگر هم نون مغنونه بود[2] وهم بسرگ باشد مثل کینه و امثال آن، برای آن باوجود گهندی وارده‌چند درپهلوی[3] راستای آن دوبندی زیر و بالا[4] نویسند بدین شکل .

وحرف مضموم که درآخر آن‌هیچ یکی‌از الف ویای ساکن وواو معروف یا مجهول وها لاحق نباشد[5] و نون منونه نیز در آخر آن نبود[6] و خود بنفسه نیز مغنونه نبود مثل کٔ و امثال آن، برای آن رقمی به‌شکل ضمه به‌دامنهٔ‌خمدار متصل به‌پای رقمی که به‌شکل الف دراصل وضع‌حرف است و اگر دراصل وضع الف مذکور نباشد در زیر حرف متصل بدان نویسند وآن را لهانکر گویند، به‌لام مفتوحه وهای مضمومه وفتح‌همزه ونون[7]منونه وکاف تازی خفیفهٔ مضموم ورا، بدین‌شکل.

و اگر حرف مذکور مغنونه بود مثل کٔ ن[8] و امثال آن، برای آن با وجود له[9] انکر بالای داند ارده چند نیز[10] نویسند ، بدین شکل.

۱ــ ج ندارد. ۲ــ ج: منونه. ۳ــ الف: پهلوی. ۴ــب: بالانیز.
۵ــ ج: نبود. ۶ــ ب: نباشد. ۷ــ الف ندارد. ۸ــالف : کاف.
۹ــ الف: که. ۱۰ــ ج ندارد.

و اگر در آخر آن نون منونه بود مثل كـ ن و امثال‌آن ، برای آن باوجود له‌انکر بالای داند يك بندی نویسند ، بدین شکل .

و اگر در آخرآن بسرگ بود مثل که و امثال آن ، بـرای آن باوجود له انکر در پهلوی راستای حرف دوبندی زیـر و بالا[1] نویسند ، بدین‌شکل .

واگر حرف مذکورهم مغنونه بود وهم بسرگ باشدمثل کنه و امثال آن ، برای‌آن باوجود له‌انکر و ارده‌چند درپهلوی راستای‌آن دو بندی زیر وبالا نیز[2] نویسند ، بدین‌شکل .

و حرفی[3] که درآخرآن واو معروف بود مثل کو وامثال‌آن، برای آن رقمی که سرش مثل‌ضمه‌بود ودامنه‌اش درازکه ازچپا به‌راستای محرف سرازبرآید[4] متصل[5] به‌پای رقمی که به‌شکل الف‌دراصل وضع حرف است واگر دراصل وضع الف مذکور نباشد در زیرحرف متصل بدان نویسند ، وآن را بدانکرگویند به‌فتح‌بای موحدهٔ خفیفه ودال مثقله وفتح همزه ونون منونه[6] و کاف تازی خفیفهٔ مضموم و را، بدین‌شکل .

و اگر در آخر حرف[7] مذکور نون مغنونه بود مثل کون و امثال آن ، برای آن باوجود بدانکر بالای داند ارده چند نیز نویسند [۱۵ الف] بدین‌شکل .

و اگر بسرك باشد[8] مثل کوه و امثال‌آن ، برای آن باوجودبدانکر درپهلوی راستای[9] حرف دوبندی زیر وبالا نیزنویسند، بدین‌شکل .

و اگر هم نون مغنونه بود وهم بسرگ باشد مثل‌کونه و امثال آن،

۱ـ ب : بالانیز . ۲ـ ج نـدارد . ۳ـ ج : و اگـر حرفی .
۴ـ ب‌وج: برآید. ۵ـ الف: مثل. ۶ـ ب: مغنونه. ۷ـ الف‌وب: حروف.
۸ـ الف ندارد. ۹ـ الف: رستای .

برای آن باوجود بدانکر وارده چند در پهلوی راستای حرف دوبندی زیر وبالا نیز[1] نویسند، بدین‌شکل .

و حرفی که در آخر آن یای مجهول بود مثل کی وامثال‌آن، برای آن رقمی بـه شکل فتحهٔ معکوسه یعنی خطی محرف که از چپا به راستا سرازیر آید، بالای داند متصل بدان‌نویسند وآنرا مات‌گویند، به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفه، بدین شکل .

واگر درآخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کین و امثال آن، برای آن با وجود مـات بالای داند ارده چند نیز نویسند ، بـدین شکل.

واگر بسرگ‌باشد مثل کیه وامثال‌آن برای‌آن‌باجود مات درپهلوی راستای حرف دوبندی زیروبالا نیز[2]نویسند ، بدین‌شکل .

واگرهم مغنونه بود وهم بسرگ باشد مثل کینه و امثال آن ، برای آن باوجود مات وارده چند در پهلوی راستای حرف دوبندی نیز نویسند، بدین شکل .

و حرف مفتوح کـه درآخـر آن یای تحتانی ساکن بود مثل کی و امثال‌آن، برای‌آن به‌همان طریق‌که سابق دریك مات مذکور شد ، بالای داند دومات پهلوی‌هم نویسند، بدین‌شکل .

واگر درآخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کین وامثال‌آن، برای‌آن باوجود دومات ارده چند بالای داند[3] نیز نویسند، بدین‌شکل.

واگر بسرگ‌باشد مثل کیه وامثال‌آن، برای‌آن باوجود دومات در پهلوی‌راستای حرف دوبندی زیر وبالا نیز نویسند، بدین‌شکل.

و اگرهم نون مغنونه بود و هم بسرگ باشد مثل کینه و امثال آن،

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف وج ندارد. ۳ــ ب: بالای داند ارده چند.

برای آن باوجود دومات وارده چند در پهلوی راستای حرف[1] دوبندی زیر وبالا[2] نویسند [۱۵ ب] بدین شکل.

و حرفی که در آخر آن واو مجهول لاحق‌بود[3] مثل کو و امثال آن، برای آن کنان در آخر حرف و یك مات بالای داند[4] به طریقی که سابق مذکور شد نویسند، بدین‌شکل .

و اگر در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کون و امثال آن، برای آن باوجود کنان و یك مات بالای داند ارده چند نیز نویسند ، بدین‌شکل .

واگر بسرگ باشد مثل کوه وامثال آن، برای آن باوجود کنان ویك مات درپهلوی راستای حرف دوبندی زیر و بالا نیز نویسند ، بدین شکل.

و اگرهم نون مغنونه بود وهم بسرگ باشد مثل کونه وامثال آن، برای آن باوجود کنان و یك مات وارده چند در پهلوی راستای حرف دوبندی زیر و بالا نیز نویسند ، بدین شکل .

و حرف مفتوح که در آخر آن واو ساکن لاحق بود مثل کو و امثال آن ، برای آن در آخر حرف کنان و بالای داند دو مات نویسند ، بدین‌شکل .

و اگر در[5] آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کون و امثال آن، برای آن باوجود کنان و دو مات بالای داند ارده چند نیز نویسند ، بدین‌شکل .

واگر بسرگ باشد مثل کوه و امثال آن ، برای آن باوجود کنان و دومات در پهلوی راستای حرف دوبندی زیر و بالا نیز نویسند ، بدین‌شکل .

۱ـ ج ندارد.   ۲ـ ب: بالا نیز.   ۳ـ الف وج: بود نیز.
۴ـ الف وج ندارد.   ۵ـ الف وب ندارد.

واگرهم نون مغنونه بود و هم بسرگ باشد مثل کونه و امثال‌آن، برای‌آن باوجودکنان و دومات وارده چند درپهلوی راستای حرف‌دو بندی زیر وبالا نیز نویسند، بدین‌شکل.

وهرحرفی متحرك‌به‌حرکات واعراب‌مذکوره یاساکن که بعدازوی رای متحرك‌یاموقوف متصل‌التلفظ بود واز رای متصل‌التلفظ مرادآنست‌که رای مذکور باحرف ماقبل‌خود متصل تلفظ‌کرده شود به‌حیثیتی که ازشدت اتصال تلفظ مجموع هردوحرف یك‌حرف‌ملفوظ وملحوظ‌گردد و[۱۶الف] و چنان مسموع و معلوم شودکه گویا یك حرف است متحرك یا ساکن که ابتداش به‌مخرج دیگر است و انتهاش به‌مخرج را، وتفهیم‌آن به استماع[۱] نیز تعلق دارد مثل مرگ به‌میم مکسور، به‌معنی آهو وپریت به‌کسربای‌عجمی خفیفه[۲] به‌معنی مهر و محبت و پتر به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین، به‌ضم اول وسکون ثانی، به‌معنی پسر و امثال‌آن، وحرف ماقبل این‌چنین[۳] رای راکه درآخرکلمه واقع شود، اکثر مشدد استعمال کنند. پس برای آن حرف رقمی به‌شکل کسره به‌جانب چپای حرف متصل به‌پای الفی که دراصل وضع است، نویسند مثلا حرف میم در مرگ بدین شکل. و حرف بای عجمی خفیفه درکلمهٔ پریت[۴] بدین‌شکل. و حرف‌تای فوقانی خفیفه در کلمهٔ پتر بدین شکل. و رای مذکوره را در اصطلاح ایشان ریپه‌گویند، به‌رای مکسور ویای مجهول و بای‌عجمی ثقیله، و رای ساکنه یا موقوفه‌که بعد[۵] از حرف صحیح یا به‌حسب کتابت عربیه بعد[۶] از الف یا واو یا یای تحتانی ساکنین واقع شود و بعد از وی یك حرف یازیاده بود مثل سرگ

۱ـ الف : اجتماع. ۲ـ ب نـدارد. ۳ـ ب : قسم.

۴ـ ب می‌افزاید : مذکوره. ۵ـ ب ندارد : بعد . . . . عربیه.

۶ـ ب : بحسب کتابت مابعد الخ.

به‌فتح سین مهمله به‌معنی آسمان و کارج به‌کاف تازی خفیفه به معنی کـار و سورج به سین مهملهٔ مضموم[1] و واو معروف به معنی آفتاب و بیرج به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره و یای معروف به معنی تخم و امثال آن، برسر حرف مابعد رای مذکور بالای داند رقمی به‌شکل ضمهٔ معکوس که خم سرش طرف راستا و دامنه‌اش مایل به‌زیر طرف چپا باشد، نویسند، مثلا برسر کاف عجمی خفیفه در کلمهٔ سرگ بدین شکل. و برسرجیم تازی خفیفه درکلمه کـارج بدین شکل. وعلی هذاالقیاس در کلمهٔ سورج و بیرج وامثال آن.

وحرف[2] مابعدرای مذکوره[3] را درمحاورهٔ سهنس کرت خصوصاً پراکرت اکثر مشدد استعمال کنند و دربهاکها مخفف ، ورای مذکوره را در اصطلاح ایشان ارك نامند به‌فتح همزه و سکون را و کاف تازی خفیفه، و برای حرف موقوف رقمی به‌شکل کسرهٔ معکوس طرف راستای[4] حرف متصل به پای الفی [۱۶ ب] که دراصل وضع است نویسندبدین شکل. وآن رادراصطلاح ایشان بنجن گویند ، به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و نون.

نوع دویم در بیان اشکال موضوعهٔ همزات وغیره یعنی حرکات شانزده گانه :

باید دانست کـه اهل هند از جمله حرکات شانزده گانه همزه را به‌دوازده حرکات مختلفه خوانند وازجمله دوازده حرکات مذکوره برای[5] هفت حرکت هفت شکل وضع کرده‌اند و برای پنج حرکت باقیه با شکل همزهٔ مفتوحه علامات حرکات پنج گانه نویسند وبرای چهارحرکت[6] دیگر ازجمله حرکات شانزده‌گانه که ر، ری، ولر[7] ولری باشد، چهارشکل وضع نموده ، چنانچه[8] از جمله حرکات[9] شانزده‌گانه مذکور برای یازده حرکت

۱ــ الف: بمعنی‌مضموم. ۲ــ الف: حروف. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف: رای. ۵ــ الف: بر. ۶ــ ب: حرکات. ۷ــ الف: لری. ۸ــ ب: چنانکه. ۹ــ ب: شانزده حرکات.

یازده شکل تعیین پذیرفته و پنج حرکت باقیه تابع علامات حرکات گردیده، واشکال هفت حرکت مهموزه اینست:

اول شکل همزهٔ مفتوحه و آن چنان بود که رقمی به‌شکل دال خط ثلث نویسند و در زیر دامن دال مذکور خطی به‌شکل کسره رسم کنند ودر محاذی آن[1] طرف اعلای دال نیزخطی محرف نویسند چنانکه میان سرهردو خط مذکور طرف پشت دال به مقدار یك دونقطه فاصله بود ومتصل به سر آن[2] هردوخط الفی براستقامت رسم کنندوبرسرطرف اعلای دال نقطه‌واری شوشه‌بلند کنند. بعدازآن‌متصل بدان والف مذکور داند نویسند،بدین‌شکل.

دویم شکل همزهٔ مکسوره وآنچنان بودکه رقمی به شکل همزه به‌حسب وضع کاتبان ما نویسند وبرطرف دامنهٔ همزهٔ[3] مذکوره نقطهٔ دنباله‌دار[4]گذارند به حیثیتی که دنبالهٔ آن نقطه از[5] طرف اعلای آن از راستای به‌چپامحرف وسرازیرآید. پس برسرحرف مذکور داند نویسندبدین‌شکل.

سیوم شکل همزهٔ مکسوره که درآخرآن یای معروف لاحق بود و آن بعینه شکل[6] همزهٔ مکسورهٔ مذکوره است مگرآنکه برسراین حرف بالای داند رقمی به شکل ضمهٔ [۱۷ الف] معکوسه مثل ارك که سابق ذکر آن رفت نویسند، بدین شکل.

چهارم شکل همزهٔ مضمومه وآن چنان بودکه رقمی به شکل دال به حسب وضع کاتبان ما نویسند چنانکه دامنهٔ آن نقطه[7] واری از محاذی سرآن بگذرد. پس برسردال مذکور شوشه بلند[8]کنند و بالای آن داند نویسند، بدین شکل.

پنجم شکل همزهٔ مضمومه که در آخر آن واو معروف لاحق بود

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: هردوآن خط. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ ج ندارد. ۵ـ ب ندارد: از طرف اعلای‌آن. ۶ـ ج: مانند شکل همزهٔ مذکوره. ۷ـ الف: نکته. ۸ـ ب ندارد.

و آن بعینه مانند شکل همزهٔ مضمومه[1] مذکور است مگر آنکه برای این حرف دال مذکور را دو دامنه نویسند، بدین شکل.

ششم همزهٔ مکسوره که در آخر آن یای مجهول لاحق بود و آن چنان بود که رقمی به شکل هندسهٔ هفت به حسب وضع مهندسان ما نویسند وازسرزاویهٔ هندسهٔ مذکور طرف بیرون خطی محرف ازچپابه‌راستا سرازیر کشند. پس بر سرحرف مذکور دالد کشند[2] بدین شکل.

هفتم شکل همزهٔ مفتوحه که درآخرآن یای تحتانی ساکن لاحق بود و آن بعینه شکل[3] همزهٔ سابقهٔ مذکوره است مگر آن که برسراین حرف رقمی به شکل ضمهٔ معکوسه مثل ارك که ذکر آن سابق‌گذشت ، نویسند ، بدین شکل .

و برای پنج حرکت مهموزهٔ باقیه با شکل همزهٔ مفتوحه که سابق شکل آن مرقوم شده، علامات اعراب مختلفه نویسند، چنانکه برای شکل آ به الف ممدوده با شکل همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کنان نویسند، بدین‌شکل.

و برای همزهٔ مضمومه که درآخر آن واومجهول لاحق بود، با شکل همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کنان ویك مات نویسند، بدین شکل.

و برای همزهٔ مفتوحه که درآخر آن واو ساکن لاحق بود با شکل همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کنان و دومات نویسند ، بدین شکل .

وازین[4] همزات مذکوره هر همزه که بعد از وی نون منونه باشد برسرشکل آن بندی نویسند، مثلا همزهٔ مفتوحه وغیر آن بدین شکل .

وه[5]همزه که بعد از وی بسرگ باشد یعنی های ساکنه در آخر آن لاحق بود، درپهلوی راستای‌آن دوبندی زیروبالا نویسند مثلا همزهٔ‌مفتوحه

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب: نویسند. ۳ــ ب: مانند شکل. ۴ــب: این. ۵ــ الف ندارد: و هرهمزه... بدین شکل.

وغیر آن بدین شکل.

واشکال چهار اعراب دیگر که ر، ری ولر[۱]، لری باشد، چنان بود که برای ر یعنی[۲] رای مکسور رقمی [۱۷ ب] به‌شکل دال خط ثلث‌نویسند و متصل به‌پشت دال مذکور رقمی به شکل الف رسم[۳] کنند واز وسط آن الف خطی به مقدار دونقطه از[۴] چپا به‌راستا به‌عرض کشند ومتصل به طرف اخیر آن خط‌الفی براستقامت نویسند. چنانچه طرف خط[۵] عرضی مذکور در وسط[۶] الف منتهی بود. بعد از آن متصل به سرهردوالف داند نویسند، بدین شکل.

و شکل ری[۷] یعنی رای مکسور که درآخر آن یای معروف لاحق بود، بعینه مانند شکل رای مکسور مذکورباشد مگرآن‌که برای این حرف درپای الف مقدم شکل مذکور رقمی به‌شکل‌دال خط‌ثلث معکوس‌نویسند، بدین شکل.

و برای شکل لر یعنی لام ورای مکسورتین درپای الف شکل لام[۸] که سابق درمفردات[۹] ایراد پذیرفته رقمی به‌شکل‌دال خط ثلث معکوس نویسند، بدین شکل.

و برای[۱۰] شکل لریعنی لام ورای مکسورتین که[۱۱] در آخر یای معروف لاحق باشد بعینه مانند شکل لام ورای مسکورتین مذکور بود مگر آنکه برای این‌حرف زیرپای الف شکل لام[۱۲] رقمی به‌شکل دودال‌معکوس متصل هم زیر وبالا نویسند یا چنین‌گوئیم که رقمی به‌شکل عین‌به‌دامنهٔ خود نویسند بدین شکل.

۱ــ الف: لری. ۲ــ ب ندارد: ر یعنی. ۳ــ الف: رقم. ۴ــ ب: از راستابچپا. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ الف: واسطه. ۷ــ الف: رای.
۸ــ الف ندارد. ۹ــ ب ندارد: در مفردات. ۱۰ــ الف و ج ندارد.
۱۱ــ الف ندارد: که درآخر... مکسورتین. ۱۲ــ ج می‌افزاید: مذکور.

شعبهٔ دویم: درقواعد کلیهٔ بهاکها و آن متنوع است به‌ده[1] نوع:

نوع اول: در بیان چگونگی زبان .

باید دانست که زبان اهل هند متعدد است اما آنچه بدان کتابها و دیوانها تصنیف توان کرد و مطبوع طبع سلیم و ذهن مستقیم باشد ، برسه‌گونه است :

اول سهنس‌کرت ، به‌سینین[2] مهملتین ، سین اول مفتوح وفتح‌های مغنونه وسکون سین ثانی و کسر کاف تازی خفیفه وسکون رای و تای‌فوقانی خفیفه، و کتابها دراقسام علوم وانواع فنون بیشتر بدین زبان[3] تصنیف‌کنند، و آن به‌اعتقاد ایشان زبان عالم علوی است[4] و آن را آکاس بانی گویند ، به الف و کاف تازی خفیفهٔ ممدودتین و سین مهملهٔ موقوف و بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مکسوره و یای معروف و دیوبانی نیز نامند ، به‌دال خفیفهٔ مکسور و یـای مجهول و واو موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره ، یعنی زبان اهل آسمان و دیو تاها[5] که [۱۸ الف] آسمانیان و علویان‌اند .

دویم پراکرت ، به‌فتح بای عجمی خفیفه و رای ممدوده[6] و باقی حروف و حرکات مذکوره ، مدح ملوك و وزرا و اکابر بیشتر بدین زبان گویند ، و آن زبان عالم سفلی است یعنی عالمی که زیر زمین است و آن را پاتال بانی گویند به بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین ممدودتبن و لام موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره و[7] ناگ‌بانی نیز نامند ، به‌نون منونه[8] ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ مـوقوف و باقی حروف و حـرکات

۱ـ الف : دو . ۲ـ الف : سین . ۳ـ ج ندارد : زبان ... علوی.

۴ـ ج: هند است . ۵ـ ج: دیوتها ۶ـ ج درحاشیه می‌افزاید: وکاف تازی خفیفهٔ مکسور و رای مهملهٔ ساکن و تای فوقانی خفیفه. ۷ـ ب‌ندارد : و ناگ بانی . . . مذکوره . ۸ـ ج ندارد.

مذکوره ، یعنی زبان اهل اسفل السافلین وماران که زمینیان[۱] و سفلیان‌اند، وآن مرکب است از سهنس کرت که سابق مذکور شد و بهاکها که بعدازین مذکورشود .

سیم بهاکها، به‌بای موحده وکاف تازی ثقیلتین ممدودتین، و اشعار رنگین و وصف عاشق ومعشوق بیشتر بدین‌زبان‌گویند، و آن زبان عالمی است که ما در ویبم، واطلاق آن سوای‌سهنس کرت‌وپراکرت[۲] عموماً شامل جمیع زبانها است وخصوصاً زبان اهل برج بود و برج به کسربای موحدهٔ خفیفه وسکون را و جیم تازی خفیفه نام سرزمینی است در هند، و اصل آن متهرا بود وچهار[۳]کروه نواحی آن حد برج باشد، ومتهرا به‌فتح میم وضم تای فوقانی ثقیله و رای ممدوده نام موضعی است مشهور و معروف ، و زبان اهل برج افصح زبانهاست و آنچه میان دوآب گنگا و جمنا که دو رود مشهوراند، واقع شده است مثل چندوار و غیره ، به‌فصاحت منسوب است، و چندوار به‌جیم‌عجمی ودال خفیفتین، به‌اول‌مفتوح مغنونه‌وسکون[۴] ثانی و قیل بفتح الاول وسکون‌النون و واو ممدوده و را نام موضعی‌است معروف و مشهور .

و چون این زبان شامل اشعار رنگین و عبارات شیرین و وصف عاشق و معشوق است و برزبان اهل نظم و صاحب طبع بیشتر مستعمل و جاری است ، بنابرآن به قواعد کلیهٔ آن پرداخته[۵] و مخترع آن این نحیف است .

نوع دویم: دربیان شبد وآن منقسم است به چهارقسم :

۱ـ ب می‌افزاید : اند . ۲ـ الف: پرکرت. ۳ـ ج: هشتاد وچهار.
۴ـ ب: بسکون. ۵ـ ب می‌افزاید: آید .

قسم اول: در تعریف شبد[1] و تقسیم آن.

بباید دانست که شبد به‌فتح سین معجمه و بای موحده و دال خفیفتین به‌سکون اول درزبان سهنسکرت کلمه را گویند. و اهل بهاکها آن‌را به‌سین مهمله خوانند. و کلمه دراصطلاح نحات ما آن بود که بازای معنی از زبان برآورده شود، و آن در اصطلاح اهل هند، برسه‌گونه است:

اول سنپادن، به‌فتح سین مهمله و نون منونه و بای عجمی و دال خفیفتین باول ممدوده و ثانی مفتوح و نون.

دوم کرتب، به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون‌را و تای فوقانی و بای موحدۀ خفیفتین باول مفتوح.

سیوم کرتا به فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفۀ ممدوده.

قسم دویم: در بیان سنپادن.

بباید دانست که سنپادن به‌حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح[2] کلمه را گویند که بهیچ یکی از ازمنۀ ثلثه که ماضی و حال و استقبال بود تعلق نداشته باشد. و آن بردوگونه است. اول آنکه در دلالت معنی محتاج به‌لفظ دیگر نبود. مثل رام، که نام یکی‌از دیوتاهای مشهورۀ ایشان است، و جل بمعنی آب، وامثال آن. و این‌نوع کلمات را سنپادن گویند. و در اصطلاح عربی اسم نامند. دویم آنکه در دلالت معنی محتاج به لفظ دیگر بود، مثل پر، به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را، به معنی علیٰ وبر، وامثال آن. واین‌نوع کلمات را برت‌نامند، به‌کسر بای موحدۀ خفیفه وسکون‌را وتای فوقانی خفیفه و دراصطلاح عربی حرف‌گویند.

۱ــ الف ازینجا تاص۵۵ خط۰۲ ندارد. ۲ــ ب می‌افزاید: ایشان.

قسم سیوم: در بیان کرتب و آن متجزی است بشش جزو:

جزو اول: در تعریف کرتب و تقسیم آن.

باید دانست که کرتب به‌حروف و حرکات مذکوره، در اصطلاح ایشان فعل راگویند. وفعل بمعنی چیزی کردن بود. و آن کلمهٔ باشد که بیکی از ازمنهٔ ثلثه که ماضی و حال و استقبال بود تعلق داشته باشد و ازمنهٔ ثلثهٔ مذکوره را در اصطلاح ایشان ترکال نامند، به‌کسر تای فوقانی خفیفه و سکون را وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ولام، و آن بر پنج گونه است:

اول بهوت ببای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه.

دویم برتمان، بفتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف ومیم ممدوده و نون.

سیوم بهوکهه به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله وکسر واو و تشدید کاف تازی[1] ثقیله.

چهارم کریا، بکسرکاف‌تازی خفیفه‌وسکون‌را ویای تحتانی‌ممدوده.

پنجم کرت، به‌کسرکاف تازی خفیفه وسکون‌را وتای‌فوقانی‌خفیفه.

جزو دویم: در بیان بهوت.

باید دانست که بهوت به‌حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل ماضی راگویند. وفعل ماضی آن بود که به‌زمان‌گذشته تعلق داشته باشد اما فعل ماضی لازمی ایشان برچهارصیغه می‌آید[2] وفعل لازمی آن بود که فعل بفاعل تمام شود و به‌مفعول تجاوز نکند.

صیغه اول آیو، به‌الف ممدوده ویای تحتانی‌مضموم و واومجهول، وآن مشترك است میان واحد مذکرغایب وحاضروواحدمذکرنفس متکلم.

۱ــ ج ندارد. ۲ــ ب: آید.

دویم آئی به الف ممدوده و همزهٔ ملینه و یای مجهول، و آن مشترك است میان تثنیه و جمع مذکر غایب وحاضرو نفس متکلم مع‌الغیر.

سیوم آئی، به‌الف‌ممدوده وهمزهٔ ملینه[1] ویای معروف، و آن مشترك است میان واحد مؤنث غایب و حاضر و واحد مؤنث نفس متکلم.

چهارم آئین، به‌الف ممدوده و همزهٔ ملینه[2] ویای معروف و نون مغنونه، وآن صیغه مؤنث است. ومشترك است میان تثنیه وجمع وغایب و حاضر ونفس متکلم مع‌الغیر.

وفعل ماضی متعدی ایشان نیز همان برچهار صیغه می‌آید. و فعل متعدی‌آن بود که فعل به‌فاعل تمام نشود و به‌مفعول تجاوز کند. اما صیغه‌های فعل مذکور بحسب اختلاف مفعول مختلف گردد. یعنی اگر مفعول مذکر بود صیغهٔ فعل را مذکر خوانند، واگر مؤنث بود مؤنث خوانند. چنانکه اگرمفعول واحد مذکربود،گویند: ماریو، به‌میم ممدوده ورای مکسوره و یای مشمومه وسکون واو، و اگر واحد[3] مؤنث بودگویند: ماری، به‌میم ممدوده ورای مکسوره ویای معروف وعلی‌هذا القیاس باقی صیغه‌ها.

جزو سیوم: دربیان برتمان.

بباید دانست‌که برتمان به‌حروف وحرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل حال راگویند. و فعل حال آن بودکه میان زمانهٔ‌گذشته وآینده متوسط باشد[4] وفعل حال ایشان برچهارصیغه می‌آید.

اول‌کرت هی به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و تای فوقانی خفیفه وفتحها [۱۹ ب] وسکون یای تحتانی، و آن مشترك است میان واحد مذکرومؤنث غایب وحاضر.

دویم‌کرت هین به اعراب مذکوره و فتحها وسکون یای تحتانی و

۱ــ ب: مکسوره. ۲ــ ب: کسرهمزه. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ب ندارد.

نون مغنونه، و آن مشترك است میان مذکرومؤنث وتثنیه وجمع غایب ونفس متکلم مع الغیر.

سیوم کرت هو به‌اعراب مذکوره وهای مضموم و واو مجهول ، و آن مشترك است میان تثنیه وجمع مذکر[1] ومؤنث حاضر.

چهارم کرت هون به‌اعراب مذکوره وضم ها و واو معروف و نون مغنونه، و آن صیغه واحد[2] متکلم بود .

ودرهرچهار صیغهٔ مذکوره درلفظ کرت اگر تای فوقانی خفیفه را[3] مضموم بخوانند، صیغه مذکرشود واگرمکسور بخوانند، صیغه مؤنث شود.

جزو چهارم: دربیان بهوکه.

بباید دانست که بهوکه[4] به‌حروف و حرکات مذکوره دراصطلاح ایشان فعل مستقبل راگویند وفعل مستقبل آن بود که به‌زمان‌آینده تعلق داشته باشد و فعل مستقبل ایشان برهشت صیغه می آید[5].

اول کری‌گو به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون یـای تحتانی وکاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واومجهول، وآن صیغه[6] واحدمذکر بود ومشترك است میان غایب و حاضر.

دویم کرین‌گی[7] به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون یای تحتانی ونون مغنونه‌وکاف عجمی خفیفه مکسور ویای مجهول وآن مشترك است میان تثنیه وجمع مذکر غایب ونفس متکلم مع‌الغیر.

سیوم کروگی به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون واو و باقی‌حروف وحرکات مذکوره وآن صیغهٔ واحد[8] مذکر حاضربود ومشترك

۱ــ ب: مذکر. ۲ــ ب می‌افزاید: نفس. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ج ندارد. ۵ــ ب: آید. ۶ــ ب ندارد: صیغه... بود. ۷ــ ب: کرین. ۸ــ ج ندارد.

است میان تثنیه وجمع.

چهارم کرون‌گو به‌کاف تـازی خفیفه مفتوح[۱] ورای مضموم و واو معروف ونون مغنونه وکاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واومجهول، وآن صیغهٔ واحد مذکر[۲] نفس متکلم بود.

پنجم کرون‌گی، به‌حرف وحرکات مذکوره وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف وآن صیغهٔ واحد مؤنث نفس متکلم بود.

ششم کری‌گی به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون یای تحتانی وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور[۳] ویای معروف وآن صیغه[۴] واحدمؤنث بود وآن مشترك است میان [۲۰ الف] حاضر وغایب.

هفتم کرین‌گی ، به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون یای تحتانی ونون مغنونه و باقی حروف و اعراب مذکـوره، وآن صیغهٔ مؤنث بود، ومشترك است میان تثنیه وجمع غایب ونفس متکلم مع‌الغیر.

هشتم کروگی به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون واو و باقی حروف واعراب مذکوره وآن صیغهٔ مؤنث حاضر بود و مشترك است میان تثنیه وجمع .

جزو پنجم: در بیان کریا.

بباید دانست که کریا به حروف و حرکات مـذکوره برچهارگونه[۵] است :

اول سم بهاو، به‌فتح سین مهمله و سکون میم و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو، وآن اثبات فعل ماضی بود مثل آیو ، به‌حروف و حرکات مذکوره وامثال‌آن.

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ الف : مذکور. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب: وجه.

دویم اسم بها و ، به‌فتح همزه و باقی حروف وحرکات مذکوره وآن[1] نفی فعل ماضی بود مثل نـآیو به نون مفتوح والف ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره وامثال‌آن.

سیوم بهاو[2] به حروف وحرکات مذکوره وآن اثبات فعل حال و استقبال بود مثل کرت هی وکری‌گو ، به حروف و حرکات مـذکوره و امثال‌آن.

چهارم انبهاو ، به‌فتح همزه وسکون نون وباقی حروف و حرکات مذکوره و آن نفی فعل حال و استقبال بود وایشان برای نفی و نهی نـون مفتوح یا لفظ نا به‌نون ممدوده در اول کلمه بیفزایند[3].

جزو ششم: دربیان‌کرت.

باید دانست که‌کرت به حروف وحرکات مـذکوره دراصطلاح ایشان مفعول راگویند[4] ومفعول‌آن بودکه فعل برآن واقع شود، وایشان در آخر[5] مفعول‌ها لاحق‌کنند مثل هنیورام راونه یعنی زد رام راون را، وگـاه مفعول را مقدم برفاعل ذکرکنند مثل هنیو راونه رام، وگاه[6] هـای ضمیر[7] مفعول را ازآخرکلمه حذف نمایند مثل[8] هنیورام راون ، ودراین‌محل تقدیم فاعل برمفعول اولی بود والا نظر برقرینه وقیاس معنی‌کنند.

قسم چهارم: در بیان‌کرتا. باید دانست که‌کرتا به‌فتح‌کاف تـازی خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، دراصطلاح ایشان فـاعل را گویند و فاعل‌کنندهٔ فعل باشد ، وآن بر دوگونه است :

اول سوادهین به‌فتح سین مهملهٔ ممدوده با واو مشمومه ودال ثقیلهٔ [۲۰ ب] مکسور ویای معروف ونون.

۱ـ الف: ندارد: آن نفی... مذکوره.　۲ـ الف: بها.　۲ـ ب: افزایند.
۴ـ ب: نامند.　۵ـ ب می‌افزاید: آن.　۶ـ ب ندارد: وگاه‌های... روان.
۷ـ الف: ضم بر.　۸ـ الف ندارد.

دویم پراڈهیں به‌یای عجمی خفیفه[1] مفتوح ورای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره.

سواڈهین به حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فاعلی راگویند که خود فعل کند مثل کاجی به‌کاف وجیم تازیین[2] خفیفتین بـه‌اول ممدوده وثانی مکسور، ویای معروف یعنی کار کننده، و پراڈهین به حروف وحرکات مذکوره فاعلی راگویند که برای کردن فعل حکم بـه دیگری کند خواه به‌امرخواه به‌نهی، چنانکه صیغهٔ امرونهی ما،وامرفرمودن بودمرکسی راکاری ونهی بازداشتن باشد مرکسی را ازکاری .

وامرحاضرایشان برسه صیغه می‌آید:

اول کر به‌فتح‌کاف تازی خفیفه وضم را وآن صیغهٔ امرواحد مذکر حاضر بود .

دویم کر[3] به فتح اول[4] وکسرثانی و آن صیغهٔ امر واحـد مؤنث حاضربود.

سیوم کره به‌فتح اول وثانی وضم‌ها،وآن مشترك است میان مذکر ومؤنث وتثنیه وجمع حاضر.

وامرغایب ایشان نیز برسه صیغه‌آید:

اول کری به‌فتح‌اول وثانی‌وسکون یای تحتانی،وآن صیغهٔ‌امرواحد غایب بود ومشترك است میان مذکر ومؤنث.

دویم کرین به‌فتح اول وثانی وسکون یای تحتانی ونون مغنونه، و آن صیغهٔ امرغایب بود ومشترك[5] میان مذکر ومؤنث وتثنیه و جمع و نفس متکلم مع‌الغیر.

۱ــ ب: خفیفهٔ عجمی . ۲ــ الف وب: تازی . ۳ــ ب ندارد.

۴ــ الف وب: اول بفتح. ۵ــ ج می‌افزاید : است.

سیوم کرون به‌فتح اول وضم ثانی و واو معروف و نون مغنونه و آن صیغهٔ امر غایب[۱] واحد نفس متکلم بود.

ونهی حاضروغایب ایشان همان شش صیغهٔ امر حاضر[۲] وغایب بود به‌زیادتی نون مفتوح یا نون ممدوده در اول صیغه و احتیاج به تفصیل آن نیست.

نوع سیوم: در بیان پرلنگ. بباید دانست که پرلنگ به ضم بای عجمی خفیفه‌وسکون‌را و کسرلام و نون منونه و کاف‌عجمی‌خفیفه دراصطلاح ایشان مذکر راگویند ومذکر به‌معنی[۳] مرد ونرباشد، وآن بردوگونه است:

اول آنکه علم باشد ومقابل آن[۴] مؤنث باشد[۵] مثل رام وکانه به‌معنی دیوتاهای مشهور، وعلم آن بودکه نام شخصی معین باشد.

دویم آنکه درآخر اسم مذکر غیرعلم الف لاحق کنند مثل مرگاکه درآخر لفظ مرگ به‌معنی آهو الف لاحق کنند و امثال آن.

نوع چهارم: در بیان استری لنگ. بباید دانست که استری لنگ به فتح همزه وسکون سین [۲۱الف] مهمله و تای فوقانی خفیفهٔ و رای متصله مکسورویای معروف وباقی‌حروف و حرکات مذکوره، در اصطلاح ایشان مؤنث راگویند ومؤنث[۶] به‌معنی‌زن و ماده باشد وآن‌نیز[۷] بردوگونه است:

اول آنکه علم بود یعنی نام شخصی بود مثل سیتا[۸] و رادها که نام دوزنی است مشهور وامثال آن.

دویم آنکه علم نباشد وآن نیز بردوگونه است:

اول آنکه مقابل آن مذکر و نربود مثل ترنگنی به معنی ماده اسپ وهستنی به‌معنی ماده فیل و امثال آن.

۱ــ ب می‌افزاید: بود. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ ب: او. ۵ــ ج: بود. ۶ــ ب ندارد: ومؤنث. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ الف: سیتاه

دویم آنکه مقابل آن مذکر و نر نباشد مثل بیار به معنی باد واگـن به‌معنی آتش و امثال آن.

وقسم اخیر مؤنث سماعی است، استعمال آن تعلق به‌استماع محاوره دارد چه[1] بعضی چیزها را مؤنث استعمال کنند و بعضی چیزها را مـذکر. مؤنث چنانکه گفته شد و مذکر مثل جل به‌معنی آب، و امثال آن. پس چون خواهند که پرلنگ را استری لنگ[2] کنند یعنی مذکر غیرعلم را مؤنث کنند[3] لفظی چند در آخر اسم مذکر لاحق نمایند[4] تا مذکر مؤنث گردد، و آن الفاظ این است:

اول آ، به‌الف ممدوده، مثل بردها به کسر بای موحدهٔ خفیفه‌وسکون را ودال ثقیلهٔ ممدوده یعنی زن پیر، چه‌برده به معنی مرد پیر باشد، وامثال آن، و پوشیده نماند که الف در آخر کلمهٔ بردها دراصل آ به‌الف ممـدوده بوده‌است والف ممدوده فی‌الحقیقة دو[5] الف است. چون آن را با کلمهٔ برده لاحق کردند الف‌اول‌درحالت‌درج محذوف گشت، یك الف باقی‌ماند بردها شد. چه‌قاعدهٔ کلیه است که لفظی که دراول آن همزه بود، چون آنرا با کلمهٔ دیگر[6] لاحق نمایند[7] همزه درحالت درج محذوف گردد.

دویم اِی به‌همزهٔ مکسوره ویای معروف مثل دیوی بـه دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واومکسور ویای معروف یعنی زن دیو و امثال آن.

سیوم آنی به‌الف ممدوده ونون مکسور ویای معروف مثل ردرنی به‌ضم را وتشدید دال خفیفه ورای متصلهٔ ممدوده یعنی‌زن ردر[8] و ردرعموماً به معنی دیو باشد وخصوصاً مهادیو راگویند وامثال آن.

چهارم نی به‌نون مکسور و یای معروف مثل تـرنگنی به ضم تای

۱ـ ب ندارد: چه بعضی ... امثال آن. ۲ـ ج ندارد: لنگ. ۳ـ الف ندارد: مؤنث کنند. ۴ـ ب: کنند. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ الف: برده. ۷ـ ب: کنند. ۸ـ الف: رودر.

فوقانی خفیفه ورای مفتوحه [۲۱ب] ونون‌منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح یا موقوف، یعنی ماده اسپ، وامثال، وگاه باشد که یای معروف از آخر آن ساقط گردد ونون باقی ماند مثل ترنگن و امثال آن.

نوع پنجم: در بیان نپنسك لنگ. ببايد[۱] دانست که نپنسك لنگ به کسر نون وضم بای عجمی خفیفه ونون منونه وفتح سین مهمله و سکون کاف تازی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، دراصطلاح ایشان خنثا راگویند یعنی آنکه درحقیقت نه مرد باشد ونه‌زن، و آن در محاورهٔ ایشان چنداسمی است معدود که ایراد آن موجب تطویل است. از آنجمله یکی کندل است وکندل به‌ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و دال مثقلهٔ مفتوح ولام، به‌معنی حلقه باشد[۲] وامثال آن. واستعمال آن مخصوص محاورهٔ سهنس کرت است و دربهاکها مستعمل نیست.

نوع ششم دربیان[۳] به‌بچن. ببايد دانست که به‌بچن به‌ضم بای‌موحدهٔ خفیفه وسکون‌ها وفتح بای موحده وجیم‌عجمی خفیفتین ونون، دراصطلاح ایشان جمع راگویند وایشان مافوق واحد را جمع اعتبار کنند، و آن چنان بود که در آخر حرف مفرد حرف نون لاحق کنند وحرف ماقبل نون را اگر ساکن یاموقوف باشد، به‌حرکت فتحه متحرك گردانند مثل کرن و پگن[۴] به‌معنی دستها و پایها که مفرد آن کر و پگ[۵] است، وامثال آن، مگر کلمه‌ای که در آخر آن الف باشد که الف به هیچ حال متحرك نگردد مثل کلتان به معنی زنان بدکاره که مفرد آن کلتا است به‌ضم کاف تازی خفیفه و کسر لام وتای فوقانی مثقلهٔ ممدودهٔ وامثال آن.

و[۶] کلمه‌ای که در آخر آن واوساکن یا یای تحتانی ساکن باشد آن واو

۱ـ ب ندارد: ببايد... لنگ. ۲ـ ب: بود. ۳ـ الف ندارد: در بیان.
۴ـ ب: پاگن. ۵ـ ب: پاگ. ۶ـ ب: مگر.

و یا راگاه به‌حال خود ساکن گذارند وگاه به حرکت فتحه متحرك گردانند مثل سکهین و بهتون به‌معنی زنان مصاحبه که مفرد آن سکهی و بهتو است، و امثال آن، وگاه به‌الف و نون جمع کنند مثل سکهیان به معنی زنان مصاحبه و امثال آن.

نوع هفتم: در بیان اسمای اشارات یعنی اسمی که جانب کسی بدان اشارت کنند. بباید دانست که در اصطلاح ایشان اسمای اشارت هفت است:

اول وا به‌واو ممدوده، و آن برای اشارت واحد [۲۲ الف] غایب بود و به‌معنی آن باشد.

دویم تا به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، و آن نیز برای اشارت واحد غایب بود و به‌معنی آن باشد.

سیوم یا به‌یای تحتانی ممدوده، و آن برای اشارت واحد حاضر بود و به معنی این باشد.

چهارم جا به‌جیم تازی خفیفهٔ ممدوده، و آن[۱] برای اشارت واحد غایب بود و به‌معنی هر که باشد.

پنجم أن به‌ضم همزه و نون، و آن برای اشارت جمع غایب بود و به‌معنی آنها باشد.

ششم إن به کسر همزه و نون، و آن برای اشارت جمع حاضر[۲] بود و به‌معنی ایشان[۳] باشد.

هفتم جِن به کسر جیم تازی خفیفه و نون، و آن برای اشارت جمع[۴] غایب بود و به‌معنی هر کسان باشد.

واسمای اشارت هفتگانهٔ مذکوره مشترك است میان مرد و زن.

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب: غایب. ۳ــ ب: آنها. ۴ــ الف و ج ندارد.

نوع هشتم: در بیان پدبرت. بباید دانست که پدبرت به‌بای عجمی[۱] ودال خفیفتین به‌فتح اول وسکون ثانی و کسربای موحدهٔ خفیفه و سکون‌را وتای فوقانی خفیفه[۲] دراصطلاح ایشان کلام راگویند و مرکب از دو کلمه کلام بود مثل رام‌آیو ، به‌رای ممدوده ومیم موقوفه والف ممدوده ویای تحتانی مضموم و واو مجهول وامثال‌آن.

نوع‌نهم: در بیان سم بنده . بباید[۳] دانست که سم بنده به فتح سین مهمله و سکون میم و فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ، در اصطلاح ایشان ترکیب اضافی راگویند وترکیب اضافی ترکیبی بود که درآن کلمهٔ اول را به‌کلمهٔ ثانی نسبت کنند، و دراصطلاح عرب کلمهٔ اول‌را مضاف‌گویند و کلمهٔ ثانی را مضاف‌الیه[۴] وترکیب اضافی اهل هند مرکب ازسه کلمه باشد مثل پوت رام کو ، به‌بای عجمی‌خفیفهٔ مضموم و واومعروف وتای‌فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده ومیم‌موقوف وکاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول، یعنی پسر رام، وامثال‌آن. پس کلمهٔ پوت مضاف باشد ولفظ رام مضاف‌الیه ولفظ کو درآخر آلت نسبت است، به جای لام مکسور درعربی مثل غلام‌لزید وکسرهٔ آخر کلمهٔ مضاف در[۲۲ ب] فارسی مثل غلامِ زید، وهرگاه درهندوی[۵] مضاف‌الیه را برمضاف مقدم گردانند، کلمهٔ‌کو راکه‌آلت نسبت است در میان‌آرند وگویند رام کو پوت و امثال آن. ودربن محل‌گاه باشد که‌آلت نسبت را حذف نمایند وگویند رام پوت ، وامثال‌آن .

نوع دهم : در بیان حروف وکلماتی[۶] که در اوایل و اواسط و اواخر اسما معانی مختلفه بخشند، وآن منقسم است به‌دوقسم:

۱ــ الف وج ندارد. ۲ــ الف و ب ندارد. ۳ــ ج‌ندارد: بباید... بنده.
۴ــ ج : کلمهٔ اول مضاف و ثانی مضاف‌الیه است. ۵ــ ب و ج : هندی.
۶ــ الف: کلمات.

قسم اول: در بیان حروفی که در اوایل و اواسط و اواخر[1] اسما معانی مختلفه بخشند.

و آن متجزی است به‌دو جزو:

جزو اول: در بیان حروفی که در اوایل و اواسط اسما معانی مختلفه بخشند:

حرف همزهٔ مفتوحه در اوایل اسما فایدهٔ معنی نفی و سلبیت دهد و آن را در اصطلاح ایشان ناس گویند یعنی نفی به‌نون ممدوده و سین مهمله، مثل **اجان**، به‌جیم تازی خفیفهٔ ممدوده و نون یعنی نادان و امثال آن چه‌جان[2] به معنی دانائی و دانا بود.

والف در اواسط فایدهٔ معنی توالی[3] و تواتر بخشد مثل **چلاچل** به‌فتح جیم عجمی خفیفه ولام ممدوده و ایضا جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح ولام ثانی یعنی روارو و این الف درفارسی نیز مستعمل است.

حرف بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره در اوایل اسما نیز[4] افادهٔ معنی نفی وسلبیت کند مثل **بکل**، به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام، یعنی بیقـرار و بی‌آرام، چه کل به‌معنی قرار و آرام باشد.

حـرف سین مهملهٔ مفتوحه در اوایل اسما فایدهٔ معنی معیّت و همراهی دهد مثل **سجل** به‌جیم تازی خفیفهٔ مفتوح ولام یعنی سیراب وشاداب، چه جل به معنی آب باشد. وگاه افادهٔ معنی لیاقت وقابلیت کند مثل **سپوت** به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه یعنی پسر قابل ورشید، وسین مذکور باین معنی جزاین به‌لفظ دیگر[5] به‌گوش نرسیده.

و سین مهملهٔ مضموم در اوایـل اسما فایدهٔ معنی خوش و خوب

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب: جای. ۳ــ ب: تواتر وتوالی. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب ندارد: بلفظ دیگر، ج: لفظ دیگر.

کند مثل سباس به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وسین مهمله یعنی خوشبو ، و امثال آن.

حرف کاف تازی خفیفهٔ مفتوحه در اوایل اسما فایدهٔ معنی عدم لیاقت [۲۳ الف] وقابلیت بخشد مثل کپوت، به‌حروف وحرکات مذکوره یعنی پسر ناقابل و نالایق، وکاف مذکور باین معنی نیز به‌غیر این لفظ دیگر به‌گوش نرسیده. وکاف مضمومه دراوایل اسما افادهٔ معنی بد و ناخوش کند مثل کرنگ به‌فتح را و نون منونه وکاف عجمی یعنی بدرنگ، و امثال آن.

حرف نون مکسور دراوایل اسما فایدهٔ معنی نفی وسلبیت دهد مثل نلج به‌لام مفتوح وجیم تازی خفیفه یعنی بی‌شرم وحیا وامثال آن چه‌لج ولاج به معنی شرم وحیا بود.

جزو دویم: دربیان حروفی که در اواخر اسما معانی مختلفه بخشند.

حرف الف دراواخر اسما فایدهٔ معنی وصفیت وفاعلیت دهد مثل کبتا به‌کاف تازی وبای موحدهٔ خفیفتین، به‌اول مفتوح وثانی مکسور و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده یعنی شاعر و موصوف به‌صفت شاعری و امثال آن، چه‌کبت به معنی شعر باشد، ومانند دیوا، به‌دال خفیفهٔ مکسور وبای مجهول و واو ممدوده یعنی دهنده و موصوف به صفت دهندگی وگاه بخصوصه برای تأنیث آید مثل بردها به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون را ودال ثقیلهٔ ممدوده یعنی زن پیر، چه برده مرد پیر را نامند ،کما ذکرناه. وگاه با وجود آن افادهٔ معنی وصفیت وفاعلیت کنند مثل‌گر با به‌فتح‌کاف عجمی و سکون را وبای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده یعنی زنی موصوف به‌صفت غرور و غرور کننده وامثال آن، چه‌گرب به‌معنی غرور باشد.

وگاه[1] افادهٔ معنی تذکیرونری کند مثل مرگا به‌کسرمیم وسکون را وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده یعنی آهوی نروامثال آن، ودرآخرعلم فایدهٔ معنی

۱ــ ج می‌افزاید : باشد.

ندا بخشد و ندا آن بود که کسی را فریاد کنند مثل راما یعنی ای رام ، وامثال آن، واین الف ندائیه در فارسی وعربی نیز مستعمل است.

حرف بای عجمـی خفیفه در اواخر اسما فایدهٔ معنی صاحبی و خـداوندی[1] بخشد مثل بهوپ به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو معـروف یعنی صاحب وخداوند زمین، وامثال آن، چه‌بهو به‌معنی زمین باشد.

حرف تای فوقانی خفیفه در اواخـر اسما فایدهٔ معنی مصدری‌دهد مثل گنت به‌کاف عجمی خفیفه و نون[2] مفتوحتین یعنی شمردن و شمار کردن [۲۳ب] و امثال آن.

حرف تای فوقانی مثقله در اواخر اسما فایدهٔ معنی فاعلیت دهـد مثل کهیوت به‌کاف‌تازی ثقیلهٔ مکسورویای مجهول و واومفتوح یعنی‌رانندهٔ کشتی ، و در آخر تای مذکور واو معروف نیز لاحق‌کنند مثل کهیوتو و امثال آن .

حرف جیم تازی خفیفه در اواخراسما فایدهٔ معنی‌زاده شدن وپیدا۔ شدن دهد مثل بارج به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه یعنـی زادهٔ آب وامثال‌آن، وآن را برگل کنول وآنچه ازآب پیدا شود، اطـلاق‌کنند، چه بار به‌معنی آب باشد.

حرف دال‌خفیفهٔ مکسوره در اواخراسما افادهٔ معنی‌ظرف مکان‌کند مثل بارد به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده ورای مفتوحه به‌معنی ابـروامثال‌آن، چه‌بار چنانکه مذکورشد ، به‌معنی آب باشد.

ودال ثقیله نیز افـادهٔ همان معنی‌کند مثل انبده به‌فتح همزه ونون منونه[3] وضم بای موحدهٔ خفیفه به‌معنی دریا وامثال‌آن، چه‌انب[4] به‌معنی آب

۱ــ الف وج: خداوند. ۲ــ ج می‌افزاید: مغنونه. ۳ــ ج: مغنونه.
۴ــ الف: انت.

باشد و قاعدهٔ کلیه است که دال خفیفهٔ مکسوره در آخر اسم آب افـادهٔ معنی ابر کند ودال ثقیله در آخر آن افادهٔ معنی دریا کند.

حرف کاف تازی خفیفه دراواخر[1] اسما فایدهٔ معنی فاعلیت کند مثل سیوك به‌سین‌مهملهٔ مکسور و‌یای مجهول و واو مفتوح، به‌معنی خادم و امثال آن، چه سیو و سیوا به‌معنی خدمت باشد، وگاه بود که کاف مذکـور فایدهٔ معنی‌مصدری دهد مثل بیدهك، به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون‌یای تحتانی وفتح دال ثقیله به‌معنی طبابت و امثال آن.

وکاف عجمی خفیفه دراواخر اسما فایدهٔ معنی راه و روش ورفتار بخشد[2] مثل ارگ به‌ضم همزه وفتح‌را یعنی راه رونده به‌سینه، چه ار به‌معنی سینه باشد و آن را برمار اطلاق کنند، و امثال آن.

وحرف نون در اواخر اسما فایدهٔ معنی مصدری دهد مثل چلـن به جیم خفیفه ولام مفتوحتین، به‌معنی رفتن وطریقه و رواج و امثال آن، چه‌ـ چل وچال به‌معنی رفتار وطریقه باشد.

وگاه افادهٔ معنی فاعلیت کندمثل موهن به‌میم مضموم و واومجهول وهای مفتوح به معنی فریبنده و امثال آن، چه موه به‌معنی فریفتگی بود [۲۴ الف] و افادهٔ معنی‌جمع نیز کند مثل کرن به‌کاف‌تازی خفیفه و رای مفتوحتین یعنی دستها و امثال آن، چه‌کر به معنی دست باشد، وفایدهٔ معنی تأنیث نیز بخشد مثل‌ترنگن به‌ضم تای فوقانی‌خفیفه وفتح را و نون منونه وکاف‌عجمی خفیفهٔ مفتوحه یعنی ماده اسب، و امثال آن چه ترنگ به معنی اسب باشد، کما ذکرنا.

حرف واو معروف در اواخر اسما افادهٔ معنی‌فاعلیت کندمثل‌پاهرو، به بای عجمی خفیفهٔ ممدوده وهای موقوف و رای مضموم یعنی پاسبان، و

۱ــ ج: آخر.   ۲ــ ج: باشد.

امثال آن، چه پاهرا و پهرا به معنی پاس و نگهبانی بود .

حرف‌های مکسور در اواخر اسما افادهٔ معنی مفعول به کند مثل واه به واو ممدوده یعنی اورا ، وامثال آن ، چه وا[1] به معنی او باشد.

حرف یای معروف در اواخر اسما فایدهٔ معنی نسبت دهد مثل اجمیری به فتح همزه وسکون جیم تازی خفیفه و میم مکسور و یای[2] مجهول و رای مکسور[3] یعنی منسوب به اجمیر و امثال آن، و اجمیر نام شهری است مشهور در هند ، و این یا در فارسی نیز مستعمل است.

وگاه فایدهٔ معنی صفت و فاعلیت دهد مثل گربی[4] به فتح کاف عجمی خفیفه وسکون را و بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور یعنی مردی[5] موصوف به صفت غرور یا غرور کننده و امثال آن، چه گرب به معنی غرور باشد. وگاه این یا[6] افادهٔ معنی تأنیث کند مثل دیوی بـه دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو مکسور یعنی زن دیو، کما ذکرنا .

قسم دویم : در بیان کلماتی که در اوایل و اواخر اسما معانی مختلفه بخشند[7] و آن متجزی است به دو جزو:

جزو اول : در بیان کلماتی که در اوایل اسما فایدهٔ معانی مختلفه بخشند .

کلماتی که در اوایل اسما فایدهٔ معنی ندا دهند ، و ندا آن بود که کسی را فریاد کنند، کما ذکرنا، و آن ده کلمه است :

اول هی به‌های مکسور و یای مجهول مثل هی رام و امثال آن.

دویم اهی به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره مثل اهی رام، و امثال آن .

۱ــ الف: واو. ۲ــ الف ندارد: و یای... مکسور . ۳ــ ج: مهمله.
۴ــ الف: گرب. ۵ــ الف و ج ندارد. ۶ــ الف ندارد. ۷ــ الف: باشند.

سیوم هو به های مضموم و واو مجهول مثل هورام وامثال آن.

چهارم اهو به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره مثل اهورام ، وامثال آن.

پنجم إی به همزهٔ مکسوره [۲۴ ب] و یای مجهول مثل ای رام، و امثال آن و این درفارسی نیز[۱] مستعمل است.

ششم ای هو مرکب ازای و هو به حروف و حرکات مذکوره مثل ای هورام وامثال آن .

هفتم اری به‌فتح همزه ورای مکسور و یای مجهول مثل اری‌رام، واین کلمه را درندای مؤنث به‌یای معروف خوانند مثل اری سکهی و امثال آن، وسکهی به‌سین مهملهٔ مفتوح و کاف تازی ثقیلهٔ مکسوره و یای‌معروف به معنی زن مصاحبه باشد.

هشتم ری بدون همزهٔ اول مثل‌ری رام، و این کلمه را[۲] نیزدرندای مؤنث به‌یای معروف خوانند مثل ری سکهی وامثال آن.

نهم ای ری مرکب[۳] ازای و ری به حروف و حرکات مذکوره مثل ای ری رام و درین نیز برای ندای مؤنث کلمهٔ ری راکه جزو دویم است به‌یای معروف خوانند مثل ای ری سکهی وامثال آن.

دهم اری ای مرکب از اری و ای به حروف و حرکات مذکوره مثل[۴] اری ای رام ودرین نیز برای ندای مؤنث کلمهٔ اری را[۵] که جزو اول است به‌یای معروف خوانند مثل[۶] اری ای سکهی وامثال آن.

کلماتی که در اوایل اسما فایدهٔ معنی نفی وسلبیت دهند، وآن دو کلمه است:

۱ــ ج ندارد . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ ج ندارد: مرکب... ای ری.
۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد.

اول نر به‌نون مکسور ورا مثل نربهو به فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون واو یعنی بیخوف و ترس « و امثال آن ، چه بهو به معنی خوف و ترس باشد.

دویم ان به همزهٔ مفتوحه و نون مثل انرس به‌رای مفتوحه و سین مهمله یعنی[1] بیمزگی و بیذوقی ، و امثال آن « چه‌رس به معنی ذوق و مزه بود.

جزو دویم: در بیان کلماتی که در اواخر اسما فایدهٔ معانی مختلفه بخشند .

کلماتی که در اواخر اسما فایدهٔ معنی صاحبی وخداوندی بخشند، وآن ده[2] کلمه است :

اول ونت به واو مفتوحه و نون منونه[3] وتای فوقانی خفیفه مثل روپ ونت به‌رای مضموم و واو معروف وبای عجمی خفیفهٔ موقوف یعنی صاحب حسن وجمال و امثال‌آن، چه روپ به‌معنی حسن وجمال باشد. و گاه برای مذکر در آخر کلمهٔ مذکور الف لاحق کنند وگویند روپ ونتا، و برای مؤنث یای معروف لاحق نمایند وگویند روپ ونتی، وامثال‌آن.

[۲۵ الف] دویم کار به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا ، مثل گن‌کار به‌ضم‌کاف عجمی خفیفه و سکون نون، یعنی صاحب علم وهنر وامثال‌آن ، چه‌گن به‌معنی علم وهنر باشد.

سیوم پال به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام مثل بهوپال ، به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول وقیل معروف[4] یعنی صاحب و خداوند زمین وملك وامثال‌آن ، وآن را برپادشاه و زمیندار و صاحب ملك اطلاق

۱ـ ب: بمعنی. ۲ـ ج: دو. ۳ـ ج: مغنونه. ۴ـ الف و ب ندارد .

کنند چه بهو به‌معنی زمین باشد.

چهارم پت به بای عجمی وتای فوقانی خفیفتین، به‌اول‌مفتوح مثل مهی پت به میم مفتوح وهای مکسور ویای معروف یعنی صاحب وخداوند زمین وصاحب مملکت وامثال‌آن وآن را نیز برپادشاه وزمیندارو‌صاحب ملك اطلاق‌کنند، چه مهی ومه به‌های مکسوره بدون یای‌آخر به‌معنی زمین بود. و قاعدهٔ‌کلیه است‌که‌کلمهٔ پت در آخر‌اسم زمین[1] ومرد وعالم افـادهٔ معنی راجا یعنی[2] پادشاه‌کند ودر آخر‌اسم ستاره وشب افادهٔ معنی‌ماه نماید مثل مهی پت چنانکه‌گذشت[3] ونرپت به فتح نون وسکون را وجگت پت به‌جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین مفتوحتین وسکون تای فوقانی خفیفه و نچهترپت به‌نون مکسور وفتح جیم عجمی ثقیله وتای فوقانی خفیفهٔ مشدده و رای متصله ونس پت به‌کسر نون وسکون سین مهمله وامثال‌آن.

پنجم ایس به‌همزهٔ مکسوره و یای معروف وسین مهمله ، و چون آنرا باکلمهٔ‌دیگروصل‌کنند همزه را درحالت درج حذف نمایند، چه قاعدهٔ کلیه است‌که هر‌کلمه‌که در اول‌آن همزه بود ، چون‌آن را باکلمهٔ دیگـر وصل‌کنند همزه را درحالت درج حذف نمایند مثل مهیس به‌میم مفتوح و

۱ــ ب می‌افزاید: وملك وعالم ومرد الخ.

۲ــ ب ندارد: راجا یعنی.

۳ــ نسخه ب بجای «ونرپت... وامثال‌آن» عبارت زیر دارد:

دیس‌پت به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وسین مهملهٔ موقوف وجگت پت‌به‌جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین مفتوحتین وتای فوقانی خفیفه ونرپت به‌فتح نون و سکون را وامثال‌آن وکلمهٔ‌کنت به‌فتح‌کاف تازی خفیفه ونون وتای فوقانی خفیفه در اواخر اسمای مذکوره نیز افادهٔ همان معنی‌کند مثل مهی‌کنت وغیر‌آن ودر اواخر اسم ستاره وشب افادهٔ معنی ماه‌کند مثل تارپت به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورای موقوفه و نس پت به‌کسرنون وسکون سین مهمله وامثال‌آن و در اواخراسم رود افادهٔ دریا‌کند مثل ندی‌پت به‌نون مفتوح ودال خفیفهٔ مکسور ویای معروف وامثال‌آن .

های مکسور ویای مجهول یعنی صاحب وخداوند زمین، وامثال آن[1] وآن را نیز برپادشاه وزمیندار وصاحب ملك اطلاق کنند چه مهی ومه‌چنانکه گذشت به‌معنی زمین باشد.

ششم ایسر به‌همزهٔ مکسوره ویای معروف و سین مهملـهٔ مضموم ورا ، ودرسهنسکرت آن را به‌شین معجمه استعمال کنند مثل کابیسر به‌کاف تازی وبای موحدهٔ خفیفتین به اول ممدوده وثانی مکسوره و یـای معروف یعنی صاحب و خداوند شعر، وامثال آن، چه کاب به‌معنی شعر باشد .

هفتم اند به‌همزهٔ مکسوره ونون [۲۵ ب] منونه[2] ودال خفیفه مثل نرند به‌نون مفتوح ورای مکسوره یعنی صاحب وخداوندمردان، وامثال آن چه نربه معنی مرد باشد.

هشتم راج به رای ممدوده و جیم تازی خفیفه مثل کبراج به‌کاف تازی و بای موحدهٔ خفیفتین، به‌فتح اول وسکون ثانی یعنی[3] ملك[4] الشعرا چه کب به‌معنی شاعر[5] باشد، وامثال آن.

نهم ایت به‌فتح همزه وسکون یای تحتانی وتای فوقانی خفیفه مثل دهلیت به‌دال اثقل و لام مفتوحتین و سکون یـای تحتانی یعنی صاحب و خداوند سپر وامثال آن، چه دهال به‌معنی سپر باشد .

دهم[6] آوت به‌همزهٔ ممدوده و واو مفتوحه وتای فوقانی خفیفه وآن مخصوص مؤنث است مثل لچهماوت به‌فتح لام وسکون جیم عجمی ثقیله ومیم ممدوده یعنی زنـی[7] صاحب دولت و امثال آن ، چه لچهمی به‌یـای معروف به معنی دولت باشد و درآخرتای فوقانی یای معروف نیز استعمال

۱ــ ب ندارد: آن و. ۲ــ ج: مغنونه. ۳ــ ب ندارد . ۴ــ الف ندارد. ۵ــ ب: شعر. ۶ــ ب ندارد: دهم... ممدوده یعنی . ۷ــ الف ندارد .

کنند مثل لچهما وتی وامثال آن[۱].

کلماتی که در اواخر اسما فایدهٔ معنی فاعلیت بخشند و آن پنج کلمه است:

اول ایا به‌فتح[۲] همزه و تشدید یای تحتانی ممدوده[۳] مثل کهلیا به کسر کاف تازی ثقیله وفتح لام و تشدید یای تحتانی ممدوده یعنی بازی کننده و امثال آن چه کهیل به‌معنی بازی ولهو ولعب باشد.

دویم وار به واو ممدوده ورا مثل کهلوار به کسر کاف تازی ثقیله وسکون لام یعنی بازی کننده وامثال آن.

سیوم آر به‌الف ممدوده ورا مثل کهلار به کسر کاف تازی ثقیله ولام ممدوده یعنی بازی کننده، و در آخر آن یای معروف نیز استعمال کنند[۴] مثل کهلاری و امثال آن.

چهارم آك به‌الف ممدوده وکاف تازی خفیفه مثل پیراك به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی ورای ممدوده یعنی شناکننده و امثال[۵] آن.

پنجم أو به‌همزهٔ مضمومه و واو[۶] معروف مثل بتاأو به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده یعنی راه رونده ومسافر وامثال آن.

کلماتی که در اواخر اسماء فایدهٔ معنی مصدری دهند و آن هفت کلمه است:

اول بو به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مضموم [۲۶ الف] و واومجهول مثل

۱ــ ب عبارت زیر می‌افزاید:

و قاعدهٔ کلیه است که کلمهٔ مذکور در آخر اسم کنول افادهٔ معنی پدمنی کند مثل پدماوتی به‌بای عجمی و دال خفیفتین، به‌فتح اول و سکون ثانی و میم ممدوده و واو موقوفه وامثال آن.　۲ــ ب ندارد: فتح همزه و.　۳ــ ج می‌افزاید: یعنی.

۴ــ الف ندارد.　۵ــ الف ندارد.　۶ــ الف: وای.

بولبو به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و لام موقوف یعنی سخن گفتن وامثال آن.

دویم آئی به‌الف ممدوده وهمزهٔ ملینه و یای معروف مثل تـرنائی به‌فتح تای فوقانی خفیفه وسکون را ونون ممدوده یعنی جوانی و امثال آن، چه‌ترن[1] به‌فتحتین به‌معنی‌جوان باشد.

سیوم آپو به‌الف ممدوده وبای عجمی خفیفهٔ مضموم و واومجهول مثل متاپو به‌میم مضموم وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده یعنی فربهی ودرتعارف روزمره درآخر آن به‌جای واومجهول الف استعمال کنند وگویند متاپـا و امثال آن .

چهـارم پن به‌بای عجمی خفیفه[2] مفتوح ونون مثل بالپن به بـای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده ولام موقوفه یعنی طفولیت وکودکی، وامثال آن، و درآخر نون پن واو مجهول ونون مغنونه نیز لاحق کنند وگویند بالپنون و درتعارف روزمره به‌جای واو مجهول الف استعمال کنند وگویند بـالپنان.

پنجم نون به‌نون مضموم و واو مجهول ونون مغنونه مثل آونون[3] به‌الف ممدوده و واو موقوفه یعنی آمدن و درتعارف روزمره بـه جای واو الف استعمال کنند مثل آونان ، وامثال آن .

ششم پت به‌بای عجمی خفیفهٔ مفتوح[4] و تای فوقانـی مثقله[5] مثل چکنپت به‌جیم عجمی و کاف[6] تازی خفیفتین ، به‌کسر اول وفتح ثانـی و سکون نون یعنی رعنائی و زیبائی وخودنمائی وامثال آن .

هفتم آپ به‌الف ممدوده و بای عجمی خفیفه مثل مـلاپ به میم مکسور ولام ممدوده یعنی برخوردن وملاقات کردن وامثال آن.

۱ــ ج درحاشیه می‌افزاید: به‌فتح‌تای فوقانی‌وضم رای مهمله‌ونون. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: آن نون. ۴ــ ب ندارد . ۵ــ ب ندارد .
۶ــ ب ندارد: کاف تازی خفیفتین .

هشتم آو به‌الف ممدوده و واو مثل بناو به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ونون ممدوده یعنی ساختن وآراستن وامثال‌آن.

کلماتی که در اواخر اسما فـایدهٔ معنی وصفیت دهند ، و آن ده[1] کلمه است :

اول تائی به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف مثل سیامتائی به‌کسر سین مهملهٔ ممدوده با یای مشمومه ومیم موقوفه یعنی صفت سیاهی وامثال‌آن، چه سیام به‌معنی سیاه باشد، و آن را بدون جـزو دویم که ئی باشد نیز استعمال‌کنند مثل[2] سیامتا وامثال‌آن .

[۲۶ ب] دویم‌آت به‌الف ممدوده وتای فوقانی مثقله مثل چکنات به‌جیم عجمی وکاف تازی خفیفتین، به‌کسراول وسکون ثانی ونون ممدوده یعنی صفت دهنیه وچربی وامثال‌آن .

سیوم‌آوت به الف ممدوده و واو مفتوحه وتای فوقانی مثقله مثل مهراوت به‌کسر میم وسکون‌ها ورای ممدوده یعنی[3] انوثیت وزنی و امثال آن، چه مهری به‌کسراول وسکون‌ها ورای مکسور و یای معروف به معنی زن باشد .

چهارم‌آس به‌الف ممدوده و سین مهمله مثل متهاس به‌میم مکسور وتای فوقانی اثقل ممدوده یعنی صفت حلاوت و شیرینی و امثال‌آن .

پنجم ایل به همزهٔ مکسوره ویای معروف ولام، و برای مذکر در آخر لام[4] واو مجهول لاحق‌گردانند وگویند رنگیلو به‌فتح[5] را و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف یعنی مـردی موصوف به‌صفت رنگینی، وامثال‌آن[6] ودرتعارف روزمره به‌جای واو الف[7] استعمال‌کنندمثل

۱ـ الف: هشت. ۲ـ الف و ب: مثال . ۳ـ ب می‌افزاید: صفت.
۴ـ ج ندارد. ۵ـ ب وج: بفتح رای مغنونه. ۶ـ ب ندارد: وامثال آن.
۷ـ الف ندارد .

رنگیلا وامثال آن وبرای مؤنث یای معروف لاحق نمایند وگویند رنگیلی یعنی زنی موصوف به‌صفت رنگینی وامثال آن .

ششم سار به‌سین مهملهٔ ممدوده ورا مثل ملنسار به‌کسر میم و فتح لام وسکون نون یعنی موصوف به‌صفت برخورد وملاقات.

هفتم کا بـه‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، وآن مخصوص به مؤنث و زن است مثل ابهسارکا به‌فتح همزه وسکون بای موحدهٔ ثقیله و سین مهملهٔ ممدوده ورای مکسوره یعنی زنی موصوف به‌صفت فسق و بدکاری[1] چـه‌ـ ابهسار به‌معنی فسق و بدکاری بود وامثال آن[2].

هشتم آیون به‌الف ممدوده ویای تحتانی مضموم و واو مجهول و نون مغنونه مثل دهتایون به‌کسردال اثقل وتای فوقانی مثقله مـمـدوده یعنی صفت وقاحت و بیشترمی وامثال آن.

نهم اول به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول ولام. برای مذکر درآخر لام[3] واو مجهول لاحق[4] نمایند وگویند مجهولو به‌میم مفتوح[5] و جیم تازی ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول یعنی مردی موصوف[6] به‌صفت میانگی ، و در متعارف [۲۷ الف] به جای واو الف استعمال کنند وگویند مجهولا و امثال آن، وبرای مؤنث درآخر لام یای معروف لاحق نمایند وگویند مجهولی و امثال آن.

دهم اوهان به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول وهای ممدوده و نـون مغنونه، و برای مذکر بعداز ها الف استعمال کنند مثل بهگوهان به‌فتح‌بای موحدهٔ ثقیله و ضم کاف عجمی خفیفه و واو مجهول یعنی مردی موصوف به‌صفت سرخی‌نیم‌رنگ[7] چه‌بهگوا، به‌فتح اول وسکون‌ثانی و واوممدوده،

۱ـ ب می‌افزاید: وامثال آن. ۲ـ ب ندارد: وامثال آن. ۳ـ الف: لام و واو الخ. ۴ـ الف ندارد. ۵ـ ب می‌افزاید: مغنونه. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب: همرنگ .

سرخ نیم‌رنگ[1] را گویند، و برای مؤنث بعد ازها به‌جای الف یای معروف استعمال کنند مثل[2] بهگـوهین یعنی زنی موصوف به صفت مذکوره و امثال آن .

کلماتی که در اواخر اسما فـایدهٔ معنی تصغیر دهند ، و تصغیر در اصطلاح عرب مر کسی را خرد وحقیر کردن است، و آن چهار کلمه است :

اول وا به‌واو[3] ممدوده مثل لنگروا به‌فتح لام و نون منونه[4] و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح[5] وسکون را یعنی شوخك وامثال‌آن، چه‌لنگر به‌معنی شوخ باشد و برای تصغیرمؤنث به جای وا، یا استعمال کنند، به‌یای تحتانی ممدوده مثل گگر یـا به‌کافین عجمیین خفیفتین مفتوحتین[6] وسکون را یعنی سبوچه وامثال آن، چه‌گاگر به‌معنی سبو باشد.

ویای مذکوربرای مذکر افادهٔ معنی نسبت کند مثل کنوجیا به‌کاف تازی خفیفه ونون مفتوحتین وسکون واو و جیم تازی خفیفهٔ موقوف یعنی مردی منسوب به‌کنوج و امثال آن ، وکنوج نـام شهری است مشهور[7] درهند .

دویم را به‌رای ممدوده مثل میهرا به میم مکسور و یای مجهول و های موقوف یعنی بارانك وامثال‌آن .

سیوم اونا به همزهٔ مفتوحه و سکون واو ونون ممدوده مثل دهتونا به‌ضم دال اثقل وفتح تای فوقانی مثقله و سکون واو یعنی پسر کوچك و خرد وامثال‌آن، چه دهوتا به‌اول مضموم و واو مجهول وتای فوقانی مثقله ممدوده[8] به معنی پسر باشد.

۱ــ ب وج: همرنگ. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: وا. ۴ــ ج: مغنونه. ۵ــ ب ندارد . ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ج ندارد . ۸ــ ب ندارد .

چهارم اوت به‌همزهٔ مضمومه‌و واومعروف‌وتای‌فوقانی‌مثقله، برای‌مذکر واو مجهول درآخر آن لاحق کنند و گویند کلوتو به فتح کاف تازی [۲۷ ب] خفیفه ولام مضموم و واو معروف یعنی[۱] سیاهك، وگاه به‌جای واو معروف واو مجهول نیزاستعمال کنند مثل بهروتو به‌فتح بای موحدهٔ ثقلیه و رای مضموم و واو[۲] مجهول یعنی پشتارهٔ[۳] کوچك و امثال آن، ودرهردوصورت درتعارف روزمره درآخر به‌جای واو مجهول الف[۴] استعمال کنند مثل کلوتا و بهر وتا وامثال آن، وبرای مؤنث به‌جای الف یای معروف لاحق نمایند[۵] مثل کلوتی و بهروتی و امثال آن.

کلماتی که دراواخر اسما فایدهٔ معنی دارندگی بخشند ، و آن دو کلمه است:

اول دهر بـه دال ثقیلهٔ مفتوح ورا مثل گر دهر به‌کسر کاف عجمی خفیفه و سکون را یعنی دارندهٔ کوه و امثال آن، وگرد هرنـام کانه است چه گویند کانه در وقتی کوه را برسردست گرفته بود . از آن باز اورا گردهر[۶] نامیدند. و کلمهٔ مذکور در آخراسم زمین افادهٔ معنی کوه کند مثل دهرا دهر به‌فتح دال ثقیله و رای ممدوده یعنی[۷] دارندهٔ زمین، چه دهـرا به‌معنی زمین باشد و امثال آن و در آخر[۸] اسم امرت یعنی آب حیات افادهٔ معنی مـاه کند مثل سدها دهر به‌سین مهملهٔ مضموم و دال ثقیلهٔ ممدوده و امثال آن ودر آخر اسم ماه افادهٔ معنی مها دیو کند مثل سس دهر به سینین مهملتین، به‌فتح اول و سکون ثانی و امثال آن.

دویم دهاری به‌دال ثقیلهٔ ممدوده و رای مکسور ویای معروف‌مثل

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف: وای. ۳ـ ب‌ندارد. ۴ـ ب ندارد.
۵ـ ب: کنند. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب ندارد: یعنی... باشد. ۸ـ الف وج ندارد: ودر آخر... وسکون ثانی وامثال آن.

جتا دهاری بـه جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و تـای فوقانی مثقلهٔ ممدوده یعنی دارندهٔ جتا و امثال آن و جتا به معنی گیسوهای بـاهم چسبیده و یك لخت گشته باشد.

کلماتی که دراواخراسما فایدهٔ معنی دهندگی بخشند، وآن نیز دو کلمه است :

اول دائی بـه دال خفیفهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف مثل دکهدائی به‌ضم دال خفیفه‌و سکون‌کاف تازی ثقیله، یعنی رنج وآزاردهنده و امثال‌آن.

دویم دایك بـه دال خفیفهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه وکاف تازی خفیفه مثل سکهدایك به‌ضم سین مهمله و سکون‌کاف تازی ثقیله یعنی‌آرام دهنده و امثال‌آن.

کلماتی که در اواخر[1] اسما فایدهٔ معنی‌کنندگی دهند و آن نیز دو کلمه است:

اول کر به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ورا مثل دنکر به‌کسردال خفیفه و سکون نون یعنی روز[2] کننده و امثال‌آن، وآن‌را برآفتاب اطلاق‌کنند.

دویم‌کرتا بـه فتح‌کاف تازی [۲۸ الف] خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده مثل‌گن‌کرتا بـه ضم‌کاف عجمی خفیفه و سکون نون یعنی نفع[3] و فایده‌کننده وامثال‌آن.

کلماتی که دراواخراسما فـایدهٔ معنی غارت و غصبیت و ربودگی دهند وآن نیزدو کلمه است:

اول هر بـه های مفتوحه ورا مثل منهر بـه فتح میم و سکون نون یعنی غارت‌کنندهٔ دل و دلربا وامثال‌آن، و درآخـرآن نون نیزلاحق‌کنند و

۱ـ ب: آخر.　　۲ـ الف ندارد.　　۳ـ ب ندارد.

گویند منهرن و برای مؤنث در آخر نون یای معروف لاحق کنند وگویند منهرنی یعنی زنی دلربا .

دویم هرتا به‌فتح ها و سکون‌را و تای فوقانی خفیفهٔ[۱] ممدوده مثل بـای هرتا به بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و یای تحتانی موقوف یعنی دور - کنندهٔ باد و بادبر و امثال آن.

و هار[۲] به‌های ممدوده و راکلمه‌ای است کـه در اواخراسما فایدهٔ معنی لیاقت و سزاواری دهد مثل هونهاربه‌های مضموم و واومجهول و نون موقوف یعنی‌شدنی و لایق و سزاوارشدن و امثال آن.

اوت به فتح همزه و سکون واو وتای فوقانی مثقله کلمه‌ای است[۳] که دراواخراسما فایدهٔ معنی آلیت دهد مثل کنسوت به کسر کاف تازی‌خفیفه و سکون سین مهمله و فتح نون و سکون واو یعنی چیزی که بدان دهقانی کرده‌شود و امثال آن،چه کسان به‌کسر کاف تازی خفیفه وسین مهملهٔ ممدوده و نون به‌معنی دهقان باشد.

وگاه برای مذکردر آخر آن‌الفی لاحق کنند وگویند کچهوتا به‌فتح کاف تازی خفیفه وجیم عجمی ثقیله و سکون واو یعنی چیزی که بدان[۴] ستر عورت کنند ، چه‌کا چه به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و جیم عجمی ثقلیه بـه معنی عورت و کش ران باشد.

و برای مؤنث یای معروف لاحق نمایند[۵] مثل کسوتی به‌کاف تازی خفیفه و سین مهملهٔ مفتوح و سکون واو یعنی چیزی که بدان عیارزر و نقره گیرند و امثال آن چه‌کس بالفتح به‌معنی عیارگرفتن بود.

وگاه کلمهٔ مذکور[۶] افادهٔ معنی ظرفیت کند مثل کجروتی به‌کاف و جیم تازیین خفیفتین، به‌فتح اول وسکون ثانی و فتح را و سکون واو،یعنی

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف: هاو. ۳ـ ب ندارد . ۴ـ ب: بران.
۵ـب: کنند . ۶ـ ب ندارد: کلمهٔ مذکور.

[۲۸ ب] چیزی که در آن سرمه نگاه دارند و امثال آن.

بن به‌بای موحدهٔ خفیفه مکسور و نون، کلمه‌ای است که در اواخر اسماء فایدهٔ معنی بی‌ودون وغیر وجز دهد مثل لال بن بـه‌لامین، لام[1] اول ممدوده و ثانی موقوف یعنی بی‌معشوق و امثال آن، ولال به‌معنی معشوق باشد.

وگاه[2] درآخر نون الف و نون مغنونه نیز بیفزایند و گویند لال بنان وگاه هردولفظ مذکور را[3] در اول اسم‌آورند وگویند بن لال وبنان‌لال وامثال آن.

سالا به‌سین مهمله ولام ممدوتین، کلمه‌ای است که در اواخر اسماء فایدهٔ معنی ظرف مکان دهد مثل دهرم سالا یعنی جای عبادت و خیرات و دینداری و خداپرستی وامثال آن[4].

وگاه آن را بدون الف‌آخر استعمال‌کنند مثل تکسال به‌فتح تای فوقانی مثقله و سکون‌کاف تازی خفیفه یعنی جای سکه زدن وعیارگرفتن‌زر ونقره، و امثال‌آن.

آهندبه‌الف ممدوده وهای مفتوحه ونون‌منونه ودال خفیفه‌کلمه‌ای است‌که در اواخر اسما فایدهٔ معنی شامه و بوی دهد مثل مچهلا هند به فتح میم و سکون جیم ثقیله ولام ممدوده یعنی رایحهٔ‌کریهه مانند بوی ماهی، و امثال‌آن.

چر به‌جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح وراکلمه‌ای است‌که درآخر اسم درخت افادهٔ معنی آهو و بوزینه‌کند مثل روکهچر بـه رای مضموم و واو معروف‌وکاف تازی ثقیلهٔ موقوف[5] وامثال‌آن، و درآخراسم صحرا وبیابان

۱ـ ج: بلام.　۲ـ ب ندارد: وگاه.　۳ـ ب ندارد: وگاه... را.

۴ـ ب ندارد.　۵ـ ب ندارد.

نیز افادهٔ همان معنی ومردم صحرائی و بیابانی کند مثل بنچر به فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون نون ، و امثال آن .

و درآخر اسم آب افادهٔ معنی ابر و باران کند مثل جلچر به‌فتح جیم‌تازی خفیفه و سکون لام وامثال‌آن و درآخر اسم‌شب افادهٔ معنی اجنه کند مثل نسچر به‌کسر نون وسکون سین مهمله وامثال آن .

مئی به‌میم مفتوحه و همزهٔ مکسوره ویای معروف، کلمه‌ای است که‌در اواخر اسمافایدهٔ معنی کثرت وانبوهی دهد مثل جل مئی‌به‌جیم تازی خفیفهٔ مفتوح ولام[1] یعنی رودبار و دریابار و امثال آن ، چه جل به معنی آب باشد .

انس به‌همزهٔ مفتوحه ونون منونه[2] وسین [۲۹الف] کلمه‌ای‌است که دراواخر اسما فایدهٔ معنی[3] حصه و بهره دهد مثل‌دسوانس به‌فتح‌دال خفیفه و سکون سین مهمله و واو ممدوده و نون مغنونه یعنی[4] دهم حصه و امثال آن .

اوتی به‌فتح همزه و سکون واو وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف کلمه‌ای است که دراواخر اسما فایدهٔ معنی اندازه ومقدار دهدمثل سمجهوتی به‌فتح سین مهمله و سکون میم وفتح جیم تازی ثقیله[5] و سکون واو یعنی اندازه ومقدار فهمیدن، و امثال‌آن .

۱ــ ب : سکون لام . ۲ــ ج : مغنونه . ۳ــ الف و ج ندارد.
۴ــ ب ندارد. ۵ــ الف ندارد.

باب اول

درعلم پنگل

وآن مشتمل است برسه‌فصل:

فصل اول

درذکر بعضی[1] مقدمات که موقوف علیه[2] این علم‌اند، وآن‌منشعب است برچهار شعبه :

شعبهٔ اول : در بیان وضع علم پنگل و ذکر لگه وگُر و اسامی آن، وآن متنوع است به‌سه نوع :

نوع‌اول: دربیان وضع علم پنگل .

بایددانست که پنگل به‌کسرپای عجمی خفیفه ونون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و لام ، درلغت اهل هند بی‌دست وپا را گویند و مجازاً مار را نامند ، و در اصطلاح علم عروض را گویند یعنی علمی که بدان اوزان شعر معلوم شود . و چون به‌اعتقاد ایشان واضع این علم پنگل است

۱ـ ب ندارد . ۲ـ ج ندارد .

یعنی مار، لهذا این‌علم را به‌نام واضعش پنگل خواندند ، و آن مار را که این‌علم وضع کرده سیس نامند، به‌سینین‌مهملتین، به‌سین‌اول مکسور ویای مجهول، و آن پادشاه ماران است .

نوع دویم : درذکر لگه و گُر، و آن منقسم است به دوقسم :

قسم‌اول: در بیان لگه .

بباید‌دانست که لگه به‌فتح لام و کاف عجمی ثقیله، درلغت به‌معنی خُرد بود و در اصطلاح اهل فن حرفی را گویند که در تلفظ خرد باشد ، و آن را یك ماترا اعتبار کنند زیرا که مقدار تلفظ آن به‌یك درجه است. و علامت آن به شکل حرف الف[1] نویسند ، بدین‌شکل ا . و آن برسه گونه است :

اول حرف مفتوح که به‌حسب کتابت عربیه[2] هیچ حرفی از الف و واو ویای تحتانی درآخر آن لاحق نباشد مثل أ و امثال‌آن .

دویم حرف مکسور که هیچ حرفی از حروف ثلثهٔ مذکوره به‌آن لاحق نبود مثل إ وامثال‌آن .

سیوم حرف مضموم کـه هیچ حرفی از حروف ثلثهٔ مذکوره به آن [۲۹ب] لاحق نبود مثل أُ [3] و امثال‌آن .

و دربعضی محل بنابرضرورت کمی ماترا یعنی درمحلی که قلت ماترا ضرور باشد، درآن محل دوحرف[4] دیگر را نیز لگه اعتبار کنند.

اول إی به‌همزهٔ مکسوره ویای مجهول وامثال‌آن .

دویم أو به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول و امثال‌آن .

و بعضی جا بنابر ضرورت وزن شعر حرفی که در اصل گُر باشد

۱ـ الف : اول . ۲ـ ب : فـارسیه . ۳ـ الف ندارد .

۴ـ الف: حروف .

آن را لگه خوانند و یك ماترا گیرند . و ماترا به‌میم ممدوده و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و رای ممدوده در لغت به‌معنی مقدار بود و در اصطلاح مقدار تلفظ که در حروف[1] باشد .

قسم دویم: در بیان گُر .

باید دانست که گر به‌ضم کاف عجمی خفیفه و را در لغت به‌معنی کلان است و در اصطلاح حرفی را گویند که در تلفظ کلان باشد ، و آن را دو ماترا اعتبار کنند زیرا مقدار تلفظ آن به‌دو درجه است. و علامت آن به‌شکل همزه بود[2] بدین‌شکل ء و آن برده[3] گونه است :

اول آ به‌الف ممدوده و امثال آن .

دویم إی به‌همزهٔ مکسوره و یای معروف و امثال آن .

سیوم أو به‌همزهٔ مضمومه و واو معروف و امثال آن .

چهارم إِی به‌همزهٔ مکسوره و یای مجهول و امثال آن، و آن را در محلی که قلت ماترا ضروری باشد لگه اعتبار کنند و یك ماترا گیرند ، کما ذکرنا .

پنجم إِی به‌همزهٔ مفتوحه وسکون یای تحتانی وامثال آن .

ششم أو به‌همزهٔ مضمومه و واو مجهول و امثال آن ، و آن را نیز در محلی که قلت ماترا ضرور باشد لگه اعتبار کنند و یك ماترا گیرند ، کما ذکرنا .

هفتم أو به‌فتح همزه وسکون واو وامثال آن .

هشتم حرف منونهٔ مغنونه خواه مفتوح بود، خواه مکسور، خواه مضموم یعنی حرفی متحرك به‌یکی از حرکات ثلاثه که بعد از وی نون منونه بود مثل أً و أٍ و أٌ و امثال آن .

۱ــ ج : حرف . ۲ــ ب : نویسند . ۳ــ الف: دو .

نهم حرفی که در آخر آن‌های ساکن لاحق بود ، آن حرف خواه مفتوح بود[1]، خواه مکسور، خواه مضموم مثل آَه و اِه و اُه و امثال آن.

و این حروف مذکوره به حسب قرارداد ایشان مفرد اند و به حسب قرارداد کتابت عربیه [2] مرکب‌اند از دو حرف ، چنانکه پوشیده نیست .

دهم حرف ماقبل مشدد را اگر اعتبار کنند ، اگرچه [۳۰ الف] لگه[3] باشد چنانکه درلفظ مچهه به‌فتح میم وتشدید جیم عجمی اثقل‌حرف میم را اگر اعتبارکنند . واهل عروض ما حرف مشدد را دوحرف‌گیرند و بعضی جا بنابرضرورت وزن شعر حرفی که در اصل لگه باشد ، آنرا گُر خوانند و دوماترا گیرند ، و گاه باشدکه بنابر ضرورت زیادتی ماترا یعنی درمحلی که کثرت ماترا ضرور باشد ، حرف‌آخر تك را اگرچه لگه‌باشد ، گُر اعتبارکنند و دوماترا گیرند . و ُتك به‌تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین به‌ضم اول مصراع را گویند وقافیه راکه درآخر مصراع واقع‌شود ، نیز خوانند . و در بعضی محل بنابر ضرورت کمی ماترا دوگُر یا سه‌گُر کـه یکجا [4] واقع شده باشد آنرا یك‌گُر گیرند .

نوع سیوم: اسامی[5] لگه و گُر[6]، و آن منقسم است به دوقسم :

قسم‌اول: دراسامی لگه.

سربه‌فتح سین مهمله ورا .

میربه میم مکسور ویای مجهول ورا .

دند به فتح دال خفیفه ونون منونه ودال مثقله .

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ب : بحسب کتابت و قـرارداد فارسیه .

۳ــ ب ندارد . ۴ــ الف ندارد : که یکجا . ۵ــ ب : دراسامی.

۶ــ ب ندارد .

کاهل به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وفتح‌ها ولام[۱].
رب به‌فتح را و بای موحدهٔ خفیفه .
گنده به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه ودال ثقیله.
رس به‌فتح‌را وسین مهمله .
سد به‌فتح سین مهمله و تشدید دال خفیفه .
له به‌فتح لام وضم‌ها .
سنکه به‌فتح سین مهمله و نون منونه[۲] و کاف تازی ثقیله .
کهنگ[۳] به‌فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه وکاف عجمی خفیفه.
کرأل به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را وفتح[۴] همزه ولام .
روأ به‌رای مضموم و واو معروف وهمزهٔ مفتوحه.
پهل به‌ضم بای عجمی ثقیله و تشدید لام .
سینه به‌کسر سین مهمله ویای معروف ونون مغنونه وها .
اچل به‌فتح همزه وجیم عجمی خفیفه ولام .
ریه به‌رای مکسور ویای مجهول وها[۵] .
کل به‌فتح کاف تازی خفیفه و لام .
کسم به‌ضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله ومیم[۶].
قسم دویم : دراسامی گُر .
نیوُر به‌نون مکسور ویای مجهول و ضم همزه ورا .
کیوُر به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وضم همزه ورا .
رسنان به‌فتح را وسکون سین‌مهمله ونونین، به‌نون اول ممدوده و به‌ثانی مغنونه .

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ج : مغنونه . ۳ــ الف وج ندارد : کهنگ . . . عجمی خفیفه. ۴ــ الف: بفتح. ۵ــ ب: های‌موقوف. ۶ــب‌ندارد.

بهرن بەفتح بای موحدۀ ثقیله وسکون‌را ونون .

چامر بەجیم عجمی خفیفۀ ممدوده وفتح میم ورا .

پهن بەفتح بای عجمی ثقیله ونون.

بنك بەفتح بای موحدۀ خفیفه[1] ونون منونه[2] وکاف تازی‌خفیفه .

مانس [۳۰ ب] بەمیم ممدوده و ضم نون وسین مهمله .

هار بەهای ممدوده و را .

تالنك بەتای فوقانی خفیفۀ ممدوده و فتح لام و نون منونه وکاف تازی خفیفه .

کندل بەضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و فتح دال مثقله‌ولام.

بلیا بەفتح بای موحدۀ خفیفه ولام مکسور و یای تحتانی ممدوده .

رین[3] بەفتح را ویای تحتانی ونون.

بامر بەبای موحدۀ خفیفۀ ممدوده وفتح میم ورا.

تال بەتای فوقانی خفیفۀ ممدوده ولام.

مین بەفتح میم وسکون یای تحتانی و نون.

کنگن بەفتح کاف تازی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفۀ مفتوح و نون.

دُهن بەضم دال ثقیله و نون.

جتهه بەکسرجیم تازی خفیفه وتشدید تای فوقانی اثقل.

آنکس بەالف ممدوده ونون مغنونه و ضم‌کاف تازی خفیفه و سین مهمله .

۱ــ ب می‌افزاید : ممدوده .　۲ــ ج : مغنونه .　۳ــ ب ندارد : رین... تحتانی .

شعبهٔ دویم: در تعداد و طریق استخراج گن[1] و ذکر اشکال و اسامی آن، و آن متنوع است به‌دو نوع:

نوع اول: در تعداد وطریق استخراج گن‌های ما ترا پرستار، و آن منقسم است به‌دو قسم:

قسم اول: در تعداد گن‌های ماترا پرستار.

بباید دانست که گن به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون در اصطلاح اهل این فن شکلی بود مفرد یا مرکب از حروف لگه و گُر و یاد و لگه‌ویا[2] دوگُر. پس بگوئیم که گن بردو گونه است:

یکی ماترا پرستار. دویم برن پرستار.

ما ترا پرستار به میم ممدوده و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده وفتح‌بای عجمی خفیفه ورا وسکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورا، آن راگویند که در استخراج آن ماترا معتبر باشد، چنانکه بعد از این معلوم شود، و آن جمله سی‌ویك است، وگن مذکور زیاده از سه گُر یا شش لگه نباشد و کمتر ازیك گُر و دولگه نبود. ومبادی مخارج گن‌های ما ترا پرستار پنج شکل است و باقی اشکال گن‌های دیگر از آن مبادی خارج شوند:

مبدأ اول. دوماترا که یك حرف گُر باشد بدین‌شکل ء، واز آن‌یك شکل دیگرخارج شود.

مبدأ دویم. سه ماترا که اول یك لگه بعد از آن یك‌گُر باشد، بدین شکل ء ا، و از آن دوشکل دیگر خارج شود.

مبدأ سیوم. چهارماترا که دوگُرباشد بدین‌شکل ء ء، واز آن‌چهار شکل دیگرخارج شود.

۱ـ ب ندارد: گن... استخراج.　　۲ـ ب ندارد: لگه ویا.

مبدأ [۳۱ الف] چهارم. پنج ماترا که اول یك لگه، بعد از آن دو گُر باشد بدین شکل ء ء ا، و از آن هفت شکل دیگر[1] خارج شود.

مبدأ پنجم. شش ماترا که سه گُر باشد بدین شکل ء ء ء، و از آن دوازده شکل دیگر خارج شود.

و مبدأ دیگر زیاده از شش ماترا نیز متصور و ممکن است اما آنچه از گَن‌های ماترا پرستار درین علم مستعمل و موسوم است سی و یک گَن است.

قسم دویم: در طریق استخراج گَن‌های ماترا پرستار.

باید دانست که طریقهٔ استخراج گَن‌های مذکور چنانست که اول ماتراهای اصل که مبدأ است و مخرج گَن‌های دیگر، چنانکه سابق مذکور شد، از چپا به راستا به‌طریقی که رسم کاتبان اهل هند است، نویسند[2]. بعد از آن در زیر گُر اول[3] مبدأ مسطور و در هر مرتبه که یافته شود، خواه در مرتبهٔ اول، خواه دویم، علامت لگه نویسند. پس اگر ما بعد گُر مذکور گُر دیگر یافته شود مقابل گُر، گُر نویسند الی آخره. بعد از آن درین شکل ثانی که در زیر شکل مبدأ مرقوم گشته نظر کنند تا چند ماترا نوشته شده. آن را از ماتراهای شکل مبدأ نقصان کنند. بعد از نقصان آنچه از ماتراهای مبدأ مذکور باقی ماند، آن را ماقبل علامت لگهی که در زیر گُر اول[4] شکل[5] مبدأ اولا نوشته شده، نویسند، خواه لگه باشد، خواه گُر. و اگر ما بعد گُر اول مبدأ[6] مسطور گُر دیگر یافته نشود و آن غیر از مبدأ اول و دویم که دو[7] ماترائی و سه ماترائی باشد، نتواند بود، پس همان یك ماترا را که در زیر گُر مبدأ نوشته شده از ماتراهای مبدأ مسطور به همان طریق که مذکور شد، نقصان کنند و باقی را به ماقبل آن یك ماترا

1ــ ج ندارد. 2ــ الف ندارد. 3ــ ب: ازمبدأ. 4ــ ج ندارد: اول شکل مبدأ. 5ــ ب: از شکل. 6ــ ب: ازمبدأ. 7ــ الف: دوم.

نویسند. اگر مبدأ دوماترائی است، علامت لگه نویسند واگر سه ماترائی است علامت گُر. بعداز آن درزیر گُر اول شکل ثانی[1] نیز به‌همان طریق علامت لگه نویسند. پس اگر مابعدگُر مذکور لگه وگُر دیگر یافته شود مقابل[2] لگه‌لگه ومقابل گُرگُر نویسند الی آخره. بعداز آن درین شکل اخیرنظر کنند تا چند ماترا نوشته شده وآن را به‌دستور سابق از ماتراهای مبدأ [۳۱ ب] نقصان کنند وآنچه باقی ماندآنرا ماقبل علامت لگهی که[3] در زیرگُر اول شکل سابق نوشته شده به‌طریق لگه و گُر نویسند. یعنی اگریك ماترا باقی ماند همان یك لگه نویسند، واگر دوماترا باقی ماند یك‌گُر نویسند، واگرسه‌ماترا باقی ماند اول یك لگه بعد از آن یك‌گُر نویسند، و اگر چهار ماترا باقی ماند دوگُر نویسند، واگر[4] پنج ماترا باقی‌ماند اول یك لگه بعد ازآن دوگُر نویسند، وهمچنین در زیر هرشکل مستخرج شکل دیگر نویسند تاآنکه هرهمه لگه حاصل شود، وآن شکل آخرین هرمبدأ بود.

واگرمابعدگُر اول مبدأ مذکور لگه وگُر دیگریافته شود، همان یك ماتراکه در زیر گُراول نوشته شده،آن را ازماتراهای[5] مبدأ مسطور به‌همان طریق که‌گفته شد، نقصان‌کنند وباقی را به‌ماقبل آن‌یك ماترا به‌همان[6] دستور که مذکور شده بنویسند. مثلا دوماتراکه یك‌گُر باشد ومبدأ اول است از مبادی خمسه[7]، اولا نوشتیم. بعد از آن در زیرگُر مسطور لگه نوشتیم واین یك ماترا را از ماتراهای شکل مبدأ که دواست، نقصان‌کردیم، یك ماترا باقی ماند. آن را ماقبل لگهی که در زیرگُر[8] گذاشتیم[9] نوشتیم، شکل دویم که دولگه باشد[10] حاصل شد. و اشکال مبدأ اول که دوماترا باشد تمام

۱ـ الف‌وج ندارد. ب: ازشکل. ۲ـ الف‌ندارد. ۳ـ ب‌ندارد: که... شکل. ۴ـ الف ندارد: واگر... نویسند. ۵ـ ج: ماترای. ۶ـ الف: همون. ۷ـ ب می‌افزاید: مذکوره. ۸ـ ب‌ندارد. ۹ـ ج: گذاشته‌ایم. ۱۰ـ ب وج: باشند.

شد، چه دراستخراج گن‌ها ازهرمبدأ[۱] که باشد چون در هرشکلی هرهمه‌لگه[۲] حاصل شوند، اشکال مبدأ بر آن شکل تمام شوند.

و به‌همین طریق سه‌ماترا که اول یك لگه بعد از آن یك گُر باشد و مبدأ دویم است، اول می‌نویسیم[۳] و در زیر آن شکل‌ها استخراج کنیم[۴] تا آنکه شکل سیوم هرسه لگه حاصل شود، ودرزیرچهار ماترا که دوگُرباشند ومبدأ سیوم است، شکل‌ها استخراج می‌کنیم تاآنکه شکل پنجم هرچهار لگه حاصل شود، و در زیرپنج ماترا که اول یك لگه بعد از آن دوگُرباشند ومبدأ چهارم است، شکل‌ها استخراج می‌کنیم تاآنکه شکل هشتم هرپنج لگه حاصل شود، و در زیر شش ماترا که سه‌گُر باشد[۵] و مبدأ پنجم است، شکلها استخراج می‌کنیم تاآنکه شکل‌سیزدهم هرشش لگه[۶] حاصل شود[۷].
واشکال‌گن‌های سی ویك‌گانهٔ[۸] ماترا پرستار اینست:

۱) ۱– ء   ۲– اا

۲) ۳– اء   ۴– ءا

۵– ااا   ۳) ۶– ءء

۷– ءاا   ۸– اءا

۹– اا ء   ۱۰– اااا

۴) ۱۱– ءءا   ۱۲– ءاء

۱۳– ءااا   ۱۴– اءء

۱۵– اءاا   ۱۶– ااءا

۱۷– ااا ء   ۱۸– ااااا

۱– ج می‌افزاید: برآن. ۲– الف: در هرشکلی همه لگه. ۳– ج ندارد: اولا می‌نویسیم، ب: نویسیم. ۴– ج: می کنیم، ب: کنم. ۵– ب و ج: باشند. ۶– الف وج ندارد. ۷– ج ندارد: شود و اشکال.
۸– ج ندارد: گانه.

۵) ۱۹- ء ء ء　　۲۰- ء ء ا ا
۲۱- ء ا ء ا　　۲۲- ء ا ا ء
۲۳- ء ا ا ا ا　　۲۴- ا ء ء ا
۲۵- ا ء ا ء　　۲۶- ا ء ا ا ا
۲۷- ا ا ء ء　　۲۸- ا ا ء ا ا
۲۹- ا ا ا ء ا　　۳۰- ا ا ا ا ء
۳۱- ا ا ا ا ا ا

[۳۲ الف] نوع دویم: در تعداد وطریق استخراج گن‌های برن‌پرستار، وآن منقسم است به‌دوقسم:

قسم اول: درتعدادگن‌های برن[۱] پرستار.

بباید دانست که‌گن‌های برن پرستار به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و نون موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، آنست که به حسب حروف حاصل شوند، چه‌برن به‌معنی حروف باشد. و آن جمله چهارده است. وگن مذکور زیاده ازسه‌گر و کمتر ازیك لگه نباشد،ومبادی مخارج[۲]گن‌های برن پرستار سه است:

مبدأ اول یك حرف‌گر بود بدین شکل ء ، وازآن یك شکل دیگر خارج شود.

مبدأ دویم دوحرف‌گربود بدین شکل ء ء، وازآن سه[۳] شکل‌دیگر خارج شود.

مبدأ سیوم سه حرف‌گربود بدین شکل ء ء ء ، وازآن هفت شکل دیگرخارج شود.

قسم دویم: درطریق[۴] استخراج‌گن‌های برن پرستار.

۱ـ ب ندارد . ۲ـ ج: مخرج. ۳ـ الف ندارد: سه... وازآن.
۴ـ ج ندارد : درطریق .

بباید دانست که طریق استخراج گن‌های مذکور چنان است که اول گُرهای مبدأ را نویسند. بعد از آن درزیرگُر اول مبدأ[1] مسطور لگه نویسند. پس اگرمابعد گُر مذکور حرف گُر دیگر یافته شود مقابل آن نیزگُر نویسند الی آخره ، زیراکه درمبادی [۳۲ب] همه گُر است ، واگر[2] حرف گُر دیگر یافته نشود و آن غیرازمبدأ اول نتواند بود، پس همان یك حرف لگه که در زیرگُر نوشته شده شکل آخرین آن مبدأ بود .

و در شکل‌های دیگر که از مبادی مستخرج‌اند درزیر گُر اول لگه نویسند. پس اگرمابعدگُر مذکور حرف دیگر شود[3] مقابل گُرگُر و مقابل لگه لگه نویسند. بعد از آن درشکل مستخرج نظر کنندکه حروف شکل مسطورباحروف شکل سابق‌برابراست یاکم‌از آن. اگربرابر بودفهوالمراد. و اگرکمتر باشد اقل از اکثر نقصان‌کنند . آنچه باقی ماند[4] و آن[5] زیاده بریك حرف گُرنتواند بود ،آن را ماقبل لگهی که در زیرگُر اول نوشته‌ایم بنویسند. واگر[6] حرف دیگریافته نشود، چنانچه مذکور شد، اقل از اکثر نقصان‌کرده،آنچه باقی ماند،آن قدر حرف گُر ماقبل لگهی که در زیر گُر اول نوشته شده رقم‌کنند، وهمچنین در زیر هرشکلی مستخرج شکل دیگر نویسند تا آنکه هرهمه لگه حاصل شود و آن شکل آخرین هرمبدأ بود[7] .

مثلاً یك گُر که مبدأ اول است ازمبادی ثلثهٔ مذکوره، اولاً نوشتیم و درزیر گُر مسطورلگه نوشتیم، و این شکل دویم مبدأ مذکور است. وهمچنین دو گُرکه مبدأ دویم است ، نوشتیم و در زیر آن شکلها ثبت‌کردیم تا آنکه

۱ــ ب: از مبدأ. ۲ــ ب ندارد: واگر... آن مبدأ بود. ۳ــ ب : یافته شود. ۴ــ ب می‌افزاید: آنقدر حرف لگه. ۵ــ ب ندارد : و آن... بود آنرا. ۶ــ ب ندارد: و اگر حرف... رقم‌کنند. ۷ــ ب می‌افزاید : و اگر مابعد گُر اول مبدأ مذکورگُردیگر یافته نشود همان یك لگه که اول نوشته شده شکل دویم مبدأ بود.

شکل چهارم دولگه حاصل شد . و درزیر هرسه[۱] گُرکه مبدأ سیوم است شکلها نوشتیم تاآنکه شکل‌هشتم سه لگه حاصل شود. واشکال چهارده‌گانهٔ برن پرستار اینست:

۱) ۱- ء

۲- ا

۲) ۳- ء ء

۴- ء ا

۵- ا ء

۶- ا ا

۳) ۷- ء ء ء

۸- ء ء ا

۹- ء ا ء

۱۰- ء ا ا

۱۱- اء ء

۱۲- ا ء ا

۱۳- ا ا ء

۱۴- ا ا ا

شعبهٔ‌سیوم: [۳۳ الف] در اسامی گن‌های ماترا پرستار ، وآن[۲] متنوع است به‌پنج‌نوع :

نوع‌اول: در اسامی دو شکل مبدأ اول از مبادی خمسهٔ گن‌های ماترا پرستار که دوماترا باشد .

اسامی شکل اول که یک‌گُر باشد درنوع سیوم ازشعبهٔ اول ازین

۱ــ ج ندارد: هرسه. ۲ــ ج ندارد .

فصل مذکور شد .

اسامی شکل دویم از مبدأ مذکور که دولگه باشد :

نیپی به کسر نون[۱] و فتح یای تحتانی و بای عجمی خفیفهٔ مکسور ویای تحتانی مفتوح، وآن را به‌حسب تطابق حرکت یعنی[۲] ماترا که دولگه باشد هر نیز گویند ، به های مفتوحه و را که لفظ [۳] هر نیز دو حرف لگه است .

پرموسپی به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون‌را ومیم مضموم و واو مجهول و سین مهملهٔ موقوف و بای عجمی خفیفهٔ مکسور و یـای تحتانی مفتوح.

تس ماس به کسر تای فوقانی خفیفه و سکون سین مهمله و میم ممدوده و سین مهمله .

نوع دویم: دراسامی سه‌شکل مبدأ دویم ازمبادی خمسهٔ مذکوره که سه‌ماترا باشد .

اسامی شکل اول که یك‌لگه و یك‌گُربود :

دهوچن به ضم دال ثقیله و فتح واو و کسر جیم عجمی خفیفه و تشدید نون .

تومر به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و فتح میم ورا .

تنبر به ضم تای فوقانی خفیفه و نون منونه و فتح بای موحدهٔ خفیفه و را .

پت به بای عجمی وتای فوقانی خفیفتین، به‌فتح اول .

پبن به‌بای عجمی وبای موحدهٔ خفیفتین مفتوحتین ونون.

۱ـ ب می‌افزاید : خفیفه . ۲ـ ب ندارد : یعنی ...باشد . ۳ـ ب ندارد : که لفظ ... است .

رسباس به‌فتح را وسکون سین مهمله وبای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و سین[۱] مهمله ، و بعضی آن را به‌حسب تطابق حرکت رما نیز گویند ، به‌رای مفتوحه ومیم ممدوده .

اسامی شکل دویم از مبدأ مذکور که اول یك گر و آخر یك لگه باشد .

سربی به‌ضم سین مهمله و سکون را و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و سکون یای تحتانی .

نند به‌نو نین، به‌نون اول مفتوح و به‌ثانی منونه ودال خفیفه.

تال به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و لام .

کرتال به فتح کاف تازی خفیفه و سکون راوتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام .

سمد به‌فتح سین مهمله وضم میم و تشدید دال خفیفه .

تور به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم وواو معروف ورا، وبعضی آنرا به‌حسب تطابق حرکت رام نیز نامند[۲] به رای ممدوده [۳۳ ب] و میم[۳].

اسامی شکل سیوم ازمبدأ مذکور که سه‌لگه باشد.

بهاب رس به‌بای‌موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده وبای موحدهٔ خفیفهٔ موقوف وفتح را وسین مهمله.

نار به‌نون ممدوده ورا.

کنه به‌ضم‌کاف تازی خفیفه وفتح نون وها.

نوع سیوم: دراسامی‌پنج شکل مبدأسیوم‌ازمبادی خمسهٔ مذکوره که[۴] چهارماتراباشد.

۱ــ ب : ایضاً سین الخ . ۲ــ ج : گویند . ۳ــ ب ندارد : ومیم... ثقیلهٔ ممدوده . ۴ــ ب: و.

اسامی شکل اول که دو گر بود:
کرن به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون را و نون.
رسیا به‌فتح را وسکون سین مهمله ویای تحتانی ممدوده.
منهرن به‌فتح میم وسکون نون وفتح‌ها وسکون را و نون.
سرأل به‌ضم سین مهمله وسکون را وفتح همزه ولام.
اسامی‌شکل دویم ازمبدأ مذکور که اول دولگه وآخریك‌گرباشد:
کرپان به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ونون.
پان[1] به‌فتح بای عجمی خفیفهٔ ممدوده[2] و نون.
پهرن به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون‌ها ورای[3] مفتوح و نون.
کرأل به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون را وفتح همزه ولام.
کمل به‌کاف تازی خفیفه ومیم مفتوحتین ولام.
هته به‌فتح‌ها وتشدید تای[4] فوقانی ثقیله.
بهو به‌ضم بای موحدهٔ ثقیله وفتح واو
باه به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وها .
دند به‌فتح دال خفیفه و نون منونه ودال مثقله .
آسن به‌الف ممدوده و کسرسین مهمله ونون.
رأن به‌را وهمزهٔ مفتوحتین ونون.
گأبهرن به‌فتح کاف عجمی خفیفه وهمزهٔ مفتوحه[5] و بای موحدهٔ ثقیله ورای مفتوحتین و نون.
اسامی شکل سیوم ازمبدأ مذکور که اول وآخردولگه ومیانه یك

۱ـ ب: ندارد: پان... ممدوده ونون. ۲ـ ج: ندارد: ممدوده... خفیفه.
۳ـ ج: و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ونون. ۴ـ الف: ندارد. ۵ـ ب: مفتوحتین.

گر بود:

پیوهر به‌فتح بای عجمی خفیفه وبای تحتانی مضموم و واومجهول وفتح‌ها ورا.

تهن به‌فتح تای فوقانی ثقیله ونون.

برج‌گوپال به کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون را وجیم تازی خفیفهٔ موقوف وکاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام.

بسها به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وضم سین مهمله وهای ممدوده.

نائك به‌نون ممدوده و کسر همزه و کاف تازی خفیفه.

چکبی به‌جیم عجمی و کاف تازی خفیفتین به‌فتح اول وتشدیدثانی وبای موحدهٔ [۳۴ الف] خفیفهٔ مفتوح وسکون یای تحتانی.

بهویی به‌ضم بای موحدهٔ ثقیله و فتح واو وبای موحدهٔ خفیفه و سکون یای تحتانی.

نرند به‌فتح نون و کسررا ونون منونه[1] ودال خفیفه.

اسامی شکل چهارم ازمبدأ مذکور که اول یك‌گر و آخر دولگه باشد:

چرن به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون را ونون.

پأ[2] به‌فتح[3] بای عجمی خفیفه وهمزه.

رأ به‌فتح را و کسر همزه.

گاد به‌کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ودال مثقله.

بل به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ولام.

اسامی شکل پنجم ازمبدأ مذکور که چهارلگه باشد:

۱ــ ج: مغنونه. ۲ــ الف: پای. ۳ــ ب: ندارد: بفتح... را.

بپ[1] به‌بای موحده و بای عجمی خفیفتین، به کسر اول و تشدید ثانی.

سیهر به‌سین مهملهٔ مکسور و بای مجهول و های مفتوح و را.

سر پنچ به‌فتح سین مهمله و سکون را و فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه[2] و جیم عجمی خفیفه.

دأبر به کسر دال خفیفه و فتح همزه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح[3] و را[4].

نوع چهارم: دراسامی هشت شکل مبدأ چهارم از مبادی خمسهٔ مذکوره که پنج ماترا باشد:

اسامی شکل اول ازمبدأ مذکور که اول یك لگه و آخر دوگر بود:

إنداسن به کسر همزه و نون منونه[5] و دال خفیفهٔ ممدوده و فتح سین مهمله و نون.

أه به‌فتح همزه و کسرها.

کنجر بـه ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه[6] و فتح[7] جیم تـازی خفیفه و را.

دنتی به‌فتح دال خفیفه و نون منونه[8] و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور[9] و بای معروف.

جهنپ به‌فتح جیم تازی ثقیله و نون منونه[10] و بای عجمی خفیفه.

پرك به‌فتح بای عجمی خفیفه و کسررا و کاف تازی خفیفه.

براد به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره[11] و رای ممدوده و دال مثقله.

مأنده به‌میم و همزهٔ مفتوحتین و نون منونه و دال ثقیله.

۱ــ الف: بپا. ۲ــ ج: مغنونه. ۳ــ الف وج: ندارد. ۴ــ ب: ندارد. ۵ــ ج: مغنونه. ۶ــ ج: مغنونه. ۷ــ ب: ندارد:وفتح...منونه. ۸ــ ج: مغنونه. ۹ــ الف: مذکور. ۱۰ــ ج: مغنونه. ۱۱ــ الف: مذکور.

بینان به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره و یای معروف و نونین، نون اول ممدوده وثانی مغنونه.

جکه به فتح جیم تازی خفیفه و تشدید کاف تازی ثقیله.

گرد به فتح کاف عجمی خفیفه و رای مضموم ودال مثقله.

اسم شکل دویم از مبدأ مذکور که اول و آخر دوگر و میانه یك لگه بود:

سور به سین مهملهٔ مضموم و واو معروف ورا.

اسم شکل سیوم که اول سه لگه و آخر یك گر باشد:

[۳۴ ب] چاو به جیم عجمی خفیفهٔ[1] ممدوده و واو.

اسم شکل چهارم که اول دوگر و آخر یك لگه بود:

هیر به های مکسور و یای معروف ورا.

اسم شکل پنجم که اول دو لگه و آخر یك گر و یك لگه بود:

سیهر به سین مهملهٔ مکسور و یای مجهول وهای مفتوح ورا.

اسم شکل ششم که اول یك لگه و یك گر و آخر دو لگه بود:

کسم به ضم کاف تازی خفیفه وفتح[2] سین مهمله ومیم.

اسم شکل هفتم که اول یك گر و آخر سه لگه بود:

أه به فتح همزه و کسر ها.

اسم شکل هشتم که پنج لگه بود:

بائك به بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و کسر همزه و کاف تازی خفیفه.

نوع پنجم: در اسامی سیزده شکل مبدأ پنجم از مبادی خمسهٔ مذکوره که شش ماترا باشد.

اسم شکل اول از مبدأ مذکور که سه گر بود:

هر به های مفتوحه ورا.

۱ــ ب: ندارد. ۲ــ ب: ندارد.

اسم شکل دویم[1] که اول[2] دو لگه و آخر دو گُر بود :
سس به‌سینین مهملتین، اول مفتوح .
اسم شکل سیوم که یك لگه ویك گر، بازیك لگه ویك گر بود:
سور به‌سین مهملهٔ[3] مضموم و واومعروف ورا.
اسم شکل چهارم که اول یك گُر ومیانه دو لگه و آخریك گُربود:
سك به‌فتح سین مهمله وتشدیدکاف تازی خفیفه.
اسم شکل پنجم که اول چهار لگه و آخر یك گُر بود :
سیس به سینین مهملتین، به‌اول مکسور ویای مجهول .
اسم شکل ششم که اول و آخر دو لگه ومیانه دو گُر بود :
أه به‌فتح همزه و کسرها .
اسم شکل هفتم که یك گُر و یك لگه وباز یك گُرو یك لگه بود:
کمل به‌کاف تازی خفیفه[4] ومیم مفتوحتین ولام.
اسم شکل هشتم که اول سه لگه و آخر یك گُر ویك لگه بود:
بنب به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه[5] و ایضاً بای موحدهٔ خفیفه[6].

اسم شکل نهم که اول دوگُرو آخر دو لگه بود:
کل به‌فتح کاف تازی خفیفه ولام .
اسم شکل دهم که اول و آخر چهار لگه ومیانه یك گر بود :
چند به‌فتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه[7] ودال خفیفه .
اسم شکل یازدهم که اول یك لگه ویك گر و آخر سه‌لگه بود:
دهو به‌ضم دال ثقیله وفتح واو.

۱ــ الف: ندارد. ۲ــ ب: ندارد. ۳ــ الف: ندارد. ۴ــ ج: ندارد.
۵ــ ج: مغنونه. ۶ــ ب: ثقیله. ۷ــ ج: مغنونه.

اسم شکل دوازدهم که اول یك گُر و آخر چهار[1] لگه بود :

دهرم به‌فتح دال ثقیله وسکون را ومیم.

اسم شکل سیزدهم که شش لگه بود:

سالئر به‌سبن مهملهٔ ممدوده ولام مکسوره وفتح همزه ورا.

شعبهٔ چهارم : در بیان گن [۳۵ الف] واگن ولواحق آن[2] ، و آن متنوع است به‌چهار نوع :

نوع اول: در بیان گن واگن[3] ، و آن منقسم است به دوقسم :

قسم اول: در بیان گن.

باید دانست که گن در اصطلاح اهل این فن عموماً شکلی را گویند که از یك حرف یا ترکیب[4] حروف حاصل شود کماذکرنا ، و خصوصاً شکلی را نامند[5] که آوردن آن در ابتدای کلام میمنت داشته باشد، وآن از جمله گن‌هایی که سابق مذکور شد ، چهار شکل است به اسامی مختلفه ، غیر اسامی که سابق در ذیل آنها ایراد پذیرفته، بدین تفصیل :

مگن ونگن وبهگن ویگن .

مگن به‌میم و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح و نون، شکلی بودمرکب‌از سه‌حرف گُر بدین‌شکل ء ء ء .

نگن به‌فتح نون و باقی حروف و حرکات مذکوره ، شکلی بود مرکب‌از سه حرف لگه بدین‌شکل ا ا ا .

بهگن به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و باقی حروف و حرکات مذکوره، شکلی بود مرکب‌از سه‌حرف که اول آن یك حرف گُر و آخر دولگه‌باشد، بدین‌شکل ا ا ء .

۱ــ ب : سه .　۲ــ ب:ندارد : ولواحق آن .　۳ــ ب: ندارد: واگن... بیان گن .　۴ــ الف : ازیك ترکیب .　۵ــ ب : گویند .

یگن بـه فتح یای تحتانی و باقی حروف و حرکات مذکوره ، شکلی بود مرکب از سه حرف که اول آن[1] یك حرف لگه و آخر دوحرف گُر باشد ، بدین شکل ء ء ا .

و این اشکال چهارگانه را به‌حسب تطابق حرکت به اسامی دیگر غیر اسامی مذکوره نیز استعمال کنند یعنی[2] هرشکلی‌را مطابق ماترا ولگه وگُر آن نامی گذاشته‌اند چنانکه مگن‌راکه سه‌گراست اندرانی گویند به‌کسر همزه ونون منونه[3] و دال خفیفه و رای متصلهٔ ممدوده و نون مکسور ویای معروف‌که دراسم اندرانی نیز سه‌حرف گُر است .

وعلی هذا القیاس نگن را که سه لگه است امر نامند به همزه و میم مفتوحتین[4] و را . و بهگن را که یك گُر و دولگه است ، ناردگویند ، به‌نون ممدوده و رای مفتوحه و دال خفیفه ، ویگن را که یك لگه و دوگُر است، تربهنگی نامند به کسر تای فوقانی خفیفه و رای متصله و فتح بای موحدهٔ ثقیله و نون منونه[5] و کاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، اما[6] رای متصله درحروف محسوب نیست .

قسم دویم :دربیان اگن. ببایددانست که اگن به‌همزه و کاف عجمی خفیفهٔ[7] مفتوح [۳۵ ب] و نون ، در اصطلاح اهل این‌فن شکلی را گویند که آوردن‌آن در ابتدای کلام بد یمن بود ، و آن نیز ازجمله گن‌هایی که سابق مذکورشد چهار شکل است به‌اسامی مختلفه ، غیر اسامی که سابق[8] در ذیل آنها ایراد یافته[9]، بدین تفصیل :

جگن، رگن، سگن ، تگن .

۱ــ الف: ندارد. ۲ــ الف:ندارد. ۳ــ ج: مغنونه. ۴ــ ب: ندارد: مفتوحتین...نون ممدوده ورای. ۵ــ ج: مغنونه. ۶ــب:ندارد:اما...نیست.
۷ــ الف وج: ندارد . ۸ــ الف: ندارد . ۹ــ ب : پذیرفته .

جگَن به‌جیم تازی و کاف‌عجمی خفیفتین مفتوحتین[1] و نون، شکلی بود مرکب‌از سه‌حرف که اول و آخر آن[2] دوحرف لگه ومیانه یك حرف گُر باشد، بدین‌شکل ا ء ا .

رگَن به‌فتح‌را و باقی حروف وحرکات مذکوره، شکلی بودمرکب از سه حرف که اول و آخرآن دو حرف گُر و میانه یك حرف لگه بود ، بدین شکل ء ا ء .

سگَن به‌فتح سین مهمله و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب‌ازسه حرف‌که اول‌آن دوحرف لگه وآخرآن یك‌حرف‌گُر بود، بدین شکل ء ا ا .

تگَن به‌فتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره، شکلی بود مرکب ازسه حرف که اول‌آن دوحرف‌گُر وآخر آن یك‌حرف لگه باشد ، بدین‌شکل ا ء ء .

و این اشکال چهارگانه را نیز به حسب تطابق حرکت بـه‌اسامی دیگر غیر اسامی‌مذکوره استعمال‌کنند یعنی‌مطابق‌ماترا ولگه‌وگُر هرشکلی نامی گذارند چنانکه جگَن را که طرفین لگه و درمیان گُر است ، گنیس گویند ، به‌کاف عجمی خفیفۀ مفتوح و نون مکسور و یای مجهول و سین مهمله، که درلفظ گنیس نیز طرفین لگه ومیانه گر است ، وهمچنین رگَن را که طرفین گُر و میانه لگه است رادهکا نامند ، به رای ممدوده و کسر دال ثقیله وکاف تازی خفیفۀ ممدوده ؛ وسگَن را که دولگه ویك گراست دهرنی خوانند به‌فتح دال ثقیله و سکون را و نون مکسور و یای معروف ، و تگَن را که دوگر و یك لگه است آنند نامند ؛ به‌الف ممدوده و نونین ، نون اول مفتوحه وثانی منونه و دال خفیفه .

۱ــ الف و ج: ندارد. ۲ــ ب: ندارد .

نوع دویم: در طریق استخراج گَن و اگَن‌های هشتگانهٔ مذکوره و بیان دیوتاهای هریکی از آن، و آن منقسم است بدوقسم:

قسم اول: درطریق استخراج گَن واگَن‌های هشتگانهٔ مذکوره.

بباید دانست کـه طریق استخراج گَن‌هـای هشتگانهٔ مـذکوره چنان باشد که اول یك گُر نویسند و درزیر آن [۳۶ الف] یك لگه نویسند و همچنین در زیرهم یك گُر و یك لگه نویسند تا آنکه درین سطر چهارگُر و چهار لگه ممزوج [۱] درطول نوشته شود. بعدازآن در مقابل این‌سطر جانب راستای کاتب اول دوگُر نویسند و درزیر آن دو [۲] لگه نویسند، باز دوگُر نویسند و در زیر آن دولگه نویسند تاآنکه درین سطر دویم نیز چهارگُر و چهار لگه نوشته شود. باز در مقابل سطر دویم به‌جانب راستای [۳] آن اول چهارگر نویسند، بعد [۴] از آن‌چهار لگه‌نویسند برین [۵] مثال. وچون بدین‌ترتیب سه سطر طولانی نوشته شود، ازین سه سطر مذکور هشت سطر سه حرفی درعرض مرتسم شود. وهرسطر عرضی [۶] ازآن سطوریك گَن باشد چنانکه سطر اول مگَن بود وآن سه‌گُر است [۷]، و سطر دویم یگَن و آن یك لگه و دوگر است، و سطر سیوم رگَن وآن طرفین گرومیانه لگه است، و سطر چهارم سگَن وآن دولگه ویك گُر است، وسطر پنجم‌تگَن وآن دوگُر ویك لگه است، و سطر ششم جگَن و آن طرفین لگه و میانه‌گر است، وسطر هفتم بهگَن و آن یك‌گُر و دولگه است، و سطر هشتم نگَن و آن سه لگه است، چنانچه اگر سرهرگَن مذکور حرفی گیرند مجموع آ ن م ی ر س ت ج به ن شود.

۱ــ ج: مخروج. ۲ــ ب: ندارد. ۳ــ الف: رای. ۴ــ الف: ندارد: بعد... نویسند. ۵ــ ب: ندارد: برین مثال و. ۶ــ ب: طولانی عرضی.
۷ــ الف و ج: ندارد: و آن .... است. درین دو نسخه جمله‌های توصیفی پس از مگَن، یگَن الی نگَن وجودندارد.

وهشت[1] شکل گَن‌های برن پرستار که ازمبدأ سیوم است بعینه به‌همین شکل و ترتیب است، چنانکه سابق ارتسام یافته.

قسم دویم: دربیان دیوتاهای هریکی از گَن‌های هشتگانۀ مذکوره.

بباید دانست که دیوتا به‌دال خفیفۀ مکسور ویای مجهول و واو موقوف وتای فوقانی خفیفۀ ممدوده، درین محل مراد از موکل و مربی است. پس دیوتای مگَن که سه‌حرف گُر بود، زمین است، ودیوتای نگَن که سه حرف لگه بود ماراست؛ و دیوتای بهگَن که یك حرف گُر و دو حرف لگه بود ماه است، ودیوتای یگَن که یك حرف لگه و دوحرف گُر بود آب است، و دیوتای جگَن که اول وآخر دوحرف لگه ومیانه یك حرف گُر بود آفتاب است، ودیوتای رگَن که اول وآخر دوحرف گُر و میانه یك حرف لگه بود، آتش است. و دیوتای سگَن که اول دوحرف لگه و آخر یك حرف گُر بود باداست، و دیوتای تگَن که اول دوحرف گُر وآخر یك حرف لگه بود آسمان است.

نوع سیوم: درنسبت گَن‌های هشتگانۀ مذکوره با همدگر.

بباید دانست که مگَن که سه‌گُر بود و نگَن که سه‌لگه باشد، این‌هردو را با هم مت‌گویند، به‌کسر میم [۳۶ ب] وتشدید تای فوقانی خفیفه یعنی دوست، وآن تمام دوستی است. و بهگَن که اول یك‌گُر و آخردولگه باشد ویگَن که اول یك لگه وآخردوگُربود، این هردورا با هم[2] بهچ نامند به‌کسر بای موحدۀ ثقیله و تشدید جیم عجمی خفیفه یعنی آشنا واین[3] نیم دوستی است.

وسگَن که اول دولگه وآخریك گُرباشد وتگَن که اول دوگُروآخر یك لگه باشد این هردو را با هم أرگویند به فتح همزه ورا، یعنی دشمن

۱ــ ب: گَن‌های هشتگانه برن الخ. ۲ــ الف وب: بهم. ۳ــ ب: آن.

و آن تمام دشمنی است .

وجگن که اول و آخر لگه ومیانه‌گر بود ورگن که اول و آخر گر ومیانه لگه بود این هردو را با هم اواس نامند به‌ضم همزه و واو ممدوده وسین مهمله یعنی بیگانه و آن نیم دشمنی است.

نوع چهارم: در بیان اثرگن‌های هشتگانهٔ مذکوره و سعادت و نحوست آن و ذکر حروف منحوسه دراشعار، و آن منقسم است به‌دوقسم:

قسم اول: در بیان اثرگن‌های هشتگانهٔ مذکوره.

بایددانست که‌مگن که سه‌گر باشد، در ابتدای کلام موجب[۱] دولت وشادی‌بود. ونگن که سه[۲] لگه باشد، نیزعیش وکامرانی بود. ویگن که‌یك لگه و دوگربود، دولت وفتح وفیروزی[۳] وعقل بیفزاید، و بهگن که یك‌گرو دولگه بود، شادی کند. و جگن که اول و آخر لگه و میانه‌گر بود، رنج و بیماری‌آورد. ورگن که اول و آخرگر ومیانه لگه بود، مرگ‌آورد . وسگن که اول دولگه و آخریك‌گر بود،آواره کند وپریشانی آورد. و تگن که اول دوگر وآخریك لگه بود خالی و بی‌بهره باشد.

و دوگن که با هم مت باشند در ابتدای کلام یکجاآوردن عیش و دولت بود[۴] وعقل بیفزاید. و اگر[۵] اول مت[۶] و آخربهج باشد فتح ودولت بود. واگراول مت باشد وآخر اواس[۷] از برادران ودوستان جدائی شود[۸]. واگر اول مت[۹] باشد و آخراراباشد برادران و خویشاوندان آزار دهند. و اگرهردو بهج باشند درازی[۱۰] عمر بود. واگراول بهج وآخراواس باشد[۱۱]

۱ــ ب: ندارد. ۲ــ الف: ندارد. ۳ــ ج: فیروزی بود. ۴ــ الف: می‌افزاید: وعقل‌بود. ۵ــ الف: ندارد: واگراول مت...بود. ۶ــ ج: مت باشد وآخربهج. ۷ــ ب: می‌افزاید: باشد. ۸ــ ب: بود. ۹ــ ب: مت وآخر اراباشد، ج: مت‌باشد وآخرار، الف‌ندارد: اراباشد. ۱۰ــب: ندارد: درازی ... اول بهج. ۱۱ــ ب وج: بود.

نقصان مال شود، و اگر اول بهج و آخر ار باشد بدوزبون بود، واگر اواس[1] وآخرمت بود سستی کارها باشد، و اگر[2] اول اواس وآخربهج بود، به‌همه جهت خرابی باشد. و اگر هردو اواس باشد[3] بسیار بد است . و اگر اول اواس و آخر اربود اقربا[4] و خویشاوندان [۳۷ الف] دشمن شوند ، واگر اول ار وآخرمت بود خالی و بی‌بهره باشد. و اگر اول ار وآخر بهج بود زن خانه بمیرد، واگر اول ار وآخر اواس بود نقصان دولت و مال شود . واگر هردو ار باشند ، سردار و رئیس قوم بمیرد .

قسم دویم در ذکر سعادت ونحوست گن‌های هشتگانهٔ مذکوره وحروف منحوسه در اشعار.

بباید دانست که اثر سعادت[5] و نحوست گن‌های هشتگانهٔ مذکوره در ابتدای کلام بود. باید که در ابتدای کلام گن واقع شود، چنانکه مذکور شد وازاگن احتراز کنند. و در کلامی که مدح کسی باشد و در دوهاوچهپی که ذکر آنها بعد ازین بیاید بیشتر احتیاط کنند، و در دیگر اشعار اگر رعایت بکنند بهتر والا فلا.

واز جمله حروف تهجی سه حرف[6] درابتدای کلام بدیمن است و آن نون وکاف عجمی خفیفه وها بود، و سه حرف در وسط[7] کلام نحس است وآن سین مهمله وجیم تازی خفیفه ورا بود، وسه حرف درآخر کلام بدیمن است وآن جیم تازی ثقیله[8] وتای فوقانی مثقله وکاف تازی خفیفه بود.

فصل دویم: در بیان نشته وادشته و میروپتاکا، وآن منشعب است به‌چهارشعبه :

۱ــ ب: می‌افزاید: باشد. ۲ــ ج: ندارد: واگراول اواس... باشد. ۳ــ ب: باشند. ۴ــ الف: اقربان . ۵ــ الف: ندارد. ۶ــ ج: حروف.
۷ــ الف: وسعت. ۸ــ الف: ندارد.

شعبهٔ اول: در ذکر نشته، و آن متنوع است به‌دو نوع: ماترا نشته و برن نشته.

نوع اول: در ذکر ماترا نشته.

بباید دانست که نشته به‌فتح نون وسکون شین معجمه وتای فوقانی اثقل، درلغت ایشان به‌معنی پوشیده وغایب بود، وماترا نشته به‌میم ممدوده وتای‌فوقانی‌خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده وباقی‌حروف وحرکات مذکوره، دراصطلاح اهل این فن قاعده‌ای بود برای یاد نوشتن هرشکلی از اشکال سی ویك‌گانهٔ‌گن‌های ماترا پرستار که درفصل[1] سابق ازین باب مذکور شد. مثلا سایلی سؤال کند که از جمله اشکال سی‌ویك‌گانهٔ‌گن‌های ماترا پرستار ازفلان مبدأ فلان شکل یعنی شکل اول یا غیرآن به‌چه صورت و ترکیب است؟ پس از جمله مبادی [۳۷ب] خمسهٔ ماترا پرستارمذکوره ازهرمبدأی که سؤال کنند اول ماتراهای مبدأ مسئول عنه را[2] همه لگه نویسند. بعد از آن برسرلگه‌اول عددیکی رقم کنند و برلگه دویم مضاعف‌آن‌عدد دو نویسند و برسرلگه سیوم مجموع هردوعدد ماقبل‌آن که سه‌باشد رقم نمایند[3].وعلی هذا القیاس‌آنقدرلگه که یافته شود و آن زیاده ازشش نتواند بود، برسرهر لگهی مجموع دوعدد ماقبل‌آن نویسند الی‌آخره. پس براین تقدیر[4] برسر لگه‌آخرمبدأ اول‌که دوماترا باشد عدد دو[5] خواهد بود، و برسرلگه‌آخر مبدأ دویم که سه ماترا باشد عدد سه‌خواهد بود، وبرسرلگه‌آخر مبدأسیوم که چهارماترا باشد عدد پنج خواهد بود ، وبرسرلگه آخر مبدأ چهارم که پنج ماترا باشد عدد هشت خواهد بود، وبر[6] سرلگه‌آخرمبدأ پنجم که شش ماترا باشد عدد سیزده خواهد بود.

۱ـ ب: ندارد. ۲ـ الف: ندارد. ۳ـ ج: کنند. ۴ـ الف و ب : قدر . ۵ـ الف: سه، ب: دوعدد . ۶ـ ب: ندارد: وبرسر... سیزده خواهد بود.

پس هر[۱] مبدأی که باشد از جمله عددی که برسر لگه آخر نوشته شده ، عـدد شکل مسئول را نقصان کنند یعنی اگر سئوال[۲] از شکل اول باشد ، عدد یکی نقصان کنند ، و اگر از شکل دویم باشد، عدد د و نقصان نمایند[۳] ، وعلی‌هذا القیاس از هرشکلی که سؤال بود، همانقدر عدد ازجمله عددی که برسر لگه آخرین نوشته شده نقصان کنند . اگر عدد منقوص باعدد منقوص عنه مساوی بود شکل مسؤل همان لگه ها است که نوشته شده . و اگر مساوی نبود بعداز نقصان عدد مذکور آنچه از منقوص‌عنه باقی‌ماند ، آن را در ذهن نگاه‌دارند[۴] و برلگه‌های مسطوره نظر کنند ، عددی که در ذهن نگاه‌داشته شده[۵] برسر کدام لگه مرقوم است ، البته آن عدد برسر يك لگه مرقوم خواهد بود یازیاده بر آن، یعنی عدد ذهنی ازعدد يك‌لگه حاصل خواهد بود یااز مجموع عدد دولگه وزیاده بر آن . پس هرلگهی که برسر آن حصه از حصه‌های عدد ذهنی مذکور یافته‌شود، آن‌لگه بالگه‌مابعدخود مُر گردد یعنی لگه مذکور را با لگه مابعد آن به خط محرف وصل کنند به حیثیتی که [۳۸ الف] يك طرف آن خط به طرف زیرین لگـه مذکور متصل باشد و طرف دویم خط مسطور به‌طرف بالای[۶] لگه مابعد لاحق‌بود.

مثلا سایل از شکل اول مبدأ اول که دوماترا باشد سؤال کرد . اول به‌جای دوماترای مبدأ مذکور دولگه نوشتیم . بعدازآن برسرلگه اول عدد یکی‌رقم کردیم و برسر لگه دویم مضاعف‌آن عدد دونوشتیم ، وعدد شکل اول راکه یکی باشد ، از عدد لگه آخر که دوباشد نقصان کردیم ، یکی باقی ماند . آن را در ذهن نگاه داشتیم[۷] پس بر لگه‌هـای مسطوره

۱ــ ب و ج : ازهر .　۲ــ ب: می‌افزاید : کنند .　۳ــ ب : کنند .

۴ــ ب: داشته شده .　۵ــ الف و ج : نگاشته شده .　۶ــ ب: اعلای.

۷ــ الف : نگاشتیم .

نظر کردیم که عددی که درذهن نگاه‌داشته‌ایم برسر کدام لگه[۱] مرقوم‌است؟ عدد ذهنی مذکوررا که یکی باشد برسرلگه اول یافتیم . آن لگه را بالگه مابعد آن ، چنانکه مذکور شد به‌خط محرف وصل‌کردیم صورت گُر بهم رسید و شکل مسؤل حاصل شد بدین‌شکل ۱۲ N.

و برای شکل دویم مبدأ مذکور عدد شکل مسؤل راکه دوباشد ، از عدد[۲] لگه آخرین که هم دوباشد نقصان‌کردیم . منقوص با منقوص عنه مساوی شد و هیچ بـاقی نماند . شکل مسؤل همان دو لگه حـاصل شد بدین شکل ۱۲ ۱۱ .

و برای شکل اول مبدأ دویم که سه‌ماترا باشد اول بـه‌جای سه ماترای مبدأ مذکور سه لگه نوشتیم وبرسرلگه[۳] اول عدد یك[۴] رقم کردیم و برسرلگه دویم مضاعف آن عدد دو[۵] نوشتیم و برسر لگه سیوم مجموع عدد دولگه ماقبل آن که سه باشد، نوشتیم، و چون سؤال از شکل اول بود، یکی ازجمله عدد لگه آخرین که سه باشد[۶] نقصان کردیم ، دوباقی‌ماند . آن را در ذهن نگاه داشتیم . پس برلگه‌های مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که دوباشد برسر کدام لگه[۷] مرقوم است؟ یافتیم برسرلگه دویم . آن را با لگه مابعد آن به طریق مذکور وصل کردیم ، گُر شد و شکل مسؤل به‌حصول پیوست بدین‌شکل ۱۲۳ ۱N.

و برای شکل دویم مبدأ مذکور عدد شکل مسؤل را که دو باشد از عدد لگه آخرین که سه بود نقصان کردیم . یکی باقی‌ماند . آن را در ذهن نگاه داشتیم . پس بر[۸] لگه‌های مسطوره نظر کردیم‌که عدد ذهنی که

۱ــ الف نـدارد . ۲ــ ب ندارد : از عـدد . . . دو باشد .
۳ــ الف : سه‌لگه . ۴ــ ج : یکی . ۵ــ ج ندارد . ۶ــ ب‌ندارد: که سه باشد . ۷ــ الف ندارد . ۸ــ الف ندارد .

یکی باشد برسر کدام لگه مرقوم است ؟ [۳۸ ب] یافتیم بر سر لگه اول ، آن را بالگه مابعد آن وصل کردیم ، صورت[1] گُر بهم رسید وشکل[2] مسؤل حاصل شد ، بدین‌شکل ۱۲۳ N۱.

و برای شکل سیوم مبدأ مذکور عدد شکل مسؤل راکه سه باشد[3] از عدد[4] لگه آخرین که‌هم[5] سه‌بود ، نقصان کردیم. هیچ باقی نماند . شکل مسؤل همان سه‌لگه حاصل شد[6] بدین شکل ۱۲۳ ۱۱۱.

و برای شکل اول مبدأ سیوم که چهار ماترا باشد اول به‌جای ماتراهای مبدأ مذکور چهار لگه ثبت کردیم . بعدازآن برسرلگه اول عدد یکی نوشتیم و برسرلگه دویم مضاعف آن عدد دو[7] نگاشتیم و برسر لگه سیوم مجموع عدد دولگه ماقبل آن که سه باشد ، رقم کردیم و برسر لگه چهارم مجموع عدد [8] دولگه‌ما قبل‌آن که پنج باشد[9] نوشتیم ، و عددشکل مسؤل راکه یکی باشد از عدد لگه آخرکه پنج بود ، نقصان‌کردیم . چهار باقی ماند . آن را در ذهن نگاه داشتیم . پس‌بر[10] لگه‌های مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که چهار باشد برسرکدام لگه مرقوم است ؟ یافتیم برسر لگه اول و سیوم ، یعنی مجموع عدد این دو لگه که یك وسه باشد چهار می‌شود. پس هرلگهی را بالگه مابعدآن وصل کردیم، صورت دوگُر بهم‌رسید وشکل مسؤل حاصل شد ، بدین شکل ۱۲۳۵ NN

و برین قیاس اشکال سایر مبادی[11] خمسهٔ مذکوره یاد نویسیم ، و تفصیل آن موجب تطویل است .

۱ــ ب: ندارد. ۲ــ ب: ندارد. ۳ــ ج: بود. ۴ــ الف:ندارد. ج ندارد : از عدد ... هم‌سه بود. ۵ــ ب: ندارد. ۶ــ الف و ب : شود. ۷ــ ب : دوعدد . ۸ــ الف وب: ندارد. ۹ــ ب: ندارد: باشد..... پنج. ۱۰ــ ب : برسر . ۱۱ــ ب وج: می‌افزاید : ازمبادی.

نوع دویم : درذکر برن نشته .

بباید دانست که برن‌نشته به‌فتح‌بای موحدۀ خفیفه وسکون را و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن قاعده‌ای بود بـرای یادنوشتن اشکال چهارده‌گانۀ گَن‌های برن پرستار مـذکوره . مثلا سایلی سئوال کند که ازجمله اشکال چهارده‌گانۀ گَن‌های[1] برن‌پرستار ازفلان مبدأ فلان شکل[2] یعنی شکل اول یا غیر آن به‌چه‌صورت و ترکیب است ؟ پس‌از جمله مبادی ثلثۀ برن پرستار مذکوره ازهرمبدأی که باشد نظر کنند سایل شکلی[3] که سئوال کرده، چندم است از آن مبدأ یعنی شکل[4] اول‌است یاغیر آن؟ پس‌اگر [۳۹الف] عددشکل‌مسئول زوج‌بود[5] یعنی جفت‌بود مثل شکل‌دویم وچهارم وششم‌وهشتم[6]، برای‌آن اول یك[7] لگه نویسند، واگرفرد بود یعنی طاق بود مثل یکم و سیوم و پنجم و هفتم ، برای آن اول یك‌گُر نویسند . پس اگر مبدأ اول بود ، شکل مسئول همان یك لگه است یا یك گُر که ثبت[8] شده . واگر مبدأ دویم بود پس[9] عدد شکل مسئول اگر زوج باشد[10] فبها ، آن را بلا تصرف تنصیف کنند و اگر فرد بود یکی[11] بـر آن افزوده تنصیف کنند ، ودرهردو[12] صورت عددی که از تنصیف‌حاصل شده، لامحاله زوج خواهد بود یا فرد . اگر زوج باشد بعداز رقمی که اول ثبت شده ، یك لگَه نویسند و اگر فرد باشد ، یك گُر نویسند . شکل مسئول همان دوحرف است کـه ثبت شده . و اگـر مبدأ سیوم باشد عدد تنصیفی مذکور را باز بـه‌همان دستور مکرر تنصیف کنند یعنی[13] عـدد تنصیفی

۱ــ الف وج ندارد. ۲ــ ج : اشکال. ۳ــ ج: شکلی را، ب: بشکلی.
۴ــ ج ندارد . ۵ــ ب : باشد. ۶ــ الف ندارد . ۷ــ ب ندارد : یك لگه .... اول یك . ۸ــ ج : اول ثبت . ۹ــ الف و ج ندارد .
۱۰ــ ب : بود . ۱۱ــ ج ندارد : یکی ... کنند . ۱۲ــ ب ندارد .
۱۳ــ ب ندارد: یعنی.... تنصیف کنند.

مذکور اگر زوج باشد فبها، آن را بلاتصرف تنصیف کنند ، واگر فردبود یکی بر آن افزوده تنصیف کنند . و به‌همان طریقه عدد تنصیفی اگر زوج باشد برای آن یك لگه نویسند و اگر فرد باشد برای آن یك گُر نویسند تا آنکه شکل مسئول سه حرف حاصل شود .

مثلا سایل از شکل اول[1] مبدأ اول از مبادی ثلثهٔ برن پرستار که یك حرف گر باشد سئوال کرد . چون عدد شکل مسئول فرد است ، برای آن اول[2] یك گُر نوشتیم و چون سئوال از مبدأ اول است شکل مسئول همان یك گُر است که اول ثبت شد بدین شکل ء .

شکل دویم مبدأ مذکور ، چون عدد شکل مسئول زوج است برای آن اول یك لگه نوشتیم و چون سئوال از مبدأ اول است ، شکل مسئول همان یك لگه است که اول ثبت شد ، بدین شکل ا .

وشکل اول مبدأ دویم ازمبادی ثلثهٔ مذکوره که دوحرف گرباشد، چون عدد شکل مسئول فرد است ، برای آن اول یك گُر نوشتیم ، بازچون عدد شکل مسئول فرد است ، یکی بر آن افزودیم ، دوشد و آن را تنصیف کردیم ، یك شد، چون عدد یك فرد است برای آن در آخر گُر [۳۹ ب] اول یك گُر دیگر نوشتیم ، و چون سئوال ازمبدأ دویم است شکل مسئول همان دو حرف گُر است که ثبت شد بدین شکل ء ء .

و شکل دویم مبدأ مذکور ، چون عدد شکل مسئول زوج است برای آن اولا یك لگه نوشتیم. باز چون عدد شکل مسئول زوج است آن‌را بلاتصرف تنصیف کردیم ، یك شد . چون عدد یك فرد است برای آن در آخر لگه اول یك گُر نوشتیم وچون سئوال از مبدأ دویم است شکل مسئول همان دوحرف یك لگه و یك گُر است که ثبت شد بدین شکل ء ا .

۱ــ ج ندارد : اول .... از ، ب : در. ۲ــ الف ندارد .

و علی‌هذا القیاس شکل سیوم و چهارم مبدأ مذکور و شکل اول مبدأ سیوم از مبادی ثلثهٔ مذکوره . چون عدد شکل مسئول فرد است برای[۱] آن اول یك حرف گر نوشتیم . باز چون عددشکل مسئول فرداست برآن یکی افزودیم « دوشد . آن را تنصیف کردیم « یك[۲] شد . چون عدد یك فرد است برای آن درآخر گر اول یك گر دیگر نوشتیم. باز عددتنصیفی راکه یك[۳] باشد، چون فرد است، یکی برآن افزوده مکرر تنصیف کردیم، یك شد . چون عدد یك فرد است برای آن درآخر گردویم گردیگرنوشتیم، شکل مسئول سه‌حرف گر حاصل شد بدین‌شکل ءءء .

وعلی هذا القیاس سایر اشکال مبدأ مذکور .

شعبهٔ‌دویم: در ذکر ادشته .

وآن نیز متنوع است به‌دونوع :

ماترا ادشته وبرن ادشته.

نوع‌اول : دربیان ماترا ادشته .

بباید‌دانست که ادشته به‌ضم همزه و کسر دال خفیفه وسکون شین معجمه وتای فوقانی اثقل درلغت ایشان‌به‌معنی ظاهر وآشکارا بود، و ماترا ادشته ، به‌میم ممدوده و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و رای ممدوده و باقی حروف وحرکات مذکوره دراصطلاح اهل‌این‌فن قاعده‌ای بود برای‌دانستن هرشکلی از اشکال سی و یك گانهٔ گن‌های ماترا پرستار مذکوره که نوشته باشند. مثلا سایلی ازجمله‌اشکال سی‌ویك‌گانهٔ گن‌های‌ماترا پرستار مذکوره شکلی بنویسد[۴] و پرسد که این شکل از فلان مبدأ چندم شکل است ؟ پس نظر کنندکه شکل مسطورهمه لگه است [۴۰ الف] یاهمه‌گر یا مرکب

۱ــ ب ندارد : برای آن . . . . فرد است .　　۲ــ الف و ج : یکی .

۳ــ ب ندارد .　　۴ــ ب : بنویسند و بپرسند .

از لگه و گُر. اگر همه لگه بود و آن زیاده از پنج‌شکل نتواند بود باید که برسر لگه اول عدد یکی نویسند و برسر لگه دویم مضاعف آن عدد دو رقم نمایند، واگر زیاده از دولگه بود برسر لگه سیوم مجموع عدد دولگه ماقبل آن نویسند ، وعلی[1] هذا القیاس برسرهرلگهی مجموع عدد دولگه ماقبل آن نویسند الی آخره . پس اگر برلگه آخرین عدد دو باشد شکل دویم بود[2] واگر عدد سه باشد شکل سیوم بود . وبرین‌قیاس چنانکه شکل دویم ازمبدأ اول که دوماترا است، بدین‌شکل ۱۲/۱۱ .

وشکل سیوم ازمبدأ دویم که‌سه‌ماترا است بدین‌شکل ۱۲۳/۱۱۱ . وشکل پنجم از مبدأ سیوم که چهارماترا است بدین شکل ۱۲۳۵/۱۱۱۱. وشکل هشتم از مبدأ چهارم که پنج ماترا است بدین[3] شکل ۱۲۳۵۸/۱۱۱۱۱ . و شکل سیزدهم از مبدأ پنجم که شش ماترا است بدین شکل ۱۲۳۵۸۱۳/۱۱۱۱۱۱ . واگر شکل مسطور همه‌گُر بود آن زیاده از سه شکل نتواند بود . باید که اول برسر گُر عدد یکی رقم کنند . بعدازآن در زیرگُر مذکور عدد[4] دوبنویسند . و اگرشکل مذکور زیاده ازیك‌گر بود ، برسرگُر دویم مجموع عدد فوقانی و تحتانی گُر اول که سه باشد ، نویسند . باز در زیرهمان گُر مجموع عدد فوقانی آن[5] و عدد تحتانی گُر ماقبل آن که پنج باشد رقم‌کنند ، و برسرگر سیوم مجموع عدد فوقانی و تحتانی‌گُر ماقبل آن که هشت باشد نویسند . باز در زیرآن‌گُر[6] مجموع عدد فوقانی همان[7] گُر و عدد تحتانی‌گُر ماقبل آن که سیزده باشد ، رقم نمایند. پس اعدادکه برسرگُرهامرقوم باشد مجموع آن را از جمله عدد تحتانی‌گُر آخرین نقصان کنند. آنچه باقی ماند شکل

۱ـ ب ندارد : وعلی هذا.... نویسند . ۲ـ ج: باشد. ۳ـ ج‌ندارد: بدین‌شکل . ۴ـ ب ندارد : عدد... مذکور . ۵ـ ج می‌افزاید : گر . ۶ـ ب ندارد . ۷ـ ب : همان عدد گر تحتانی.

مسطور درهمان مرتبه خواهد بود . و دراین اشکال مذکوره زیاده از یکی باقی نتواندبود، چنانکه شکل اول‌از مبدأ اول که دوماترا است، بدین‌شکل باشد ۱ ۶ ۲

و شکل اول ازمبدأ سیوم که چهارماترا است بدین‌شکل ۳ ۶ ■ ۱ ۶ ۲

و شکل اول از مبدأ پنجم که شش ماترا است بدین شکل

۸ ۶ ۱۳ ۳ ۶ ۵ ۱ ۶ ۲

و اگر شکل مسطور مرکب از لگه و گر باشد چنانکه در قاعدهٔ لگه وگر [۴۰ ب] سابق [1] ذکر یافت به‌همان‌طریق عمل کنند یعنی به‌دستور سابق لگه‌ها را اعداد برسرنویسند چنانکه برسرلگه اول عددیکی رقم کنند و برسرلگه دویم مضاعف آن عدد دورقم نمایند وبرسر لگه سیوم مجموع دوعدد [2] لگه ماقبل آن بنویسند، و علی‌هذا القیاس آنقدر لگه‌که یافته شود برسرهرلگهی مجموع عدد دولگه ماقبل آن نویسند ، وآن دراشکال‌مرکبه زیاده ازچهارلگه نتواند بود .

ولگهی که ماقبل آن گُر بود برسر آن مجموع عدد فوقانی و تحتانی آن گرماقبلش نویسند فقط ، ولگهی که ماقبل‌آن لگه‌بود و ماقبل[3] آن لگه مذکور[4] گُر بود بر[5] سر آن مجموع عدد لگه ماقبلش و عدد[6] تحتانی گُر ماقبل آن لگه نویسند و گرها را اعداد درفوق وتحت‌نویسند ، چنانکه برسرگُر اول عدد یکی نویسند ودرزیر آن مضاعف‌آن عدد دورقم نمایند ، وبرسرگُر دویم مجموع‌عدد فوقانی وتحتانی‌گُر ماقبلش نویسند و

۱ــ الف : که سابق. ۲ــ ب : عدد دو . ۳ــ الف ندارد : وماقبل آن . . . . . تحتانی گر . ۴ــ ب : ماقبلش . ۵ــ ب ندارد . ۶ــ ب: تحت .

در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان گُر وعدد تحتانی گُر ماقبلش رقم کنند، و آن در اشکال مرکبه زیاده از دو گُر نتواند بود[۱].

و گُری که ماقبل آن یك لگه بود فقط برسر آن مضاعف عدد لگه ماقبلش که دو باشد ، نویسند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان گر و عدد لگه ماقبلش نویسند ، واگر ماقبل آن لگه مذکور لگه دیگر باشد پس برسر آن گُر مجموع عدد هردو لگه ماقبلش نویسند و اگر ماقبل آن[۲] لگه ماقبل[۳] گُر به جای لگه گُر بود ، پس برسر آن گُر مجموع عدد لگه[۴] ماقبلش و عدد تحتانی گُر ماقبل آن لگه نویسند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان گُر وعدد لگه[۵] ماقبلش رقم کنند . پس عددی که برسر گر مرقوم بود خواه یك گُر باشد، خواه دو گُر، آن را ازجمله عدد آخرین ، خواه آن عدد برسر لگه مرقوم باشد خواه در زیر گُر بود ، نقصان کنند ، آنچه باقی ماند شکل مسطور درهمان مرتبه خواهد بود .

و اشکال مرکبه جمله بیست وسه است، از آن جمله مثال لگهی که ماقبل آن گُر بود مثلا شکل دویم از مبدأ دویم که سه[۶] ماترا است ، باید که اول برسر گُر عدد یکی رقم کند و در زیر آن مضاعف آن عدد بنویسند و برسر لگه مجموع عدد فوقانی وتحتانی گُر مذکور که سه باشد رقم نمایند. پس چون عدد یکی را که برسر گُر مرقوم است از جمله عدد آخرین که سه[۷] باشد و برسر لگه مرقوم است [۴۱ الف] نقصان کردند دو باقی ماند . معلوم شد که شکل درمرتبهٔ دویم است بدین شکل ۳ ۱ / ۱ ۶ ۲

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ج ندارد . ۳ــ ج ندارد : ماقبل . . . لگه، ب ندارد : بجای لگه . ۴ــ ج ندارد . ۵ــ ب : رقم . ۶ــ الف ندارد. ۷ــ الف ندارد .

مثال[۱] لگهی که ماقبل آن لگه دگر بود مثل شکل چهارم از مبدأ سیوم که چهار ماترا ست، بایدکه اول برسرگُر عدد یکی‌رقم کنند[۲] و درزیر آن مضاعف آن عدد دو نویسند و برسر لگه مابعد آن مجموع عدد فوقانی و تحتانی گُر مذکور که‌سه باشد، رقم‌نمایند، و برسرلگه‌مابعد آن لگه‌مجموع عددلگه ماقبلش وعدد تحتانی گُر ماقبل[۳] آن‌لگه‌که پنج باشد نویسند . پس چون عدد یکی‌راکه برسرگُر مرقوم است، ازجمله‌عددآخرین که پنج باشد و برسرلگه مرقوم است ، نقصان کردند، چهارباقی‌ماند. معلوم‌شدکه شکل مسطور در مرتبهٔ چهارم است[۴] بدین شکل

۵ ۳ ۱
۱ ۱ ۶
۲

مثال‌گُری که ماقبل آن‌یك‌لگه‌بود فقط، مثلاشکل‌اول[۵] ازمبدأ دویم[۶] که سه ماترا است[۷] ، باید که اول برسرلگه عدد یکی[۸] رقم‌کنند و برسرگُر مابعدآن مضاعف‌آن عدد دونویسند و در زیرآن مجموع عدد فوقانی‌همان گُر و عدد لگه ماقبلش که سه باشد رقم نمایند . پس[۹] چون عدد دو را که برسرگُر مرقوم است ازجمله عددآخرین که سه است و درزیرگُر مرقوم است نقصان کردند، یکی باقی‌ماند . معلوم‌شدکه شکل درمرتبهٔ اول است بـدین‌شکل

۲ ۱
۶ ۱
۳

۱ـ الف : مثل .　۲ـ ب : نمایند .　۳ـ ب : مـذکور .

۴ـ الف وج ندارد .　۵ـ الف‌ندارد، ب: سیوم.　۶ـ ب : مذکور .

۷ـ ب ندارد : که سه‌ماترا است .　۸ـ ب: یکی را .　۹ـ در نسخهٔ ب بجای « پس چون .... بدین‌شکل » عبارت زیر آمده است :

وبرسر لگه مابعدآن گر مجموع عدد فوقانی وتحتانی گر مذکور که پنج باشد نویسند . پس چون عدد دو را که برسرگر مرقوم است ازجمله عدد آخرین که پنج است وبرسرلگه مرقوم است‌نقصان‌کردند سه‌باقی‌ماند، معلوم‌شدکه شکل درمرتبهٔ سیوم است بدین‌شکل

۲ ۱
۱ ۶ ۱
۳

مثال گُری که ماقبل آن دولگه بـود ، مثلا شکل[1] دویم از مبدأ سیوم[2] که چهارماترا است[3] ، باید که اول برسر لگه عدد یکی رقم کنند و برسر لگه مابعدآن مضاعف آن دو نویسند و برسرگُر مابعدآن مجموع عدد هردولگه ماقبلش که سه باشد، رقم نمایند و درزیر آن مجموع عدد فوقانی همان گُر وعدد لگه[4] ماقبلش که پنج باشد، نویسند. پس چون عدد سه را که برسرگُر[5] مرقوم است ازجمله عددآخرین که پنج است[6] ودر زیر گُر مرقوم است ، نقصان کردند، دو باقی ماند. معلوم شد که شکل درمرتبهٔ دویم است ، بـدین شکل

۱	۲	۳
۱	۱	۶
		۵

مثال گُری که ماقبل آن لگه و گُر بود. مثلاشکل دویم ازمبدأ چهارم که پنج ماترا است . باید که اول برسر گُر عددیکی رقم کنند و درزیرآن مضاعف آن عدد دو نویسند ، و برسر لگه مابعد آن مجموع عدد فوقانی و تحتانی گُر ماقبلش که سه‌باشد، رقم نمایند و برسرگُر مابعدآن مجموع عدد لگه ماقبلش [۴۱ ب] وعددتحتانی گُر ماقبل آن لگه که پنج باشد، رقم کنند و درزیرآن مجموع عدد فوقانی همان گُر وعددلگه ماقبلش که هشت باشد نویسند . پس چون عدد شش[7] که برسردوگُر مرقوم است نقصان کردند ، دوباقی ماند. معلوم شد که شکل درمرتبهٔ دویم است بدین شکل

۱	۳	۵
۶	۱	۶
۲		۸

نوع دویم: درذکر برن‌ادشته .

بایددانست که برن‌ادشته به‌فتح بای موحدهٔ‌خفیفه وسکون‌را ونون و باقی حروف و حرکات مذکوره ، دراصطلاح اهل این فن قاعده‌ای‌بود[8] برای دانستن هـر شکلی از اشکال چهارده‌گانهٔ گـن های برن پرستار که

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب: مذکور. ۳ــ ب ندارد: که چهار ماترا است.
۴ــ ب: ندارد . ۵ــ ب: ندارد. ۶ــ بــ باشد. ۷ــ ج می‌افزاید: را .
۸ــ ب: ندارد .

نوشته باشند چنانکه درماترا ادشته گذشت . پس نظر کنند که‌شکل مسطور همه لگه است یاهمه گَر یا مرکب‌ازلگه و گَر . اگر لگه[۱] بود باید که‌برلگه اول عدد یکی رقم‌کنند و اگر مابعد آن لگه دیگر بود برسر آن مضاعف عدد اول که دوباشد[۲] نویسند ، و علی‌هذا القیاس برسر هرلگهی که یافته شود مضاعف عدد ماقبل آن نویسند الی آخره . پس عدد همه لگه ها را بشمارند و برمجموع عدد لگه‌ها یکی بیفزایند . آنچه حاصل آید[۳] شکل مسطور درهمان مرتبه خواهدبود. یعنی اگر دوحاصل شود شکل‌دویم بود، واگر چهار حاصل شود شکل چهارم بود ، و اگر هشت حاصل‌شود شکل هشتم بود . چنانکه شکل دویم از مبدأ اول که یك حرف لگـه[۴] است ، بدین‌شکل بود ۱ ۱ .

وشکل چهارم ازمبدأ دویم که دوحرف‌لگه[۵] است ، بدین‌شکل ۱ ۲ ۱ ۱

و شکل هشتم از مبدأ سیوم که سه حرف لگه[۶] است بدین شکل

۱ ۲ ۴
۱ ۱ ۱

واگر شکل مسطور همه‌گَر بود برسرگَر اول عدد یکی‌رقم‌کنند و اگر مابعدآن گَر دیگر نبود شکل مسطور درمرتبهٔ همان عدد باشد[۷] که اول مرقوم شد ، یعنی شکل درمرتبهٔ اول بود. واگر مابعد گَر اول گَر دیگربود برسر هرگر مضاعف عدد ماقبل‌آن نویسند. پس‌عدد یك‌گر سابق یامجموع اعداد گرهای سابقه را از عدد گر آخرین نقصان کنند . آنچه باقی ماند شکل مسطور درآن مرتبه بود ، ودرین صورت باقی جزیکی نتواند بود . پس‌شکل مسطور در مرتبهٔ اول بود ، چنانکه شکل اول از مبدأ اول بدین شکل‌بود [۴۲ الف] ۱ ۶ .

و شکل اول ازمبدأ دویم بدین شکل ۱ ۲ ۶ ۶

۱ــ ج : همه لگــه . ۲ــ الف : بــاشند . ۳ــ ب : شود .
۴ــ الف: گر . ۵ــ الف: گر. ۶ــ الف: گر. ۷ــ ب وج : بود.

وشکل اول از[۱] مبدأ سیوم بدین‌شکل $\overset{۴}{۶}\ \overset{۲}{۶}\ \overset{۱}{۶}$

و اگر شکل مسطور مرکب از لگه و گُر بود ، به‌طریقی که سابق مذکور شد برسر[۲] حرف‌اول عدد یکی‌رقم کنند و برسر حرف‌دویم مضاعف عدد اول نویسند ، وعلی[۳] هذاالقیاس برسرهر[۴] حرف مضاعف‌عددماقبل آن نویسند الی آخره. پس‌اعدادی که برسر لگه‌های‌شکل مسطور نوشته‌باشند و آن زیاده از دو لگه نتواند بود ، همه را جمع کنند و یکی بر آن مجموع بیفزایند. آنچه حاصل شود ، شکل مسطور در آن مرتبه بود[۵] ، یعنی بعداز افزودن یکی اگر دوحاصل شود شکل دویم‌بود، واگر سه‌حاصل شود شکل سیوم باشد، وبرین قیاس چنانکه شکل دویم مبدأ دویم بدین‌شکل‌بود ء ا.

وشکل سیوم مبدأ مذکور بدین‌شکل ا ء .

وشکل دویم مبدأسیوم[۶] بدین‌شکل ء ء ا .

وشکل سیوم مبدأ مذکور بدین‌شکل ء ا ء .

وشکل چهارم مبدأ مذکور بدین‌شکل ء ا ا .

وعلی هذا القیاس سایر اشکال .

شعبهٔ‌سیوم: دربیان میر به‌میم مکسور ویای مجهول و را ، و آن متنوع است به دونوع :

ماترا میر و برن میر .

نوع‌اول: در ذکر ماترا میر.

بباید‌دانست که ماترا میربه‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف و رای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این‌فن مجملی بود برای دانستن اشکال سی ویک‌گانهٔ گن‌های ماتراپرستارازمبادی

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ج ندارد. ۳ــ ب ندارد: و علی‌هذا ...نویسند .

۴ــ الف ندارد . ۵ــ ب : خواهد بود . ۶ــ ب وج : مذکور .

خمسه، وقاعده آنچنان است که اول پنج‌خانه‌سازند زیرهم درطول، وخانهٔ اول راکه بالای همه است خانهٔ دوماترا که یك‌گُر باشد و مبدأ اول است، اعتبار کنند ؛ و خانهٔ دویم راکه درزیر اوست، خانهٔ سه‌ماتراکه یك لگه و یك گُر بود و مبدأ دویم است، اعتبار[1] نمایند، و خانهٔ سیوم‌راکه در زیر خانهٔ دویم است خانهٔ چهار ماتراکه دوگُر باشد ومبدأ سیوم است، اعتبار کنند. وخانهٔ چهارم‌راکه درزیر خانهٔ سیوم است خانهٔ پنج‌ماتراکه یك‌لگه و دوگُر باشد و مبدأ چهارم است اعتبار نمایند[2]، وخانهٔ پنجم راکه در زیر همه‌خانه‌ها است [۴۲ ب] خانهٔ شش‌ماتراکه سه‌گُر باشد و مبدأ پنجم است اعتبار کنند[3]. و برین‌تقدیر برای هرمبدأ از مبادی خمسه به‌ترتیب مذکور خانه خانه[4] معین شده. پس درخانه‌های معینه ماترا هایی که زوج‌اند مثل دو وچهاروشش، رقم‌یکی ثبت کنند و آن علامت سرب‌گُربود[5] یعنی‌همه‌گُر، و سرب به‌فتح سین مهمله و سکون را و بای موحدهٔ خفیفه در لغت ایشان به‌معنی همه و تمام بود.

و درخانه‌های ماترا[6] میر خانهٔ اول درجمیع شبکه‌های ماترائی که زوج‌اند خانهٔ سرب‌گُر است، وعددیکی درآن خانه اشارت‌برآن است که از جمله اشکال آن مبدأ یك شکل سرب گُر است. پس به‌پهلوی خانهٔ اول که خانهٔ دوماترا باشد جانب راستای‌کاتب خانهٔ دیگر رسم کنند و درآن‌نیز رقم یکی نویسند، وآن علامت سرب‌لگه بود یعنی همه‌لگه، وخانهٔ[7] آخر درجمیع شبکه‌های میر خانهٔ[8] سرب‌لگه است. وعددیکی‌درآن‌خانه اشارت برآنست که ازجمله اشکال آن مبدأ یك‌شکل سرب‌لگه است.

پس مبدأ اول که دوماترا باشد دوشکل دارد :

۱ــ ب ندارد: اعتبار.... دویم است. ۲ــ ب: کنند. ۳ــ ب: نمایند.
۴ــ ج ندارد. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ب: درخانه.
۸ــ ج ندارد.

یکی سرب‌گُر[۱] که یك‌گُر باشد . دویم سرب‌لگه‌که دو لگه باشد.
پس آمدیم برسر مبدأ دویم که سه‌ماترا باشد ، و قاعده آنچنان‌است که در خانهٔ دویم از[۲] پنج خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد دوخانهٔ مبدأ اول که سابق مذکور شد، وآن دوتواند بود، ثبت‌کنند[۳]، و آن عدد اشارت برآن است که مبدأ دویم در دو شکل یك یك گُر دارد . بعداز آن به‌پهلوی خانهٔ مبدأ مذکور به جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن رقم یکی ثبت کنند ، و آن عدد اشارت برآن است که در مبدأ مذکور یك شکل سرب لگه است .

پس براین تقدیر مبدأ دویم که سه ماترا باشد سه‌شکل دارد .[۴] از آن جمله در دوشکل یك‌یك گُر دارد و دریك شکل همه‌لگه دارد . پس به پهلوی خانهٔ مبدأ سیوم‌که چهار ماترا باشد به‌جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و درآن خانه مجموع‌عدد دوخانهٔ مبدأ دویم، وآن عدد سه‌تواندبود، ثبت‌کنند . وآن عدد اشارت برآنست‌که مبدأ سیوم درسه‌شکل یك یك‌گُر دارد. پس به‌پهلوی خانهٔمذکور به‌جانب راستاخانهٔ دیگررسم‌کنند[۴۳الف] و درآن خانه عدد یکی‌رقم نمایند، وآن عدد اشارت برآنست که در مبدأ مذکور یك شکل سرب‌لگه است . پس برین تقدیر مبدأ مذکور پنج‌شکل دارد . ازآن‌جمله یك شکل سرب‌گُر بود[۵] که دوگر باشند ، و درسه شکل یك یك گُر بود ، ویك شکل سرب لگه است که چهارلگه باشند .[۶]

و پوشیده نماند که در شبکه‌های میرمطلق از هر مبدأی که باشد عدد خانهٔ مقدم اشارت برشکلی است که درآن شکل‌گُر بیشتر بود نسبت‌به شکل‌های دیگر ازآن مبدأ ، وعدد خانهٔ مؤخر اشارت برشکلی‌است‌که در

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ب : کردند .
۴ــ الف‌ندارد : سه‌شکل دارد . ۵ــ ب: است. ۶ــ ب : باشد .

آن شکل گُر کمتر بود نسبت به‌شکل‌های دیگر از آن مبدأ ، چنانکه درخانهٔ اول ودویم از مبدأ مذکور گذشت .

پس درخانهٔ مبدأ چهارم که پنج ماترا باشد مجموع عدد دو خانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ مبدأ سیوم و دیگر خانهٔ مبدأ دویم باشد و آن سه تواند بود ، ثبت کنند ، و آن عدد اشارت بر آن است که مبدأ چهارم درسه شکل دو دوگُردارد . پس به‌پهلوی خانهٔ مبدأ مذکور به‌جانب راستای‌خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه[1] مجموع عدد دو خانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ مبدأ سیوم و دیگر خانهٔ پهلوی آن باشد و آن عدد چهار تواند بود ، ثبت کنند، و آن‌عدد اشارت بر آنست که مبدأ مذکور درچهارشکل یك‌یك گر دارد . پس به‌پهلوی خانهٔ مذکور جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه عدد یکی‌رقم نمایند ، و آن عدد اشارت بر آنست که از جمله اشکال مبدأ مذکور یك‌شکل سرب‌لگه است . پس برین[2] تقدیر مبدأچهارم هشت‌شکل‌دارد . ازآنجمله درسه شکل آن دو دوگُر بود و درچهار شکل یك‌یك‌گُر ودریکی سرب لگه بود که پنج‌لگه باشد .

پس به‌پهلوی خانهٔ مبدأ پنجم که شش ماترا باشد، به‌جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و درآن خانه مجموع عدد دوخانهٔ مافوق آن‌که یکی خانهٔ مبدأ چهارم و دیگر خانهٔ پهلوی آن باشد ، و آن هفت[3] تواند بود ، بعداز نقصان یکی شش‌ثبت کنند ، و آن عدد اشارت‌بر آنست که مبدأپنجم درشش‌شکل دو دوگر دارد .

[۴۳ ب] پس پهلوی خانهٔ مذکور به‌جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دوخانهٔ مافوق آن‌که یکی خانهٔ پهلوی مبدأ چهارم بود و دیگر خانهٔ مابعد آن که خانهٔ سرب لگه باشد ، و آن

۱ــ ب : خانهٔ پهلو . ۲ــ الف : درین . ۳ــ ب: عدد هفت .

پنج[1] تواند بود، ثبت کنند ، و آن عدد اشارت بر آنست که درمبدأ پنجم پنج شکل یك‌یك گُر دارد . پس پهلوی خانهٔ مذکور به جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه‌عدد یکی نویسند، وآن عدد اشارت برآنست که در مبدأ پنجم یك شکل سرب لگه است . پس برین تقدیر مبدأ پنجم سیزده شکل دارد: یکی[2] سرب‌گُر ویکی سرب‌لگه ودرشش شکل دودوگُر بود و درپنج شکل یك‌یك گُر باشد . وشبکهٔ سی ویك شکل گن‌های ماترا پرستار ازمبادی خمسهٔ مذکوره اینست :

		۱	۱
		۱	۲
	۱	۳	۱
	۱	۴	۳
۱	۵	۶	۱

نوع‌دویم: در ذکر برن میر .

بباید‌دانست که برن میر به‌فتح بای موحدهٔ‌خفیفه وسکون‌را ونون موقوف وباقی حروف و حرکات مذکوره دراصطلاح اهل این فن مجملی بود برای دانستن اشکال چهارده‌گانهٔ گن‌های برن[3] پرستار از مبادی ثلثه ، و قاعده آنچنان است که اول سه خانه سازند زیر هم در طول . پس خانهٔ اول را[4] که بالای همه است خانهٔ یك‌حرف اعتبار کنند وخانهٔ دویم را خانهٔ دو حرف و خانهٔ سیوم را خانهٔ سه حرف اعتبار کنند . پس در هرخانه از سه‌خانهٔ مذکور عددیکی‌رقم کنند، وآن علامت سرب‌گُر است . بعدازآن

۱ـ ب : عدد پنج . ۲ـ ج ندارد . ۳ـ الف : ماترا .
۴ـ الف ندارد .

پهلوی خانهٔ مبدأ اول که بالای همه است ، به جانب راستا خانهٔ دیگر رسم [۴۴الف] کنند و در آن خانه نیز عدد یکی رقم کنند ، و آن علامت سرب لگه است. و برین تقدیر مبدأ اول که یك حرف گُر باشد، دوشکل دارد: یکی سرب گُر که یك گُر باشد. دویم سرب لگه که یك لگه بود .

پس پهلوی خانهٔ مبدأ دویم به جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند ، ودر آن خانه مجموع عدد دو خانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ مبدأ اول ودویم خانهٔ پهلوی آن باشد، و آن عدد دو تواند بود، ثبت کنند، و آن عدد اشارت بر آنست که مبدأ دویم دردوشکل یك یك گُر دارد. پس پهلوی خانهٔ مذکور جانب راستا خانهٔ دیگررسم کنند و در آن خانه عدد یکی رقم کنند ، و آن علامت سرب لگه است. پس برین تقدیر مبدأ دویم چهارشکل دارد ، یکی سرب لگه که دولگه باشد ویکی سرب گُر که دوگُر باشد ، و در دوشکل یك یك گُر بود.

پس پهلوی خانهٔ مبدأ سیوم به جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دوخانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ مبدأ دویم و دیگر خانهٔ پهلوی آن باشد، و آن عدد سه تواند بود، ثبت کنند، و آن عدداشارت بر آنست که مبدأ سیوم درسه شکل دو دوگُردارد. پس پهلوی خانهٔ مذکور به جانب راستا خانهٔ دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دوخانهٔ مافوق آن که یکی خانهٔ پهلوی مبدأ دویم بود و دیگرخانهٔ مابعد آن که خانهٔ سرب لگه باشد، و آن نیزعدد سه تواند بود، ثبت کنند، و آن عدد اشارت بر آنست که مبدأ مذکور در سه شکل یك یك گُر دارد. پس پهلوی خانهٔ مذکوربه جانب راستا خانهٔ دیگررسم کنند ودر آن خانه عدد یکی رقم کنند، و آن علامت سرب لگه است. پس برین تقدیر مبدأ سیوم هشت شکل دارد:

یکی سرب‌گُر که سه‌گُرباشند ویکی سرب لگه‌که سه[1] لگه باشند درسه‌شکل دو دوگُر بود و در سه‌شکل یك یك‌گُرباشد.

وشبکهٔ اشکال‌چهارده‌گانهٔ‌گن‌های برن پرستارازمبادی ثلثه‌اینست:

[۴۴ ب]

۱	۱		
۱	۲	۱	
۱	۳	۳	۱

شعبهٔ چهارم: در بیان پتاکا، به‌فتح‌بای عجمی خفیفه وتای فوقانی وکاف تازی خفیفتین ممدودتین.

وآن متنوع است به‌دونوع: ماترا[2] پتاکاوبرن پتاکا.

نوع اول: در بیان[3] ماترا پتاکا.

بباید دانست‌که ماترا پتاکا به میم ممدوده و تای فوقانـی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره دراصطلاح اهل این فن مفصلی بود برای دانستن اشکال سی‌ویك‌گانهٔ‌گن‌های ماترا پرستار ازمبادی خمسه، وقاعدهٔ‌کلیه‌آنچنان است‌که برای اشکال هرمبدأ شبکه‌ای رسم‌کنند و خانه‌های‌آن شبکه به عدد ماتراهای مذکورکشند، مثلا بـرای مبدأ اول‌که دوماترا باشد دوخانه پهلوی هم به‌عرض رسم[4]کنند، و درخانهٔ اول عدد یکی رقم‌کنند، وآن‌خانه در جمیع[5] شبکه‌های پتاکا از مبادیی‌که ماتراهای زوج دارند، خانهٔ سرب‌گر است، و درخانهٔ دویم مضاعف‌آن‌که دوباشد نویسند، وآن عدد اشارت بردوچیز است:

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف ندارد: ماترا پتاکا وبرن پتاکا. ۳ـ ج: ذکر. ۴ـ ب: کشند. ۵ـ ب: جمع.

اول آنکه مبدأ اول[۱] دو شکل دارد. دویم آن که شکل دویم آن[۲] سرب لگه است. و خانه[۳]های اخیر در جمیع شبکه‌ها خواه میرباشد، خواه پتاکا، خانهٔ سرب لگه است. پس بر این تقدیر مبدأ اول گن‌های ماترا پرستار دو شکل دارد: اول سرب گُر که یك گُر باشد. دویم سرب لگه که دو لگه باشد[۴]، و عدد یك درخانهٔ اول اشارت بر آنست که شکل اول[۵] مبدأ مذکور سرب گُر است، وعدد دو درخانهٔ دویم اشارت بر آنست که شکل دویم آن سرب لگه است و شبکهٔ مبدأ مذکور اینست:

۲	۱

و برای مبدأ[۶] دویم که سه ماترا باشد سه خانه پهلوی هم به‌عرض رسم کنند و درخانهٔ اول عدد یکی رقم کنند و درخانهٔ دویم مضاعف آن که دو باشد، بنویسند ودرخانهٔ سیوم مجموع عدد دوخانهٔ ماقبل آن که سه باشد، ثبت کنند، و آن[۷] عدد سه اشارت [۴۵ الف] بردوچیز است:

اول آنکه مبدأ دویم سه شکل دارد، دویم آنکه شکل سیوم آن سرب لگه است. پس بر این تقدیر مبدأ دویم سه شکل دارد، و از جمله سه‌شکل شکل اول و دویم یك یك گُر دارد و شکل سیوم سرب لگه است که سه لگه باشند. و شبکهٔ مبدأ مذکور اینست:

۳	۲	۱

و برای مبدأ سیوم که چهار ماترا باشد، چهار خانه پهلوی هم به‌عرض رسم کنند و درخانهٔ اول عدد یکی رقم کنند و در خانهٔ دویم مضاعف خانهٔ

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف ندارد: که شکل دویم آن. ب: آنکه بجای «آن».
۳ــ ب ندارد: و خانه‌های... سرب لگه است. ۴ــ الف وب: باشند.
۵ــ الف ندارد: اول مبداء... شکل. ۶ــ الف: ماترا. ۷ــ ب ندارد.

اول که دو باشد، بنویسند و درخانهٔ سیوم مجموع عدد[1] هردوخانهٔ ماقبل آن که سه[2] باشد ثبت کنند، وعلی هذا القیاس درهرخانه که یافته شود مجموع عدد دو خانهٔ ماقبل آن نویسند ، و این قاعده در جمیع خانه‌های عرضی[3] شبکه‌های ماترا پتاکا جاری است. پس درخانهٔ اخیر مبدأ مذکور عدد پنج بتواند بود، وآن عدد اخیر اشارت برآنست که مبدأ سیوم پنج شکل دارد ونیز اشارت برآنست که شکل پنجم سرب لگه است زیرا که در هر شبکه از شبکه‌های میرو پتاکا خانهٔ اخیر برای شکل سرب لگه معین شده. پس‌در زیرخانهٔ دویم از چهارخانهٔ عرضی مذکور که درآن عدد دومرقوم است ، دوخانهٔ دیگر به‌زیر هم در طول رسم کنند، ودر خانهٔ اول از دوخانهٔ طولی مذکور مجموع عدد دوخانهٔ مافوق‌آن که یکی خانهٔ اول بود از چهارخانهٔ عرضی و دیگرخانهٔ دویم‌باشد ازخانه‌های مذکور، وآن جمله سه‌تواند بود ثبت‌کنند. بعد ازآن درخانهٔ دویم از دوخانهٔ طولی مذکور مجموع عدد دوخانه که یکی خانهٔ مافوق‌آن‌باشد ودیگرخانهٔ اول بود ازچهارخانهٔ‌عرضی مذکور، وآن جمله چهار[4] تواند بود[5] ثبت‌کنند. پس خانهٔ دویم از چهار خانهٔ عرضی مذکور با دوخانهٔ طولی که در زیر اوست، سه‌خانه تواند بود. واعداد این خانه‌ها اشارت برآنست که مبدأ سیوم از جمله پنج شکل در شکل دویم و سیوم و چهارم یك یك‌گر دارد، و درخانهٔ اول از چهار خانهٔ عرضی که خانهٔ سرب‌گراست، عدد‌یکی مرقوم است، واین عدد یك‌اشارت برآنست که از مبدأ مذکور شکل اول[6] سرب‌گُر است، و درخانهٔ چهارم از خانه‌های [۴۵ ب] عرضی که خانهٔ سرب لگه است ، عدد پنج مرقوم است. واین عدد اشاره برآنست که از مبدأ مذکور شکل پنجم سرب لگه است، وعدد خانهٔ سیوم از خانه‌های عرضی که سه باشد معطل است به جهت‌آنکه

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف ندارد: که سه... ماقبل آن. ۳ــ الف: عرض.
۴ــ ب: عدد چهار. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ب ندارد: اول... مذکورشکل.

در خانهٔ دویم[۱] ازسه خانهٔ طولی به‌عمل آمده ؛ وشبکهٔ مذکور این است:

۱	۲	۳	۵
	۳		
	۴		

وبرای مبدأ چهارم که پنج ماترا باشدپنج خانه پهلوی هم به‌عرض رسم کنند و چنانکه در مبدأ سابق گذشت درخانه‌های مسطور اعداد نویسند تاآنکه در خانهٔ پنجم عدد هشت نوشته شود، وآن عدد اشارت برآنست که مبدأ چهارم هشت شکل دارد ونیز اشارت برآنست که شکل هشتم از مبدأ مذکور سرب لگه است. بعد ازآن در زیر[۲] خانهٔ اول که عدد یکی در آن مرقوم است دوخانهٔ دیگر در زیر هم به‌طول رسم کنند، و در خانهٔ اول از دوخانهٔ طولی مذکور ضعف عدد خانهٔ مافوق آن که خانهٔ اول بود، وآن دو تواند بود، ثبت کنند و[۳] درخانهٔ دویم از دوخانهٔ طولی مذکـور مجموع عدد خانهٔ مافوق آن که درآن عدد دومرقوم است وعدد خانهٔ دویـم از پنج خانهٔ عرضی که درآن نیز عدد دو مرقوم است وآن جمله چهار تواند بود ، رقم کنند، و خانهٔ اول با دوخانهٔ طولی که در زیر اوست، سه‌خانه در طول می‌شود. و اعداد سه خانهٔ مذکور اشارت برآنست که در مبدأ چهارم‌شکل اول و دویم و چهارم دو دوگُر دارد.

بعد ازآن در زیرخانهٔ سیوم ازپنج خانهٔ عرضی که عدد سه[۴] درآن مرقوم است، سه خانهٔ دیگر به‌زیر هم در طول رسم کنند و درخانهٔ اول از سه خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ دویم و سیوم ازپنج خانهٔعرضی

۱ــ ب ندارد:.دویم... خانه. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب: پس.
۴ــ ب: سه عدد باشد.

مذکور و آن جمله پنج تواند بود، ثبت کنند، و در خانهٔ دویم از سه‌خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ مافوق آن که عدد پنج در آن مرقوم است، وعدد خانهٔ اول از پنج خانهٔ عرضی که عدد یکی در آن مسطور است و آن جمله شش تواند بود، ثبت کنند، و درخانهٔ سیوم ازسه خانهٔ طولی مذکور مجموع عددخانهٔ مافوق آن که عدد شش در آن مرقوم است و نیز[1] عدد خانهٔ اول ازپنج‌خانهٔ عرضی مذکور که عدد یکی‌در آن مرقوم[2] است، و آن جمله هفت [۴۶ الف] تواند بود، ثبت نمایند.

پس خانهٔ سیوم ازپنج خانهٔ عرضی بااین سه خانهٔ طولی که درزیر اوست، چهار خانه درطول می‌شود . و اعداد خانه‌های مذکور اشارت بر-آنست که در مبدأ چهارم شکل سیوم و پنجم و ششم وهفتم یك یك‌گُردارد، ودرخانهٔ‌آخر ازپنج خانهٔ عرضی که خانهٔ سرب لگه است عدد هشت مرقوم است. واین عدد اشارت برآنست که مبدأ چهارم هشت شکل دارد و نیز اشاره برآنست که شکل هشتم ازمبدأ مذکور سرب لگه است، و عدد خانهٔ دویم و چهارم ازپنج خانهٔ عرضی معطل است به‌جهت‌آنکه عدد خانهٔ دویم از سه خانهٔ طولی به‌عمل‌آمده، وعدد خانهٔ چهارم که پنج باشد نیز درخانهٔ دویم ازچهارخانهٔ طولی به عمل‌آمده.

وپوشیده نماندکه در جمیع شبکه‌های پتاکا از هرمبدأکه باشد[3] اعداد خانه‌های مقدم اشارت براشکالی است که درآن شکلهاگُر بیشتر بود نسبت به‌شکل‌های دیگر از آن مبدأ، واعدادخانه‌های مؤخر اشارت براشکالی است که درآن شکل‌هاگُر کمتر بود نسبت به‌دیگراشکال از آن مبدأ، چنانکه در سه خانه و چهار خانهٔ[4] طولی از شبکهٔ مبدأ مذکورگذشت وشبکهٔ مبدأ مذکور اینست:

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: مسطور. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ج ندارد.

۱	۲	۳	۵	۸
۲		۵		
۴		۶		
		۷		

و برای مبدأ پنجم که شش ماترا باشد اول شش خانه به‌پهلوی هم به‌عرض[1] رسم کنند و در آن خانه‌ها به‌طریق معهود اعداد نویسند تا آنکه در خانهٔ ششم عدد سیزده نوشته شود، و این خانهٔ سرب لگه بود، وعددمذکور در آن خانه اشارت بر آنست که مبدأ پنجم سیزده شکل دارد و نیـز اشارت بر آنست که شکل سیزدهم مبدأ مذکور سرب لگه است. پس در زیر خانهٔ دویم از شش خانهٔ عرضی مذکور که عدد دو در آن مرقوم است پنج خانهٔ دیگر به‌زیرهم به‌طول رسم کنند، و درخانهٔ اول از پنج خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ اول و دویم ازشش خانهٔ عرضی و آن جمله سه‌تواندبود، ثبت کنند، و در خانهٔ [۴۶ ب] دویم از پنج خانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ مافوق[2] آن که در آن عددسه‌مرقوم‌است، وعدد خانهٔ اول[3] ازشش‌خانهٔ‌عرضی که در آن عدد یکی مرقوم است، و آن جمله چهار تواند بود ثبت کنند، و درخانهٔ سیوم‌ازپنج خانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ مافوق[4] آن که عدد چهار در آن مرقوم است و عدد خانهٔ دویم از شش خانهٔ عرضی که عدد دو در آن مرقوم است، و آن جمله شش تواند بود ثبت کنند، و درخانهٔ چهارم ازپنج خانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ فوق آن که عدد شش‌در آن مرقوم است وعدد خانهٔ اول از شش خانهٔ عرضی که عدد یکی در آن مرقوم[5] است، و آنجمله

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب وج: فوق. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ب وج: فوق. ۵ــ ب وج: مسطور.

هفت تواند بود ثبت نمایند، و درخانهٔ پنجم از خانه‌های طولی که زیر همه خانه‌هاست مجموع عدد خانهٔ[1] فوق آن که عدد هفت در آن مرقوم است و عددخانهٔ دویم ازشش خانهٔ عرضی که عدد دو در آن مسطور است، و آنجمله نه‌تواند بود ثبت کنند. پس‌خانهٔ دویم ازشش خانهٔ عرضی باپنج خانهٔزیرین خود شش‌خانه درطول می‌شود، و اعداد خانه‌های مذکور اشارت‌بر آنست که در مبدأ پنجم شکل دویم و سیوم و چهارم و ششم و هفتم و نهم دو دو گُر دارد .

بعدازآن در زیرخانهٔ چهارم از شش خانهٔ عرضی مذکور که عدد پنج در آن مرقوم است، چهارخانهٔ دیگر به‌زیرهم در طول کشند و درخانه اول از چهار خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ فوق آن که عدد پنج در آن مرقوم است و عدد خانهٔ سیوم از شش خانهٔ عرضی که عدد سه در آن مسطور است، وآن جمله هشت تواند بود، ثبت نمایند ، ودرخانهٔ دویم از چهارخانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ فوق آن که عدد هشت درآن‌مرقوم است و عدد خانهٔ دویم از شش خانهٔ عرضی که عدد دو درآن مسطور است ، وآن جمله ده تواند بود ، ثبت کنند . و درخانهٔ سیوم[2] از چهارخانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ فوق[3] آن که عدد ده درآن مرقوم است وعدد خانهٔ اول از شش خـانهٔ عرضی که عدد یکی درآن مسطور است، وآن جمله یازده تواندبود ، ثبت نمایند ، ودرخانهٔ چهارم از خانه‌های طولی که در زیرهمه خانه‌هاست مجموع عدد خانهٔ فوق آن که عدد یازده درآن مرقوم است‌ونیز عدد خانهٔ اول از شش‌خانهٔ عرضی که درآن عدد یکی مرقوم است ، و آن جمله دوازده تواند [۴۷ الف] بود ثبت کنند . پس‌خانهٔ چهارم ازشش‌خانهٔ عرضی با چهار خانهٔ زیرین خود پنج خانه در طول می‌شود ، واعداد این

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ب ندارد: سیوم ازچهار خانه . ۳ــ ب: مافوق.

خانه‌های پنج‌گانه اشارت بر آنست که درمبدأ مذکور شکل پنجم و هشتم ودهم و یازدهم و دوازدهم یك‌یك گُر دارد ، و در خانهٔ اول از شش خانهٔ عرضی که خانهٔ سرب گُر است عدد یکی مرقوم است ، واین‌عدد اشارت‌بر آنست که در مبدأ مذکور شکل اول سرب گُر است ، و در خانهٔ ششم از خانه‌های عرضی که خانهٔ سرب‌لگه است عدد سیزده مرقوم است، واین‌عدد اشارت بر آنست که درمبدأ مذکور شکل سیزدهم سرب‌لگه است ، و عدد خانهٔ سیوم و پنجم ازشش‌خانهٔ عرضی معطل است به‌جهت آنکه عدد خانهٔ سیوم که سه باشد درخانهٔ دویم از شش‌خانهٔ طولی به‌عمل‌آمده و عدد‌خانهٔ پنجم که هشت باشد ، نیز درخانهٔ دویم[1] از پنج خانهٔ طولی به‌عمل‌آمده و شبکهٔ مبدأ مذکور اینست :

۱	۲	۳	۵	۸	۱۳
	۳		۸		
	۴		۱۰		
	۶		۱۱		
	۷		۱۲		
	۹				

نوع‌دویم : درذکر برن پتاکا .

بباید دانست که برن پتاکا به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و نون موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن مفصلی بود برای دانستن هرشکلی از اشکال چهارده‌گانهٔ[2] گن‌های برن-

۱ـ ج ندارد . ۲ـ الف ندارد .

پرستار از مبادی ثلثه . وقاعدهٔ کلیهٔ آن چنان است که برای هرمبدأ شبکه‌ای رسم کنند و خانه‌های آن شبکه یك خانه زیاده از حرف آن مبدأ کشند. مثلا برای مبدأ اول که‌یك‌گُر باشددوخانه پهلوی‌هم به‌عرض‌رسم کنند و در خانهٔ اول عددیکی‌رقم کنند و درخانهٔ دویم مضاعف آن عدد خانهٔ اول که دو باشد ، نویسند، وعدد خانهٔ اول که یکی باشد اشارت برآنست که شکل اول مبدأ مذکور [۲۷ ب] سرب گُراست ، و عدد خانهٔ آخر که دوباشد[۱] اشارت‌بردوچیزاست: اول‌آنکه مبدأ مذکور دوشکل‌دارد. دویم‌آنکه‌شکل دویم مبدأ مذکورسرب لگه است، ودرجمیع شبکه‌های برن پتاکا خانهٔ اول خانهٔ سرب گُراست و خانهٔ آخر[۲] سرب لگه ، و عدد خانهٔ آخر اشارت‌بر[۳] دو چیز است : اول اشارت برعدد اشکال آن مبدأ است . دویم اشارت بر شکل سرب لگه است ، و شبکهٔ مبدأ[۴] مذکور اینست :

۱	۲

وبرای مبدأ دویم که دوگُر باشد سه خانه پهلوی‌هم به‌عرض رسم کنند، وبه‌طریق مذکور که درمبدأ اول گذشت‌درخانهٔ اول‌عدد یکی‌نویسند، وآن عدد درخانهٔ اول بنابر قاعدهٔ کلیه که درمبدأ اول مذکور شد، اشارت برآنست که شکل اول مبدأ دویم سرب گُر است . بعدازآن درهرخانه که یافته‌شود مضاعف[۵] عدد خانهٔ ماقبل آن نویسند تا آنکه در خانهٔ سیوم عدد چهار نوشته‌شود ، وآن عدد بنابر قاعدهٔ مذکوره اشارت بردوچیز است : اول‌آنکه مبدأ دویم چهار شکل دارد، دویم‌آنکه شکل چهارم مبدأ مذکور سرب لگه است . پس در زیر خانهٔ دویم از سه[۶] خانهٔ عرضی مذکور یك[۷]

۱ــ ب ندارد: که دوباشد.	۲ــ الف ندارد .	۳ــ الف وج : به.
۴ــ ب ندارد .	۵ــ ب : آن مضاعف .	۶ــ الف ندارد .
۷ــ ب ندارد .

خانهٔ دیگر به‌طول رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد خانهٔ اول و دویم از[1] سه‌خانهٔ عرضی ، و آنجمله سه[2] تواند بود ، ثبت کنند . پس خانهٔ دویم از سه‌خانهٔ عرضی بایك خانهٔ زیرین خود دوخانه درطول می‌شود ، واعداد این‌دوخانه اشارت بر آنست که شکل دویم و سیوم مبدأ مذکور یك یك گُر دارد ، و شبکهٔ مذکور اینست :

۲	۲	۱
	۳	

و برای مبدأ سیوم که سه‌گُر باشد چهار خانه پهلوی‌هم بـه عرض رسم کنند و درخانهٔ اول‌عددیکی[3] نویسند، وآن‌عدد بنابرقاعدهٔ کلیه‌اشارت بر آنست که شکل اول[4] مبدأ سیوم سرب گُر است . بعد از آن در هرخانه مضاعف عدد خانهٔ ماقبل‌آن نویسند تاآنکه درخانهٔ چهارم عدد هشت نوشته شود ، وآن عدد بنابرقاعدهٔ مذکوره اشارت بردوچیز است : اول‌آنکه‌مبدأ سیوم هشت‌شکل دارد. دویم‌آنکه شکل هشتم مبدأ مذکور سرب‌لگه‌است. بعدازآن در زیرخانهٔ دویم ازچهارخانهٔ عرضی مذکور دوخانهٔ دیگربه‌طول [۴۸ الف] رسم‌کنند ودرخانهٔ اول از دوخانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ اول ودویم ازچهارخانهٔ عرضی، وآن جمله سه‌تواندبود، ثبت‌کنند ، و درخانهٔ دویم از[5] دوخانهٔ طولی مجموع عددخانهٔفوق‌آن‌که عدد سه‌درآن مرقوم است و عدد خانهٔ دویم ازچهارخانهٔ عرضی که درآن عدد دو مرقوم است ، و آنجمله پنج تواند بود ، ثبت‌کنند . پس خانهٔ دویم از چهارخانهٔ عرضی با دو خانـهٔ زیرین خود سه خانه در طول می‌شود ، و اعداد این[6]

۱ــ ب ندارد : ازسه...آنجمله . ۲ــ ب : واین‌سه . ۳ــ الف وب: یکی عدد . ۴ــ الف ندارد . ۵ــ ب ندارد : از دو...خانهٔ دویم .
۶ــ ج : آن، ب: خانه‌های سه‌گانه .

سه خانه اشارت برآنست که شکل دویم و سیوم وپنجم مبدأ مذکور دودو گُر دارد .

بعدازآن در زیرخانهٔ سیوم ازچهارخانهٔ عرضی نیز دو خانهٔ دیگر به‌طول رسم کنند و درخانهٔاول ازدوخانهٔ طولی مذکور مجموع عدد[1] خانهٔ دویم وسیوم ازچهارخانهٔ عرضی، وآن جمله شش تواند بود، ثبت کنند، و درخانهٔ دویم از دوخانهٔ طولی مجموع عدد خانهٔ[2] فوق‌آن‌که درآن عدد شش مرقوم است، وعدد خانهٔ اول ازچهارخانهٔ عرضی[3]، وآن جمله هفت تواند بود، ثبت کنند. پس خانهٔ سیوم ازچهارخانهٔ عرضی با دوخانهٔ زیرین خود نیز سه خانه در طول می‌شود ، واعداد[4] آن سه خانه اشارت برآنست که شکل چهارم وششم وهفتم مبدأ مذکور یك یك‌گُر دارد، وشبکهٔ مبدأ مذکور اینست :

۸	۴	۲	۱
	۶	۳	
	۷	۵	

فصل سیوم: دربیان بعضی مصطلحات اهل این فن و اقسام چهند یعنی بحور و اوزان شعر و قواعد وقوانین‌آن.

وآن منشعب است به‌سه شعبه :

شعبهٔ اول: در ذکر بعضی مصطلحات و ضوابط اهل این فن.

وآن متنوع است به‌دونوع:

نوع اول: در ذکر بعضی مصطلحات اهل این فن.

بباید دانست که چهند به‌فاتح جیم عجمی ثقیله و نون منونه[5] ودال

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب: باشد. ۳ــ الف: عرض، ب ندارد:عرضی... دوخانه. ۴ــ الف: وآن اعداد. ۵ــ ج: مغنونه.

خفیفه، بحر شعر راگویند، و تُك به‌تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین، به‌ضم اول مصراع راگویند و آن را چرن نیز نامند به‌فتح جیم عجمی خفیفه و سکون را و نون، وقافیه را نیز تُك‌گویند، وقافیه یك حرف بود یا زیاده که درآخر مصراع تکرار یابد.

وجمك به‌جیم‌تازی خفیفه ومیم‌مفتوحتین وکاف تازی خفیفه‌قافیه‌ای راگویند که میان [۴۸ ب] مصراع تکرار یابد ، و آن[۱] را به عربی سجع گویند، و بنت به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون[۲] منونه[۳] وتای فوقانی مثقلهٔ مفتوح[۴] وتای فوقانی خفیفه، تقطیع شعر راگویند، وتقطیع آن بود که یك مصراع‌را موافق قاعده به‌چند جزومتجزی کنند تاکمی وزیادتی وزن معلوم گردد، وبسرام به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون سین مهمله ورای ممدوده ومیم وقف راگویند ، و وقف آن بود که درآنجا بایستند، و پند به‌کسر بای عجمی خفیفه و نون منونه و دال مثقله هرهمه تُكِ چهند یعنی[۵] تمام چهند راگویند.

نوع دویم: در بیان بعضی ضوابط و قواعد که در بنت یعنی[۶] تقطیع به‌کار آید.

پوشیده نماندکه بعضی حروف و حرکات هست که درتلفظ و کتابت درآید و به‌تقطیع درنیاید و درماترا محسوب نباشد مثل واومشمومه که درکلمهٔ دوار به معنی دروازه و امثال‌آن، ومانند یای مشمومه درکلمهٔ سیام به معنی سیاه و امثال‌آن، و چون غنهٔ حرف مغنونه مثلا غنهٔکاف تازی خفیفهٔ مغنونه درکلمهٔ‌کنول به‌معنی نیلوفر، و غنهٔ نون مغنونه مثلا در کلمهٔ

۱ــ ب ندارد: و آن...گویند . ۲ــ الف ندارد: ونون... فوقانی خفیفه.
۳ــ ج: مغنونه. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ الف ندارد: یعنی تمام چهند.
۶ــ الف‌وج ندارد: بنت یعنی.

چاند به‌معنی ماه[1] و بوند به‌معنی قطره ونیند به‌معنی خواب وبهونرا به‌معنی زنبور سیاه وگیند[2] به‌معنی گوی و امثال آن، ومثل ریپه یعنی رای متحرك متصل التلفظ مثلا رای کلمهٔ مرگ به‌معنی آهو، و پریت به‌معنی مهر ومحبت وپتر به‌معنی پسر و امثال آن، ومانند ارك یعنی رای ساکنه مثلا رای کلمهٔ سرگ به‌معنی آسمان وامثال آن[3].

وسوای حروف و حرکات مذکوره آنچه به‌تلفظ درآید ، معتبر است، اگرچه در اصل گُرباشد و بنابرضرورت وزن لگه خوانده شود و به‌عکس آن[4] به‌حسب تلفظ ماترای آن حساب کنند، وپوشیده نماند که در کتابت مثال‌های[5] اوزان چهندها که به‌عبارت فارسی آورده شده در محل اضافت و صفت[6] جایی که کسرهٔ آخر کلمهٔ مضاف یا موصوف را[7] بنابر- ضرورت وزن ممتد ودراز بایستی خواند[8] و وزن‌شعر تقاضای حرف‌دیگری کرد درآنجا[9] بعد از کسرهٔ مذکوره به‌جهت سهولت وآسانی خوانندگان، اگرچه بی‌املا وخلاف قاعده بود، یای تحتانی نوشته شد تا خوانندگان‌را وزن شعر به سهولت وآسانی‌معلوم شود و[۴۹ الف] دروزن اشتباه‌نیفتد[10].

شعبهٔ دویم: در ذکراقسام چهندهای ماترا پرستار و برن پرستار یعنی‌بحور و اوزان[11] شعری که دروی ماترا یا حروف معتبر بود، وقواعد و قوانین آن ، وآن متنوع است به دو نوع :

نوع اول: در بیان اقسام چهندهای ماترا پرستار و برن پرستار ، وآن منقسم است به‌دو قسم:

قسم اول: در تعداد چهندهای ماترا پرستاروبرن پرستار.

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب: گیدا بمعنی کرگدن . ۳ــ الف ندارد.
۴ــ ب: بالعکس. ۵ــ ب: مثال. ۶ــ ب: صفت کسره‌ای که در آخرالخ.
۷ــ ب ندارد . ۸ــ ب: خوانده می‌شود. ۹ــ ب ندارد: درآنجا.
۱۰ــ این یای اضافی درتصحیح حذف شده است. ۱۱ــ الف: بحورواذا.

باید دانست که به حسب قرارداد اهل پنگل یعنی عروضیان اهل هند ازچهندهای ماترا پرستار و برن پرستار آنچه‌دربها کهامستعمل[1] ومتداول است، جمله هشتاد وچهارچهند است[2] وزیاده برین نیز تواند بود، و سوای آن چهندی چند خاصهٔ زبان سهنس کرت است. اما از آن جمله آنچه‌مطبوع طبع سلیم ومستحسن ذهن مستقیم بود، درین مختصر ایراد پذیـرفت ، و آنجمله هشتادوچهار چهند است. واسامی بعضی از آن اگرچه در[3] متعارف مختلف[4] واقع شده، اما آنچه به‌اتفاق جمهور شعرا واز روی کتاب بـود[5] درینجاایرادکرده شد بدین تفصیل واسامی:

اول دوها.

دویم چارن وآن را درمتعارف سورتها نامند.

سیوم بتهوآ.

چهارم کند لیا.

پنجم الالا .

ششم چهپی .

هفتم دندکا.

هشتم ناراآ.

نهم تونکا .

دهم رنگکا.

یازدهم پمانی.

دوازدهم بلریا .

سیزدهم کریتا.

۱ــ ب: معمول. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ الف وج ندارد. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب ندارد.

چهاردهم سنه بهار.

پانزدهم سنگیت .

شانزدهم چهیلا .

هفدهم راسا.

هژدهم مودك .

نوزدهم سیهن .

بیستم پنکابانی.

بیست ویکم گندهانا.

بیست ودویم اهیر.

بیست وسیوم هنسا.

بیست و چهارم پنچا .

بیست وپنجم ارل .

بیست وششم هیر .

بیست وهفتم چوبولا.

بیست وهشتم برنبه.

بیست ونهم بجومالا.

سیم روآمالا.

سی ویکم لچهمی .

سی ودویم تنا.

سی وسیوم سموها.

سی وچهارم کهنگا.

سی وپنجم پایکا[1].

۱ــ الف ندارد.

سی‌وششم تانی[1].

سی وهفتم چندانا.

سی‌وهشتم بجوها.

سی‌ونهم چامر.

چهلم چنچلا.

چهل ویکم سامانی.

چهل و دویم کهاری.

چهل وسیوم تنگا .

چهل وچهارم جمکانا.

چهل وپنجم دهوآ .

چهل وششم دملا.

چهل وهفتم سنبهو .

چهل وهشتم هاتکی .

چهل‌ونهم توتك.

پنجاهم مدل.

پنجاه ویکم گیتك .

پنجاه ودویم سیهرام.

[۴۹ ب] پنجاه وسیوم سنجتی.

پنجاه وچهارم تومر.

پنجاه وپنجم دیپك.

پنجاه وششم بهجنگ پریات.

پنجاه وهفتم هرسنکهانا.

۱- ج می‌افزاید: وآن را درمتعارف جهولنا گویند.

پنجاه و هشتم گنگا ترنگ .

پنجاه و نهم موتی‌دام .

شصتم اکتها .

شصت و یکم لکانیا .

شصت و دویم سارنگ .

شصت وسیوم منتهانا .

شصت وچهارم بهاری .

شصت وپنجم دهو لنگا.

شصت وششم کملا .

شصت وهفتم چورنسا .

شصت و هشتم کرهنچا .

شصت ونهم پوماوتی .

هفتادم گهرتا .

هفتاد ویکم چوپیا .

هفتاد و دویم پونگم .

هفتاد و سیوم پدهری[۱].

هفتاد و چهارم پچهتکا .

هفتاد و پنجم پاداکلك .

هفتاد وششم دندك نباها .

هفتاد و هفتم انشتپ .

هفتاد و هشتم ردر بجر .

هفتاد و نهم تروتك .

۱ــ ج می‌افزاید : و آن را بچهریا نیز نامند .

هشتادم سنت تلك .

هشتاد و یکم مالتی .

هشتاد ودویم سکهرنی .

هشتاد وسیوم ساردول .

هشتاد وچهارم سرگ دهار .

قسم دویم : در[1] ذکر اقسام چهندهای ماترا پرستار یعنی بحور و اوزان شعری که در وی ماترا معتبر است نه حروف، و بیان قواعد و قوانین آن، و آن جمله هفتاد و پنج چهند است بدین تفصیل و اسامی :

اول دوها چهند : بباید دانست که دوها بـه دال خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و های ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تُکی یعنی بحری بود دو مصراعی[2] به یك قافیه کـه هر[3] تُك آن بیست و چهار ماترا بود ، و تمام بند آن که هردو تك است چهل وهشت ماترا باشد به حیثیتی که میان هرتك یك بسرام یعنی وقف واقع شود و تمام تك به یك بسرام میانـه به دو حصه گردد . حصهٔ اول سیزده ماترائی و حصهٔ دویم یازده ماترائی. وحرف لگه را یك ماترا شمرند وحرف گُر را دوماترا اعتبار نمایند ، چنانکه در فصل اول ازین باب گذشت ، و چون آنرا بنتت یعنی تقطیع کنند و ماتراهای حروف لگه و گُر تمام تُك را[4] جداگانه نویسند بایدکه از حصهٔ اول تك که سیزده ماترا است ، سه گَن حاصل شود به وجهی که گن اول شش ماترائی[5] وگن دویم چهار ماترائی و گن سیوم سه ماترائی بود، و ازحصهٔ دویم تك که یازده ماترا است دوگَن حاصل شود ، به وجهی که گن اول شش ماترائی و گن دویم چهار ماترائی بود و درآخر تك یك

۱ـ الف و ب ندارد . ۲ـ الف : مصراع . ۳ـ ج : درهر .

۴ـ الف ندارد . ۵ـ الف : ماتراهای .

حرف لگه که یك ماترا باشد ، باقی ماند ، چنانکه در تمام تك [۵۰ الف] به‌ترتیب مذکور پنج‌گن حاصل شود و در آخر تُك یك حرف لگه که یك ماترا[1] باشد ، باقی‌ماند .

و باید که از جمله حصه‌های چهارگانهٔ هردوتك در حصهٔ اول و سیوم که هردو سیزده ماترائی‌اند ، جگّن واقع نشود[2]، و آن طرفین لگه و میانه‌گر بود، که بسیار بدیمن است، و آنچه سوای ترتیب وتقطیع‌مذکور بود معیوب و ناقص است . و آن منقسم است به‌بیست وسه قسم . و اصل جمیع اقسام دوها آنست‌که در هر تُك[3] آن سیزده حرف و بیست وچهار ماترا بود . از آن جمله دوحرف لگه و یازده حرف گُر باشد ، چنانکه[4] در هردو تُك بیست وشش حرف ، چهارلگه[5] وبیست و دوگُر وچهل و هشت ماترا باشد به‌شرطیکه در هردو[6] حصه از دو حصهٔ هرتك حرف ششم لگه باشد، واین‌قسم دوهارا بهنورنامند به‌بای‌موحدهٔ‌ثقیلهٔ مغنونه وواو مفتوحتین و را، چنانکه مصنف کتاب‌گوید[7] :

جانـا چون با خرمی[8] می‌پیمایی جام
رندان را زان جام می ، باری می‌ده کام

و چون ماتراهای حروف لگه و گُر یك‌تك را جداگانه نویسند و بنت کنند، چنین‌گن‌ها حاصل شوند :

ıءء ءءءı ءءءı ءءء

وارکان[9] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن[10] فاع .

۱ــ الف : حرف ماترا . ۲ــ الف : شود . ۳ــ الف : یك .
۴ــ ب : چنانچه . ۵ــ ب ندارد : چهار لگه . ۶ــ ج ندارد .
۷ــ ج : گفته. ۸ــ ب : حوری. ۹ــ ب ندارد . ۱۰ــ الف و ج ندارد.

و چون از جمله بیست و دوگر هر تُك يك حرف گُر بردارند[1] و به‌جای آن دوحرف لگه بگذارند به‌اسم دیگر موسوم گردد، تا آنکه هر بیست و دوحرف گُر که چهل وچهارماترا است برداشته شود وبه‌جای آنها چهل و چهار حرف[2] لگه که نیز چهل و چهارماترا است، گذاشته گردد ▪ چنانکه درهر دو تُك هیچ حرف گُر نبود و چهل و هشت حرف لگه باشند، و این قسم دوها را سَپ گویند به‌فتح سین مهمله و تشدید بای عجمی خفیفه، چنانکه مصنف کتاب گفته :

لعل لبت می‌سرختر، چشم خوشت بدمست
از لب و نرگس دلکشت رفته دلم ازدست

و ارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین‌بود :

مفتعلن متفاعلن، مفتعلن فعلان.[4]

و اسامی بیست وسه‌قسم دوها اینست:

اول بهنور، حروف بیست وشش، از [۵۰ ب] آنجمله گر بیست و دو، لگه چهار کما ذکرناه .

دویم بها مربه‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده ومیم مفتوحه ورا، حروف بیست وهفت، گُر بیست ویك، لگه شش .

سیوم سربه به‌فتح سین‌مهمله وسکون‌را و بای موحدهٔ‌ثقیله، حروف بیست وهشت، گُر بیست، لگه‌هشت .

چهارم سیچان به سین مهملهٔ مکسور و یای معروف وجیم عجمی خفیفهٔ ممدوده ونون، حروف بیست‌ونه، گرنوزده، لگه ده .

پنجم مندوك به‌میم مفتوحه ونون منونه و دال مثقلهٔ مضموم و واو

۱ــ الف وج : دارند. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب ندارد.
۴ــ ب وج : فعلان.

معروف و کاف‌تازی خفیفه، حروف سی، گُر هژده، لگه دوازده .

ششم مکل به‌فتح میم و کاف تازی خفیفهٔ مشدده ولام، حروف سی ویك، گُر هفده، لگه چهارده .

هفتم کره به‌کاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین وها، حروف سی‌و دو ، گُرشانزده ، لگه شانزده .

هشتم نر به‌نون مفتوح و را ، حروف سی و سه ، گُرپانزده ، لگه هژده .

نهم مرال به‌میم مفتوحه ورای ممدوده[1] ولام، حروف سی وچهار، گُر چهارده، لگه بیست .

دهم مده کل به‌فتح میم وسکون دال‌ثقیله و کاف تازی خفیفهٔمفتوح ولام، حروف سی وپنج، گُر سیزده، لگه بیست و دو .

یازدهم پیود هربه‌بای عجمی خفیفهٔ مفتوح و یای تحتانی مضموم[2] و واو مجهول و دال ثقیلهٔ مفتوحه ورا ، حروف سی و شش ، گُر دوازده ، لگه بیست و چهار .

دوازدهم بل به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ولام، حروف سی‌وهفت، گُر یازده ، لگه بیست و شش .

سیزدهم بانر به بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مفتوحه و را ، حروف سی وهشت ، گُر ده ، لگه بیست و هشت .

چهاردهم ترکل به‌فتح تای فوقانی خفیفه وسکون را وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح[3]و لام، حروف سی ونه، گُر نه، لگه سی .

پانزدهم کچه به‌فتح کاف تازی خفیفه و تشدید جیم عجمی ثقیله ، حروف چهل ، گُر هشت، لگه سی و دو .

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ الف ندارد .

شانزدهم مچه به فتح میم و تشدید جیم عجمی ثقیله ، حروف چهل‌ویك، گَر هفت، لگه سی وچهار .

هفدهم سار دول به‌سین مهملهٔ ممدوده ورای موقوفه و دال خفیفهٔ مضموم وواو معروف ولام ، حروف چهل و دو،گَر شش ، لگه سی‌وشش.

هژدهم اهبر به‌فتح همزه و سکون‌ها و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و را، حروف چهل وسه، گَر پنج، لگه سی‌وهشت.

نوزدهم مگه به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وتشدید کاف عجمی ثقیله، حروف چهل وچهار ، گَر چهار، لگه چهل .

بیستم براد به کسر بای موحدهٔ خفیفه و رای ممدوده [۵۱ الف] و دال مثقله، حروف چهل وپنج، گَر سه، لگه چهل و دو.

بیست ویکم نیل به‌نون مکسور ویای معروف ولام، حروف چهل وشش، گَر دو، لگه چهل وچهار.

بیست ودویم‌اِند به‌همزهٔ‌مکسوره ونون‌منونه ودال خفیفه، حروف چهل وهفت ، گَر [۱] یك، لگه چهل و شش .

بیست و سیم سپ به‌حروف و حرکات مذکوره ، حروف چهل و هشت، لگه کماذکرناه .

و دربعضی ازنسخ اسامی دیگر ومختلف مرقوم است.

دویم چارن چهند . بباید دانست که چارن به جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون، و آن را در متعارف سورتها گویند به‌سین مهملهٔ مضموم و واو مجهول ورای موقوف وتای فوقانی اثقل ممدوده ، و آن دراصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی ، برعکس دوها که سابق مذکور شدیعنی دوحصهٔ مذکورهٔ تك‌های دوها[۲] رامنقلب‌گردانند، ای‌حصهٔ

۱ـ الف ندارد . ۲ـ الف : دها.

اول را مؤخر آرند وحصهٔ دویم را مقدم سازند، چنانکه در حصهٔ اول یازده ماترا باشد و درحصهٔ دویم سیزده ماترا بود، و ُتك یعنی قافیه درآخر حصهٔ اول در وسط مصرع[1] افتد، چنانکه مصنف کتاب گفته :

گیسوبت شب تـار ، رویت ماه چارده

زلف کجت زنـار ، طرهٔ تو کافر نشان

وارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفعولن فعلان مفعولن مستفعلن. یا چنین بود: مفتعلن فعلان مفتعلن مستفعلان.

سیوم بتهوآ چهند. بباید دانست که بتهوآ به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وضم تای‌فوقانی ثقیلهٔ مشدده و واو معروف والف ممدوده، وآن[3] را رولا نیزگویند به‌رای مضموم و واو مجهول و لام ممدوده ، و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود، چهار ُتکی که در هر ُتك‌آن بیست و چهار ماترا بود و درمیان ُتك یك بسرام یعنی وقف واقع شود چنانکه تمام ُتك به یك بسرام به‌دوحصه‌گردد به‌حیثیتی که حصهٔ اولِ تك[4] یازده ماترا داشته باشد وحصهٔ دویم سیزده ماترا، وچون تمام ُتك‌را بنتت‌کنند وماتراهای حروف لگه وگرِ تمام تك را جداگانه بنویسند، بایدکه ازماتراهای مذکورپنج‌گن حاصل شود به‌حیثیتی که دوگن اول وآخرتك شش ماترائی بود وهرسه‌گن میانه چهارماترائی باشند. وچون‌گن‌های مذکوره را ازگن اول بشمارنـد ، باید[5] که‌گن سیوم جگن باشد یعنی اول وآخر دولگه ومیانه یك‌گر بود ، یا بپ‌گن باشند یعنی چهار[۵۱ب] لگه بود . واگرمابین دوگنِ شش ماترائی مذکوروجودسه‌گن‌چهار[6] ماترائی‌ممکن‌نباشد بایدکه چهارگن‌حاصل‌شوند،

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ب ندارد: وآن را... ممدوده.
۴ــ الف وج: تك اول. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب: چهار .

وازجمله چهارگن مذکوردوگن چهار ماترائی بود ودوگن دوماترائی بود[1]، واگروجود چهارگن مذکور[2] هم ممکن نباشد باید که پنج گن حاصل شوند، و ازجمله پنج گن مذکور یك گن چهار ماترائی بود وچهارگن دوماترائی. بر هر تقدیر که باشد چون گن‌های مفروضهٔ تمام تُك را ازگن اول بشمارند باید که گن سیوم چهارماترائی بود، وآن به‌تخصیص جگن باشد یابپ گن که چهار لگه بود، وتمام بندآن که هرچهار تُك باشد نودوشش ماترا بود. پس شاعرمختاراست خواه هرچهار تُك رابه‌یك قافیه بگوید، خواه دوتك اول را به‌یك قافیه بگوید ودوتك آخر را به‌یك قافیه،واین قاعده دراکثر چهندهای چهار تُکی وشش تکی معمول است.

اماهردوتك را به‌یك قافیه گفتن واجب است وهرچهار تك رابه‌یك قافیه گفتن مستحسن، و آن معمول متأخرین است. واگرمیان تُك به جای بسرام جمك یعنی فقرات مسجع ومقفی واقع شوند، موجب مزید حسن کلام گردد، وبعضی میان‌بتهوآ چهندورولا چهند فرقی نهند وگویند بتهوآ[3] چهند آنست که درهرتك آن بیست و چهار ماترا باشد وتك مذکور به یك بسرام میانه به‌دوحصه شود، چنانکه درحصهٔ اول یازده ماترا بود و درحصهٔ دویم سیزده ماترا فقط، و آنچه با وصف این تمام تُك به‌پنج گن یا زیاده منقسم گردد وگن سیوم جگن یابپ گن باشد، چنانکه سابق ذکر[4] یافته، آن رولاچهند است، چنانکه مصنف کتاب گفته:

زلف درازت دام و دانه‌اش[5] خال سیاهت
خط عنبرین‌شام وکوکبش[6] روی چوماهت

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف‌ندارد: سابق ذکر. ۵ـ الف: دانه. ۶ـ ب: شام کوکبش.

نرگس تو بیمار[۱] و نوش لعل تو مسیحا
رخسارت[۲] گلزار[۳] و قامتت سرو دلارا[۴]

وبنتت چنین[۵] بود که نموده می‌شود :

ااءاا / ءاا / اءا / ءاا / ءااا

وارکان[۶] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع .

چهارم کندلیاچهند ـ بباید دانست که کندلیا به‌ضم کاف تازی خفیفه و نـون منونه و فتح دال مثقله و سکـون لام و یـای تحتانـی ممـدوده [۵۲ الف] در اصطلاح اهل این فن چهندی بود شش ُتکی، وآن مرکب از دوها وبتهوآ بود چنانکه دو ُتك اولش دوها باشد وچهارتك آخربتهوآ، به حیثیتی که لفظی که در ابتدای ُتك اول دوها واقع شود در آخر تك چهارم[۷] بتهوآ تکراریابد[۸] و نصف آخر ُتك ثانی دوها درنصف اول تـك اول بتهوآ مکررشود، واین تکرار را دراصطلاح ایشان‌گانته‌گویند به‌کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و نون مغنونه و تای فوقانی اثقل، چنانکه در هرشش ُتك دوگانته باشد، یکی درآخر دوها وابتدای بتهوآ ودیگر درآخر بتهوآ وابتدای دوها، وتمام بند چهند مذکور یکصدوچهار ماترا بود.

پس شاعرمختاراست دو ُتك دوها را به‌یك قافیه بگوید وهرچهار تك بتهوآ را خواه به‌یك قافیه بگوید ، خواه دو ُتك اول‌آن را به‌یك قافیه بگوید و دو ُتك‌آخرآن را به‌یك‌قافیه. اما هرچهار ُتك بتهوآ را به‌یك قافیه گفتن اولی است، چنانکه مصنف کتاب‌گفته:

۱ـ ب: بیمارنوش . ۲ـ الف: رخسارتو. ۳ـ ب:گلزار قامتت.
۴ـ ب: دوبالا. ۵ـ ب: اینچنین. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب: چهارم تك. ۸ـ ب ندارد.

رویت ماه چارده[1] ، گیسویت شب تار
طرهٔ تـو کافر نشان ، زلف کجت زنار
زلف کجت زنار ، خال مشکین تو هندو
غمزهٔ شوخت سحر و چشم مخمورتو جادو
روزم گشت سیاه ، چند آیم در کویت ؟
شبی بـرآ بربام . ای مـه چارده رویت

و ارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی سابق در تقطیع دوها و بتهوآ گذشت .

پنجم الالا چهند . بباید دانست که الالا به همزهٔ مضومه و لامین ممدودتین ، به تشدید لام اول و تخفیفه ، و ایضاً الال بدون الف‌آخر ، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود دو ُتکی به‌یك قافیه که درهرتك‌آن بیست وهشت ماترا بود ومیان هر ُتك یك بسرام یعنی وقف واقع‌شود، وتمام تك به‌یك بسرام به دوحصه گردد به‌حیثیتی که در حصهٔ اول پانزده ماترا باشد و درحصهٔ دویم‌سیزده ماترا، وتمام بندآن‌که در[3] هردوتك باشدپنجاه‌وشش ماترا باشد، چنانکه مصنف‌کتاب گفته :

رویی چوماه بنما بتا تاشب‌ماگردد سحر
آئینه طلعتا صبحدم زآه‌بیدلان کن حذر

وارکان تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :
مفعول فاعلن فاعلن مفتعلن مستفعلن .

ششم چهپی چهند . بباید دانست که چهپی [۵۲ ب] به فتح جیم عجمی ثقیله وبای عجمی خفیفهٔ مشدده و سکون یای تحتانی ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[4] شش ُتکی، وآن مرکب‌از بتهوآ یا رولا[5] والالا

۱ـ ب : چهارده . ۲ـ ب نـدارد . ۳ـ ب نـدارد .
۴ـ الف وج ندارد . ۵ـ الف : رولا ولا والالا .

بود بر تقدیر فرق میان[1] بتهوآ و رولا ، چنانکه چهار ُتك مقدم آن بتهوآ یا رولا باشد و دوُتك مؤخر آن الالا بود ، و شاعر مختار است[2] خواه هرچهار ُتك بتهوآ را به‌یك قافیه بگوید ، خواه دوُتك اول آن را به‌یك قافیه بگوید ودوتك آخررا به‌یك قافیه ودوتك الالارابه‌یك قافیه، چنانکه[3] مصنف کتاب گفته :

زلف درازت دام و دانه‌اش[4] خال سیاهت
خط عنبرین شام و کوکبش روی چوماهت
نرگس تو بیمار و نوش لعل تو مسیحا
رخسارت گلزار و قامتت سرو دلا را
رویی[5] چو ماه بنما بتا تاشب ما گردد سحر
آئینه طلعتا ، صبحدم ز آه بیدلان کن حذر

و آن منقسم می‌شود به هفتاد و یك قسم ، و اصل جمیع اقسام چهپی آنست که در هرُتك آن دو حرف لگه باشد و باقی همه گُر بود ، چنانکه درهر شش ُتك دوازده حرف لگه بود و هفتاد حرف گُر بود . و تمام بند آن هشتاد و دو حرف و یکصد و پنجاه و دوماترا باشد، واین‌قسم چهپی را اجی نامند به‌فتح همزه و جیم تازی خفیفه و سکون یای‌تحتانی، چنانکه مصنف کتاب[6] گفته :

می‌پیمایی جام جانان چون با خرمی
باری میده کام ما را با آن بیغمی
می‌گویی با ناز ، جان بازیدای عاشقان
ما جان می‌بازیم ، جان کو ای جان جهان

۱ــ الف : میا.　۲ــ الف ندارد .　۳ــ ب‌ندارد: چنانکه....سرودلارا.
۴ــ الف : دانه.　۵ــ ج : آن روی .　۶ــ ب ندارد .

هان ای جانا با ما بسی بیباکیها می‌کنی
بازینسان صید لاغری چالاکیها می‌کنی

و ارکان[1] تقطیعش به طور عروض عربی از چهند بتهوآ یا رولا چنین بود :

مفعولن فعلان[2] مفعولن مستفعلن .

واز چهند الالا چنین بود : مفعولن فع مستفعلن مفعولن مستفعلن.

و چون از جمله هفتادگُر مذکور یك‌حرف‌گُر[3] که دوماترا است، بردارند و به‌جای آن دو حرف لگه که نیز دوماترا است، بگذارند به‌اسم دیگر موسوم گردد تا آنکه همه هفتاد حرف گُر برداشته شود[4] و به‌جای آن یکصد وچهل لگه‌گذاشته‌گردد ، چنانکه درهرشش ُتك هیچ حرف‌گُر نباشد و یکصد و پنجاه و دو حرف[5] لگه بود ؛ و این قسم چهپی را سنکه نامند به‌فتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی ثقیله، [۵۳الف] چنانکه مصنف کتاب[6] گفته [7]:

خط سبزش خضراست ودهن سرچشمهٔ عشرت
نگه دلکشش سحر و زلف سررشتهٔ حسرت
قدش سرو سر سبز و رخ[8] و بدنش خرمن گل
چشم غمزه زن مست و دل گزك ، لعل لبش‌مل
لعلش به عشوه دلکش بود ، مژه‌بردل نشترزند
چشمش به‌غمزه‌سرخوش‌شود، سحرچومی‌اذفرزند

اما رعایت ترتیب گن‌ها که سابق در تعریف بتهوآ چهند و رولا

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ج : فــعلان . ۳ــ الف ندارد .
۴ــ الف‌ندارد . ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ج‌می‌افزاید: نظم . ۸ــ الف : دورخ .

چهند[۱] ابراد پذیرفته ، دراکثر اقسام چهپی مفقود است ، و ارکان[۲] تقطیعش به‌طور عروض عربی از بتهوآ چهند یارولا چهند چنین بود : [۳]

متفاعل مفعول فعولن مفتعلن فع .

واز الالا[۴] چهند چنین باشد .

مفعول فاعلن متفاعلن مستفعلن .

و اسامی هفتادویك قسم چهپی به‌ترتیب مذکور این است:

اول اجی به‌حروف و حرکات مذکوره ، حروف هشتاد و دو، گَر هفتاد، لگه دوازده، کماذکرناه .

دویم بجی به بای موحده و جیم تازی خفیفتین ، به کسر اول و فتح ثانی و سکون یای تحتانی ، حروف هشتاد و سه ، گُر شصت و نـه ، لگه چهارده .

سیوم بلونت به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون لام[۵] وواو مفتوحه ونون منونه وتای فوقانی خفیفه، حروف هشتاد وچهار، گُر شصت و هشت، لگه شانزده .

چهارم بیربه‌بای موحدهٔخفیفهٔ مکسور وبای معروف ورا، حروف هشتاد وپنج ، گر شصت وهفت ، لگه هژده .

پنجم بیتال به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون یای تحتانی و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و لام ، حروف هشتاد و شش ، گُر شصت و شش ، لگه بیست .

ششم بهندر به کسر بای موحدهٔ خفیفه و های مفتوحه و نون منونه ودال‌مثقلهٔ مفتوح و را ، وبعضی به‌جای رانون[۶] نویسند ، حروف هشتاد و-

---

۱ـ ب ندارد : رولا چهند . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ الف ندارد .
۴ـ الف : لالا . ۵ـ الف ندارد . ۶ـ الف ندارد .

هفت، گُر شصت‌وپنج، لگه بیست و دو .

هفتم مکل به میم مفتوحه و فتح کاف تازی خفیفهٔ مشدده و لام ، حروف هشتادوهشت، گُر شصت وچهار، لگه بیست‌وچهار .

هشتم هَر بِه‌های مفتوحه ورای مکسوره ، حروف هشتاد و نه، گُر شصت وسه ، لگه بیست وشش .

نهم هر به فتح‌ها و را، حروف نود، گُر شصت و دو، لگه بیست و هشت .

دهم بنبه به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله، حروف نودویك، [۵۳ ب] گرشصت ویك ، لگه‌سی .

یازدهم اند به‌همزهٔ مکسوره ونون منونه ودال خفیفه، حروف نود ودو ، گُر شصت ، لگه سی‌ودو .

دوازدهم چندن به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه ودال خفیفهٔ مفتوح ونون، حروف نود وسه، گُر پنجاه‌ونه، لگه سی‌وچهار .

سیزدهم رس هنکر به‌فتح‌را[۱] وسکون سین مهمله وهای مفتوحه و نون منونه و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و را . و بعضی به‌جای رای آخرنون نویسند ، حروف نود وچهار، گُر پنجاه وهشت، لگه سی‌وشش.

چهاردهم سان به‌سین مهملهٔ ممدوده و نون ، حروف نود و پنج ، گر پنجاه وهفت، لگه سی‌وهشت .

پانزدهم سینه به‌سین مهملهٔ‌مکسور ویای‌معروف ونون‌مغنونه وها، حروف نود و شش، گُر پنجاه وشش، لگه‌چهل .

شانزدهم سدول به فتح سین مهمله و ضم دال خفیفهٔ مشدده و واو معروف ولام، حروف نود وهفت،گُر پنجاه وپنج، لگه چهل‌ودو .

۱ــ ب ندارد .

هفدهم کنبه به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیله، حروف نود وهشت، گُر پنجاه وچهار، لگه چهل وچهار .

هژدهم کوکل به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و کاف تازی خفیفهٔ مکسور ولام، حروف نودونه، گُر پنجاه وسه، لگه‌چهل‌وشش.

نوزدهم کهر به کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و را ، حروف صد ، گُر پنجاه ودو ، لگه چهل‌وهشت .

بیستم کنجر به‌ضم کاف تازی خفیفه ونون منونه وجیم تازی‌خفیفهٔ مفتوح ورا، حروف صدویك، گُرپنجاه‌ویك، لگه‌پنجاه.

بیست ویکم مأن به‌میم وهمزهٔ مفتوحتین ونون ، حروف صدودو، گُر پنجاه، لگه پنجاه و دو .

بیست ودویم مچه به‌فتح میم و تشدید جیم عجمی ثقیله ، حروف صد وسه ، گُر چهل ونه ، لگه‌پنجاه وچهار.

بیست وسیوم تا لنك به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام مفتوحه و نون منونه وکاف تازی خفیفه، حروف صدوچهار ، گُر چهل و هشت ، لگه پنجاه و شش .

بیست و چهارم سیسر به سینین مهملتین ، به اول مکسور و یای مجهول، حروف صدوپنج ، گُر چهل‌وهفت، لگه پنجاه وهشت .

بیست و پنجم سارنگ به سین مهملهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، حروف صد و شش ، گُر چهل و هشت ، لگه شصت .

بیست وششم پیوهر به‌فتح بای عجمی خفیفه ویای تحتانی مضموم و واو مجهول وهای مفتوحه ورا، حروف صدو [۵۴الف] هفت ، گُرچهل وپنج، لگه شصت ودو .

بیست وهفتم تاکند به تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین ، به اول ممدوده و ثانی مضمومه و نون منونه[1] و دال خفیفه ، حروف صد وهشت ، گُر چهل و چهار ، لگه شصت وچهار .

بیست وهشتم کمل به‌کاف تازی‌خفیفه ومیم مفتوحتین ولام، حروف صدونه، گُر چهل وسه، لگه شصت وشش .

بیست و نهم بارن به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون، حروف‌صدوده، گُر چهل‌ودو، لگه‌شصت وهشت .

سیم سره به‌سین مهملهٔ مضموم و رای مفتوح وها ، حروف صدو یازده، گُر چهل ویك ، لگه هفتاد .

سی‌ویکم بهسل[2] به‌بای موحدهٔ ثقیله[3] و سین مهملهٔ مفتوح ولام ، حروف صدودوازده، گُر چهل، لگه‌هفتاد ودو .

سی ودویم اجنگ به‌همزهٔ مفتوحه و قبل ممدوده وفتح جیم تازی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه، حروف صد و سیزده، گُرسی ونه، لگه هفتاد و چهار .

سی وسیوم کره به‌کاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین وها، حروف صدو چهارده، گُر سی وهشت ، لگه هفتاد وشش . و دربعضی از نسخ اسم مذکور براسم سابق که اجنگ باشد ، مقدم مرقوم است .

سی وچهارم سر به سین مهملهٔ مضموم وقبل مفتوح ورا ، حروف صد وپانزده ، گُر سی وهفت ، لگه هفتاد وهشت.

سی وپنجم سسر به‌سینین مهملتین به اول مکسور و قبل مضموم ، و ثانی مفتوح ورا، حروف صد وشانزده، گُر سی‌وشش، لگه‌هشتاد.

سی وششم سمر به‌سین مهمله ومیم مفتوحتین ورا، حروف صد و هفده، گُر سی‌وپنج ، لگه هشتاد و دو .

سی وهفتم سارس به‌سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه وایضا سین

۱ــ ج : مغنونه . ۲ــ ب: بسل . ۳ــ ب : خفیفه .

مهمله، حروف صدوهژده، گَر سی وچهار، لگه هشتاد و چهار.

سی و هشتم سرس بـه‌سین مهمله و رای مفتوحتین و ایضاً سین مهمله، حروف صدونوزده ، گَر سی وسه، لگه هشتا دوشش .

سی و نهم میر به میم مکسور و یای مجهول و را ، حروف صدو بیست، گَر سی ودو، لگه هشتاد وهشت .

چهلم مرت به‌میم‌مفتوح ورای‌مضموم وتای[1] فوقانی‌خفیفه، حروف صدو بیست و یك ، گَر سی ویك ، لگه‌نود .

چهل و یکم جم به‌جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و میم ، حروف صدو بیست و دو، گَر سی، لگه نود ودو .

چهل ودویم سده به کسر سین مهمله وتشدید دال ثقیله وقیل‌خفیفه، حروف صدوبیست وسه ، گَر بیست ونه، لگه نود وچهار .

چهل و سیوم بده به ضم بای موحدهٔ [۵۴ ب] خفیفه و تشدید دال ثقیله و قیل خفیفه ، حروف صد و بیست و چهار ، گَر بست وهشت ، لگه نود و شش .

چهل و چهارم کرال به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را وهمزهٔ مفتوحه ولام، حروف صدوبیست وپنج، گَر بیست وهفت، لگه نودوهشت.

چهل و پنجم کملا به‌فتح کاف تازی خفیفه و میم مضمومه و لام ممدوده ، حروف صدوبیست وشش، گَر بیست وشش، لگه‌صد .

چهل و ششم ار به‌همزهٔ مفتوحه و را، حروف صدوبیست و هفت، گَر بیست وپنج، لگه صدودو .

چهل و هفتم دهبل به‌دال ثقیله و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و لام ، حروف صدوبیست وهشت، گَر بیست وچهار، لگه صد و چهار .

۱ــ ب: تای مجهول .

چهل وهشتم منأبه میم مضمومه و نون مفتوحه وهمزهٔ مضمومه ، و آنرا ملاء نیز گویند، به‌میم ولام مفتوحتین وهمزهٔ مکسوره،حروف‌صدو-بیست‌و نه، گُر بیست‌وسه، لگه صدوشش .

چهل‌و نهم دهو به‌ضم دال ثقیله و واو مفتوحه، وقیل‌همزهٔ مفتوحه، حروف صدوسی، گُر بیست‌ودو ، لگه صدوهشت .

پنجاهم کنأ به‌کاف تازی خفیفه و نون مفتوحتین وهمزهٔ مکسوره ، و در بعضی از نسخ کـرأ نیز مرقوم است ، به کاف تـازی خفیفه و رای مفتوحتین و همزهٔ مضمومه ، حروف صد وسی ویك ، گُر بیست ویك ، لگه صدو ده .

پنجاه ویکم کسن به‌کاف‌تازی خفیفهٔ مکسور وسین مهملهٔ مضموم ونون، حروف صدوسی ودو ، گُر بیست، لگه صدو دوازده .

پنجاه ودویم رنجن به‌رای مفتوحه و نون منو نه و جیم‌تازی خفیفهٔ مفتوح و نون، حروف صدوسی وسه، گُر نوزده ، لگه صدوچهارده .

پنجاه وسیوم میگه به‌میم‌مکسور ویای مجهول وکاف عجمی‌ثقیله، حروف صدوسی‌وچهار، گُر هژده، لگه صدوشانزده .

پنجاه وچهارم گهن[1] به کاف عجمی ثقیلهٔ[2] مفتوح و نون، حروف صدوسی وپنج ، گُر هفده، لگه صدوهژده .

پنجاه وپنجم کنبه به‌کسر کاف تازی خفیفه و نون منو نه وبای‌موحدهٔ ثقیله، حروف صدوسی وشش ، گُر شانزده، لگه صدوبیست .

پنجاه وششم‌گرد به‌فتح کاف عجمی خفیفه[3] ورای مضمومه و دال مثقله، حروف صدوسی وهفت، گُر پانزده، لگه صدوبیست ودو .

پنجاه وهفتم سَس به سینین مهملتین به‌اول مفتوح ، حروف صدو

۱ـ ب: گن .　۲ـ ب : خفیفه .　۳ـ الف ندارد .

سی وهشت، گُر چهارده، لگه صد وبیست وچهار .

پنجاه وهشتم سور به‌سین مهملهٔ مضموم وواومعروف ورا، حروف صد وسی ونه ، گُر سیزده، لگه صدوبیست وشش .

پنجاه ونهم سل به‌فتح سین‌مهمله وتشدید لام، حروف صدو چهل، دوازده، لگه‌صدو [۵۵ الف] بیست و هشت .

شصتم نورنگ به‌نون و واو مفتوحتین ، و به‌جای واو بای موحدهٔ خفیفه نیز استعمال کنند ، ورای مفتوحه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه ، حروف صد وچهل ویك، گُر یازده، لگه صدوسی[1].

شصت ویکم منوهر به‌میم مفتوح و نون مضموم وواو مجهول و های مفتوحه ورا، حروف صدوچهل ودو، گُرده، لگه صدوسی ودو.

شصت ودویم کأن به‌کاف عجمی خفیفه وهمزهٔ مفتوحتین ونون ، وبه‌جای همزه یای تحتانی نیزاستعمال کنند، حروف صدوچهل‌وسه، گُر نه، لگه صد وسی وچهار .

شصت وسیوم رجن به‌را و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح‌ونون، حروف صد وچهل وچهار، گُر هشت، لگه صد[2] وسی وشش.

شصت وچهارم نر به‌نون مفتوح ورا، و آنرا هرنیزگویند به‌های مفتوحه و رای مضمومه ، حروف صد وچهل و پنج ، گُر هفت ، لگه صدو سی وهشت .

شصت و پنجم هار به‌های ممدوده و را ، وآن را هیر نیز گویند به‌های مکسور و یای معروف ورا ، حروف صد وچهل وشش ، گُر شش ، لگه صدوچهل .

شصت وششم بهمر به‌بای موحدهٔ‌ثقیله ومیم‌مفتوحتین ورا، حروف

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ب ندارد .

صد وچهل وهفت. گُر پنج ، لگه صدو چهل ودو .

شصت و هفتم سپهر به سین مهملهٔ مکسور و یای مجهول و های مفتوحه ورا، حروف صدوچهل وهشت[1] ؛ گُرچهار، لگه صدوچهل‌وچهار .

شصت وهشتم کسم به‌کاف‌تازی خفیفه وسین مهملهٔ مضموم ومیم، حروف صدوچهل ونه، گُر سه، لگه صدوچهل وشش[2].

شصت‌ونهم‌بر به‌بای موحدهٔخفیفهٔمفتوح ورا، حروف صدوپنجاه، گُر دو ، لگه صدوچهل و هشت[3]، و در بعضی از نسخ از اسم کأن تا این اسم هشت اسامی برهفت اسامی سابق [4] که از کنبه تا منوهر باشد ، مقدم مرقوم است .

هفتادم تادکه به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و کسر[5] دال مثقلـه و تشدید کاف‌تازی ثقیله، حروف صدوپنجاه ویك ، گُر یك، لگه صدوپنجاه.

هفتاد ویکم سنکه به‌فتح سین مهمله ونون منو نه وکاف تازی‌ثقیله، لگه صدوپنجاه ودو ، کما ذکرنا .

تمام‌شد هفتاد ویك‌قسم چهپی. واستادان دراقسام مذکوره صنعتی به‌کارمی‌برند، وآن صنعت چنان باشدکه درهر تُك از چهار تُك مقدم چهند مذکور دراول هرحصه از دوحصهٔ مذکورهٔ تك‌که یکی یازده ماترا ودویم سیزده ماترا است، لفظ‌گرد به‌کاف عجمی خفیفه ورا [۵۵ ب] و دال خفیفه بیاورند ، و حرف اول کلمهٔ مابعد لفظ مذکور را به حرکت فتحه برسر آن لفظ بیفزایند، یعنی بعداز لفظ گرد مذکور هرکلمه‌که واقع بود حرف اول[6] آن کلمه راهرحرفی که باشد، مثلا ازموی میم وازچشم جیم‌عجمی‌و از لب لام و علی هذا القیاس گیرند و به‌حرکت فتحه در اول لفظ مذکور

۱ـ الف ندارد: وهشت... چهار . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ب ندارد.
۴ـ ب می‌افزاید : خود . ۵ـ الف: کژ . ۶ـ ج ندارد .

زیاده کنند و کاف عجمی خفیفه را که دراول لفظ مذکور است ساکن گردانند و رای متوسط لفظ را موقوف خوانند[1] یعنی به‌طریق ریپه خوانند ، و اگر رای مذکور را به‌طریق ارك خوانند نیز شاید ، یعنی حرف زایده و حرف اول لفظ مذکور که[2] کاف عجمی خفیفه باشد ، هردو را مفتوح خوانند و رای متوسط لفظ را ساکن گردانند و دال خفیفه را که در آخر لفظ است مکسور سازند . برهرتقدیر باید که لفظ مذکور با آن حرف زایده و رای مذکوره چارحرفی شود و آن را ازجمله ماتراهای حصه‌های مذکورهٔ تك سه‌ماترا حساب کنند ، زیرا که رای متصله که ریپه باشد و ارك یعنی رای ساکنه درماترا محسوب نیست ، ودر دو ُتك مؤخر چهند نیز لفظ مذکور را به‌دستور برسر هرحصه از دوحصهٔ مذکورهٔ ُتك که یکی پانزده ماترا و دویم سیزده ماترا است، آورند به‌شرطی که حـرف اول کلمهٔ مابعد لفظ مذکور در اول آن لفظ مکرر آید به حیثیتی که میان آن دو حرف مکرر نونی ساکن واسطه باشد ، و اگر آن نون به‌طریق نون منونه یعنی به‌طریق اخفا خوانده شود نیز شاید ، و لفظ مذکور با حروف سه‌گانهٔ مـذکوره شش‌حرفی شود ، و آن را از جمله ماتراهای حصه‌های مذکوره پنج‌ماترا حساب کنند ، و باشد که درآخر لفظ مذکور بعد از دال خفیفه کاف تازی خفیفهٔ[3] مکسوره بیفزایند چنانکه لفظ مذکور به‌آن کاف هفت[4] حرفی شود و شش ماترا محسوب گردد ، واین لفظ و حروف زایدهٔ مهمله را درمعنی مدخلی نباشد الادروزن[5] . واین‌قسم چهپی را سنگیت چهپی گویند، به‌فتح سین مهمله و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و تای فوقانی‌خفیفه ، ووجه تسمیه[6] آنست که لفظ و حروف زایدهٔ مهملهٔ مذکوره

۱ــ ب: گردانند . ۲ــ ب ندارد : که .... باشد . ۳ــ الف ندارد .
۴ــ الف : همت . ۵ــ ب : دال . ۶ــ ج : تسمیه‌اش .

مشتق‌اند از اصول صدای مردنگ که سازیست مشهور درهند ، موضوع در علم سنگیت که موسیقی باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته :

مگرد موی تو مشك ، چگرد چشمان تو آهو
لگرد لبت یاقوت ، دگرد دندان تو لؤلؤ
[۵۶الف]رگرد رخت‌گلزار، بگرد بالات صنوبر
نگرد نهاد تو[1] نور ، کگرد کاکلت معنبر
صن‌صگردك صیدی‌لاغرم، تن تگردترحم کن‌بتا
بن پگرد پابند توام، من[2] مگردمکش تیغ‌جفا

هفتم دندکا چهند : به‌فتح دال خفیفه و نون منونه و کسر دال مثقله و تشدید کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و غیر ممدوده ، و گویند هر چهندی که در وی زیاده از بیست و شش حرف باشد ، آن‌ازقسم دندکا چهنداست و آن بردوگونه بود :

ماترا پرستار وبرن پرستار .

وماترا پرستار به‌میم ممدوده وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف[3] و رای ممدوده و بای عجمی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون سین مهمله و تای فوقانی‌خفیفهٔ ممدوده ورا، آن‌بود که دروی‌تعداد ماترا معتبر باشد نه‌حروف، وآن درین نزدیکی بیان‌کرده شود[4].

وبرن پرستار به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون را ونون موقوف[5] و باقی حروف و حرکات مذکوره ، به عکس آن باشد یعنی دروی تعداد حروف[6] معتبر بود نه‌ماترا ، و آن بعداز ضبط چهندهای ماترا پرستار ذکر کرده شود ، ان شاءالله تعالی.

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف ندارد.
۵ـ ب ندارد. ۶ـ الف وب : حرف .

پس دندکا چهند که ماترا پرستار است برسه قسم است :

قسم اول: اننگ سیکهر چهند. بباید دانست که اننگ سیکهر به همزه ونون مفتوحتین ونون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف وسین مهملهٔ مکسور ویای مجهول وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح ورا، وآن را رای سویا نیز گویند به رای ممدوده و همزهٔ ملینه و سین مهمله و واو مفتوحتین و تشدید یای تحتانی ممدوده ، و آن دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که درهر تك آن سی و دو حرف وچهل وهشت ماترا باشد، به ترتیب لگه و گر یعنی اول یك حرف لگه بعداز آن یك حرف گر[1] باشد، وعلی هذا القیاس تا آخر لگه وگر درهم باشند . به عبارتی دیگر باید که[2] در هر تك آن پنج جگن وپنج رگن درهم باشند، ودر آخر تك تومر باشد یعنی اول جگن بعداز آن رگن بود، وهمچنین تا آخر پنج جگن وپنج رگن درهم باشند، ودر آخر تك یك لگه و یك گر بود ، و باید که بعداز هرهشت حرف که چهار لگه و چهار گر باشند، بسرام یعنی وقف واقع شود چنانکه تمام تك به چهار بسرام، سه بسرام میانه ویك بسرام آخر به چهار حصه شود، واگر درآخر هرحصه جمك باشد یعنی حصه‌های تك با هم مسجع باشد[3] احسن بود . پس شاعر مختار است [۵۶ ب] خواه در هر چهار تك همه حصه‌های مذکوره را به یك جمك بگوید ، خواه هر[4] سه حصهٔ همه تك های چهارگانه به یك جمك بگوید ، یا هرسه حصهٔ هر تك را جداگانه به یك جمك بگوید چنانکه جمك‌های سه گانهٔ هر تك علیحده باشد، وحصهٔ چهارم هرچهار تك را به یك قافیه بگوید . بر هر تقدیر باید که درآخر هر چهار تك قافیه مختلف نگردد. وتمام بند چهند مذکور یکصد وبیست وهشت حرف ویکصدونود ودوماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[5]:

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب : باید . ۳ــ ج : باشند .

۴ــ ب ندارد . هرسه ... بگوید یا . ۵ــ ج می‌افزاید : نظم .

بیا بتا به‌جان ما، شبی به میهمان ما، یکی غم‌نهان ما، به‌گوش جان‌شنو دمی
ببین به حال زارما ، به‌جان بیقرارما، به سینهٔ فگار ما، زروی ما بچین نمی
وفاکن و جفا مجو، به‌جان ما بلامجو، بیا پی‌خدا مجو، ببین به‌قامت خمی
یکی بگو،چه کاره‌ای، پیاده‌ای‌سواره‌ای،تو تاجکی،هزاره‌ای، کجایی‌و کیی‌همی.

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی هشت‌بار مفاعلن بود برین‌مثال :

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن .

قسم دویم: پهپ‌منجری‌چهند. بباید‌دانست که پهپ منجری به‌ضم بای عجمی‌خفیفه وسکون ها وقیل ایضاً بضمه، وبای‌عجمی خفیفهٔ[2] موقوف و میم مفتوحه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و رای مکسوره و یای معروف ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که از اول هرچهار ُتك اننگ سیکهر چهند که سابق مذکور شد ، حرف لگه حذف نمایند چنانکه درهر ُتك آن سی ویك‌حرف وچهل‌وهفت‌ماترا بود، به‌ترتیب گُر ولگه درهم ، و در آخر ُتك یك حرف گُر باشد . به‌عبارتی دیگر باید که درهرتك آن پنج رگن و پنج جگن، جمله ده‌گن درهم باشند، به‌عکس چهند اول ، و درآخر ُتك یك حرف‌گُر بود، وتمام بندآن یکصدو بیست‌و چهار حرف ویکصدوهشتاد وهشت ماترا باشد، و حاجت به‌مثال آن نیست، و ارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی یکبار فاعلن و هفت‌بار مفاعلن بود، برین مثال :

فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن.

قسم سیوم: ملکا چهند . بباید دانست که ملکا به‌فتح‌میم و کسرلام

۱ـ ب ندارد .　۲ـ ب ندارد .　۳ـ ب ندارد .

مشدده و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که ازآخر هرچهار تك اننگ سیکهر مذکور حرف گُر حذف نمایند، چنانکه در هر تك آن[1] سی ویك حرف وچهل وشش [۵۷ الف] ماترا بود به ترتیب لگه و گُر درهم، ودرآخرهرتك یك حرف لگه باشد، وتمام بندآن یکصد و بیست وچهار حرف ویکصد وهشتاد وچهار ماترا بود، وحاجت به مثال آن نیز نیست، وارکان[2] تقطیعش به طورعروض عربی درهرتکی هفت بار مفاعلن ویك بار فعول بود، برین مثال:

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن فعول.

هشتم ناراآچهند. بباید دانست که ناراآچهند به نون ورای ممدودتین والف ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود[3] چهار تکی که درهر تك آن شانزده حرف[4] و بیست وچهار ماترا باشد به ترتیب لگه و گُر، یعنی اول یك حرف لگه بعدازآن یك حرف گر، همچنین شانزده حرف الی آخره درهم باشند، چنانکه در چهند اننگ سیکهر گذشت، و تك آن نصف تك اننگ سیکهر مذکور بود وتمام بند آن شصت و چهار حرف ونود وشش ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته:

بیا بتا خدای را، شبی به میهمان ما
به گوش جان شنو دمی، یکی غم نهان ما
به عاشقان باوفا وفا کن و جفا مجو
ببین به قامت خمی، به جان ما بلامجو

وارکان[5] تقطیعش به طور عروض عربی درهرتکی چهار بار مفاعلن بود، برین مثال:

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب نـدارد. ۳ـ الف و ب نـدارد.
۴ـ ب: حروف. ۵ـ ب ندارد.

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن[۱] .

نهم تونکاچهند . بباید دانست که تونکا به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم وواو معروف ونون موقوف وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که از[۲] اول هرچهار تُکِ نارا آ که سابق مذکور شد ، حرف لگه حذف نمایند، چنانکه درهر تُک آن پانزده حرف و بیست وسه ماترا باشد ، به‌ترتیب گُر و لگه درهم، و در آخر تك یك حرف گر بود، وتمام بند آن شصت حرف و نود ودوماترا بود ، وحاجت به‌مثال آن نیست ، وارکان[۳] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی یکبار فاعلن و سه‌بار مفاعلن بود، برین‌مثال :

فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن .

دهم رنگکاچهند. بباید دانست که رنگکا[۴] به‌رای مفتوحه و نون‌منونه وکسر کاف عجمی خفیفه و تشدید کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[۵] چهار تکی که از آخر هرچهارتك تونکا چهند که سابق مذکور شد حرف گُر حذف نمایند ، چنانکه در هر تُك آن چهارده حرف و بیست ویك ماترا بود ، به‌ترتیب گر و لگه درهم ، و تمام بند آن پنجاه وشش‌حرف وهشتاد وچهار ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب[۶] گفته[۷] :

[۵۷ب] آنکه‌دید روی او ز[۸] دیده خون فشاند

وانکه دید موی او ، ز بوی چین بماند[۹]

آنکه دید عین او ، زحور عین برید

وانکه دید تیغ او ، به خاك و خون[۱۰] طپید

۱ـ ب سه‌بار مفاعلن دارد . ۲ـ ج ندارد . ۳ـ ب ندارد .

۴ـ ب می‌افزاید : چهند . ۵ـ الف وب ندارد . ۶ـ ب وج ندارد.

۷ـ ج می‌افزاید : نظم . ۸ـ الف وب : از ۹ـ الف : نماند .

۱۰ـ ب : خاك خون .

و ارکان[۱] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

فاعلن مفاعلن مفاعلن فعول .

یازدهم پمانی‌چهند. بباید‌دانست که پمانی به‌فتح‌بای عجمی خفیفه ومیم ممدوده و نون مکسور و یای معروف ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[۲] چهار تکی که درهر تك آن هشت حرف و دوازده ماترا بود به‌ترتیب لگه وگر درهم ، وتمام بند آن سی ودو حرف وچهل وهشت‌ماترا باشد و تك آن نصف تك ناراآ چهند است که سابق مذکورشد ، چنانکه مصنف کتاب[۳] گفته[۴] :

بیا بتا ، به جان ما　　شبی به میهمان ما

وفاکن و جفا مجو　　به جان ما بلا مجو

و ارکان[۵] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی دوبار مفاعلن بود ، برین مثال :

مفاعلن مفاعلن .

دوازدهم بلریاچهند . بباید دانست که بلریا به فتح بـای موحدهٔ خفیفه ولام مشدده وسکون‌را و یای تحتانی‌ممدوده، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تکی که در هر تك آن[۶] هشت حرف و دوازده ماترا بود به‌ترتیب گر و لگه درهم ، به عکس پمانی‌چهند که سابق مذکور شد ، و تمام بند آن سی و دو حرف وچهل وهشت ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۷]:

ای نگار حور زاد　　وی بت پری نهاد

جور چند بی‌گناه　　آه از آن دل تو، آه

۱ــ ب ندارد.　۲ــ ب ندارد.　۳ــ ب ندارد.　۴ــ ج می‌افزاید: نظم .　۵ــ ب ندارد .　۶ــ الف ندارد .　۷ــ ج می‌افزاید: نظم.

و ارکان[1] تقطیعش به طور عروض عربی[2] چنین بود : فاعلن مفاعلان .

سیزدهم کریتا چهند . بباید دانست که کریتا به کاف تازی خفیفه و رای متصلهٔ مکسور و یای معروف و تای فوقانی مثقلهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن هشت بهگن بود چنانکه در تمام تك بیست و چهار حرف و سی و دو ماترا باشد ، و تمام بند آن نود و شش حرف و یکصد و بیست و هشت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته :

نوش لبانت مایهٔ جانم ، خال سیاهت نافه و عنبر
چین جبینت موجهٔ کوثر، طره وخطت سنبل و کافر
بی‌رخ‌خوبت زارونزارم، بهرخدا بنما رخ مهوش
خوار وخرابم، باتب‌وتابم، جام‌شرابم‌ده‌بت‌میکش

وارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :
مفتعلن مفعول فعولن، مفتعلن مفعول فعولن[4] .

چهاردهم سنه بهار چهند . بباید دانست که سنه بهار به کسر سین [۵۸الف] مهمله وسکون‌های مغنونه و کسر بای موحدهٔ خفیفه وهای ممدوده و را، وآن را درمتعارف[6] اندچهند نامند، به همزهٔ مکسوره و نون منونه[5] و دال خفیفهٔ ممدوده، و آن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که درهر تُك آن هفت بهگن بود و بعد از هفت بهگن در آخر تُك یك کرن باشد چنانکه در تمام تُك بیست وسه حرف وسی ودو ماترا بود ، و تمام

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ب : در هرتکی یکبار فاعلن و یکبار مفاعلان بود برین مثال ، فاعلن مفاعلان . ۳ــ ب ندارد . ۴ــ الف : فعول .
۵ــ ب : مغنونه.

بند آن نود و دوحرف و یکصد و بیست و هشت ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب[۱] گفته :

خال سیاهت عنبر خالص ، روی چوماهت کوکب تابان
چین جبینت موجهٔ کوثر ، طره و خطت سنبل و ریحان
نوش لبانت عیسی جانم ، خاك قدومت کحل صفاهان
خط غبارت آیهٔ رحمت ، نور عذارت[۲] سورهٔ رحمان

وارکان[۳] تقطیعش به‌طور عروض عربی همان تقطیع چهندسابق بود مگرآنکه جزو آخرین چهند بروزن فعولان نیز آید .

پانزدهم سنگیت چهند . ببایددانست که سنگیت به‌فتح سین مهمله ونون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف وتای فوقانی خفیفه در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی[۴] که در تُك چهارم سنه بهار چهند که سابق مذکور شد، الفاظ اصول صدای مردنگ که سازیست مشهور ، درج کنند و آن الفاظ مهمل باشند و در معنی مدخلی ندارند ، و الفاظ اصول مذکوره این است :

اول سگردی به‌فتح سین مهمله و سکون کاف عجمی خفیفه ورای متصله یافتح کاف مذکور وسکون‌را ودال خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

دویم تگردی به فتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره .

سیوم تنتتك به فتح چهارتای فوقانی خفیفهٔ متوالیه و تشدید تای رابعه وکاف تازی خفیفه .

چهارم تهیا به‌فتح تای فوقانی ثقیله و تشدید یای تحتانی ممدوده ،

۱ـ ب ندارد . ۲ـ الف : عـذارش . ۳ـ ب ندارد .
۴ـ ب ندارد : چهار تکی .

و گاهی[1] بجای آن تهیئی نیز استعمال کنند به‌کسر تای فوقانی ثقیله و یای مجهول و همزهٔ مکسوره و یای معروف .

و آنجمله بدون ریپه یا ارکِ سگردی و تگردی که عبارت‌از رای متصله یا رای ساکنه باشد، بیست و شش ماترابود ، چه ریپه وارك درشمار ماترا محسوب نیست‌کما ذکرنا، وطریق درج کردن الفاظ اصول مذکوره چنان‌بودکه بعداز وقوع شش ماترا از اول تك‌چهارم‌چهند مذکورهر یکی از سگردی وتگردی[2] [۵۸ ب] مذکور را دومرتبه متصل‌هم تکرار[3] کنند، یعنی اول دومرتبه متصل‌هم سگردی گویند بعد از آن دو مرتبه متصل‌هم تگردی‌گویند. پس‌یك‌مرتبه تنتنتك‌گویند. بعده یك‌مرتبه‌تهیا یاتهیئی درآخر آورند، چنانکه ترکیب مجموع‌الفاظ مذکوره چنین شود :

سگردی سگردی تگردی تگردی تنتنتك تهیا.

وبعضی‌بعداز وقوع ده‌ماترا از اول‌ تُك مذکورهریکی ازسگردی و تگردی را دومرتبه متصل‌هم تکرارکنند چنانکه گذشت ، بعداز آن یك مرتبه در آخر تك تنتهیا آورند ، به زیادتی دوتای فوقانی خفیفهٔ مفتوحه در اول لفظ تهیای مـذکور ، چنانچه[4] ترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین‌شود :

سگردی سگردی تگردی تگردی تنتهیا .

وبعضی بعداز وقوع چهارده ماترا از اول تُك مذکور سگردی را مکرر گویند ، بعد از آن یك‌مرتبه تگردی گویند . پس یك مرتبه تنتنتهیا درآخر تُك بیاورند[5] به‌زیادتی دوتای فوقانی خفیفه برلفظ تهیای مذکور ، چنانکه بالا گذشت، وترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین‌شود :

۱ـ الف: کاف جای‌آن . ج : گاه . ۲ـ ج ندارد . ۳ـ ب ندارد : تکرار.... متصل‌هم . ۴ـ ج: چنانکه . ۵ـ ب : بیارند .

سگردی سگردی تگردی[1] تنتهیا .

و بعضی بعد از وقوع هژده ماترا از اول تُك مذکور یك مرتبه سگردی و یك‌مرتبه تگردی گویند و یك‌مرتبه تنتهیا در آخر تك بیاورند ، به‌زیادتی دوتای فوقانی خفیفهٔ مذکوره چنانکه گذشت ، و ترکیب الفاظ مذکوره[2] چنین‌شود :

سگردی تگردی تنتهیا .

چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

خال سیاهت عنبر خالص ، نوش لبانت مایهٔ جانها
چین جبینت موجهٔ کوثر ، موی میانت راز نهانها
باخدچون‌گل، بالب چون‌مل، بارخ مهوش‌ای‌بت‌زیبا
گویی یکی‌سگردی سگردی‌تگردی تنتنك تهیا

شانزدهم چهیلا چهند . بباید‌دانست که چهیلا به فتح جیم عجمی ثقیله وسکون یای تحتانی ولام ممدوده ، وآن‌را مدرا نیز‌گویند، به‌فتح‌میم و دال خفیفهٔ مکسوره ورای ممدوده ، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تکی که درآخر تُك سنه بهار چهند که سابق مذکور شد ، بعداز هفت بهگن به‌جای کرن یك‌حرف تُر بیاورند ، چنانکه درتمام تك بیست و دوحرف وسی[4] ماترابود، وتمام بندآن هشتاد وهشت‌حرف ویکصدوبیست ماترا باشد . و حاجت به‌مثال‌آن نیست ، وارکان[5] تقطیعش به طور عروض عربی [۵۹ الف] چنین بود :

مفتعلن مفعول فعول مفتعلن مفعول فعل[6].

۱ــ الف: تگردی تگردی. ۲ــ الف‌ندارد. ۳ــ ج می‌افزاید : نظم .
۴ــ ب: سی ودو . ۵ــ ب ندارد . ۶ــ ب : مفتعلن مفعول مفتعلن فعول مفعول فعل . ج : مفتعلن مفعولن فعولن مفتعلن مفعولن فعل .

هفدهم را ساچهند . بباید دانست که راسا به را و سین مهملهٔ ممدودتین ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن پنج بهگن و در آخر ُتك یك حرف لگه باشد ، چنانکه در تمام ُتك شانزده حرف و بیست ویك‌ماترا بود، وتمام بندآن شصت و چهارحرف و هشتاد وچهار ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[1]:

ای شده جـان خـراب بـه راهت پی‌سپر
وی شده بی رخ خوب تـو روزم تیره تـر
قامت تـو شمشاد و دهـانت[2] غنچه وش
روی تو چون گل، ساعدوساقت صاف وخوش

وارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین‌بود :
مفتعلن فعلات فعولن[4] فاعلن .

هژدهم مودك چهند . بباید دانست که مودك[5] به میم مضموم وواو مجهول و دال و کاف‌تازی خفیفتین به‌اول مفتوح ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن چهار بهگن بود ، چنانکه در تمام ُتك دوازده حرف وشانزده ماترا باشد، وتمام‌بندآن چهل وهشت حرف و شصت و چهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[6]:

خال سیاهت نافه و عنبر تنگ دهانت حقهٔ شکر
نوش لبانت عیسی جانم قد بلندت جان و روانم

و ارکان[7] تقطیعش به‌طور عروض[8] عربی چنین بود :
مفتعلن مفعول فعولن[9] .

۱ــ ج : گوید نظم . ۲ــ الف : دهانش . ۳ــ ب ندارد .
۴ــ الف : فعول . ۵ــ ب می‌افزاید : چهند . ۶ــ ج می‌افزاید : نظم .
۷ــ ب ندارد . ۸ــ ج ندارد . ۹ــ الف : فعول

نوزدهم سیهن چهند . بباید دانست که سیهن به سین مهملهٔ مکسور و یای معروف و های مفتوح و نون ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهارتُکی که در تُك آن سه بهگن و در آخر تك یك کرن بود ، چنانکه در تمام تك یازده حرف و شانزده ماترا باشد ، و تمام بندآن چهل وچهار حرف وشصت‌وچهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[1]:

نوش لبانت عیسی جانها ‌ ‌ ‌ موی میانت راز نهانها
روی[2]چوماهت کوکب تابان ‌ ‌ ‌ موی سیاهت شام غریبان

و ارکان[3] تقطیعش به طور عروض عربی همان تقطیع چهند سابق اوست .

بیستم پنکا بانی چهند. بباید دانست که پنکابانی به فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و کاف تازی و بای موحدهٔ خفیفتین ممدودتین و نون مکسور و یای [۵۹ ب] معروف ، در اصطلاح اهل[4] این فن چهندی بود چهارتُکی که در هرتُك آن چهار گن بود بدین‌ترتیب ، اول یك بهگن ، بعدازآن یك‌بپ وبعداز بپ دو بهگن بود، چنانکه درتمام تك سیزده حرف و شانزده ماترا باشد، وتمام بندآن پنجاه ودو حرف و شصت وچهار ماترا بود، چنانکه‌مصنف کتاب گفته[5] :

ای زغمت مه نو شده لاغر ‌ ‌ ‌ وی زلبت شده خون‌دل‌ساغر
خوی‌توسرکش، خال‌توعنبر ‌ ‌ ‌ کاکل وزلف تو سنبل وچنبر

وارکان تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

مفتعلن فعلات فعولن .

بیست و یکم گندهانا چهند . بباید‌دانست که گندهانا بـه فتح

۱ــ ج می‌افزاید : نظم. ‌ ‌ ۲ــ الف این‌مصراع ندارد . ‌ ‌ ۳ــ ب ندارد.
۴ــ الف ندارد . ‌ ‌ ۵ــ ج می‌افزاید : نظم .

کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیله و نون ممدودتین « دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که‌درهر تك آن ده حرف و چهارده‌ماترا بود، به‌وجهی که در اول و آخر ُتك حرف ُگر باشد ، و چون تمام تك‌را بنت یعنی تقطیع[1] کنند، سه‌گن چهارماترائی به‌تقطیع در آید و یك حرف ُگر درآخر تك باقی‌ماند، وتمام بندآن چهل حرف وپنجاه‌وشش ماترابود، چنانکه‌مصنف کتاب گفته[2] :

با رخ از همه زیبایی　　　　با قد از همه بالایی
مویت‌همه‌کس‌رادامی　　　　رویت‌همه‌کس‌راکامی

وارکان[3] تقطیعش به‌طورعروض عربی چنین بود :

مفعولن فعلاتن[4] فع .

یا چنین‌بود : فع‌لن فعلاتن فع‌لن .

بیست ودویم اهیر چهند . بباید دانست که اهیربه‌همزۀ مفتوحه و های مکسوره ویای معروف ورا ، دراصطلاح اهل‌این‌فن چهندی بود[5]چهار تکی که درهرتك آن دوبهگن بود و درآخر ُتك[6] تورباشد چنانکه درتمام ُتك هشت حرف ویازده‌ماترا بود، وتمام‌بندآن سی‌ودوحرف وچهل وچهار ماترا باشد، چنانکه مصنف[7] کتاب گفته :[8]

نوش لبانت جام　　　　موی سیاهت شام
تنگ دهانت هیچ　　　　کاکل تو همه پیچ[9]

وارکان[10] تقطیعش به‌طور عروض عربی[11] چنین بود :

۱ــ ب : تقطیعش .　　۲ــ ج می‌افزاید : نظم .　　۳ــ ب ندارد .
۴ــ ب : فعلان .　　۵ــ ب ندارد .　　۶ــ ب ندارد .　　۷ــ ج : مؤلف.
۸ــ ج می‌افزاید : نظم .　　۹ــ ب این دومصرع را پس و پیش‌آورده است.
۱۰ــ ب ندارد .　　۱۱ــ ب : در هر تکی یك‌بار مفتعلن و یك‌بار فعلان بود ، برین‌مثال مفتعلن فعلان .

مفتعلن فع‌لان .

بیست وسیوم هنسا چهند . بباید‌دانست که هنسا به‌های مفتوحه و نون منونه وسین مهملهٔ ممدوده دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[1] چهار ُتکی که در هر ُتك آن دوگن بود . اول بهگن ، بعد از آن کرن باشد ، چنانکه در تمام تك پنج [۶۰ الف] حرف و هشت ماترا بود و تمام بند آن بیست حرف وسی ودوماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[2]:

موی تـو دامی　　خط تـو شامی

روت بـهاری　　خـوت شـراری

وارکان[3] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین[4] بود : مفتعلن فع .

بیست وچهارم پنچا چهند. بباید‌دانست که پنچا به‌فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن یك بهگن و درآخر ُتك دوحرف لگه بود ، چنانکه در تمام ُتك پنج حرف و شش‌ماترا باشد، و تمام بندآن بیست حرف وبیست و چهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته :

روی تو خوش　　موی تـو کش

بوی تـو ُگل　　خوی تـو مل[5]

و ارکان[6] تقطیعش بـه طور عروض عربی در هر تکی یك‌بـار مفتعلن بود .

بیست وپنجم ارل چهند. بباید‌دانست که ارل به‌فتح همزه و کسر را وتشدید لام وتخفیفه، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود[7] چهار ُتکی که

۱ــ الف ندارد .　۲ــ ج می‌افزاید : نظم .　۳ــ ب ندارد .

۴ــ ب : در هـرتکی یك‌بار مفتعلن و یك‌بـار فع بود برین مثال ، مفتعلن فع .

۵ــ الف وج : گل .　۶ــ ب ندارد .　۷ــ ب و ج ندارد .

درهر ُتك آن بیست ویك‌ماترا بود بلاقید لگه وگُرو ، مگر آنکه ماقبل‌حرف آخر ُتك حرف لگه واجب بود ، و بعضی درآخر ُتك تومر[1] یعنی لگه و گُرو را واجب دانند وبعضی رگَن را لازم شمارند ، و درابتدای ُتك چهارم الفاظ پرهان هان جو بیفزایند ، به‌فتح بای عجمی خفیفه و کسررا وهائین ممدودتین با نونین مغنونتین و جیم تازی خفیفهٔ مضموم و واو معروف، و آن جمله هشت ماترا بود که یك سگَن و یك کرن باشد. و بعضی پرهان که سگَن باشد ، بیفزایند فقط و هان جو که کرن باشد، نیارند، و بعضی به‌جای پرهان ، پن‌هان گویند به‌ضم بای عجمی خفیفه و کسر نون یعنی[2] در اول بای عجمی خفیفه را به‌ضم خوانند وبعد آن به‌جای رای‌نون آورند وباقی را به‌حال خود گذارند ، وبای عجمی خفیفهٔ مذکوره را ثقیله نیز استعمال کنند . پس تمام‌بند چهند مذکور به اعتبار ماتراهای اصلیه که در هر ُتکی بیست ویك ماترا است ، هشتاد و چهار ماترا بود ، و باهشت‌ماترای زایده که درابتدای ُتك[3] چهارم‌افزوده شده، نود ودوماترا باشد، وبه‌اعتبار آنکه درابتدای ُتك‌مذکورچهار ماترا افزوده‌شود هشتاد وهشت‌ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[4]:

ای شده از جـان روی تـرا مـه[5] مشتری ،
بـر رخ تـو دیوانـه گشته حور و پـری
جام [۶۰ ب] وصـالی[6] بخش بـه مخموران خود
پرهان‌هان جو،جورمکن[7]زین‌بیش به‌میخواران[8]خود

و ارکان[9] تقطیع این چهند به‌طور عروض عربی چون[10] حروف و

۱ـ الف : تو. ۲ـ ب ندارد : یعنی.... خودگذارند . ۳ـ الف:تك مذکور. ۴ـ ج‌می‌افزاید: نظم. ۵ـ ج: مه‌ومشتری. ۶ـ ب:وصال.
۷ـ در هرسه نسخه « مکن‌جور » ضبط شده است . ۸ـ ج : مهجوران .
۹ـ ب ندارد . ۱۰ـ ب می‌افزاید: چهندمذکور .

گن‌های مقرری ندارد مختلف[۱] باشند ، از آنجمله یك تقطیعش اینست:

مفتعلن مفعول فعولن فاعلن .

و تقطیع ُتك چهارمش چنین بود :

فعلاتن فع مفتعلن مفعول فعولن[۲] فاعلن .

بیست و ششم هیرچهند ، بباید دانست که هیر به‌های مکسور و یای معروف‌ ورا، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن شش گن[۳] بود بدین‌ترتیب ، اول یك بهگن، بعداز آن یك‌سگن، بعد[۴] از آن یك‌نگن، و نگن سه‌لگه بود، بعداز نگن یك جگن و بازیك‌نگن و بعداز آن درآخر ُتك یك‌رگن‌ بود ، چنانکه درتمام تك‌هژده حرف و بیست وسه‌ماترا بود ، وتمام بندآن هفتاد و دو حرف ونود ودو ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۵]:

روی خوشت ، موی خوشت عنبر و مه چارده

نـوش لبت عیسی دل ، کاکل مشکین سیه

خال زنخ گوی مشك ، کاکل کج صولجان

سیب ذقن ، تنگ دهن، ساده وخوش‌ای جوان

وارکان[۶] تقطیعش بطور[۷] عروض عربی چنین‌بود :

مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن .

بیست وهفتم چوبولا چهند . بباید دانست که چوبولا به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون واو وبای موحدهٔ خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و لام ممدوده ، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن

۱ـ ب: لهذامختلف آید.　۲ـ الف: فعول. ب: فعلن.　۳ـ الف ندارد.
۴ـ ب : پس .　۵ـ ج می‌افزایـد : نظم .　۶ـ ب نـدارد .
۷ـ الف ندارد : بطور... بود .

پانزده ماترا بود به‌وجهی که در ابتدای ٌتك بهگن ودر آخر ٌتك تور باشد و میانهٔ این هردوگن هرچه اتفاق‌افتد، وتمام‌بندآن شصت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۱] :

ای رخ تو روشن[۲] چوماه[۳] وی‌سر[۴]زلفت چو[۵]شب سیاه

موی میانت هیچی نه کاکل تو جز پیچی نه

وارکان[۶] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن مفعولن[۷] فاع .

بیست وهشتم برنبه چهند. ببایددانست‌که برنبه به‌کسر بای‌موحدهٔ خفیفه و رای متصله ونون منونه و بای موحدهٔ ثقیله ، دراصطلاح اهل این فن چهندی‌بود چهار ٌتکی که در[۸]هر ٌتك آن هشت‌کرن بود چنانکه درتمام ٌتك شانزده حرف گُر و سی ودو ماترا باشد ، و تمام بندآن شصت وچهار حرف گُر و یکصد وبیست وهشت ماترا بود ، [۶۱ الف] چنانکه مصنف کتاب گفته :[۹]

ای جانان[۱۰] رویی داری چون‌مه ، گیسوداری چون شامی[۱۱]

دندانی چون دانهٔ لؤ لؤ ، موی پیچانی چون دامی

تاکی ما را داری زینسان خوار و زار[۱۲] و مهجورای جان

مارا شادان کی می‌خواهی ، تو باش ای‌مه ، شاد[۱۳]وخندان

و ارکان[۱۴] تقطیعش به‌طور[۱۵] عروض عربی در هرتکی هشت‌بار

۱ــ ج می‌افزاید : نظم . ۲ــ ب : روشن تو . ۳ــ ج : چون‌ماه.
۴ــ الف : سر زلف تو . ۵ــ ج : چـون . ۶ــ ب نـدارد .
۷ــ الف : مفعول . ۸ــ ج ندارد . ۹ــ ج می‌افزاید : نظم .
۱۰ــ ج : جـان . ۱۱ــ الف : ای جانان روی داری چـون شامی .
۱۲ــ ج : نزار . ۱۳ــ ب : شادان و خندان . ۱۴ــ ب ندارد .
۱۵ــ ب ندارد : بطور عروض عربی .

فع‌لن بود برین مثال: فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع لن.

بیست و نهم بجومالا چهند. بباید دانست که بجومالا به‌بای موحده وجیم تازی خفیفتین، به‌اول مکسور و ثانی مشدد مضموم و واو معـروف ومیم ولام ممدودتین ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که درهر تُك آن چهار کرن بود، چنانکه در تمام تُك هشت گُر وشانزده مـاترا باشد، وتمام بند آن سی و دو حرف و شصت و چهار ماترا بود، و تك آن نصف تك برنبه چهند است که سابق مذکور شد ، چنـانکه مصنف کتاب گفته[1]:

ای جان[2] رویی داری تابـان — مویی چون زنجیر پیچان
گیسویی داری چون[3] ماری — دندانی چون دانهٔ نـاری

و آن را درعربی بحر متدارك مثمن مقطوع نامند و تقطیعش در هر تُکی چهار بار فع لن باشد، برین مثال: فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن.

سیم[4] روآمالاچهند. بباید دانست که روآمالا به‌رای مضموم وواو معروف والف ممدوده‌ومیم ولام ممدودتین، دراصطلاح اهل این‌فن‌چهندی بود چهار تُکی که درآخرهر تُك بجومالا چهند[5] که سابق‌گذشت یك‌حرف گُر بیفزایند چنانکه درتمام تُك چهار کرن ودرآخر تُك یك[6] حرف‌گُر بود، وآن جمله نه حرف‌گُر وهژده ماترا است، وتمام بندآن سی و شش حرف گُر[7] وهفتاد ودو ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[8]:

جانان، چون لؤلؤ دندان داری — مـه آسا روی تـابان داری
گیسوداری پیچان چون[9] دامی — وان عینی داری چون[10] با دامی

۱ــ ج مـی‌افزاید: نظم . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ الف: چو .
۴ــ الف: سیوم. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ الف ندارد.
۸ــ ج می‌افزاید: نظم. ۹ــ ب: چو. ۱۰ــ ب: چو.

وارکان[۱] تقطیعش به‌طورعروض عربی درهر ُتکی چهار بار فع‌لن و در آخر ُتك يك بارفع باشد، برین مثال:

فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع.

سی‌ویکم لچهی چهند . بباید دانست که لچهی به فتح لام و کسر جیم[۲] عجمی ثقیلهٔ مشدده ویای معروف، دراصطلاح [۶۱ ب] اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك آن سه کرن و در آخر ُتك يك حرف گُر بود، چنانکه در تمام هفت حرف‌گُروچهارده ماترا باشد، و تمام بند آن بیست و هشت حرف‌گُر[۳] و پنجاه و شش ماترا بود ؛ چنانکه مصنف کتاب گفته[۴]:

جانان، رندان را جامی	مهجوران را پیغامی
میخوران را جامی ده	ناکامان را کامی ده

وارکان[۵] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی سه‌بار فع‌لن و درآخر تك یکبار فع بود برین مثال: فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع.

سی و دویم تنا چهند. بباید دانست که تنا به‌کسر تای فوقانی خفیفه و تشدید نون ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که درهرتك آن دو کرن بود، چنانکه درتمام ُتك چهار حرف‌گُر[۶] وهشت ماترا باشد، وتمام بند آن شانزده حرف‌گُر و سی ودو ماترا بود[۷] و ُتك آن نصف ُتك بجومالا چهند است که سابق مذکور شد، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[۸]:

رنگیـن رویـا	شیرین‌گـویـا
بیباکـی تـو	چالاکی تو

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف ندارد: حرف، ب ندارد:گر. ۴ـ ج می‌افزاید: نظم. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ الف ندارد. ۷ـ الف: باشد بود. ۸ـ ج می‌افزاید: نظم.

و ارکان[۱] تقطیعش به طور عروض عربی درهر ُتکی دوبار فع‌لن بود برین مثال: فع‌لن فع‌لن .

سی وسیوم سموها چهند . بباید دانست کـه سموها به سین مهملهٔ مفتوح ومیم مشددهٔ مضموم و واو معروف وهای ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که درآخرهر ُتك تنا چهندکه سابق مذکور شد، یك حرف‌گُر بیفزایند چنانکه درهر ُتك پنج حرف‌گُر و ده ماترا بود، وتمام بندآن بیست حرف‌گُر وچهل ماترا باشد، چنانکه مصنف‌کتاب‌گفته[۲]:

ماه تابانـی	شاه خوبانی
جان جانانی	لؤلؤ دندانی

وارکان[۳] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی دوبار فع‌لن[۴] و در آخر ُتك یك بار فع بود، برین مثال:

فع‌لن فع‌لن فع .

سی وچهارم کهنگا چهند. بباید دانست که کهنگا به فتح‌کاف تازی ثقیله و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل ایـن فن چهندی بود چهار ُتکی که درهرتك آن دو کرن ویك سگن بود چنانکه در تمام ُتك هفت حرف و دوازده ماترا باشد ، و تمام بند آن بیست وهشت حرف و چهل وهشت ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[۵]:

جانـا ، داری َسرِ مـا	[۶۲ الف] روزی‌آیی برما
جـان ما را بـردی	خـون مـا را خوردی

و آن را در عروض[۶] عربی بحر متدارك مسدس مقطوع نـامند و

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ج می‌افزاید: نظم. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف: فع‌لن بودبرین مثال‌فع‌لن ودرآخرالخ. ۵ـ ج می‌افزاید: نظم. ۶ـالف وب ندارد.

تقطیعش در هر ُتکی سه‌بار فع‌لن بود و در آخر تك فعلن[۱] نیز شاید، برین مثال: فع‌لن فع‌لن فع‌لن[۲].

سی و پنجم پایکا چهند . باید دانست که پایکا به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده وهمزهٔ[۳] ملینه وتشدیدکاف تازی خفیفهٔ ممدوده، دراصطلاح اهل‌این فن چهندی بود[۴] چهار ُتکی که درهر ُتك‌آن دو کرن ویك ببپ و بعد ازبپ درآخر ُتك یك حرف‌گُربود، چنانکه در تمام ُتك نه حرف وچهارده ماترا باشد، و تمام بندآن سی‌وشش حرف و پنجاه و شش ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۵] :

ای جان‌داری دورخ چومه پیچان داری دو[۶] زلف سیه
خالی داری طرفه بـرو پیچی داری عجب به‌مو

وارکان[۷] تقطیعش به‌طور عروض عربی‌درهرتکی دوبارفع‌لن ودر آخر ُتك یك بار مفاعلن یا مفتعلن بود برین مثال:

فع‌لن فع‌لن مفاعلن .

یاآنکه[۸] فع‌لن فع‌لن مفتعلن .

سی‌وششم تانی چهند. باید دانست که تانی به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ونون مکسور و یای معروف ، و آن را درمتعارف جهولناگویند ، به‌جیم تازی ثقیلهٔ مضموم و واو معروف ولام موقوف و نون ممدوده ، و آن دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی به‌یك قافیه که درهر ُتك آن هفت رگن بود ودر[۹] آخر ُتك یك حرف‌گُرباشد، به‌حیثیتی که در تمام ُتك چهار بسرام یعنی وقف واقع شود ، سه بسرام اول بعد از ده ماترا و

۱ــ ب: فعل. ۲ــ ب: فعل. ۳ــ الف ندار: وهمزه... ممدوده.
۴ــ ب ندارد. ۵ــ ج می‌افزاید: نظم. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ ب: برین مثال. ۹ــ ب ندارد .

بسرام چهارم بعد ازهفت ماترا باشد، واگر به‌جای سه‌بسرام هر ُتـك جمك باشد یعنی درهر ُتك بسرام‌های سه‌گانه با هم مسجع باشند، مستحسن‌بود، چنانکه در تمام تك بیست ودو حرف وسی‌وهفت ماترا بود، وتمام بند آن هشتاد و هشت حرف و یکصد و چهل وهشت ماترا باشد، چنانکـه مصنف کتاب گفته[1]:

موی[2] توعنبرین، روی تویاسمین، خوی توآتشین ، ای پریرو
قامت توسهی ، روی تو نوگلی[3]، دام توسنبلی، ای سمن بـو
خط تو عنبری، خال تونافه‌ای، روی[4] صحرای‌چین، ای‌جفاجو
قـد تو آفتی ، کاکل تو بلا ، ساعد تو صفا ، ای بلا[5] خو

وارکان[6] تقطیعش به‌طورعروض عربی درهر ُتکی شش بار فاعلن ودرآخر تك یك بار فاعلاتن [۶۲ ب] بود یا هفت بار فاعلن ویك بار در آخر فع باشد برین مثال: فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلاتن .

یاآنکه[7]: فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن‌فع.

سی وهفتم چندانا چهند. بباید دانست که چندانا به‌فتح جیم‌عجمی خفیفه ونون منونه و دال خفیفه و نون ممدودتین، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك‌آن چهار رگن بود چنانکه در تمام ُتك دوازده حرف و بیست ماترا باشد، و تمام بندآن چهل وهشت حرف و هشتاد ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[8]:

روی توبا صفا، موی توعنبرین   قامت تو بلا، خوی تـو آتشین
خال تونافه‌ای، خط توعنبری[9]   قد تو آفتی ، موی تـو چنبری

۱ــ ج می‌افزاید : نظم . ۲ــ الف وج: موی تویاسمین خوی الخ .
۳ــ الف‌وب:گلی. ۴ــ ب: روی تو. ۵ــ الف‌ندارد. ۶ــ ب‌ندارد.
۷ــ ب: برین مثال. ۸ــ ج می‌افزاید: نظم. ۹ــ الف: عنبرین.

وآن را درعربی بحر متدارك مثمن سالم نامند، و تقطیعش در هر تُکی چهار بار[1] فاعلن بود، برین مثال: فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن.

سی و هشتم بجوها چهند. بباید دانست که بجوها به‌بای موحده وجیم تازی خفیفتین، به‌اول مکسور و ثانی مشددهٔ مضموم و واو معروف وهای ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که درهر تُك آن دورگن بود چنانکه در تمام تُك شش حرف و ده ماترا باشد، و تمام بندآن بیست و چهار حرف و چهل ماترا بود، و تك آن[2] نصف تك چندانا چهند است که سابق مذکور شد، چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

روی تو ماه ما   کوی تو راه ما

موی تو عنبرین   روی تویاسمین

وارکان[4] تقطیعش به طور عروض عربی درهر تُکی دوبار فاعلن بود، برین مثال: فاعلن فاعلن.

سی ونهم چامرچهند. بباید دانست که چامر به جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده و میم مفتوحه[5] ورا، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن پنج‌گن بود، اول یك رگن، بعد از آن یك جگن و همچنین یك رگن ویك جگن درهم بیاورند تا هرپنج‌گن تمام شود و رگن درآخر تُك واقع گردد، چنانکه در تمام تُك پانزده حرف و بیست و سه ماترا بود، و تمام بندآن شصت حرف ونود و دو ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[6]:

ساقیا، گهی به ما ز روی شوق جامکی

باقی شراب ده به رند نیکنامکی

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ج می‌افزاید: نظم. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ج‌می‌افزاید: نظم.

ما خراب روی تو ؛ اسیر دام موی تـو
عاشق‌نگاه[۶۳الف]تو، کباب‌تند خوی‌تو

و ارکان[۱] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تُکی یك بارفاعلن وسه بار مفاعلن بود برین مثال: فاعلن مفاعلن مفاعلن[۲] مفاعلن.

چهلم چنچلا چهند. بباید دانست که چنچلا به فتح جیم عجمـی خفیفه و نون منونه و ایضاً جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح و لام ممـدوده ؛ در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در ابتدای هر تُك چامر‌چهند که سابق مذکور شد[۳]، یك حرف لگه بیفزایند چنانکه در تمام تُك شانزده حرف وبیست و چهارماترا بود، و تمام بندآن شصت وچهارحرف و نود و شش ماترا باشد، و حاجت به مثـال آن نیست، وارکان[۴] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی چهار بار مفاعلن بود برین مثال[۵] :

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن.

چهل‌ویکم سامانی چهند. بباید دانست که سامانی به سین مهمله و میم ممدودتین ونون مکسوروبای معروف، دراصطلاح اهل این فن‌چهندی بود چهار تُکی که درهرتك‌آن یك رگن و یك جگن و درآخر تُك[۶] یـك حرف گُر باشد چنانکه در تمام تك هفت حرف و یازده ماترا بود ، و تمام بندآن بیست وهشت حرف و چهل وچهارماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۷] :

ساقیـا[۸] شرابکـی	زان شراب نابکی
تابکـی تغافلـی	چند ازین تعللـی

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف: مفاعل. ۳ـ ب وج: گذشت. ۴ـ ب ندارد. ۵ـ الف ندارد: برین‌مثال. ۶ـ ج‌ندارد. ۷ـ ج‌می‌افزاید: نظم. ۸ـ ب: ساقیا ساقیا.

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تُکی یك بار فاعلن ویك بار مفاعلن بود برین مثال:

فاعلن مفاعلن.

چهل‌ودویم کهاری چهند. بباید دانست که کهاری به‌کاف تازی ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور و یای معروف، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که درهر تُك آن یك رگن و در آخر تك یك حرف گُر باشد چنانکه در تمام تُك چهار حرف وهفت ماترا بود، و تمام بند آن شانزده حرف و بیست و هشت ماترا باشد[2]، چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

یار مایی	بیوفایی
ماه رویی	تندخویی

و رکن[4] تقطیعش به طور عروض عربی درهر تُکی یك بار فاعلاتن بود.

چهل و سیوم تنگا چهند. ببایدا دانست که تنگابه‌ضم تای فوقانی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که درهر تُك آن اول دونگن بود، ونگن‌سه[۶۳ ب] حرف لگه باشد، و درآخر تك یك کرن بود، چنانکه در تمام تك هشت حرف و ده ماترا باشد، وتمام بند آن سی‌ودوحرف وچهل‌ماترا بود،چنانکه مصنف کتاب گفته[5]:

مشك ترت گیسو	چشم خوشت آهو
لعل لبت صهبا	سبز خطت مینا

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب: بود. ۳ــ ج می‌افزاید: نظم. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ ج می‌افزاید : نظم.

وارکان[۱] تقطیعش به‌طور عروض عربی[۲] درهرتکی یك بار مفتعلن ویکبار فع‌لن[۳] بود بدین مثال:

مفتعلن فع‌لن[۴].

چهل‌وچهارم جمکانا چهند. بباید دانست که جمکانا به‌فتح جیم‌تازی خفیفه و سکون میم وکاف تازی خفیفه[۵] ونون ممدودتین، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هرتك آن اول یك نگن یعنی سه‌لگه بود و در آخر تك دوحرف لگه باشد[۶]، چنانکه در تمام[۷] تك پنج حرف لگه وپنج ماترا بود، وتمام بندآن بیست حرف وبیست ماترا باشد،چنانکه مصنف کتاب گفته[۸]:

درت بسر	نهم سر
بود غم	شودکم

و رکن[۹] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی یك بار فعولن بود و فعلتن نیز شاید.

چهل‌وپنجم‌دهوآ چهند. بباید دانست که دهوآ به‌دال ثقیلهٔ‌مضموم و واو معروف و الف ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تك آن اول یك نگن باشد، و نگن سه‌لگه بود، بعد از آن دورگن و درآخر تك تو مر[۱۰] یعنی یك[۱۱] لگه و یك گر بود، چنانکه در تمام تك یازده حرف و شانزده ماترا باشد، و تمام بندآن چهل وچهارحرف وشصت و چهار ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۱۲]:

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف: به‌طور عروض، ب: بطورعربی. ۳ــ الف: فعلن. ۴ــ الف: فعلن. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ ج: بود. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ ج می‌افزاید: نظم. ۹ــ ب ندارد. ۱۰ــ الف: تتمر. ۱۱ــ ج ندارد: یك. ۱۲ــ ج می‌افزاید: نظم.

قدت جان ما، جان‌ما بدان — لبت آب حیوان ما بدان
زخت دین و آئین ما بگو — خطت رهزن دین ما بگو

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفاعیل مفعول فاعلن.

چهل وششم دملا چهند. بباید دانست که دملا به‌ضم دال خفیفه و کسر میم ولام ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکـی به‌یك قافیه یا دو تك[2] اول به‌یك قافیه و دوتك آخر به‌یك قافیه، که در هر-تك آن هشت سگن بود، به‌حیثیتی که در هر تك آن سه بسرام واقع شود، بسرام اول بعد ازهشت حرف و بسرام دویم بعد از شش [۶۴ الف]حرف وبسرام سیوم بعدازده حرف. واگر دوبسرام اول درهر تك با هم مسجع باشند مستحسن بود، چنانکه در تمام تك بیست وچهـار حرف وسی ودو ماترا باشد، و تمام بندآن نودوشش حرف و یکصدو بیست و هشت مـاترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

منم آنکه جدا شده بی‌سروپا شده کوی به کوی ز جور شما
نه قرار و توانم[4] مانده به جسانم، روبنما ز بـرای خدا
برروی تو چون گل[5] موی توسنبل، خط توآفت، خال بلا
ز غم تو حزینم، بی‌دل و دینم، لاله رخا، منمای جفا

وارکان[6] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر تکی هشت بار فعلن بود برین مثال:

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن.

چهل وهفتم سنبهو چهند. بباید دانست که سنبهو به‌فتح سین مهمله

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ ج می‌افزاید: نظم. ۴ـ الف: ونه‌توانم؛ ۵ـ الف و ج ندارد: ۶ـ ب ندارد.

وقیل بکسره، و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو معروف، در اصطلاح اهل این فن‌چهندی بود چهار تکی که درآخرهر تک دملا چهند که سابق مذکور شد[۱]، یك حرف‌گُرُ بیفزایند، چنانکه در تمام تك[۲] بیست و پنج حرف و سی‌وچهار ماترا بود، و تمام بندآن یکصد[۳] حرف ویکصدو سی‌وشش‌ماترا باشد، وحاجت به‌مثال‌آن نیست، وارکان[۴] تقطیعش همانست که در دملا چهندگذشت، مگرآنکه درآخر تک فع‌افزوده شود برین‌مثال:

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع[۵].

چهل‌وهشتم ها تکی‌چهند. بباید دانست که ها تکی به‌های ممدوده وفتح تای فوقانی مثقله وکسرکاف تازی خفیفهٔ مشدده و یای معروف، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تك آن هفت سگن ودرآخر تك یك حرف‌گُرُ باشد، به حیثیتی که در تمام تك سه بسرام واقع شود. و بسرام اول بعد ازهشت حرف و بسرام دویم بعد از شش حرف و بسرام سیوم[۶] بعد از هشت حرف، وهرچهار تك به یك قافیه وهر[۷] دو تك آخر به‌یك قافیه باشند. واگردرهر تك دوبسرام اول جمك داشته باشند[۸] یعنی با هم مسجع باشند مستحسن بود. چنانکه در تمام تك بیست و دو حرف و سی ماترا بود، و تمام بندآن هشتاد وهشت حرف ویکصدوبیست ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[۹]:

[۶۴ ب] منم‌آنکه جدا شده بی‌سر[۱۰] و پا شده، با رخ چون پرکاهی

نه‌قرار و توانم مانده به‌جانم، روبنما پس[۱۱] ماهی

۱ـ ب و ج: گذشت. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ ب می‌افزاید: وسی‌وشش.
۴ـ ب ندارد. ۵ـ ب می‌افزاید: افزوده شود. ۶ـ ب می‌افزاید: نیز.
۷ـ ب وج ندارد: وهردو... قافیه. ۸ـ الف: باشد. ۹ـ ج می‌افزاید: نظم. ۱۰ـ الف ندارد: بی‌سروپا شده. ۱۱ـ ب وج: بس.

بروی تو کوکب، کاکل تو شب، خط سیاه تو شامی

دل‌ما شده صید تو، خال تو دانه و موی دراز تو دامی

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی هفت بار فعلن ودر آخر ُتك[2] یك بار فع بود برین مثال:

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع.

چهل‌ونهم تو تك چهند. بباید دانست که تو تك به‌ضم تای فوقانی خفیفه و قیل مثقله و واو مجهول و تای فوقانی مثقلهٔ مفتوح و کاف تـازی خفیفه، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن چهار سگن بود، چنانکه در تمام ُتك دوازده حرف و شانزده ماترا باشد، وتمام بندآن چهل وهشت حرف وشصت وچهارماترا بود و ُتك‌آن نصف ُتكِ دملا چهند است[3] که سابق گذشت، چنانکه مصنف کتاب گفته[4]:

دل ما ز غم تو بسی شده خون   به دماغ برآمده شور جنون

مکن این همه جور و جفا صنما   به اسیر کمند فراق بلا[5]

وارکان[6] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی چهار بار فعلن بود، برین مثال:

فعلن فعلن فعلن فعلن.

پنجاهم مدل چهند. بباید دانست که مـدل به‌فتح میم و کسر دال مثقله و تشدید لام وتخفیفه، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك‌آن دو سگن بود چنانکه در تمام تك شش حـرف و هشت ماترا باشد، وتمام بندآن بیست وچهارحرف و سی‌ودو[7] ماترا بود[8]، و ُتك آن نصف‌تك تو تك چهنداست که سابق گذشت، چنانکه مصنف کتاب گفته[9]:

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ الف و ب ندارد. ۴ــ ج می‌افزاید: نظم. ۵ــ ج: فراق وبلا. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ الف ندارد. ۸ــ ب و ج: باشد. ۹ــ ج می‌افزاید: نظم.

صنما بـخدا نکنی تو جفا
بنشین‌دمکی[1] بشنو غمکی

وارکان تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی دوبار فعلن بود، برین‌مثال :

فعلن فعلن .

پنجاه‌ویکم گیتك چهند. ببایددانست که گیتك به‌کاف عجمی‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف وتای فوقانی و کاف تازی خفیفتین ، به‌اول مفتوح[2]، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود[3] چهار تکی که در هر تك آن هفت گن بود، اول یك سگن بعدازآن دوجگن، بعده یك بهگن، پس یك‌رگن، بازیك سگن و درآخر تك تومر [۶۵ الف] یعنی لگه و گُر باشد، چنانکه درتمام تك بیست‌حرف وبیست وهشت ماترابود، وتمام‌بندآن هشتادحرف ویکصد و دوازده ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب‌گفته:[4]

صنما رخ تو چو[5] ماه روشن ، موی تو چو[6] شب سیه
چو[7] ربوده‌ای دل عاشقان ، نکنی چـرا سوی ما نگه
همه عاشقان زفراق تـو شده خون فشان زدودیده هـا
تو ترحمی نکنی[8] گهی صنما ، به‌جور کشیده هـا

وآن‌را درعربی‌بحرکامل مثمن سالم نامند، وارکان[9] تقطیعش درهر تکی چهاربار متفاعلن بود ، برین مثال :

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن .

و تقطیع چهند مذکور به‌طریق تقطیع بحررجز مثمن سالم نیز

۱ـ الف : مکـی . ۲ـ الف نـدارد . ۳ـ ب نـدارد .
۴ـ ج می‌افزاید : نظم . ۵ـ الف : چون . ۶ـ الف : چون .
۷ـ الف: چون . ۸ـ ب: کنی. ۹ـ ب: ندارد.

تواند آمد و آن درهر مصرعی چهار بار[1] مستفعلن بود، برین‌مثال :

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن[2].

پنجاه و دویم سیهرام چهند . ببایددانست که سیهرام به‌سین مهملهٔ مکسور ویای مجهول و های موقوف و رای ممدوده و میم ، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که در[3] آخر هر تُك گیتك چهند که سابق مذکور شد،[4] حرف‌گُر حذف نمایند ، چنانکه درتمام تك‌نوزده‌حرف وبیست وشش ماترا بود ، وتمام بند آن هفتاد وشش‌حرف و یکصد وچهار ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[5]:

صنما قد تو صنوبر و رخ تو چو ماه منیر[6]

دهن و لبان تو شکرین ، سر کاکل تو[7] عبیر

همه عاشقان به فراق تو شده ناتوان و نزار

بنما گهی رخ ماه سان[8] ، بربا ز ما شب تار

وارکان[9] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تُکی سه‌بار متفاعلن و درآخر تُك[10] یك‌بار فعلات[11] بود، برین‌مثال :

متفاعلن متفاعلن متفاعلن فعلات .

پنجاه وسیوم سنجتی چهند . ببایددانست که سنجتی به‌فتح سین مهمله ونون منونه وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مضموم وبه‌ثانی مشددهٔ مکسور و یای معروف ، و آن‌را مده مالتی نیزگویند، به‌فتح میم و سکون دال ثقیله ومیم ممدوده و لام موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور و

۱ــ الف نـدارد . ۲ــ الف : مستفعل . ۳ــ ج : از .
۴ــ ب وج : گذشت . ۵ــ ج می‌افزاید : نظم . ۶ــ الف : صنما قد تو صنوبر رخ تو چو . ۷ــ الف ندارد . ۸ــ الف و ج : ماه سامان .
۹ــ ب ندارد . ۱۰ــ ب ندارد . ۱۱ــ ب : فعلاتن .

یای معروف، و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی[1] که در هر ُتك آن یك سگن و دوجگن و در آخر ُتك یك حرف گُر بود ، چنانکه در تمام ُتك ده[2] حرف و چهارده ماترا باشد، و تمام بند آن چهل حرف و پنجاه و شش ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

[۶۵ ب]رخ تو چو ماه چهارده[4] دل تـو چو سنگ سیاه وه[5]
کمر و دهـان تـو هیچ نی[6] سر موی تـو جز پیچ نی[6]

و آن را در عربی بحر کامل مجرد نامند، و تقطیعش در هر ُتکی دو بار متفاعلن بود برین مثال :

متفاعلن متفاعلن .

و تقطیع چهند مذکور به طریق تقطیع بحر رجز مربع نیز تواند آمد، و آن در هر ُتکی دو بار مستفعلن بود برین مثال :

مستفعلن مستفعلن .

پنجاه و چهارم تومر چهند . بباید دانست که تومر به تای فوقانی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و میم مفتوح و را ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که از آخر ُتك سنجتی چهند که سابق گذشت، حرف گُر حذف نمایند ، چنانکه در هر تك آن نه حرف و دوازده ماترا بود ، و تمام بند آن سی و شش حرف و چهل و هشت ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[7]:

رخ تو چو ماه صیام[8] سر[9] کاکل تو چو[10] شام
کمر و دهان تو[11] هیچ سر موی تو همه پیچ

۱ــ الف ندارد . ۲ــ الف : دو . ۳ــ ج می‌افزاید : نظم .
۴ــ الف: چـارده . ۵ــ الف ندارد . ۶ــ الف : نـه .
۷ــ ج می‌افزاید : نظم . ۸ــ الف وب وج : سیام . ۹ــ الف وج: هر.
۱۰ــ ب ندارد . ۱۱ــ الف ندارد .

وارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر تکی یك بار متفاعلن و یك بار فعلان[2] بود، برین مثال : متفاعلن فعلان[3].

پنجاه و پنجم دیپك چهند. بباید دانست که دیپك به دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف و بای عجمی و کاف تازی خفیفتین، به‌اول مفتوح[4]، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که درهر تك آن پنج گن بود، اول سگن و بعدازآن نگن، وآن سه حرف لگه بود، وبعداز نگن رگن و پس‌از آن بهگن و بعده جگن بود؛ چنانکه در تمام تك پانزده حرف و بیست ماترا باشد[5]، وتمام بندآن شصت حرف وهشتاد ماترا بود[6]، چنانکه مصنف کتاب گفته :[7]

دل بی رخت خون فشان بوده هرشام
سر بی درت بوده شوریده، سرسام[8]
بر کنج لب خال ساقی سیه فام
افکنده افیون و می ناب[9] در جام

وارکان[10] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین‌بود:
مستفعلن فاعلاتن فعولان.

پنجاه و ششم بهجنگ پریات چهند. بباید[11] دانست که بهجنگ پریات به‌ضم بای موحدهٔ ثقیله و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف[12] و کسر بای عجمی خفیفه و رای متصله و یای تحتانی ممدوده وتای فوقانی خفیفه، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که‌در هرتك آن چهار یگن بود، ویگن یك حرف لگه و دو حرف گُر باشد،

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: فعلات. ۳ـ ب : فعلات. ۴ـ الف ندارد.
۵ـ ب : بود. ۶ـ ب : باشد. ۷ـ ج می‌افزاید : نظم.
۸ـ ب : سرشام. ۹ـ الف: می‌ناز، ب : می‌بار. ۱۰ـ ب ندارد.
۱۱ـ ج ندارد : بباید... پریات. ۱۲ـ الف ندارد: موقوف.... عجمی‌خفیفه.

چنانکه درتمام تُك[۶۶ الف] دوازده حرف وبیست ماترا بود، و تمام‌بند آن چهل‌وهشت حرف و هشتاد ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[۱] :

بتان را خدا داده رنگی و بویی[۲]

به دیوانگان داده هایی و هویی

به موی سیه داده پیچی و تابی

به شوریدگان داده جان خرابی

و آن‌را درعربی بحر تقارب مثمن‌سالم نامند وتقطیعش درهرتُکی چهاربار فعولن بود برین‌مثال :

فعولن فعولن فعولن فعولن[۳] .

پنجاه وهفتم هرسنکهاناچهند . ببایددانست که هرسنکهانا به‌فتح‌ها وسکون را وسین‌مهملهٔ‌مفتوح ونون منونه وکاف‌تازی ثقیله‌ونون ممدودتین، دراصطلاح اهل‌این‌فن چهندی بود چهار تُکی که درهرتُك آن دویگن بود، ویگن یك حرف لگه و دوحرف گُر بود، چنانکه درتمام تك‌شش‌حرف و ده ماترا باشد، وتمام‌بند آن بیست‌وچهار حرف وچهل ماترا بود، وتُكِ آن نصف تك بهجنگ پریات چهند است که سابق گذشت ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴] :

بسی بیوفایی	بدینسان چرایی
ز شوقیم حیران	کجایی تو ای‌جان

وارکان[۵] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتُکی دوبار فعولن بود برین‌مثال : فعولن فعولن .

پنجاه وهشتم گنگا ترنگ چهند . بباید دانست که گنگا ترنگ به

۱ــ ج‌می‌افزاید: نظم. ۲ــ ج: رنگی وروبی. ۳ــ ج: فعولن پنج‌بار.
۴ــ ج می‌افزاید : نظم . ۵ــ ب ندارد.

کافین عجمیین خفیفتین، کاف اول مفتوح و نون منونه و کاف ثانی[1] ممدوده و تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه و کاف عجمی خفیفه، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن‌هشت‌جگن بود و درآخر ُتك یك حرف لگه باشد، چنانکه در تمام تك بیست‌وپنج حرف وسی وسه‌ماترا بود، وتمام بندآن یکصد حرف ویکصدو سی ماترا بود[2]، چنانکه مصنف کتاب گفته[3] :

چون‌جان به‌رخ خوش وخوب[4] تودادم‌روی‌مپوش[5] توای‌بت‌مه‌وش

فراق تو جانم سوخته و من[6] بـا دل خون شده جور و جفا کش

چـو گیسو و کاکل[7] تـو دل و دینم داده بباد ۰ یکی بنوازم

خمار تو دارم ۰ زار و نزارم ، بی رخ تو در سوز و گـدازم

وارکان[8] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

مفاعلتن فعلن [۶۶ ب] فعلاتن مفتعلن فعلن فعلاتن .

پنجاه ونهم موتی‌دام چهند. بباید‌دانست که موتی‌دام به‌میم‌مضموم و واو[9] مجهول و تای فوقانی خفیفۀ مکسور و یای معروف و دال خفیفۀ ممدوده ومیم، دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتك آن چهارجگن بود چنانکه درتمام ُتك دوازده حرف و شانزده ماترا باشد، و تمام بندآن چهل وهشت حرف و شصت‌وچهارماترا بود ، چنانکه‌مصنف کتاب گفته[10]:

ترا نـه به سوی غریب نگاه[11]

مرا ز فراق تـو حـال تباه

۱ــ ب ندارد . ج : دوم . ۲ــ ج : باشد . ۳ــ ج می‌افزاید : نظم .
۴ــ الف وب : خواب . ۵ــ الف وج : خوش . ۶ــ الف و ب ندارد .
۷ــ الف : گیسو کاکل . ۸ــ ب نـدارد . ۹ــ ب : دال .
۱۰ــ ج می‌افزاید : نظم . ۱۱ــ الف: به‌سوی غریبان .

خیال وصال تو[1] عیش مدام
بلای فراق تو طیش تمام

وارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :
مفاعلتن فعلن فعلات .

شصتم اکتها چهند . ببایددانست که اکتها به‌ضم همزه و کسر کاف تازی خفیفهٔ مشدده و تشدید تای فوقانی‌اثقل ممدوده، دراصطلاح‌اهل‌این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که درهر ُتک آن دوجگن بود، و در[3]میان دو جگن مذکور تور باشد ، چنانکه در تمام ُتک هشت حرف و یازده ماترا بود، و تمام بند آن سی و دو حرف و چهل و چهار ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[4] :

عذار تو همه نور نهاد تو همه حور
دهان تو همه تنگ کمان تو همه‌جنگ

وارکان[5] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی یکبار مفاعلن و یکبار فعلات بود ، برین‌مثال : مفاعلن فعلات .

شصت‌ویکم لکانیا چهند . ببایددانست که لکانیا به‌فتح لام و تشدید کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده وتخفیفه[6] ونون مکسوره ویای تحتانی ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتک آن یك جگن و درآخر تك یك‌حرف گُر باشد ، چنانکه درتمام ُتك چهارحرف[7] و شش ماترا بود[8] و تمام بند آن شانزده حرف و بیست‌وچهار ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[9] :

۱ـ الف ندارد . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ج ندارد .
۴ـ ج می‌افزاید : نظم . ۵ـ ب ندارد . ۶ـ الف ندارد .
۷ـ الف : حرفی . ۸ـ ج: باشد. ۹ـ ج‌می‌افزاید: نظم.

پری رخـان — بلای جـان
مـران بتـا — چنین جفـا

و ارکان[1] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی یکبار مفاعلـن بود[2].

شصت ودویم سارنگ چهند. بباید دانست که سارنگ به‌سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه ونون منونه[3] وکاف عجمی خفیفه، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُک آن چهار تگن بود و تگـن [۶۷ الف] دو حرف گُر ویك حرف لگه باشد، چنانکه در تمام تك دوازده حرف و بیست ماترا بود، و تمام بندآن چهل و هشت حرف وهشتاد ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[4]:

بی‌روی تو روز ما شام تاریك — بی‌مویت‌ای‌جان،چوموئیم‌باریك
بی‌کاکل تو به سودا فزودیم — اما نه زآن نافه بویی شنودیم

و ارکان[5] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مستفعلن فاعلاتن[6] مفاعیل.

یا چنین‌بود:

مفعول مفعول مفعول مفعول.

شصت وسیوم منتهانا چهند . بباید دانست که منتهانا به میم‌مفتوحه ونون منونه[7] وتای فوقانی ثقیله ونون ممدودتین، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن دوتگن بود، و تگن[8] دوگُر و یك لگه بود ، چنانکه درتمام تُك شش حرف و ده ماترا باشد، و تمام بند آن بیست وچهار حرف وچهل ماترا بود، وتك آن نصف تك سارنگ چهند

۱ــ ب ندارد، الف: ارکا. ۲ــ ج:باشد. ۳ــ ب: مغنونه. ۴ــ ج می‌افزاید: نظم. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب: فاعلان. ۷ــ ب: مغنونه.
۸ــ ب ندارد: وتگن... بود.

است که سابق گذشت، چنانکه مصنف کتاب گفته[1]:

جانا، کجایی تو — زینسان چرایی تو
با ما به کینی تو — چون اینچنینی تو

وارکان[2] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هرتکی یکبار مستفعلن ویکبار درآخر فاع بود، برین مثال: مستفعلن فاع[3].

یا دوبار مفعول بود برین مثال:

مفعول مفعول.

شصت‌وچهارم پهاری چهند. بباید دانست که پهاری به‌بای عجمی ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور ویای معروف، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تُکی که از آخر منتهانا چهند که سابق‌گذشت، حرف لگه حذف نمایند ویك تگن ویك کرن باقی ماند، چنانکه در تمام تُك پنج حرف و نه ماترا بود، و تمام بندآن بیست حرف وسی‌وشش ماترا باشد، ومثال آن بعینه مثال چهند سابق‌است بدون‌لگه آخر که لفظ تو باشد، وارکان[4] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهرتکی یکبار مستفعلن و یك بار درآخر فع بود، برین مثال[5]:

مستفعلن فع.

شصت و پنجم دهولنگا چهند. بباید دانست که دهولنگا بـه دال ثقیله و واو مفتوحتین و فتح لام و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك‌آن چهارده حـرف لگه و پانزدهم در آخر تك حرف [۶۷ ب] گُر بود، و مجموع حروف[6] پانزده[7]گانه سه بپ و یك سگن باشد، چنانکه در تمام تُك پانزده

۱ـ ج می‌افزاید: نظم. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ب ندارد. ۵ـ الف: مثا. ۶ـ ب: حرف. ۷ـ الف: پانز.

حرف[۱] وشانزده ماترا بود[۲]، و تمام[۳] بندآن شصت حرف و شصت وچهار ماترا باشد[۴]، چنانکه مصنف کتاب گفته[۵]:

در پی‌عشق تو گشتم رسوا وزغم هجر تومردم صنما
گفتم یك یك من‌غم‌دل را بردل غمکش لطف بفرما

وارکان[۶] تقطیعش به‌طور عروض چنین بود:

مفتعلن فعلاتن[۷] فعلن.

وارکان[۸] دیگرنیز احتمال دارد.

شصت‌وششم کملا چهند. بباید دانست که کملا به کاف تازی خفیفه ومیم مفتوحتین ولام ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُك آن دو بپ که هشت لگه باشد، و در آخر تُك یك حرف گَر بود، چنانکه درتمام تك[۹] نه‌حرف و ده ماترا باشد، وتمام بندآن سی و شش‌حرف وچهل[۱۰] ماترا بود،چنانکه مصنف کتاب گفته[۱۱] :

منم به رخ زردی ز غم پر از دردی
در ز صدف بنما دل ز کفم بربا

وارکان[۱۲] تقطیعش به طور عروض عربی در هر تُکی یکبارمفاعلن ویکبار فعلن بود برین مثال: مفاعلن فعلن[۱۳].

وارکان[۱۴] دیگر نیز[۱۵] احتمال دارد.

شصت وهفتم چورنسا چهند. بباید دانست که چورنسا به فتح جیم عجمی خفیفه وسکون واو ورای مفتوحه و نون منونه وسین مهملهٔ ممدوده،

۱ــ ج: حروف. ۲ــ ب: باشد. ۳ــ ب ندارد: و تمام... باشد.
۴ــ ج: بود. ۵ــ ج می‌افزاید: نظم. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ب: فعلان. ۸ــ ب: تقطیع. ۹ــ ج می‌افزاید: آن. ۱۰ــ ب: ده.
۱۱ــ ج می‌افزاید:نظم. ۱۲ــ ب ندارد. ۱۳ــ الف ندارد:مفاعلن فعلن.
۱۴ــ ب: تقطیع، الف: ارکا. ۱۵ــ الف ندارد.

در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تُکی که در هر تُک آن یك بپ ویك کرن بود، چنانکه درتمام تُك شش حرف و هشت ماترا باشد[1]، وتمام بند آن بیست و چهار حرف وسی و دو ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[2] :

چشم تو آهو　　　مشك دوگیسو[3]

مژهات خاری　　　رخت بهاری

وارکان[4] تقطیعش به‌طور عروض عربی درهر تُکی یك بار مفتعلن ویکبار فع بود[5] براین مثال:

مفتعلن فع.

و ارکان[6] دیگر نیز احتمال دارد.

شصت وهشتم کر هنچا چهند. بباید دانست که کرهنچا به‌فتح کاف تازی[7] خفیفه و سکون را وهای مفتوحه و نون منونه و جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که درهر تك آن یك بپ ویك جگن بود ، چنانکه در تمام تك هفت حرف و هشت ماترا باشد، و تمام بندآن بیست وهشت [۶۸ الف] حرف وسی و دو ماترا بود. چنانکه مصنف کتاب گفته[8]:

دلم از تو شاد　　　همه وقت باد

لبت همه نوش　　　خوشت برودوش

وارکان[9] تقطیعش به‌طور عروض‌عربی در هرتکی یکبارمفاعلتان[10] یا متفاعلان[11] باشد.

۱ــ ب: بود.　۲ــ ج می‌افزاید: نظم .　۳ــ ج: مشك توگیسو.
۴ــ ب ندارد.　۵ــ ب ندارد.　۶ــ ب: تقطیع.　۷ــ الف ندارد.
۸ــ ج می‌افزاید: نظم.　۹ــ ب ندارد.　۱۰ــ الف:مفاعلاتن.　۱۱ــ ج: مفاعلان .

شصت و نهم پوماوتی چهند. بباید دانست که پوماوتی به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و واو موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تك آن سی‌و دوماترا بود به‌حیثیتی که از ماتراهای سی‌ودو گانهٔ مذکوره هشت گن[1] چهارماترائی حاصل شود[2]، وگن‌های مذکوره از جملهٔ این‌چهارگن باشند. کرن یا سگن یا بهگن یا بپ. و سوای این چهار گن باید که‌گن دیگر واقع نشود. و درهرتك سه بسرام یعنی وقف باشد[3]، بسرام اول بعد از ده ماترا و بسرام دویم بعد از هشت ماترا و بسرام سیوم بعد[4] ازچهارده ماترا. و اگر در[5] هر تك دوبسرام اول با هم مسجع باشند مستحسن بود، و بسرام سیوم بایدکه درهردو تك یا هرچهار تك به‌یك‌قافیه باشد، و تمام بندآن یکصدوبیست وهشت ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[6]:

رخ تو چون ماهی ، رویم کاهی ، ای‌گل‌گلشن خوبیها
روزم بی‌توشب ، رویت کوکب، ای مه خرمن خوبیها
بس زار و نزارم ، طوفان بارم ، از سرهر مژه‌ای ماهم
یك خنده کن ای‌گل، مکن تغافل بررخ زردی چون کاهم

چون گن‌های چهند مذکور مقید و منحصر نیستند لهذا تقطیعش به‌طور عروض عربی به‌چند قسم‌آید از آنجمله یکی اینست:

فعلاتن مفعولن مفعولن[7] مفتعلن فعلاتن فع .

به هرتقدیر تقطیعش از این چند ارکان‌که مذکور می‌شود بیرون نیست :

۱ــ الف:گانه. ۲ــ ج: شوند. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ الف ندارد: بعداز... بسرام سیوم. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ ج می‌افزاید: نظم. ۷ــ الف یکبار مفعولن دارد.

فعلاتن،مفعولن، مفتعلن، فعلن ، مفاعیلن[1] فعول ، فعولن [2] مفعول .

هفتادم‌گهر تا چهند. بباید دانست که‌گهر تا به‌فتح کاف عجمی ثقیله وسکون را وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، در اصطلاح اهل این فن چهندی بود[3] دو تکی به‌یك قافیه که در[4] هر تك‌آن سی‌ویك ماترا بود به‌وجهی که ازماتراهای سی ویك‌گانهٔ مذکوره هفت‌گن[5] چهار ماترائی حاصل شوند و گن هشتم در آخر [۶۸ ب] تك سه ماترائی بود. و بایدکه مثل پوماوتی چهندکه سابق‌گذشت، درهرتك سه‌بسرام واقع شود مگرآنکه دربن چهند بسرام‌آخر بعد از سیزده ماترا بود، و اگر درهر تك دوبسرام اول با هم مسجع باشند[6] مستحسن باشد، وتمام بندآن یکصدو بیست وچهارماترا بود، ومثالش بعینه مثال دو تك‌آخر پوماوتی چهند است بدون لگه‌آخر تك‌که میم باشد، و ارکان[7] تقطیعش نیز مثل تقطیع پوماوتی چهند[8] مذکور به‌چند قسم‌آید. ازآنجمله یکی اینست :

مفعول فعولن مفعولن فع مفتعلن فعلاتان.

هفتادویکم چوپیا چهند. بباید دانست که چوپیا به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون واو وفتح بای عجمی خفیفه و تشدید یای تحتانی ممدوده و غیرممدوده، دراصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که درهر تك آن سی ماترا بود، به‌وجهی که ازماتراهای سه‌گانهٔ مذکور هفت‌گن چهار ماترائی حاصل شوند ودر آخرتك یك حرف گُرباقی‌ماند، وسجع بسرام‌ها وقافیهٔ تك‌ها مثل‌پوماوتی چهند مذکوراست مگرآنکه در این چهند بسرام اخیر بعد از دوازده ماترا بود، و تمام بند آن یکصد و بیست ماترا باشد ،

۱ــ ب: مفاعلن. ۲ــ ب: مفعولن ، الف: فع. ۳ــ ب ندارد .
۴ــ الف وب ندارد. ۵ــ الف: تن . ۶ــ الف ندارد. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ ب می‌افزاید: است .

چنانکه مصنف کتاب گفته[۱]:

رخ تو چون ماهی رویم کاهی[۲] ای گل گلشن خوبی[۳]

روزم بی‌تو شب، رویت کوکب ای مه‌خرمن‌خوبی[۴]

بس‌زارو نزارم، طوفان بارم‌ازسر[۵] هرمژه‌ای مه

یك خنده کن، ای‌گل مکن تغافل‌بررخ زردی‌چون که

وارکان[۶] تقطیعش به‌طور عروض[۷] عربی مثل‌ارکان تقطیع پوماوتی چهند مذکور است بدون فع که درآخر تك است، برین مثال:

فعلاتن مفعولن مفعولن مفتعلن فعلاتن.

هفتاد و دویم پونگم چهند. بباید دانست که پونگم به ضم بای عجمی خفیفه[۸] و واو مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح‌ومیم، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار تکی که درهرتك‌آن بیست ویك ماترا بود به حیثیتی که از ماتراهای بیست ویك‌گانهٔ مذکوره پنج‌گن چهار ماترائی حاصل شوند و در آخر تك یك حرف لگه باقی ماند، و تمام تك به‌یك بسرام میانه به‌دوحصه شود: حصهٔ اول دوازده ماترائی باشد و حصهٔ دویم نه‌ماترائی، و تمام بندآن هشتاد و چهار ماترا بود [۶۹ الف] چنانکه مصنف کتاب گفته[۹]:

چشم تو آهوی چینی و خالت نافه‌اش

زلف تو سنبل‌زاری وچین‌رخ ماهوش

موی میانت هیچی[۱۰]ودهنت هیچتر

کاکل مشکین پیچی و زلف پیچتر

۱ــ ج می‌افزاید: نظم. ۲ــ الف ندارد: رویم کاهی. ۳ــ ب: خوبیها.
۴ــ ب:خوبیها. ۵ــ ب: ازسرمژه‌ای ماهم. ۶ــ ب‌ندارد. ۷ــ الف ندارد. ۸ــ الف‌ندارد. ۹ــ ج می‌افزاید: نظم. ۱۰ــ الف: هیچی دهنت.

وارکان[۱] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود[۲]:

مفتعلن فعلن فعلاتن فاعلن.

هفتاد وسیوم پدهری چهند. بباید[۳] دانست که پدهری به‌بای عجمی خفیفه و دال ثقیلهٔ مفتوح و رای مکسور و یای معروف، و آن را پجهربا نیز نامند به‌فتح بای عجمی خفیفه[۴] و جیم تازی ثقیلهٔ مشدده و سکون را و یای تحتانی ممدوده، و آن[۵] در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تك آن شانزده ماترا بود به‌وجهی که از ماتراهای شانزده‌گانهٔ مذکوره چهارگن چهار ماترائی حاصل شوند به‌شرطی که‌گن چهارم در آخر تك جگن باشد، و تمام بندآن شصت و چهار ماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۶]:

زنار ز زلف تو بسته‌ایم	از قید سبحه وارسته‌ایم
محراب ز ابرویت کنیم	تا سجده پیش رویت کنیم

وارکان[۷] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفعول مفاعلتن[۸] فعول.

وتقطیع دیگر نیز احتمال دارد.

هفتادوچهارم پچهتکا چهند. بباید دانست که پجهتکا به‌فتح بای عجمی خفیفه وجیم تازی ثقیلهٔ مشدده وسکون تای فوقانی مثقله وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده، در اصطلاح اهل فن این چهندی بود چهار تکی که در هر تك آن شانزده ماترا بود به وجهی که از ماتراهای شانزده‌گانهٔ مذکوره چهارگن چهارماترائی حاصل شود[۹] به‌شرطیکه‌گن چهارم در آخر تك کرن باشد وماقبل کرن حرف لگه بود، و تمام بندآن شصت و چهار ماترا بود،

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب ندارد: بباید... پدهری.
۴ــ الف وج ندارد. ۵ــ الف: آنرا. ۶ــ ج می‌افزاید: نظم. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ ب: مفاعلن. ۹ــ الف وب: شونده.

چنانکه مصنف کتاب گفته[۱]:

ای به‌کمر بر بر[۲]زده دامان — کجا روی توچنین شتابان
مگر قصد قتل کسی[۳] داری — مکن به عاشق ناهمواری

وارکان[۴] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن فعلن فعلاتن[۵].

وارکان تقطیع[۶] دیگر نیز احتمال دارد.

هفتادوپنجم پاداکلك چهند. بباید دانست که پاداکلك به‌بای عجمی ودال خفیفتین ممدودتین وکاف تازی خفیفهٔ مضموم و [۶۹ ب] لام مفتوح وایضاًکاف تازی خفیفه، در اصطلاح اهل این‌فن چهندی بود چهار ُتکی که در هر ُتك‌آن شانزده ماترا بود به‌وجهی که در ابتدای ُتك حرف‌گُرو بود و درآخر ُتك حرف لگه باشد، و تمام بندآن شصت وچهارماترا بود، چنانکه مصنف کتاب گفته[۷]:

ای رخ‌خوب توکوکب روشن — می‌روی کجا بر زده دامن
آری قصد قتل ما هستت — کبس[۸] بسته ترکان مستت

وارکان[۹] تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود:

مفتعلن فعلن فعلن فع.

نوع دویم[۱۰]: در بیان اقسام چهندهای برن پرستار یعنی بحور و اوزان شعری که دروی حروف معتبر است نه ماترا، و آن منقسم است به دوقسم:

۱ــ ج می‌افزاید: نظم. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف:کس. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ الف: فعلات. ۶ــ ج ندارد، الف: تقطیمش. ۷ــ ج می‌افزاید: نظم. ۸ــ الف:کبش، ج، کیش. ۹ــ ب ندارد.
۱۰ــ الف ندارد: نوع دویم.

قسم اول[۱] : در بیان چهندهای برن پرستار که در بها کها مستعمل است، و آن یك چهند است مسمی به اسم دندك نباها[۲].

باید دانست که دندك نباها به‌فتح دال خفیفه و نون منونه و کسر دال مثقله و سکون کاف تازی خفیفه و نون مکسوره و بای موحدهٔ خفیفه[۳] وهای ممدودتین، در اصطلاح اهل[۴] این فن چهندی بود چهار ُتکی به‌یك قافیه که درهر ُتك آن سی‌ویك حرف بود بلاقید لگه و گُر، مگر آنکه در آخر هر چهار ُتك یك حرف گُر واجب بود، و باید که در هر ُتك چهار بسرام یعنی وقف واقع شود، و اگر سه بسرام اول بعد از هشت حرف و بسرام اخیر[۵] بعد از هفت حرف اتفاق افتد مستحسن بود ، و بعضی واجب دانند، و اگر در هر ُتك سه بسرام اول جمك داشته باشد یعنی با هم مسجع باشند احسن بود ، وتمام بند آن یکصد و بیست وچهار حرف باشد بلاقید لگه و گُر، مگر آنکه در آخر هر ُتکی یك حرف گُر واجب بود کما ذکرنا[۶] و آن یکصدوبیست و یك[۷] قسم است. واصل جمیع اقسام چهند مذکور آنست که درهرچهار ُتك آن یکصدوبیست و چهار حرف گُر باشد[۸] و هیچ حرف لگه نبود، و ایـن قسم را منهرن نامند به‌فتح میم و سکون نون و فتح‌ها و سکون را و نـون، چنانکه مصنف کتاب گفته[۹] :

ساقی رندان را جامی ده ، ناکامان[۱۰] را کامـی ده، میخواران را پیغامی ده، گه‌گاهی رحمی باری عینی داری چون بادامی، گیسویـی داری چون شامی، موی پیچانی[۱۱] چون دامی، دندانی‌دانهٔ ناری [۷۰ الف] تاکی

۱ـ الف ندارد: قسم اول. ۲ـ ب می‌افزاید: چهند. ۳ـ الف ندارد.
۴ـ ب ندارد: اهل این فن. ۵ـ ب: آخر. ۶ـ ب ندارد: کماذکرنا.
۷ـ ب ندارد: ویك قسم... یکصدوبیست. ۸ـ الف وج: باشند. ۹ـ ج می‌افزاید: نظم. ۱۰ـ ب: ناکامی. ۱۱ـ الف ندارد.

خون ما می‌ریزی، بهر کین ما می‌خیزی، بیدادیها می‌انگیزی، رحمی ، تا کی آزاری جانان، پیچان مویی داری ، مانند مه رویی داری ؛ خالی چون هندویی داری[۱]، گیسویی چون زناری .

وارکان[۲] تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر تُکی پانزده بار فع‌لن، ویکبار در[۳] آخر تُک فع بود برین مثال:

فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن
فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع.

وچون ازجمله حروف یکصدو بیست وچهارگانهٔ هرچهار تُک یك حرف‌گُر بردارند و بجای آن یك حرف لگه بگذارند به‌اسم دیگر موسوم گردد، وهمچنین به جای یك حرف‌گر یك حرف لگه بگذارند تا آنکه در هرچهار تُك به‌جای حروف‌گُر یکصدو بیست حرف لگه‌گذاشته شود وچهار حرف‌گُر در آخر هرچهار تُك باقی‌ماند، چه یك حرف‌گُردر آخر تُك‌واجب بود و آن را به‌هیچ وجه نشاید برداشتن. واین قسم را انگن نامند بـه‌همزهٔ مفتوحه و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح و نـون ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴]:

در غم دلبر ، رخم شده چون[۵] زر، هردم شده‌تر از اشکم[۶] مژه‌ها مکن مکن رم[۷] ، از من یکدم[۸]، پشتم از غم خم شده و دوتا بـدن و رخت گل، لعل لبت مل، زلفت درگل بوداژدرها نگهت دلکش، دورخت‌مهوش، چشم ولبت خوش، دهن شکرخا.

چون چهند مذکورگن‌های مقرری ندارد، لهذا تقطیعش به‌چندقسم

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ب ندارد: درآخر تُك.
۴ــ ج می‌افزاید : نظم . ۵ــ الف وج: چو . ۶ــ ب: ز اشکم.
۷ــ رحم. ۸ــ ب ندارد.

مختلف آید، ازآنجمله یکی این است :

فعلن فعلن فعلن فاعلتن فع مفاعلن فع.

واسامی اقسام یکصد وبیست ویک گانهٔ چهند مذکور به‌ترتیب این است: اول منهرن به‌حروف وحرکات‌مذکوره، یکصدوبیست وچهار حرف گُر ،کما ذکرنا .

دویم سمکر به ضم سین مهمله و سکون میم وکاف تـازی خفیفهٔ مفتوح ورا، یکصدوبیست وسه حرف‌گُر ویك حرف لگه.

سیوم گنگا دهر به‌فتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و دال ثقیلهٔ مفتوح ورا ، یکصدوبیست و دو حـرف‌گُر و دو حرف لگه.

چهارم گردهر ، به‌کسرکاف عجمی خفیفه و [۷۰ ب] سکون را و باقی حروف[۱] و حرکت[۲] مذکوره ، یکصدوبیست و یك حرف‌گُر و سه‌ـ حرف لگه .

پنجم مول دهر به‌میم مضموم و واو معروف ولام موقوف و باقی حروف و حرکت[۳] مذکوره، یکصدوبیست حرف‌گُر وچهار لگه.

ششم سول دهر به‌سین مهملهٔ مضموم و واو معروف ولام موقوف وباقی حروف و حرکت مذکوره، یکصد ونوزده حرف‌گُر و پنج حرف لگه.

هفتم دهرا دهر به‌فتح دال ثقیله و رای ممدوده و باقی حروف و حرکت مذکوره ، یکصد وهژده حرف گُر وشش حرف لگه.

هشتم‌دهرنی به‌فتح‌دال‌ثقیله وسکون‌راونون مکسور وبای‌معروف، یکصد وهفده حرف گُر و هفت حرف لگه.

۱ــ ج: حرف. ۲ــ الف: حرکات. ۳ــ الف: حرکات.

نهم مگ مده به‌کسرمیم و سکون کاف عجمی خفیفه ومیم مفتوح ودال ثقیله، یکصد وشانزده حرف گُر وهشت حرف‌لگه .

دهم همکر به کسرها و سکون میم و فتح کاف تازی خفیفه و را، یکصد و پانزده حرف گُر ونه‌حرف‌لگه .

یازدهم کنکن به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و نون منونه و ایضاً کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ونون ، یکصد وچهارده حرف‌گُر و ده حرف‌لگه.

دوازدهم کلس به‌کاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین وسین مهمله ، یکصدوسیزده حرف گُر[1] ویازده حرف لگه .

سیزدهم بربه‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ورا، یکصد ودوازده‌حرف‌گُر و دوازده حرف لگه .

چهاردهم سرسی به‌فتح سین مهمله وسکون‌را وسین‌مهملهٔ مکسور و یای معروف، یکصد و یازده حرف گُر وسیزده حرف‌لگه.

پانزدهم سروج به‌سین مهملهٔ مفتوح و رای مضموم و واومجهول و جیم تازی خفیفه ، یکصد و ده حرف‌گُر وچهارده حرف لگه .

شانزدهم سربه‌سین مهملهٔ مفتوح ورا، یکصدونه حرف‌گُر وپانزده حرف لگه .

هفدهم گج دهر به‌کاف عجمی و جیم تازی خفیفتین ، به فتح اول و سکون ثانی و دال ثقیلهٔ مفتوح و را ، یکصد وهشت حرف گُر و شانزده حرف لگه .

هژدهم کرنی به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون را ونون‌مکسور و یای معروف ، یکصد وهفت حرف‌گُر وهفده حرف‌لگه .

نوزدهم پارس به‌بای عجمی[2] خفیفهٔ ممدوده ورای مفتوحه وسین

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب ندارد .

مهمله، یکصدوشش حرف گُر و هژده حرف لگه .

[۷۱ الف] بیستم کنك به‌کاف تازی خفیفه و نون مفتوحتین وایضاً کاف‌تازی خفیفه، یکصدوپنج حرف گُر و نوزده حرف لگه .

بیست و یکم من به‌میم مفتوح و نون ، یکصد وچهار حرف گُر و بیست حرف لگه .

بیست ودویم رجتم به‌فتح را وسکون‌جیم تازی‌خفیفه وتای‌فوقانی خفیفهٔ مفتوح ومیم ، یکصدوسه حرف‌گُر و بیست ویك‌حرف‌لگه.

بیست و سیوم‌بار به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و را ، یکصد و دو حرف‌گُر و بیست و دوحرف لگه .

بیست وچهارم بن به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون ، یکصد و یك حرف‌گُر و بیست و سه‌حرف لگه .

بیست وپنجم کنج پل به‌فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه وجیم تازی خفیفهٔ موقوف و بای عجمی خفیفهٔ مفتوح و لام ، یکصد حرف گُر و بیست و چهار حرف لگه .

بیست وششم کمود به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ومیم مضموم وواو مجهول و دال خفیفه ، نود ونه‌حرف‌گُر وبیست و پنج حرف‌لگه .

بیست و هفتم کوس به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و سین مهمله، نود وهشت حرف‌گُر وبیست وشش حرف‌لگه.

بیست و هشتم آل به الف ممدوده و لام ، نود و هفت حرف‌گُر و بیست وهفت حرف‌لگه .

بیست ونهم بال به‌بای‌موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده ولام، نودوشش‌حرف گُر و بیست وهشت حرف لگه .

سیم ارنی به‌فتح همزه وسکون را ونون مکسور و یای معروف ،

نود وپنج حرف‌گُر وبیست ونه‌حرف لگه .

سی ویکم هیرمن به‌های مکسور و یای معروف و رای موقوف و میم مفتوح ونون، نود وچهار حرف‌گُر و سی‌حرف لگه .

سی ودویم نیل من به نون مکسور ویای معروف ولام موقوف و میم مفتوح ونون ، نود وسه حرف‌گُر وسی ویك حرف‌لگه .

سی وسیوم بدم به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و ضم دال خفیفهٔ مشدده ومیم[1] ، نود ودوحرف گُر وسی ودوحرف لگه .

سی وچهارم مکت من به‌ضم میم وسکون کاف تازی خفیفه و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و میم مفتوح و نون ، نود و یك حرف‌گُر وسی‌وسه حرف لگه .

سی وپنجم سار به‌سین مهملهٔ ممدوده و را ، نود حرف گُر وسی و چهار حرف‌لگه .

سی وششم دهار به‌دال ثقیلهٔ ممدوده و را ، هشتاد ونه حرف گُر و سی وپنج حرف‌لگه .

سی وهفتم‌سور به‌سین مهملهٔ مضموم وواو معروف [۷۱ ب] ورا، هشتاد وهشت حرف گُر وسی‌وشش حرف‌لگه .

سی و هشتم سس به‌سینین مهملتین ، به‌اول مفتوح ، هشتاد وهفت حرف گُر وسی وهفت حرف‌لگه .

سی ونهم تارا به‌تای فوقانی خفیفه ورای‌ممدودتین ، هشتاد وشش حرف‌گُر وسی[2] وهشت حرف لگه .

چهلم نده به‌نون مکسور و دال ثقیله ، هشتاد وپنج حرف‌گُر وسی و نه‌حرف لگه .

۱ــ ب ندارد : ومیم .   ۲ــ الف ندارد .

چهل و یکم ترنی به‌فتح تای فوقانی خفیفه[1] و سکون را و نون مکسور ویای معروف، هشتاد وچهار حرف‌گُر وچهل حرف‌لگه.

چهل و دویم بهین به فتح[2] بای موحدهٔ ثقیله و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون، هشتاد و سه‌حرف گُر وچهل ویك حرف لگه.

چهل و سیوم بهجنگ به ضم بای موحدهٔ ثقیله و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، هشتاد و دوحرف گُر وچهل ودو حرف لگه.

چهل وچهارم ناگ به‌نون ممدوده وکاف عجمی خفیفه، هشتا ویك حرف گُر وچهل وسه حرف لگه.

چهل وپنجم چا تك به‌جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده و تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به‌اول مفتوح، هشتاد حرف‌گُر وچهل وچهار حرف‌لگه.

چهل وششم مئور به‌میم مفتوحه وهمزهٔ‌مضمومه وواو معروف ورا، هفتاد ونه حرف‌گُر وچهل[3] وپنج حرف‌لگه.

چهل وهفتم کاگ به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفه، هفتاد وهشت حرف‌گُر وچهل وشش‌حرف لگه.

چهل وهشتم سینه به‌سین مهملهٔ مکسور ویای معروف ونون مغنونه وهای موقوفه، هفتاد وهفت حرف[4] گر وچهل وهفت حرف لگه.

چهل ونهم ساردول به سین مهملهٔ ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفهٔ مضموم و واو معروف و لام ، هفتاد وشش حرف گُر و چهل و هشت حرف لگه.

پنجاهم بهنگ به کسر بای موحدهٔ ثقیله ونون منونه وکاف عجمی

۱ــ الف وب ندارد. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب ندارد: چهل ....لگه.

۴ــ الف ندارد.

خفیفه ، هفتاد و پنج حرف گُر وچهل و نه حرف لگه .

پنجاه ویکم بهاسل به بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده وسین مهملهٔ مفتوح ولام، هفتاد وچهارحرف گُر و پنجاه حرف لگه .

پنجاه و دویم کپوت به کاف تازی و بای[1] عجمی خفیفتین، به اول مفتوح و ثانی مضموم وواو مجهول وتای فوقانی خفیفه ، هفتاد وسه حرف گُر[2] وپنجاه ویك حرف لگه .

پنجاه وسیوم ترن به فتح تای فوقانی خفیفه وضم را ونون، هفتاد و دوحرف گُر وپنجاه و [۷۲ الف] دوحرف لگه .

پنجاه وچهارم تپن به تای فوقانی وبای عجمی خفیفتین مفتوحتین ونون، هفتاد ویك حرف گُر وپنجاه وسه حرف لگه .

پنجاه وپنجم تپ به تای فوقانی وبای عجمی خفیفتین به اول مفتوح[3]، هفتاد حرف گُر وپنجاه وچهار حرف لگه .

پنجاه وششم تاپن ایضاً به تای فوقانی وبای عجمی خفیفتین، به اول ممدوده وثانی مفتوحه ونون، شصت ونه حرف گُروپنجاه و پنج حرف لگه.

پنجاه وهفتم مریچ به میم مفتوح و رای مکسور و یای معروف و جیم عجمی خفیفه، شصت وهشت حرف[4] گُر وپنجاه وشش حرف لگه.

پنجاه و هشتم گَند به فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه[5] و دال مثقله، شصت وهفت حرف گُر وپنجاه وهفت حرف لگه .

پنجاه ونهم مارتند به میم ممدوده و رای موقوفه وفتح تای فوقانی خفیفه و نون منونه و دال مثقله ، شصت و شش حرف گُر و پنجاه و هشت حرف لگه .

۱ــ الف ندارد : وبای. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف ندارد : مفتوح.... خفیفتین به اول . ۴ــ الف ندارد . ۵ــ ب : مفنونه .

شصتم مندل به میم مفتوحه و نون منونه و دال مثقلهٔ مفتوح ولام، شصت وپنج حرف گُر و پنجاه و نه حرف لگه.

شصت و یکم ببهابری به کسری بای موحدهٔ خفیفه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده وفتح بای موحدهٔ خفیفه ورای مکسور ویای معروف، شصت وچهار حرف گُر وشصت حرف لگه.

شصت ودویم ادوتئی به‌ضم همزه ودال خفیفهٔ مضموم وواومجهول وفتح تای فوقانی خفیفه و همزهٔ مکسور و یای معروف، شصت‌وسه حرف گُر[1] وشصت ویك حرف لگه.

شصت وسیوم سس دهر به‌سینین مهملتین، به‌فتح‌اول وسکون‌ثانی و دال ثقیلهٔ مفتوح و را، شصت و دو حرف گُر بود و ایضاً شصت و دو حرف لگه[2].

شصت وچهارم سدها دهر به‌سین مهملهٔ مضموم[3] ودال‌ثقیلهٔ ممدوده وباقی حروف و حرکت[4] مذکوره، شصت و یك حرف‌گُر وشصت وسه حرف لگه.

شصت وپنجم مدهر به‌میم مفتوح و دال‌ثقیلهٔ مضموم ورا، شصت حرف گُر وشصت وچهار حرف لگه.

شصت و ششم مئوکه دهر به میم مفتوحه و همزهٔ مضمومه و واو معروف وکاف تازی[5] و دال ثقیلتین، به اول موقوف وثانی مفتوح و را، پنجاه ونه‌حرف گُر وشصت وپنج حرف‌لگه.

شصت وهفتم جوتی کر به‌جیم تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ورا،

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ ج: حرکات.

۵ــ ب: خفیفهٔ ثقیله و دال ثقیلهٔ مفتوح ورا.

پنجاه وهشت حرف گُر وشصت وشش حرف لگه .

شصت و هشتم نساکر به نون مکسور وسین مهملهٔ [۷۲ ب] ممدوده وباقی حروف و حرکت مذکوره، پنجاه وهفت حرف گُر وشصت و هفت حرف لگه .

شصت ونهم جوتی سر به جیم تازی خفیفهٔ مضموم وواو مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف وسین مهملهٔ مضموم ورا ، پنجاه و شش حرف گُر وشصت وهشت حرف لگه .

هفتادم جوتسّی به جیم تازی حفیفهٔ مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و سین مهملهٔ مفتوح و همزهٔ مکسور و یای معروف، پنجاه وپنج حرف گُر وشصت ونه حرف[1] لگه .

هفتاد و یکم انبر به همزهٔ مفتوحه و نون منونه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ورا، پنجاه وچهار حرف گُر وهفتاد حرف لگه .

هفتاد و دویم آکاس به الف و کاف تازی خفیفهٔ ممدودتین و سین مهمله ، پنجاه وسه حرف گُر[2] وهفتاد ویك حرف لگه .

هفتاد وسیوم دهب به دال ثقیلهٔ مضموم وبای موحدهٔ خفیفهٔ پنجاه و دو حرف گُر وهفتاد ودو حرف لگه .

هفتاد و چهارم ببده به بائین موحدتین خفیفتین مکسورتین و دال ثقیله ، پنجاه ویك حرف گُر و هفتاد وسه حرف لگه.

هفتاد و پنجم بمان به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و میم ممدوده و نون، پنجاه حرف گُر وهفتاد و چهار حرف لگه .

هفتاد وششم بهؤ به ضم بای موحدهٔ ثقیله و فتح همزه، چهل و نه حرف گُر و هفتاد وپنج حرف لگه .

۱ــ الف ندارد .	۲ــ الف ندارد .

هفتاد وهفتم ساگر به‌سین مهملهٔ ممدوده وفتح کاف عجمی خفیفه[1] ورا، چهل و هشت حرف گُر وهفتاد و شش حرف لگه .

هفتاد و هشتم ترنگ به تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه وکاف عجمی خفیفه، چهل‌وهفت حرف‌گُر وهفتاد وهفت حرف لگه.

هفتاد ونهم توء به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم وواو مجهول و همزهٔ مکسوره، چهل‌وشش حرف‌گُر و هفتاد وهشت حرف لگه.

هشتادم بار به بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و را، چهل و پنج حرف گُر وهفتاد ونه حرف لگه .

هشتاد ویکم بنده به‌فتح بای‌موحدهٔ خفیفهٔ ونون منونه و دال ثقیله، چهل وچهار حرف گُر وهشتاد حرف لگه .

هشتاد و دویم سوتئی به سین مهملهٔ مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفهٔ[2] مفتوح وهمزهٔ مکسوره ویای[3] معروف، چهل‌وسه حرف گُر و هشتاد ویك حرف لگه .

هشتاد وسیوم کجل به‌کاف[4] وجیم تازیین‌خفیفتین مفتوحتین وتشدید ثانی ولام ، چهل و دوحرف گُر وهشتاد و دو[5] حرف لگه .

هشتاد[۷۳ الف] وچهارم پوت به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وتای فوقانی خفیفه، چهل ویك حرف‌گُر وهشتاد وسه حرف لگه.

هشتاد وپنجم بیر به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف ورا ، چهل حرف‌گُر وهشتاد وچهار حرف لگه.

هشتاد و ششم بیسر به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و سین مهمله مفتوح ورا، سی و نه حرف‌گُر وهشتاد وپنج حرف لگه .

۱ــ الف ندارد . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ الف ندارد .

۴ــ ب‌ندارد: بکاف . ۵ــ ب ندارد: و دو...هشتادو .

هشتاد وهفتم لبنگ به‌لام و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون منونه وکاف عجمی خفیفه، سی وهشت حرف‌گُر وهشتاد وشش حرف لگه.

هشتاد وهشتم تل تلك به‌کسرتای فوقانی خفیفه و سکون لام‌وایضاً کسرتای فوقانی خفیفه ولام مفتوحه وکاف تازی خفیفه، سی و هفت حرف گُر وهشتاد و هفت حرف لگه .

هشتاد ونهم ترون به‌تای فوقانی خفیفه ورای مفتوحتین و سکون واو و نون، سی وشش حرف‌گُر وهشتاد وهشت حرف لگه.

نودم هار به‌های ممدوده ورا، سی وپنج حرف[1] گُر و هشتاد و نـه حرف لگه.

نود ویکم کنگن به‌فتح‌کاف تازی خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون، سی وچهار حرف‌گُر ونود حرف لگه.

نود و دویم بلیا به فتح بای موحدهٔ خفیفه و لام مکسوره و یـای تحتانی ممدوده ، سی وسه حرف‌گُر ونود ویك حرف لگه.

نودوسیوم کنکنی به‌کسرکاف تازی خفیفه ونون منونه وکاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح ونون مکسوره ویای معروف، سی و دوحرف گُر و نود و دو حرف لگه.

نود وچهارم جدا و به‌فتح جیم تازی خفیفه و دال مثقلهٔ ممدوده و واو، سی ویك حرف‌گُر ونود و سه حرف لگه.

نود وپنجم جیت به جیم تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف و تای فوقانی خفیفهٔ سی حرف‌گُر ونود وچهار حرف لگه.

نود وششم نیؤر به‌نون مکسور ویای مجهول وهمزهٔ مضمومه‌ورا، بیست ونه حرف‌گُر ونود و پنج حرف لگه.

۱ــ الف ندارد.

نود وهفتم نبین به‌نون مفتوح و بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف و نون، بیست‌وهشت حرف‌گُر و نود وشش حرف لگه .

نود وهشتم بهید به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور ویای مجهول[1] و دال خفیفه، بیست وهفت حرف‌گُر و نود وهفت حرف لگه.

نودو نهم کنچك به‌فتح [۷۳ ب]کاف تازی خفیفه و نون‌منونه وجیم عجمی و کاف‌تازی خفیفتین به‌ضم اول، بیست وشش حرف‌گر و نود وهشت حرف لگه.

صدم کسل به‌ضم کاف تازی خفیفه وفتح سین مهمله ولام، بیست و پنج حرف گُر و نود و نه حرف لگه.

صدویکم کچ به‌کاف تازی و جیم عجمی خفیفتین بـه ضم اول ، بیست وچهار حرف‌گُر ویکصد[2] حرف لگه.

صدودویم جاوك به‌جیم تازی خفیفهٔ ممدوده[3] و واو مفتوحه وکاف تازی خفیفه، بیست و سه حرف‌گُر ویکصد ویك حرف لگه.

صد وسیوم چهلیا به‌جیم عجمی ثقیله ولام مفتوحتین ویای تحتانی ممدوده، بیست و دوحرف گُر ویکصد و دوحرف لگه .

صدوچهارم تاجن به‌تای فوقانی‌وجیم تازی خفیفتین، به‌اول‌ممدوده وثانی مفتوح و نون، بیست ویك حرف‌گر ویکصد وسه حرف لگه.

صد وپنجم کپچ به‌کاف تازی و بای عجمی خفیفتین مفتوحتین و جیم عجمی خفیفه، بیست حرف‌گُر و یکصد وچهارحرف لگه.

صد و ششم کند به‌فتح‌کاف تازی خفیفهٔ و نون منونه و دال مثقله ، نوزده‌حرف ‌گر ویکصد وپنج حرف لگه.

صد و هفتم پاکهر به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و فتح‌کاف تازی

۱ـ ب ندارد: مجهول ... هفت حرف لگه . ۲ـ الف ندارد: و یکصد ... بیست وسه‌حرف ‌گر. ۳ـ ب ندارد: ممدوده... تازی خفیفه .

ثقیله ورا، هژده حرف‌گُر ویکصد وشش حرف لگه.

صد وهشتم نکهنگ به‌نون مکسور و فتح کاف تـازی ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه، هفده حرف‌گُر ویکصدوهفت حرف لگه.

صدونهم پهند به‌ضم بای عجمی ثقیله و نون منونه و دال خفیفه، شانزده حرف‌گُر ویکصدوهشت حرف لگه.

صدودهم سیل به سین مهملهٔ مکسور ویای[1] مجهول و لام، پانزده حرف‌گُر ویکصد ونه حرف لگه.

صدویازدهم هربه‌های مفتوحه ورا، چهارده حرف گُرویکصد وده حرف لگه.

صد و دوازدهم کنتل به ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و فتح تای فوقانی خفیفه ولام، سیزده حرف‌گُر ویکصد ویازده حرف لگه.

صد وسیزدهم کوند به ضم‌کاف تازی خفیفه و واو مفتوحه و نون منونه و دال مثقله، دوازده حرف‌گُر ویکصد و دوازده حرف لگه.

صدوچهاردهم دندبه‌فتح دال خفیفه ونون منونه و دال مثقله،یازده حرف‌گُر ویکصد وسیزده حرف لگه.

صدوپانزدهم بهلیا به فتح بای موحدهٔ ثقیله و لام مکسور و یـای تحتانی ممدوده، ده حرف‌گُر ویکصد وچهارده حرف لگه.

صدوشانزدهم رجگن به‌فتح را و جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین [۷۴ الف] به‌سکون اول و ضم ثانی و نون، نه حرف‌گُر و یکصد و پانزده حرف لگه.

صدوهفدهم ستگن به‌فتح سین مهمله و تای فوقانی وکاف عجمی خفیفتین به‌سکون اول و ضم ثانی ونون، هشت حرف‌گُر ویکصد و شانزده

۱ــ ب ندارد: ویای... لام.

حرف لگه .

صد وهژدهم دهرم به‌فتح دال ثقیله وسکون را ومیم، هفت حرف گُر ویکصد وهفده حرف لگه .

صدو نوزدهم کرم به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و میم ، شش حرف گُرو یکصد وهژده حرف لگه.

صد[1] و بیستم پن به‌ضم بای عجمی خفیفه وتشدید نون و تخفیفه، پنج حرف گُر ویکصد ونوزده حرف لگه.

صد و بیست و یکم انگن به‌همزهٔ مفتوحه و نون منونه وفتح کاف عجمی خفیفه و نون، چهار حرف گُر ویکصدو بیست حرف لگه کما ذکرنا.

قسم دویـم[2]: در ذکر چهندهای برن پرستار.

که در زبان سهنس کرت مستعمل و متداول است و آن را در اصطلاح ایشان[3] اشلوك نامند، به‌فتح همزه وسکون شین معجمه ولام مضموم و واو مجهول وکاف تازی خفیفه ، وآن نظمی بود نثر مانند که ُتك یعنی[4] قافیه ندارد، مگر آنکه اتفاق افتد، وآنجمله هشت چهند است:

اول انشتپ چهند به‌فتح همزه وضم نون و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثلثهٔ مفتوح[5] وبای عجمی خفیفه، وآن دراصطلاح اهل این فن چهندی یعنی اشلوکی بود دو ُتکی که درهر ُتك آن هشت حرف بود بلاقید لگه وگر، و درهیچ یکی از چهندهای ذیل قید لگه و گُر نباشد مگر آنکه درآخر ُتك حرف گُر واجب بود.

دویم ردربجرچهند، به‌ضم را وفتح دال خفیفهٔ مشدده ورای متصله وبای موحده وجیم تازی خفیفتین، به‌فتح اول وتشدید ثانی ورای متصله،

۱ـ ج ندارد: صدو... نوزده حرف لگه. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف: یعنی که. ۵ـ ب ندارد .

و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی که در هر تك آن یازده حرف بود.

سیوم تروتك چهند . به‌ضم تای فوقانی خفیفه و رای متصله وواو مجهول وتای فوقانی مثقلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود دو تکی که درهر تك آن دوازده[1] حرف بود[2].

چهارم سنت تلك چهند به‌فتح سین مهمله ونون منونه وتائین فوقانیین خفیفتین ، به‌تای اول موقوف یا مفتوح و ثانی مکسور ولام مفتوح و کاف تازی خفیفه، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود دو تکی که درهر تك آن چهارده حرف بود .

پنجم مالتی چهند به میم [۷۴ ب] ممدوده و لام موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف، وآن دراصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی که درهر تك آن پانزده حرف باشد .

ششم سکهرنی چهند به کسر سین مهمله و فتح کاف تازی ثقیلهٔ مشدده و رای متصله و نون[3] مکسور ویای معروف ؛ وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی بود دو تکی که درهر تك آن هفده حرف‌بود.

هفتم ساردول چهند به سین مهملهٔ ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفهٔ[4] مضموم وواو معروف ولام، وآن دراصطلاح اهل این‌فن چهندی‌بود دو تکی که دد هر تك آن نوزده‌حرف باشد.

هشتم سرگ دهار به‌ضم سین مهمله وسکون‌را وکاف عجمی‌خفیفهٔ موقوف و دال ثقیلهٔ ممدوده و را ، وآن دراصطلاح اهل‌این فن چهندی‌بود دو تکی که در[5] هر تك آن بیست ویك حرف بود.

۱ـ الف ندارد : دوازده‌حرف.... دوتکی که درهر تك آن .   ۲ـ ج: باشد.

۳ـ ب می‌افزاید : منونه .   ۴ـ الف ندارد .   ۵ـ ب ندارد .

شعبۀسیوم:[۱] دربیان اقسام چهندهایی که مخترع این نحیف‌اند . و اختراع چهندهای مذکوره نسبت بدانست که گاهی به‌گوش این نحیف نخورده ودر کتابی نیز به‌نظر نرسیده، واگر احیاناً چهندی ازین چهندها در کتابی مضبوط باشد پس تواردات تواند بود والا از جمله مخترعات ، و آنجمله چهارده چهند است بدین‌تفصیل واسامی‌جدیدالوضع :

اول موها چهند. ببایددانست که موها به‌میم مضموم وواو مجهول وهای ممدوده، چهندی بود[۲] دو ُتکی جدیدالوضع به‌یك قافیه که درهر ُتك آن بیست وشش ماترا باشد وتمام بندآن پنجاه ودوماترا بود، به‌وجهی که میان هر ُتك یك بسرام یعنی وقف واقع شود و تمام تك به یك بسرام میانه به‌دوحصه متساوی‌گردد، هرحصه سیزده ماترائی به‌شرطی که چون‌آنرابنتت یعنی تقطیع کنند، درهرحصه ازحصه‌های چهارگانۀ هردو ُتك سه‌گن حاصل شوند، گن‌اول شش‌ماترائی وگن‌دویم چهار ماترائی وگن‌سیوم سه‌ماترائی، وآن باید[۳] نگن باشد یاتومر[۴] یعنی گن[۵] سیوم سه لگه باشد، یا[۶] لگه و گُر باشد[۷] . به‌هرتقدیر باید که ماترای یازدهم حرف‌لگه باشد که واجب است ، و درهیچ‌جاجگن واقع نشود که بدیمن است، وآنچه‌سوای ترتیب وتقطیع مذکور بود معیوب وناقص است . و آن منقسم به‌بیست و پنج قسم است[۸] اصل جمیع اقسام موها [۷۵ الف] آنست که درهر ُتك آن چهارده حرف و بیست وشش‌ماترا بود وازآنجمله درهرحصه ازدوحصۀ ُتك ماترای یازدهم باید که حرف[۹] لگه‌باشد. پس در ُتکی‌دوحرف لگه ودوازده حرف‌گُر بود، چنانکه در هردو ُتك بیست وهشت حرف ، چهار لگه وبیست وچهارگُر و

۱ــ الف ندارد: شعبۀ سیوم . ۲ــ الف وب‌ندارد. ۳ــ ج‌می‌افزاید : که . ۴ــ ج می‌افزاید : بود . ۵ــ ب ندارد : گن ..... باشد . ۶ــ الف وب ندارد . ۷ــ ب وج : بود. ۸ــ الف وب ندارد . ۹ــ ب ندارد.

پنجاه و دوماترا باشد به‌شرطی که درهرحصه ازدوحصهٔ هر ُتك حرف ششم که ماترای یازدهم بود ، لگه باشد چنانکه‌گذشت، واین قسم موها را مول نامند به میم مضموم و واو معروف ولام چنانکه[1] مصنف کتاب گفته :

جانا[2] چون بامیکشان می‌پیمایی جام می
باری ما را نیزده زان جامی ایام دی

وچون ماتراهای حروف لگه و گُریك ُتك راجداگانه‌نویسند و بنتت کنند چنین گن‌ها حاصل‌شوند : ءءء/ءء/اء/ءءء/ءء/اء .

و تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود .

فع‌لن‌فع‌لن فاعلن‌فع‌لن‌فع‌لن‌فاعلن .

و چون ازجمله گُرهای بیست و چهارگانهٔ هردو ُتك یك حرف گُر بردارند و به‌جای آن دوحرف لگه بگذارند به‌اسم‌دیگری‌موسوم‌گردد تاآنکه هربیست و چهار حرف گُر که چهل و هشت ماترا است برداشته[3] شود ، و بجای آن چهل وهشت حرف لگه که نیز چهل‌وهشت ماتراست گذاشته‌آید، چنانکه درهردو ُتك هیچ حرف گُر نبود وپنجاه ودو حرف لگه باشد، واین قسم موها را نگن گویند به‌فتح نون و سکون کاف عجمی خفیفه و ایضاً نون ، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[4] :

ازمی لعل لبت چه خوش، چشم خوشت سرمست‌شد
و زلب و نرگس دلکشت رفته دلـم از دست خود

و تقطیعش به طور عروض عربی چنین بود :

مفتعلن متفاعلن[5] مفتعلن متفاعلن .

۱ـ الف ندارد . ۲ـ ج : جانان . ۳ـ الف‌ندارد : برداشته...هشت ماتراست . ۴ـ ج می‌افزاید: نظم . ۵ـ الف ندارد .

و اسامی اقسام بیست‌وپنج‌گانهٔ جدیدالوضع موها اینست :

اول‌مول[۱] به‌حروف وحرکات مذکوره، بیست‌وچهارحرف‌گُر وچهار حرف لگه کما ذکرنا .

دویم کول به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم وواو معروف ولام، بیست‌و سه‌حرف گُر وشش‌حرف لگه .

سیوم سینا به‌فتح سین مهمله وسکون یای تحتانی ونون ممدوده ، بیست ودوحرف گُر وهشت حرف لگه .

چهارم پنج به‌ضم بای‌عجمی خفیفه ونون منونه وجیم تازی خفیفه، بیست و یك حرف گُر و ده‌حرف [۷۵ ب] لگه .

پنجم[۲] بن به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون ، بیست حرف گُر و دوازده حرف لگه .

ششم گهن به‌کاف عجمی ثقیلهٔ مفتوح و نون، نوزده حرف گُر و چهارده حرف‌لگه .

هفتم چندبه‌فتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه و دال خفیفه، هژده حرف گُر وشانزده حرف لگه .

هشتم مده به‌میم مفتوحه وتشدید دال ثقیله ، هفده‌حرف گُر وهژده حرف لگه .

نهم جوبن به‌جیم تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وبای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون، شانزده حرف گُر[۳] وبیست حرف لگه .

دهم مین به‌فتح میم وسکون یای تحتانی ونون، پانزده[۴] حرف‌گُر وبیست و دوحرف لگه .

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف ندارد : پنجم . . . دوازده حرف لگه .
۳ـ الف : لگه. ۴ـ الف ندارد : پانزده حرف... چهارده حرف گر .

یازدهم چین به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون یای تحتانی و نون، چهارده حرف گُر وبیست و چهار حرف لگه .

دوازدهم تیج به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و جیم تازی خفیفه ، سیزده حرف گُر و بیست وشش حرف‌لگه .

سیزدهم رب به‌رای مفتوحه وبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ، دوازده حرف گُر و بیست وهشت حرف لگه .

چهاردهم ادوت به‌همزه و دال خفیفهٔ مضموم وواو مجهول و تای فوقانی خفیفه ، یازده حرف گُر وسی حرف لگه .

پانزدهم دسا به‌فتح دال خفیفه وسین مهملهٔ ممدوده ، ده حرف گُر و سی‌ودو حرف لگه .

شانزدهم نده به‌نون مکسور ودال ثقیله ، نه‌حرف گُر وسی وچهار حرف لگه .

هفدهم سده به‌سین مهملهٔ مکسور و دال ثقیله مشدده ، هشت‌حرف گُر وسی‌وشش حرف لگه .

هژدهم من به میم مضموم و نون ، هفت حرف گُر و سی و هشت حرف لگه .

نوزدهم رس به رای مفتوحه وسین مهمله، شش حرف گُر و چهل حرف لگه .

بیستم کامبان به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم موقوفه وبای‌موحدهٔ خفیفهٔ[1] ممدوده ونون ، پنج حرف‌گُر وچهل‌ودو حرف لگه .

بیست ویکم بید به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و دال خفیفه، چهار حرف گُر وچهل وچهار حرف‌لگه .

۱ــ ب : خفیفهٔ مکسور ممدوده .

بیست ودویم رام به‌رای‌ممدوده ومیم ؛ سه‌حرف گُر وچهل وشش حرف لگه .

بیست وسیوم نین‌به‌فتح نون وسکون یای تحتانی ونون، دوحرف گُر وچهل وهشت حرف‌لگه .

بیست وچهارم برنبه به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه ورای متصله ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله ، یك‌حرف گُر وپنجاه‌حرف لگه .

بیست وپنجم نگّن به‌حروف وحرکات مذکوره ؛ پنجاه ودوحرف لگه کما ذکرنا .

دویم پلنا چهند. بباید [۷۶ الف] دانست که پلتابه‌فتح بای‌عجمی خفیفه وسکون لام وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده، چهندی بود دو ُتکی جدید‌ـ الوضع که قافیهٔ آن دروسط ُتك افتد مثل سورتها، ودرهر ُتك آن نیز بیست و شش ماترا بود به وجهی که بعداز سیزده ماترا در وسط ُتك بسرام واقع شود ودرآنجاقافیه‌باشد چنانکه‌هر ُتك به‌یك‌بسرام به‌دوحصه‌گردد، به‌شرطی که مثل موها در هرحصه از دو حصهٔ هر ُتك مارای یازدهم حرف لگـه باشد، و تمام بند آن پنجاه ودو ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب‌گفته[۱]:

می‌پیمایی جام می ، جانا ، چون با میکشان
زان جامی ایـام دی ، باری ما را نیزده

و تقطیعش بـه طور عروض عربی همان تقطیع موهـا بود ، چنانکه گذشت .

سیوم سوبها چهند . بیایددانست که سوبها به سین مهملهٔ مضموم و واو مجهول‌وبای‌موحدهٔ‌ثقیلهٔ ممدوده، چهندی‌بودچهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن یك[۲] یگن، وآن‌یك‌لگه ودوگُراست، ویك‌جگن ودرآخر

۱ـ ج می‌افزاید : نظم. ۲ـ الف : یك ُتك .

ُتك يك حرف ُگر بود، چنانکه در تمام تك هفت حرف ویازده‌ماترا باشد، وتمام بندآن بیست وهشت حرف وچهل وچهارماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[۱] :

بتا ، روی‌تو چومه   سر موی تو سیه
گذاری به کوی ما   نگاهی به سوی ما

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی یك‌بار مفاعیل ویك‌بار فاعلن بود برین مثال :

مفاعیل فاعلن .

چهارم ارده چند چهند . بباید‌دانست که ارده چند به‌فتح همزه و سکون را و دال ثقیلهٔ موقوف و فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که در هر ُتك آن یك سگن و یك تومر بود چنانکه درتمام ُتك پنج حرف وهفت ماتراباشد، وتمام‌بندآن بیست حرف و بیست وهشت[۲] ماترا بود. چنانکه مصنف کتاب گفته[۳]:

صنما بسیا   به وفا بیا
به ادا بیا   به خدا بیا

و تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی[۴] یکبار متفاعلن بود .

پنجم سچهم چهند . بباید دانست که سچهم به ضم سین مهمله و فتح جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده و میم ، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك‌آن یك تومر و سه‌سگن بود، چنانکه درتمام ُتك یازده حرف و پانزده ماترا باشد، و تمام بندآن چهل و چهار حرف [۷۶ ب] وشصت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته :[۵]

۱ـ ج می‌افزاید: نظم .   ۲ـ الف: بیست وهشت حرف وچهل وچهار ماترا.
۳ـ ج می‌افزاید: نظم .   ۴ـ الف ندارد .   ۵ـ ج می‌افزاید : نظم .

بیا صنما ، بنشین دمکی　　زروی وفا بشنو غمکی
گهی تو بیا سوی ما به‌وفا　　دمی بنشین ، منمای جفا

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی چنین بود:

مفاعلتن فعلن فعلن .

ششم اندرا وتی چهند . ببایددانست که اندراوتی به‌همزهٔ مکسوره ونون منونه و دال خفیفه و رای متصلهٔ ممدوده و واو موقوفه و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که در هر ُتک آن یك سگن و یك رگن و درآخر تومر بود ، چنانکه درتمام ُتک هشت‌حرف و دوازده ماترا باشد وتمام بندآن سی ودوحرف وچهل‌وهشت ماترا بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[1] :

صنما ، روی تو چو مه　　شب گیسوی تـو سیه
تو چرا گه گهی به ره　　نکنی سوی مـا نگه

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی چنین‌بود:

فعلا تن مفاعلن .

هفتم پدماوتی چهند . ببایددانست که پدماوتی به‌بای عجمی ودال خفیفتین به‌فتح اول وسکون ثانی ومیم ممدوده وواو موقوفه وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که در هر ُتك آن یك سگن و یك بهگن و درآخر ُتك یك حرف گُر باشد چنانکه درتمام ُتك هفت حرف وده‌ماترا باشد،[2] وتمام بندآن بیست‌وهشت‌حرف‌و چهل ماترا باشد ، چنانکه مصنف کتاب گفته[3] :

صنما ، روی تو مه　　سر موی تو سیه
تو بسی بیخبری　　ز فغان سحـری

۱– ج می‌افزاید : نظم :　　۲– ج : بود .　　۳– ج می‌افزاید: نظم.

و تقطیعش به‌طور عروض عربی چنین بود :

فعلاتن فعلن .

هشتم رتنا ولی چهند . بباید دانست که رتنا ولی به‌فتح را وسکون تای فوقانی خفیفه ونون ممدوده وواو موقوفه ولام مکسور ویای معروف ، چهندی بود چهار تُکی جدیدالوضع که درهر تُک آن چهارسگن و در آخر یك حرف گُر بود چنانکه در تمام تُك سیزده حرف و هژده[1] ماترا باشد و تمام بند آن پنجاه و دو حرف و هفتاد و دو ماترا بـود . چنانکه مصنف کتاب گفته[2] :

صنما ، چه بلا همه جور و جفایی

ز غم تـو حزینم تـا کـه نیایی

دل مـا به دغا بردی ز بـر مـا

همه جوروجفا[۷۷الف]کردی به‌سرما

و تقطیعش به‌طورعروض‌عربی درهر تُکی‌چهاربار فعلن‌بود ویك‌بار درآخر فع‌بود ، برین مثال :

فعلن فعلن فعلن فعلن فع .

نهم پهپا ولی چهند . بباید دانست که پهپا ولی به‌ضم بای عجمی خفیفه وسکون‌ها وبای عجمی خفیفهٔ ممدوده و واو موقوفه ولام مسکور و یای معروف، چهندی بودچهار تُکی جدیدالوضع که درهر تُك آن یك‌سگن ویك یگن و آن یك لگه و دوگُر است ، و در آخر یك رگن بود ، چنانکه درتمام تُك‌نه‌حرف وچهارده ماترا باشد[3] ، وتمام بندآن سی‌وشش حرف و پنجاه وشش ماترا بود، چنانکه مصنف‌کتاب‌گفته :[4]

۱ــ الف : هژ . ۲ــ ج می‌افزاید : نظم . ۳ــ ب : بـود .

۴ــ ج می‌افزاید : نظم .

صنما، بسی سیمین تنی　　تو چرا بدینسان توسنی
به وصال تو آرام ما　　بـه خیال تو انجام ما

وتقطعیش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی یك‌بار متفاعلن ویك‌بار مستفعلن بود، برین[1] مثال:

متفاعلن مستفعلن

دهم چپلا چهند. بباید دانست که چپلا به جیم و بـای عجمیین خفیفتین مفتوحتین و لام ممدوده، چهندی بـود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن سه جگن و در آخر ُتك یك نگن بود، ونگن سه لگه باشد، چنانکه در تمام ُتك دوازده حرف وپانزده ماترا بود، وتمام بندآن چهل و هشت حرف وشصت ماترا باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[2]:

مرا به‌خیال تو شوق سفر　　ترا نه به‌سوی غریب نظر
کنون به‌وفا بنمارخ خود　　بیا، صنما، بشدآنچه شد

وتقطیعش به‌طور عروض عربی درهر ُتکی یکبار[3] مفاعلتن ودوبار فعلن بود برین‌مثال:

مفاعلتن فعلن فعلن.

یازدهم امرت بانی چهند. بباید دانست که امرت بانی به کسرهمزه وسکون میم وفتح را وسکون تای فوقانی‌خفیفه وبای موحدۀ خفیفۀممدوده و نون مکسور و یای معروف، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن یك نگن یعنی سه لگه باشد[4]، و یك سگن بود[5]، چنانکه در تمام ُتك شش حرف و هفت ماترا باشد، و تمام بندآن بیست‌وچهار حرف

۱ـ ج: بدین. ۲ـ ج می‌افزاید: نظم. ۳ـ الف‌ندارد: یك‌بار... مثال. ۴ـ ب ندارد. ۵ـ ج ندارد.

وبیست وهشت ماترابود ، چنانکه مصنف کتاب گفته:[1]

دلم ز تو خون خوشم به جنون
دهم[2] به تو دین ز یم بـه ازین

و تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی یکبار [۷۷ب] مفاعلتن بود.

دوازدهم سدها ترنگ چهند . ببایددانست که سدها ترنگ به‌سین مهملهٔ مضموم و دال ثقیلهٔ ممدوده و تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، چهندی بود چهار تکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن یك بپ و یك سگن بود ، چنانکه در تمام ُتك[3] هفت حرف و هشت ماترا بود[4] و تمام بند آن بیست وهشت[5] حرف وسی‌ودو ماترا[6] بود ، چنانکه مصنف کتاب گفته[7] :

دل من ز تو خون سر من به جنون
بدهم به تـو دین بـزیم بـه ازین

و تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی دو بار فعلن بود برین مثال: فعلن فعلن .

سیزدهم سبها بنود چهند. ببايد دانست که سبها بنود به سین مهملهٔ مفتوح و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون مضموم وواو مجهول ودال خفیفه، چهندی‌بود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن سه بهگن ودر آخر ُتك‌یك حرف‌گُر بود، چنانکه درتمام ُتك ده‌حرف و چهارده ماترا باشد ، و تمام بند آن چهل حرف و پنجاه وشش ماترا بود . چنانکه مصنف کتاب گفته[8] :

۱ــ ج می‌افزاید : نظم. ۲ــ ب : بدهم . ۳ــ ب‌ندارد، ج : تك آن .
۴ــ ب وج: باشد. ۵ــ الف وج‌ندارد. ۶ــ الف‌ندارد: ماترابودچنانکه.
۷ــ ج می‌افزاید : نظم . ۸ــ ج می‌افزاید : نظم .

ماه منی ، بربـام برآ   خنده کنان هرشام برآ
روبنما و تمام بـرآ   چون گل بامی و جام برآ

و تقطیعش به‌طورعروض عربی چنین‌بود :

مفتعلن مفعول فعل[1]

چهاردهم منگلا چهند. بباید دانست که منگلا به میم مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح و لام ممدوده ، چهندی بود چهار ُتکی جدیدالوضع که درهر ُتك آن يك‌سگن ودوبهگن بود،[2] چنانکه درتمام ُتك نه‌حرف ودوازده ماترا باشد وتمام بند آن سی‌وشش حرف وچهل وهشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته[3]:

صنما ، روی تو مهوش   دل ما با غم تو خوش
سر مـا خاك به راهت   بـه تمنای نـگاهت

و تقطیعش به‌طور عروض عربی در هر ُتکی دوبار فعلاتن بود ، برین مثال :

فعلاتن فعلاتن .

۱ـ الف: فعلی .   ۲ـ الف ندارد .   ۳ـ ج می‌افزاید : نظم .

باب دویم

در بیان علم[1] تُك یعنی علم[2] قوافی اهل‌هند.

پوشیده[3] نماند که چون کتابی مضبوط درین علم به نظر نیامده لهذا این نحیف بر کلیات و جزئیات[4] آن احاطه نموده و اصطلاحی چند نهاده ، این‌علم‌را مدون ساخت، و آن مشتمل است بردوفصل:

فصل‌اول : در تعریف تُك وذکر حروف آن،

وآن منشعب است به‌دوشعبه :

شعبهٔ‌اول : [۷۸ الف] در تعریف تُك .

بباید دانست که تُك به تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به اول مضموم، درلغت اهل‌هند قافیه راگویند ومصراع را نیز نامند، وآن‌به‌حسب

۱ــ ب ندارد . ۲ــ الف ندارد: علم . ۳ــ ب ندارد: پوشیده نماند که.

۴ــ ب ندارد .

معنی اول دراصطلاح ایشان‌عبارت‌است از یك‌حرف یابیشتر که تکرار[۱] آن به‌معانی مختلفه دراواخر[۲] مصراعها واجب بود یا مستحسن، واجب‌آن بود که ُتك یعنی قافیه بی‌او صورت نبندد مثلا حرف نون درآخر لفظ َتن به‌تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح ، وَمن به‌میم مفتوح که قافیه بی‌آن درست نیست ، و مستحسن آن بودکه اگر رعایت آن کرده شود موجب مزید حسن کلام گردد والا خللی در قافیه راه[۳] نیابد مثلا در قافیهٔ سَدَن به سین مهمله و دال خفیفهٔ مفتوح ونون[۴] ، اگر رعایت دال مذکور بکنند، و مَدن به‌میم مفتوح قافیهٔ آن بندند موجب مزید حسن کلام گردد والا اگر[۵] بدون‌دال مسطوره تن به‌تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح و امثال آن قافیهٔ آن بندند، نیز درست‌باشد و خللی در قافیه راه نیابد . و وجوب تکرار یا به جوهر حرف و ذات‌آن تواند بود یا به مات یعنی حرکت ، چنانکه[۶] بعد از این ذکر آن بیاید ان‌شاءالله تعالی .

و استحسان به دوقسم مذکور بود رعایت تکرار حرف خفیفه و ثقیله کردن مثلا درقافیهٔ گهن به‌کاف عجمی ثقیلهٔ مفتوح و نون اگر رعایت حرف ثقیله بکنند و دهن به‌دال ثقیلهٔ مفتوح قافیه آن بندند موجب[۷] مزید حسن کلام گردد ، والا اگر بدون رعایت حرف ثقیله تن به تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح و امثال آن قافیه آن بندند ، نیز درست بود و خللی درقافیه[۸] راه‌نیابد .

و ازجمله ابجد اهل هند که حروف سی وپنجگانه باشند ، هژده

۱ــ ب : مذکور . ۲ــ ج : آخر . ۳ــ الف‌ندارد . ۴ــ الف ندارد : ونون... میم مفتوح. ۵ــ ب‌ندارد: اگر... مسطوره. ۶ــ ب‌ندارد: چنانکه... تعالی . ۷ــ ب ندارد: موجب... بندند . ۸ــ ب: او .

حرف خفیفه است و نه‌حرف ثقیله[۱] و دوحرف مثقله[۲]، و آن دو حرف نیز[۳] درین محل حکم خفیفه دارند، و چهار[۴] حرف اثقل، و آن حکم ثقیله دارند[۵] و دو[۶] حرف مغنونه، وازجمله هژده حرف خفیفهٔ مذکوره درمقدمهٔ کتاب اگرچه نه‌حرف مقید به‌خفیفه نیست اما دراین محل حکم خفیفه‌دارند و آن همزه ومیم وبای تحتانی و را ولام وواو وشین معجمه وسین مهمله وها است، وسه‌حرف ثقیله‌که نون کانه ومیم ولام باشد، اگرچه داخل‌ابجد مذکور نیستند اما مقید به ثقیله‌اند و حکم ثقیله دارند، چنانکه حروف سی‌وپنج گانهٔ ابجد مذکور درفصل اول از مقدمهٔ کتاب به‌تفصیل [۷۸ب] مسطور است.

شعبهٔ دویم: درذکر حروف ُتك و تفصیل آن.

بباید‌دانست که حروف[۷] ُتك یعنی قافیه جمله سی‌ودو است بدین‌-تفصیل واسامی:

اول نیه به‌نون مکسور و یای مجهول و ها، وآن حرف لگه بود درآخر ُتك یعنی درآخر کلمهٔ آخر مصراع، وتکرارآن‌بعینه واجب بود و اختلاف‌آن به‌هیچ‌وجه جایز نیست مثل حرف‌نون درآخر لفظ َتن به‌تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح، و َمن به‌میم مفتوح، و میم در آخر لفظ کام به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، وبام به‌بای موحدهٔ خفیفه ممدوده و امثال آن، و بیان حروف[۸] لگه وگُر درفصل‌اول از باب اول گذشت، درمعرفت‌آن به‌آن‌باب رجوع نمایند.

۱ـ ج می‌افزاید: الانون ثقیله که درین‌محل حکم خفیفه دارد. ۲ـ الف‌و ج ندارد: و دو حرف مثقله. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ ب: پنج. ۵ـ ب می‌افزایـد: الانون اثقل که حکم خفیفه دارد. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ الف: حرف. ۸ـ ب ندارد.

دویم روپ به رای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه ، و آن حرف لگه بود متحرك ماقبل نیه ، و تکرار آن بعینه چون[1] ماقبل‌آن حرف دیگر باشد ، مستحسن بود و تکرار مات یعنی حرکت آن واجب ، مثل دال خفیفه و فتحهٔ آن در لفظ سدن به سین مهملهٔ مفتوح و دال مذکور و نون مدن به‌میم مفتوح و باقی حروف وحرکات مذکوره وامثال‌آن .

سیوم انوپ به‌فتح همزه و نون مضموم وواو معروف وبای‌عجمی خفیفه ،و آن حرف لگه بود ماقبل روپ و تکرار حرف مذکور بعینه ، اگر ماقبل آن حرف دیگر باشد ،[2] وتکرار[3] مات‌آن ، مستحسن بود، مثل رای اول و سکون آن در لفظ سرور به‌فتح سین مهمله وسکون رای مذکوره و واو[4] مفتوحه و ایضاً را و لفظ[5] نرهر به‌فتح نون و سکون رای مذکوره و های مفتوحه وایضاً را، و مثل سین مهمله و فتحهٔ آن در لفظ سدن به‌سین مذکور و دال‌خفیفهٔ مفتوح و نون ومیم وفتحه‌اش درلفظ مرن به‌میم‌مذکوره و رای مفتوحه و نون . وچون روپ بعینه تکراریابد تکرارمات آن و اجب بود مثل سکون رای اول در لفظ سرور به حروف و حرکات مذکوره و ترور به‌فتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره ، و مثل[6] فتحهٔ سین مهمله درلفظ سدن ومیم درلفظ مدن به‌حروف وحرکات مذکورهٔ وامثال آن .

چهارم بیندی بـه کسر بای موحدهٔ خفیفهٔ و یای مجهول و نـون

۱ـ ب ندارد : چون...باشد . ۲ـ ب : بود . ۳ـ الف ندارد.

۴ـ الف : های . ۵ـ الف‌ندارد: ولفظ... وایضاً را و. ب ندارد : و لفظ.... حرکات مذکوره . ۶ـ ب : مثل سین مهمله وفتحهٔ آن درسدن ومیم و فتحه‌اش در لفظ مدن .

مغنونه و دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف ؛ و آن حرف لگه بود ماقبل انوپ، و تکرار مات آن مستحسن بود چون[1] تنها انوپ تکرار یابد ؛ مثل فتحهٔ سین مهمله در لفظ سرور[2] و نون درلفظ نرهر[3] [۷۹ الف] به‌حروف و حرکات‌مذکوره، وامثال‌آن. و[4] چون روپ وانوپ هردو بعینه تکراریابند، تکرار[5] مات آن واجب بود مثل[6] سین مهمله و فتحهٔ آن در لفظ سرور و تای فوقانی خفیفه وفتحه[7] اش درلفظ ترور[8] وامثال آن.

پنجم سروپ به‌سین مهملهٔ مفتوح ورای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه، وآن حرف[9] گُر بود ماقبل روپ، وتکرار[10] آن بعینه چون ماقبل آن حرف دیگـر باشد،[11] و مات آن مستحسن بود مثل نون ممدوده در لفظ کناگت به‌فتح کاف تازی خفیفه و نون ممدودهٔ[12] مذکوره و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح، و لفظ مناوت به میم مفتوح و نون ممدودهٔ[13] مذکوره و واو مفتوحه و تای[14] فوقانی خفیفه،[15]

۱ـ ب : چون انوپ بعینه تکرار . ۲ـ ب می‌افزاید : به فتح سین مهملهٔ مذکوره وسکون را وواو مفتوح وایضاً را . ۳ـ ب می‌افزاید : به فتح نون و سکون‌را وهای مفتوحه. ۴ـ ب می‌افزاید : واحسن بود. ۵ـ ب ندارد : تکرار...بود . ۶ـ ب: مثل فتحهٔ سین مهمله درلفظ سرور به حروف و حرکات مذکوره . ۷ـ ب‌ندارد : و فتحه‌اش . ۸ـ ب می‌افزاید : به فتح تای فوقانی مذکوره و باقی حروف و حرکات مذکوره . ۹ـ الف : حروف . ۱۰ـ ب ندارد : و تکرارآن بعینه . ۱۱ـ ب می‌افزاید: تکرار حروف‌مذکور بعینه . ۱۲ـ ب ندارد . ۱۳ـ ب ندارد . ۱۴ـ ب ندارد : وتای ...خفیفه . ۱۵ـ ب می‌افزاید: وامثال‌آن واحسن بود چون روب بعینه تکراریابد مثل نون مذکور در لفظ کناگت به‌حروف و حرکات مذکوره و لفظ اناگت به همزهٔ مفتوحه وباقی حروف وحرکات مذکوره وامثال آن، واگر ماقبل آن حرف، دیگرنباشد تکرار مات‌آن مستحسن بود فقط .

ومثل امتدادسین مهمله[1] در لفظ[2] ساگر به‌سین مذکورهٔ ممدوده[3] و کاف‌عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا ، ونون[4] در لفظ ناهربه‌نون ممدوده[5] وهای مفتوحه ورا[6]. وچون روپ بعینه تکرار یابد تکرار[7] مات آن واجب بود و بعضی به‌همه حال واجب دانند، خواه روپ بعینه‌تکرار یابد خواه‌نه، چنانکه گذشت‌مثل کناگت به‌حروف وحرکات مذکوره واناگت به همزهٔ‌مفتوحه وباقی حروف وحرکات مذکوره ، ومثل[8] ساگر به‌حروف و حرکات مذکوره وناگر به‌نون ممدوده وباقی حروف وحرکاف مذکوره و امثال آن .

ششم تلك به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و لام مفتوح و کاف تازی خفیفه ، وآن حرف لگه بود ماقبل سروپ ، وتکرار مات‌آن مستحسن‌بود چون روپ بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ سین[9] در لفظ ستاور به سین مهملهٔ[10] مذکوره وتای‌فوقانی خفیفهٔ ممدوده وواو مفتوحه ورا، ومیم در لفظ مهاور به میم مذکوره[11] و هـای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره، و واجب[12] بود چون روپ و سروپ هردو بعینه تکرار یابند مثل فتحهٔ کاف تازی خفیفه‌در لفظ کناگت وهمزه در لفظ اناگت به‌حروف وحرکات‌مذکوره وامثال آن .

هفتم بند هن به‌فتح‌بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و فتح دال‌ثقیله و نون ، و آن حرف لگه‌بود ساکن ماقبل نیه ، وتکرار آن بعینه[۷۹ ب] و

۱ــ ب: سین مهملهٔ ممدوده .　۲ــ الف ندارد .　۳ــ ب ندارد .
۴ــ ب می‌افزاید : ممدوده .　۵ــ ب: مذکور .　۶ــ ب می‌افزاید : وامثال آن واحسن بود .　۷ــ ب ندارد : تکرار مات . . . اناگت به همزهٔ مفتوحه و باقی حروف وحرکات مذکوره.　۸ــ الف ندارد : ومثل ساگر...حرکات‌مذکوره.
ب: و مثل سین مهملهٔ مذکوره در لفظ ساگر و نون ممدوده در لفظ ناهر به‌حروف و حرکات مذکوره .　۹ــ ج می‌افزاید : مهمله.　۱۰ــ ب می‌افزاید: مفتوح.
۱۱ــ ب : مفتوح .　۱۲ــ ب: احسن .

سکون آن واجب بود مثل شین معجمه وسکون آن در لفظ اشت به‌فتح همزه وسکون شین معجمهٔ مذکوره[1] وتای فوقانی مثقله، و کشت به‌فتح کاف تازی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، وامثال آن.

هشتم سین به‌سین مهملهٔ مکسور ویای معروف وایضاً سین مهمله، وآن حرف لگه بود ماقبل بندهن، و تکرار مات آن واجب بود مثل فتحهٔ همزه در لفظ اشت و کاف تازی خفیفه در لفظ کشت به حروف وحرکات مذکوره و امثال آن، وتکرار حرف مذکور بعینه مستحسن بود چون ماقبل آن حرف دیگر باشد مثل را در لفظ سرشت به‌فتح سین مهمله و کسر رای مذکوره و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله، و دهرشت به‌فتح دال ثقیله وباقی حروف وحرکات[2] مذکوره و امثال آن.

نهم کیس به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و سین مهمله، وآن حرف لگه بود ماقبل سیس، وتکرار مات آن مستحسن بود، مثل فتحهٔ نون در لفظ نکشت به‌نون مفتوح مذکوره[3] و کاف تازی خفیفهٔ مکسور و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله، و سین مهمله در لفظ سرشت به حروف[4] و حرکات مذکوره[5] و امثال آن، وواجب[6] بود چون سیس بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ سین مهمله درلفظ سرشت ودال ثقیله در لفظ دهرشت به‌حروف وحرکات مذکوره و امثال آن.

دهم سیام به کسر سین مهملهٔ[7] ممدوده و یای مشمومه ومیم، وآن حرف گُر بود ماقبل نیه، و تکرارمات آن واجب بود، مثل مات کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ کام به میم آخر، وبای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده درلفظ بام، و تکرار آن بعینه مستحسن بود چون ماقبل آن حرف دیگر باشد

۱ــ ب‌ندارد. ۲ــ الف‌ندارد. ۳ــ ب‌ندارد. ۴ــ الف: بحروکات‌مذکوره؟
۵ــ ج ندارد. ۶ــ ب : احسن. ۷ــ ب: مهمله با یای مشمومه.

مثل لام ممدوده در لفظ کلاپ به فتح کاف تازی خفیفه ولام مذکوره وبای عجمی خفیفه ، والاپ به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن .

یازدهم سندر به‌ضم سین مهمله و نون منونه ودال خفیفهٔ مفتوح و را، و آن حرف لگه بود ماقبل سیام، وتکرار آن بعینه، اگر[1] ماقبل آن حرف دیگر باشد ، و مات آن مستحسن بود مثل رای اول و سکون[2] آن درلفظ تروار به فتح تای فوقانی [۸۰ الف] خفیفه و سکون رای مذکوره و واو[3] ممدوده ایضاً را و کرتار به فتح کاف تازی خفیفه وسکون رای مذکوره و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، و مثل فتحهٔ کاف تازی خفیفه در لفظ کلاپ به‌حروف وحرکات مذکوره ، وسین مهمله در لفظ سراپ به‌رای ممدوده و بای عجمی خفیفه، و[4] چون سیام بعینه‌تکراریابد[5] مات[6] آن واجب‌بودمثل سکون[7] رای اول‌درلفظ تروار[8] به‌حروف وحرکات مذکوره، وپروار به‌فتح بای عجمی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، و مثل فتحهٔ کاف‌تازی خفیفه در لفظ کلاپ و همزه در لفظ الاپ به حروف و حرکات مذکوره و امثال‌آن .

دوازدهم مکت به ضم میم و فتح کاف تازی خفیفه و تای فوقانی مثقله، وآن حرف لگه‌بود ماقبل سندر، وتکرارمات‌آن مستحسن بودچون سندر بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تروار ، و کاف تازی خفیفه درلفظ کرتار، وواجب[9] بودچون سندر وسیام هردو بعینه تکرار

۱ـ ب: چون . ۲ـ ب ندارد : سکون آن . ۳ـ الف‌ندارد : و واو... رای مذکوره . ۴ـ ب می‌افزاید : احسن بود . ۵ـ الف‌ندارد . ۶ـ ب ندارد: مات‌آن واجب بود . ۷ـ ب‌ندارد . ۸ـ الف: تلوار. ۹ـ ب : احسن .

یابند مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تروار و بای عجمی خفیفه در لفظ پروار به‌حروف وحرکات مذکوره و امثال آن.

سیزدهم موهن به‌میم مضموم وواو مجهول وهای مفتوح و نون ، وآن حرف تَر بود ماقبل سیام ، و تکرار مات آن مستحسن بود مثل مات کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ کاپال به کاف تازی مذکور و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام ، وبای عجمی خفیفهٔ ممدوده در لفظ پاتال به‌بای عجمی مذکور و تای فوقانی‌خفیفهٔ ممدوده[1] و لام ، وبای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم با واو مجهول درلفظ بهوپال به‌حروف وحرکات مذکوره و امثال‌آن .

چهاردهم مول به‌میم مضموم وواو معروف ولام ، و آن حرف تَر بود درآخر ُتك یعنی مصراع ، و اختلاف حرف مذکور بعینه[2] چون هردو لفظ ُتك یعنی‌قافیه بسیط‌باشند یعنی‌هردولفظ یك حرفی باشند فقط، وتکرار مات یعنی‌حرکت واعراب آن به‌هرحال خواه[3] کلمهٔ ُتك یعنی‌قافیه‌بسیط‌باشد خواه مرکب ازحروف، واجب بود مثل مات وا به‌واو ممدوده ویا به‌یای تحتانی ممدوده و مو به‌میم مضموم وواو مجهول و تو به‌تای فوقانی خفیفهٔ مضموم با واومجهول، وپی‌به‌بای‌عجمی‌خفیفهٔ مکسور بایای معروف وتی[4] به‌تای‌فوقانی‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف وامثال‌آن[5]. وچون هردولفظ ُتك یعنی [۸۰ ب] قافیه مرکب‌ازدوحرف و زیاده‌بر آن‌باشند [6] تکرار[7] آن بعینه واجب بود مثل مات تای‌فوقانی خفیفهٔ مکسور[8] با یای معروف در لفظ رتی

۱ــ ب می‌افزاید : واحسن بود ، بعینه تکرار یابد مثل مات کاف عجمی خفیفه در لفظ‌گوپال به‌کاف عجمی‌مذکور وبای عجمی خفیفهٔ ممدوده . ۲ــ ب می‌افزاید: واجب بود . ۳ــ ب‌ندارد : خواه‌کلمه... از حروف . ۴ــ الف ندارد : وتی . . . یای معروف . ۵ــ ب می‌افزاید : و تکرارآن بعینه واجب بود. ۶ــ ب می‌افزاید : و شاید که مستحسن بلکه احسن بود . ۷ــ ب ندارد : تکرار... بود . ۸ــ ب ندارد خفیفهٔ مکسور .

به‌رای‌مفتوح، و جتی به‌جیم‌تازی خفیفهٔ مفتوح، و بعضی[1] اختلاف آن را در بعضی کلمات جایز داشته‌اند مثل آنکه کلمهٔ قافیه دریك مصراع مرکب‌از حروف بود و در مصراع دیگر بسیط باشد مثلا قافیهٔ رتی به حروف و حرکات مذکوره و پی به‌بای عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف بندند، یا آنکه در آخر کلمهٔ قافیه یکی از حروف علت که الف و واو و یای تحتانی باشد، لاحق بود مثلا قافیهٔ تیا[2] به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای تحتانی ممدوده، وپتا به‌بای‌عجمی و تای‌فوقانی خفیفتین به‌اول‌مکسوروثانی‌ممدوده، بندند و غیر آن، اما نشاید که بی‌باعثی وضرورتی چنین کنند.

پانزدهم[3] درم به دال خفیفهٔ مضموم و رای متصله و میم، [4] و آن حرف لگه بود متحرك ماقبل ُمول، و تکرار آن بعینه مستحسن بود چون ماقبل آن حرف دیگر باشد مثل جیم‌تازی خفیفهٔ مفتوحه[5] درلفظ سجنی‌به سین مهملهٔ مفتوح وجیم مذکور ونون مکسوروبای معروف، ورجنی‌به‌رای مفتوحه وباقی حروف وحرکات‌مذکوره وامثال‌آن، وتکرار مات‌آن واجب بودچون ُمول بعینه تکرار‌یابد مثل‌فتحهٔ جیم تازی خفیفه[6] درمثال مذکور، وفتحهٔ را درلفظ رتی به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف، و جیم تازی خفیفه درلفظ جتی به‌حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

شانزدهم‌دار به‌دال‌مثقلهٔ ممدوده و را،و آن‌حرف‌لگه‌بود ماقبل‌درم، وتکرار مات آن مستحسن بود چون[7] درم مختلف‌گردد و ُمول بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ سین مهمله درلفظ سجنی به‌حروف وحرکات مذکوره، و را درلفظ رونی به‌رای مذکوره وواومفتوحه وباقی‌حروف وحرکات مذکوره، وواجب[8] بود چون‌درم و ُمول هردو بعینه تکراریابند مثل فتحهٔ سین مهمله

۱ــ ب ندارد : و بعضی اختلاف . . . چنین کنند. ۲ــ الف ندارد.
۳ــ الف: پانز. ۴ــ الف‌ندارد. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب‌ندارد.
۷ــ ب ندارد: چون ... یابد. ۸ــ ب : احسن.

درلفظ سجنی، ورا در لفظ رجنی به حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

هفدهم سمن به‌ضم سین مهمله وفتح میم ونون ، وآن حرف لگه بود ساکن یا موقوف ماقبل مول، وتکرار آن بعینه ومات آن یعنی سکون یا وقف آن واجب[1] بود چون مول بعینه تکرار یابد مثل را وسکون آن درلفظ تریا به‌کسر [۸۱ الف] تای فوقانی خفیفه و رای مذکوره و یای تحتانی[2] ممدوده، وپریا[3] به‌کسر بای عجمی خفیفه وباقی حروف و حرکات مذکوره وامثال آن، ومثل تای فوقانی خفیفه و وقف آن در لفظ ماترا به میم ممدوده وتای مذکوره ورای ممدوده، وجاترا[4] به جیم تازی خفیفهٔ ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره و امثال آن.

هژدهم پتر به بای عجمی وتای فوقانی خفیفتین به‌فتح اول وتشدید ثانی ورای متصله، وآن حرف لگه بود ماقبل سمن، و تکرار مات آن[5] مستحسن بودچون مول[6] بعینه تکرار یابد وسمن[7] مختلف گردد مثل کسرهٔ[8] تای فوقانی‌خفیفه درلفظ[9] تریا به‌حروف وحرکات مذکوره وبای[10] موحدهٔ خفیفه درلفظ بجیا به‌بای موحدهٔ مذکوره وسکون جیم تازی خفیفه و یای تحتانی ممدوده، یاآنکه سمن بعینه تکرار یابد و مول مختلف گردد مثل کسرهٔ تای مذکوره در لفظ تریا، وکاف تازی‌خفیفه درلفظ کرپا به‌کاف تازی مذکوروسکون را وبای عجمی خفیفه ممدوده ، و واجب[11] بود چون سمن و مول هردو بعینه تکرار یابند مثل کسره تای مذکوره درلفظ تریا[12] ، و بای عجمی خفیفه در لفظ پریا به حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

۱ــ ب: مستحسن. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ الف: پریای. ۴ــ ج ندارد: وجاترا... ممدوده. ۵ــ ج ندارد. ۶ــ الف وج : سمن. ۷ــ الف وج: مول. ۸ــ الف: کسرهره. ۹ــ الف ندارد: درلفظ تریا... کاف تازی خفیفه. ۱۰ــ ج ندارد: وبای موحده...درلفظ تریا. ۱۱ــ ب: احسن. ۱۲ــ ب ندارد: درلفظ تریا

نوزدهم گهن به‌فتح کاف عجمی ثقیله ونون ، وآن حرف گُر بود ماقبل سمن، وتکرارمات آن مستحسن بود چون یکی ازسمن و ُمول بعینه تکرار یابد مثل مات میم ممدوده در لفظ ماترا به‌میم مذکوره وتای‌فوقانی خفیفهٔ موقوفه ورای ممدوده، وبای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده درلفظ با ورا به‌بای مذکوره و واو موقوفه وایضاً رای ممدوده، ومثل میم مذکوره درلفظ ماترا به حروف وحرکات مذکوره، وجیم[۲] تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ جاتکا به جیم مذکوره و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده .

و واجب[۳] بود چون سمن و ُمول هردوبعینه تکرار یابند مثل مات میم ممدوده در لفظ ماترا به حروف و حرکات مذکوره ، وجیم تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ جاترا به جیم مذکوره و باقی حروف و حرکات مذکوره وامثال آن[۴] .

بیستم پهل به‌بای عجمی ثقیلهٔ مفتوح ولام، وآن حروف گُر بود ماقبل درم، وتکرار مات آن مستحسن بود چون[۵] ُمول بعینه تکراریابد ودرم مختلف گردد مثل مات سین مهملهٔ ممدوده در لفظ ساونی به‌سین مذکور و واو مفتوح یا موقوف ونون مکسور ویای معروف، و میم ممدوده در لفظ مالنی به میم مذکوره و لام [۸۱ ب] مفتوحه یا موقوفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و واجب بود چون درم و ُمول هردوبعینه تکراریابند مثل مات کاف تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ کامنی به‌کاف مذکوره و میم و نون مکسورتین و یای معروف ، و دال خفیفهٔ ممدوده[۶] در لفظ دامنی به‌حروف وحرکات مذکوره وامثال آن .

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف ندارد: وجیم... مذکوره. ۳ـ ب: احسن.
۴ـ ب ندارد: وامثال آن. ۵ـ ب ندارد: چون ُمول. . مذکوره و واجب بود .
۶ـ ب: مذکوره.

بیست ویکم تمال به‌فتح تای فوقانی خفیفه ومیم ممدوده ولام، و آن حرف کَر بود ماقبل مُول، وتکرار[۱] آن بعینه[۲] مستحسن بود چون ماقبل آن حرف دیگرباشد و مُول بعینه تکرار یابد مثل‌های ممدوده درلفظ بهاری به کسر بای موحدۀ خفیفه وهای مذکور ورای مکسور و یـای معروف، و تهاری به کسر تای فوقانی خفیفه و باقی حروف وحرکات مذکوره، وتکرار مات آن واجب بود مثل مات‌های ممدوده در مثال مذکوره و میم ممدوده درلفظ مالا به میم مذکوره ولام ممدوده، و بای مـوحدۀ خفیفۀ ممدوده در لفظ بالا به‌بای[۳] موحده ولام مذکورتین و امثال آن.

بیست و دویم دل به‌دال خفیفۀ مفتوح ولام[۴]، وآن حرف لگه بود ماقبل تمال[۵]. و تکرار مات آن مستحسن بود چون تمال[۶] مختلف‌گـردد و مُول بعینه تکرار یابد مثل کسرۀ بای موحدۀ خفیفه درلفظ بهاری به‌حروف وحرکات مذکوره، و نون درلفظ نواری به نون مذکوره و واو ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن، و واجب[۷] بود چون تمال و مُول هردوبعینه تکرار یابند مثل کسرۀ بای مذکوره درلفظ بهاری و تـای فوقانی خفیفه درلفظ تهاری به حروف و حرکات مذکوره وامثال آن.

بیست وسیوم پهول به ضم بای عجمی ثقیله و واو معروف و لام، وآن حرف‌گُر بود ماقبل تمال، و تکرار مات آن مستحسن بود چون تمـال مختلف گردد و مُول بعینه تکرار یابد مثل فتحۀ میم با نون منونه در لفظ منجاری به‌میم‌مذکور وجیم‌تازی‌خفیفۀ ممدوده ورای مکسور ویای معروف، وبای‌موحدۀ خفیفه با نون منونه درلفظ بنگاری به‌بای مذکور وکاف عجمی

۱ـ ب ندارد: تکرار... بود. ۲ـ ج ندارد. ۳ـ ب ندارد: بیای... مذکورتین. ۴ـ الف ندارد. ۵ـ الف: تمام. ۶ـ الف: تمام.
۷ـ ب: احسن.

خفیفهٔ ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن، و واجب[۱] بود چون تمال و مُول هردو بعینه تکرار یابند مثل فتحهٔ میم با نون منونه در لفظ منجاری به حروف و حرکات مذکوره، و بای موحدهٔ خفیفهٔ مذکوره در لفظ بنجاری به‌بای مذکور وجیم تازی خفیفهٔ ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره وامثال آن.

[۸۲ الف] بیست و چهارم سنده به فتح سین مهمله و نون منونه و دال ثقیله، و آن حرف لگه بود که به‌نیه پیوندد، و تکرار آن[۲] بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ[۳] بولت به ضم بای موحدهٔ خفیفه و واو مجهول ولام مفتوح، و تولت به ضم تای فوقانی خفیفه وباقی حروف[۴] و حرکات مذکوره وامثال آن.

پوشیده نماند که این حروف[۵] و چند حرف دیگر که بعد از ایـن مذکور شوند عبارت ازحروفی‌است که جوهر کلمهٔ قافیه نباشند یعنی بیست و سه حرف که پیش از سنده مذکور شد، حروفی هستند که ازجمله اجزای کلمهٔ قافیه‌اند، و حرف سنده و چند[۶] حرف دیگر که بعد از وی مذکـور شوند ازاجزای کلمهٔ قافیه نباشند یعنی کلمه که درآخر مصرع واقع شوند از اجزای آن[۷] نباشد بلکه بدان لاحق شوند.

بیست وپنجم بهم[۸] به‌ضم بای موحدهٔ ثقیله و میم، وآن حرف‌لگه بود که به سنده پیوندد، و تکرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی‌خفیفه درآخر لفظ بولیت وتولیت به‌لام‌مکسوروبای تحتانی مفتوح وباقی حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

بیست وششم مهی به میم مفتوح و های مکسور ویای معروف، و

۱ــ ب: احسن. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف‌ندارد. ۴ــ ج‌ندارد.
۵ــ ج: حرف. ۶ــ ج ندارد. ۷ــ الف ندارد. ۸ــ الف ندارد.

آن حرف گُر بود که به‌نیه پیوندد، و تکرار آن بعینه و مات آن واجب بود مثل یای تحتانی‌مکسور با یای مجهول درآخر لفظ بولیی و تولیی به‌حروف وحرکات مذکوره، وامثال آن.

بیست وهفتم دهرابه‌فتح دال ثقیله ورای ممدوده، و آن حرف لگه بود که به مُول پیوندد، وتکرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه درآخر لفظ منات به میم مفتوحه ونون ممدوده، و بنات به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره، وامثال آن.

بیست و هشتم پاتال به‌بای عجمی وتای فوقانی خفیفتین‌ممدودتین و لام، و آن حرف لگه بود[1] که به‌دهرا پیوندد، و تکـرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه[2] درآخر لفظ مناوت به واو مفتوحه و بنـاوت به حروف و حرکات مذکوره وامثال آن.

بیست ونهم سیس به سینین مهملتین به سین[3] اول مکسور و یـای مجهول، وآن حرف لگه بود[4] که به‌پا تال پیوندد، وتکرارآن بعینه واجب بود[5] مثل تای فوقانی خفیفه درآخر لفظ منائیت به همزهٔ [۸۲ ب] ملینه و یای تحتانی مفتوح، و بنائیت به حروف و حرکات مذکوره وامثال آن.

سیم[6] رج به‌رای مفتوحه وجیم‌تازی خفیفه، وآن حرف گُر بود که به‌دهراپیوندد، وتکرارآن بعینه ومات آن‌واجب‌بود مثل یای تحتانی‌مکسور با یای مجهول درآخرلفظ منایی و بنایی به‌حروف و حرکات مذکوره ، و امثال آن.

سی‌ویکم چهتابه‌کسرجیم عجمی ثقیله وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده وآن حرف گُر بود که به مُول پیوندد، و تکرار آن بعینه و مـات آن واجب

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ الف‌ندارد.
۵ــ الف ندارد. ۶ــ الف : سیوم.

بود مثل یای تحتانی مضموم باواومجهول‌در آخر لفظ منابو وبنابو به‌حروف وحرکات مذکوره، وامثال آن.

سی و دویم کمته به‌کاف تازی خفیفه ومیم مفتوحتین وتای فوقانی اثقل،وآن حرف‌گر بود که به‌چهتا پیوندد، وتکرار آن بعینه ومات‌آن‌واجب بودمثل همزهٔ مکسور بایای معروف در آخر لفظ منابوئی وبنابوئی به‌حروف وحرکات مذکوره وامثال آن.

فصل دویم.

در بیان تُك مات و غیره ، وآن منشعب است به چهار شعبه :

شعبهٔ اول : دربیان ُتك مات.

بباید دانست که تُك مات به‌تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین به‌ضم اول وسکون ثانی‌ومیم ممدوده وتای فوقانی‌خفیفه به‌معنی‌حرکات وسکنات قافیه باشد، وآن جمله سی است بدین تفصیل واسامی:

اول دت به دال وتای فوقانی خفیفتین، به‌اول مضموم، و آن مات روپ یعنی حرکت روپ بود[1] مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ َتـن و میم در لفظ َمن به حروف و حرکاتی که در فصل اول‌گذشت، وامثال‌آن.

دویم جوت به جیم تازی وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مضموم و واو مجهـول ، وآن مات انوپ بود مثل سکون ِرای اول در لفظ سرور و ترور، وفتحهٔ سین مهمله در لفظ سدن، ومیم در لفظ مدن وامثال‌آن.

سیوم روچن به رای مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون، وآن مات بیندی بود مثل فتحهٔ سین مهمله در لفظ سرور ، و تای فوقانی خفیفه[2] در لفظ ترور وامثال‌آن .

چهارم منوهر به‌میم مفتوح ونون مضموم و واو مجهول و هـای

۱ــ الف و ب ندارد. ۲ــ ج می‌افزاید: مفتوح.

مفتوحه‌وراى، و آن مات سروپ‌بود مثل امتداد نون در لفظ کناگت[۸۳الف] واناگت، و امتداد سین مهمله در لفظ ساگر و نون در لفظ ناگرو امثال آن.

پنجم کیر به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و سین مهملهٔ مفتوح ورا، و آن مات تلك بود مثل فتحهٔ همزه درلفظ اناگت، وکاف‌تازی خفیفه درلفظ کناگت و امثال آن.

ششم گن به‌کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و نون، و آن مات بندهن بود مثل سکون شین معجمه درلفظ اشت وکشت وسرشت و دهرشت و نکشت و امثال آن.

هفتم پاگ‌به‌بای وکاف عجمیین خفیفتین به‌اول‌ممدوده، و آن مات سیس‌بود مثل فتحهٔ همزه درلفظ اشت، وکاف تازی خفیفه درلفظ[۱] کشت و امثال آن .

هشتم نونیت به‌فتح نون وسکون واو ونون مکسور ویای معروف و تای فوقانی خفیفه ، و آن مات کیس بود مثل فتحـهٔ سین مهمله[۲] درلفظ سرشت، ودال ثقیله درلفظ دهرشت وامثال آن.

نهم لنگر به لام مفتوحه ونون منونه وفتح‌کاف عجمی خفیفه ورا، وآن مات سیام بود مثل امتداد کاف تازی خفیفه درلفظ کام، و بای موحدهٔ خفیفه درلفظ بام وامثال آن.

دهم ناگر به‌نون ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ[۳] مفتوح ورا ، و آن مات سندر بود مثل فتحهٔ کاف تازی خفیفه درلفظ کلاپ ، و همزه در لفظ[۴] الاپ، وسکون رای اول درلفظ تروار وپروار وامثال آن.

یازدهم رتن به‌فتح را وسکون تای فوقانی خفیفه وقیل ایضاً بفتحه

۱ــ الف وب ندارد . ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ج ندارد. ۴ــ ج ندارد .

و نون، و آن مات مکت بود مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه[1] در لفظ تروار، و بای عجمی خفیفه در لفظ[2] پروار، و امثال آن.

دوازدهم من به میم مفتوح و نون، و آن مات موهن بود مثل ضمهٔ کاف عجمی خفیفه با واو مجهول در لفظ گوپال، و بای موحدهٔ ثقیله در لفظ بهوپال، و امثال آن.

سیزدهم کند به‌فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه، و آن مات مول بود مثل کسرهٔ تای فوقانی خفیفه با یای معروف در لفظ رتی و جتی و امثال آن.

چهاردهم جهایا به جیم تازی ثقیله و یای تحتانی ممدودتین، و آن مات درم بود مثل فتحهٔ را در لفظ رتی، و جیم تازی خفیفه در لفظ جتی و امثال [۸۳ ب] آن.

پانزدهم سچهم به ضم سین مهمله و فتح جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده و میم، و آن مات دار بود مثل فتحهٔ سین مهمله در لفظ سجنی، و را در لفظ رجنی و امثال آن.

شانزدهم سگنده به ضم سین مهمله و فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیله، و آن مات سمن بود مثل سکون را در لفظ تریا و پریا و امثال آن.

هفدهم امل به‌همزه و میم مفتوحتین و لام، و آن مات پتر بود مثل کسرهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تریا، و بای عجمی خفیفه در لفظ پریا و امثال آن.

هژدهم دامن به دال خفیفهٔ ممدوده و میم مسکور و نون، و آن مات گهن بود مثل امتداد میم در لفظ ماترا، و جیم تازی خفیفه در لفظ جاترا و امثال آن.

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف وج ندارد.

نوزدهم مدهر به‌فتح میم وضم دال ثقیله ورا ، و آن مات پهل بود مثل امتداد کاف تازی خفیفه در لفظ کامنی ، و دال خفیفه در لفظ دامنی و امثال آن .

بیستم بپ به‌بای موحده و بای عجمی خفیفتین به اول مفتوح ، و آن مات تمال بود مثل امتداد میم درلفظ مالا ، و بای موحدهٔ خفیفه در لفظ بالا ، و امثال آن .

بیست ویکم کومل به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و میم مفتوح و لام ، و آن مات دل بود مثل کسرهٔ بای موحدهٔ خفیفه درلفظ بهاری وامثال آن .

بیست و دویم أل به همزهٔ مفتوحه ولام ، و آن مات پهول بودمثل فتحهٔ میم بانون منونه درلفظ منجاری[1] ، وبای‌موحدهٔ خفیفه بانون مذکوره درلفظ بنجاری و امثال آن .

بیست وسیوم پریت به‌کسر بای عجمی خفیفه و رای متصله ویای معروف و تای فوقانی خفیفه[2] ، و آن مات نیه بود چون سنده بدو پیوندد ، و تکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ و لام در لفظ بولت و تولت و امثال آن .

بیست‌وچهارم سم به‌سین مهملهٔ مفتوح ومیم ، وآن‌مات سنده بود چون بهم بدوپیوندد ، وتکرارآن واجب بود مثل‌فتحهٔیای تحتانی در لفظ[3] بولیت و تولیت ، و امثال آن .

بیست و پنجم پت به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین به اول مفتوح ، و آن مات مهی بود[4] مثل حرکت[5] یای تحتانی مکسور با یای

۱ـ الف : منی‌ری .   ۲ـ ب نـدارد .   ۳ـ ب نـدارد .

۴ـ الف ندارد .   ۵ـ ب ندارد .

مجهول در لفظ بولیی و[۸۴ الف] تولیی، و امثال‌آن .

بیست‌وششم گُر به‌کاف عجمی خفیفهٔ مکسور ورا، وآن مات دهرا بود چون پاتال بدوپیوندد ، وتکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ واو در لفظ مناوت و بناوت وامثال‌آن .

بیست وهفتم ناگ به‌نون ممدوده وکاف عجمی خفیفه ، وآن مات پاتال بود چون سیس بدوپیوندد ، و تکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ یای تحتانی در لفظ منائیت وبنائیت، و امثال‌آن .

بیست و هشتم پون به‌بای عجمی خفیفه و واو مفتوحتین و نون ، و آن مات رج بود مثل حرکت یای تحتانی مکسور بایای مجهول در لفظ منایی وبنایی وامثال‌آن.

بیست ونهم جل به‌جیم تازی خفیفهٔ مفتوح ولام ، و آن مات چهتا بود مثل حرکت[1] یای تحتانی مضموم با واو مجهول درلفظ منایو وبنایو و امثال آن .

سیم ساگر به‌سین مهملهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا ، و آن مات کمته بود مثل حرکت همزهٔ مکسور بایای معروف درآخر لفظ منایوئی وبنایوئی، وامثال آن.

شعبهٔ دویم دربیان تُك جات. به‌تای‌فوقانی وکاف تازی خفیفتین به‌ضم اول و سکون ثانی وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین[2] به اول ممدوده یعنی القاب قافیه، وآن جمله هفت است :

اول جمل به‌جیم تازی خفیفه ومیم مفتوحتین ولام، وآن تُکی‌یعنی قافیه‌ای بود که دوحرف‌لگه متوالی باخودداشته باشد مثل‌تن ومن به‌حروف

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ج ندارد .

وحرکاتی که درفصل اول گذشت ، وامثال آن .

دویم پنج به‌ضم بای‌عجمی خفیفه ونون منونه وجیم تازی خفیفه ، وآن ُتکی بود که سه‌حرف لگه‌متوالی باخود داشته باشد مثل سدن و مدن و امثال‌آن .

سیوم مئی به میم مفتوحه[1] و همزهٔ مکسوره و یای معروف ، وآن ُتکی بود که چهار[2] حرف‌لگه متوالی باخودداشته‌باشد مثل سرور وترور و امثال‌آن ، وآنچه زیاده برین لگه باخودداشته باشدآن‌را نیز مئی‌نامند.

چهارم پر که به‌بای عجمی خفیفه و رای مضمومتین و کاف تازی ثقیله ، وآن ُتکی بود که یك‌حرف‌گُر باخودداشته باشد مثل واو و یای تو ومو وبی‌ونی وامثال آن .

پنجم [۸۴ ب] مندل به‌میم مفتوحه ونون منونه و فتح دال مثقله و ولام ، وآن ُتکی بود که دوحرف گُر متوالی باخود داشته باشد مثل مالا و بالا وامثال آن .

ششم‌جتها به‌فتح جیم تازی خفیفه وتای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده، وآن ُتکی بود که سه‌حرف گُر متوالی باخودداشته باشد مثل منجاری و بنجاری و امثال آن ، و آنچه زیـاده بر آن گُر بـا خود داشته باشد آن را نیز جتها نامند .

هفتم سبها به‌سین مهملهٔ مفتوح و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده، و آن ُتکی بود مرکب از لگه وگُر دو حرف وزیاده برآن مثل کام وبام ورتی و جتی وترواز وپرواز وکامنی ودامنی و امثال آن .

شعبهٔ‌سیوم: دربیان ُتك دوکه یعنی عیب قافیه .

بباید دانست که دوکه به‌دال خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و کاف

۱ــ الف: مفتو . ۲ــ الف : چهارم حروف .

تازی ثقیله به‌معنی عیب باشد، وعیوب ُتك‌سه است :

اول هین به های مکسور ویای معروف ونون، وآن[۱] عیبی بودکه حرف نیه وغیر[۲] آن هر حرفی که تکرار آن بعینه واجب بـود ، مبدل شود به حرفی که با اوقریب‌المخرج باشد، وآن را شعرا دربعضی جـاکه معنی غریب[۳] بسته شود بنابرضرورت قافیه جایز داشته‌اند . اما ترك آن اولـی است، وحروف تازی با عجمی وخفیفه با ثقیله وبای موحدهٔ خفیفه با بای عجمی خفیفه و دال خفیفه با تای فوقانی خفیفه قریب المخرج‌اند مثل جك به جیم وکاف تازیین خفیفتین ، به‌اول مفتوح، ونگ[۴] به‌نون مفتوح وکاف عجمی‌خفیفه، وتج[۵] به‌تای فوقانی وجیم‌تازی خفیفتین به‌اول مفتوح، و راگ به‌رای ممدوده‌وکاف عجمی‌خفیفه، و باگه‌به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وکاف عجمی ثقیله، وباد به‌بای موحده ودال خفیفتین به‌اول ممدوده، وبات به‌بای موحده وتای فوقانی خفیفتین به‌اول ممدوده، وامثال‌آن.

دویم چهین به جیم عجمی ثقیلهٔ مکسور ویای معروف ونـون، و آن عیبی بودکه حرف ُتك یعنی حرف قافیه به‌یك معنی تکرار یابد ، وآن را به عربی ایطاگویند، وآن بردوقسم است: پرچهن وپرکاس.

پرچهن به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون را وفتح جیم عجمی‌ثقیله وتشدید نون، آن بودکه تکرار پرظاهرنباشد وآنرا در[۶] عربی ایطای خفی نامند مثل آنکه[۷] جل به جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و لام [۸۵ الف] و سجل به سین مهملهٔ مفتوح و باقی حروف وحرکات مذکوره وامثال[۸] آن را بـا هم‌قافیه‌کنند، ومثل‌الف صفت مانندکبتا به‌کاف‌تازی وبای موحدهٔ خفیفتین

۱ــ ب ندارد: وآن . ۲ــ ب ندارد: وغیر آن... واجب بود. ۳ــ ج ندارد: معنی غریب. ۴ــ الف ندارد: ونگ... عجمی خفیفه، ج ندارد: ونگ... مفتوح. ۵ــ ب: وبج به‌بای موحده وجیم عجمی خفیفتین. ۶ــ ج: به. ۷ــ ب ندارد. ۸ــ ب ندارد : وامثال ... کنند.

به‌فتح اول وسکون ثانی وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وسرتا بـه ضم سین مهمله و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، ومثل الف ندا مانند راما به را ومیم ممدودتین، و کانها[1] به‌کاف تازی خفیفه و نون ثقیلهٔ ممدودتین و امثال آن[2]، وسوای آن ازین قبیل دیگر نیز تواند بود.

و پرکاس به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وسین مهمله، آن بود که تکرار پرظاهر باشد و آن را به‌عربی ایطای جلی و قافیهٔ شایگان خوانند مثل آنکه[3] روپ ونت بـه رای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفهٔ موقوف و فتح واو ونون منونه وتای فوقانـی خفیفه، وکام ونت به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و میم موقوفه وباقی حروف وحرکات مذکوره وامثال[4] آن را با هم قافیه کنند ، و مثل ترنائی بـه فتح تای[5] فوقانی خفیفه و سکون را ونون ممدوده و همزهٔ ملینه ویای معروف و بردهائی به کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون را و دال ثقیلهٔ ممدوده و بـاقی حروف و حرکات مذکوره، و مثل نون تأنیث مانند ترنگن به ضم تـای فوقانی خفیفه و فتح را ونون منونه وفتح کاف عجمی خفیفه، وهستن به‌فتح ها وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی خفیفه، ومثل[6] نون جمع چون کرن به کـاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین، و پگن به با وکاف عجمیین خفیفتین مفتوحتین، و مثل نون مصدری چون بولن به‌بای مـوحدهٔ خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و لام مفتوح، وهسن به‌ها و سین مهملهٔ مفتوح و امثـال آن ، و سوای آن ازین قبیل دیگر[7] نیز تواند بود.

سیوم نکشت به‌فتح نون وکسر کاف تـازی خفیفه و سکون شین[8]

۱ــ الف ندارد: وکانها... ممدودتین. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب ندارد.

۴ــ ب ندارد: وامثال... کنند. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ب ندارد: ومثل...خفیفتین مفتوحتین. ۷ــ الف وب ندارد. ۸ــ ب ندارد.

معجمه و تای فوقانی مثقله، و آن اختلاف مات[1] یعنی حرکت دت و گن بود مثل من به فتح میم و نون، و پن به‌ضم بای عجمی خفیفه و ایضاً نون، و مثل اشت به‌فتح همزه و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله، و گشت به ضم کاف عجمی خفیفه و باقی [۸۵ ب] حروف و حرکات مذکوره و امثال[2] آن را با هم قافیه کنند.

شعبهٔ چهارم: در بیان تُکانت وغیره، و آن متنوع است به چهار نوع :

نوع اول: در بیان ُتکانت.

باید دانست که ُتکانت به‌تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به‌اول مضموم و ثانی ممدوده و نون مغنونه و تای فوقانی خفیفه، یك کلمه بود یا بیشتر که بعداز ُتك یعنی قافیه به‌یك معنی تکرار یابد، و آن را به عربی ردیف‌گویند، و وقوع آن در شعر لازم نیست و آن را محض به جهت‌زینت کلام آورند، وچون در کلام واقع شود تکرار آن درهمه ُتکها یعنی مصرعها واجب بود و اختلاف آن به‌هیچ وجه جایز نیست چنانکه درین دو ُتك یعنی دومصرع لفظ بسته و وارسته ُتك یعنی قافیه باشد و بعد از وی لفظ ایم ُتکانت بود[3]:

زنار ز زلف[4] تو بسته‌ایم　　　از قید سبحه وارسته‌ایم

وچنانکه[5] درین دومصرع لفظ بام و شام تُك باشد و بعد از وی لفظ برآ تکانت بود .

ماه منی بربام برآ　　　خنده‌کنان هرشام برآ

نوع دویم: در بیان ُتکاد.

۱ـ ب ندارد: مات یعنی حرکت.　۲ـ الف ندارد.　۳ـ ج می‌افزاید: نظم.　۴ـ ب: زنار زلف تو.　۵ـ ب ندارد: چنانکه... شام برآ.

به‌تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به‌اول مضموم و ثانی ممدوده و دال خفیفه، و آن یك کلمه بود یا بیشتر که پیش از ُتك یعنی قافیه[1] به یك معنی تکراریابد چنانکه ُتکانت بعد از ُتك، و آن را به‌عربی حاجب نامند، وتکرار آن مستحسن بود چنانکه درین بیت لفظ دالی[2] ونالی[3] تُك بود و لفظ‌شده پیش از ُتك ُتکاد باشد ولفظ ای مه بعدازتُك ُتکانت، واین بیت جامع هردومثال است[4].

قدم از فراقت شده دالی ای مه   تنم از غمانت شده نالی ای مه

نوع سیوم. دربیان تُك ِمشرك.

ببایددانست که ِمشرك به‌کسرمیم‌وسکون‌شین معجمه ورای‌مفتوحه وکاف تازی خفیفه، درلغت به معنی مرکب و آمیخته بود، و تُك ِمشرك در اصطلاح جدید تُکی را نامندکه در وی به ترکیب تصرف کرده شود[5] مثلا قافیهٔ دیهری به معنی دهلیزخانه میهری بسته شود یعنی میه به میم مکسور ویای مجهول و های، لفظی است به معنی باران، وری به رای مکسور و یای معروف لفظی است دیگر که به معنی ندای مؤنث آید. [۸۶ الف] پس این هردولفظ را یکجا مرکب کرده میهری به منزلهٔ یك لفظ سازند و قافیهٔ دیهری بندند.

نوع چهارم : در بیان تُك کهند.

ببایددانست که کهند به‌فتح کاف تازی ثقیله ونون منونه ودال‌مثقله، درلغت به‌معنی لخت و پارچه بود، وتُك کهند دراصطلاح جدید ُتکی بود که دروی به‌تحلیل تصرف کرده‌شود یعنی‌یك کلمه را بدوجزو کنند و جزوی را داخل ُتك یعنی قافیه دارند و جزوی را داخل ُتکانت یعنی ردیف. مثلا شعری‌که نیمه به‌نون مکسوره ویای مجهول وها، ومیه‌به میم مکسور وباقی

۱ــ ب ندارد: یعنی قافیه.   ۲ــ ب ندارد: دالی... ولفظ.   ۳ــ الف:تا.
۴ــ ج می‌افزاید: نظم.   ۵ــ ب: می‌شود.

حروف وحرکات مذکوره، تُلك یعنی قافیه داشته باشد، و ری به‌رای مکسور و یای معروف تُکانت یعنی ردیف آن بود. اگر لفظ دیهری را که مفرد یك کلمه است به معنی دهلیز خانه به جای تُلك و تُکانت آورند شاید، چنانکه دیهری که یك کلمه است آن را منحل کردیم بدوجزو: یکی دیه، دویم ری. جزو اول را که دیه باشد داخل تُك داشتیم، و جزو دویم را که ری باشد داخل تُکانت کردیم. و این هر دو قسم تُك یعنی تُك مشرك و تُك کهند اگرچه خالی از تصرفی[1] وتکلفی نیست اما متأخرین آنرا صنعت می‌شمارند، واین هردوقسم قافیه[2] را به‌عربی معمول[3] می‌گویند.

۱ــ ب: خالی تصرفی. ۲ــ ج می‌افزاید: مذکور. ۳ــ ب: قافیهٔ معمول.

باب سیوم

درعلم النکار یعنی علم بدیع و بیان اهل هند[1].

وآن مشتمل است بردوفصل:

فصل اول: دربیان‌فصاحت و بلاغت کلام‌وصنایع و بدایع‌شعری، وآن منشعب است به‌سه‌شعبه :

شعبهٔ اول : در بیان نورس یعنی رس‌های نهگانه .

و رس به‌رای مفتوحه وسین مهمله درلغت اهل هند به‌معنی مزه و لذت باشد ، و دراصطلاح حالتی بود که بر[2] انسان‌طاری گردد، وآن‌جمله نه‌حالت قراریافته بدین‌تفصیل :

اول سنگار رس ، و سنگار به‌کسر سین مهمله و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ورای، درلغت اهل هند به‌معنی زینت وآرایش کردن بود و در اصطلاح عبارت از حالت عاشقی و معشوقی بود ، و آن منقسم

۱ـ ب ندارد : اهل هند.   ۲ـ الف ندارد .

میشود بردوحال :

اول سنجوگ ، دویم بیوگ .

سنجوگ به‌فتح سین مهمله ونون منونه وجیم تازی خفیفهٔ مضموم وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه ، حالت وصال‌راگویند . وبیوگ‌به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه ویای تحتانی مضموم وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه، حالت فراق را [۸۶ ب] نامند . و سنگاررس درپیش اهل هند علمی است علیحده مدون پراسر[۱]، وآن بعدازین درباب چهارم مفصلا و مشروحاً بیان کرده شود انشاء الله تعالی .

دویم هاس رس به‌های ممدوده وسین مهمله، وآن عبارت‌ازحالت خنده ومزاح وخوش طبعی بود .

سیوم کرنارس به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون را ونون ممدوده، وآن عبارت از حالت رحم کردن برمصیبت و صعوبت‌کسی باشد.

چهارم بیررس به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف وراء، وآن عبارت از حالت شجاعت وبهادری و سپاهیگری وخونریزی بود.

پنجم ردر رس به‌ضم را و تشدید دال خفیفه و رای متصله ، وآن عبارت از حالت خشم و غضب بود .

ششم بهی رس به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون یای تحتانی ، و آن عبارت‌ازحالت خوف وترس باشد.

هفتم بی‌بهتس رس به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و یای معروف و فتح بای موحدهٔ ثقیله وسکون تای فوقانی خفیفه وسین‌مهمله، وآن عبارت از حالت‌کراهت و نفرت طبیعت بود از شیٔ مکروه و مغشی مثل ریم و خون وچیزی گندیده ومنتن وامثال‌آن .

۱ــ ب : هرسه .

هشتم سانت رس به‌سین مهملهٔ[1] ممدوده و نون مغنونه وتای فوقانی خفیفه ، و آن[2] عبارت از حالت اطمینان وتسکین وقرار وتمکین بود ظاهری و باطنی .

نهم ادبهت رس به‌فتح همزه وسکون دال خفیفه وضم بای موحدهٔ ثقیله و تای[3] فوقانی خفیفه ، و آن عبارت از حالت تعجب باشد[4] برامری عجیب و غریب .

پس‌چون در کلام و اشعار بیان رسی از رس‌های نه‌گانهٔ مذکوره یعنی بیان حالتی از حالات نه‌گانهٔ مذکوره باشد و با او رس دیگر نیامیزد یعنی صرف همان یك رس بسیط باشد و رس دیگر باا‌و مرکب نگردد آن را استهائی بهاوگویند ، به‌فتح همزه وسکون سین مهمله وتای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده وهمزهٔ ملینه ویای معروف وبای‌موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واوموقوفه، واگر باا‌و رس‌دیگرمرکب‌گرددمثلاً بیان‌سنگار رس‌بوده‌باشدو بااوهاس‌رس یا بیررس وغیر آن مرکب‌گردد آن‌را سهکاری بهاونامند ، به‌فتح سین‌مهمله و سکون‌ها وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورای مکسور ویای معروف و باقی حروف وحرکات مذکوره .

شعبهٔ‌دویم: دربیان بنگ و ایمان ، وآن متنوع است به‌دونوع:

نوع اول : دربیان بنگ .

[۸۷ الف] بباید دانست‌که بنگ به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، دقت معنی ونزاکت ولطافت خیال و رنگینی مضمون وباریکی نکته وحسن ادا راگویندمثلاً نایکا درمحل عتاب وخطاب و شکایت صحبت داشتن نایك با معشوقهٔ غیراز خود به‌طریق رمز وکنایه و

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب ندارد : وآن . ۳ــ ب ندارد : وتای .
۴ــ ج ندارد .

استفهام بانایك بگوید که این رنگ سرخی که درپیشانی ولب[1] تو می‌نماید یا این عکس دستار سرخ تست که در آئینه لوح پیشانی و پشت چشم تو نمودارگشته یارنگ مهاور پای معشوقه وپیك پان لب‌اوست که به‌پیشانی‌و پشت‌چشم[2] تورسیده ، واین‌خط سیاهی که برلب تومی‌نماید آیا این‌عکس سرمهٔ چشم من است که در[3] لب یاقوت رنگ‌آبدارتو پدیدارگشته یا نقش سرمهٔ‌چشم غیری است که برلب‌تومانده، واین‌معنی‌خالی ازدقتی ونزاکتی[4] نیست که علامات صحبت داشتن نایك با غیری[5] به‌این حسن اداگفته شود ، چه‌رنگ مهاور درپیشانی‌نایك‌بودن‌علامت‌آنست که نایك‌درمحل‌نیاز وعذر تقصیر به‌تقصیری که ازو سرزده ومعشوقه‌بیدماغ‌گشته وبه‌ناز درآمده، به‌پای معشوقه افتاده و سربه‌پای او گذاشته ، بدین‌جهت رنگ مهاور پای معشوقه به‌پیشانی او رسیده وپیشانیش به‌رنگ مهاور سرخ ورنگین‌گردیده، ورنگ پیك‌پان درپشت‌چشم نایك بودن علامت‌آنست که معشوقه در محل اخلاق وغلبهٔ شوق بوسه برچشم نایك داده ونشان پیك‌پان لب اوبرپشت چشمش مانده ، و سیاهی سرمه برلب نایك بودن[6] علامت آنست که نایك درمحل شوق بوسه برچشم معشوق داده ونشان سرمهٔ چشم او برلبش مانده.

ومثلاً نایکا علامات صحبت‌داشتن نایك‌را بامعشوقهٔ[7] غیری ازخود از علامات مذکوره و غیره و از خمار شب بیداری و سرخی و مخموری چشم و پریشانی دستار وامثال‌آن درنایك مشاهده‌نموده، به‌زبان‌هیچ‌نگوید وآئینه به‌دست نایك بدهدتااو علامات مذکوره‌را درچهرهٔ اوضاع واحوال خود مشاهده نموده خجل و منفعل‌گردد .

۱ــ الف ندارد : ولب‌تو... لوح پیشانی و. ج ندارد : لب‌تو. ۲ــ الف و ج : چشم . ۳ــ ج : بر . ۴ــ ب ندارد : ونزاکتی. ۵ــ ب‌ندارد: باغیری . ۶ــ الف ندارد . ۷ــ الف : بمعشوقه .

نوع دویم : در بیان اُپمان .

باید دانست که اُپمان به‌ضم همزه و سکون بای عجمی خفیفه و میم ممدوده و نون مغنونه، به‌معنی تشبیه بود، ومشبه[1] یعنی چیزی را که تشبیه کنند به‌چیزی ، اُپمیی گویند، به‌ضم همزه وسکون بای عجمی خفیفه و میم مکسور ویای مجهول وهمزهٔ مفتوحه وقیل یای تحتانی مفتوح، ودرمتعارف به‌واو موقوف استعمال کنند، ومشبه‌به را یعنی چیزی را که بدو تشبیه کنند ، اُپمان نامند [۸۷ ب] به‌ضم‌همزه وسکون بای[2] عجمی خفیفه و میم ممدوده ونون مفتوحه، ودرمشبه و مشبه به‌علاقه شرط است یعنی باید که به وجهی از وجوه باهم مشابهت داشته باشند مثلاً روی معشوق صبیح را به ماه تشبیه کنند و موی او را به‌شب ، وبه‌عکس آن نشاید یعنی روی را به‌شب و موی را به ماه .

واُپمان یعنی تشبیه برشش قسم است :

اول مُکه[3] اُپمان به میم مضموم و کاف تازی ثقیله بالتخفیف و التشدید، وآن چنان بود که دروی لفظی از ادوات تشبیه مذکور باشدچون مثل[4] و مانند و امثال آن ، چنانکه بگویند : روی معشوق مثل ماه است . واگر بگویند روی معشوق ماه است ، بدون لفظ مثل[5] یا مانند و امثال آن از ادوات تشبیه ، اُپمان[6] نباشد ، و اگر لفظ مذکور مقدر بود یعنی ادات تشبیه ملفوظ و مذکور نباشد اما درمعنی دخلی داشته‌باشدآن را لپت اُپمان خوانند چنانکه ذکرآن بعدازاین بیاید ان‌شاءالله تعالی .

دویم لُپت اُپمان به ضم لام و بای عجمی[7] و تای فوقانی خفیفتین

۱ــ ج : مشبه را . ۲ــ الف ندارد . ۳ــ الف ندارد .

۴ــ ب: لفظ مثل . ۵ــ الف‌ندارد . ۶ــ الف: ملفوظ ومذکور نباشد .

۷ــ الف: عجمی خفیفه وتای فوقانی خفیفه .

به سکون اول ، و آن چنان بود که لفظی از ادوات تشبیه مثل مانـون و جانون، وجیسین وجیسو وسمان وناثین وامثال‌آن درآن‌مذکور نباشد امانه نسیاً منسیاً محذوف‌باشد. بلکه معناً مقدر بود چنانکه‌گویند که قندلب یارسرخ رنگ است یعنی لب‌یار که مثل قند است سرخ‌رنگ است .

سیوم مالوا‌پمان به‌میم‌ممدوده ولام مفتوحه وواو ، وآن چنان بود که چون چیزی را به‌چیزی تشبیه‌کرده شود لوازم ولواحق‌مشبه‌را[1] به‌لوازم ولواحق مشبه‌به نیز تشبیه‌کرده شود . مثلاً قرص ماه‌را به‌باغ تشبیه‌کنند و تیرگی جرم[2] آن را به سواد اشجار تشبیه کنند و خطوط شعاعی آن را به شاخهای اشجار ، یا آنکه قرص ماه را به صحرای فصل بهار تشبیه‌کنند و تیرگی جرم آن‌را به وحوش صحرا مثل آهو و غیره تشبیه‌کنند و خطوط شعاعی‌آن را به‌شاخ‌های اشجار و امثال[3] آن .

چهارم سرنکهلا اپمان به‌کسر سین مهمله ورای متصله ونون‌منونه وکاف تازی‌ثقیلهٔ مفتوح ولام ممدوده ، وآن چنان بود که چیزی‌را به‌چیزی تشبیه‌کنند بازاپمان را اپمیوگردانند یعنی مشبه‌به را[4] به‌چیزی دیگر[5] تشبیه کنند و مشبه[6] گردانند، چنانکه‌گویند که ناف معشوق مثل‌گل[7] کنول‌است و گل‌کنول مثل روی اوست وروی او مثل‌ماه است وامثال آن.

پنجم اننی اپمان به‌فتح همزه و نـونین مفتوحتین و تشدید نون ثانی و سکون یای تحتانی ، وآن‌چنان بود که همان اپمیی اپمان باشد یعنی همان مشبه مشبه‌به بود مثلاً گویند که مثل‌زید [۸۸ الف] هم زید است یعنی زید نظیر وهمتا ندارد ، مثل خود همان خود است و امثال‌آن.

۱ـ ب ندارد : را . . . مشبه . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ب: مثل .
۴ـ ج : مشبه را . ۵ـ الف و ب نـدارد . ۶ـ ج : مشبه بـه .
۷ـ الف ندارد .

ششم اُپمیی اُپمان به‌حروف وحرکات مذکوره، وآن‌چنان‌بود[1] که اپمیو یك اپمان داشته باشد وبس . یعنی مشبه همان یك مشبه به‌داشته باشد فقط . چنانکه گویند مثل زید عمرو است و بس و مثل[2] عمرو زید ، و امثال آن .

شعبهٔسیوم: دربیان اقسام النکار ، وآن متنوع‌است به‌دونوع:

نوع اول : در بیان النکاری که مصطلح استادان قدیم اهل هند است .

بباید دانست‌که النکار به‌همزه و لام مفتوحتین ونون منونه وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا به‌معنی‌صنعت‌کلام وشعر بود، وآن اگرچه متعدد است امااز آنجمله آنچه مستحسن طبع‌سلیم وذهن مستقیم‌بود ایرادپذیرفت. و آنجمله هفده‌النکار است بدین تفصیل :

اول بترکتالنکار[3] به‌بای موحده و تای فوقانی خفیفتین به‌کسر اول و سکون ثانی و رای مکسوره و سکون کاف تازی خفیفه و تـای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، و دربعضی از نسخ بتریکا مرقوم است به‌بای موحده وتای فوقانی خفیفتین به‌کسر اول و سکون ثانی و رای مکسوره و یای مجهول و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و آن النکاری یعنی صنعتی بود که اُپمیو را براُپمان یعنی مشبه را بر مشبه‌به ترجیح نهند و مدح مشبه[4] و مذمت مشبه‌به کنند ، چنانکه گویند که ماه وگل‌کنول روز و شب در تغییر و تبدیل وکم وکاست‌اند و روی معشوق همیشه در ترقی و افزایش حسن و جمال است وامثال‌آن .

دویم برودها بهاس النکار به‌کسربای موحدهٔخفیفه ورای مضموم

۱ــ الف نـدارد . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ج نـدارد .

۴ــ ج ندارد .

وواو مجهول ودال و بای موحدۀ[1] ثقیلتین ممدودتین و سین مهمله ، و آن النکاری بود که عبارت کلام فی‌الحقیقة معنی درست داشته باشد و به حسب ظاهر نادرست نماید ، چنانکه گویند که نایکا مالای مروارید لال درگلوی خود دارد. درین عبارت لفظ لال برودها بهاس است چه لفظ لال به‌لامین، لام اول ممدوده دومعنی دارد: یکی به‌معنی نایك باشد، دویم به معنی لعل آمده که گوهری است مشهور، ونیز به معنی سرخ بود. پس عبارت مذکور به حسب معنی اول درست باشد یعنی نایکا مالای مروارید نایك را درگلو دارد، و به حسب معنی ثانی نادرست بود چه مالای مروارید لعل به هردو تقدیر معنی ندارد زیرا که مروارید نه‌گوهر لعل است ونه سرخ رنگ ، و آن برودها بهاس باشد .

یا چنین‌گویند که در عشق نـایکا سیام لال[2] زرد شده است. یعنی کانه [۸۸ب] یا مطلق نایك زرد شده‌است، زیرا که سیام لال مرکب[3] ازدو لفظ عبارت از کانه است یا مطلق نایك هر که باشد، والفاظ سیام و لال و زرد هرسه افادۀ برودها بهاس‌کنند چه سیام به‌کسر سین مهملۀ ممدوده با یای مشمومه ومیم بـه معنی سیاه[4] باشد، ولال[5] به‌لامین ، لام اول ممدوده به‌معنی سرخ بود و نیز[6] به‌معنی نایك آمده کماذکرنا، وسیاهی و سرخی[7] را با زردی تباین تام است .

سیوم اشلیکها لنکار به‌فتح همزه وسکون شین معجمه ولام مکسور ویای مجهول وکاف تازی ثقیلۀ ممدوده ، وآن النکاری بود که یـك لفظ افادۀ معانی متعدده کند وهمه معنی مفید مطلب باشند مثل لفظی کـه درچند

۱ــ ب ندارد . ۲ــ الف: لعل. ۳ــ ب ندارد: مرکب ازدو لفظ.
۴ــ الف : سیام . ۵ــ ب: لام. ۶ــ ب ندارد: ونیز... آمده.
۷ــ الف: سرخ.

معنی مشترك باشد وهمه معنی درمطلب دخیل باشند مثلاً گویند[1] که از عین زیدآب می‌رود. چه عین هم به‌معنی چشم باشد وهم به معنی چشمه ؛ و از هردو آب می‌رود .

چهارم جمکالنکار به‌فتح جیم‌تازی خفیفه وسکون میم و کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده، وآن النکاری بود که الفاظ وعبارت هرتُك در آن ُتك بعینه تکراریابد ودرهرجا معنی علیحده بخشد[2]، وآن را به‌عربی صنعت تجنیس تام‌گویند، چنانکه‌گویند زید عمرو را یکبار پیش‌خود بارداد، وچنانکه بار[3] درخت بار درخت است ؛ و چنانکه ازبـاغ برگرفتم و در[4] بـرگرفتم و امثال‌آن.

پنجم ات پریچها لنکار به‌ضم همزه وسکون تای فوقانی خفیفه و کسربای‌عجمی‌خفیفه ورای متصله ویای مجهول وجیم‌عجمی ثقیلهٔ ممدوده، وآن بر دوگونه بود :

سکارن اُت پریچها واکارن اُت پریچها.

سکارن‌اُت پریچها به‌سین مهملهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون وباقی حروف و حرکات مذکوره ، النکاری بودکه شاعر توطئه[5] برپاکند وآن را به‌توجیه[6] برکرسی نشاند ، چنانکه‌گویندکه ماه ذره‌ای از حسن وجمال معشوق دزدیده وگریخته برآسمان رفته‌جاکرده است وازین است‌که او مثل دزدان شبها برمی‌آید و روزانه[7] نمی‌توانـد برآمد، وامثال‌آن.

و اکارن اُت پریچها به همزهٔ مفتوحه[8] و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورای مفتوحه ونون وباقی حروف و حرکات مذکوره ، النکاری بودکـه

۱ــ الف وب: لفظی گویند. ۲ــ ب: باشد. ۳ــ الف: بار درخت‌است.
۴ــ ب ندارد: و دربرگرفتم . ۵ــ الف: طوطیه . ۶ــ الف: بتو .
۷ــ الف: روز را. ۸ــ الف وج: مضمومه.

شاعرچیزی ناممکن را ممکن نماید و آن را به‌عربی مبالغه و اغراق نامند، چنانکه‌گویند : ماه و آفتاب را یکجا درهم کوفته و خمیر کرده [۸۹ الف] روی معشوق ساخته‌اند[۱]، وامثال آن .

ششم انکرمان النکار به‌فتح همزه وضم نون وفتح کاف تازی خفیفه وسکون را ومیم ممدوده ونون مغنونه، و آن النکاری بود[۲] که شاعردرصدر کلام چند چیز را یکجا بیان کند وباز به ترتیب وصفِ هریك کند، وآن را به عربی لف و نشرمرتب خوانند، چنانکه‌گویند که برمها[۳] و بشن و مهیس خلق کننده و پرورنده وهلاك کننده‌اند[۴] وامثال آن .

هفتم سندیها لنکار به سین مهملهٔ مفتوح ونون منونه و دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وهای ممدوده، و آن النکاری بود که شاعر در دوچیز تردد کند وسخن به شك وظن گوید، وآن را به‌عربی تجاهل عارف نامند . مثلاً گویند که این روی است یا ماه، واین زلف است[۵] یا مار؟ وامثال آن.

هشتم سجهمان النکار به ضم سین مهمله و تشدید[۶] جیم تازی ثقیلهٔ مفتوحه ومیم ممدوده ونون مغنونه، وآن النکاری بود که بدون لفظ وعبارت مطلب به‌ایماء واشارت اداکرده شود، چنانکه[۷] عاشقی بردرمعشوقی برود ونهانی ازمردم به‌بهانهٔ جواب[۸] خواستن از کسی فریادکند وازمعشوق بپرسد که من کی بیایم ؟ و معشوق در جواب او شخصی صبیح را برقع نیلگون برروانداخته بیرون فرستد تا عاشق اورا ببیند وجواب حاصل نماید، واین برقع نیلی برروی آن‌کس اشارت بدانست که وقتی که ماه فرو نشیند و غروب کند وشب تاریك‌گردد، خواهی‌آمد، وامثال آن .

۱ــ ج می‌افزاید: و لعل ویاقوت را درهم کوفته و به‌آبحیات خمیر کرده لب او ساخته‌اند. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب وج: برنبها. ۴ــ الف ندارد.
۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب: فتح جیم تازی ثقیلهٔ مشدده. ۷ــ ب: چنانچه.
۸ــ الف ندارد.

نهم انیا اپدیسالنکار به‌فتح همزه وتشدید نون مکسورهٔ ممدوده با یای مشمومه وضم همزه وبای عجمی و دال خفیفتین، به سکون اول و کسر ثانی ویای مجهول وسین مهملهٔ ممدوده، وآن‌النکاری بود که سخن‌باکسی بگویند واشارت به‌دیگری کنند، چنانکه معشوقهٔ عاشق‌پرور دوست را دیده یاازآمدن اودرخانه خبریافته به‌دوست اشارت کند وخطاب به‌دیگری بگوید که آه، امروزچه کنم که پرتنهاام، شوهرم به‌فلان کار رفته‌وخوشدامن[1] به‌فلان کار ، وبستن‌گاو و گاومیش تنها برمن پرشاق است و دشوار ، و از تنهایی برمی‌ترسم درشب تار، وامثال آن.

دهم ات سیوکت النکار به‌فتح همزه وکسرتای فوقانی خفیفه[2] و سین مهملهٔ مفتوح ویای تحتانی مضموم و واو مجهول وکاف تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح، وآن برچهارگونه بود:

اول نگرجا دهیوسان به‌کسرنون وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون را وجیم تازی خفیفهٔ ممدوده و کسردال ثقیله با یای مشمومه [۸۹ ب] و سکون واو وسین مهملهٔ ممدوده ونون، وآن النکاری بود که اپمیودرضمن اپمان باشد و همان اپمان مذکور شود ومراد ازآن اپمیو باشد ، چنانکه شاعرگویدکه ماه و مار وبوز وآهو دل مرا برده‌اند یعنی روی معشوق و زلف او وکمر او و چشم اودل مرا برده است، چه مشبه به‌مذکور شده و مراد ازآن مشبه است که روی وزلف وکمر وچشم باشد.

دویم پرکتسیا نتها بهان به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون را وکاف تازی[3] و تای فوقانی خفیفتین مفتوحتین و تشدید سین مهملهٔ مکسورهٔ[4] ممدوده با یای مشمومه و فتح نون و تای[5] فوقانی و بای موحدهٔ ثقیلتین

۱ــ خوشدامن: مادر زن. ۲ــ ب ندارد: خفیفه... فوقانی. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ الف: مذکوره. ۵ــ ب: وتشدید تای فوقانی ثقیله وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و نون.

ممدودتین به‌اول مشدد و نون، و آن النکاری بود که وجود هیچ[1] یکی از اُپمیو و اُپمان نماند و چیزدیگر شود، چنانکه گویند: زید آن زید نمانده است بلکه چیز دیگر شده است.

سیوم کارج بپرجی[2] به کاف تازی خفینهٔ ممدوده و رای مفتوحه و سکون جیم تازی خفیفه و بای موحده و بای عجمی خفیفتین به کسر اول و تشدید ثانی و رای متصله وفتح جیم تازی خفیفه سکون یای تحتانی ، و آن النکاری بود که مسبب پیش از سیب به وقوع آید چنانکه گویند که رسم اهل زمانه این است که گناه ناکرده می‌گیرند و مواخذه می‌نمایند[3] ، و امثال آن .

چهارم جدیارته به‌فتح جیم تازی‌خفیفه و تشدید دال خفیفهٔ مکسورهٔ ممدوده بابای مشمومه و رای مفتوحه وتای فوقانی ثقیله، و آن النکاری بود که شاعر اُپمیو رابر اُپمان ترجیح‌نهد بدین‌طریق که فلان‌چیز وقتی[4] به‌فلان چیز رسد که فلان چیز داشته باشد ، مثلا گویند که ماه وقتی به معشوق ما رسد که لبی چون‌یاقوت و دندانی چون مروارید و زلفی‌چون ماروچشمی چون آهو داشته باشد، و اگر بدین عبارت بگویند[5] که یاقوت[6] و مروارید وغیره‌باخود داشته باشد، احسن بود وموجب اجتماع دوصنعت‌گردد، و آن یکی صنعت نگرجا دهیوسان ودیگر صنعت مذکوره باشد .

یازدهم ان پراس النکار به‌فتح همزه و ضم نون و فتح بای عجمی خفیفه ورای متصلهٔ ممدوده وسین مهمله و آن برسه‌گونه‌بود:

اول ابرت‌ان‌پراس به‌فتح همزه وبای موحده خفیفهٔ مشدده و رای

۱ــ ج ندارد . ۲ــ در هرسه نسخه‌کارن کارج بپرجی ضبط شده است .
۳ــ الف: نمی‌نمایند . ۴ــ الف‌ندارد: وقتی به‌فلان‌چیز . ۵ــ الف وج: بگوید . ۶ــ الف: یاقو.

متصله وتای فوقانی خفیفه ، و آن النکاری بود که درهر ُتك الفاظ آن[۱] باهم مقفی ومسجع واقع شوند ، وبه‌عربی آن را صنعت سجع خوانند اما فرق آنست که در عربی الفاظ هردومصرع [۹۰الف] بیت با هم مسجع می‌افتد و دراینجا در هر ُتك الفاظ همان تك باهم مسجع می باشند، چنانکه‌گویند : دربازار تاتار خریدار دستار بسیار وبیشمار بود[۲]. و چنانکه : به‌شهرری ، در ماه دی ، بامعشوق ومی ، وآواز چنگ ونی، پی‌درپی عشرت کردیم، و امثال‌آن .

دویم چهیکا انپراس به‌جیم عجمی ثقیلهٔ مکسور و یای مجهول و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و آن را اچهر سگائی نیزگویند به‌فتح همزه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده وسکون‌را وسین مهملهٔ مفتوح وکاف عجمی‌خفیفهٔ ممدوده وهمزهٔ ملینه ویای‌معروف، وآن النکاری بودکه حروف اولی‌الفاظ ُتك‌ازیك جنس باشند، خواه درتمام ُتك‌چنین‌باشد، خواه درهردوسه‌لفظی از ُتك چنین بود، چنانکه درین[۳] بیت[۴] حرف دال درمصرع اول وحرف ز درمصرع ثانی :

چو دردانه دیدیم دندان دلبر   چو زنجیر دیدیم زلفش‌سراسر

سیوم لاتاان‌پراس به‌لام وتای‌فوقانی مثقلهٔ[۵] ممدودتین، وآن‌النکاری بودکه الفاظ وعبارتی که در ُتك اول باشد همان الفاظ وعبارت در ُتك‌ثانی بعینه تکراریابد ومعنی علیحده بخشد، همه‌الفاظ وعبارت یا بعضی از آن ، چنانکه شاعر گوید :

در شب هجران خیال روی او باغم بود

در شب هجران خیال روی او با غم بود

درمصرع‌اول کلمهٔ‌باغم به‌معنی باغِ من‌باشد ودرمصرع‌ثانی به‌معنی

۱ــ ب ندارد . ۲ــ ب: است . ۳ــ الف : در . ۴ــ ب ندارد.
۵ــ ب : ثقیله .

مبرغم باشد .

دوازدهم اچهر چتکاالنکار به‌فتح همزه وجیم عجمی ثقیلهٔ مشدده‌و سکون را و جیم عجمی وتای فوقانی خفیفتین به‌فتح اول و سکون ثانی و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، وآن النکاری بود که درآخر ُتك آخر يك كلمه جواب چند سئوال باشد که در ُتك‌های سابقه رفته باشند ، وآن‌را به‌عربی صنعت سئوال وجواب‌گویند، چنانکه گویند که باعث روشنی زمین وزمان و موجب بصارت خلق جهان و سبب اجرای معاش انسان و محل جریان واسطهٔ حیات عالمیان چیست ؟ در جواب اینهمه اسولهٔ مذکوره يك كلمه بگویند که عین ، چه‌عین‌هم به‌معنی آفتاب باشد ، وهم به‌معنی چشم ، وهم به‌معنی زر، و هم به‌معنی چشمه . پس درین صورت يك كلمهٔ عین جواب هرچهارسئوال مذکور تواند شد .

سیزدهم سرب تو بهدرا النکار به‌فتح سین مهمله و سکون را وبای موحدهٔ خفیفهٔ موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وفتح‌بای موحدهٔ ثقیله [۹۰ ب] و سکون دال خفیفه ورای ممدوده، وآن النکاری‌بود که‌چون حروف‌لفظی یاعبارتی‌را منقلب خوانند. همان‌لفظ وعبارت حاصل شود و همان معنی بخشد ، و به‌عربی آن را قلب مستوی خوانند ، اما این صنعت با قاعدهٔ عربی در حروف لگه مطابق افتد نه‌گر ، زیرا که حرف‌گر به‌اعتبارقاعدهٔ عربی مرکب‌از دوحرف باشد وبه‌قاعدهٔ هندی يك‌حرف‌بود، کمالایخفی .

درهندی مثل سس به‌سینین مهملتین به‌اول[1] مفتوح، ومرم به‌میم و رای مفتوحتین و ایضاً میم ، وکاکا به‌کافین تازیین خفیفتین ممدودتین ، و لادلا به لام ممدوده و دال[2] مثقلهٔ[3] موقوف و ایضاً لام ممدوده ، و نـدان

۱ـ الف ندارد : باول... مفتوحتین . ۲ـ الف : لام . ۳ـ ب: ثقیله

به‌نون مکسور ودال خفیفهٔ ممدوده و ایضاً نون وامثال آن[۱] ، و چنانکه این عبارت هندی :

سکس جیجی سکس . سرس[۲] تیتی سرس[۳] .

ودرعربی وفارسی مثل لفظ موم ونان وباب ومادام وامثال‌آن، و چنانکه این بیت :

شکر بترازوی وزارت برکش   شوهمره بلبل بلب هر مهوش

و چنانکه این مصرع[۴] :

امید آشنایان شادی ما .

چهاردهم بهرمان النکار به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون را ومیم ممدوده ونون مغنونه ، وآن النکاری بود[۵] که چیزی‌را به‌غلط[۶] چیزی‌دیگر دانستن به‌ظن وگمان، چنانکه شاعری گوید که مرغ‌دل‌من خال معشوق را دانه‌پنداشت، ازآن‌در دام زلف او افتاد. وچنانکه شاعری این مضمون در هندی بسته که زنبور سیاه منقار سرخِ توتا یعنی طوطی سبز را گل تیسو یعنی گل درخت پلاس پنداشت و به آرزوی استشمام و استلذاذ شیرهٔ آن رفت ودر دهانش خزید و توتا آن را میوهٔ‌جامون انگاشت و درحال[۷] فرو بلعید ، وامثال‌آن .

پانزدهم سنکهاولوکن النکار به کسر سین مهمله و نون منونـه و کاف عجمی ثقیلهٔ ممدوده وواو موقوفه[۸] ولام مضموم و واو مجهول وکاف تازی خفیفه ، [۹] مفتوح‌ونون، وآن النکاری بود که کلماتی که درنصف تُك[۱۰] یعنی مصرع واقع شوند آن کلمات را در نصف[۱۱] دیگر به‌حسب تقدیم و

۱ــ ج‌ندارد. ۲ــ ب‌ندارد. ۳ــ الف‌وب‌ندارد. ۴ــب:مصراع.
۵ــ الف‌ندارد. ۶ــالف:لفظ. ۷ــالف:درحالش. ۸ــ الف:موفه.
۹ــ الف می‌افزایـد: ممدوده . ۱۰ــ ج ندارد : تك . . . . . درنصف .
۱۱ــ ب ندارد .

تأخیر به‌عکس اول آورند، و آنرا به‌عربی صنعت عکس وطرد گویند چنانکه مصنف کتاب گفته :[۱]

ساقی باری می ده ما را، ما را می‌ده باری ساقی
زان باقی مارا جا می‌ده، ده جامی[۲] مارا زان باقی
جانان مویی‌داری پیچان، پیچان داری مویی‌جانان
[۹۱ الف] تابان چون مه رویی داری، داری رویی چون مه‌تابان[۳]

وشاید که این النکار در دو تُك اتفاق افتد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۴] :

بیا بتا به جان ما ، شبی به میهمان ما
شبی به میهمان ما ، بیا بتا به جان ما
وفا کن و جفا مجو، به جان ما بلا مجو
به جان ما بلا مجو ، وفا کن و جفا مجو

شانزدهم جات برنن النکار به جیم تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌اول ممدوده وثانی موقوفه وفتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون را و نونین، به‌نون‌اول مفتوح، وآن النکاری‌بود که سخن بی‌تکلف وتصرف وبی‌ساخته وپرداخته بلامبالغه واغراق بیان واقع باشد، چنانکه مصنف کتاب گفته[۵]:

کشیده سرمه به چشم و به‌زلف شانه زده
شراب خورده نگار آمد[۶] و به‌بزم نشست

هفدهم دیپنیا دوار النکار به دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف و فتح بای عجمی خفیفه وکسر نون مشددهٔ ممدوده با یای مشمومه و ضم دال

۱ــ ج می‌افزاید: نظم. ۲ــ ب وج: جامی ده. ۳ــ ب: داری چون مه روی تابان. ۴ــ ج می‌افزاید: نظم. ۵ــ ج می‌افزاید: فرد. ۶ــب: آمد بیزم.

خفیفة[۱] ممدوده با واومشمومه ورا، و آن النکاری بود که قایل دراثنای کلام لفظی آورد که هم به‌عبارت ماقبل خود ربطی[۲] داشته باشد وهم به عبارت مابعد خود مربوط بود، چنانکه درین[۳] تُك هندی لفظ لال[۴]:

نین تهاری سیام لال‌ات راتی ماتی

چه‌لفظ لال[۵] را اگر به‌عبارت ماقبل آن‌ربط دهند معنی‌چنان می‌شود که چشم‌های توای سیام لال یعنی[۶] ای معشوق ات راتی ماتی یعنی بسیار سرخ ومستانه است، وسیام لال[۷] مرکب از دولفظ سیام ولال و ایضاً سیام تنها بدون لفظ لال عبارت ازنایك یعنی معشوق باشد، و اگرلفظ مذکور را به‌عبارت مابعد خودش[۸] ربط دهند معنی چنان می‌شود[۹] که چشم‌های توای سیام‌یعنی ای معشوق لال‌ات یعنی بسیار سرخ ومستانه است. ومعنی[۱۰] دیپنیا دُوار به حروف وحرکات مذکوره چراغ میان دروازه[۱۱] است، چه[۱۲] دیپ

۱ــ ب می‌افزاید:مکسور. ۲ــ ب: ربط. ۳ــ الف: در. ۴ــ ب: چنانکه لفظ لال درین تُك. ۵ــ راتی . ۶ــ ب ندارد : یعنی... یعنی. ۷ــ الف: لام لال. ۸ــ ب: آن. ۹ــ نسخهٔ ب بعد ازین عبارت زیردارد:

که ای سیام چشمهای توبسیار لال یعنی سرخ ومستانه است، ولفظ ات که به‌معنی بسیار است نیز ازهمین قبیل تواند بود چه اگرلفظ مذکور را با عبارت ماقبل آن ربط دهند معنی چنان می‌شود کــه ای سیام چشمهــای تولال ات یعنی بسیار سرخ و مستانه است، واگر به‌عبارت مابعدش ربط دهند معنی همانست که درابتدا مذکور شد که ای سیام چشمهای تو ات راتی ماتی یعنی بسیارسرخ ومستانه است.

نسخهٔ ج بجای «واگر به‌عبارت مابعدش ربط دهند الخ» مطلب ذیل دارد:

ولفظ راتی نیزازهمین قبیل تواند بود چه‌اگرلفظ مذکور را به‌عبارت ماقبلش ربط دهند معنی چنان می‌شود که ای سیام چشم تولال ات یعنی سرخ بسیار است ، و اگر به‌عبارت مابعدش ربط دهند معنی همانست که مذکور شد که ای سیام لال چشمهـای توات راتی ماتی یعنی بسیار سرخ ومستانه است.

۱۰ــ الف ندارد. ۱۱ــ الف: دوازده . ۱۲ــ ب ندارد : چه دیپ... دروازه .

به معنی چراغ باشد، ونیا بـه معنی عدل وتوسط بود، و دُوار دروازه[1]، یعنی[2] چنانکه روشنی چراع دروازه در دوجهت هم درخانه می‌باشد و هم دربیرون‌آن، آن چنان ربط این لفظ نیز[3] در دوجهت است، هم به‌ماقبلش[4] وهم به‌مابعد.

نوع دویم: دربیان‌النکارهایی که مخترع این‌نحیف‌اند، [۹۱ب] به‌مصطلحات جدید. واین اختراع نسبت بدانست که جایی درکتب هندیـه به‌نظر نیامده وگاهی به‌گوش نیزنرسیده، واگراحیاناً[5] النکاری ازالنکارهای مذکوره درکتابی یابرزبانی‌باشد، پس آن ازجمله تواردات‌تواندبود، والا[6] ازجمله مخترعات، وآنجمله چهار النکار است بدین تفصیل:

اول‌آدنت النکار به‌الف ممدوده وفتح دال خفیفه ونون منونـه و تای فوقانی خفیفه، وآن النکاری بود جدیدالوضع که لفظی که در ابتدای تُك اول یعنی مصراع اول واقع شود، درآخر تُك ثانی تکرار یابد، و آن را به‌عربی ردالعجز علی‌الصدر گویند، چنانکه درین دوها مصنف‌کتاب گفته[7]:

دان بچاوی نـرك سون داری بیکنته ان
کرن‌نرك مین کیون پری جو کرتوهی‌دان

و آن لفظ «دان» است که در ابتدای تُك اول و آخر تُك ثانی تکرار یافته.

دویم پلتاالنکار به‌فتح بای[8] عجمی‌خفیفه وسکون لام وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده، وآن النکاری بود جدیدالوضوع که دولفظ دریك تُك یعنی مصرع پهلوی هم یا به‌فاصله واقع شوندکه یکی قلب دیگری باشد[9]، وآن

۱ــ ج می‌افزاید: را نامند ووجه تسمیه ظاهراست. ۲ــ الف‌ندارد: یعنی... دروازه. ۳ــ ب: هم بدو طرف. ۴ــ ب: ماقبل است. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ الف ندارد. ۷ــ ج می‌افزاید: نظم. ۸ــ الف ندارد. ۹ــ ب: باشند.

بردوقسم است:

قسم اول: سرب پلتا به‌فتح سین مهمله وسکون را وبای موحدهٔ خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن بردوگونه[1] بود:

سمات سرب پلتا ونمات سرب پلتا.

سمات سرب پلتا به‌سین مهملهٔ مفتوح ومیم ممدوده وتای فوقانی خفیفه وباقی حروف و حرکات مذکوره، آن بود که ازآن دولفظ که در یك تُك پهلوی هم یا به‌فاصله واقع شده باشند، اگر حروف لفظی را از آخر تا اول علی الترتیب بامات یعنی اعراب[2] قلب کنند، چنانکه مات هرحرفی با همان حرف باشد و به حرف دیگر منتقل نگردد، لفظ دیگر حاصل‌شود، وآن را به‌عربی قلب کل گویند، مثل جل وجگ[3] به‌جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین به‌اول‌مفتوح، ولج وگج[4] بالفتح، وکرن به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین‌ونون، ونرك به‌فتحتین، وتارا به‌تای فوقانی خفیفه ورای‌ممدودتین، وراتا، وتال به‌تای فوقانی خفیفهٔ[5] ممدوده ولام، ولتا بالفتح ، و بالم به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده[6] ولام مفتوحه ومیم، وملبا بالفتح والسکون، و سوان به‌ضم سین مهمله و واوممدوده ونون، ونواس‌بالفتح. و[۹۲ الف] دوهائی که سابق درمثال آدنت النکار مذکورشد، برمثال این‌النکار نیزشامل‌است، وآن دولفظ کرن ونرك‌اند که درابتدای تُك ثانی پهلوی هم قلب یکدیگر واقع شده.

اما این صنعت[7] با قاعدهٔ عربی در حروف لگه مطابق افتد، نه‌گُر، زیراکه حرف‌گُر به‌اعتبار قاعدهٔ عربی مرکب ازدوحرف باشد و به قاعدهٔ

۱ــ ج ندارد: گونه بود. ۲ــ ج: بااعراب. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ الف ندارد. ۵ــ الف می‌افزاید: ورای. ۶ــ الف وب ندارد: ممدوده.

۷ــ ب می‌افزاید: درقلب کل .

هندی یك حرف بود، کمالایخفی.

ونمات سرب پلتا به‌نون مکسوره ومیم ممدوده وتای فوقانی‌خفیفه وباقی حروف و حرکات مذکوره، آن بود که از آن دولفظ که در یك تُك پهلوی هم یا به‌فاصله واقع شده باشند، اگر حروف لفظی را ازآخرتا اول علی‌الترتیب بدون مات یعنی‌بدون‌اعراب قلب کنند چنانکه[1] مات ازحرفی[2] به‌حرفی دیگر منتقل‌گردد وبه حسب تقدیم وتأخیر درمحل خود باشد، لفظ دیگرحاصل شود، مثل نت به‌نون مکسور وتای فوقانی خفیفه و تن‌بالکسر، وسدا به سین مهملهٔ مفتوح ودال خفیفهٔ ممدوده، ودسا بالفتح، وناك به‌نون ممدوده وکاف تازی خفیفه، وکان به‌اول ممدوده، ولوکا به‌اول[3] مضموم و واومعروف وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده وکولابه‌اول مضموم و واومعروف ولام ممدوده وامثال‌آن. واین قسم پلتا منحصر درکلمات دوحرفی است ، وچون درکلمات دوحرفی‌مات هردوحرف ازیك جنس‌بود،آن‌کلمه مشترك باشد میان سمات سرب پلتا ونمات سرب پلتا مثل تارا و را تا و امثال آن.

قسم دویم: برل پلتا به کسربای‌موحدهٔ خفیفه وفتح را وسکون لام وباقی حروف و حرکات مذکوره، وآن چنان بود که ازآن دولفظ که در[4] یك دُك پهلوی هم یا به‌فاصله واقع شده باشند، اگرحروف لفظی را بغیر ترتیب مقدم ومؤخرگردانند، لفظ دیگرحاصل شود، وآن را به عربی قلب بعض‌گویند، واین قسم پلتا منحصر درکلمات سه حرفی وزیاده برآنست ، وآن نیز[5] بردوگونه بود:

سمات برل پلتا ونمات برل پلتا.

سمات برل پلتا به حروف و حرکات مذکوره، آن بود که از آن

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف: حرف . ۳ـ ب: لام. ۴ـ الف ندارد. ۵ـ ب ندارد.

دو لفظ مذکورچون حروف لفظی را بغیر ترتیب با مات یعنی اعراب[۱] قلب کنند چنانکه مات هرحرفی با همان حرف باشد و به حرف دیگر منتقل نگردد [۹۲ ب]، لفظ دیگرحاصل شود مثل کلس به کاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین وسین مهمله ، وسکل به‌فتحتین، وپلك به‌بای عجمی خفیفه و لام مفتوحتین وکاف تازی خفیفه، ولپك به‌فتحتین ، وپرس به‌بای عجمی خفیفه ورای مفتوحتین وسین مهمله، وپسر به‌فتحتین، وچونر به‌جیم عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و نون[۲] مفتوح ورا، وچورن، و باگر به‌بسای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا، وگربا بالفتح والسکون ، ومانس به‌میم ممدوده و نون مضمومه وسین مهمله، وسمان بالفتح، وکاجر به‌کاف وجیم تازیین خفیفتین ، به‌اول ممدوده وثانی مفتوحه ورا، و جکـار بالفتح، و بکری به‌بای موحده وکـاف تازی خفیفتین به‌فتح اول و سکون ثانی ورای مکسور ویای معروف، وکبری بالفتح والسکون، وبگری به‌بای موحده وکاف عجمی خفیفتین مفتوحتین ورای مکسور و یای معـروف، و گریب[۳] بالفتح والکسر ویای معروف، ومنسا به‌فتح میم و سکـون نون و سین مهملهٔ ممدوده، ومسان بالفتح، وامثال آن.

ونمات برل پلتا به حروف و حرکات مذکوره، آن بود که از آن دولفظ مذکور چون حروف لفظی را بغیر ترتیب بـدون مات یعنی بدون اعراب قلب کنند، چنانکه مات ازحرفی به حرفی‌دیگرمنتقل گردد و به‌حسب تقدیم و تأخیر درمحل خود باشد، لفظ دیگرحاصل شود مثل[۴] کُسل به ضم کاف تازی خفیفه وفتح سین مهمله ولام، و سُکـل بالضم والفتح ، ولکت به‌ضم لام وفتح کاف تازی خفیفه وتای فوقانی مثقله، وکتل بالضم والفتح، وکامن به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم مکسور و نون، ومانك، ومرال به‌میم

۱ــ ج: با اعراب. ۲ــ الف: نوح. ۳ــ ب ندارد: وگریب... معروف.
۴ــ ج ندارد.

مفتوح ورای ممدوده ولام، وملار، ولرکی به‌فتح لام‌وسکون را و کاف‌تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف، ولکری بالفتح والسکون وامثال‌آن.

سیوم جدا والنکار[1] به‌فتح جیم تازی خفیفه ودال مثقلهٔ ممدوده و واو موقوفه، وآن النکاری بود که الفاظی که[2] در تُك اول واقع شوند، در تُك ثانی لفظ به‌لفظ قافیهٔ آن الفاظ آن الفاظ افتد، چنانکه درین[3] دو[4] تُك هندی مصنف کتاب[5] گفته[6]:

سین[7] بچهادی باله لال ریـن بتا دی لاله بـال

چهارم گنتاالنکار به‌فتح کاف عجمی خفیفه وسکون نون وتای‌فوقانی خفیفهٔ ممدوده، و آن النکاری بود که [۹۳ الف] کلام از ذکر عدد خالی نباشد یاآنکه قایل چند مقدمه را به‌طریق تعداد درسلك نظم کشد، چنانکـه درین[8] دوها مصنف کتاب[9] گفته:

اپکه بره مون‌تن دهی، دوجین، دیت بهنگ

تیجین رین دراونی ، چوتهین کوی نه‌سنگ

و چنانکه گفته[10]

پنته کتهن، ات چهین من، نپت‌اند هیری رین

گانو دور انجان مـن کیسین پـاوی چین

فصل دویم: دربیان دو کهن.

بباید دانست که دو کهن به دال خفیفهٔ مضموم و واومعروف و کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح ونون، به‌معنی عیب بود، وآن را به‌واو مجهول و بدون

۱ــ ب: جدا ولنکار. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب ندارد: درین... هندی. ۴ــ الف ندارد. ۵ــ ب ندارد. ۶ــ ج می‌افزاید: نظم. ۷ــ ب وج: سیج. ۸ــ ب ندارد: درین دوها. ۹ــ ب ندارد. ۱۰ــ الف می‌افزاید: فصل اول.

نون نیز استعمال کنند و دو که‌گویند ، و دو کهن یعنی[1] عیب شعر و کلام به حسب قرارداد شعرای هند جمله بیست باشد بدین تفصیل واسامی:

اول انده دو کهن به‌فتح همزه و نون منونه ودال ثقیله، و آن‌را اننی دهرم نیز گویند، به‌همزهٔ مفتوحه و نونین مفتوحتین و تشدیدنون‌ثانی وسکون یای تحتانی وفتح دال ثقیله وسکون را ومیم، و آن دراصطلاح شعرای‌هند[2] دو کهنی یعنی عیبی بود که در شعر و کلام احوال واوصاف مشبه ومشبه به متباین بود یا آنکه غیرمصطلح واقع‌شود چنانکه پستان معشوقه‌را به‌گل کنول یعنی به‌گل شکفتهٔ کنول تشبیه کنند وشوخی چشم او را به‌شوخی بوزینه، و آن درتشبیه ووصفیت‌مشبه‌ومشبه‌به‌متباین وغیرمصطلح است، چه‌دراصطلاح ایشان پستان معشوقه را به غنچهٔ کنول تشبیه کنند به‌سبب مشابهت شکل مخروطی آن بدان ، نه‌به‌گل شکفتهٔ کنول ، و شوخی چشم اورا به‌شوخی غزاله نسبت کنند نه‌به‌شوخی بوزینه . یا آنکه گویند که معشوقه مثل برق ایستاده است چه برق ایستاده و عدیم‌الحرکت نمی‌باشد بلکه موصوف و منسوب به‌سرعت[3]حرکت است ، وامثال آن .

دویم اسلیل دو کهن به‌فتح همزه و سکون سین مهمله ولام مکسور ویای معروف وایضاً لام، و آن‌را بدهر نیزگویند به کسر بای موحدهٔخفیفه و ضم دال ثقیله ورا ، و آن[4] دو کهنی بود که درشعر لفظ رکیك واقع شود، اگرچه به حسب معنی درست باشد اما خالی از رکاکت و کراهیت[5] طبع نبود ، و آن را به‌عربی صنعت مایشبه المدح والذم نامند ، و آن برسه‌گونه[6]بود :

اول‌امنگل اسلیل به‌همزه ومیم مفتوحتین و نون منونه و کاف‌عجمی

۱ــ الف : بمعنی .　۲ــ الف : شعر هند .　۳ــ ب ندارد .
۴ــ الف ندارد .　۵ــ ب : کراهت .　۶ــ ب ندارد .

خفیفهٔ مفتوح ولام، و آن دو کهنی بود که در شعر لفظی آید که [۹۳ ب]معنی لطیف را قبیح گرداند چنانکه شاعردرمدح ممدوح بگوید که ع :[۱]

روبه‌روی تو زنم تیغ به‌فرق دشمن .

چه این عبارت در مدح که « به‌روی توزنم تیغ » خالی‌از قباحتی نیست .

دویم جگپسا سلیل به‌جیم تازی وکاف عجمی خفیفتین، به‌ضم اول و سکون ثانی وفتح‌بای عجمی خفیفه و سین‌مهملهٔ ممدوده ، وآن دوکهنی بود که در کلام لفظی و عبارتی رکیك واقع شود که موجب کراهیت و نفرت طبیعت بود اگرچه به‌حسب‌معنی درست باشد، چنانکه درین‌مصرع:

گوزمن بردی و بردی[۲] گوزمن

چه لفظ «گوزمن» خالی ازکراهیتی[۳] نیست .

سیوم بریدها سلیل به‌کسربای موحدهٔ خفیفه[۴] ورای متصله و یای معروف ودال اثقل ممدوده، وآن دوکهنی بودکه درکلام لفظی و عبارتی رکیك واقع‌شودکه موجب ننگ و عار وخجالت بود اگرچه به‌حسب‌معنی درست باشد ، چنانکه گویند کانه‌زانی بوده و پساربتی زن مهادیو دختر کوه است .

وچنانکه درین ُتك :

موسی تیرین‌کون[۵] سی[۶] جائی ریجهولال

درین ُتك لفظ موسی موجب رکاکت وکراهیت است، چه‌موسی به میم مضموم و واو مجهول و سین مهملهٔ مکسور و یای معروف ، خاله را نامند .

۱ــ ج می‌افزاید : نظم .　　۲ــ الف: بردی بردی .　　۳ــ ب : کراهتی.
۴ــ ب ندارد.　　۵ــ ب :کو .　　۶ــ ب: بهی . ج : هی .

سیوم پنگگ دو کهن به‌فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ، و آن دو کهنی بود که در وزن[۱] شعر به‌حسب کمی و زیادتی حروف یااختلاف لگه وگُر تفاوت واقع شود .

چهارم نگن دو کهن به‌نون و کاف عجمی‌خفیفهٔ مفتوح و ایضاً نون، و آن را سرت کت دو کهن نیز گویند به‌ضم سین مهمله و سکون را وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف وفتح‌کاف تازی خفیفه وضم تای فوقانی مثقله ، و آن دو[۲] کهنی بود که الفاظ وعبارت شعر ثقیل وغیرفصیح واقع‌شود ، چنانکه سخت و درشت به‌گوش‌خورد ، وآن[۳] رابه‌تازی تنافرالحروف نامند. در هندی مثل سترپتر به‌سین مهمله وتای فوقانی مثقلهٔ مفتوح وسکون را و بای عجمی خفیفه وتای فوقانی مثقلهٔ مفتوح وایضاً را ، وکهت پت به‌کاف‌تازی ثقیلهٔ مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله و بای عجمی خفیفهٔ مفتوح و ایضاً تای فوقاقی مثقله و امثال‌آن، و درعربی مثل :

غدایرُها[۴] مستشزراتٌ الی العلا

ومثل : تَـرکتُ الناقةَ لترعی الهعخع

لفظ مستشزرات و هعخع ثقیل وغیر فصیح[۵] است .

پنجم مرتك دو کهن به‌کسر میم و سکون را و تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین به‌فتح[۶] اول ، وآن‌را نترتهك نیزگویند، به‌نونین به‌کسر نون اول و فتح ثانی وسکون را و تای فوقانی ثقیلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، و آن دو کهنی بود که تمام شعر یا بعضی[۷] ازآن [۹۴ الف] مهمل وبیمعنی باشد .

۱ــ ب : آن . ۲ــ الف نـدارد . ۳ــ ب : و بعربی آنرا .

۴ــ ب و ج : غدایره . ۵ــ الف : صحیح . ۶ــ الف ندارد .

۷ــ الف‌ندارد : یا بعضی .

ششم هین‌رس دو کهن به‌های مکسور و یای معروف و نون موقوف و رای مفتوحه وسین مهمله ، و آن دو کهنی بود که جواب مطابق مقتضای حال نباشد و برخلاف آن بود، مثلا کسی به کسی از روی دوستی بگوید که مگر ازمیان من وتو طریقهٔ دوستی رفت ؟ او درجواب گوید که دوستی کی درمیان بود؟ چه‌این جواب مطابق مقتضای حال دوستی نباشد. یا کسی به کسی از راه سئوال و التجا بگوید که چیزی به‌من بده . اودرجواب گوید که مگر به‌من قرض داده‌ای ؟ واین جواب نیز مطابق مقتضای حال سایل و کریم نباشد، وامثال آن .

هفتم جت‌بهنگ دو کهن به‌جیم تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌فتح اول وسکون‌ثانی وبای موحدهٔ‌ثقیلهٔ مفتوح و نون‌منونه وکاف عجمی‌خفیفه، وآن را چهند بهنگ نیزگویند به‌فتح جیم عجمی[1] ثقیله ونون منونه و دال خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن‌دو کهنی بود که درمحل‌بسرام هرچهندی که باشد خصوصاً دوها، یعنی درمحل وقفی که‌میان ُتك باشد،[2] لفظی واقع‌شود که به‌حسب تقطیع وشمارماترا به‌دوجز و تحلیل یابد یعنی به‌دوجزو متجزی[3] شود ، وجزو اولش داخل نصف اول ُتك باشد و جزو ثانی داخل‌نصف ثانی ُتك‌بود، مثلا دوها که تمام ُتك‌آن بیست وچهارماترا است واین بیست وچهار ماترا به‌یك‌بسرام یعنی وقف که درمیان‌ُتك واقع شود، به‌دوحصه گردد، حصهٔ‌اولی‌سیزده ماترائی وحصهٔ ثانیه یازده‌ماترائی. پس در محل بسرام لفظی واقع شود که به‌حسب تقطیع و شمار ماترا به دوجزو[4] تحلیل یابد وجزو اولش داخل سیزده ماترا باشد وجزوثانی‌داخل یازده‌ماترا[5] ، چنانکه درین بیت مصنف :[6]

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف‌ندارد. ۳ـ ب ندارد . ۴ـ الف‌ندارد.

۵ـ ج می‌افزاید : بود. ۶ـ ج می‌افزاید : نظم .

ای بت سنگین‌دل، توداری عارض چو[1] ماه

بهر[2] خدا از روی یکسو کن زلف سیاه

در تُك اول‌ازدوهای مذکور لفظ «داری» درمحل بسرام واقع‌شده وبه حسب تقطیع و شمار ماترا به‌دو جزوگشته: جزو اولش که «دا» باشد، درسیزده ماترا محسوب‌گشته و جزو دیگرش که «ری» باشد در یازده ماترا محسوب‌گردیده، و در تُك ثانی ازآن لفظ «یکسو» در محل بسرام واقع شده وآن نیز به‌دو جزو تحلیل یافته، جزو اولش که «یك» باشد در سیزده ماترا محسوب‌گردیده و جزو[3] ثانیش که «سو» باشد دریازده ماترا محسوب گردیده.

هشتم کاشتها رته دوکهن به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وشین معجمهٔ موقوف و تای فوقانی اثقل[4] ممدوده ورای موقوفه[5] و تای فوقانی ثقیله و آن را اپارته [۹۴ ب] نیزگویند به‌همزهٔ مفتوحه وبای عجمی‌خفیفهٔ ممدوده و ورای موقوفه و تای فوقانی ثقیله، وآن دوکهنی بود[6] که شعری مثل لغز یا معما در حل معنی مغلق و دقیق باشد و معنی‌آن زود فهمیده نشود مگر به‌فکروتلاش بسیار و چندان لطف نداشته باشد، وآن را در عربی[7] تعقید معنوی نامند، چنانکه این عبارت هندی‌که:

دده ست[8] بهکه بیری بهیو

واز این عبارت[9] معنی‌آن خواهند که خون دشمن شد وازآن خون حیض اراده‌کنند، چه دده به دال خفیفهٔ مفتوح و دال ثقیله دریا باشد، و ست به سین مهملهٔ مضموم و تای فوقانی خفیفه به معنی فرزند بود، وبهکه به‌بای موحده وکاف تازی ثقیلتین به‌اول‌مفتوح به‌معنی غذا وخوراك باشد،

۱ـ ب: چون. ۲ـ الف: بهره. ۳ـ الف ندارد: و جزو...گردیده.
۴ـ ب ندارد: اثقل ممدوده. ۵ـ الف: موقومه. ۶ـ الف ندارد.
۷ـ ب وج: بعربی. ۸ـ ب: است. ۹ـ الف ندارد.

وبیری به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون یای تحتانی ورای مکسور و یای معروف به‌معنی دشمن بود. پس معنی آن شد که غذای فرزندِ دریـا دشمن شد. از فرزند وزائیدهٔ دریا زلو خواسته وغذای آن خون‌است واز آن خون حیض اراده کرده. حاصل معنی آنست که نایکا[1] خود را آراسته و پیراسته برای صحبت ومباشرت می‌خواست پیش نایك برود که درین اثنا حیضش آمد. پس آن خونِ حیض با او دشمنی کرد که ازین کارش مانع آمد. پس اگرشاعر این معنی را به‌عبارتی مختصر ادا می کرد و به‌صریح می گفت که حیضش از این کارمانع آمد هر آئینه اینقدر تردد درکار[2] نمی‌شد، یا درپرده به‌رمزمی گفت که خونش از این کار مانع آمد، نیز اولی بود.

نهم بیرته دوکهن[3] به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسورویای مجهول ورای موقوف و تای فوقانی ثقیله، و آن دوکهنی بود که دومقدمه ضد همدیگـر بگوبند، چنـانکه به‌کسی بگویند که همه دشمنان را بکش و جانداری را بیجان مکن. یاکسی به‌کسی بگوید که من غنی را چیزی بده و من سیر را چیزی بخوران، وامثال آن.

دهم کرم هین دوکهن به‌فتح کاف تازی ورای متصله و سکون میم وهای مکسوره ویای معروف ونون، و آن راکرم بهنگ نیزگویند به‌حروف وحرکات مذکوره و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مفتوح ونون منونه[4] وکـاف عجمی خفیفه، وآن دوکهنی بودکه درصدر کلام دوسه‌چیز را یکجا ذکر کنند. بعد ازآن وصف آنها بغیر ترتیب کنند به حسب تقدیم و تأخیر، یا مقابل آنهـا کلماتی آورده شودکه نسبت به‌آنهاداشته باشد[5] بغیرترتیب، وآن را به‌عربی لف و نشر مشوش خوانند چنانکه گویندکه[6] خلق کننده و پرورنده وکُشنده

۱ـ الف: ناکاه. ۲ـ ب ندارد: درکار. ۳ـ الف: بیرد وکهن.
۴ـ ب: مغنونه. ۵ـ ب وج: باشند. ۶ـ ج ندارد.

مهادیو و برنبها وبشن است ، چه به اعتقاد اهل هند [۹۵ الف] خلق کننده برنبها وپرورنده بشن و کشنده وهلاك كننده مهادیو است، وچنانکه گویند: روی وموی معشوق شام وصبح است و بهشت ودوزخ نتیجهٔ عصیان وطاعت است .

واگرچنین گویند که خلق کننده و پرورنده و هلاك كننده برمها و بشن ومهادیو است و روی وموی[1] معشوق صبح و شام است و بهشت و دوزخ نتیجهٔ طاعت و عصیان است، انکرمان النکار باشد چنانکه در فصل اول ازین باب گذشت، و آن صنعت است ونزد[2] اهل عرب و عجم این هر- دوقسم که لف ونشرمرتب ومشوش باشد، صنعت است.

یازدهم کت برن دو کهن به‌فتح کاف تازی، خفیفه وضم تای فوقانی مثقله و فتح بای موحدهٔ خفیفه[3] وسکون را ونون، وآن دو کهنی بود که در شعرلفظی واقع شود که نسبت به‌ممدوح یا معشوق قبیح ونامناسب بودمثلا درصفت شجاعت ممدوح گویند که ممدوح سفاك وجرار وخونخوار است، وگویند که معشوق شوخ و بیحیا است و امثال آن.

دوازدهم پن رکت دو کهن به‌ضم بای‌عجمی خفیفه و سکون نون وفتح را وکاف تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌سکون اول، وآن بردوگونه بود :

اول آنکه درچهند یعنی در شعر خصوصاً دریك تك[4] یعنی در یك مصرع لفظی به‌یك معنی دوجایاسه جا وزیاده برآن تکرار یابد ، و بعضی گویند تکرار دوجا معیوب نیست مگرآنکه سه‌جا و زیاده برآن باشد ، و اگر این تکراردرمحل تك یعنی قافیه باشد نشاید وبه‌هیچ وجه جایز نیست.

۱ــ ب ندارد: و موی. ۲ــ الف ندارد: نزد... صنعت است. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف: یك تك اول.

وآن را در هندی به‌اصطلاح جدید چهین‌گویند، به‌حروف و حرکاتی که درباب دویم‌گذشت و به‌عربی ایطا وقافیهٔ شایگان خوانند.

دویم آنکه دولفظ به‌یك معنی تکراریابند، وآن را به‌عربی[1] بیان مکررگویند وصنعت شمارند، واین دوها جامع این هردوقسم است:

جاگت جاگت نس سکهی ارن بهئی درگ لال.

هرسون کرکی کیل کیون نین نواوت بال

یك لفظ «جاگت» به‌معنی بیداری درصدر کلام دوجا[2] تکراریافته، و لفظ ارن به‌همزهٔ مفتوحه ورای مضمومه ونون ولال[3] به‌لامین، به‌لام اول ممدوده هردوبه‌معنی سرخ به‌یك معنی آمده.

سیزدهم بیاهت دوکهن به‌کسربای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده با یای مشمومه وهای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه[4]، وآن دوکهنی بودکه دومقدمه بیان‌کنند به‌حیثیتی[5] که مقدمهٔ عمده و بعیدالوقوع را سهل‌گیرند[6] وقریب‌الوقوع شمارند و مقدمهٔ سهل و قریب‌الوقوع را عمده و بعیدالوقوع پندارند[7]، مثلا به معشوق بگویند: اگرباما حرفی [۹۵ ب] نمی‌زنی‌ونگاهی به ما[8] نمی‌کنی، باری درآغوش ما خود درآ و بوسه خود بده، وامثال‌آن.

چهاردهم اسبنده دوکهن به‌فتح همزه و سکون سین مهمله و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون‌منونه ودال ثقیله، وآن دوکهنی بودکه معنی تُك ثانی با معنی تُك اول یعنی معنی[9] مصرع ثانی با معنی مصرع اول یامبتدا با خبر رابطه[10] نداشته باشد، چنانکه شاعرگوید:

زلف مشکین او پریشان است　　در چمن ناله می‌کند بلبل

۱ـ ج می‌افزاید: دوهره.　۲ـ ج ندارد: جا.　۳ـ ب: لام.　۴ـ الف وب ندارد.　۵ـ ب: بوجهی.　۶ـ ب: پندارند.　۷ـ ب:گیرند.

۸ـ الف ندارد: بهما.　۹ـ ب ندارد.　۱۰ـ ج: ربط.

پانزدهم اپر چر دو کهن به‌فتح همزه و بای عجمی خفیفهٔ مشدده ورای متصله وجیم عجمی خفیفهٔ مضموم ورای، و آن دو کهنی بود که لفظ مغلق و نامسموع و نامعمول[1] در کلام و اشعار واقع شود، و به‌عربی آن را تعقید لفظی گویند. درهندی مثل کلئو به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون لام و همزهٔ مضمومه و واو معروف به‌معنی ماه، و درعربی مثل[1] نبراس به‌کسر نون و سکون بای موحده ورای ممدوده و سین مهمله به معنی چراغ و امثال آن.

شانزدهم ابهو تار ته دو کهن به‌همزهٔ مفتوحه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورای موقوفه و تای فوقانی ثقیله، و آن دو کهنی بود که شاعر امری عجیب وغریب را که ناممکن و محال باشد[2] درشعر آرد، چنانکه‌گوید که پسر[3] زن عقیمه بیخ امربیل را به دست خود برید. چه پسر زن عقیمه بیخ امر بیل امری است عجیب و غریب و ناممکن ومحال، وامر بیل به‌همزه[4] ومیم مفتوحتین وسکون راوبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسوره ویای معروف ولام، بیلی است یعنی جلنگی است مشهور و معروف که به‌قدرت قادر مطلق خود به خود برشاخهای درختان بهم رسد ونمو کند وبه کثرت تمام برشاخهای درخت پیچد بدون آنکه در زمین بیخی داشته[5] باشد.

هفدهم دیس بروده دو کهن به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و سین[6] مهملهٔ موقوف و کسربای موحدهٔ خفیفه[7] ورای مضموم و واو مجهول ودال ثقیله، وآن دو کهنی بود که مکانی را وصف کنند[8] که آن مکان قابل و شایان آن وصف نباشد چنانکه بگویند: بهشت سوزنده است و دوزخ

۱ـ الف: نامعموم. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف ندارد: پسر... بریدچه.
۴ـ ب ندارد: بهمزه... ولام. ۵ـ الف: نداشته. ۶ـ الف ندارد: وسین... ودال. ۷ـ ب ندارد. ۸ـ ج ندارد: کنند... آن وصف.

طراوت[1] بخش. یاآنکه‌گویند: در شهر ویرانی است و درصحرا آبادانی، وامثال‌آن[2]. هژدهم کال بروده دو کهن به‌کاف تازی خفیفهٔ ممـدوده و لام موقوف وباقی حروف و حرکات مذکوره، و آن دو کهنی بود که زمـانی را وصف‌کنند که‌آن زمان قابل ولایق‌آن وصف نباشد. مثلاگویندکه شبانه آفتاب طلوع می‌کند و روزانه ماه روشن می‌گردد، یاگویندکه در زمستان [۹۶ الف] هوا گرم می‌گردد و در تابستان سرد ، یاگویندکه‌کویل در سرد رُت مست می‌شود و طاووس دربسنت رُت[3]، و امثال‌آن.

نوزدهم‌لوك بروده دو کهن به‌لام مضموم و واومجهول وکاف‌تازی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن دو کهنی بود[4]که مردمی و قومی را وصف‌کنندکه‌آن وصف درآنها موجود نباشد ویاکسی را[5] به‌امری منسوب‌گردانندکه‌آن‌کس شایان‌آن نبود، چنانکه‌گویند: مردم ملك روم سیاه فام‌اند و مردم زنگبار صبیح و سفید پوست. یاآنکه‌گویند : سیتازن‌رام زانیه وبدکاره بود و راون متقی ومتدین وپرهیزکار، وامثال‌آن.

بیستم نیای اکم بروده دو کهن به‌کسرنون ممدوده با یای مشمومه ویای تحتانی موقوف وهمزه وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ومیم باقی حروف وحرکات مذکوره،وآن دو کهنی بود که شاعرامری راگویدکه خلاف‌شرع و رسم باشد. مثلاگویدکه اول نمازمی‌گذارم، پس و ضومی سازم[6] یا گوید که اول خلال می‌کنم، پس طعام می‌خورم، وامثال‌آن.

۱ــ الف: طروت. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف ندارد. ۴ــ الف ندارد. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ب: می کنم.

باب چهارم

در علم سنگار رس یعنی علم[1] عاشقی و معشوقی و بیان احوال عاشق و معشوق[2].

وآن مشتمل است بردو فصل :

فصل اول : در تعریف[3] سنگار رس و بیان اقسام نایکا و لواحق آن.
وآن منشعب است به‌سه شعبه :
شعبه اول : در تعریف سنگاررس.

بایددانست که رس به‌رای مفتوحه و سین مهمله در لغت اهل‌هند به‌معنی لذت ومزه بود، ودراصطلاح ایشان حالتی باشد ازحالات، وآنجمله به‌حسب قرارداد ایشان نُه حالت بود، وآن را نورس نامند ؛ وآن درباب سابق به‌تفصیل ایراد[4] پذیرفته بود، و سنگار به‌کسر سین مهمله ونون‌منونه و کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ورا، درلغت[5] به‌معنی زینت و آرایش بود و[6]

۱ـ ج ندارد . ۲ـ الف ندارد . ۳ـ الف : تعرف .
۴ـ ج: ابرادیافته . ۵ـ ب ندارد : درلغت. ۶ـ ج: وآنرا در اصطلاح.

دراصطلاح ایشان عبارت‌ازحالتی است که درعشق ومحبت پیدا شود، وآن را دوحال بود :

یکی سنجوگ، دویم بیوگ .

سنجوگ به‌فتح‌سین مهمله ونون منونه وجیم‌تازی خفیفهٔ‌مضموم و واو مجهول وکاف عجمی خفیفه، به‌معنی وصال باشد، وبیوگ به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و یای تحتانی مضموم [۹۶ ب] وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه، به‌معنی فراق بود . پس‌از جمله رس‌های نه‌گانهٔ مذکوره علمای‌هند علم سنگار رس راکه علم عاشقی و معشوقی وبیان احوال عاشق و معشوق است و[۱] خالی‌از ذوقی وشوقی نیست، برکلیات وجزئیات‌آن احاطه‌نموده مدون ساخته‌اند ، چنانکه بعدازاین بیان آن‌کرده‌شود ، انشاءالله‌تعالی .

شعبهٔ‌دویم: دربیان اقسام نایکا .

ببایددانست‌که نایکا به‌نون ممدوده وهمزهٔ ملینه وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده، درلغت هندی عموماً به‌معنی زن وکدبانو باشد و خصوصاً زنی‌را نامند[۲] که‌درطریقهٔ انوثیت وشیوهٔ دلربایی مهارت تمام داشته باشد ، ونایك بدون الف آخر علی هذاالقیاس عموماً مرد و شوهر وکدخدا را گویند و به‌معنی مهتر ورئیس نیزآمده وخصوصاً مردی‌را نامندکه درشیوهٔ معشوق‌پرستی و شاهدبازی و فن مباشرت ومعاشرت مهارت‌تام داشته باشد . ودر طریقه [۳] ورویهٔ اهل‌هند زن‌عاشقه است ومرد معشوق، ودراشعار ایشان‌تعشق و اظهار شوق ودرد وبیقراری وبیتابی ونیازمندی ازجانب زن‌است واظهار ناز وبی‌نیازی ازجانب مرد ، برخلاف طریقهٔ[۴] عرب‌که مردعاشق‌است وزن معشوقه، ودراشعار ایشان‌تعشق[۵] واظهار شوق ودرد ونیازمندی ازجانب‌مرد

۱ـ ب : که . ۲ـ ج : گویند . ۳ـ ب: طریق. ۴ـ ب‌ندارد.

۵ـ ب : عشق.

است و ناز و بی‌نیازی از جانب زن ، و در عجم برخلاف هردو فریق مرد عاشق مرد است ، چه در اشعار ایشان بیشتر وصف خط و زلف است و تعریف[۱] پستان اصلا نیست. پس پوشیده نماندکه نایکا برسه‌نوع است :

نوع اول: سکهیا به‌ضم سین مهمله و سکون کاف تازی خفیفه و یای تحتانی ممدوده ، وآنزنی‌بودکه درعقد نکاح نایك یعنی شوهردر آمده وازغیر شوهر مجتنب بود ، و آن برسه‌قسم[۲] است :

اول[۳] مگدها به‌ضم میم و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیلهٔ ممدوده ، وآن زنی‌بود[۴] که آثار جوانی دراو پیداشده باشد اماهنوز نادان بود وشرم وحیا برشوقش غالب باشد . وآن بردوگونه بود[۵]:

اول اگیات جوبنا به‌فتح‌همزه وکسر کاف عجمی خفیفهٔ مشددهٔ ممدوده بایای مشمومه وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف[۶] وجیم تازی خفیفهٔ‌مضموم وواو مجهول و یای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون ممدوده وآن زنی‌بود نادان که هنوز خبراز جوانی خود نداشته باشد .

دویم گیات جوبنا [۹۷ الف] بدون همزهٔ اول و باقی حروف و حرکات‌مذکوره، وآن زنی‌بودکه‌از نادانی برآمده وازجوانی خود خبردار شده باشد .

ومگدها تا شرم و حیا بروی بغایت مستولی بود واز معاشرت و مباشرت ترسان وگریزان‌باشدآنرا نئودها نامند به‌فتح نون وهمزهٔ مضمومه وواو معروف ودال اثقل[۷] ممدوده، وچون اندکی شرم از وی مرتفع گشته و خوف وترس مباشرت‌زایل شده باشد آنرا بشربده نئودهاگویند[۸]به‌کسر

۱ــ ب ندارد : وتعریف... نیست . ۲ــ ب گونه . ۳ــ ب: قسم‌اول.
۴ــ الف ندارد . ۵ــ ب: است. ۶ــ ج ندارد . ۷ــ ب: ثقیله .
۸ــ الف: گو .

بای موحدهٔ خفیفه وسکون شین معجمه وفتح‌را وسکون بای موحدهٔ خفیفه ودال ثقیله وباقی حروف و حرکات مذکوره .

قسم دویم از اقسام ثلثهٔ سکهیا مدهیا بود ، به فتح میم و کسر دال ثقیلهٔ مشددهٔ ممدوده بابای مشمومه ؛ وآن زنی‌بود[1] که درامور معاشرت و مباشرت متوسط‌باشد وشرم وحیا وشوق وخواهش‌مباشرت دروی[2]متساوی و برابر بود . در ظاهر شرم و حیا دامن‌گیر باشد ودرباطن شوق مباشرت گریبان‌گیر بود .

قسم سیوم از اقسام ثلثهٔ سکهیا پرگلبها‌بود، به‌فتح‌بای عجمی‌خفیفه و سکون‌را وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون‌لام وبای موحدهٔ ثقیلهٔ‌ممدوده، و آن را پرودها نیز نامند ؛ به ضم بای عجمی خفیفه و رای متصله و واو مجهول و دال اثقل ممدوده ؛ و آن زنی بودکه شوق و خواهش مباشرت برشرم وحیا غالب‌باشد وظاهراً وباطناً شایق صحبت ومباشرت بود.

و هریکی ازاقسام ثلثهٔ مذکوره بردوگونه بود : جیشتها و کنشتها.

جیشتها به‌فتح جیم تازی خفیفه وسکون یای تحتانی وشین معجمهٔ موقوف و تای فوقانی اثقل ممدوده ، آن بود که شوهرش بسیار بخواهد و دوست بدارد وپیش‌او بزرگ و معزز ومکرم باشد .

وکنشتها به‌فتح کاف تازی خفیفه وکسر نون وسکون شین معجمه وتای فوقانی اثقل ممدوده، آن بود[3] که نه‌چنین باشد .

نوع دویم از انواع ثلثهٔ نایکا پرکیا بود ، به‌فتح بای‌عجمی خفیفه و سکون‌را وکاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای‌تحتانی ممدوده، وآن‌زنی باشد که با غیر شوهر عشقبازی نماید و طریق زنا و فسق و فجور سپارد ، و آن بردوگونه بود :

۱ـ الف ندارد .   ۲ـ ب ندارد : دروی .   ۳ـ الف ندارد .

گنکا و اودها .

گنکا به‌فتح[۱] کاف عجمی خفیفه و کسر نون و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، و بعضی آنرا به‌کافین تازیین خفیفتین به کاف اول مفتوح و نون مشددهٔ مکسور و به‌کاف ثانی ممدوده خوانند[۲] ، و آن زنی بود فاسقه که هنوز درعقد نکاح کسی درنیامده باشد وباکره بود .

واودها به همزهٔ مضمومه و واو معروف ودال اثقل ممدوده، زنی بود[۳] فاسقه که درعقد نکاح کسی درآمده باشد و [۹۷ ب] کامله بود .

و اقسام اودها اگرچه نا محصور است ، اما شش قسم از آن ایراد پذیرفته :

قسم‌اول: [۴] : گپتا به کاف و بای عجمیین خفیفتین ، به‌ضم اول و سکون ثانی و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ، وآن زنی بود فاسقه‌که شناعت وقباحت فسق و زنا را دانسته در اخفای‌آن جد وجهد تمام‌به‌کار[۵] برد، وآن برسه‌گونه بود :

اول آنکه‌درصدد وصال‌یار باشد وجهدش در آن‌بود که‌فعل‌ناشایسته و عمل شنیع که از او به‌وقوع آید ، احدی برآن [۶] اطلاع نیابد[۷] و آنرا برتکه‌مان سرت‌گوپتا گویند ، به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و کسر تای فوقانی خفیفه و تشدید کاف تازی ثقیله و میم ممدوده و نون موقوف وضم سین‌مهمله وسکون‌را وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف وکاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وبای عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون ممدوده .

دویم‌آنکه اورا وصال یاردست داده باشد ودرسعی اخفای‌آن‌بود،

۱ــ ب ندارد : بفتح . . . و بعضی آنرا . ۲ــ ب ندارد : خوانند و.

۳ــ ج ندارد . ۴ــ الف ندارد: قسم‌اول. ب ندارد: اول. ۵ــ الف:بکام.

۶ــ ج ندارد : برآن . ۷ــ الف : یابد .

وآن را برت سرت‌گوپنا نامند، به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف وحرکات مذکوره.

سیوم آنکه فعل شنیع ازوسرزده وعزم معاودت آن دراستقبال داشته باشد و در اخفای گذشته وآینده اهتمام تمام نماید، وآن را برت برتکه مان سرت‌گوپنا خوانند، به‌حروف و حرکات مذکوره.

قسم دویم[1]: از اقسام ششگانهٔ اودها، بدگدها بود به‌بای موحده و دال خفیفتین به‌کسر اول وفتح ثانی و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیلهٔ ممدوده، وآن فاسقه‌ای[2] بود[3] که درتحصیل حاجت خود به‌زیرکی وهوشیاری تمام نهانی سعی نماید، وآن بردوگونه بود[4]:

اول باك بدگدها به‌بای موحده وکاف تازی خفیفتین، به‌اول ممدوده وثانی موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، وآن فاسقه‌ای بودکه به‌عبارات دلاویز و حکایات کنایه‌آمیز ادای مدعای خودکند.

دویم کریابدگدها به‌کسر کاف تازی خفیفه ورای متصله ویای تحتانی ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن فاسقه‌ای بودکه به‌لطایف اعمال و دقایق افعال مهم خود را سرانجام دهد.

قسم سیوم: لچهتا به‌فتح لام وکسر جیسم عجمی ثقیلهٔ مشدده و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده وآن فاسقه‌ای بودکه به‌بدنامی نام برآورده و مشهورگشته از رسوایی باك نداشته باشد.

قسم چهارم: کلتا به‌ضم کاف تازی خفیفه وکسر لام و تای فوقانی مثقلهٔ ممدوده، وآن فاسقه‌ای بودکه آتش شهوتش به‌هیچ آبی[5] فرونشیند و به‌عدد محصور مردان قناعت نگزیند.

۱ــ ب: قسم دویم در اقسام پرکیا. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ الف ندارد.
۴ــ ج: وآن دوگونه است. ۵ــ الف ندارد.

قسم پنجم: [۹۸ الف] انسیانا به‌فتح همزه و سکون نون و سین مهملهٔ مفتوح ویای تحتانی ونون ممدودتین، وآن فاسقه‌ای بودکه در طلب وصال یارو تحصیل مراد خود سعی نماید وازغـایت مستی شهوت و غلبهٔ شوق اخفای آن نتواند[۱] کرد، وآن برسه‌گونه بود:

اول آنکه متوقع وصال یار درمکانی بود معین کـه پیش ازآن در آنجا ملاقی نشده باشد.

دویم آنکه متوقع وصال درجایی بودکه پیش ازآن هم درآنجـا ملاقات کرده باشد .

سیوم آنکه متوقع وصال درجایی بود نامعین ونظر بریارگمارد تا کجاآرام گیردکه به‌آنجا[۲] خود را برساند.

قسم‌ششم: مدتا به ضم میم وکسردال فوقانـی خفیفهٔ ممدوده وآن فاسقه‌ای بودکه از بدنامی و رسوایی اصلاباك نداشته[۳] درهوای یار همیشه خوشدل وشادکام باشد.

نوع سیوم:[۴] از انواع ثلثهٔ نایکا سامانیا بود، به سین مهمله ومیم ممدودتین وتشدید[۵] نون مکسورهٔ ممدوده بایای مشمومه، وآن را سامان‌بنتا نیزگویند، به سین مهمله ومیم ممدودتین ونون موقوف وفتح بای مـوحدهٔ خفیفه وکسر نون و تای فوقانی خفیفهٔ[۶] ممدوده ، و آن فاحشه‌ای بودکـه به شوهری وياری مخصوص نباشد وازبرای تحصیل زر با هرکسی‌صحبت دارد مثل قحبه ولولی.

وهریکی از سکهیا و پرکیا و سامانیا برسه‌قسم است:

قسم‌اول: انسنبهوگ دکهتا به‌فتح همزه و سکون نون وسین مهملهٔ

۱ــ ب: نتوان کرد. ۲ــ ب: آنجا. ۳ــ ج می‌افزاید: باشد. ۴ــ ج: دوم. ۵ــ ب: وکسرنون مشدده با یای الخ. ۶ــ ب ندارد.

مفتوح ونون منونه و ضم بای موحدهٔ ثقیله و واو[1] مجهول وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف وضم دال خفیفه وکسر کاف تازی ثقیله و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، و آن زنی بود که برمباشرت و معاشرت نایك با دیگری اطلاع یافته آزرده خاطر و بیدل باشد.

قسم دویم: بکروکت‌گربتا به‌بای موحده و کاف تازی خفیفتین، به‌فتح اول و سکون ثانی ورای[2] مضموم و واو مجهول وکاف تازی و تای فوقانی خفیفتین به‌کسر اول وسکون ثانی[3] وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون را و بای موحده وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مشدد مفتوح وثانی ممدوده، وآن زنی بود که از روی غرور و تکبر سخن به‌کنایه‌گوید، وآن بردوگونه است[4]:

اول پریم‌گربتا به‌کسر بای عجمی خفیفه ورای متصله ویای‌مجهول ومیم موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن زنی بود که مغرور محبت و شیفتگی نایك باشد.

دویم روپ‌گربتا [۹۸ ب] به رای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره، وآن زنی بود که مغرور حسن و جمال خود باشد.

قسم سیوم: مان و تی به‌میم ممدوده ونون موقوف و واو مفتوح وتای فوقانی خفیفهٔ مکسورویای معروف، وآن زنی بود که به‌سبب‌تقصیری که از نایك نسبت بدوبه‌وقوع آمده باشد، اظهار ناز وآزردگی نماید، و مان به میم ممدوده ونون که عبارت ازناز است، چهارگونه بود:

اول لگه مان به‌لام مفتوحه و کاف عجمی ثقیله، وآن مانی یعنی

۱ـ ب ندارد: و واو... تازی ثقیله.　　۲ـ ب ندارد: ورای... سکون ثانی.
۳ـ الف ندارد.　　۴ـ ج: بود.

نازی بود که به‌اندك عذری مندفع گردد و سببش مثل نگاه[1] کردن نایك بود به سوی غیری.

دویم[2] مدهم مان به‌فتح میم و دال ثقیلهٔ مشدده و ایضاً میم، و آن مانی بود که نسبت به اول قوی‌تر باشد وسببش مثل سخن گفتن نایك بود با غیری .

سیوم گُرمان به‌ضم کاف عجمی خفیفه ورا، وآن مانی[3] بودقوی‌تر وقایمتر که به‌عذر ومنت[4] بسیار مندفع گردد و سببش مثل مباشرت کردن و صحبت داشتن نایك بود[5] با غیری.

چهارم رسابهاس به‌رای مفتوحه و سین مهمله و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدودتین و ایضاً سین مهمله[6]، وآن آزدگی بود که هرگز آشتی و اصلاح نپذیرد، وآن فی‌الحقیقه از قسم مان خارج است، چه مان عبارت از نازی است که خوشنما و شوق‌افزا باشد نه‌آنکه قطع محبت و اخلاص کند.

پس هریك از انواع ثلثهٔ نایکا با اقسام خودش منقسم می‌شود به‌هشت قسم:

قسم اول: سواد هین پتکا به‌ضم سین‌مهملهٔ ممدوده و واومشمومه ودال ثقیلهٔ مکسور ویای معروف و نون موقوف و بای عجمی وتای‌فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح و ثانی مکسور[7] وکاف تازی خفیفه ممدوده ، وآن نایکائی بود که نایکش بسیار بخواهد و دوست دارد ودرغایت رضاجویی وفرمانبرداری او[8] باشد وهمیشه با اوبود، وزنی که بالعکس در رضاجویی وفرمانبرداری ودوستداری[9] نایك بودآن را پت برتاگویند به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌فتح‌اول وسکون‌ثانی وقیل بکسره وفتح بای موحدهٔ

۱ـ الف: نکاح. ۲ـ الف: دو . ۳ـ الف: معانی. ۴ـ الف: بمنت. ۵ـ الف ندارد. ۶ـ الف ندارد: سین مهمله. ۷ـ الف ندارد. ۸ـ الف ندارد: اوباشد... فرمانبرداری. ۹ـ ب ندارد.

خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وبه جای بای موحدهٔ خفبفه واو نیزاستعمال کنند و پت ورتاگویند، وآن ازاقسام هشتگانه خارج است.

دویم اتکنتهتا به ضم همزه و تای فوقانی وکاف تـازی خفیفتین ؛ به سکون اول و فتح ثانی و نون منونه وکسر تای فوقانی اثقل و تـای فوقانی خفیفهٔ ممدوده[1]، وآن نایکائی بودکه [۹۹الف] حسب‌الوحدهٔ[2] نایك در محلی معهود در انتظار رسیدن نایك[3] باشد[4] و به سبب دیر رسیدن نایك در اندیشه باشد و قیاس‌های‌گوناگون کند ، چنانکه‌گاه قیاس کند و با خود گوید که‌اینك نایك‌را دیر کشید. آیا در خانه اوراکاری روی دادیا درصحبت یاران ومصاحبان مشغول ماند یا او راآزاری شد یا ازشب تاریك ترسید و امثال‌آن.

سیوم باسك سجیا به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و فتح سین مهمله و سکون‌کاف تازی خفیفه و سین[5] مهملهٔ مفتوح وکسر جیم تـازی خفیفهٔ مشددهٔ ممدوده با یای مشمومه ؛ و آن نایکائی بودکه حسب‌الوعدهٔ نایـك به‌امید وصال خود را آراسته و پیراسته و به‌تهیهٔ لـوازم عیش وعشرت از مسند وآرایش خانه وغیره مشغول بوده منتظر آمدن نایك باشد.

چهارم ابهسندتا به فتح همزه و سکون بای مـوحدهٔ ثقیله و سین مهملهٔ مفتوح و نون منونه و دال وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح و قیل مکسور و ثانی ممدوده ، وآن را کل هنترتا نیزگویند به فتح‌کاف تـازی خفیفه و سکون لام وهای مفتوحه و نون منونه وفتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ[6] ممدوده، وها[7] را ممدوده نیز خوانند وکل هانترتاگویند، وآن نایکائی بودکه با نایك به‌ناز[8] وعتاب پیش‌آمده بعد از

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: حسب وعده. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ الف: باشند. ۵ـ ب: وسکون سین. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب ندارد: و هارا... گویند. ۸ـ ب: باناز.

رفتنش ندامت کشد و تأسف کند که چنین چرا کردم.

پنجم کهندتا به‌فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و دال مثقلة[۱] مکسور و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، و آن نایکائی بود که نایکش شب جای دیگر گذرانیده و با دیگری صحبت داشته، صبحی با علامات صحبت[۲] دوشینه پیش او می‌آید واو بروی ناز و عتاب نماید، و آن برسه‌گونه بود:

اول دهیرا به دال ثقیلهٔ مکسور و یای معروف و رای ممدوده، و آن کهندتائی بود که چون علامات شب بیداری و صحبت داشتن نایك بادیگری[۳] غیراز خود در نایك ملاحظه نماید، حلم و تحمل بکار برده به حسن ادا نایك را بر کردهٔ خودش متنبه ساخته خجل و منفعل گرداند. مثلا نایکا آئینه پیش نایك بگذارد تا نایك علامات[۴] شب بیداری و صحبت داشتن بادیگری مثل خواب آلودگی و سرخی چشم و پریشانی دستار یا سیاهی سرمه که از بوسه دادن برچشم معشوقه برلبش مانده باشد[۵] یا سرخی پیك پان که ازبوسه دادن معشوقه برچشم نایك بردور چشمش مانده باشد و امثال آن، در خود ملاحظه نماید، و درین محل نایکا ضاحك یا متبسم [۹۹ ب] شود و نایك ازین ادا خجل ومنفعل گردد، وعلی هذا القیاس حسن اداهای دیگر.

دویم ادهیرا به‌فتح همزه و باقی حروف وحرکات مذکوره، و آن کهندتائی بود که چون علامات صحبت داشتن با دیگری در نایك مشاهده نماید به خشم وعتاب و درشت‌گویی وتند خویی پیش‌آید.

سیوم دهیرا ادهیرا به حروف و حرکات مذکوره، و آن کهندتائی بود که در خشم و حلم و درشتی ونرمی میانه باشد، به‌آزردگی و بیدماغی با نایك سخنهای گله‌آمیز گوید و شکایت دوستانه کند.

۱ـ ب: ثقیله. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف: بدیگری. ۴ـ ج: علامت. ۵ـ الف ندارد.

ششم پروکهت پتکا به‌ضم بای عجمی خفیفه[1] ورای متصله و واو مجهول و فتح کاف تازی ثقیله و سکون تای فوقانی خفیفه و بای عجمی و تای فوقانی‌خفیفتین، به‌اول مفتوح وثانی‌مکسوروکاف تازی خفیفهٔ ممدوده، وبه‌جای لفظ پتکا پربسی نیزاستعمال کنند وپروکهت پربسی‌گویند، به‌کسر بای عجمی خفیفه ورای متصله و یای مجهول و سین مهملهٔ مکسور و یای معروف ، وآن نایکائی بودکه به‌بلای فراق نایك یابیم‌آن‌گرفتار باشد ، و آن برسه‌گونه بود[2]:

اول‌گمکهت پتکا به‌فتح[3]کاف عجمی خفیفه ومیم و تشدیدکـاف تازی ثقیلهٔ مکسور و سکون تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حـرکات مذکوره، وآن نایکائی بودکه نایکش ساعتی ازبرای سفراختیار نموده در تهیهٔ سفر باشد.

دویم‌گچهت پتکا به فتح‌کاف عجمی خفیفه و جیم عجمـی ثقیلهٔ[4] مشدده وسکون تای فوقانی خفیفه، وباقی حروف و حرکات مذکوره، وآن نایکائی بودکه نایکش درعین حالت وداع وتوجه سفرباشد.

سیوم‌گت پتکا به‌کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌فتح[5] اول وسکون ثانی وباقی حروف وحرکات مذکوره، وآن نایکائی بودکه‌نایکش به‌سفر رفته و داغ فراق بردلش نهاده باشد.

وهم چنین اگرنایکش برای[6] مراجعت از سفر ساعتی اختیارکرده باشدآن را اگمکهت پتکاگویند ، به‌فتح همزه وباقی حروف و حرکـات مذکوره، و اگرنایکش در عین‌آمدن به‌خانه و ملاقات نمودن بـود آن را اگچهت پتکاگویند[7] به‌فتح همزه وباقی حروف وحرکات مذکوره، و اگـر

۱ــ ج ندارد. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ ب: بکاف عجمی خفیفه ومیم‌مفتوحتین وکسرکاف تازی ثقیلهٔ مشدده. ۴ــ الف: خفیفه. ۵ــ ب: باول مفتوح و باقی. ۶ــ ب و ج: از برای. ۷ــ ج: نامند.

نایکش ازسفر باز آمده ودرحریم‌وصال جاگرفته باشدآن‌را اگت پتکاخوانند، به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره.

هفتم بپرلبدها به‌بای موحده وبای عجمی خفیفتین، به‌اول مکسور وثانی مشددهٔ مفتوح ورای متصله وفتح لام وقیل بضم وسکون بای موحدهٔ خفیفه و دال ثقیلهٔ ممدوده ، وآن نایکائی بـود که مکانی که[1] برای وصال موعود ومعهود باشد، درآنجا برود ونایك[2] را نیابد [۱۰۰ الف] و مأیوس ودل‌آزرده برگردد، وآن ازقسم پرکیا تواند بود.

هشتم ابهسارکا به‌فتح همزه وسکون بای موحدهٔ ثقیله وسین‌مهملهٔ ممدوده ورای[3] مکسوره وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و آن نایکائی بودکه ازغلبهٔ شهوت وجوش مستی با طلب[4] و بی‌طلب پیش نایك برود ، و آن نیز ازقسم پرکیا تواند بود، وآن برسه‌گونه بود:

اول کرشنا ابهسارکا به‌کاف تازی خفیفه ورای متصله وسکون شین معجمه ونون ممدوده، وآن را تمسر ابهسارکا نیزنامند به‌فتح تای فوقانـی خفیفه وکسرمیم وسکون سین مهمله ورای ممدوده ، وآن ابهسارکائی بود که درشب تاریك پیش‌نایك برود.

دویم جوتسنا ابهسارکا به‌جیم تازی خفیفهٔ مضموم و واومجهول و فتح تای فوقانی خفیفه وسکون سین مهمله ونون ممدوده، وآن ابهسارکائی بودکه درشب ماهتاب بی‌حجاب پیش نایك برود.

سیوم دیوا ابهسارکا به دال خفیفهٔ مکسور و یـای مجهول و واو ممدوده، وآن ابهسارکائی بودکه در روز روشن علانیه پیش نایك برود.

وهریك ازین نایکاهای هشتگانهٔ مذکوره بردوگونه بود:

۱ـ الف‌ندارد. ۲ـ الف: نایك نیابد. ۳ـ ج ندارد: ورای... ممدوده.
۴ـ الف وب: با مطلب .

اول آنکـه نایکا حالتی که دارد پوشیده و پنهان بود و هیچ کس براحوال اومطلع نباشد، وآن را پرچهن نامند، به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را وجیم عجمی ثقیلهٔ مفتوح و تشدید نون.

دویم آنکه نایکا حالتی که دارد ظاهـر و آشکارا بود یعنی غیری براحوال او مثل سکهی و امثال آن مطلع باشد ، وآن را پرکاس گـویند ، به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را وکاف تازی و قبل عجمی خفیفهٔ ممدوده وسین مهمله.

پس هریکی از انواع و اقسام مذکوره برسه‌گونه بود :

اول اتم به‌ضم همزه وکسر تای فوقانی خفیفهٔ مشدده ومیم، و آن نایکائی بود نیك محضر که در غایت رضاجویی نایك باشد و هرچند ازو جور وجفا بیند ازمهر و وفا برنگردد.

دویم مدهم به‌فتح میم و دال ثقیلهٔ مشدده وایضاً میم، وآن نایکائی بودکه هرگونه سلوکی که نایك با اوکند او نیز همان طریقه با او مسلوك داشته وفا را به وفا و جفا را به جفا مقابل نماید.

سیوم ادهم به‌فتح همزه ودال ثقیله ومیم، وآن نایکائی بودکه هر- چند نایك[1] با او سلوك ونیکی کند او از بد سلوکی وبدی برنگردد.

و باز هریکی ازاقسام نایکاهای مذکوره منقسم می‌شود به‌سه‌قسم:

قسم اول: دب[2] به دال و بای موحدهٔ خفیفتین، به‌اول مکسور ، و آن زنی بودکه نقصان و زوال وضعف و ذبول[3] در حسن وجمال وحواس و [۱۰۰ ب] قـوای جسمانی او راه نیابد ، و این از قسم حـوران و آسمانیان بود.

دویم ادب به‌فتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره ، و آن

۱ـ ج ندارد. ۲ـ الف: دب یا. ۳ـ ب: ذبونی.

زنی بود که نه‌اینچنین باشد و آن از نوع آدمیان باشد[۱].

سیوم دب ادب به حروف و حرکات مذکوره ، و آن برزخ بود میان[۲] این دومرتبه واز اختلاط و اجتماع دب با ادب پیداگردد مثل سیتا دختر جنك به‌فتحتین ، زنِ رام چند. واین سه‌قسم در نایك یعنی مرد نیز موجود است.

شعبهٔ سیوم: دربیان لواحق[۳] نایکا، وآن متنوع است به‌پنج‌نوع:

نوع اول: دربیان بهاو .

پوشیده نماند که چون خواهش و رغبت صحبت نایك بردل‌نایکا غالب ومستولی‌گردد ، در آن وقت حالتی که ازچهرهٔ اوضاع و اطوارش ظاهر وناشی شودآن را ساتوك بهاو خوانند به سین مهملهٔ ممدوده و ضم تای فوقانی خفیفه وکسر واو وسکون[۴] کاف تازی خفیفه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو، وآن برهشت‌گونه بود:

اول سوید به ضم سین مهمله با واو مشمومه و سکون یای تحتانی ودال‌خفیفه، وآن حالتی بودکه ازغلبهٔ شوق صحبت نایك عرق برجبین نایکا پیداگردد .

دویم استنبه به‌فتح همزه و سکون سین[۵] مهمله و تای فوقانی‌خفیفهٔ مفتوح[۶] ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله، وآن حالتی بودکه نایکاازاستیلای عشق ومحبت و غلبهٔ شوق متحیروار بریك حالت بماند.

سیوم رومانچ به‌رای مضموم و واو مجهول ومیم ممدوده و نون منونه وجیم عجمی خفیفه، و آن حالتی بودکه از استیلای شهوت و غلبهٔ شوق صحبت نایك موی براندام‌نایکا[۷] بایستد وقشعریره واقع شود.

۱ــ ب و ج: بود. ۲ــ الف و ب: درمیان . ۳ــ الف و ب: لاحق.
۴ــ الف: سکون واو. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ ج ندارد. ۷ــ ب ندارد .

چهارم سربهنگ به‌ضم سین مهمله و سکون را وفتح بای موحدهٔ ثقیله و نون‌منونه وکاف عجمی‌خفیفه، و آن حالتی‌بود که ازغلبهٔ شوق صحبت نایك‌آواز نایکاگرفته شود و زبانش بسته‌گردد.

پنجم ارکنپ به‌ضم همزه و سکون را وفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه وبای عجمی خفیفه، وآن را بی‌پته[1] نیز خوانند به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ویای معروف وفتح بای عجمی خفیفه وتای فوقانی ثقیله، و آن حالتی بود که از استیلای شوق و غلبهٔ شهوت براندام نایکا لرزه افتد.

ششم بئی برن به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و همزهٔ مکسور و یای معروف وفتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و نون، وآن حالتی بودکه از غلبهٔ شوق رنگ روی نایکا متغیرگردد.

هفتم انسربه‌فتح همزه ونون منونه و ضم سین مهمله و را، و آن حالتی بودکه از استیلای [۱۰۱ الف] عشق وغلبهٔ شوق اشك از چشم نایکا فروریزد.

هشتم پرلی به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون را وفتح لام وسکون یای تحتانی، وآن حالتی بودکه از استیلای عشق وکمال بیخودی نایکا[2] سخن‌های پریشان ونامربوط‌گوید.

نوع دویم: دربیان حالاتی‌که نایکا را درسنجوگ پیدا شود.

بباید دانست‌که سنجوگ به‌فتح سین مهمله و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول وکاف عجمی خفیفه، به معنی وصال باشد، وحالاتی‌که در زمان وصال از نایکا به‌ظهورآید،آن را هاوگویند به های ممدوده و واو، و آن پانزده گونه بود:

اول کل کنچت‌هاو به کسر کاف تازی خفیفه و سکون لام و کاف

۱ــ الف: پته. ۲ــ ب ندارد.

تازی خفیفهٔ مکسور و نون منونه وجیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین به کسر اول، و آن حالتی بود که نایکا[1] از دیدن نایک گاهی بگرید و بیقراری نماید وگاهی بلرزد و بخندد.

دویم ببهرم‌هاو به کسر بای موحدهٔ خفیفه و فتح بای موحدهٔ ثقیلهٔ مشدده ورای متصله و میم، وآن حالتی بود که نایکا ساعتی زیور بپوشد و خود را بیاراید وساعتی زیور فرود آرد وبیدماغی نماید.

سیوم[2] للت‌هاو به‌لامین، لام اول مفتوح وثانی‌مکسور وتای‌فوقانی خفیفه، وآن حالتی بود که نایکا زلف بررو آویخته به‌ناز بخرامد وتبسم کنان نگاه مستانه کند.

چهارم هیلاهاو به‌های مکسور ویای مجهول و لام ممدوده ، وآن حالتی بود که نایکا با نایك به‌لهو ولعب درآید وهم‌آغوشی نماید و شوق نایك بیفزاید .

پنجم لیلاهاو به‌لامین ، لام اول مکسور ویای معروف و لام ثانی ممدوده، وآن حالتی بود که نایکا درغیبت نایك با زنان مصاحبه در لهو و لعب و بازی و خنده باشد.

ششم بجهرت هاو به کسر بای موحدهٔ خفیفه و فتح جیم تازی ثقیلهٔ مشدده ورای متصله و تای فوقانی خفیفه ، و آن حالتی بود که از دیدن نایك شوق و خواهش نایکا بیفزاید و به‌کام دل با نایك در عیش و عشرت باشد .

هفتم کتمت‌هاو به[3] ضم کاف تازی خفیفه و فتح تای فوقانی مثقلهٔ مشدده و کسرمیم وتای فوقانی خفیفه، وآن حالتی بود که چون نایك نایکا را درآغوش کشد وپستان واندامش را بمالد و مساس کند نایکا در باطن

۱ـ ج ندارد. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف: ضم.

محظوظ ومتلذذ شود و در ظاهر به‌او امتناع نماید .

هشتم مدهاو به میم مفتوح و دال خفیفه ، وآن حالتی بود[۱] که نایکا از جوش جوانی و شهوت به‌ناز بخرامد ونگاه عاشقانه کند.

نهم تپن‌هاو به‌تای فوقانی و بای عجمی خفیفتین مفتوحتین ونون، وآن حالتی بود که چون نایکا ساعتی از [۱۰۱ ب] نایك جدا ماند، بیقرار و بیتاب گردد[۲] .

دهم مگده‌هاو به‌ضم میم و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله، وآن حالتی بود که نایکا ازغایت ناز اداهای طفلانه وگفتگوی طفلانه کند.

یازدهم‌موتایت‌هاو به‌فتح میم وسکون‌واو وتای‌فوقانی‌مثقلهٔ ممدوده وهمزهٔ ملینه وتای فوقانی خفیفه، وآن حالتی بود که نایکا ازشنیدن نام‌نایك و احوال اوخمیازه کشد وکاهلی نماید.

دوازدهم بچهت‌هاو به‌بای موحدهٔ خفیفه و جیم عجمی ثقیله به‌اول مکسور وثانی مشددهٔ مفتوح وتای فوقانی خفیفه، وآن حالتی بود[۳]که نایکا از نایك بیدماغ و آزرده شده ترك‌آرایش خودکند و زنان مصاحبه او را به منت بیارایند.

سیزدهم بلاس‌هاو به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و لام ممدوده و سین مهمله، وآن حالتی بود که نایکا نازان وخرامان وشادمان و تبسم‌کنان پیش نایك بیاید.

چهاردهم بچهیپ هاو به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وجیم عجمی ثقیلهٔ مشدده ویای مجهول وبای عجمی خفیفه، وآن حالتی‌بود که نایکا از جوش جوانی مستانه ولاابالیانه باشد چنانکه خبر از لباس وزیور نداشته باشدکه بیجا شده یا برجای خود مانده .

۱ـ الف ندارد.　　۲ـ الف: ماند.　　۳ـ الف ندارد.

پانزدهم بیوك هاو به بائین موحدتین خفیفتین ، به اول مکسور و ثانی مشدد مضموم و واو مجهول وکاف تازی خفیفه ، و آن حالتی بودکه نایکا از نایك آزرده باشد و نایك او را به منت و معذرت زیور و لباس بپوشاند و بیاراید.

نوع سیوم: دربیان حالتی[1] که نایکا را در بیوگ پیدا شود.

بباید دانست که بیوگ به‌بای موحدهٔ خفیفه مکسور و یای تحتانی مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه، به‌معنی فراق باشد و آن را بپرلنبه نیزگویند به‌بای موحده و بای عجمی خفیفتین، به‌اول‌مکسور وثانی مشدد مفتوح ورای متصله‌وفتح‌لام و نون منونه وبای موحدهٔ ثقیله، ودرزمان فراق ده حالت ازنایکا به ظهور می‌آید :

اول ابهلاکه به‌فتح همزه وکسربای موحدهٔ ثقیله و لام ممدوده و کاف تازی ثقیله، وآن حالتی بودکه نایکا را درفراق شوق وآرزوی نایك به درجهٔ کمال باشد.

دویم‌چنتا به کسرجیم عجمی خفیفه ونون منونه وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وآن حالتی بودکه فکر وخیال نایك بردل نایکا مستولی باشد.

سیوم سمرن به ضم سین مهمله و سکون میم ورای مفتوحه و نون و قبل تای فوقانی خفیفه ، و آن حالتی بودکه نایکا در ذکر و یاد نایك باشد

چهارم‌گن کیرتن به ضم‌کاف [۱۰۲ الف] عجمی خفیفه و سکون نون وکاف تازی خفیفهٔ مکسور وبای معروف ورای موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح و نون ، و آن حالتی بود که نایکا خوبیهای نایك را یاد کند .

۱ـ ج: حالاتی.

پنجم ادبیگ بهضم همزه وسکون دال خفیفه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وکاف عجمی خفیفه، وآن حالتی بودکه نـایکا در فراق نایك بیتابی و بیقراری نماید و هیچ چیزی او را خوش نیاید.

ششم پرلاپ به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را ولام ممدوده و بای عجمی خفیفه ، وآن حالتی بودکه نایکا از غایت بیخودی سخنهای نامربوط و پریشانگوید .

هفتم انماد به ضم همزه وسکون نون ومیم ممدوده و دال خفیفه، و آن حالتی بود[1] که نایکا را در فراق نایك قلق واضطراب و شورش باطنی و حرارت قلبی روی دهد.

هشتم بیاده بهکسر بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده با یـای مشمومه و دال ثقیله، وآن حالتی بودکه نایکا را در فراق نایك رنج وبیماری عارض گردد .

نهم جدتا بهفتح جیم تازی خفیفه و سکون دال مثقله و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده، وآن حالتی بودکه نایکارا درفراق نایك بیهوشیوبیخودی روی دهد.

دهم ندهن بهکسر نون و فتح دال ثقیله و نون، وآن حالتی بودکه نایکا درعشق و فراق نایك جان دهد وهلاكگردد[2].

نوع چهارم : دربیان درسن.

بباید دانستکه درسن به فتح دال خفیفه وسکون را وسین مهملهٔ مفتوح ونون، در لغت به معنی دیدار بود، وآن دراصطلاح اهل این فـن برچهارگونه بود :

اول ساچهاد درسن به سین مهمله و جیم عجمی ثقیلهٔ ممدودتین

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ج ندارد: وهلاكگردد.

و تشدید ثانی و دال خفیفه، و به‌جای دال تای فوقانی خفیفه[1] نیز استعمال کنند و ساچهات‌گویند، وآن دیدار حقیقی بودکه به چشم سرمشاهده کنند وآشکارا ببینند.

دویم سرون درسن به فتح سین مهمله ورای متصله و واو مفتوحه ونون ، وآن دیدار سماعی بود یعنی چیزی که به شنیدن وصف آن تصور کرده شود.

سیوم سپن درسن به‌فتح سین مهمله و بای عجمی خفیفه و نون ؛ و آن دیداری بودکه در خواب و واقعه دیده شود.

چهارم چتر درسن به‌جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، بـه اول مکسور و ثانی مشددهٔ مفتوح ورای متصله ، وآن دیداری بودکه از دیـدن تصویر اوحاصل شود .

نوع پنجم : دربیان دوتی .

[۱۰۲ب] بباید دانست که دوتی به‌دال خفیفهٔ مضموم و واومعروف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور وبای معروف، زن دلاله را گویندکه میان نایك و نایکا پیغام‌گذاری‌کند وعقد محبت جانبین منعقدگرداند و نیز نـایکا را بیاراید، وگاهی‌که نایکا برسر تقصیری از نایك‌آزرده و بیدماغ شده با او حرفی نباشد اورا به منت و معذرت ونصایح ومواعظ دوستانه هموارکرده پیش نایك ببرد و مواصلت دهد، وگاهی به دوستداری نایکا نـایك را نیز به‌نصایح و مواعظ هموارکند، وزنی‌که به صفات مذکوره موصوف نباشد ومصاحبه و دوستدار وهواخواه نایکا یا نایك باشد فقط[2]، وگاهی نایکا یا نایك را به‌نصیحت[3] دوستانه نیز پیش[4]آمد وهموارگرداند، آن را سکهـی

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ج ندارد . ۳ــ ج: برنصیحت. ۴ــ ب: پیش وهموار.

گویند به سین مهملهٔ مفتوح و کاف تازی ثقیلهٔ مکسور و یای معروف، وهتو نیز نامند به‌های مکسور و تای فوقانی خفیفهٔ مضموم و واو معروف، و بهتو نیز خوانند، به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و تای فوقانی مثقلهٔ مضموم و واو معروف.

فصل دویم: در بیان اقسام نایك.

بباید دانست که نایك به‌نون ممدوده و همزهٔ ملینه و کاف تازی خفیفه، عموماً به‌معنی مرد و شوهر و کدخدا باشد، و به‌معنی مهتر و رئیس نیز آمده، و خصوصاً مردی را گویند که در[1] شیوهٔ شاهد بازی و فن مباشرت و معاشرت مهارت تمام داشته باشد، کما ذکرنا، واین به‌تقسیم[2] اول بر سه قسمت است:

قسم اول:[3] پت به‌بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین، به‌اول مفتوح وثانی مشدد، وآن نایکی بود که کدخدا باشد و به‌نکاح صحیح شوهر بود، وآن برچهارگونه است:

اول انکول به‌فتح همزه و سکون نون و کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و لام، وآن نایکی بود که همیشه به یك زن خود محظوظ باشد و در رضاجویی او کوشد و بدون زن خود به هیچ یکی ظاهراً و باطناً میل نکند.

دویم دچهن به‌فتح دال خفیفه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده و نون، و آن نایکی بود که زنان متعدده و بسیار داشته باشد[4] و با همه کس به عدالت مباشرت نماید و گشاده دل و دست بود.

سیوم دهرشت به‌فتح دال ثقیله و کسر را و سکون شین معجمه و تای

۱ــ الف ندارد.   ۲ــ ب: منقسم برسه قسم.   ۳ــ الف ندارد.
۴ــ ج ندارد.

فوقانی مثقله، وآن نایکی بود که با غیرزن خود فسق نموده با زن خـود به وقاحت و بیحیایی پیش‌آید ومعذرت نماید[۱].

چهارم سته به‌سین مهملهٔ مفتوح وتای فوقانی‌اثقل، وآن [۱۰۳الف] نایکی بودکه به مکر وحیله وفن و فریب با زنان صحبت دارد، وآن بردو-گونه بود:

اول مانی به‌میم ممدوده و نون مکسورویای معروف، وآن‌نایکی بود سته‌که با نایکا به طرز ناز وخود بینی وغرور و تکبر پیش‌آید.

دویم چتر به‌جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، به‌اول مفتوح و به ثانی مضموم ورا، وآن نایکی بود سته‌که نیازمندی و دلجویی‌شعارخود ساخته نازبرداری نماید.

قسم دویم از[۲] اقسام ثلثهٔ نایك اپ پت بود به‌ضم همزه وبسائین عجمیین خفیفتین مفتوحتین وتشدید تای فوقانی خفیفه وتخفیفه، وآن‌نایکی بودکه بـرغیر زن خود عاشق‌گشته با اوصحبت دارد[۳]، وآن نیز مانند پت برچهارقسم است که مذکور شد.

قسم سیوم ازاقسام ثلثهٔ نایك بیسك بود، به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون یای تحتانی و سین مهملهٔ مکسوره وکاف تازی خفیفه، وآن نایکی بودکه با قحبه و فاحشه صحبت دارد.

وچون هریك از اقسام ثلثهٔ[۴] مذکورهٔ نایك به‌بلای فراق نایکامبتلا گردد آن را پروکهت پت خوانند مثل پروکهت پتکاکه ذکر آن سابـق گذشت، و نیزهریکی از اقسام ثلثهٔ مذکوره مثل نایکا برسه‌گونه بود[۵]:

اتم، مدهم، ادهم، چنانکه ذکر آن نیز در بیان اقسام نایکا سابق

۱ــ ب ندارد: و معذرت نماید. ۲ــ ب: در. ۳ــ الف: داشته.
۴ــ ب ندارد. ۵ــ ج: است.

ایراد پذیرفته.

باز نایك به‌تقسیم ثانی نیز منقسم می‌شود به‌سه‌قسم:

قسم‌اول: نرم سچو به‌فتح نون و سکون را و میم موقوف و سین مهملهٔ مفتوح و کسرجیم عجمی‌خفیفه وفتح‌واو، وآن‌را سهچاری نیزگویند به‌فتح سین مهمله و سکون ها و جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده ورای مکسوره ویای معروف، وآن نایکی بودکه همتش مصروف به‌لهوولعب باشد ومیان دوکس میانجیگری‌کند وقوادگی نماید، وآن برچهارگونه بود:

اول پیته مردبه‌بای عجمی‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف وتای‌فوقانی اثقل موقوف و فتح میم وسکون را ودال خفیفه، وآن نایکی بود نرم‌سچو که‌چون نایکائی از نایکی آزرده و بیدماغ شود او به‌آب لطایف اعمال اقوال‌آتش غضب او را فرو نشاند.

دویم بت به‌کسربای موحدهٔ خفیفه وتای فوقانی مثقله، وآن‌نایکی بود نرم سچوکه در قواعد وقوانین مباشرت و انواع لذات صحبت ماهرو واقف بود و نایکا را به اقسام فنون مباشرت ومجامعت شیفته وفریفتهٔ خودگرداند.

سیوم چیتك به فتح جیم عجمی خفیفه وسکون یای تحتانی و تای فوقانی مثقلهٔ مفتوح و کاف تازی خفیفه، و آن نایکی بود نرم سچوکه به‌لطایف اعمال واقوال قوادگی خود [۱۰۳ ب] وغیرخود نماید.

چهارم بدوکهك به‌بای موحده و دال خفیفتین، به‌اول مکسور و ثانی مضموم و واو معروف وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، و آن نایکی بود نرم سچوکه شرم و وقار یکسو نهاده میان مردم به مسخرگی و دلقکی[۱] مشهور باشد.

۱ــ الف: دلخوکی. ج: دلخکی.

قسم دو یم از اقسام ثلثهٔ نایك به‌تقسیم ثانی انبهك بود به‌فتح همزه وسکون نون[1] و کسر بای موحدهٔ ثقیله و کاف عجمی خفیفه ، و آن نایکی بود که مثل زنان خود را بیاراید ومعطی‌گری نماید.

قسم سیوم از اقسام ثلثهٔ نایك به تقسیم ثانی نایکا بهاس‌بود به نون ممدوده و همزهٔ ملینه و کاف تازی خفیفه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدودتین و سین‌مهمله،و آن نایکی بود که هرمکروفریبی که نایکا به‌کاربرد اواز بیخردی و بیهوشی بر آن مطلع‌نشود واز بی‌غیرتی و بی‌جهتی‌متعرض‌احوال اونگردد.

۱ــ الف ندارد.

باب پنجم

درعلم سنگیت یعنی علم موسیقی .

وآن مشتمل است برده‌فصل :

فصل اول : در تعریف علم سنگیت و بیان واضع آن و اختلاف مَت‌ها وذکر سپت ادهیای وُسر و سُرت ومورچهنا وغیره.

وآن منشعب است به نُه‌شعبه :

شعبهٔ اول : درتعریف سنگیت وبیان واضع آن واختلاف مَت‌ها یعنی مذاهب و ذکر سپت ادهیای .

وآن متنوع است به‌دونوع :

نوع اول : درتعریف سنگیت وبیان واضع آن و اختلاف مُت‌ها یعنی مذاهب .

بایددانست که سنگیت به فتح سین مهمله[1] و نون منونـه و کاف

۱ــ الف ندارد: مهمله ونون .

عجمی خفیفه[1] مکسور ویای معروف وتای فوقانی خفیفه ، عموماً مجموع راگ وتال و نرت یعنی نغمه و اصول و رقص بود و خصوصاً به‌معنی نغمه باشد، واول واضح آن سمیشر است ، وسمیشر به‌سین مهملهٔ مضموم و میم مکسور ویای مجهول وشین معجمهٔ مضموم و را، نام مهادیو است که یکی از دیوتا های مشهور اهل هند است . و آنچه ازراگ وراگنی مطابق مذهب و قرارداد اوست آن را سمیشرمت گویند و سیومت نامند، چه سیو به‌کسر سین مهمله بایای‌مشمومه وسکون‌واو، نیز نام‌مهادیو است، ومت[۱۰۴الف] به‌میم مفتوحه وتای فوقانی خفیفه، به‌معنی عقل باشد .

بعداز آن بهرت نیز درآن تصرفی کرده و مذهبی علیحده اختیار نموده، و بهرت به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون را وتای فوقانی خفیفه ، نیز نام یکی‌از دیوتاها است ، و آنچه مطابق مذهب و قرارداد اوست آنرا بهرت مت‌نامند . بعدازآن هنومان نیز تصرفی درآن‌کرده ومذهبی علیحده اختیار نموده ، و هنومان به‌های مفتوحه و نون مضموم و واو مجهول ومیم ممدوده و نون ، نیز نام[2] یکی از دیوتاها است و او را هنونت نیز نامند به‌فتح ها و سکون نون و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه، و آنچه مطابق مذهب وقرارداد اوست آن را هنومان مت وهنونت مت‌نامند. بعدازآن کل ناته نیز درآن تصرفی کرده و مذهبی علیحده اختیار نموده ، و کل ناته به‌فتح کاف تازی خفیفه و کسر لام مشدده و نون ممدوده و تای فوقانی ثقیله، رکهی بوده ماهر دربن‌فن، و رکه به‌رای مکسور وکاف‌تازی ثقیله درویش کامل را نامند ، و آنچه مطابق مذهب و قرارداد اوست آن‌را کل ناته مت خوانند . و دیگران نیز در آن تصرف کرده‌اند ، اما آنچه مشهور و معروف است ابن چهارمت است که ذکر کردیم، و آنچه ازجمله

۱ــ ب ندارد .　　۲ــ ب ندارد .

مت‌های اربعهٔ مذکوره درین زمان معمول ومتد اول‌است هنومان مت است وما هرچهارمت مذکور رااز گرنته‌های معتبره‌مثل راگارنو و سنگیت درپن و مان‌کتوهل وراگ‌درپن و سبهابنود و غیر آن استنباط و استخراج نموده ، به تقدیم هنومان مت دربن کتاب مفصل بیان کنیم ان‌شاءالله‌تعالی .

نوع‌دویم: درذکر سپت ادهیای که اصول وارکان این‌علم‌اند.

بایددانست که اصول و ارکان علم سنگیت هفت‌اند و آن را در اصطلاح سپت ادهیای نامند، چه سپت به‌فتح سین مهلمه و بای‌عجمی وتای فوقانی خفیفتین به‌سکون اول ، به‌معنی هفت‌بود ، وادهیای به‌فتح همزه و کسر دال ثقیلهٔ مشدده بابای مشمومه ویای تحتانی و بدون یا، به‌معنی اصل و رکن وفن بود[1].

وسپت ادهیای بدین تفصیل‌است :

اول ُسرادهیای به‌سین مهملهٔ مضموم ورا، وآن فن ُسر وسرت و مورچهنا یعنی آهنگ ونغمه وآواز بود چنانکه ذکرآن بعداز این بیاید.

دویم راگ ادهیای [۱۰۴ ب] به‌رای ممدوده وکاف عجمی خفیفه، و آن فن راگ وراگنی وپتر یعنی مقام وشعبه وگوشه بود، چنانکه ذکرآن نیز بعدازین بیاید .

سیوم تال ادهیای به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام ، وآن فن‌تال یعنی اصول وبحور بود چنانکه ذکرآن نیز بعدازین بیاید.

چهارم نرت ادهیای به‌کسر نون وسکون را وتای فوقانی خفیفه ، وآن فن نرت یعنی رقص واصول وکچول بود .

پنجم ارته ادهیای به‌فتح همزه وسکون را وتای‌فوقانی ثقلیه، وآن فن ارته یعنی معنی دانی و سخن فهمی بود .

۱ـ ج : باشد .

ششم بهاو[1] ادهیای به بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو ، و آن فن بهاویعنی وانمودن بود بایما وادا وانداز ، لفظ به لفظ مطابق معنی آنچه هنگام رقص بسرایند و بخوانند .

هفتم است ادهیای به فتح همزه وسکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفه، وآن فن نواختن ساز و نوابود .

و ما درین باب سه‌ادهیای اول[2]، سُرادهیای و راگ ادهیای وتال ادهیای بیان‌کنیم ، انشاالله تعالی .

شعبهٔدو یم: دربیان سُر .

بباید‌دانست که سُر به سین مهملهٔ مضموم و را ، به‌معنی آهنگ و نغمه بود، وآن به‌قول اغانی اهل هند هفت است‌بدین تفصیل :

اول کهدج به‌فتح کاف تازی ثقیله و سکون دال مثقله وجیم تازی خفیفه، و در متعارف به‌جای دال مثقله‌را استعمال کنند و کهرج گویند ، و آن را سُر نیزنامند، به‌سین مهملهٔ مضموم ورا ، وآن سُر اول یعنی آهنگ ونغمهٔ اول‌بود ازسُرهای هفتگانهٔ مذکوره .

دویم رکهبه به رای مفتوحه وکاف تازی وبای موحدهٔ ثقیلتین، به اول مفتوح .

سیوم گندهار به فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده ورا .

چهارم مدهم به‌فتح میم ودال ثقیلهٔ مشدده وایضاً میم .

پنجم پنچم به‌فتح‌بای عجمی‌خفیفه ونون منونه وجیم عجمی‌خفیفهٔ مفتوح ومیم .

ششم دهیوت به‌فتح دال ثقیله و سکون یای تحتانی و واو مفتوحه

۱ــ الف : بهای. ۲ــ ب ندارد .

وتای فوقانی خفیفه و قبل تای فوقانی مثقله.

هفتم نکهاد به‌نون مکسور و کاف تازی ثقیلهٔ ممدوده و دال خفیفه.

و این سُرهای هفتگانهٔ مذکوره به ترتیب مذکور در آهنگ یکی از دیگری بلندتر باشد به تفاوتی معین . چنانکه کهدج از همه پست‌تر و رکهبه بلندتر از آن باشد[1]، وگندهار بلندتر از رکهبه‌بود[2] و علی[۱۰۵ الف] هذاالقیاس سایر سُرها ، چنانکه نکهاد که[3] سُر هفتم است ، از همه بلندتر باشد . و چون از جمله سُرهای[4] هفتگانهٔ مذکوره حرف اول گرفته شود مثلاً از کهرج که سراول است، وآن را سُرنیز نامند، به‌اعتبار نام ثانی سین مهمله‌گیرند، و این سین بدل ازکاف تازی ثقیله‌که حرف اول کهرج است نیز تواند بود، واز رکهبه‌که سُر دویم است، راگیرند و علی هذا القیاس ازسایر سُرها به‌ترتیب مذکورحرف اول‌گیرند وترکیب کنند[5] مجموع «سرگم پده‌نی» شود و این حروف هفتگانهٔ مرکبهٔ مذکوره را در اصطلاح اهل این فن سپتك نامند، به‌فتح سین مهمله و سکون بای عجمی خفیفه و تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین به‌اول مفتوح، و حروف هفتگانهٔ مذکوره را در سُرهای هفتگانهٔ مسطوره به‌ترتیب استعمال‌کنند. یعنی اول سین مهمله راکه علامت کهرج سُر[6] اول‌است به‌هر آهنگی که خواسته‌باشند یعنی[7] به هربلندی وپستی که خواسته باشند، بگیرند. بعد از آن حرف«ری» راکه علامت رکهبه سُردویم‌است، به‌آهنگ بلندتر ازآهنگ اول به‌تفاوتی معین بگیرند، یانی[8] که علامت نکهاد است، پست‌تر ازآهنگ سُربه‌تفاوتی معین بگیرند، وعلی هذاالقیاس سایر حروف را به‌آهنگی بلندتر از آهنگ ماقبل خود به‌تفاوتهای معینه بگیرند تاآنکه به حرف نون رسندکه علامت نکهاد سُر هفتم است وآهنگ آن ازهمه‌آهنگ‌ها بلندتر بود، و نون مذکور

۱ـ ج ندارد: باشد... رکهبه. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف وب ندارد: نکهادکه. ۴ـ ج: سر. ۵ـ ج ندارد. ۶ـ ب ندارد: سراول.
۷ـ ج ندارد: یعنی... باشند. ۸ـ ب ندارد: نی... بگیرند.

را به جهت مد صوت[1] نی به‌نون مکسور ویای معروف استعمال کنند. و دیگر حروف را به‌فتحه استعمال کنند[2] فقط، و ترتیب حروف و آهنگی که بلند شوند به همان ترتیب اعاده کنند و فرودآیند تاآنکه باز به سین مهمله رسند، واین ترتیب بلند شدن وتا به ُسرنکهاد رسیدن را روهی نامند[3] به‌رای مضموم و واو مجهول و های مکسور و یای معروف، و باز علی‌الترتیب اعاده کردن و تا به ُسر کهرج رسیدن را اوروهی[4] نامند به فتح همـزه و سکون واو و باقی حروف و حرکات مذکوره.

شعبهٔ سیوم: دربیان مراتب و مقدار ُسرهای هفتگانه.

باید دانست که ُسر اول کهرج است وآن از همه سرها پست‌تر است، و طرف مقابل آن نکهاد است کـه ُسر[5] هفتم است، وآن از همه سرها بلندتراست. ومدهم که ُسرچهارم است دروسط این هردو[6] ُسراست. واز کهرج تا نکهاد و پنچم که ُسر پنجم است، دوثلث است طرف بلندی، و دهیوت که سرششم است دروسط [۱۰۵ ب] پنچم ونکهاد است.همچنین از نکهاد تاکهرج وگندهار که ُسرسیوم است. دوثلث طرف پستی و رکهبه که دویم است، در وسط گندهار و کهرج است. باز ازگندهار تانکهاد ُسر پنچم در وسط[7] است و از پنچم تاکهرج‌گندهار در وسط است. وما برای توضیح‌این‌مقدمه مثالی‌نمائیم تافهم‌آن برطالب‌آسان‌شود، مثلاً تارطنبور را از طرف[8] بالا نزدیك به سرآن درموضعی معین به‌انگشت زیرکنند وزخمه زنند.آهنگی به ظهور خواهد پیوست،آن ُسر[9] کهرج تواند بود و چون فروتر ازآن به‌تفاوتی معین به‌انگشت زیرکنند و زخمه زنندآهنگی بلندتر ازآهنگ ماقبل‌خود به‌وجود خواهدآمد،آن ُسر رکهبه تواندبود[10]،وعلی-

۱ـ ب: بصورت. ۲ـ الف ندارد: استعمال کنند. ۳ـ ب وج: گویند.
۴ـ الف: روهی. ۵ـ الف ندارد. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ الف: اوسط.
۸ـ الف ندارد. ۹ـ ج ندارد. ۱۰ـ الف ندارد.

هذا القیاس طرف کاسۀ[1] طنبور هرچند فروتر آیند و بنوازند به تفاوت‌های معینه سُرهای هفتگانۀ مذکوره به ظهور می‌آیند تا آنکه به سُرنکهاد رسند که سُرهفتم است ، برین مثال که نموده می‌شود .

شعبۀ چهارم : دربیان‌گرام

بباید دانست که اهل فن از جملۀ سُرهای هفتگانۀ مذکوره سه سُر را اصل قرارداده‌اند: یکی‌ازهمه سُرها پست‌تر، دویم ازهمه سُرها بلندتر، سیوم متوسط‌دربلندی وپستی‌میانۀهردو، واین‌هرسه سُر را گرام‌نامند به‌کاف عجمی خفیفۀ مکسور ورای ممدوده ومیم. آنکه ازهمه سرها پست‌تر است آن راکهرج گرام‌گویند، به‌حروف وحرکات مذکوره، وآنکه ازهمه سُرها بلندتر است آن را گندهاراگرام[2] نامند ، به رای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره ، وآنکه دربلندی وپستی متوسط ومیانۀ این هردواست‌آن را مدهم‌گرام خوانند به حروف وحرکات مذکوره .

شعبۀ پنجم : دربیان اُتپن ِ سُرهای هفتگانه .

بباید دانست کـه اُتپن به ضـم همزه و تای فوقانی وبای عجمی خفیفتین به سکون اول وفتح ثانی ونون ، به معنی مبداء ومنشاء بود، واهل این فن هرسُری را از سُرهای هفتگانۀ مذکوره ازجایی‌استخراج واستنباط کرده‌اند وآن‌رامبداء ومنشاءآن قرارداده‌اند[3]، چنانکه سُرکهرج راازآواز طاووس وسُر رکهبه را ازآوازپپیها به‌بائین عجمیین خفیفتین به‌اول مفتوح وثانی‌مکسور وبای معروف وهای‌ممدوده، که طایری است معروف درهند، وسُرگندهار را از آواز قوچ یعنی‌گوسفند و سُر مدهم [۱۰۶الف] را از آواز کرونچ[4] یعنی کلنگ که طـایری است معروف[5] ، و سرپنچم را از

۱ـ ب ندارد . ۲ـ الف : گندها را اگرام .ب:گندهارگرام . ۳ـ الف: قرارداده چنانچه . ۴ـ الف :کونچ . ۵ـ ب : می‌افزاید : درهند.

آواز کوبل به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واومجهول ویای تحتانی مفتوح و لام که طایری است معروف در هند منسوب به خوش آوازی، و سُردهبوت را ازآواز اسب و سُونکهاد را ازآوازفیل استخراج واستنباط نموده‌اند.

شعبهٔ ششم : دربیان استهان‌گرام‌های سه‌گانه.

باید دانست که استهان به فتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی ثقلیهٔ ممدوده ونون، به معنی محل وَمکان باشد، واهل این فن برای هر گرامی از گرام های سه‌گانه مخرجی و محلی قرار داده‌اند، و آن سه استهان باشد :

اول مندر به فتح میم و نون منونه ودال خفیفهٔ مفتوح ورا، وآن‌را گهت نیزگویند به فتح کاف عجمی ثقیله و تای فوقانی مثقله، وآن مخرج کهرج‌گرام باشد و ازناف خیزد.

دویم مده به میم مفتوح ودال ثقیله، وآن مخرج مدهم‌گرام باشد وازگلوخیزد.

سیوم تاربه فتح[1] تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ورا، و آن مخرج گندهاراگرام باشد و از تارك سرخیزد.

شعبهٔ هفتم : دربیان سرت به ضم سین مهمله و سکون را وتای فوقانی خفیفه.

باید دانست که اهل این فن در ذیل هر سُری از سُرهای هفتگانهٔ مذکوره چند سُرت قرارداده‌اند یعنی چند مراتب آهنگ مقرر کرده‌اند که باهر سُری آنها را نیزبه‌عمل‌می‌آرند، مثلاً از سُرکهرج تا سُر رکهبه‌تفاوتی وفاصله‌ای‌است درپستی وبلندی، چنانکه سابق درمثال طنبوره‌گذشت. پس در میان این فاصله چند مرتبهٔ دیگر ازآهنگ درپستی وبلندی قرارداده‌اند[2] وآن‌را سُرت نامیده وبا هرسُری منسوب ساخته، وآنجمله بیست‌ودو است

۱ــ ج ندارد. ۲ــ ج ندارد.

بدین تفصیل واسامی :

سرت‌های کهرج چهار است :

اول تبرا بـه تای فوقانی و بای موحدهٔ خفیفتین ، به اول مفتوح وثانی مشدد مکسور[۱] ورای متصلهٔ ممدوده .

دویم کمودتی به فتح کاف تازی خفیفه ومیم مضموم وواو مجهول ودال‌خفیفهٔ مفتوح وتای‌فوقانی‌خفیفهٔ‌مکسور وقبل نون‌مکسوروبای معروف.

سیوم مندرکا به فتح میم و نون منونه و دال خفیفهٔ مفتوح ورای متصله وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده .

چهارم چهندووتی به فتح جیم عجمی‌ثقیله ونون منونه ودال‌خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و [۱۰۶ب] واو مفتوح وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور وبای معروف.

سرت های رکهبه سه است :

اول دیاوتی به‌دال خفیفهٔ مفتوح‌وبای تحتانی ممدوده ووامفتوحه وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور[۲] وبای معروف .

دویم رنجنی به فتح را و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح[۳] و نون مکسور وبای معروف .

سیوم رکتکا به فتح را وسکون‌کاف تازی خفیفه وقبل‌کاف عجمی خفیفه و تای فوقانی وکاف تازی خفیفتین ، به اول مکسوروثانی ممدوده .

سرت‌های گندهار دو است :

اول سوی به سین مهمله وواو مکسورتین وبای معروف.

دویم کرودهی به ضم کاف تازی خفیفه ورای متصله و واو مجهول ودال ثقیلهٔ مکسور وبای معروف .

۱ــ الف و ج ندارد.   ۲ــ ب ندارد.   ۳ــ ب می‌افزاید : و واومفتوحه و تای فوقانی .

مُسرت‌های مدهم چهار است :

اول بجرا به بای موحده وجیم تازی خفیفتین به فتح اول وتشدید ثانی ورای متصلهٔ ممدوده .

دویم پرسارنی به فتح بای عجمی خفیفه وسکون را[1] وسین مهملهٔ ممدوده رای موقوفه ونون مکسوروبای معروف .

سیوم پریتی به‌کسر بای عجمی خفیفه ورای متصله و یای معروف وتای[2] فوقانی خفیفهٔ مکسوروبای معروف .

چهارم مارجنی به میم ممدوده ورای موقوف و جیم تازی خفیفه و نیل[3] کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ونون مکسوروبای معروف.

سُرت‌های پنجم نیزچهار است :

اول چهتی به جیم عجمی ثقیله وتای فوقانی خفیفهٔ مکسورو یای معروف .

دویم رکتا به فتح را و سکون‌کاف عجمی خفیفه ؤ قبل کاف تازی خفیفه و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده .

سیوم سند پینی به فتح سین مهمله ونون منونه ودال‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف وبای عجمی خفیفهٔ موقوف ونون مکسور وبای معروف .

چـهارم الاپنی بـه همزهٔ مفتوحه ولام ممدوده وبای عجمی خفیفهٔ موقوف ونون مکسوروبای معروف .

سُرت‌های دهیوت سه است:

اول مندتی به فتح میم ونون منونه و دال وتای فوقانی خفیفتین به اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف .

۱ــ الف ندارد . ۲ــ الف ندارد: وتای .... معروف . ۳ــ ب ندارد وقبل ... خفیفه .

دویم روهنی به رای مضموم و واو مجهول وهای موقوف ونون مکسورویای معروف .

سیوم رمیا به فتح را وتشدید میم مکسورهٔ ممدوده‌با یای مشمومه:

سرت‌های نکها دو است :

اول اگرا به ضم همزه وتشدید کاف عجمی خفیفه و رای متصلهٔ ممدوده .

دوم چهو بهنکا به جیم عجمی ثقیلهٔ مضموم وواو مجهول وکسر بای موحدهٔ ثقیله [۱۰۷الف] سکون نون[1] وکاف تازی خفیفهٔ ممده[2].

شعبهٔ هشتم : دربیان مورچهنا .

بباید دانست که مورچهنا به میم مضموم و واو مجهول ورای موقوف[3] و فتح جیم عجمی ثقیله و نون ممدوده، در اصطلاح اهل این فن عبارت از وقفی است که میان دو سر واقع شود مثل یك سکون میان دوحرکت مختلف، مثلاً چون خواهند که از سرکهرج به سر رکهبه یا از رکهبه به‌گندهاروغیر آن انتقال نمایند میان این دوحرکت مختلف وقفی وسکونی لازم است،آن سکون را مورچهنا نامند، وآن با هرگرامی ازگرام‌های سه‌گانه هفت مورچهنا قرار داده‌اند، وآن به‌اعتبار روهی و اوروهی تواند بود یعنی از پستی به‌بلندی رفتن، و سرهایی که میان هردوگرام است ، عبور نمودن ومابین هردو سر مختلف وقف کردن وباز[4] همچنان ازبلندی به‌پستی اعاده‌کردن، چنانکه جمله بیست ویك می‌شود .

شعبهٔ نهم: دربیان راگ جات به‌رای ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین، به‌اول ممدوده، یعنی ذات راگ

۱ـ الف ندارد . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ب: معروف . ۴ـ الف ندارد: وباز... کردن.

واقسام آن .

بباید دانست که جمله راگ وراگنی برسه قسم است :

قسم اول: اول سنپورن به‌فتح سین مهمله و نون‌منو نه و بای‌عجمی‌خفیفهٔ مضموم و واو معروف ورای مفتوح ونون، و آن[1] راگ وراگنی بودمرکب از هر هفت سُر مذکور به‌هر ترتیبی که باشد، به حسب تقدیم و تأخیر سُرها ازیکدیگر یعنی ترکیب سُرها نه به‌همان یك ترتیب است که در شعبهٔ دویم ذکر یافته و آن سرگم پده‌نی است، بلکه به‌ترتیب‌های مختلف آید[2].

قسم دویم: کهاد و به‌کاف تازی ثقیله ممدوده و فتح دال مثقله و سکون واو، و آن راگ وراگنی بود مرکب ازشش سُراز سُرهای هفتگانهٔ مذکوره از هر سُری که باشد و به هرترتیبی که باشد، به‌حسب تقدیم وتأخیر سُرها از یکدیگر.

قسم سیوم: اودو بـه‌همزهٔ مضمومه[3] و واو مجهول و فتـح دال مثقله و سکون واو، و آن راگ وراگنی بود مرکب ازپنج سُر از سُرهای[4] هفتگانهٔ مذکوره ، از هر سُری که باشد و به‌هر ترتیبی که باشد چنانکه بـالا گذشت.

باز به‌تقسیم ثانی جمله راگ وراگنی برسه قسم است:

قسم اول : سده به‌ضم سین مهمله وتشدید دال ثقیله، و آن راگ و راگنی بود بسیط که هیچ راگ و راگنی با او مرکب نباشد . و آن بر- دوگونه بود:

سُده و [۱۰۷ ب] مهاسُده.

سُده به‌حروف وحرکات مذکوره آن بودکه‌آن را با راگ‌وراگنی

۱ــ الف ندارد: و آن. ۲ــ ب: مختلفه‌اند. ۳ــ ب وج: مفتوحه.
۴ــ الف: سر.

دیگر به هیچ وجه تعلق نباشد نه به وجه تلون وتشبه و نه به وجه ترکیب و امتزاج. امابعضی ُسرهایش بکرت باشد، وبکرت به‌بای موحده وکاف‌تازی خفیفتین به‌کسر اول وفتح وتشدید ثانی ورای متصله وتای فوقانی خفیفه، آن راگویندکه بعضی از ُسرت‌های آن فوت شده باشد مثل تودی و غیر آن.

ومها ُسده به میم مفتوحه و های ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره، آن بودکه باعدم تلون وترکیب[1] همه ُسرهایش ُسده باشد یعنی همه ُسرت‌های خود را به‌تمام وکمال داشته باشد مثل کانهرا[2] وسارنگ.

قسم دویم: سالنك به‌سین مهملهٔ ممدده ولام مفتوحه و نون‌منونه وکاف تازی‌خفیفه، وآن‌راگ وراگنی بود بسیط‌که باعدم ترکیب وامتزاج تلون و تشبه داشته باشد یعنی رنگی[3] و سایه‌ای از راگ و راگنی دیگر با خود داشته باشد مثل ُسری راگ که رنگ گوری دارد وغیرآن.

قسم سیوم:[4] سنکیرن به‌فتح‌سین مهمله ونون منونه و کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و رای مفتوح و نون، و آن راگ و راگنی بود که از راگ وراگنی‌های دیگر مرکب باشد، وآن بردوگونه بود: سنکیرن ومها سنکیرن.

سنکیرن‌آنست‌که از دو ُسده مرکب باشد مثل بهیرون‌که از تودی و کانهرا مرکب است و غیرآن.

و مهاسنکیرن‌آنست‌که از ُسده و سالنك یااز ُسده وسنکیرن یا از سالنك وسنکیرن یا از دوسالنك یاازدوسنکیرن یازیاده از دونغمات مختلفه مرکب باشد چنانکه ذکرآن بعدازین بیاید ان‌شاءالله تعالی.

۱ـ ج می‌افزاید: مذکور. ۲ـ الف: کنهرا. ۳ـ الف‌ندارد: رنگی.
۴ـ الف: دویم.

و پوشیده نماند که ترکیب درین اقسام ثلثهٔ اخیره به‌حسب راگ وراگنی است و دراقسام ثلثهٔ سابقه به‌حسب سُراست. امادرهمه راگ‌واگنی ترکیب سُرها از سُرهای هفتگانه به ترتیبی است خاص، به‌حسب تقدیم و تأخیر سُرها ازهمدیگر ، چنانکه بعداز این مذکورشود .

واز ترکیب وترتیب خاص مرادآنست که درخواندن‌نغمهٔ هرراگ و راگنی سُرها به‌هرترکیب و ترتیبی که قراریافته ، باید که بهمان ترکیب و ترتیب به‌حسب تقدیم وتأخیر سُرهااز همدیگر به‌عمل آیدتاآن‌راگ وراگنی صورت بندد ؛ وسبب اختلاف وامتیاز صورت هرراگ وراگنی ازهمدیگر همین ترکیب و[۱۰۸ الف] ترتیب خاص است، چنانکه بعضی سنپورن‌بود وبعضی کهاد و بعضی اودو ، و اما درترتیب سُرها اختلاف است مثلا در سنپورن ترتیب بعضی[۱] سرگم پده‌نی[۲] است و ترتیب بعضی پده‌نی سرگم ، و علی‌هذا القیاس در دو قسم دیگر از کهادو و اودو در ترکیب و ترتیب هرراگ وراگنی به‌تقدیم و تأخیر سُرها ازهمدیگر اختلاف است ، چنانکه بعداوبن مفصل[۳] گفته‌شود .

سؤال . اگر گویند که هرگاه اختلاف و امتیاز راگ و راگنی از همدیگر به‌سبب اختلاف ترکیب و ترتیب سُرها است[۴] به‌حسب کمی و بیشی وتقدیم وتأخیر ازهمدیگر، واکثر راگ و راگنی‌است که درترکیب و ترتیب سُرها باهم متفق‌اند اما درصورت مختلف ، مثلا مالکوس وسری راگ‌که هردوسنپورن‌اند و ترتیب سُرهای هردوراگ سرگم پده‌نی است و صورت هردوراگ مختلف است . این‌معنی خلاف‌قیاس است .

جواب[۵] آنست که‌اگرچه ترکیب وترتیب سُرهای هردوراگ باهم

۱ــ الف ندارد . ۲ــ الف: پده‌ن . ۳ــ ب : به تفصیل .

۴ــ ب ندارد: است... ترتیب سُرها. ۵ــ ب: همانا جواب.

یکی است اما تفاوت و اختلاف در سُرت‌های سُرها است، به‌حسب کمی و بیشی و تقدیم و تأخیر. چنانکه یکی سُرت‌های[۱] خود به‌تمام[۲] و کمال دارد، دیگری نه، بلکه بعضی[۳] سُرت‌های سُرهای او فوت شد یا آنکه[۴] ترتیب سُرت‌های سُرهای یکی[۵] به قسمی است و ترتیب سُرت‌های سُرهای دیگری به‌قسمی دیگر[۶] مخالف[۷] آن، یا آنکه در یکی از سُرت های سُر کهرج ناقص افتاده و در دیگری سُرت‌های سُرر کهبه یا غیر آن ناقص گشته، و بر این قیاس[۸].

فصل دویم: در بیان اقسام گاین یعنی خواننده و هنر و عیب آن و ذکر بعضی لواحق بدان، منشعب به‌شش شعبه:

شعبهٔ اول: در بیان اقسام گاین یعنی خواننده.

بباید دانست که گاین به‌کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و همزهٔ ملینه و نون، خوانندهٔ نغمه‌را نامند، و آن پنج قسم است:

اول سچهیاکار به‌کسر سین مهمله و جیم عجمی ثقیلهٔ مشددهٔ ممدوده[۹] بایای مشمومه و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و را، و آن گاینی بود که اقسام طُرق نغمه از استاد آموخته باشد و دیگران را نیز تواند آموخت و از خود در آن تصرف تواند کرد.

دویم انکار به‌همزهٔ مفتوحه و نون مضمومه و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و را، و آن گاینی بود که به‌طریقی که از استاد آموخته باشد به‌همان طریق بسراید و دیگران‌را نیز به‌همان طریق تعلیم کند و به‌همه‌جهت تابع طریق استاد باشد و از خود هیچ [۱۰۸ ب] تصرف نتواند کرد.

۱ــ ج می‌افزاید: سرهای. ۲ــ الف: خودتمام. ۳ــ ب: بعضی از سُرهای.
۴ــ ب می‌افزاید: دریکی بعضی از سرت‌های کهرج فوت شده، در دیگری بعضی از سرتهای سرر کهبه یا غیر آن فوت گشته. ۵ــ ب می‌افزاید: بحسب تقدیم و تأخیر.
۶ــ الف: قسم دیگر. ۷ــ ب ندارد: مخالف . . . ناقص گشته.
۸ــ ب می‌افزاید: تفاوت و اختلاف سُرتهای سُرها. ۹ــ ب ندارد ــ ــ

سیوم رسك به‌فتح را وسین مهمله و کاف‌تازی خفیفه ، و آن گاینی بود که در وقت سرودگفتن در حظ آن فرو رود و بسیار محظوظ و متلذذ گردد و دیگرانرا نیز محظوظ گرداند .

چهارم رنچك به فتح را و نون منونه و جیم عجمی و کاف تازی خفیفتین به‌اول مفتوح، و آن‌گاینی بودکه‌از[1] سرود خواندن او سامع[2] بسیار محظوظ شود و اوازلذت سرودخواندن[3] غافل‌بود.

پنجم بهاوك به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو مفتوحه وکاف‌تازی خفیفه، و آن‌گاینی بودکه اقسام نغمات را به وجه‌احسن، چنانکه باید وشاید بخواند و سامعان را به‌غایت محظوظ و خوش وقت‌گرداند .

وهریکی از اقسام خمسهٔ مذکوره منقسم می‌شود به‌سه‌قسم :

اول ایکل به‌همزهٔ مکسوره‌ویای مجهول وکاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح ولام، وآن‌گاینی بودکه قادر برآن باشد که تنها تواند خواند وبدون‌اعانت و امداد دیگران نغمه را صورت تواند داد ، وآن را ازجمله خواننده‌ها اتم گویند ، به ضم همزه و تشدید تـای فوقانی خفیفهٔ مکسور و میم ، یعنی اول واعلی .

دویم جمل به‌جیم تازی خفیفه و میم مفتوحتین ولام ، وآن گاینی بودکه به‌مدد یك‌خوانندهٔ دیگر تواند خواند[4] و نغمه را صورت تواند داد، و آن را مدهم خوانند به فتح میم و دال ثقیلهٔ مشدده و ایضاً میم ، یعنی متوسط ومیانه .

سیوم برند به کسربای موحدهٔ خفیفه و فتح را ونون منونه ودال خفیفه ، وآن گاینی بود که به مدد دوکس و زیاده برآن تواند خواند و

۱ـ ب نـدارد . ۲ـ ج نـدارد . ۳ـ ج : خـود .

۴ـ ب : سرود.

نغمه‌را صورت تواندداد ، و آن را ادهم نامند ، به فتح همزه و دال ثقیله[۱] ومیم، یعنی ادنی وفروتر، وآنرا نکشت نیز نامند ، به‌فتح نون وکسرکاف کاف‌تازی خفیفه و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله .

و درین اقسام مذکوره مرد و زن مساوی است الاآنکه اگر زن با اوصاف مذکوره جوان و صاحب حسن و جمال باشد ، احسن تواند بود .

شعبهٔ دویم: دربیان هنرگاین یعنی خوانندهٔ نغمه ،

وآن متنوع است به‌دونوع :

نوع اول : در بیان هنرگاین به‌حسب حسن صوت[۲] و لحن ، و آنجمله چهارده است :

اول مرشت به کسر میم ورای متصله و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله ، و آن گاینی بود که خوش لحن باشد و از سرود خواندن[۳] سامعان را محظوظ ومتلذذ سازد و درهرسه استهان [۱۰۹ الف] یعنی گهت و مده وتار نلغزد .

دویم مدهر به‌فتح میم و ضم دال ثقیله ورا ، و آن گاینی بود که آواز شیربن ودلچسپ داشته باشد ودرتاراستهان مستقیم بود .

سیوم جهپال به‌فتح جیم تازی ثقیله و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و لام، وآن گاینی بودکه آوازش‌میانه و چرب وتروباقوت‌باشد ودرخواندن گلوونفس راکشیده ومجتمع‌ساخته به‌قدرت‌تمام‌بخواند،چنانکه درخواندن او صدمه نیفتد وگلومتألم نشود .

چهارم ترستهان به‌کسر تای فوقانی خفیفه وفتح را و سکون سین مهمله وتای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده ونون، وآن‌گاینی بود که درهرسه‌استهان

۱ـ ب ندارد .　۲ـ الف و ب: صورت .　۳ـ ب : خود .

دلچسب و دلربا باشد .

پنجم سکهابه به‌ضم سین مهمله و قیل بکسره و کاف تازی ثقیلهٔ ممدوده و بای موحدهٔ ثقیله ، و آن گاینی بود که دل را از آواز او آرام و لذت وحلاوت حاصل‌شود .

ششم کومل به‌کاف‌تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول ومیم مفتوح و لام ، و آن گاینی بود که آوازش بسیار نرم و نازك وباریك وخوش‌آیند باشد .

هفتم شراوك به‌فتح شین معجمه ورای متصلهٔ‌ممدوده وواو مفتوحه وکاف تازی خفیفه، وآن‌گاینی بود که آوازش بغایت بلند و دوررس باشد.

هشتم کرن به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را ونون، وآن گاینی بود که آواز حزین داشته باشد که ناخنی به‌دل زند و ازشنیدن آن رقت حاصل شود .

نهم‌گهن به‌فتح کاف عجمی ثقیله ونون ، وآن گاینی بود که آواز لك وقوی ودور رس داشته باشد و دلیرانه بخواند .

دهم‌سنگده به سین مهمله ونون مکسورتین وقیل به‌فتح‌اول وکسر ثانی ، وسکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله، وآن گاینی بودکه آوازش چرب و سیرآهنگ باشد وازدور شنیده شود .

یازدهم گاد به‌کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و دال مثقله ، وآن‌گاینی بودکه آوازش بقدرت وقوت باشد .

دوازدهم سلچهن به‌ضم سین مهمله و فتح لام و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده ونون ، وآن‌گاینی بودکه درخواندن سلسلهٔ اتصال آن انقطاع نیابد وبهم پیوسته باشد .

سیزدهم پرجر به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و جیم تازی

خفيفهٔ مفتوح و را ، و آن گاینی بود که آوازش لك[1] و صاف باشد مثل آواز کویل .

چهاردهم رگت‌جگت به کسر را وسکون کاف عجمی خفیفه[۱۰۹ب] وتای‌فوقانی خفیفهٔ موقوف وضم‌جیم‌تازی خفیفه وکاف عجمی وتای‌فوقانی خفیفتین ، به سکون اول ، و آن گاینی بود که سرود وآوازش دلچسب و به‌لذت باشد .

نوع دویم: دربیان[2] هنرگاین به حسب کسب کمال بدون حسن صوت ولحن، وآنجمله شانزده است :

اول آنکه گاین باید که در خواندن نغمه الفاظ را چنان جداجدا و منقح ادا نماید که گویا کبیسری است که فصیح ومعنی‌ریز می‌خواند ومعنی آن بی‌تکلف وتأمل فهمیده شود .

دویم آنکه اصناف راگ هارا به‌اسامی وصفات آن بداند وچنانکه باید و شاید تواند خواند .

سیوم آنکه اصناف‌تال‌ها[3] یعنی اصول‌را باسمائها وصفاتها بداند و ادا نماید .

چهارم آنکه هرسه‌گره راکه سم واتیت واناگت باشد بداند وتواند به‌عمل آورد . و ذکر هرسه گره بعدازین در فصل تال یعنی اصول بیاید ان‌شاءالله تعالی .

پنجم آنکه به‌هوشیاری وآرمیدگی وتمکین تمام بخواند .

ششم آنکه درالاپ که به‌تازی آن‌را نشید نامند، کامل‌باشد .

هفتم آنکه دلیرانه بخواند .

۱ـ ب : مثل لك . ۲ـ ب ندارد : دربیان هنرگاین . ۳ـ الف وب: تالها را یعنی اصول.

هشتم آنکـه میان نغمه جابه‌جا قطع نفس نکند و سلسهٔ نغمه بهم پیوسته باشد.

نهم آنکه طریق خواندن نغمه‌را از استادکامل اخذکرده باشد.

دهم آنکه ورزش و استعمال خواندن نغمه به‌کمال رسانیده باشد.

یازدهم آنکه تصانیف استادان قدیم را بسیار بخاطرداشته باشد و مطابق ضابطه بخواند.

دوازدهم آنکه اقسام پرده در پردهٔ دیگر و امتزاج نغمه در نغمهٔ دیگر خوب بداند.

سیزدهم آنکه رنجکتائی که عبارت‌ازخوش‌آیندگی نغمه واستلذاذ سامع ازشنیدن اوست، داشته باشد ودرسرائیدن‌نغمه چست‌وچابك باشد و چستی او درنغمه خوش‌آینده بود و به‌مجرد سرائیدن اوراگ صورت‌بندد، و بایدکه دروقت خواندن نغمه بشاش وشکفته‌رو باشد.

چهاردهم آنکه معنی فهم باشد و از علم لغت و مصطلحات باخبر بود، و بسیار خوش‌طبع وظریف وطباع باشد.

پانزدهم آنکه مصنف بود و طبیعت وقدرت تصنیف داشته باشد و دربانی و دهات‌که عبارت ازلفظ وصوت است، کامل‌باشد، چه‌بانی به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مکسور و یای معروف به معنی الفاظ وعبارت بود، ودهات به‌دال ثقیلهٔ ممدوده وتای فوقانی خفیفه به‌معنی صوت ونغمه باشد، وبایدکه ازعلم[1] عروض وقوافی و[۱۱۰ الف]فصاحت وبلاغت‌نیکو واقف باشد، وازعلوم متداوله باخبربود؛ وعلم مجلس‌را خوب داشته‌باشد، و موزون و بدیهه‌گوی بود، وبالطبع شایق و عاشق نغمه و سرود بود، واز ساز و رقص نیك واقف باشد.

۱ــ ب ندارد: از علم.... باخبر بود.

شانزدهم آنکه ازعیوب گاین که بعدازین مذکور شود خالی باشد، واگر خواننده زن بود باید که به‌اوصاف مذکوره جوان وصاحب حسن و جمال باشد .

شعبهٔ‌سیوم: در بیان عیب گاین .

وآن متنوع است به دونوع :

نوع اول : دربیان عیب‌گاین به‌حسب زشتی‌صوت و لحن، وآن هفت‌گونه بود :

اول روچهت به رای مضموم و واو معروف و فتح جیم عجمی ثقیله و تای فوقانی خفیفه ، و آن گاینی بود که آوازش بغایت خشك و خراشنده باشد .

دویم استهت به فتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی ثقیلهٔ مفتوح و تای فوقانی خفیفه ، و آن گاینی بود که آوازش منتشر و پریشان باشد .

سیوم نسار به‌نون مکسور وسین مهملهٔ‌ممدوده ورا، وآن‌گاینی‌بود که آوازش سست و افسرده باشد .

چهارم کاگولی به کاف تازی خفیفهٔ[1] ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و لام مکسور و یای معروف ، و آن را کاگی نیز گویند، به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده و کاف‌عجمی‌خفیفهٔ[2] مکسورویای‌معروف، و آن گاینی بودکه‌آوازش مثل زاغ‌سخت‌به‌گوش خورد و کریه[3]باشد .

پنجم کیت به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وتای فوقانی خفیفه، وآن‌گاینی بودکه از زبونی صوت وآواز در[4] هیچ‌محلی‌ازمحلهای سه‌گانه‌که مندر ومده وتار باشد ، نتواند رسید و از کیفیات حسنه اصلا بهره

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: کر. ۴ــ الف ندارد.

نداشته باشد .

ششم کرش به‌ضم کاف‌تازی خفیفه وسکون را وشین معجمه، و آن گاینی‌بود که‌آوازش بی‌مغز و باریك باشد .

هفتم بهگن به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و کاف‌عجمی خفیفه و نون، و آن گاینی بود که آوازش مثل خر و شتر درشت و کریه باشد .

نوع دویم: دربیان عیب‌گاین به‌حسب بی کمالی و بی‌هنری، و آن بیست و پنج است[1] :

اول سندشت به فتح سین مهمله و نون منونه و کسر دال خفیفه و سکون شین معجمه[2] و تای فوقانی مثقله، و آن گاینی بود که دندانهای زیر و بالا باهم چسبانیده بخواند .

دویم ادهشت به‌ضم همزه و کسر دال ثقیلهٔ مشدده [۱۱۰ ب] و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله ، و آن‌گاینی بود که در وقت‌گرفتن تیپ یعنی اوج رنچکتائی نداشته باشد. یعنی[3] نارساباشد[4] ولذت وحلاوت نداشته باشد .

سیوم بهیت به کسر بای موحدهٔ ثقیله و یای معروف وتای فوقانی خفیفه ، وآن‌گاینی بود که در خواندن نغمه دلیر نباشد وترسان بخواند .

چهارم سنکت به فتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و تای فوقانی مثقله و قیل خفیفه ، و آن گاینی بود که به سرعت و اضطراب بسراید .

پنجم کنپت به فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح ، وآن‌گاینی‌بود که جنبان ولرزان بخواند

۱ــ ب: باشد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف ندارد:یعنی.... نداشته‌باشد.

۴ــ ج : بود .

و آواز و سُرها را نیز بلرزاند .

ششم کرالی به‌کاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح ورای ممدوده ولام‌مکسور و یای معروف ، و آن گاینی بود که وقت سرود خواندن دهان را بازکند چنانکه تمام دندانها وحلق نمودار گردد .

هفتم کپل به‌کاف[1] تازی و بای عجمی خفیفتین به‌اول مفتوح وثانی مکسور ولام ، وآن گاینی بود که سرت‌های سُرهارا کم وبیش به‌عمل‌آرد و به‌اندازهٔ آن نسراید[2] .

هشتم کاگی به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف ، وآن گاینی بود که مثل زاغ به‌فغان[3] وفریادبخواند .

نهم بتال به‌بای موحده وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مکسور وثانی ممدوده ولام ، وآن‌گاینی بود که به‌اندازهٔ تال یعنی اصول نسراید[4] .

دهم کربه به‌کاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین وبای موحدهٔ ثقیله، و آن گاینی بود که در وقت خواندن نغمه مثل شترگردن بلند و درازکرده بخواند .

یازدهم ادهر به‌فتح همزه ودال ثقیله ورا وقیل ومیم ، وآن گاینی بود که صوت وآواز او درپهنی یعنی کنپت به‌فریاد بُز مشابهت داشته باشد و بی‌مزه بود .

دوازدهم جنبك به‌فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه وبای موحده وکاف تازی خفیفتین به‌اول مضموم، وآن گاینی بود که وقت سرودخواندن رگهای گردن وپیشانی او ظاهر شود .

سیزدهم تنبکی به‌ضم تای‌فوقانی خفیفه و نون منونه وبای موحده

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف: بسراید . ۳ــ ج : فریاد و فغان .

۴ــ الف : بسراید .

و کاف تازی خفیفتین ، به اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف ، و آن گاینی بود که وقت سرودخواندن گلو و رخسارهٔ او مثل کسدو منتفخ و پربادگردد وبلند شود .

چهاردهم بکری به‌بای موحده وکاف تازی خفیفتین ، اول مفتوح و ثانی مشدد و رای متصلهٔ مکسور و یای معروف [۱۱۱ الف] و آن گاینی بود که وقت سرودخواندن‌گردن را باشانه‌چسبانیده کج کرده بخواند.

پانزدهم پرساری به‌فتح بای‌عجمی خفیفه وسکون را وسین مهملهٔ[1] ممدوده ورای مکسوره ویای‌معروف، وآن‌گاینی‌بودکه وقت‌سرودخواندن اعضای او مسترخی ومنتشرگردد و دستهارا درازکرده بخواند .

شانزدهم نمیلك به‌نون ومیم مکسورتین ویای معروف ولام مفتوح وکاف‌تازی خفیفه ، و آن گاینی بود که وقت سرود خواندن چشم بپوشد .

هفدهم برس به کسر بای موحدهٔ خفیفه و فتح را و سین مهمله ، و آن گاینی بود که در سرودخواندن او رنچکتائی یعنی لذت و حلاوت نباشد .

هژدهم اپسر به فتح همزه و سکون بای عجمی خفیفه و ضم سین مهمله و را ، وآن گاینی بودکه درسرودخواندن ُسر را حفظ نتواندکرد ، و ُسرکم وکاست‌گردد ونغمه صورت نبندد .

نوزدهم ابگت به‌فتح همزه وکسر بای موحدهٔخفیفهٔ مشدده وکاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین، به‌سکون اول ، وآن گاینی بودکه نغمه را چنان درهم برهم بخواندکه الفاظ آن هیچ مفهوم‌نگردد وازگلوی اوآواز چنان برآیدکه گویا گربه درگلو گره شده است .

بیستم‌استهان بهرشت به‌فتح همزه وسکون سین‌مهمله وتای‌فوقانی

۱ـ الف ندارد .

ثقیلهٔ ممدوده و نون موقوفه و کسر بای موحدهٔ ثقیله و رای متصله و سکون[۱] شین معجمه و تای فوقانی مثقله و آن گاینی بود که در هر سه استهان سُر نتواند کرد.

بیست و یکم انودهان به‌فتح همزه و نون مضموم و واو معروف و قبل مجهول و دال ثقیلهٔ[۲] ممدوده و نون، و آن‌گاینی بود که از قواعد و قوانین نغمه با خبر نباشد.

بیست و دویم سیت کاری به‌سین مهملهٔ مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفهٔ موقوف و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و رای مکسور و یای معروف، و آن‌گاینی بود که نفس را جا به‌جا قطع کند و دندان را به‌دندان بچسباند و نفس را به‌بالا[۳] کشد، چنانکه از آن آوازی ظاهر شود، و این عمل را مکرر می کرده باشد.

بیست و سیوم مِشرَك به‌کسر میم و سکون شین معجمه و رای مفتوحه و کاف تازی خفیفه، و آن‌گاینی بود که راگ‌های سده و سالنك و سنکیرن [۱۱۱ ب] را درهم بخواند.

بیست و چهارم سان ناسك به سین مهملهٔ ممدوده و نونین، نون اول مضموم و ثانی ممدوده وسین مهملهٔ مکسور و کاف تازی خفیفه، و آن گاینی بود که آواز نغمهٔ او از بینی و دماغ برخیزد و به‌غنه خواند.

بیست و پنجم کرکس به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و ایضاً کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و سین مهمله، و آن‌گاینی بود که نغمه را بسیار به درشتی و ناهمواری بخواند و در خواندن او هیچ نرمی و همواری و ملایمت نباشد.

شعبهٔ چهارم: در بیان برند.

۱ــ الف: سکو. ۲ــ الف: مثقله. ۳ــ ج: نفس را بالا.

بباید دانست که برند به کسر بای موحدهٔ خفیفه ورای متصله و نون منونه و دال خفیفه، مجموعهٔ خواننده ونوازنده را نامند، وآن بنابرقرارداد اهل این فن سه‌گونه بود:

اول اُتم برند به حروف و حرکات مذکوره ، و آن مجموعه‌ای بودکه چهار سرایندهٔ استاد کامل و هشت سرایندهٔ اوسط از مردان[1] و دوازده زن[2] خوش حنجره والحان و چهار نوازندهٔ بانسری یعنی نی‌وچهار سازندهٔ مردنگ جمع شوند[3].

دویم مدهم برند به حروف و حرکات مذکوره، وآن مجموعه‌ای بودکه نصف سراینده‌ها و نوازنده‌ها و سازنده‌های اُتم برند جمع شوند.

سیوم ادهم‌برند و آن را نکشت‌برند نیز نامند به‌حروف وحرکات مذکوره، وآن مجموعه‌ای بودکه نصف سراینده ونوازنده وسازندهٔ مدهم برند جمع شوند.

وبرند زنان خوش‌آواز نیزبرین سه‌قسم است:

اُتم آنکه[4] دوزن سرایندهٔ استاد وچهار زن میانه ودونوازندهٔ بانسری و دوسازندهٔ مردنگ جمع شوند.

مدهم[5] آنست که یك‌زن سرایندهٔ استاد وچهارزن میانه و دونوازندهٔ بانسری و دوسازندهٔ مردنگ جمع شوند.

ادهم که آنرا نکشت نیزگویند، آنست که کمترازین باشد.

وآنچه از اُتم برند زیاده باشدآن راکولاهل نسامند ، به‌فتح‌کاف تازی‌خفیفه وسکون واو ولام ممدوده‌وهای مفتوحه وایضاً لام، یعنی شور و غوغا، و دربرند نمودن فواید بسیار است .

۱ــ ب: مردوزن.　۲ــ الف ندارد.　۳ــ الف ندارد.　۴ــ ب:آن بودکه.　۵ــ الف ندارد: مدهم... جمع شوند.

شعبهٔ پنجم: در بیان اقسام مصنف و تصانیف و بعضی لواحق بدان، و آن متنوع است بدو نوع:

نوع اول: در بیان اقسام مصنف.

بباید دانست که در اصطلاح الفاظ و عبارت را بانی نامند، به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مکسوره[1] و یای معروف، و آن را مات نیز نامند به‌میم ممدوده و تای فوقانی خفیفه، و صوت [۱۱۲ الف] و نغمه را دهات گویند به‌دال ثقیلهٔ ممدوده و تای فوقانی خفیفه، کماذکرنا. پس کسی که بانی و دهات مذکورین را خوب می‌دانسته باشد آن را باکی‌اکارك گویند به‌بای موحده و کاف تازی خفیفتین به‌اول ممدوده و ثانی مکسور و یای معروف و الف و کاف تازی خفیفهٔ ممدودتین و رای مفتوحه و کاف تازی خفیفه، و آن سه گونه بود:

اول آنکه بانی و دهات که عبارت از لفظ و صوت است هردو را به‌وجه احسن بداند، و شروط[2] دانستن بانی[3] آنست که ازعلم بیاکرن به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و یای تحتانی ممدوده و فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون، یعنی علم نحو و صرف اهل هند، وعلم اچهر به‌فتح همزه و جیم عجمی ثقیلهٔ مشدده ورا، یعنی علم لغت[4] و علم پنگل به‌کسر بای عجمی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ولام یعنی علم عروض وقوافی که اوزان اشعار و قافیهٔ آن از آن[5] معلوم شود، وعلم النکار به همزه و لام مفتوحتین و نون منونه و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا، یعنی معانی و بدیع و بیان، وشاستر به‌شین معجمهٔ ممدوده و سین مهملهٔ موقوف و فتح تای فوقانی خفیفه ورای متصله یعنی علم حکمت، و کلا به‌فتح کاف تازی خفیفه

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب: شرط. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف ندارد.
۵ــ ب ندارد: از آن.

ولام ممدوده یعنی ماهیت حروف مفرده و مرکبه نیکو واقف باشد، وطباع و بدیهه‌گو بود، و تصانیف استادان قدیم یاد داشته باشد. و شروط دانستن دهات یعنی صوت و نغمه آنست که درسرود و ساز ورقص وتال یعنی اصول کامل باشد، و درتان وراگ یعنی آهنگ و نغمه اختراعات تازه تواند کرد، وامتزاج پرده در پرده واقسام الاپ به‌فتح همزه ولام ممدوده و بای عجمی خفیفه یعنی نشید نیك بداند، و باکی‌اکارکی که بدین صفات مذکوره موصوف باشد آن را اُتم دانند یعنی اول واعلی شناسند.

دویم آنکه در بانی یعنی الفاظ وعبارت ناقص بود وتصنیفش زبون باشد اما در دهات یعنی صوت ونغمه کامل بود، واین چنین باکی‌اکارکی را مدهم گویند یعنی میانه.

سیوم آنکه برعکس قسم دویم در دهات ناقص بود و درمات یعنی عبارت والفاظ کامل باشد، اما تصنیف خوب نتواند کرد [۱۱۲ب] ومضامین تازه و رنگین نتواند بست، وآن را ادهم خوانند یعنی ادنی و زبون.

نوع دویم: در بیان اقسام تصانیف و ذکر بعضی لواحق بدان، وآن منقسم است به سه قسم :

قسم اول : در بیان اقسام تصانیف که در سرود و نغمه خوانند به حسب استعمال و قرارداد قدمای اغانی.

بباید دانست که قدمای اغانی را تصانیف بوده غیرمنظوم امامقفی یعنی قافیه‌دار، مثل فقرات نثر که در نغمات می‌خوانده‌اند، و آن چندگونه است وماآن را برسبیل اختصار واجمال ذکر کنیم:

اول گیت به‌کاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه، وآن تصنیفی بود مشتمل برچند کهند یعنی ُتك چه‌درمحاورهٔ قدمای اغانی ُتك را درنثر یعنی فقره راکهند نامند به‌فتح کاف تازی ثقیله و

نون منونه و دال مثقله، و پدنیز گویند به‌بـای عجمی و دال خفیفتین به‌اول مفتوح، و چرن نیز نامند به‌فتح جیم عجمی خفیفه وسکون را و نون، ولفظ ایا به‌فتح همزه و تشدید یای تحتانی ممدوده دوسه کرت و همچنین لفظ تیا به‌فتح تای فوقانی خفیفه و تشدید یای تحتانی ممدوده دوسه کرت[1] به مـد صوت در وی اکثرجا تکرار یابد.

دویم من به‌فتح میم ونون ثقیله[2]، وآن تصنیفی بود مشتمل برچند کهند که لفظ من به حروف وحرکات مذکوره اکثرجا در وی تکراریابد.

سیوم چند به‌کسر جیم[3] عجمی خفیفه وقیل بفتح[4]، و نون منونه و دال خفیفه، وآن تصنیفی بود مشتمل برچند کهند که لفظ چند[5] اکثرجا در وی تکراریابد.

چهارم دهرو به‌فتح دال ثقیله ورای مضموم و واو معروف، و آن نیز تصنیفی بود مشتمل برچند کهند.

پنجم دهوآ به ضم دال ثقیله و واو معـروف و الف ممدوده، و آن نیز تصنیفی بود مشتمل برچند کهند.

ششم ماتها به‌میم و تای فوقانی اثقل ممدودتین، وآن نیز تصنیفی بود مشتمل برچند کهند.

هفتم پربنده به‌فتح بای عجمی خفیفه وسکون را وبای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون منونه ودال ثقیله، وآن‌نیز تصنیفی بود مشتمل برچند کهند.

این چند قسم تصنیف که مذکور شد در استعمال قدمای اغانی و متوسطین آنها[6] بوده[7] و اکثر در زبان پراکرت می‌باشد، و پراکرت[8] به

۱ـ ب: بار. ۲ـ ب: اثقل. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ب ندارد: وقیل بفتح. ۵ـ ب می‌افزاید: بحروف وحرکات مذکوره. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب می‌افزاید: باشد. ۸ـ ب ندارد.

فتح بای عجمی خفیفه و رای ممدوده و کسر کاف تازی خفیفه وسکون را و تای فوقانی خفیفه ، زبان[1] اهل پاتال است یعنی [۱۱۳الف] اهل تحت‌الثری و زیر زمین ، ومرکب است ازسهنس کرت که زبان اهل عالم علوی است، و بهاکها که زبان اهل عالم سفلی است ، و آن را ناگ بانی گویند یعنی زبان ماران .

قسم دویم : در بیان اقسام تصانیف به حسب استعمال و قرارداد متأخرین اغانی .

وآن نیز برچندگونه است :

اول دهرپد به‌ضم دال‌ثقیله وسکون را و بای‌عجمی ودال خفیفتین، به‌اول مفتوح ، و آن تصنیفی بود نامنظوم مقفی مشتمل برچهار ُتك یعنی فقره وهر ُتك آن مسمی به‌اسمی بودچنانکه ُتك اول‌را استهل‌نامند، به‌فتح همزه وسکون سین مهمله و فتح تای فوقانی ثقیله ولام، وآن‌را پیدابنده‌نیز گویند به بای عجمی[2] خفیفهٔ مکسور و یای معروف و دال مثقلهٔ ممدوده و فتح بای موحدهٔ خفیفه ونون منونه ودال ثقیله[3]، و ُتك دویم را انتراگویند به‌فتح همزه ونون منونه وتای فوقانی خفیفهٔ موقوف و رای ممدوده، و دو ُتك اخیر را بهوگ نامند به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول وکاف عجمی خفیفه و در متعارف ابهوگ گویند به زیادتی همزهٔ مفتوحه در اول کلمه، و بعضی ابهوگ به زیادتی همزه ُتك سیوم را دانند و بهوگ بدون همزه ُتك چهارم را گویند ، وآن بیشتر دربهاکها مستعمل است ، و گویند واضع آن راجامان گوالیاری است، والله اعلم .

ودهرپدی که درآن الفاظ اصول مردنگ که سازی است مشهور، بسته شود ، آن را تیوت گویند به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول

۱ـ ب ندارد . ۲ـ الف ندارد . ۳ـ الف : مثقله.

و واو مفتوح و تای فوقانی مثقله ، و بعداز تای فوقانی خفیفه و ماقبل یای مجهول، رای متصله نیز استعمال کنند و تربوت گویند.

والفاظ اصول مردنگ لفظی‌است چند بیمعنی[1] مثل‌دمکت به‌کسر دال خفیفه وسکون میم وفتح‌کاف تازی خفیفه وتای‌فوقانی مثقله، وکت‌لگ به کسر کاف تازی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و لام مفتوحه و کاف عجمی خفیفه ، و تهنگا به ضم تای فوقانی ثقیله و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ، و امثال آن که غرض از آن محض وزن و صوت است نه‌معنی، ودهرپدی که درآن اسامی گلها مثل‌چنپا وچمیلی وغیرهما[۱۱۳ب] بسته شود یعنی سوای معنی نام گل افادهٔ معنی دیگر نیزکند ،آن را پهول بنده گویند به‌بای عجمی ثقیلهٔ مضموم و واو معروف و لام موقوف و فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و دال ثقیله، و دو دهرپد که دریك‌تال واقع شوند به‌حیثیتی که اگر دو کس‌آن دو دهرپد را بخوانند ایقاعات و نقرات هردو خواننده چنان متفق افتد که گویا یك دهرپد است که هر دو کس می‌خوانند واصلادراصول وانداز وایقاعات ونقرات هردوخواننده اختلاف ظاهر نشود ، آن را جگل بنده نامند به‌جیم تازی و کاف عجمی خفیفتین ، به‌ضم اول وفتح ثانی و سکون لام وبای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و نون منونه و دال ثقیله .

ودهرپدی که در آن نام اقسام راگ‌ها و راگنی‌ها مذکور باشد و بر[2] نام هرراگی وراگنی سُر همان راگ و راگنی برآید آن را راگ ساگر نامند ، به‌رای ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف وسین مهملهٔ ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا .

دویم بشن پد به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وسکون شین معجمه ونون

۱ـ الف : چندین معنی . ۲ـ الف : بزم .

موقوف و بای عجمی و دال خفیفتن به اول مفتوح ، و آن تصنیفی بود منظوم نثر مانند ، مشتمل بر چند پد نامعین ، و در آن بیشتر ذکر کانه که دیوتائی است مشهور ، و گوپی یعنی زنان مصاحبه اوست ، و واضع آن سورداس است و آن شاعری بوده نابینا که سخنهای محققانه گفته .

سیوم خیال به‌خای معجمهٔ مکسور و یای تحتانی ممدوده ولام، و آن لفظ عربی است و اهل هند به‌جای خای معجمه کاف تازی ثقیله استعمال کنند و کهیال[1] گویند ، و آن تصنیفی بود مشتمل بر دو تُك ، و واضع آن سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور است ، علیه‌الرحمه ، و آن بیشتر در زبان خیرآبادی است ، و آنچه در زبان پنجابی بود آن را تپا نامند به فتح تای فوقانی مثقله و تشدید بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ، و اگر یك تُك داشته باشد آن را چتکلا نامند به‌ضم جیم عجمی خفیفه وسکون تای فوقانی مثقله و کاف تازی خفیفهٔ مضموم و لام ممدوده ، و قسمی است از تصنیف دو تُکی به زبان پوربی که آن را پروی گویند به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را و واو مفتوح و سکون [۱۱۴ الف] یای تحتانی.

چهارم قول و ترانه ، و در متعارف اهل هند آن را تلانا گویند به کسر تای فوقانی خفیفه وتشدید لام ممدوده وتخفیفه ، و نون ممدوده، و آن ابیات عربیه وفارسیه باشد ، ودرسربند آن لفظی چندتکرار کنند بی‌معنی که غرض ازآن محض صوت و آهنگ است با اصول[2] نه‌معنی ، مثل یللی و یللا ویللم و تانا وتندرنا ودانی و تادانی و امثال آن . و اصول وآهنگ و اندازآن یا خود مشتق از گیت است که سابق ایراد پذیرفته ، و واضع آن امیر خسرو دهلوی است ، قدس‌الله سره‌العزیز .

پنجم جکری به‌جیم وکاف تازیین خفیفتین ، به‌فتح اول و سکون

۱ـ ب ندارد : کهیال گویند . ۲ـ الف : باصول .

ثانی ورای مکسور ویای معروف ، ومعرب آن ذکری است، به‌ذال معجمهٔ مکسور ، و آن تصنیفی بود غیر منظوم ، مشتمل برچند پیری یعنی فقره ، چه در بعضی از تصانیف ُتك را پیری نامند ، به فتح‌بای عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی ورای مکسور ویای معروف، وآن‌بیشتر برزبان مسلمین اهل[۱] گجرات بود ، متضمن برکلمات و معانی حقایق و معارف، و گویند واضع آن قاضی محمود است ، علیه‌الرحمه والله‌اعلم .

ششم کدکا به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون دال مثقله وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده[۲]، و آن تصنیفی بود مشتمل برچند کدی یعنی فقره ، چه درین تصنیف ُتك راکدی نامند ، به کاف تازی خفیفهٔ مفتوح[۳] و دال مثقلهٔ مکسور و یای معروف ، و آن به‌زبان راجپوتی وامثال آن درمدح ممدوح ووصف شجاعت و کارزار وجوانمردی باشد، وآنچه دربهاکها یعنی زبان اهل برج که متهرا و نواحی اوست ، وگوالیار وچنوار و امثال آن درمدح ممدوح باشد آن را سادداگویند به‌سین مهملهٔ ممدوده ودال خفیفهٔ موقوف و دال مثقلهٔ ممدوده، ودرهردواسم مذکور به‌جای دال مثقله رانیز استعمال کنند وکرکا وسادرا گویند.

هفتم بگد به بای موحده و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین و دال خفیفه ، و آن تصنیفی بود مشتمل برکدی‌های متعدده ، هم به‌زبان راجپوتی و امثال آن ازقبیل بحرطویل ، متضمن مدح ممدوح دروصف شجاعت و کارزار و امثال آن .

هشتم باد به بای موحدهٔ خفیفه [۱۱۴ ب] ممدوده و دال مثقله ، و به‌جای دال مثقله را نیزاستعمال کنند ، وآن تصنیفی‌بود مشتمل بر کدی‌های متعدده به زبان چارنی و امثال آن درمدح ممدوح ، و چارن به‌جیم عجمی

۱ـ ب وج می‌افزاید : ملك .　۲ـ الف ندارد .　۳ـ الف: ممدوده .

خفیفهٔ ممدوده و رای مفتوحه و نون ، نام[1] قومی است از[2] قبیل قوم جات و بنجاره .

قسم‌سیوم : دربیان حروف‌وگن‌هایی که درابتدای تصانیف بدیمن و نحس‌اند، واستادان آن را مبارك[3] ومیمون ندانسته[4] از آن‌منع کرده‌اند و ذکر بعضی ضوابط .

بایددانست که هشت حرف[5] مفرده و چهارگن است که درصدر کلام نحس است وهشت حرف مفرده اینست :

اول‌ها. دویم جیم‌تازی ثقیله. سیوم‌کاف عجمی ثقیله. چهارم‌نون. پنجم دال ثقیله . ششم را . هفتم کاف تازی ثقیله . هشتم بای موحدهٔ ثقیله. و مجموع آن هجه کهن دهر کهبه باشد .

وچهارگن منحوسه اینست :

اول جگن ، و آن طرفین حرف لگه باشد ومیان یك‌حرف گُربود مثل ملین وامثال آن .

دویم سگن، و آن اول[6] دوحرف لگه و آخریك‌حرف گُر بودمثل للتا و امثال آن[7] .

سیوم رگن، وآن طرفین حرف‌گُر ومیانه یك حرف‌لگه‌بود ، مثل موهنی وامثال‌آن .

چهارم تگن ، و آن اول دو حرف گُر و آخر یك حرف لگه بود مثل پاتال و امثال آن .

وچون از سرهرگنی حرفی‌گیرند مجموع آن جسرت‌باشد ، وآن

۱ــ ب ندارد . ۲ــ الف و ج‌ندارد : از...بنجاره . ۳ــ ب: میمون و مبارك . ۴ــ ب و ج می‌افزاید : انـد . ۵ــ الف : حـروف .
۶ــ ب ندارد . ۷ــ الف ندارد .

سابق در باب اول به‌تفصیل ایراد پذیرفته .

و بباید دانست که در[۱] بها کها که زبان اهل برج وغیره باشد، بنابر ضرورت قافیه از هرزبانی که باشد ازعربی وفارسی و غیر آن ، توان آورد و قافیه توان بست ، هیچ باك ندارد ، و دربعضی جامیان[۲] کلام بدون قافیه لفظ عربی و فارسی وغیر آن نیز جایز داشته‌اند ، وچندان عیب‌نشمرده.

شعبهٔ ششم: در بیان اسامی و تعداد اغانـی ،

وآن متنوع است به دونوع:

نوع اول: دربیان اسامی قدمای اغانی که واضع و بانی این علم‌اند وآنها[۳] دیوتا بوده‌اند یعنی آسمانیان وصاحب قدرت و کمال بوده‌اند. بدین تفصیل و اسامی:

اول سمیشر به ضم سین مهمله و میم مکسوره و یـای مجهول و شین معجمهٔ مضموم ورا، وآنچه به‌حسب قرارداد اوست آن را سمیشرمت نامند .

دویم بهرت به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون را و تای فوقانـی خفیفه، وآنچه به حسب قرارداد اوست آن را بهرت مت گویند.

سیوم هنومان به‌های مفتوحه و نون مضموم و واو مجهول و میم ممدوده ونون، وآن را هنونت نیز نامند به‌فتح ها وسکون [۱۱۵ الف]نون و واو مفتوحه و نون منونه[۴] و تای فوقانی[۵] خفیفه، وآنچه به‌حسب‌قرارداد اوست آن را هنومان مت خوانند.

واین سه کس که ذکر یافت، درین فـن صاحب مت یعنی صاحب

۱ــ ب ندارد: دربها کیا... باشد.   ۲ــ ب ندارد: میان کلام.   ۳ــ ب : آن.   ۴ــ الف ندارد.   ۵ــ ب ندارد.

مذهب و مجتهد بوده‌اند[۱] و دیگران نیز اجتهاد و تصرف و تصانیف کرده‌اند.

چهارم پاربتی به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و رای موقوفه و بای موحده و تای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح و ثانی مسکور و یای معروف، و آن زن[۲] شیو[۳] یعنی مهادیو بوده[۴].

پنجم سرستی به‌ضم سین مهمله و فتح را و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف، و آن نیز زنی بوده.

ششم درگا به‌ضم دال خفیفه و سکون‌را و کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده، و آن نیز زنی بوده.

هفتم وای به‌واو ممدوده و یای تحتانی مضموم.

هشتم سیس به سینین مهملتین به‌اول مکسور و یای مجهول.

نهم نارد به‌نون ممدوده و رای مفتوحه و دال خفیفه.

دهم کل ناته به‌فتح کاف تازی خفیفه و کسر لام‌مشدده و نون‌ممدوده و تای فوقانی ثقیله، و آن رکه بوده به‌رای مکسور و کاف تازی ثقیله و او[۵] نیز صاحب مت بوده یعنی[۶] صاحب مذهب و مجتهد درین فن بوده.

یازدهم تنبر به ضم تای فوقانی خفیفه و نون منونه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح و را.

دوازدهم کشپ به فتح کاف تازی خفیفه و شین معجمهٔ مشدده و بای عجمی خفیفه.

سیزدهم ساردول به سین مهملهٔ ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفهٔ مضموم و واو معروف و لام.

چهاردهم کوهل به‌فتح کاف‌تازی خفیفه و سکون واو و های مفتوحه

۱ــ ج ندارد. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: سیو. ۴ــ ب می‌افزاید: است. ۵ــ ب ندارد: واو نیز... بوده. ۶ــ الف: بعضی مذهب.

و لام.

پانزدهم اسوتر به فتح همزه وسین مهملهٔ مشدده و واو مفتوحه و فتح تای فوقانی خفیفه ورا.

شانزدهم هاها به‌هائین ممدودتین.

هفدهم هوهو به هائین مضمومتین و واوین معروفین[1].

هژدهم راون به رای ممدوده و واو مفتوحه و نون.

نوزدهم دشا به‌دال خفیفهٔ مکسور وشین معجمهٔ ممدوده.

بیستم ارجن به‌فتح همزه وسکون را وضم جیم‌تازی خفیفه و نون.

نوع دویم : دربیان اسامی متأخرین اغانی ، وآن منقسم است به دوقسم :

قسم اول : دربیان اسامی نایکان .

بباید دانست که در اصطلاح اهل این فن مغنیی که صاحب علم و عمل باشد و درسنگیت یعنی نغمه وساز ورقص مهارت تمام داشته باشد و خواندن‌گیت ومن و چند و امثال‌آن وظیفهٔ او بوده، و [۱۱۵ ب] دیگران را نیز تعلیم تواند کرد، آن را نایك گویند به‌نون ممدوده وهمزهٔ ملینه وکاف تازی خفیفه ، و مغنیی که بدون علم عمل داشته باشد فقط ، آن بردوگونه است[2]:

اول آنکه راگ‌های مارگ به میم ممدوده ورای مفتوحه و کاف عجمی خفیفه یعنی راگ‌های قدیم و دیسی بـه دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و سین مهملهٔ مکسور ویای معروف یعنی راگ‌های جدید هردوقسم می‌دانسته باشد، آن را گندهرپ گویند به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه وفتح دال ثقیله و رای متصله وبای عجمی خفیفه. و اگر محض راگ‌هـای

۱ــ ب: معروفتین. ۲ــ ب: بود.

دیسی داند ومارگ نداند، آن را گن کارگویند، به‌ضم کاف عجمی خفیفه و سکون[1] نون و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا، وگنی نیزگویند[2] به‌ضم کاف عجمی خفیفه و نون مکسور ویای معروف.

وگندهرپ وگن کاراگردرخواندن دهرپدوتیوت وامثال آن مهارت داردآن راکلاونت‌گویند به‌فتح کاف تازی خفیفه ولام ممدوده و واومفتوحه ونون منونه وتای فوقانی خفیفه، واگر درخواندن قول و ترانـه و خیال و امثال آن مهـارت داردآن را قوال نامند، واگر درخواندن کدکا وامثال آن مهارت داردآن را دها دهی خوانند به‌دالین اثقلین به‌اول ممدوده و ثـانی مکسور ویای معروف، وکسی که علم سنگیت دارد فقط وعمل نداشته باشد او را پندت‌گویند به‌فتح بای عجمی خفیفه ونون ودال مثقلهٔ مکسور و تای فوقانی خفیفه .

واسامی نایکانی که مشهور و معروف‌اند، اینست :

اول‌گوپال به‌ضم کاف عجمی خفیفه و واو مجهول و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام، واو در عهد سلطان علاءالدین پادشاه دهلی بوده.

دویم امیر خسرو دهلوی[3] قدس‌الله تعالی سره‌العزیز. اگرچه شأن ایشان ارفع ازینست که اسم مبارك ایشان در ذیل این‌گروه شمرده شود[4] اما چون ذات شریف ایشان جامع‌الکمالات بوده و درین علم مهارت تمـام داشتند، لهذا نام ایشان نیز ایرادپذیرفته[5]. وایشان ازمریدان خاص‌سلطان[6]ـ المشایخ شیخ نظام‌الدین قدس‌الله تعالی[7] سره‌العزیز بوده‌اند، وگویند چون نایك‌گوپال ازدیار دکن به‌هندآمد و پیش سلطان علاءالدین نغمه خواند و درعلم سنگیت وگیت برهمه اغانی‌هند تفوق جست، سلطان خواست که در

۱ــ الف ندارد: وسکون ... عجمی خفیفه. ۲ــ ج: نامند. ۳ــ ب: دهلی. ۴ــ ب: شمرده‌اند. ۵ــ ج: یافته . ۶ــ ب: شیخ‌المشایخ.
۷ــ ب ندارد .

دیار هند کسی پیدا شود که درین علم با نایك مقابله ومناظره[1] نماید، وآخر سلطان در وقت خواندن نایك [۱۱۶ الف] امیرخسرو را قدس سره، درزیر تخت خود پنهانی نشاند تا نایك برآن مطلع نگـردد. امیرچون اصول و اندازگیت وسنگیت را ازنایك شنید به‌جودت ذهن خود ازآن قول وترانه را[2] استنباط واستخراج نمود و روز دیگر به‌کمال رنگینی ودلنشینی پیش نایك خواند، ونایك ازین متعب‌گشت ومتحیر بماند.

سیوم بیجو به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون یای تحتانی وجیم تازی خفیفهٔ مضموم و واو معروف.

چهارم بهنو به‌فتح بای مـوحدهٔ ثقیله و ضم نون مشدده و واو معروف.

پنجم پاندوی به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و نـون مغنونه و دال مثقلهٔ موقوف وفتح واو و سکون یای تحتانی.

ششم بکسو به‌بای موحده وکاف تازی خفیفتین، به‌فتح اول وسکون‌ثانی وسین مهملهٔ مضموم و واو معروف.

هفتم لوهنگ به‌لام مضموم و واو مجهول وهای مفتوحه و نـون منونه وکاف عجمی خفیفه.

و این چهار نایك که بعد[3] ازاین مذکور شوند همعصر راجامان گوالیاری بوده‌اند که او نیز درین علم مهارت تمام داشت.

هشتم چرجو به‌فتح جیم عجمی خفیفه و سکون را و جیم تـازی خفیفهٔ مضموم و واو معروف.

نهم بهگوان به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون‌کاف عجمی خفیفه

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف: ترانه واستنباط. ۳ــ ب ندارد: که بعد... شوند.

و واو ممدوده و نون.

دهم دهو ندهی به‌دال ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول و نون مغنونه[1] و دال ثقیلهٔ مکسور و یای معروف.

یازدهم دالو به‌دال مثقلهٔ ممدوده و لام مضموم و واو معروف، و این چهار نایك از جمله متأخرین‌اند.

قسم دویم: دراسامی گندهرپ وگن کار که آن را گنی نیزگویند.

اگرچه اسامی گند هرپ وگنی زیاده برآنست که تعدادکرده شود، اماآنچه در عهد عرش آشیانی[2] جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه بوده‌اند و ومشهور و معروف‌اند، به‌طریق ایجاز ایراد می‌یابد، بدین تفصیل واسامی:

اول میان تان سین کوبرها را، و اوسابق در پیش راجارام بوده و به‌استدعای اکبر پادشاه به‌اعزاز و اکرام تمام پیش پادشاه آمده، و منظور نظر شیخ محمد غوث گوالیاری است علیه‌الرحمه، و قبولیت عامه داشت وهم در روضهٔ متبرکهٔ شیخ مذکور مدفون است.

دویم سبحان خان نوهار. گویند او در مدینهٔ مکـرمه در روضهٔ منورهٔ حضرت رسالت [۱۱۶ ب] پناهی صلی‌الله علیه و سلم دهرپـدی در نعت آن سرورانبیا خوانده[3] ومورد الطاف نبوی گشته و هم در مدینهٔ منوره مدفون است.

سیوم سرگبان خان فتحپوری.

چهارم چاندخان.

پنجم سورج خان، واین هردوبرادر بوده‌اند و در تصانیف خود هردو رب سس تخلص خود می کرده‌اند، چه رب به رای مفتوحه وبـای

۱ــ ب: منونه. ۲ــ ج: عرش آستانی. ۳ــ ب می‌افزاید: بود.

موحدهٔ خفیفهٔ[۱] مکسور به معنی آفتاب بود، وسس به سینین مهملتین به‌اول مفتوح، به معنی ماه باشد.

ششم تان ترنگ خان خلف میان تان سین .

هفتم مدن رای.

هشتم رام داس موندیه[۲].

نهم باج بهادر.

دهم میان چندو .

یازدهم میان داؤد .

دوازدهم ملااسحاق .

سیزدهم شیخ خضر .

چهاردهم شیخ بنجو[۳].

پانزدهم حسن‌خان پتنی .

شانزدهم صورت سین.

هفدهم لالا دیبی، و این هردونیز برادر بوده‌اند .

هژدهم میرزا عاقل. و ایـن سه کس فی‌الجمله علمی نیز داشته‌اند والله اعلم.

فصل سیوم: دربیان راگ وراگنی و پُتروبهارجا وفصل و وقت‌و لباس وپیرایه و وضع هریك از راگ وراگنی به حسب هنومان مت.

وآن منشعب است به‌چهارشعبه.

شعبه اول: درتعریف راگ وراگنی و پُتروبهارجا وذکر بعضی امور ضروریه:

وآن متنوع است به‌دونوع:

۱ــ ب ندارد. ۲ــ الف: مونینه. ۳ــ ب: پنجو.

نوع اول: در تعریف راگ و راگنی و پُتر و بهارجا.

باید دانست که راگ به‌رای ممدوده وکاف عجمی خفیفه، به‌معنی مقام باشد، و آن به حسب قرارداد اغانی هند شش راگ است و هریکی از آنهاپنج راگنی وهشت پُتردارد. ودربعضی مت برای هرراگی شش‌راگنی وهشت پُتر[۱] وبرای هر پُتری یك بهارجا قراریافته. راگ‌ها به‌منزلهٔ مردانند وراگنی‌ها به منزلهٔ زنان ایشان و پُترها به‌بای عجمی و تای فوقانی‌خفیفتین به ضم اول وفتح و[۲] تشدید ثانی ورای متصله به منزلهٔ پسران و بهارجاها[۳] به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده ورای موقوفه وجیم تازی خفیفهٔ ممدوده، به‌منزلهٔ زنان پسران باشند.

نوع دویم: در ذکر بعضی امور ضروریه،

و آن منقسم است به دوقسم:

قسم‌اول: دربیان گریه.

بایددانست که جمله راگ وراگنی برسه‌گونه است:

اودو و کهادو وسنپورن، چنانکه سابق درشعبهٔ نهم ازفصل اول ازین باب ایراد پذیرفته. اودو به‌حروف وحرکات مذکوره آن‌بود که‌مرکب از پنج سُر باشد از سُرهای[۴] هفتگانهٔ مذکوره، از هر سُری که باشد و به هرترتیبی که [۱۱۷ الف] بود، و کهادو و آن بود که مرکب از شش سُر باشد ایضاً ازهرسُری که باشد وبه‌هرترتیبی که بود، وسنپورن[۵] آن بود که مرکب از هرهفت سُر باشد وبه‌هرترتیبی که بود. کماذکرنا و چنانکه بعدازاین مذکور شود انشاءالله تعالی.

پس از جمله سُرهای مرکبهٔ هرراگ وراگنی یك سُررا گریه‌نامند

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف ندارد: فتح و. ۳ـ ب: بهارجـا.

۴ـ ب: سرهفتگانه. ۵ـ الف ندارد: وسنپورن... بود.

به کسر کاف‌عجمی‌خفیفه و رای‌متصله و یای‌مجهول و بدون‌یاوها[۱]، و آن ُسری بود که ابتدا از آن کنندو بعدازسیر کردن‌برجمیع ُسرهابر آن ُسرقرارگیرند. و آن ُسر[۲] به‌منزلهٔ خانهٔ‌آن راگ است، چه‌گریه به‌حروف وحرکات‌مذکوره به‌معنی خانه باشد .

قسم دویم: دربیان کهت ُرت .

بباید دانست که اهل هند سال دوازده‌ماه را شش‌فصل قرار داده‌اند هردوماهی یك فصل ، و آن را کهت ُرت گویند ؛ چه کهت به‌کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و تای فوقانی مثقله به معنی شش باشد، و ُرت به‌رای مضموم وقیل مکسور و تای فوقانی خفیفه ، به‌معنی فصل بود . پس برهمین‌قیاس استادان‌این‌علم‌شش‌راگ‌قرارداده‌اندتاهرراگی‌باراگنی‌هاو ُپترهاوبهارجاهای خودش در یك فصل[۳] خوانده شود ، و ترتیب و اسامی فصول ششگانهٔ مذکور اینست :

اول بسنت ُرت به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسین مهمله ونون منونه وتای فوقانی خفیفه، وآن را مده ُرت نیزگویند، به میم مفتوحه ودال‌ثقلیه، وآن دوماه چیت وبیساکه باشد، ودرفارسی اسفندارند ماه و فروردین ماه[۴] بود ، وآن فصل بهار اهل‌هند است .

دویم گریکهم ُرت به کسر کاف عجمی خفیفه و رای متصله و یای معروف و کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و میم ، و آن دو ماه جیته و اساده باشد ، و در فارسی اردیبهشت‌ماه و خرداد ماه بود ، و آن فصل تابستان ایشان است .

سیوم بر کها ُرت به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را وکاف‌تازی

۱ـ ب : های موقوفه . ۲ـ الف ندارد . ۳ـ الف : فصلی .

۴ـ ب: ماه فروردین .

ثقیلهٔ ممدوده، وآن دوماه ساون وبهادون باشد و درفارسی تیرماه و امرداد ماه بود، وآن فصل برشکال ایشان است.

چهارم سردُرت به‌سین مهمله ورای مفتوحتین و دال خفیفه، وآن دوماه کوار وکاتك باشد، ودرفارسی شهریور ماه ومهرماه بود، وآن فصلی بود برزخ میان فصل برشگال وفصل زمستان.

پنجم هیم ُرت به‌های مکسورویای مجهول ومیم،وآن دوماه‌اگهن وپوس [۱۱۷ب] باشد، ودرفارسی آبان ماه وآذرماه‌بود، وآن فصل‌زمستان ایشان است.

ششم‌سسر ُرت به سینین مهملتین مکسورتین ورا، وقیل به‌فتح‌سین مهملهٔ ثانی ، وآن دوماه ِ ماه و پهاگن باشد، و درفارسی دیماه و بهمن ماه بود[۱]، وآن فصل خزان ایشان است ، ونام ماههای هندیه به جهت[۲] شهرت ضبط حروف و حرکات مستغنی است .

شعبهٔ دویم: دربیان راگ‌های ششگانه به‌حسب هنومان مت.

وآن متنوع است به شش نوع:

نوع اول: دربیان بهیرون راگ.

به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله وسکون یای تحتانی ورای مضموم و واو مجهول ونون مغنونه، وآن راگی است‌که از دهان مهادیو برآمده و جات آن اودو[۳] باشد یعنی مرکب ازپنج ُسر بود از ُسرهای هفتگانه ، و چون از َسر هر ُسری از ُسرهای‌پنج‌گانهٔ‌آن حرفی‌گیرند ترتیب[۴] آن دهن سگم بـاشد ، و ُسر ِ دهیوت گریه اوست ، و آن را در سردُرت به وقت صبح خوانند. وصورتش درراگ‌مالا به‌صورت‌مهادیو نویسند یعنی‌مثل‌سنیاسی‌های

۱ــ ج ندارد.　۲ــ ب: بحسب .　۳ــ الف: اودهو.　۴ــ الف: ترکیب .

صاحب حسن ، خاکستر بر روی مالیده و جتا در سر داشته و ازجتا رود گنگ روان‌گشته ، و در دست کنگن یعنی دست برنجن پوشیده، و هلالی درپیشانی وچشم سیوم میان دو ابروداشته، وماری در برو دوش اوپیچیده، وقشقه در پیشانی کشیده، وچرم فیل بردوش انداخته یا فرش‌کرده و برآن نشسته باشد، ومند مال که‌آن را رند مال نیز نامند، درگلوی او بود، و مند مال به میم مضموم و نون منونه و دال مثقله و میم ممدوده و لام، و ایضاً رند مال به رای مضمومه و باقی حروف و حرکات مذکوره مالائی یعنی حمایلی[1] ومرسله بوده از کله‌های سر[2] آدمی به‌عدد هشت‌کله‌که همیشه در گردن مهادیو[3] بوده، وترسولی[4] یعنی نیزهٔ سه شاخه در دست داشته یا در برابر او برزمین زده، وگاو سواری او[5] به‌جانبی بسته نویسند .

نوع دویم: در بیان مالکوس راگ.

به میم ممدوده و لام موقوفه و فتح‌کاف تازی خفیفه و سکون واو و سین مهمله، وآن راگی است‌که ازگلوی هریعنی مهادیو یاکانه برآمده، چه هربه‌های ورای مفتوحتین مهادیو را نامند، و به‌کسر راکانه راگویند. و جات‌آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ‌آن سرگم پدهن [۱۱۸ الف] باشد، و سُرِ کهرج‌گریه اوست، وآن را درسرت در اواخر شب خوانند، وصورتش در راگ مالا مردی بود سرخ و سفید و نیلی‌لباس و زورآور، پرهراس، چهری یعنی چوب دستی در دست واز شراب‌غرور جوانی مست، وبا زنان به‌لهو لعب پرداخته واز سردشمنان با مرواریدهای کلان مالائی درگردن انداخته .

نوع سیوم: دربیان هندول راگ.

۱ــ ب: حمایل. ۲ــ ب ندارد. ۳ــ ب: مهادیوی. ۴ــ ب: ترسول. ۵ــ ج ندارد.

به های مکسور و نون منونه و دال مثقلهٔ مضموم و واو مجهول و لام، وآن راگی است که از تن برنبها[1] برآمده و بعضی گویند که[2] از ناف او برآمده، و جات آن اودو بود و ترکیب و ترتیب[3] ُسرهای پنجگانهٔ آن سگم پن باشد، و ُسر کهرج گریه اوست وآن را دربسنت ُرت در اوایل روز خوانند، وصورتش در راگ مالا مردی بود خرد سال، صاحب جمال زرد فام، خوش اندام، در هندولا یعنی مهد زرین نشسته، و زنان صاحب حسن خوش ادا با ساز و نوا سرود خوانان[4] مهد جنبانی اومی کنند آهسته آهسته، واو با ایشان با کمال عیش و طرب[5]، مشغول به لهو ولعب.

نوع چهارم: در بیان دیپك راگ.

به دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف و بای عجمی و کاف تازی خفیفتین به اول مفتوح، وآن راگی است که ازچشم آفتاب برآمده و جات آن[6] سنپورن بود، و ترکیب و ترتیب ُسرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن باشد، و ُسر کهرج گریه اوست، وآن را درگریکهم ُرت در اواسط[7] روز خوانند، و صورتش در راگ مالا مردی بود سرخرنگ، گلگون لباس ومالای مروارید کلان درگردن انداخته و برفیل مست سوارگشته و زنان بسیار همراه داشته، و بعضی گویند از شرم چراغ راکشته وخانه را تاریك ساخته با زن درمباشرت[8] بود:

نوع پنجم: در بیان سری راگ.

به کسر سین مهمله ورای متصله وبای معروف، وآن راگی است که ازناف زمین بهم رسیده، وجات آن سنپورن بود وترکیب و ترتیب ُسرهای هفتگانهٔ

۱ــ ب: برمها. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف: جوانان. ۵ــ ب: عشرت. ۶ــ ب: او. ۷ــ الف: اوسط.
۸ــ الف: مباشر ومعاشر. ج: معاشرت ومباشرت.

آن سرگم پدهن باشد، و ُسر کهرج[1]گریه اوست، و آن را در هیم ُرت در اواخر روز خوانند، و صورتش در راگ مالا مردی بود وجیه و صبیح وسفیدپوش، و بعضی گویند سرخ پوش که از بلور ویاقوت مالا[2] در گردن انداخته وگل کنول در دست داشته و برتخت منقش نشسته، و مغنیان در پیش [۱۱۸ ب] او نغمه می‌خوانند.

نوع ششم: دربیان میگه راگ.

به میم مکسور و یای مجهول وکاف عجمی[3] ثقیله، وآن راگی است که ازسر برنبها برآمده ونیزگویند از آسمان پیدا شده، و جات آن[4] اودو بود، و ترکیب وترتیب ُسرهای پنجگانهٔ آن دهن سرگ باشد[5]، و ُسر دهیوت‌گریه اوست، وآن را در برکهارُت در اواخر شب خوانند، و صورتش در راگ مالامردی بود وجیه، سیاه فام که موهای سررا دستاروار یکجاکرده برسربسته، وشمشیری نیزآهیخته در دست او بود.

شعبهٔ سیوم: در بیان راگنی‌ها،

و آن نیز متنوع است به شش‌نوع:

نوع اول: در بیان راگنی های بهیرون راگ.

وآن پنج است:

اول بهیروی به فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون یای تحتانی ورای موقوف و واو مکسور ویای معروف، جات آن سنپورن بود[6] و ترکیب و ترتیب ُسرهای هفتگانهٔ او مپ دهن سرگ باشد، و ُسر مدهم‌گریه اوست، وآن را در سردرُت وقت صبح خوانند. صورتش در راگ مالا زنی بود ُخرد سال[7]، صاحب جمال وخوش چشم و روی و درازموی و زرد فام

۱ـ الف: سرج. ۲ـ الف: ماله. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ب: او. ۵ـ ب: نامند. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ب: خرد سالی.

و نازك اندام که انگیای سرخ وساری سفید پوشیده وهارگُلِ چنپه درگردن انداخته ، و بر قلهٔ کوه که در آنجا گل کنول شگفته است پرستش ِ لنگ مهادیو می کند، و منجیره نوازان سرود می‌خواند .

دویم بیراری به فتح بای‌موحدهٔخفیفه وسکون‌یای تحتانی وبدون یا ورائین، رای اول ممدوده وثانی مکسوره ویای معروف در[1] سهنس کرت به‌جای رای ثانی ، تای فوقانی مثقله استعمال کنند و بیراتی گویند . جات آن سنپورن بود وترکیب وترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهنی باشد، وسُر کهرج گریه اوست، وآنرا درسرد رُت اواخر روز خوانند.صورتش درراگ مالا زنی بود خوشروی ، مشکین‌موی که کنگن یعنی دست برنجن در دست داشته وگل کلپ برچه یعنی درخت طوبی در گوش گذاشته ، به لباس سفید بانایك دربازی وهم آغوشی بود ، وبعضی گویند چونری یعنی قطاس در دست مگس رانی نایك می کند .

سیوم مده‌ماده به‌فتح‌میم وسکون[2] دال ثقیله ومیم‌ممدوده وایضاًدال ثقیله، جات آن سنپورن بود[3] و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن مپ دهن‌سرگ‌باشد، و سُرمدهم‌گریه‌اوست. وآنرادرسرُدرت وقت[۱۱۹الف] صبح خوانند ـ صورتش در راگ‌مالا زنی‌بود جمیله و خوش‌چشم وطلائی رنگ و زرد لباس که کهور زعفران‌کرده یعنی قشقه های زعفران در بدن کشیده بانایك در بوس و کنار باشد.

چهارم سند هوی به کسر سین مهمله ونون منونه ودال ثقیلهٔ مفتوح و واو مکسور ویای معروف ، جات آن سنپورن بود[4] و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن‌باشد وسُر کهرج گریه اوست ، وآنرا در سرد رُت اواخر روز خوانند. صورتش‌در راگ مالازنی‌بود صاحب‌جمال،

۱ـ الف : و آنرا در . ۲ـ ب ندارد . ۳ـ ج نـدارد .
۴ـ ج ندارد .

سرخ لباس که ترسول یعنی نیزهٔ سه‌شاخه در دست داشته و گُلِ دوپهریه در گوش گذاشته، و پُراز خشم وغضب در ذکر وباد وانتظار نایك نشسته ، و شب و روز مالا یعنی تسبیح در دست پرستش‌مهادیو می کند .

پنجم بنگال به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و لام ، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن باشد وسُر کهرج گربه اوست ، وآن را در سرد- رت در اواخر روز خوانند . صورتش در راگ مالازنی بود[1] صاحب جمال[2]، به وضع جوگنی[3] ها که خاکستر در رومالیده و جتا درسر داشته و آن را یکجا جمع کرده کلاله بسته ، و در دست چپ ترسول یعنی نیزهٔ سه شاخه و در دست راست گل کنول دارد ، وساری زعفرانی دربر پوشیده وکهور صندل یعنی قشقه‌های صندل دربدن وقشقهٔ مشك درپیشانی کشیده .

نوع دویم: دربیان راگنی‌های مالکوس‌راگ .

وآن نیز[4] پنج است :

اول تودی به‌تای فوقانی مثقلهٔ مضموم و واو مجهول و دال مثقلهٔ مکسور ویای معروف ، جات‌آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ‌آن سرگم پدهن باشدوسُر کهرج‌گربه اوست، وآن را درسر رُت بعد ازیك پهرروز خوانند . صورتش در راگ مالازنی بود نازنین ، سفید پوست که‌انگیای بنفش وساری سفیدپوشیده وکهورکافور وزعفران[5] دربدن کشیده وبین نوازان در صحرا ایستاده ، وآهوان از شوق و لذت استماع ساز ونوایش[6] مست ومدهوش درپیش‌او گردن نهاده .

دویم گوری به‌فتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ورای مکسور

۱- الف ندارد . ۲- ب : حسن . ۳- ب : جوگی .

۴- ب ندارد . ۵- ب ندارد . ۶- ج نوازش.

ویای معروف ، [۱۹۹ ب] جات آن[۱] اودوبود و ترکیب وترتیب ُسرهای پنج‌گانهٔ آن سگم دهن باشد وُسر کهرج گریه اوست، وآن را درسسرُرت در اواخر روز خوانند . صورتش در راگ مالا زنی بود نوخاسته[۲]، سبزفام وخوش آواز نازك اندام، سفیدپوش وگوشواره درگوش ومورانبه[۳] یعنی شکوفهٔ انبه برگوش گذاشته واز مستی شراب آوازش باریك گشته نغمهٔ[۴] مستانه می‌خواند بلکه خواندن نمی‌تواند .

سیوم گنکری به‌ضم کاف عجمی خفیفه وسکون نون وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح و رای مکسور ویای معروف ، و در متعارف به‌جای را ، لام استعمال کنند وگنکلی گویند. جات آن اودو بود وترکیب و ترتیب ُسرهای پنجگانهٔ آن نس گمپ باشد وُسر نکهاد گریه اوست ، وآن را درسسرُرت وقت صبح خوانند . صورتش درراگ مالازنی بود درفراق نایك زار ونزار و ضعیف و نحیف گشته و گریه‌کنان و موی سر پریشان، ازغم واندوه[۵] و درد باآه[۶] سرد سردرپیش انداخته زیر درخت کدم نشسته .

چهارم کهنبهاوتی به‌فتح کاف تازی ثقیله ونون منونه[۷] وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو مفتوح و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، جات آن کهادو بود وترکیب وترتیب ُسرهای ششگانهٔ آن دهن سرگم باشد و سردهیوت گریه اوست ، وآنرا در سسر ُرت بعداز دوپهر شب خوانند. صورتش در راگ مالازنی بود صاحب‌حسن، عشرت دوست، خوش‌لحن[۸] که شب و روز در راگ و رنگ وسرود و رقص محظوظ و مشغول باشد، وانگیای سبز وساری سرخ پوشیده وبه‌زیور تمام آراسته وپیراسته‌قشقه در پیشانی کشیده .

۱ــ ب: او. ۲ــ الف: خواسته. ۳ــ الف: موازنبه. ۴ــ ب وج: نغمه را . ۵ــ ب ندارد . ۶ــ الف : بآه . ۷ــ هرسه نسخه اضافه می‌کند : وبای موحدهٔ ثقیله و نون منونه . ۸ــ ب می‌افزاید: سفیدپوست .

پنجم ککبه به‌کافین تازیین خفیفتین به‌اول مضموم و ثانی مفتوح و بای موحدهٔ ثقیله ، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب ُسرهای هفتگانهٔ آن دهن سرگمپ باشد وسرده‌یوت گربه اوست ، و آن را درسسر ُرت در اواخر شب خوانند. وصورتش در راگ مالازنی بود صاحب حسن، آگنده گوشت ، خوش چشم که بانایك صحبت داشته و مباشرت کرده و علامات صحبت دوشینه‌ازچهرهٔ اوضاعش پدیدارگشته‌چنانکه انگیای جابه‌جاتر کیده و هارگل چنپه گسیخته و گلها ازهم ریخته ، و چشمها از خمار شب‌بیداری سرخ‌گشته و به‌شگفتگی و بشاشت تمام نشسته .

نوع سیوم : دربیان [۱۲۰ الف] راگنی‌های هندول راگ.

و آن نیز پنج است :

اول رام‌کری به‌رای ممدوده و میم موقوف و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح[۱] و رای مکسور[۲] و یای معروف ، و در متعارف به جای رای ثانی لام‌استعمال کنند و رام کلی گویند ، جات آن اودو بود و ترکیب وترتیب ُسرهای پنجگانهٔ آن[۳] سگم پن‌باشد و ُسر کهرج گربه اوست ، و آن را در بسنت ُرت وقت صبح خوانند . صورتش در راگ مالازنی بود صاحب حسن‌طلائی‌رنگ، نیلی‌لباس، به‌زیور آراسته و پیراسته وقشقهٔ‌مشك‌درپیشانی کشیده و در انتظار نایك نشسته، و نایك درعذر شب بودن خود جای‌دیگر به‌پای او افتاده واو به‌ناز واعتراض‌متوجه اونگشته.

دویم دیساکه به دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و سین مهملهٔ ممدوده و کاف تازی ثقیله و در سهنس‌کرت به‌شین معجمه استعمال کنند . جات آن کهادو بود وترکیب و ترتیب ُسرهای ششگانهٔ آن گم‌پده‌نس باشد و ُسرگندهارگربه اوست ، و آن را دربسنت ُرت در اوایل روز خوانند .

۱ــ ب: مکسور . ۲ــ ب : مفتوح . ۳ــ ج ندارد .

صورتش درراگ مالا اگرچه به‌حسب کتاب زنی بود صاحب جمال ، ماهرو، خشمگین و جنگجو ، مویها بربدن ایستاده و تیغ کشیده و مثل پهلوانان خاك بربازوها و بروسینه[۱] مالیده و به‌زیردستی‌دشمنان و مخالفان خود را به‌بازی بازی زیر کرده و در بغل کشیده ، و نایك را همیشه باخودداشته و جای دیگر رفتن نگذاشته . اما صورتش را درراگ مالا[۲] به شکل پهلوانان نویسند باهم‌کشتی‌گیرنده و ورزشهای پهلوانان‌کننده مثل‌شناکردن وسنگ برداشتن و به ستون[۳] که آن را به‌هندی[۴] مل‌کهنبه گویند ، در آویختن و امثال آن .

سیوم للت به‌لامین به‌اول مفتوح وثانی‌مکسوروتای فوقانی خفیفه ، جات آن اودوبود و ترکیب و ترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن دهن‌سگم‌باشد[۵] و سُردهیوت‌گریه‌است، وآن را دربسنت رُت‌وقت‌صبح‌خوانند، وصورتش در راگ‌مالازنی بود صبیح، سیمین‌تن، نازك‌بدن وخوش‌چشم وباریك‌کمر، آراسته وپیراسته به‌صد زیور و لباس سرخ پیرایهٔ خودساخته وهارِ گل در گردن انداخته .

چهارم براور به کسر بای موحدهٔ خفیفه ورای ممدوده[۶] و واو مفتوح و را ، و بعداز را[۷] یای معروف نیز استعمال‌کنند وبراوری گویند ، و در متعارف به‌جای‌هردورا لام‌استعمال‌کنند و بلاول و بلاولی‌گویند. جات آن سنپورن‌بود[۸] وترکیب وترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن دهن‌سرگمپ[۱۲۰ ب] باشد وسُردهیوت‌گریه اوست، وآنرا دربسنت رُت دراوایل روزخوانند. صورتش درراگ‌مالازنی‌بود سیاه‌فام، نازك‌اندام، بالباس گلگون ، هرهفت

۱ـ الف : برسینه . ب و ج : بروبرسینه . ۲ـ الف : راگ مالاهـا .
۳ـ الف: بستودن . ۴ـ ب: هندوی. ۵ـ ب‌ندارد. ۶ـ ب:ممدوده مفتوح واو. ۷ـ الف: رای معروف. ۸ـ الف‌ندارد.

کرده و نگار بسته در وعده‌گاه وصال منتظر نایك نشسته .

پنجم پت منجری به فتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله ومیم مفتوحه و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه ورای مکسور ویای معروف . جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب ُسرهای هفتگانهٔ آن پدهن سرگم باشد و ُسر پنچم گریه اوست ، و آن را دربسنت ُرت در نصف‌شب خوانند ، و صورتش درراگ‌مالا زنی‌بود بیوگنی یعنی فراق‌زده که‌درفراق‌نایك‌بیقرار و بیتاب[1] دربیتالاحزان‌نشسته باتنهایی ساخته وهار گل درگردن انداخته ، حرارت‌جان[2] و تنش به‌جایی رسیده که هارگل دربرش پژمرده و خشك گردیده .

نوع چهارم: دربیان راگنی‌های دیپك‌راگ .

وآن نیز پنج است :

اول دیسی به‌دال خفیفهٔ مکسور وبای مجهول وسین مهملهٔ مکسور ویای معروف ، جات آن کهادو بود وترکیب[3] وترتیب ُسرهای‌ششگانهٔ آن رگم ده نس باشد و ُسر[4] رکهبه‌گریه اوست ، وآن را درگریکهم[5] ُرت در[6] دویم پهرروز خوانند ، و صورتش در راگ مالا زنی بود صاحب حسن ، صبیح ، سبز پوش ، به‌زیور آراسته و پیراسته و از جوش جوانی و غلبهٔ شهوت درخوابگاه نایك‌آمده وصحبت داشته ومباشرت خواسته .

دویم کامود به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم‌مضموم و واو مجهول و دال خفیفه، جات‌آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب ُسرهای هفتگانهٔ آن دهن سرگمپ باشد و ُسردهیوت‌گریه اوست ، وآن را درگریکهم ُرت در دویم پهرروز خوانند . صورتش در راگ مالا زنی‌بود خوش اندام زردفام

۱ـ ب می‌افزاید : بیخور و خواب گشته و تنها . ۲ـ الف ندارد .
۳ـ الف : کیب . ۴ـ الف ندارد . ۵ـ الف : یکهم .
۶ـ الف و ج ندارد .

که انگیای سفید و ساری سرخ پوشیده وازحرارت، آتش‌شهوت و جوانی جوشیده وخایف وترسان وگریان ودل‌خسته درصحرا منتظر نایك‌نشسته.

سیوم نت به‌نون مفتوح وتای فوقانی مثقله ، جات‌آن سنپورن بود وترکیب وترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سن‌دهپ مگرباشد و سُرکهرج‌گریه اوست ، وآن‌را درگریکهم‌رُت دراواخر روزخوانند ، وصورتش درراگ مالا زنی بود سرخ رنگ[1] ، نوخاسته و به‌زیور آراسته ، بـراسب سوار ، لباس مردان پوشیده ودرجنگاه شمشیر آهیخته دردست بادشمنان کوشیده .

چهارم کیدارا[2] به کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و دال خفیفه و رای ممدودتین ، [۱۲۱ الف] جـات آن او دو[3] بود و ترکیب و ترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن نس‌گمپ باشد و سُرنکهاد گریه اوست، وآن را درگریکهم[4] رُت درنصف‌شب‌خوانند. صورتش درراگ مالاجوگیی‌بود جتا درسر[5] ولباس جوگیانه یعنی سرخ نیمرنگ دربر و ماری در جتای او پیچیده و ازجتارودگنگا روان گردیده و نصف‌ماه در پیشانی، و در تصور مهادیو نشسته و چشمها بربسته .

پنجم کانهرا به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده و نون ثقیلهٔ مفتوح و رای ممدوده ، و آن را در سهنسکرت کرناتی گویند به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون‌را و نون ممدوده و تای فوقانی[6] مثقلهٔ مکسور و یای معروف، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن نسرگم‌پده‌باشد و سُرنکهادگریه اوست ، و آن را درگریکهم رُت دوپهر اول‌شب خوانند. صورتش درراگ‌مالا مردی بود صبیح ، سفید پوش،[7] کهور کافور کرده و

۱ـ ب : سرخ‌فام . ۲ـ ب : کیداد . ۳ـ الف : او دهو .

۴ـ الف : بکهم . ۵ـ ب می‌افزاید : داشته . ۶ـ ب ندارد .

۷ـ الف وج : سفید .

شمشیری آهیخته در دست راست داشته و دندان فیلی برکنده در دست‌چپ گذاشته، و باد فروشی دربرابر او ایستاده زبان به‌مدح وثنای او گشاده.

نوع پنجم: دربیان راگنی‌های سری راگ.

وآن نیز پنج است:

اول مالسری به میم ممدوده ولام‌موقوفه وسین مهمله ورای متصلهٔ مکسور وبای معروف، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب ُسرهای هفتگانهٔ‌آن سرگرم پدهن باشد وُسهر کهرج‌گریه اوست، وآن‌را درهیم‌ُرت در دویم پهر روز خوانند، و صورتش در راگ مالا زنی بود سرخ فام،گل اندام، لباس زد پوشیده و در سیر وتماشا ازنایك جداگشته با زنان مصاحبه خنده‌کنان زیر درخت انبه نشسته.

دویم مارو‌ا به‌میم ممدوده ورای موقوفه و واو ممدوده، جات‌آن کهادو بود و ترکیب وترتیب ُسرهای ششگانهٔ‌آن سپ‌گم دهن باشد و ُسر کهرج‌گریه‌اوست،وآن‌را درهیم ُرت دراواخرروز خوانند، وصورتش در راگ‌مالا زنی‌بود پیرایهٔ‌زرین لباس خود ساخته وهارِ گل درگردن انداخته، و در وعده‌گاه وصال منتظر نایك نشسته، ودر برروی[1] اغیار بسته.

سیوم دهناسری به‌فتح دال ثقیله ونون ممدوده وسین مهمله ورای متصلهٔ مکسوره وبای معروف، جات‌آن‌کهادو بود و ترکیب و ترتیب ُسر- های ششگانهٔ‌آن سپ دهن رگ باشد. و سر کهرج‌گریه اوست، وآن را در هیم ُرت در دویم پهرروز خوانند، و صورتش در راگ‌مالا زنی بود بیوگنی[۱۲۱ ب] یعنی فراق زده[2]، لباس سرخ در برکرده واز درد فراق ضعیف ونحیف‌گشته وتنهاگریه‌کنان زیر درخت مولسری نشسته.

چهارم بسنت به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسین مهمله ونون منونه و

۱ــ الف: بروی. ۲ــ ب: فراق برده.

تای فوقانی خفیفه، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن باشد و سُر کهرج گریه اوست، و آن را در[1] هیم رُت در نصف روز خوانند و در روزهای بسنت[2] رُت نیز خوانند، و صورتش در راگ مالا مردی بود[3] وجیه، صبیح، و بعضی گویند سبزفام، ملیح، لباس سرخ در بر و تاج پر[4] طاووس برسر، مورانبه[5] یعنی شکوفهٔ انبه در دست، و از شراب[6] شهوت و جوانی مست، هار گل در گردن انداخته و در صحن باغ و گلستان با زنان رقاص خوشخوان به عیش و عشرت و راگ و رنگ پرداخته، در دست چپ بیرهٔ پان دارد و در[7] لهو و لعب و خنده و بازی با زنان، و بوق می‌نوازد و به نغمه خوانی و رقص می‌پردازد، و در راگ مالاها[8] اکثر به جای تصویر این راگنی صورت کانه با صفات مذکوره می‌نویسند.

پنجم اساوری به فتح همزه و سین مهملهٔ ممدوده و واو مفتوحه و رای مکسوره و یای معروف، جات آن اودو بود و ترکیب و ترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن دهن سمپ باشد و سُر دهیوت گریه اوست، و آن را درهیم رُت در دویم پهر روز خوانند، و صورتش در راگ مالا زنی بود سیاه فام، نازك اندام، ساری سفید پوشیده و کهور کافور در بدن کشیده و مارهای کلان بردست و پایش پیچیده و مویها را برسرجوره بسته، و میان آب برقلهٔ کوهی در صحرا نشسته، و در بعضی راگ مالاها آن را به صفات مذکوره از برگ درختان ته بندی برمیان بسته برهنه می‌نویسند.

نوع ششم: دربیان راگنی‌های میگه راگ.

و آن نیز پنج است:

اول تنك به فتح تای فوقانی مثقله و نون منونه و کاف تازی خفیفه،

۱ـ ب ندارد: درهیم ... خوانند. ۲ـ ب: بسنت رُت درنصف روز.

۳ـ ب ندارد. ۴ـ الف ندارد. ۵ـ ب ندارد. ۶ـ ب: شراب و شهوت جوانی.

۷ـ الف ندارد. ۸ـ الف: راگ مالا.

جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن[1] سرگم پدهن باشدو سُر کهرج گریه اوست، و آن را در بر کهاُرت در نصف شب خوانند. و صورتش در راگ مالا زنی بود بیوگنی یعنی فراق زده که برای اطفای حرارت فراق از برگ گل کنول بستر نهاده و بر آن بیتاب و بیقرار افتاده.

دویم ملار به‌میم مفتوحه و لام ممدوده ورا، جات [۱۲۲ الف] آن اودو بود و ترکیب و ترتیب سُرهای پنجگانهٔ آن دهن رگم باشد و سُر دهیوت گریه‌اوست. و آنرا در بر کهاُرت در نصف شب خوانند، وصورتش در راگ مالا زنی بود جوان، صبیحه، از درد فراق نایك زرد و ضعیف گشته و از گلهای یاسمن[2] همه زیور بسته، و گریان و بریان سازبین نوازان در یاد نایك به‌کنج فراق[3] نشسته.

سیوم گوجری به ضم کاف عجمی خفیفه و واو معروف و جیم تازی خفیفهٔ موقوف و رای مکسور و یای معروف، جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن رگم پده نس[4] باشد و سُر رکهبه گریه اوست، و آن را در بر کهاُرت در پهر اول روز خوانند. وصورتش در راگ مالا زنی بود جمیله، جوان، باریك میان، خوش‌الحان، نغمه خوان، انگیای زرد و ساری سرخ در بر وهرهفت کرده آراسته و پیراسته به‌صد زیور.

چهارم بهوپالی به بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام مکسور و یای معروف، جات آن سنپورن بود، و ترکیب و ترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سگم دهن پر باشدو سُر کهرج گریه‌اوست، وآن را در بر کهاُرت[5] در پهر اول شب خوانند، و صورتش در راگ مالا زنی بود صبیحه، صاحب حسن، ساری سفید پوشیده و کهور زعفران در بدن

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: یاسمین. ۳ـ ب ندارد. ۴ـ ب: سرگم پدهن. ۵ـ الف وج ندارد: در بر کهاُرت.

کشیده هارگل درگردن انداخته و به عیش وعشرت پرداخته و به‌زیور تمام آراسته ونگار بسته با نایك دست درگردن یکجا نشسته.

پنجم دیسکار به دال خفیفهٔ مکسور[۱] و یای مجهول و سین مهملهٔ موقوف وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورا، جات آن سنپورن بود و ترکیب وترتیب سُرهای هفتگانهٔ آن سرگم پدهن باشد[۲] و سُرکهرج گریه اوست، وآن را دربرکهاُرت در اواخر شب خوانند، و صورتش در راگ مالازنی بود صبیحه، صاحب جمال، عنبرین خال، بادام چشم، نارپستان، سیمین بدن، پسته دهان، مالای مروارید درگردن انداخته وازکهور صندل آرایش بدن ساخته، به‌زیور آراسته ونگاربسته، بانایك بازی کنان به‌صد نازوکرشمه یکجا نشسته.

شعبهٔ چهارم: در بیان پترها یعنی پسران راگ‌های ششگانه،
وآن نیز متنوع است به شش نوع:
نوع اول: در بیان پترهای بهیرون راگ،
وآن هشت است:

[۱۲۲ ب] اول هرکه به‌فتح ها ورا وکاف تازی ثقیله.

دویم تلك به‌کسرتای فوقانی خفیفه و فتح لام وکاف تازی خفیفه.

سیوم پوریابه‌ضم بای عجمی خفیفه و واو[۳] معروف ورای‌موقوف وبای تحتانی ممدوده.

چهارم ما دهو به‌میم ممدوده و دال ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول.

پنجم سوهو به سین مهملهٔ مضموم و واو معروف وهای مضموم و واو مجهول.

ششم بلنیه به فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون لام ونون مکسور و یای مجهول وها[۴].

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف: وای. ۴ـ ب: های موقوف.

هفتم مده به‌فتح میم و دال ثقیله.

هشتم پنچم به‌فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح ومیم.

نوع دویم: در بیان پترهای مالکوس راگ.

وآن نیز هشت است:

اول مارو به میم ممدوده ورای مضموم و واو معروف.

دویم میواد به‌میم مکسور ویای مجهول[1] و واو ممدوده ودال[2] مثقله.

سیوم[3] بدهنس به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون دال مثقله و های مفتوحه و نون منونه وسین مهمله.

چهارم پربل به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ولام.

پنجم چند رك به‌فتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه و دال خفیفهٔ مفتوح ورای متصله[4] وکاف تازی خفیفه.

ششم نند به‌نونین، نون اول مفتوح و ثانی منونه ودال خفیفه.

هفتم بهنور به‌فتح بای موحدهٔ ثقیلهٔ[5] مغنونه و واو مفتوحه ورا.

هشتم کهوکهر به‌کافین تازیین ثقیلتین، کاف اول مضموم و واو مجهول وکاف ثانی مفتوح ورا، وبعضی به جای آن مشتانگ نویسند به‌کسر میم و سکون شین معجمه وتای فوقانی مثقلهٔ ممدوده ونون مغنونه وکاف عجمی خفیفه، وبعضی به‌جای آن بدهنس نویسند.

نوع سیوم: در بیان پترهای هندول راگ:

وآن نیز[6] هشت است:

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف: دا. ۳ــ الف ندارد: سیوم... مثقله.

۴ــ ب: مهمله. ۵ــ ج می‌افزاید: ونون. ۶ــ ب ندارد.

اول چندربنب به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال[1] خفیفهٔ مفتوح ورای متصله و کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه وایضاً بای موحدهٔ خفیفه.

دویم منگل به‌فتح میم[2] و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح[3] و لام.

سیوم سوبها به سین مهملهٔ مضموم و واو مجهول و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده.

چهارم[4] آنند به‌الف ممدوده و نونین، نون اول مفتوح و ثانی منونه و دال خفیفه.

پنجم[5] بنود به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون مضموم و واومجهول و دال خفیفه.

ششم پردهن به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و دال ثقیلهٔ مفتوح و نون.

هفتم گورا به‌فتح عجمی خفیفه و سکون واو ورای ممدوده.

هشتم ببهاس به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و بای موحدهٔ [۱۲۳ الف] ثقیلهٔ ممدوده و سین مهمله، و آن را بها سکر نیزگویند، بدون بای موحدهٔ اول و باقی[6] حروف و حرکات مذکوره وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ورا.

نوع چهارم: در بیان پترهای دیپك راگ.

وآن نیز هشت است.

اول کنتل به‌ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و تای فوقانی خفیفهٔ مفتوح ولام.

۱ــ ب ندارد: ودال... منونه. ۲ــ ب: میم مفتوح. ۳ــ ب ندارد.
۴ــ الف: چهار. ۵ــ الف ندارد. ۶ــ الف و ج ندارد.

دویم کمل به کاف تازی خفیفه و میم مفتوحتین ولام ، و به جای میم واو نیز استعمال می کنند و کول گویند.

سیوم کلنگ به فتح کاف تازی خفیفه و کسر لام و نون منونه و کاف عجمی خفیفه و در آخـر به‌جای کاف عجمی دال خفیفه ورای متصله نیز استعمال کنند و کلندر گویند .

چهارم چنپك به‌فتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه و بای عجمی وکاف تازی خفیفتین، به‌اول مفتوح.

پنجم کسنبه به ضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیله، و به جای نون و بای موحدهٔ ثقیله میم نیز استعمال کنند وکسم گویند.

ششم رام به‌رای ممدوده ومیم .

هفتم لهل به‌فتح لام وکسرها و ایضاً لام.

هشتم همال به های مکسور ومیم ممدوده ولام.

نوع پنجم: در بیان پترهای سری راگ .

وآن نیز هشت است.

اول سندهو بـه‌کسر سین مهمله و نون منونه و دال ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول.

دویم مالو به‌میم ممدوده ولام مضموم و واو مجهول .

سیوم گوند به فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و نون مغنونه و دال مثقله، وبعضی به جای آن کلیان نویسند ، به‌فتح کاف تـازی خفیفه و کسر لام مشددهٔ ممدوده با یای مشمومه ونون، و بعضی همیر نویسند، به‌های مفتوح ومیم مکسور ویای معروف ورا.

چهارم گن ساگر به ضم کاف عجمی خفیفه و سکون و نون و سین

مهملهٔ ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا.

پنجم کنبه به ضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیله.

ششم گنبهیر به‌فتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور ویای معروف و را.

هفتم سنکر به‌فتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ورا، و بعضی به جای آن اگد نویسند، به‌فتح همزه وکاف عجمی خفیفه ودال مثقله و درین اسم به جای دال مثقله تای فوقانی مثقله نیز استعمال کنند واگت گویند.

هشتم بهاگرا به کسر بای موحدهٔ خفیفه وهای ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده، و بعضی به جای آن[1] بگد نویسند به بای موحده [۱۲۳ ب] وکاف عجمی خفیفتین، به‌اول مکسور وثانی مفتوح و دال مثقله، و درین اسم به جای کاف[2] عجمی خفیفه کاف تازی خفیفه و به جای دال مثقله تای فوقانی مثقله نیز استعمال کنند وبکت گویند.

نوع ششم: در بیان پترهای میگه راگ.

وآن نیز هشت است:

اول جالندهر به‌جیم تازی خفیفهٔ ممدوده ولام مفتوحه ونون منونه و دال ثقیلهٔ مفتوح ورا.

دویم سارنگ به سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه ونون منونه و کاف عجمی خفیفه.

سیوم نت‌ناراین به‌نون‌مفتوح وسکون تای‌فوقانی‌مثقله ونون ورای ممدودتین وهمزهٔ ملینه ونون.

۱ــ ج: آن را. ۲ــ ب ندارد: کاف... و بجای.

چهارم سنکرابهرن به‌فتح سین‌مهمله و نون منونه و کاف تازی‌خفیفهٔ مفتوح ورای ممدوده و فتح‌بای موحدهٔ ثقیله وسکون‌را و نون .

پنجم کلیان به‌فتح کاف‌تازی خفیفه و کسر لام مشددهٔ ممدوده بایای مشمومه و نون .

ششم گج دهر به‌کاف عجمی و جیم تازی خفیفتین ، به فتح اول و سکون ثانی وفتح دال ثقیله و را .

هفتم گندهار به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نـون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده و را .

هشتم سهانا به‌سین مهملهٔ مفتوح وها و نون ممدودتین .

فصل چهارم: دربیان راگ وراگنی وپتربه‌حسب کل ناته‌مت .

و کل‌ناته به‌فتح‌کاف تازی‌خفیفه و کسرلام مشدده و نون ممدوده وتای‌فوقانی ثقیله ، رکهی بوده مجتهد درین‌علم، وآن منشعب است به‌سه‌شعبه :

شعبهٔ اول : دربیان راگ‌ها .

بایددانست که راگ‌ها به‌حسب کل ناته‌مت نیز شش است ، اما هرراگی شش راگنی‌دارد ؛ و اسامی راگهای مذکوره اینست:

اول سری راگ به‌حروف وحرکاتی‌که درهنومان‌مت مذکور شد.

دویم بسنت راگ به‌فتح‌بای موحدهٔ‌خفیفه وسین مهمله ونون منونه وتای فوقانی خفیفه .

سیوم پنچم راگ به‌فتح‌بای عجمی خفیفه ونون‌منونه وجیم عجمی خفیفهٔ مفتوح و میم .

چهارم بهیرون راگ ایضاً به‌حروف و حرکات مذکوره.

پنجم میگه راگ ایضاً به‌حروف وحرکات مذکوره .

ششم نت‌ناراین به‌نون مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله ونون و

رای ممدودتین[1] و همزهٔ ملینه و نون .

پس‌از جمله راگ‌های مذکوره سه‌راگ که سری راگ و بهیرون و میگه باشد، مطابق هنومان مت است که سابق مذکور شد، وسه‌راگ دیگر که بسنت وپنچم و نت نارا‌ین [۱۲۴ الف] باشد ، بسنت درآن‌مت ازجمله راگنی‌ها است و پنچم و نت‌نارا‌ین ازجمله پترها.

شعبهٔ دویم: در بیان راگنی‌های راگ‌های شش‌گانهٔ مذکوره .

و آن متنوع است به شش‌نوع :

نوع اول : دربیان راگنی‌های سری راگ .

و آن شش است :

اول‌گوری به‌فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو ورای مکسور ویای معروف .

دویم کولاهل به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و لام ممدوده وهای مفتوحه و لام .

سیوم دهول به‌فتح دال ثقیله وسکون واو ولام .

چهارم رردرانی به‌ضم‌را وفتح‌دال‌خفیفهٔ مشدده ورای متصلهٔ‌ممدوده ونون مکسور ویای معروف .

پنجم مالکوس‌به‌میم‌ممدوده ولام‌موقوف وکاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح و سکون واو وسین مهمله .

ششم دیوگندهار به‌دال‌خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واو موقوف و فتح کاف‌عجمی خفیفه ونون منونه ودال[2] ثقیلهٔ ممدوده ورا.

نوع‌دویم: دربیان راگنی‌های بسنت‌راگ .

وآن نیز شش است :

اول اندولی به همزهٔ مفتوحه و نون منونه و دال خفیفهٔ مضموم و واو مجهول ولام مکسور ویای معروف ، وآن‌را بعضی‌اندهیالی نیزگویند

۱ــ ب : ممدوده . ۲ــ الف ندارد : ودال....ورا .

به‌فتح همزه و نون منونه و دال ثقیلهٔ موقوفه و یای تحتانی ممدوده ولام[1] مکسور و یای معروف .

دویم گمکی به فتح کاف عجمی خفیفه و سکون میم و کاف‌تازی خفیفهٔ مکسور و یای معروف .

سیوم پت منجری به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه و نون منونه وجیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور ویای معروف .

چهارم گود کری به‌فتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ودال‌مثقلهٔ موقوف و کاف عجمی ورای مکسورتین، وقیل کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و رای مکسور ویای‌معروف .

پنجم دهامکی به‌دال ثقیلهٔ ممدوده ومیم موقوفه وکاف تازی‌خفیفهٔ مکسور ویای معروف .

ششم دیوساکه به‌کسر دال خفیفه با یای مشمومه و سکون واو و سین مهملهٔ ممدوده وکاف‌تازی [۱۲۴ ب] ثقیله .

نوع‌سیوم: دربیان راگنی های پنچم راگ.

وآن نیز شش است :

اول تربینی به‌کسر تای فوقانی خفیفه و رای متصله وبای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح وقیل مکسور ویای مجهول[2] ونون مکسور ویای معروف ، و آن‌را درمتعارف به‌جای‌بای موحده واو مفتوحه خوانند وبدون یای[3]معروف آخر استعمال نمایند و ترون گویند .

دویم استنبه تیرتها به فتح همزه و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیلهٔ موقوف[4] و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف ورای موقوف و تای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده .

۱ــ الف: لا . ۲ــ الف: مجهو . ۳ــ الف‌ندارد. ۴ــ ب‌ندارد.

سیوم آبهیری به الف ممدوده و بای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور و یای معروف و رای، مکسور وایضاً یای معروف .

چهارم ککبه به‌کافین تازیین خفیفتین، به‌اول‌مضموم وثانی مفتوح[1] وبای موحدهٔ ثقیله .

پنجم براری‌به‌بای موحدهٔ‌خفیفهٔ مفتوح ورائین، به‌رای‌اول‌ممدوده و به‌ثانی مکسور ویای معروف .

ششم ساویری به‌سین مهملهٔ ممدوده و واو مکسور و یای معروف ورای مکسور وایضاً یای معروف .

نوع چهارم: در بیان راگنی‌های بهیرون راگ.

وآن نیز شش است :

اول بهیروی به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون یای تحتانی و رای موقوفه و واو مکسور و یای معروف .

دویم‌گوجری‌به‌کاف عجمی‌خفیفهٔ مضموم وواومعروف وجیم‌تازی خفیفهٔ موقوف و رای مکسور و یای معروف .

سیوم بهاکها به‌بای موحده و کاف تازی ثقیلتین ممدودتین .

چهارم بلاولی به بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و لام ممدوده و واو مفتوح و لام مکسور و یای معروف .

پنجم کرناتی به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را ونون ممدوده و تای فوقانی مثقلهٔ مکسور و یای معروف ، و همانا که در متعارف آن را کانهرا گویند .

ششم رگت‌هنسا به‌فتح را وکاف عجمی وتای فوقانی خفیفتین ، به سکون اول وثانی موقوف وفتح ها ونون منونه و سین مهملهٔ ممدوده .

نوع پنجم: در بیان راگنی‌های میگه‌راگ .

وآن نیز شش است :

۱ــ ب می‌افزاید : و بالعکس .

اول بنگالی به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و [۱۲۵ الف] کاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و لام مکسور و‌یای معروف.

دویم مدهرا به‌فتح میم وضم دال ثقیله ورای ممدوده .

سیوم کاموده‌به‌کاف تازی‌خفیفهٔ ممدوده ومیم مضموم وواو مجهول و دال خفیفه .

چهارم دهناسری به‌فتح دال ثقیله و نون ممدوده و کسر سین‌مهمله و رای متصله و‌یای معروف .

پنجم دیو تیرتها به‌دال خفیفهٔ مکسور و‌یای مجهول و واوموقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف و رای موقوف و تای فوقانی ثقیلهٔ ممدوده .

ششم دیوالی به‌دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو ممدوده و لام مکسور و‌یای معروف .

نوع ششم: در بیان راگنی‌های نت‌نارابن راگ .

وآن نیز شش است :

اول تروتکی به‌کسر‌تای فوقانی خفیفه ورای‌مضموم وواو مجهول و تای فوقانی مثقلهٔ موقوف و کاف تازی خفیفهٔ مکسور و‌یای معروف .

دویم تلگی به‌کسر تای‌فوقانی خفیفه وفتح لام و‌کاف‌عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، و بعضی‌آن‌را تیلنگی گویند به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و‌یای مجهول ولام مفتوح ونون منونه و‌کاف عجمی خفیفهٔ مکسور و یای معروف .

سیوم پوربی به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و رای موقوف وبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و‌یای معروف .

چهارم راما به‌را و میم ممدودتین .

پنجم گندهاری به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده و رای مکسور و یای معروف .

ششم سنده ملاری به کسر سین مهمله و نون منونه و دال ثقیلهٔ مضموم ومیم مفتوح ولام ممدوده ورای مکسور ویای معروف ؛ و بدون‌یا.

شعبهٔ‌سیوم: دربیان پترهای راگ‌های ششگانهٔ مذکوره.

بباید‌دانست که درین مت‌پترهای راگ‌های ششگانه‌نیز همان‌است که سابق درهنوهان مت‌مرقوم گشته به‌اندك اختلافی ؛ چنانکه صاحب این مت درین‌سه راگ که سری راگ و بهیرون ومیگه[1] باشد و به‌اتفاق هردومت راگ‌اند، درپترهای سری‌راگ به‌جای گوند وسنکر[2] وبهاگراسه[3] پتر کلیان واگده وبگده نوشته ؛ و هماناکه بگده عبارت ازبهاگرا باشد، و درپترهای بهیرون‌به‌جای تلك وپوریا وپنچم وسوهوچهارپتردیوساکه‌وللت ومالکوس و بلاول نوشته ، و هماناکه بلاول مراد ازسوهو باشد ، و درپترهای میگه به‌جای نت‌ناراین و سنکرابهرن و [۱۲۵ ب] کلیان سه پتر کیدارا و مارو وجلبهرت[4] نوشته ؛ ودرسه‌راگ دیگر که اختلاف است پترهای هندول را درپترهای بسنت نوشته و به‌جای بیهاس هندول را ازجمله پترها نگاشته، و پترهای دیپك را بعینه درپترهای پنچم نوشته ؛ و پترهای مالکوس را در پترهای نت ناراین نوشته ، و به‌جای مارو وبدهنس دوپتردیپك ومشتانگ[5] نگاشته . این‌بود اختلاف پترها درین‌مت وهنومان مت، والله‌اعلم .

فصل پنجم: در بیان راگ و راگنی وپتر به حسب سمیشر مت .

وسمیشر به‌ضم سین‌مهمله ومیم‌مکسور ویای‌مجهول وشین معجمهٔ مضموم ورا، نام مهادیو است واو مجتهد اول است درین‌علم .

۱ـ ب می‌افزاید : راگ. ۲ـ الف : سنکرا. ۳ـ ب‌ندارد : سه‌پتر .

۴ـ ج : جلهرت . ۵ـ ب : مشتنگ .

وآن منشعب است به چهار شعبه :

شعبهٔ اول: دربیان راگ‌ها .

بایددانست که درین مت نیز راگ‌های شش‌گانه همان است که سابق در کل‌ناته مت‌ایراد پذیرفته وآن سری راگ وبسنت وپنچم وبهیرون ومیگه و نت نارایناست به‌حروف وحرکاتی که در مت سابق مذکورشد ، پس‌ازین جمله سه‌راگ که سری راگ وبهیرون ومیگه باشد مطابق هنومان مت وکل ناته مت هردومت است ، و سه راگ دیگر که بسنت و پنچم و نت نارایین باشد مطابق کل‌ناته‌فقط ، ونیز هرراگی شش‌راگنی‌دارد .

شعبهٔ دویم: دربیان راگنی‌های راگهای ششگانهٔ مذکوره .

وآن ایضاً[1] متنوع است به شش نوع .

نوع‌اول: دربیان راگنی‌های سری راگ .

اول مالوی‌به‌میم ممدوده ولام‌موقوفه‌وواو مکسور ویای معروف، وآن را درمتعارف مالواگویند به‌واو ممدوده ، وبه‌جای لام را نیز استعمال کنند و مارواگویند .

دویم تربینی به‌کسر تای فوقای خفیفه و رای متصله وبای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون مکسور ویای معروف، وآنرا درمتعارف ترون‌گویند .

سیوم‌گوری به‌فتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ورای مکسور ویای معروف .

چهارم کیدارا به‌کاف‌تازی‌خفیفهٔ مکسور[2] ویای مجهول ودال‌خفیفه و رای ممدودتین .

پنجم مده ماده به‌فتح میم وسکون دال ثقیله ومیم ممدوده و ایضاً دال ثقیله .

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب ندارد .

ششم پهادکا به‌فتح بای عجمی خفیفه و های ممدوده و دال مثقلهٔ مکسور و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و در بعضی از نسخ پاهندکا نویسند ، به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده وفتح‌ها و نون منونه ودال مثقلهٔ مکسور وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و آن را در متعارف پهادی گویند [۱۲۶ الف] به فتح[۱] بای عجمی خفیفه و های ممدوده و دال مثقلهٔ مکسور و یای معروف، و به‌جای دال مثقله ، را نیز استعمال نمایند[۲] وپهاری[۳] خوانند .

نوع دویم: دربیان راگنی‌های بسنت راگ .

اول دیسی به‌دال‌خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وسین مهملهٔ‌مکسور[۴] ویای معروف .

دویم دیوگری به‌دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو موقوف و کسر کاف عجمی خفیفه ورای متصله ویای معروف .

سیوم بیراتی به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه وسکون یای تحتانی ورای ممدوده وتای فوقانی‌مثقلهٔ مکسور ویای معروف، وآنرا درمتعارف به‌جای تای فوقانی مثقله، را استعمال‌کنند و بیراری گویند ، و درین‌صورت بدون یای تحتانی نیز اطلاق نمایند و براری‌گویند .

چهارم تودکا به‌تای فوقانی مثقلهٔ مضموم و واو مجهول ودال‌مثقلهٔ مکسور و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وآن را درمتعارف بدون کاف مذکور استعمال‌کنند و تودی گویند به‌یای معروف آخر .

پنجم‌للتا به‌لامین، به‌لام اول مفتوح وبه‌ثانی مکسور و تای‌فوقانی خفیفهٔ ممدوده .

ششم هندولی به‌بای مکسوره ونون منونه ودال مثقلهٔ‌مضموم وواو

۱ـ ب ندارد: بفتح...یای معروف .　۲ـ ب: کنند .　۳ـ ب‌ندارد: و پهاری خوانند .　۴ـ الف ندارد .

مجهول ولام‌مکسور ویای معروف، وآن‌را متعارف بدون‌یای آخر استعمال کنند وهندول گویند .

نوع سیوم: در بیان راگنی‌های بهیرون راگ .

اول بهیروی به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله و سکون یای تحتانی و رای موقوف و واو مکسور ویای معروف .

دویم گنجری[1] به‌ضم کاف عجمی خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح[2] ورای مکسور ویای معروف ، وآن‌را درمتعارف به‌جای‌نون منونه و واو معروف استعمال کنند وگوجری گویند .

سویم ریوا به‌رای مکسور ویای مجهول و واو ممدوده .

چهارم گنکری به‌ضم کاف عجمی خفیفه وسکون نون وکاف‌تازی خفیفهٔ مفتوح ورای مکسور ویای معروف ، وآن را درمتعارف به‌جای‌رالام استعمال کنند وگنکلی گویند .

پنجم بنگالی به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و نون منونه و کاف‌عجمی خفیفهٔ ممدوده و لام مکسور ویای معروف ، و آن را بدون یای آخر نیز[3] استعمال کنند و بنگال گویند .

ششم بهلی به‌ضم بای موحدهٔ خفیفه وسکون‌ها ، وقیل به‌فتح‌الاول وضم‌الثانی، ولام مکسور ویای معروف.

نوع چهارم: در بیان راگنی های پنچم راگ .

[۱۲۶ ب] اول بیهاس به کسر بای موحدهٔ خفیفه[4] و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و سین مهمله .

دویم بهوپالی به بای موحدهٔ ثقیله مضموم و واو مجهول و بای

۱ــ الف : دوکنجر . ۲ــ الف نـدارد . ۳ــ ب نـدارد.

۴ــ الف ندارد: خفیفه و بای موحده .

عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام مکسور ویای معروف .

سیوم کرناتی بەفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون ممدوده وتای فوقانی مثقلهٔ مکسورویای معروف، وآن را درمتعارف کانهرا گویند.

چهارم بدهنسکا بەفتح بای موحدهٔ[1] خفیفه وسکون دال مثقله وهای مفتوحه ونون منونه وسین مهملهٔ مکسور و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ، و درمتعارف بدون کاف ممدودهٔ آخر استعمال کند وبدهنس گویند.

پنجم مالسری بەمیم ممدوده و لام‌موقوفه و کسر سین‌مهمله ورای متصله ویای معروف .

ششم پت منجری بەفتح بای عجمی‌خفیفه وسکون تای فوقانی‌مثقله ومیم مفتوحه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و رای مکسور و یای معروف .

نوع پنجم: دربیان راگنی‌های میگه راگ .

اول ملار بەمیم مفتوحه ولام ممدوده و را .

دویم سورته بەسین‌مهملهٔ مضموم و واو مجهول و رای مفتوحه و تای فوقای اثقل .

سیوم ساویری بەسین مهملهٔ ممدوده و واو مکسور ویای‌معروف و رای مکسور وایضاً یای معروف ، و دربعضی از نسخ بەجای سین مهملهٔ ممدوده وکاف تازی خفیفهٔ ممدوده[2] مرقوم است .

چهارم کوسکی بەفتح کاف تازی خفیفه وسکون واو وسین مهمله و کاف[3] تازی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ، وآن را درمتعارف مالکوس گویند ، به میم ممدوده ولام موقوفه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو وسین مهمله .

۱ــ ج ندارد . ۲ــ ب : مشدده . ۳ــ ب: وکسر کاف تازی‌خفیفه.

پنجم گندهاری به‌فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور و یای معروف، وآن را درمتعارف بدون یای آخر استعمال کنند وگندهار گویند.

ششم هرسنگار به‌فتح ها وسکون را وکسر سین مهمله ونون‌منونه وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ورا.

نوع ششم: دربیان راگنی‌های نت ناراین راگ.

اول کامود به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه.

دویم کلیان به‌فتح کاف تازی خفیفه وکسر لام مشددهٔ ممدوده[1] بایای مشمومه ونون.

سیوم آبهیری بـه الف ممدوده وبای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور و یـای معروف ورای مکسور و ایضاً یای معروف.

[۱۲۷ الف] چهارم نـاتکی به نون ممدوده و تای فوقانـی مثقلهٔ موقوف وکاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

پنجم سارنگ به سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه ونون منونه و کاف عجمی خفیفه.

ششم نت همیر به‌فتح نون وسکون تای فوقانی مثقله وهای‌مفتوحه ومیم مکسور ویای معروف ورا.

شعبهٔ سیوم: دربیان پتر[2] های راگهای ششگانهٔ مذکوره.

بباید دانست که در این مت نیز پترهای راگ‌های شش‌گانه همان است که در دو مت سابق‌گذشت به‌اندك اختلافی، چنانکه بدهنس و کلیان وسارنگ که به حسب هردومت سابق ازجمله پترهااند، و ببهاس که‌به‌حسب

۱ــ ب ندارد.   ۲ــ الف ندارد: پترهای... مت نیز .

مت اول پتر است فقط، درین مت از جمله راگنی‌ها نوشته و به جای آنها دیگر پترها نگاشته، والله اعلم.

شعبهٔ چهارم: دربیان رُت یعنی فصل و وقت خواندن هر راگ وراگنی.

وآن[1] متنوع است به دونوع:

نوع[2] اول: دربیان رُت یعنی فصل و موسم خواندن هر راگ وراگنی.

باید دانست که فصل و اوقات خواندن هرراگ وراگنی آنچه[3] به حسب هنومان‌مت بود، سابق هریکی در محل خود ایراد پذیرفته و آنچه به حسب دومت اخیر است درین محل ایراد می‌یابد. و پوشیده‌نماند که سری راگ را باراگنی های او در سسرُت خوانند، وآن دوماهِ ماه و پهاگن باشد، وبسنت راگ را باراگنی‌های او در بسنت رُت خوانند، وآن دوماه چیت و بیساکه[4] باشد، و پنچم راگ را[5] باراگنی‌های اودرسردُوت خوانند، وآن دوماه کوار و کاتك باشد، و بهیرون راگ را[6] با راگنی‌های او در[7] گریکهم رُت خوانند، وآن دوماه جیته[8] واساده باشد، و میگه راگ را باراگنی‌های او در برکها رُت خوانند وآن دوماه ساون وبهادون باشد، ونت نارابن راگ[9] را باراگنی‌های اودرهیم رُت خوانند وآن‌دوماه اگهن و پوس باشد.

نوع دویم: دربیان اوقات هرراگ وراگنی به‌طریق اجمال.

بدان‌که بهوپالی[10] و بهیروی و دیوساکه ومده ماده و بلاول و

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ج ندارد. ۳ــ ب: زآنچه. ۴ــ الف: بیساك.
۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ الف ندارد: درگریکهم ... راگنی‌های او. ۸ــ ب: میگه. ۹ــ ب ندارد: راگ را. ۱۰ ب: بهوپال.

ملار وبنگالی وسیام وگوجری و دهنا سری ومالسری ومیگه واگ و پنچم ودیسکارو بهیرون وللت و بسنت این همه را وقت صبح خوانند. وکوسك وساویری وپت منجری و ریوا وگنکری ورام کری و سورتهی این همه در اول پهر روزخوانند، وبراری وتودی وکامود وکرائی وگندها ری وناگ‌ـ شبد و دیسی و سنکرا بهرن این همه در دویم پهر روز خوانند . و سری‌ـ راگ و مالوا وگوری و ترون ونت و[۱۲۷ ب]کلیان ونند وکیدار وکر‌ـ ناتی وآبهیری و بدهنس وپهاری[۱] وهرنه نات از سیوم پهر روز تا نصف شب خوانند، وسوای این فصول و اوقات مذکوره هرگاه[۲] شوق خواننده غالب باشد یا هروقت که آقا حکم کند و بفرماید هرراگ وراگنی که باشد، همه وقت جایز داشته‌اند کـه نغمه همه[۳] وقت خوش آینده و آرام بخش است .

فصل ششم: دربیان‌راگ‌وراگنی وپتروبهارجا به‌حسب‌بهرت‌مت.
وبهرت به فتح بای موحدهٔ ثقیله وسکون را و تای فوقانی خفیفه، نام دیوتائی[۴] است ، و بعضی‌گویند نام رکهی است مجتهد درین علم. و آن منشعب است به سه شعبه :

شعبهٔ اول: در بیان راگ‌ها به حسب بهرت مت.
باید دانست‌که راگ‌ها به حسب بهرت مت[۵] مطابق هنومان مت است وآن شش راگ است:

اول بهیرون.
دویم مالکوس.
سویم هندول.

۱ـ الف: پاهاری. ۲ـ ب: هرگاه که . ۳ـ ب ندارد: همه وقت.
۴ـ ب ندارد: دیوتائی... نام. ۵ـ الف ندارد .

چهارم دیپك.

پنجم سری راگ.

ششم میگه به حروف و حرکاتی که در هنومان مت مذکور شد.

و هرراگی پنج راگنی وهشت پتر یعنی پسر دارد، و بازهرپتری یك بهارجا یعنی زن دارد، چه‌بهارجا به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده ورای موقوفه و جیم تازی خفیفهٔ ممدوده به معنی زن باشد، چنانکه بعد ازین به‌تفصیل مذکور شود، انشاءالله تعالی.

شعبهٔ دویم: در بیان راگنی‌های راگ‌های ششگانهٔ مذکوره.

وآن متنوع است به شش نوع:

نوع اول: در بیان راگنی‌های بهیرون راگ.

وآن پنج است:

اول مده مادهوی به‌فتح میم و سکون دال ثقیله ومیم[1] ممدوده و دال ثقیلهٔ مفتوح و واو مکسور ویای معروف، وآن را بدون واو ویای‌آخر نیز خرانند ومده ماده‌گویند.

دویم للتا به‌لامین لام اول مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده.

سیوم براری به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه ورائین، به‌رای اول ممدوده وثانی مکسور ویای معروف.

چهارم بهیروی به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله وسکون یای تحتانی ورای موقوف و واو مکسور ویای معروف.

پنجم بهلی به‌ضم بای موحدهٔ خفیفه و سکون‌ها، و قبل بفتح‌الاول

۱ــ ب ندارد: ومیم... ثقیله.

و ضم‌الثانی ، و لام مکسور و یای معروف ، و آن را بدون یای آخر نیز خوانند.

نوع دویم: در بیان راگنی‌های مالکوس راگ.

و آن نیز پنج است :

اول گوری به‌فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو ورای مکسور و یای معروف.

دوم دیاددهی به‌دال خفیفهٔ[۱۲۸ الف]مفتوح ویای تحتانی‌ممدوده وایضاً دال خفیفهٔ مفتوح و دال ثقیلهٔ مکسور و یای معروف ، و بعضی به‌جای لفظ ددهی ، وتی استعمال کنند ، به‌واو مفتوح و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف ودیاوتی گویند .

سیوم تودی به‌تای فوقانی مثقلهٔ مضموم و واو مجهول و دال مثقلهٔ مکسور و یای معروف.

چهارم کهنباوتی به‌فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

پنجم ککب به‌کافین تازیین‌خفیفتین، به‌کاف اول مضموم[1] وبه‌ثانی مفتوح و بای موحدهٔ خفیفه.

نوع سیوم: در بیان راگنی‌های هندول راگ.

وآن نیزپنج است :

اول رام کلی به‌رای ممدوده و میم موقوف وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام مکسور ویای معروف.

دویم مالاوتی به میم ولام ممدردتین و واو موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف .

۱ــ ب: مفتوح و بثانی مضموم و بالعکس وبای الخ .

سیوم اساوری به همزهٔ مفتوحه وقیل الف وسین مهملهٔ ممدودتین و واو موقوف و رای مکسور ویای معروف.

چهارم[1] دیواری به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و واو ممدوده ورا ویای معروف.

پنجم گنکلی به ضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون و کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام مکسور ویای معروف.

نوع چهارم : در بیان راگنی‌های دیپك راگ.

وآن نیز پنج است :

اول کیدارا به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و دال خفیفه و رای ممدودتین.

دویم گونرا به‌فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و نون مغنونه[2] ورای ممدوده.

سیوم گوند به‌فتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو ونون مغنونه و دال مثقله.

چهارم گوجری به‌کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف وجیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور ویای معروف.

پنجم رردراونی به‌ضم را و تشدید دال خفیفه ورای متصلهٔ ممدوده و واو موقوف یا مفتوح[3] و نون مکسور و یای معروف، وآن را بدون واو نیز خوانند وردرانی گویند.

نوع پنجم: در بیان راگنی‌های سری راگ.

وآن نیز پنج است:

۱ــ الف ندارد: چهارم... معروف. ۲ــ الف ندارد: و نون مغنونه.

۳ــ ب ندارد: یا مفتوح.

اول سند هوی به‌کسر سین مهمله و نون منونه ودال ثقیلهٔ و واو مکسور ویای معروف.

دویم[1] کافی به‌کاف تـازی خفیفهٔ ممدوده و فای مکسور و یـای معروف، و معلوم نیست[2] که اصل نامش در هندی[3] چیست زیرا[4] که حرف فادر هندی‌نیست مگر آنکه به‌جای فابای عجمی ثقیله خوانند وکاپهی‌گویند، واصل[5] کاپهی باشد وکافی به‌فا معرب او بود.

سیوم تهمری به‌ضم تای فوقانی اثقل وسکون میم [۱۲۸ ب] ورای مکسور ویای معروف، وآن را در ملك پورب بسیارخوانند.

چهارم بچترا به‌بای موحده و جیم عجمی خفیفتین به اول مکسور وثانی مفتوح و تای فوقانی خفیفهٔ مشدده ورای متصلهٔ ممدوده.

پنجم سرهتهی به‌کسر سین مهمله و سکون[6] رای و های مفتوحه وتای فوقانی اثقل و قبل مثقلهٔ مکسور ویای معروف.

نوع ششم: دربیان راگنی‌های میگه راگ.

وآن نیز پنج است:

اول ملار به میم مفتوح ولام ممدوده ورا.

دویم سارنگ به‌سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه.

سیوم دیسی به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای مجهول وسین مهملهٔمکسور ویای معروف.

چهـارم رت بلبه به‌فتح را و سکون تای فوقانی خفیفهٔ و بـای موحدهٔ خفیفه ولام مشدده و بای موحدهٔ ثقیله.

۱ـ الف ندارد: دویم... یای معروف. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ الف: هندوی.
۴ـ الف: زایر: ۵ـ ب ندارد: واصل... بود. ۶ـ الف ندارد.

پنجم کاویری به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و واومکسور و یای معروف ورای مکسور وایضاً یای معروف.

شعبهٔ سیوم: دربیان پترهای راگ‌های ششگانهٔ مذکوره و ذکر بهارجاهای آنها.

وآن نیز متنوع است به‌شش نوع:

نوع اول: در بیان پترهای بهیرون راگ و ذکر بهارجاهای آنها.

وآن نیز[1] منقسم است به‌دوقسم:

قسم اول: دربیان پترهای بهیرون راگ.

وآن هشت است:

اول دیوساکه به‌کسر دال خفیفه با واو[2] مشمومه و سکون واو و سین مهملهٔ ممدوده وکاف تازی ثقیله.

دویم للت به‌لامین لام اول مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانی خفیفه.

سیوم هرکه به‌ها ورای مفتوحتین وکاف تازی ثقیله.

چهارم مادهو به‌میم ممدوده و دال ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول.

پنجم بلاول به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ولام ممدوده وواومفتوح ولام ثانی.

ششم بنگال به‌فتح بای[3] موحدهٔ خفیفه و نون منونه[4] وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام.

هفتم بیهاس به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وبای[5] موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و سین مهمله.

۱ــ ب و ج ندارد. ۲ــ الف: و او. ج: و بای. ۳ــ الف ندارد.
۴ــ ب: مغنونه. ۵ــ ب ندارد: و بای موحدهٔ ثقیله.

هشتم پنچم به‌بای عجمی خفیفهٔ[1] مفتوح و نون منونه و فتح جیم عجمی خفیفه ومیم.

قسم دویم: در بیان بهارجاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره.

اول سوها به‌سین مهملهٔ مضموم و واو معروف وهای ممدوده.

دویم بلاولی به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه ولام ممدوده و واوموقوفه و لام مکسور و یای معروف.

سیوم سورتهی به‌سین مهملهٔ مضموم و واومجهول ورای موقوف وتای فوقانی اثقل مکسور و یای معروف .

چهارم کنبهاری به‌ضم کاف تازی خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور ویای معروف.

پنجم انـداهی به‌فتح همزه و نـون منونه و دال خفیفهٔ ممدوده [۱۲۹ الف] وهای مکسور ویای معروف .

ششم بهل گوجری به فتح بای موحدهٔ خفیفه و ضم‌ها و سکـون لام وکاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف وجیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور ویای معروف.

هفتم پت منجری به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانـی مثقله و میم مفتوحه و نون منونه و جیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور و یای معروف.

هشتم میروی به میم مکسور ویای مجهول ورای مـوقوف و واو مکسور و یای معروف .

نوع دویم: در بیان پترهای مالکوس راگ و بهارجاهای آنها.

وآن نیز منقسم است به‌دوقسم:

۱ــ ب ندارد.

قسم اول : در بیان پترهای هشتگانهٔ مالکوس راگ.

اول گندها را به فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده و را .

دویم سده به ضم سین مهمله و تشدید دال ثقیله .

سیوم مکر به میم مفتوح وقیل مضموم وفتح کاف تازی خفیفه ورا .

چهارم تریچهن[1] به کسر تای فوقانی خفیفه ورای متصله و یای معروف و جیم عجمی ثقیلهٔ مفتوح و نون .

پنجم سهانا به سین مهملهٔ مفتوح وها و نون ممدودتین .

ششم سکت بلبه بـه سین مهملهٔ مفتوح و کاف تازی وتای فوقانی خفیفتین ، به فتح اول و سکون ثانی و فتح بای موحدهٔ خفیفه و لام مشدده و بای موحدهٔ ثقیله.

هفتم مالی گورا به میم ممدوده ولام مکسور و یای معروف وفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو ورای ممدوده .

هشتم کامود به کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم مضمومه و واو مجهول و دال خفیفه .

قسم دویم : در بیان[2] بهارجاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره .

اول دهناسری به دال ثقیلهٔ مفتوح و نـون ممدوده و سین مهملهٔ مکسور[3] ورای متصله [4] و یای معروف .

دویم مالسری به میم ممدوده ولام موقوف و باقی حروف وحرکات مذکوره .

سیوم جیت سری به فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و تای[5] فوقانی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف وحرکات مذکوره .

۱ـ ب : بچهن . ۳ـ الف : یا . ۴ـ الف وج ندارد .

۲ـ ج می‌افزاید : مکسور. ۵ـ ب ندارد : وتای ... مذکوره .

چهارم سگهرائی به ضم سین مهمله و سکون کاف عجمی ثقیله و رای ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف.

پنجم درگا به‌ضم‌دال‌خفیفه وسکون‌را وکاف عجمی‌خفیفهٔ ممدوده.

ششم‌گندهاری به فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیلهٔ ممدوده ورای مکسور ویای معروف.

هفتم بهیم پلاسی به بای موحدهٔ ثقیلهٔ مکسور و یای معروف و میم موقوف و بای عجمی خفیفهٔ مفتوح و [۱۲۹ ب] لام ممدوده و سین مهملهٔ مکسور ویای معروف.

هشتم‌کامودی‌به‌کاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده ومیم مضموم وواو مجهول ودال خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

نوع سیوم: در بیان پترهای هشتگانهٔ هندول راگ و ذکر بهار-جاهای آنها.

وآن نیزمنقسم است به دوقسم است:

قسم اول: دربیان پترهای هشتگانهٔ هندول راگ.

اول بسنت به فتح بای موحدهٔ خفیفه و سین مهمله و نون منونه و تای فوقانی خفیفه.

دویم مالوا به میم ممدوده ولام موقوفه وواو ممدوده.

سیوم مارو به میم ممدوده ورای مضموم وواو معروف.

چهارم‌کسل به ضم‌کاف تازی خفیفه وفتح[۱] سین مهمله ولام.

پنجم بکهاربند به فتح بای موحدهٔ خفیفه وکاف تازی ثقیلهٔ ممدوده ورای موقوفه و بای موحدهٔ خفیفهٔ مفتوح ونون منونه و دال خفیفه، و در متعارف بکهار استعمال‌کنند فقط، بدون جزو ثانی‌که بند باشد.

۱ــ ب ندارد.

ششم لنك دهن به لام مفتوح ونون منونه وکاف‌تازی خفیفهٔ‌موقوف ودال خفیفه وهای مفتوحتین ونون .

هفتم ناگ دهن به نون ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف ودال ثقیلهٔ مضموم ونون .

هشتم دهول به فتح دال ثقیله وسکون وواو و لام .

قسم دویم : دربیان بهارجاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره .

اول لیلاوتی به لامین ، لام اول مکسور و یای معروف و لام ثانی ممدوده و واو موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسوروپای معروف .

دویم کیروی به فتح‌کاف تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و رای موقوفه وواو مکسور ویای معروف .

سیوم چیتی به فتح جیم عجمی خفیفه وسکون یای تحتانی و تای فوقانی خفیفهٔ مکسورویای معروف .

چهارم پوربی به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و رای موقوف وبای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ویای معروف[1] .

پنجم پاراوتی به‌بای عجمی‌خفیفه ورای ممدودتین و واو موقوف و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف .

ششم ترون به‌تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و رای متصله و واو مفتوح و نون .

هفتم دیوگری به‌دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و واو موقوف وکسر کاف عجمی خفیفه ورای متصله ویای معروف .

هشتم سرستی به‌ضم سین مهمله وسکون را وسین مهملهٔ مفتوح و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف .

۱ــ ب ندارد .

نوع چهارم: در بیان پترهای دیپك راگ وذکر بهارجاهای آنها .
وآن نیز منقسم است به‌دوقسم :
قسم اول: در [۱۳۰ الف] بیان پترهای هشتگانهٔ دیپك راگ .
اول کسم به‌ضم کاف تازی‌خفیفه وسین مهمله ومیم .
دویم تنك به‌فتح[1] تای فوقانی مثقله ونون منونه وکاف‌تازی‌خفیفه.
سیوم نت‌ناراین به‌فتح نون وسکون تای فوقانی مثقله ونون ورای ممدودتین وهمزهٔ ملینه و نون .
چهارم بهاگرا به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و های ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف ورای ممدوده .
پنجم پهرودست به کسر بای عجمی ثقیله ، و قیل بفتحه ، و رای مضموم و واو مجهول و فتح دال خفیفه و سکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفه .
ششم رهس منگلا به رای و های مفتوحتین و سکون سین مهمله و میم مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح و لام ممدوده ، و بعضی به‌جای ها بای موحدهٔ ثقیله استعمال کنند وربهس منگلاگویند.
هفتم منگلاشتك به میم مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفهٔ مفتوح ولام ممدوده و شین معجمهٔ موقوف و فتح تای فوقانی مثقله وکاف تازی خفیفه .
هشتم ادانو به همزهٔ مفتوحه و دال مثقلهٔ[2] ممدوده و نون مضموم و واو مجهول ، ودرمتعارف به‌جای واو الف استعمال کنند و اداناگویند .
قسم دویم : در بیان بهار جاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره.
اول منگل‌گوجری به فتح میم و نون منونه وکاف عجمی خفیفهٔ

۱ــ ب : بتای فوقانی مفتوح . ۲ــ الف ندارد .

مفتوح وسکون لام و کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفهٔ موقوف ورای مکسور و یای معروف.

دویم جیجا ونتی به‌فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و جیم تازی خفیفهٔ ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

سیوم مال گوجری به میم ممدوده و لام موقوف و کاف عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفهٔ موقوف و رای مکسور و یای معروف.

چهارم بهوپالی به‌بای موحدهٔ ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام مکسور ویای معروف.

پنجم منوهر به میم مفتوح و نون مضموم و واو مجهول و هـای مفتوح و را.

ششم اهیری به‌همزهٔ مفتوحه وهای مکسور و یای معروف و رای مکسور وایضاً یای معروف.

هفتم ایمن بـه همزهٔ مکسور و یای مجهول و میم مفتوح و قیل مکسور، ونون.

هشتم همیر به‌های مفتوح ومیم مکسور ویای معروف ورا.

[۱۳۰ ب] نوع پنجم: در بیان پترهای هشتگانهٔ سری راگ و ذکرد بهار جاهای آنها.

و آن نیز منقسم است به‌دوقسم:

قسم‌اول: دربیان پترهای هشتگانهٔ سری راگ.

اول سری‌رون به‌کسر سین مهمله ورای متصله ویای معروف و را و واو مفتوحتین و نون.

دویم کولاهل به‌فتح کاف تازی خفیفه وسکون واو ولام ممدوده و

های مفتوحه و لام .

سیوم ساونت به سین مهملهٔ ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه .

چهارم سنکرون به‌فتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی‌خفیفهٔ مفتوح و سکون را و واو مفتوحه و نون ، و بدون واو ونون آخر نیز استعمال کنند[1] .

پنجم راکیسر[2] به‌رای ممدوده و کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای مجهول وسین مهملهٔ مفتوح ورا .

ششم کهت راگ به‌فتح کاف تازی ثقیله وسکون تای فوقانی مثقله ورای ممدوده و کاف عجمی خفیفه .

هفتم بدهنس به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون دال مثقله و های مفتوحه ونون منونه وسین مهمله .

هشتم دیسکار به دال خفیفهٔ مکسور و یای مجهول و سین مهملهٔ موقوف وکاف‌تازی خفیفهٔ ممدوده و را .

قسم دویم: در ذکر بهارجاهای هشتگانهٔ پترهای مذکوره.

اول بجیا به‌بای موحده و جیم تازی خفیفتین مکسورتین و ثانی مشددهٔ ممدوده بابای مشمومه .

دویم دهیان‌جئی به کسر دال ثقیلهٔ ممدرده بابای مشمومه و نون موقوفه و جیم تازی خفیفهٔ مفتوح و همزهٔ مکسوره ویای معروف.

سیوم کنبه به‌ضم‌کاف‌تازی خفیفه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله.

چهارم سوهنی به‌ضم سین مهمله و واو مجهول و های موقوف و نون مکسور ویای معروف .

۱ـ ب می‌افزاید : وسنکر نیز نامند .   ۲ـ الف : راکیسری .

پنجم سرد به سین مهمله و رای مفتوحتین ودال خفیفه.

ششم کهیم به‌کاف تازی ثقیلهٔ مکسور و یای مجهول ومیم.

هفتم سسریکها به‌سینین مهملتین، به‌فتح اول و سکون ثانی، و رای مکسور ویای مجهول وکاف‌تازی ثقیلهٔ ممدوده.

هشتم سرستی به‌ضم سین مهمله و سکون[1] را وسین مهملهٔ مفتوح وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای[2] معروف.

نوع ششم: دربیان پترهای هشتگانهٔ میگه راگ و ذکر بهارجاهای آنها.

و آن نیز منقسم است بدو قسم:

قسم‌اول: دربیان پترهای هشتگانهٔ میگه راگ.

اول کلایر بـه کاف تازی خفیفهٔ مفتوح و لام ممدوده و همزهٔ ملینه و را.

دویم باگیسری به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و کاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای مجهول و سین مهملهٔ موقوف [۱۳۱ الف] و رای مکسور و یای معرف.

سیوم سهانا به‌سین مهملهٔ مفتوح وها ونون ممدودتین.

چهارم پوریا به بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف و رای موقوف ویای تحتانی ممدوده.

پنجم کانهرا به کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و نون ثقیلهٔ مفتوح و رای ممدوده.

ششم[3] تلك به کسر تای فوقانی خفیفه و لام مفتوحه و کاف تازی خفیفه.

هفتم استنبه به فتح همزه و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی

۱ــ ج : رای مفتوح. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف ندارد.

خفیفیه ونون منونه وبای موحدهٔ ثقیله .

هشتم سنکرابهرن به‌فتح سین مهمله ونون منونه وفتح کاف تازی خفیفه ورای ممدوده وفتح بای موحدهٔ ثقیله ورا ونون .

قسم دویم : درذکر بهارجاها های هشتگانهٔ پترهای مذکور .

اول کرنانت به‌فتح‌کاف‌تازی خفیفه و سکون را ونونین، نون‌اول ممدوده وثانی مفتوحه وقیل مغنونه، و تای فوقانی مثقله.

دویم کادوی به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ودال خفیفهٔ موقوفه وواو مکسور ویای معروف .

سیوم کدم‌نات به‌کاف تازی ودال خفیفتین مفتوحتین و سکون میم ونون ممدوده وتای فوقانی مثقله .

چهارم پهاری به‌فتح بای‌عجمی خفیفه وهای‌ممدوده ورای‌مکسور و یای معروف .

پنجم مانجه به‌میم ممدوده و نون مغنونه وجیم‌تازی ثقیله .

ششم پرج به‌فتح بای عجمی خفیفه[1] وسکون‌را وجیم تازی خفیفه.

هفتم نت منجری به نون مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه ونون‌منونه وجیم تازی خفیفهٔ[2] مفتوح ورای مکسور ویای معروف.

هشتم سده‌نات به‌ضم سین مهمله و سکون دال ثقیله ونون ممدوده و تای فوقانی مثقله .

پوشیده نماندکه راگها وراگنی‌ها وپترها وبهارجاها که درهرچهار مت مذکورشد، بعضی‌را از آن به‌اسامی مختلفه نیز ذکرکنند مثلا درگرنته یعنی کتاب نامی است و در متعارف نامی است دیگر غیرآن، یا[3] در زبان وملکی نامی است و در زبان دیگر و ملك دیگرنامی است دیگر غیر آن،

۱ــ ج ندارد . ۲ــ ب ندارد . ۳ــ الف‌ندارد : یا درزبان...غیرآن.

مثلا در گـرنته کرناتی نویسند و در متعارف آن را کانهرا گویند ، و برین قیاس .

فصل هفتم: در بیان ترکیب راگ و راگنی و پترهای مـذکوره به‌حسب راگ و راگنی ، نه بـه حسب سرهای هفتگانه بـه طریق ایجاز و اجمال .

بباید‌دانست که جمله راگ وراگنی برسه‌قسم است :

سده و سالنگ و سنکیرن :

سده آنست که بسیط [۱۳۱ ب] باشد یعنی هیچ‌راگی دیگر با آن[۱] مرکب نباشد ، و سالنك آنست که اگرچه مرکب از راگ دیگر نباشد اما رنگی ازراگ دیگر داشته باشد ، و سنکیرن آنست که از دوراگ یا زیاده بر آن مرکب باشد ، چنانکه درفصل اول ازین‌باب به‌تفصیل ایراد پذیرفته. وبعضی از اهل این فن راگ‌ها را سده دانند و راگنی‌ها وپترها راسنکیرن شناسند ، و آنچه متأخرین بسته‌اند والحال و بعد ازین نیز هرکه به جودت طبع خود چند راگ را یکجا کرده ببندد آنرا سالنك‌خوانند . و بعضی راگ‌ها را نیز سنکیرن‌دانند[۲] الامالکوس ودیپك را ، خصوصاً دیپك راکه هیچ‌کس مرکب نگفته ، و بعضی آن هردورا نیز سنکیرن دانند . و بعضی‌کانهرا وسارنگ وگوجری ونت وملاروتودی وگوری این‌هفت‌مقام‌را سده دانند و دیسکار وبیهاس و للت وریوا وبلاول و میگه وسورته و دهنا۔ سری وگورا وسری راگ ودیپك وکافی وکیدارا این سیزده مقام‌را سالنگ شناسند و باقی همه راگنی‌ها و پترها را سنکیرن دانند . و ترکیب راگ و راگنی‌های[۳] سنکیرن به‌طریق اختلاط وامتزاج باشد مثل[۴] اختلاط وامتزاج

۱ـ الف: بآن . ۲ـ ج: حوانند . ۳ـ الف‌ندارد: راگ وراگنی‌های.

۴ـ ب ندارد : مثل .... امتزاج .

رنگهای مختلف با هم که ازشدت اختلاط ازهم متمیز نشوند بلکه رنگ دیگر بهم رسد، مثل آهك و زرد چوب[1] که ازاختلاط هردو، رنگ دیگر بهم رسد، و سوای این ترکیب ترکیبی است دیگر به‌طریق حلول ودخول، چنانکه در راگ[2] راگی دیگر داخل نمایند، خواه تمام ُتك در راگ مدخول باشد خواه نصف ُتك، خواه یك کلمه مثلاً در دهناسری پوریا داخل نمایند.

پس درین ترکیب قاعده آنست که در نام بـردن اصل راگ[3] را مؤخر ذکر باید کرد، وراگی که درآن داخل شده، آن را مقدم مذکور باید کرد، مثل پوریا با دهناسری، و بعضی برآنند که هنگام سرائیدن راگی که درابتدا خوانده شود آن را مقدم ذکر باید کرد، خواه آن راگ اصل باشد خواه فرع، مثلا چون در سیام رام کلی داخل کرده شود[4] و هنگام سرائیدن سیام اول خوانده شود آن را سیام رام‌گویند، و اگر اول رام کلی خوانده شود به‌عکس آن‌را سیام‌گویند، وبعضی برآنند که هرراگی که وقت‌خواندن اول ظاهر شود واگرچه در نصف ُتك باشد ،آن را همان راگ بایدگفت . وتفصیل راگ وراگنی‌های [۱۳۲ الف] سنکیرن اینست:

چون باگیسری و پوریا و مده ماده را یکجا ضم کرده خوانندآن راسده نات‌گویند. و چون کانهرابانات ضم شودآن راکنهرنات نامند[5]. و چون کیدارا بانات‌مرکب‌گرددآن‌را کیدارانات خوانند[6]. وچون[7] اهیری‌بانات مرکب‌گردد آن را اهیرنات‌گویند. وچون همیربانات ضم شودآن‌را همیرنات خوانند. و چون کامود را بانات مرکب‌کنند آن را کـامودنات

۱ـ الف: زرچوب. ۲ـ الف ندارد . ۳ـ ب ندارد. ۴ـ ج ندارد. ۵ـ ج : خوانند. ۶ـ ج:گویند . ۷ـ ب ندارد: و چون اهیری... خوانند وچون.

نامند . وچون سارنگ بانات ضم شود آن را سارنگ نات‌گویند. و چون ملار بانات مرکب شودآن را ملار نات خوانند. و چون کلیان را با نات ضم کنندآن راکلیان نات نامند. وچون ککب و بلاول و پور بی کیدارا مرکب شودآن را دچهن نت[1] گویند. و چون سنکرا بهرن و مده ماده و لنك دهن و بلاول مرکب‌گردد، آن را نت نارابن خوانند . و چون دهنا۔سری و دهول وکانهرا واهیری و کیدارا و سده و مده ماده یکجا شوند،آن راکدم نات‌گویند. و بعضی به جای دهنا سری باگیسری و به جای اهیری۔نات‌آرند وگویند این را بلدیو خوانده.

وچون کنبهاری وپوریا وتودی‌را با هم ضم کنندآنرا راج‌نراین۔نت گویند. و چون‌گوند و بلاول مرکب‌گردد کامود شود. و چون سده با کامود مرکب شودآن را سده‌کامود خوانند. و چون ایمن باکامودضم‌گردد و آن راکلیان‌کامود[2] نامند . و بعضی آن راکلیان بنود نامند به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال خفیفه . و چون کیدارا باکامود مرکب‌گردد ،آن را ساونت‌کامود خوانند[3] به‌سین مهملهٔ ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای[4] فوقانی خفیفه، و بعضی‌گویند چون‌کیدارا با سده وکامود مرکب‌گرد، ساونت‌کامود شود. و بعضی‌گویند[5] چون‌ساونت باکامود ضم شود، ساونت‌کامودگردد. و چون‌کهت راگ باکامود مرکب گردد آن را تلك‌کامود خوانند به‌کسر تای فوقانی خفیفه و فتح لام و کاف تازی خفیفه[6]. و چون دهنا سری باکانهرا[7] مرکب‌گرددآن را با گیسری گویند. و چون پهرو دست باکانهرا ضم شودآن را سهانا خوانند. و چون ملار باکانهرا ترکیب‌یابدآن‌را داناگویند. وچون دهولسری وتنك ومنگلا۔

۱ـ ج: چهن نت. ۲ـ ب:کامود کلیان. ۳ـ ب:گویند. ۴ـ الف: تا. ۵ـ ب ندارد: و بعضی‌گویند. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ الف:کانهر .

شتك[1] را باکانهرا ترکیب کنند آن را پوریا [۱۳۲ ب] خوانند. وچون تنك وکامود وگوند یکجاشود، آن راسده کلیان نامند. به‌ضم سین مهمله وتشدید دال ثقیله. و چون کیدارا وایمن باسده کلیان مرکب‌گرددآن را همیر نامند وگویند این راگوری ناته خوانده[2].

وچون کیدارا وبلاول باسده کلیان مرکب‌گرددآن‌را ایمن‌خوانند. وچون کیدارا با همیر یکجا شودآن راکهیم کلیان نامند به‌کسرکاف تازی ثقیله و یای مجهول و میم . و بعضی گـویند کهیم کلیان از ترکیب کانهرا و سرستی و سده کلیان شود. و چون جیت سری و سده کلیان یکجا شوندآن را جیت کلیان‌گویند[3]. وچون تودی و اساوری و ماوویکجا مرکب شوند آن را دهناسری‌گویند. وچون سنکرا بهرن وکیدارا و مده ماده و سرستی با هم مرکب شوند[4] آن را مالسری نامند. وچون دهول و براری و دیسکار یکجا مرکب شوندآن‌را جیت سری خوانند. و چون بلاولی با جیت سری مرکب‌گردد، آن را دهولسری‌گویند. وچون براری واساوری و تـودی و سیام و بهلی وگندهار یکجا مرکب شوندآن راکهت راگ نامند. و بعضی به‌جای بهلی بهل[5] گوجری آرند، وبعضی به‌جای سیام[6] گوجری آرند وبهلی را بـه حال خود دارند ؛ و وجه تسمیهٔ کهت راگ[7] ظاهر است چـه کهت به‌کاف[8] تازی ثقیلهٔ مفتوح و تای فوقانی مثقله به معنی شش بـاشد ، و این راگ مرکب از شش راگ است.

سورا شتك به‌فتح سین مهمله و سکون واو ورای ممدوده و شین معجمهٔ موقوف و تای فوقانی مثقلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، مرکب از گندهار وگوجری و بنگال و پنچم و بهیروی باشد .گوندکلی مرکب از

۱ـ ب: منگل اشتك. ۲ـ الف: خوانند. ۲ـ ب: نامند. ۴ـ ب: گردد. ۵ـ ب: بهلی. ۶ـ ج: سیام سیام. ۷ـ الف ندارد: راگ... کهت. ۸ـ ب ندارد: بکاف... مثقله.

گوجری واساوری‌باشد وگویند این‌راگور که ناته خوانده. کنبهاری مرکب از سوراشتك و دهناسری باشد وگـویند آن راگنبس خـوانده . مده ماده مرکب از ملار و سده‌کلیان و مالسری باشد. سرستی مرکب از نت‌ناراین و سنکرابهرن و سده باشد. بدهنس مرکب از ماروا و ردرانـی و چیتی و درگا و دهنا سری باشد. لنك دهن مرکب ازپهاری وکیدارا باشد و گویند این را هنونت خوانده. سکت بلبه مرکب ازگنکری[1] ورامکری وگندهارو گوجری و سیام و پوربی باشد سنکرا بهرن مرکب از کیدار و بـلاول باشد وگویند این رامهادیو خوانده. گندهار مرکب از سندهولا و اساوری وگوری و دیوگری و بهیرون باشد. پهرو دست مرکب از پوربی‌و سیام و گوری باشد وگویند این را امیرخسرو علیه‌الرحمه [۱۳۳ الف] خوانده و معرب‌آن فرودست باشد یا پهرودست مُهند اوست.

پت منجری مرکب از مارو و دهول و دهنا سری و کنبهاری‌باشد. دیوساکه مرکب از سنکرابهرن و سده وملار وکانهرا باشد. بلاولی‌مرکب از بلاول وگورسارنگ باشد[2] و بعضی به‌جای‌گورسارنگ سارنگ‌گـویند. کامودی مرکب از سوراشتك[3] وگوری باشد و بعضی مرکب از سگهرائی و سورتهی‌گویند. کهت نگ به فتح‌کاف تازی ثقیله و سکون تای فوقانـی مثقله ونون مفتوحه و کاف عجمی خفیفه، مرکب از مارو و دهول و جیت‌ـ سری وکیدارا باشد. پاراوتی مرکب از دیوگری وگوند وگوری و پوربی باشد. بهیم پلاسی مرکب از دهناسری و سده و پوربی باشد . رنبها و تی به‌فتح[4] را و نون منونه و بای موحدهٔ ثقیلهٔ ممدوده و واو موقوفه[5] و تـای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف، مرکب ازمالسری و سده وملار باشد.

۱ــ الف: گنکر. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: سراشنك: ۴ــب: ضم. ۵ــ ب: ممدوده.

گندهاری مرکب از کهت راگ و اساوری و دیسی باشد. بسراری مرکب از دیسکار و تودی و ترون باشد. بهاگرا مرکب از کیدارا و مارووسرستی باشد. لیلاوتی مرکب از دیسکار وجیت سری وللت باشد. منوهر مرکب از ماروا و ترون وگوری باشد و بعضی‌گویند مرکب از ماروا و ترون و پهاری باشد، وآن را منوهرگوری نامند.

تنک مرکب‌ازسری راگ وکانهرا و بهیرون باشد. ناگ دهن مرکب از ملار و کیدارا وسوهو باشد. آبهیری مرکب‌ازکلیان و دیسکار وگوجری وسیام باشد[1]، و بعضی‌آن را اهیری خوانند[2] وگویند این راکانه خوانده. رهس منگل و رهس منگلا مرکب از سنکرا بهرن و ادانا و سورتهی‌باشد وآن‌را ربهس منگل و ربهس منگلانیزگویند[3]. راج هنس مرکب ازمالوا و سری راگ و منوهرباشد وگویند این را بهرت پیش نارد خوانده.

سری سموده به‌کسر سین مهمله و رای متصله و یای معروف و سین مهملهٔ مفتوح ومیم مضموم و واومجهول ودال ثقیله، مرکب‌ازمالسری و سده و سری راگ و بهیم پلاسی و تنک باشد. دیسی مرکب از تودی و کهت راگ باشد. آنسی[4] به همزهٔ مفتوحه و نون منونه وسین‌مهملهٔ مکسور ویای معروف، مرکب از دهولسری وگوندباشد. دیوگری مرکب از پور-بی و سارنگ و سده باشد[5] و گویند این را دیوتاها خوانده‌اند. کولاهل مرکب ازبهاگرا وکلیان وکانهرا باشد وگویند این‌را بهرت خوانده. سری-رون مرکب از سری راگ و[۱۳۳ ب] مالسری وسنکرا بهرن باشد. ککبه مرکب ازبلاول و پوربی وکیدارا و دیوگری و مادهو باشد. دیواری مرکب از کنبهاری ومالسری و سرستی باشد. گوجری مرکب از للتا و را-

---

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب: گویند. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ درهرسه نسخه: هنسی. ۵ـ الف ندارد.

مکری باشد. منگل گوجری مرکب‌از رام‌کلی‌وسیام وگندهار ومنگلاشتك باشد وبعضی به‌جای منگلاشتك پهلی‌گویند.

مال‌گوجری مرکب از رام‌کلی و سیام وگندهار وگوجری باشد. بچترا مرکب‌از سری رون وچیتی وگوری وبراری باشد. ترون مرکب از دیسکار و گوری و پوربی باشد و بعضی به‌جای پوربی‌للت گویند وبعضی بیهاس گویند. کلائی به‌کاف تازی خفیفهٔ[1] مضموم و لام ممدوده و همزهٔ ملینه ویای معروف، مرکب‌ازنت‌نارایِن وادانا وبلاول باشد وبعضی‌مرکب از بلاول و کانهرا گویند، وآن را درمتعاوف کرائی و سگهرائی گویند. سری راگ مرکب‌از بدهنس وتنك وگوری باشد. کیدارا مرکب از ککبه و پوربی وبلاول باشد. هندول مرکب از لیلاوتی و للت و پنچم و پوریا وبهیرون باشد. میگه راگ مرکب‌ازکلیان وکامود وساونت وبسنت‌باشد. بسنت مرکب از دیوگری ونت وملار وسارنگ و بلاول باشد. بهیرون مرکب‌از هندول و سده وکانهرا وپوریا باشد. سنکرون مرکب‌از سورته و لنك دهن وبلاول باشد.

بهل‌گوجری مرکب[2] از دیسکار و بنگال و رامکری و گوجری باشد. بهیروی مرکب‌از براری‌وللت وسده وسارنگ وپنچم وبلاول‌باشد، و بعضی مرکب از سده و سیام وبهیرون گویند. بهلی مرکب‌از رامکری[3] و گوجری و دیسکار وبنگال وپنچم باشد و بعضی به‌جای بنگال تنك‌آرند. للت مرکب از دیسی و بیهاس و پنچم باشد و بعضی مرکب[4] ازدیوساکه و بنگال ودهول و بیهاس گویند. هرکه مرکب از دیوساکه و لیلاوتی و سارنگ و سده و ملار وگوند باشد. مادهو مرکب از سده وملار وبلاول

۱ــ ب‌می‌افزاید: مفتوح وثیل.　۲ــ الف‌ندارد. ج‌ندارد: مرکب...گوجری.
۳ــ الف: رامکری باشد ودیسکار.　۴ــ الف ندارد.

ونت نارایین باشد . بلاول مرکب‌از از کلیان و کیدارا باشد. بنگال مرکب از دهناسری و مارو و گوری و للت باشد و بعضی[1] مرکب از براری و گوند و گوجری گویند . ببهاس مرکب از بلاول و گوجری و اساوری باشد . پنچم مرکب از للت[2] و بسنت باشد و بعضی مرکب از گندهار و منوهر و هندول گویند .

سوهو مرکب از مالسری و بلاول و ببهاس باشد و بعضی به‌جای ببهاس سده گویند و بعضی باگیسری گویند . سورته مرکب‌از [۱۳۴ الف] گوجری و پنچم و بهیروی و گندهار و بنگال باشد . گوری مرکب از جیجاونتی و اساوری و گوجری و سورته باشد و بعضی مرکب‌از سوهو و کانهرا گویند . مالکوس مرکب از کلایر و کیروی و بکهار و بدهنس و سده نات و تنك باشد[3] و بعضی‌مرکب از هندول و بسنت و جیجاونتی و پنچم و کهت راگ و ملرو و سارنگ و ساونی دانند[4] . تودی مرکب از اساوری و دهناسری و کهت‌راگ باشد و بعضی مرکب‌ازللت و دهناسری[5] و دهولسری گویند .

کنبهاوتی مرکب از مالسری و ملار باشد . ترپچهن مرکب از بجیا و بدهنس و دیسی باشد . مالی گورا مرکب‌از گوری و سورته باشد . درگامرکب‌از مالسری و لیلاوتی و گوری و سارنگ باشد. مالاوتی مرکب‌از پنچم و کامود و سده ونت و همیر باشد . مالوا مرکب از گوری و پرچ و ببهاس باشد. مارومرکب‌از گوری و پرچ و سورته باشد . بکهار مرکب از پهرودست و منجهن باشد . کیروی[6] مرکب از سارنگ و سوها و گوجری

۱ـ ب ندارد : و بعضی . . . گویند . ۲ـ ب : از مالسری و للت .
۳ـ ب:گویند . ۴ـ ب: گویند . ۵ـ الف می‌افزاید : و کهت راگ‌باشد و بعضی مرکب ازللت ودهناسری . ۶ـ الف : بیروی .

وگوری باشد . چیتی مرکب ازساونت وللت وپوریا باشد. پوربی مرکب از مالوا وگوری باشد وبعضی مرکب[1] ازگوری‌وگوند و دیوگری[2]گویند. ردرانی مرکب‌از للتا ولیلاوتی وچیتی وپنچم‌باشد . دیپك‌مرکب‌از کیدارا وکامود وسده نت وباکیسری باشد. گوندمرکب‌از دهناسری وملاروبلاول باشد. منگلا شتك مرکب از جیت سری وکانهرا وکیدارا و کلیان باشد و بعضی سیام را برآن نیز افزایند . جیجاونتی مرکب از سورته ودهولسری وبلاولی باشد وبعضی[3] گویند مرکب از گوری وبهاگرا[4] ونت باشد .

بهوپالی مرکب از گوند وکلیان باشد و بعضی مرکب از بلاول وکلیان گویند . کافی مرکب‌از سنکرابهرن وگوری باشد ، تهمری مرکب از سنکرابهرن وماروباشد . سرستی مرکب‌از مالوا وایمن وسورته باشد. ساونت مرکب‌از سارنگ وملارباشدوبعضی مرکب‌ازکیدارا وکامودگویند وبعضی کانهرا برآن بیفزایند . راکیسر مرکب‌ازبهیرون وگوری وکیدارا ودیوگری و گندهار وسندهورا ودهنا سری وکانهرا واساوری باشد . بجیا مرکب از تودی وکنبهاری وپوریا باشد . دهیان جتی مرکب‌از تودی و بیهاس وسهانا باشد . کنبه مرکب [۱۳۴ ب] ازدهناسری و سرستی باشد . سرد مرکب‌از بهیرون وسوها وسده باشد . کهیم مرکب‌ازکانهرا وسرستی وکلیان باشد. سسریکها مرکب از للت و پنچم و تلك وسارنگ و سوهو باشد . ملار مرکب از سارنگ و سورته و بلاول باشد و بعضی مرکب از نت وسارنگ ومیگه راگ‌گویند. سارنگ مرکب از دیوگری و ملار ونت باشد و بعضی مرکب از مارو وملار دانند . رت بلبه مرکب از نت و سارنگ[5] وبهیرون وللت و پنچم باشد. گورامرکب ازگوری ونت وترون

۱ــ ج ندارد . ۲ــ ج : دیگری. ۳ــ ب ندارد : و بعضی... باشد.
۴ــ الف : بهاگر . ۵ــ الف : سانگ.

باشد. کلایر مرکب از بلاول وکانهرا ونت وملار باشد.

استنبه مرکب از مالسری و سده و ملار باشد. دیسکار مرکب از سرستی و پرج وسورته باشد. کرمان نت مرکب از پنچم وللت و بیهاس و گوجری باشد . کادوی[1] مرکب از مارو وبهاگراونت باشد. پهاری مرکب از مارووسنکرابهرن باشد. مانجه‌مرکب‌از سارنگ وسورته وبلاول وملار باشد . پرج مرکب از دهناسری و مارو وگندهار باشد وبعضی مرکب از مارو وتودی[2] واساوری‌گویند. نات منجری مرکب ازمالسری ونت باشد. گنکلی مرکب‌از دیسی وتودی وللت واساوری و دیسکار وگوجری باشد. تربینی مرکب از[3] نت‌ناراین و جیت سری و سنکرا بهرن باشد . پریوی مرکب از دیوگری[4] و پوربی وگوری وگوند باشد.

کنتها به فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و تای فوقانی اثقل ممدوده، مرکب از مارو وکیدارا و جیت سری و سری راگ باشد . مده‌متهن مادهوی به‌فتح میم و سکون دال ثقیله و ایضاً فتح میم وتای فوقانی ثقیله و سکون نون[5] ومیم ممدوده و دال ثقیلهٔ موقوف و واو مکسور وبای معروف ، مرکب از نت ناراین و ملار و سده و همیر ومده ماده باشد و گویند این راکانه خوانده .کرم پنچم مرکب از للت و بسنت و هندول و دیسکار باشد. سپورتی‌مرکب ازبدهنس سندهوی باشد وگویند این را رت‌زن‌کام خوانده . سند هوی مرکب از اساوری واهیری باشد و آن را سندهورا نیز نامند .

مروا به‌فتح میم و سکون را و واو ممدوده مرکب از [۱۳۵الف] للت ودیوساکه وکانهرا وسری راگ باشد. کلاپربین به‌فتح کاف تازی‌خفیفه و لام ممدوده و فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و بای موحدهٔ خفیفهٔ

۱ــ ج: کاویری. ۲ــ الف: تودری. ۳ــ ب می‌افزاید: دیوگری‌وپوربی.
۴ــ ج: دیگری. ۵ــ الف ندارد.

مکسور ویای معروف و نون، مرکب از کوکلت وکانهرا و سوها باشد و گویند این را نارد بسته[۱].

دیپاوتی به دال خفیفهٔ مکسور ویای معروف و بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و واو موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف، مرکب از دیپك و سرستی باشد. انوپ روپ مرکب از دهنا سری و تودی باشد. چیتی‌گوری مرکب از للت وگوری باشد. گور[۲] سارنگ مرکب از گورا وسارنگ باشد و بعضی مرکب از گوری وسارنگ دانند. کاپرگوری به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده وبای عجمی خفیفهٔ مفتوح ورا، مرکب ازچیتی وکنبها وتی و جیت سری و اهیری و تنك و براری باشد، والله اعلم.

فصل هشتم: دربیان راگهایی که متأخرین وضع کرده‌اند مثل امیر خسرو دهلوی علیه‌الرحمه و غیره.

وآن منشعب است به دوشعبه:

شعبهٔ اول: در بیان راگ‌هایی که امیرخسرو علیه‌الرحمه وضع[۳] کرده[۴].

بباید دانست که امیرخسرو علیه‌الرحمه دوازده مقام وضع کرده و اختراع نموده وهریکی را نامی علیحده‌گذاشته بدین تفصیل:

اول محیر به‌ضم میم و سکون حای مهمله و یای تحتانی مفتوح ورا، و قیل به فتح حای مهمله و یای تحتانی مشدده، وآن مرکب از غارا و مقامی از مقامات فارسی[۵] باشد و بعضی‌گویند مرکب[۶] از تودی و عراق باشد.

دویم سازگیری[۷] به سین مهملهٔ ممدوده[۸] و زای معجمهٔ موقوف و

۱ــ ب می‌افزاید: واین هردوراگ کم بگوش رسیده. ۲ــ ج ندارد: گور... باشد. ۳ــ الف ندارد: وضع کرده... علیه‌الرحمه. ۴ــ ب: کرده‌اند.
۵ــ ب ندارد. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ الف: سازگیر. ۸ــ الف ندارد.

کاف عجمی مکسور و یای معروف و رای مکسور و ایضاً یای معروف و بدون آن، و آن مرکب[1] از پوربی و گورا و گنکلی و مقامی از مقامات فارسی باشد، و بعضی به‌جای پوربی بیهاس گویند.

سیوم یمن به یای تحتانی و میم مفتوحتین و نون، و آن مرکب از هندول و مقامی از مقامات فارسی باشد، و بعضی مرکب از ایمن و مقامی از[2] مقامات فارسی دانند.

چهارم عشاق به ضم عین مهمله و تشدیـد شین معجمهٔ ممدوده[3] و قاف، و آن مرکب از سارنگ و بسنت و مقامی ازمقامات فارسی[4] باشد.

پنجم موافق به میم مضموم و واو و فای مکسوره و قاف ، و آن مرکب از تودی و مالسری[5] و دوگاه و حسینی بـاشد ، و آن را [۱۳۵ ب] دیوالی نیز نامند.

ششم غنم به‌غین معجمه و نون مفتوحتین و میم، و آن را درپوربی فی‌الجمله تصرفی[6] کرده و تغییری داده.

هفتم زیلف به‌زای معجمهٔ مکسور و یای معروف و لام مفتوح و فا، و آن در کهت راگ فی‌الجمله تصرفی کرده و تغییری داده.

هشتم فرغن[7] به‌فتح فا و سکون را وغین معجمهٔ مفتوح و نون، و آن مرکب ازگنکلی و گورا باشد.

نهم سرپرده به سین ورای مهملتین ، به‌فتح اول و قیل به ضمه و سکون ثانی و بای عجمی مفتوح به رای مهمله زده و دال مهمله ، و آن مرکب ازگورسارنگ[8] و مقامی از مقامات فارسی باشد، و بعضی مرکب ازگوند وبلاول و پوریا و مقامی از مقامات فارسی دانند.

۱ـ ب ندارد. ۲ـ الف ندارد: مقامی از . ۳ـ الف و ب ندارد.
۴ـ الف ندارد. ۵ـ الف: مالسر. ۶ـ ب: نصرفی وتغییری داده.
۷ـ الف: فرغنه. ۸ـ الف: سانگ.

دهم با خریز به‌بای موحدهٔ ممدوده[۱] وخای معجمهٔ موقوف ورای مهملهٔ مکسور و یای مجهول وزای معجمه « و آن مرکب از دیسکار و مقامی از مقامات فارسی باشد[۲].

یازدهم فرودست به‌فای مفتوح ورای مضموم و واومجهول ودال و سین مهملتین، به‌فتح اول و سکون ثانی وتای فوقانی، وآن مرکب از کانهرا وگوری و پوربی و سیام و مقامی از مقامات فارسی باشد.

دوازدهم صنم به صاد مهمله و نون مفتوحتین ومیم، وآن مرکب از کلیان و مقامی از مقامات فارسی باشد[۳]، و بعضی به‌جای‌آن نیریزگویند وآن را مرکب از پت منجری و مقامی از مقامات فارسی دانند.

شعبهٔ دویم: در بیان راگ‌هایی که سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور رحمةالله علیه و غیره استادان بسته‌اند.

وآن متنوع است به‌دونوع:

نوع اول: در بیان راگ‌هایی که سلطان حسین[۴] شرقی رحمةالله علیه[۵] بسته.

بباید دانست که سلطان حسین شرقی رحمةالله علیه هفده راگ بسته، دوازده قسم سیام وچهار قسم تودی ویك قسم اساوری. دوازده سیام بدین تفصیل :

اول‌گور سیام.

دویم ملار سیام.

سیوم بهوپال سیام.

چهارم کنهرسیام.

۱ـ الف وج ندارد. ۲ـ الف ندارد. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ج ندارد. ۵ـ الف: رح.

پنجم سوهو سیام.

ششم پوربی‌سیام.

هفتم سیام رام.

هشتم میگه سیام.

نهم بسنت سیام.

دهم براری سیام.

یازدهم کرائی سیام.

دوازدهم گوند سیام.

غرض که درسیام هرراگی که داخل کرده اورا بدان‌نام‌ملقب ساخته.

وچهار تودی بدین تفصیل:

اول جونپوری تودی.

دویم راماتودی.

سیوم رسولی تودی.

چهارم بهلیمی تودی.

در جونپوری تودی مالسری و موافق‌آمیخته، و در راماتودی رام کلی‌ومالسری داخل کرده [۱۳۶ الف] ودر رسولی تودی ملتانی ودهناسری ضم‌کرده، و در بهلیمی تودی نیز راگی داخل کرده. و این تودی راکم می‌خوانند. و دراساوری جونپوری[۱] تودی ضم نموده[۲]، این[۳] را جونپوری اساوری نام‌کرده.

نوع دویم: دربیان راگ‌هایی که مخدوم بهاءالدین زکریا ملتانی قدس سره وغیره[۴] اختراع نموده.

ازآن جمله مخدوم قدس سره در دهناسری تودی و مالسری را

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ج: کرده. ۳ــ ج: آن. ۴ــ ب ندارد.

ضم نموده ملتانی دهناسری نام کرده. و نیز استادی و نایکـی در دهناسری پوریا را[۱] داخل کرده[۲] پوریا دهناسری نام گذاشته. و نایك بکسو در تودی دیسکار را داخل نموده، بهادری نام کرده به نام سلطان بهادرگجراتی. دیگر درکانهرا سیام و کنبهابجی داخل کرده به نایکی کانهرا مشهور ساخته، وهم‌چنین در کلیان[۳] تصرفی کرده به نایکی کلیان اشتهار داده. و میان تـان سین درکانهرا ملارو کلیان ضم نموده درباری کانهرا نام کرده، چون بعد ازرسیدن به حضورعرش آشیانی[۴] این اختراع کرده، آن را بدین اسم موسوم ساخته. دیگر در اساوری دیو گندهار ضم نموده آن را[۵] جوگیا اساوری نام کرده[۶] ، وعلی هذاالقیاس از استادان سلف هریکی تصرفی کرده[۷] و نامی گذاشته ، والحال نیز به مهارت علمی وجودت ذهنی هر که خواهد چنین تصرفـات تواند کرد.

فصل نهم : در بیان مقامات فارسی و شعبه و گوشه و آوازه ، وآن منشعب است به شش شعبه :

شعبهٔ اول: در بیان مقامات فارسی[۸].

بباید دانست که مقام در اصطلاح اغانی عجم به منزلهٔ راگ باشد وآن به حسب قراردادآنها دوازده است بدین اسامی و تفصیل :

اول رهاوی.

دویم حسینی.

سیوم راست.

چهارم حجاز.

پنجم بزرگ.

۱ــ ب ندارد. ۲ــ ب:نموده. ۳ــ الف ندارد: درکلیان. ۴ــ ج: آستانی. ۵ــ ب ندارد:آن را. ۶ــ الف ندارد. ۷ــ الف: کردی.
۸ــ ب ندارد.

ششم کوچك.

هفتم عراق.

هشتم اصفهان و آن[۱] را اصفهانك نیزگویند.

نهم نوا.

دهم عشاق.

یازدهم زنگوله.

دوازدهم بوسلیك .

شعبهٔ دویم: دربیان شعبه‌های مقامات دوازده‌گانهٔ مذکوره.

بباید دانست که هرمقامی دوشعبه دارد و آن به منزلهٔ راگنی باشد. و شعبهٔ اول ازپستی مقام مذکور می‌خیزد و شعبهٔ دویم[۲] از بلندی آن، و هرشعبه مرکب ازنغمات باشد بدین اسامی و تفصیل:

شعبه‌های مقام رهاوی :

اول نوروز عرب و آن مرکب از [۱۳۶ ب] شش نغمه باشد و از پستی مقام مذکور خیزد.

دویم نوروز عجم و آن نیز مرکب از شش نغمه باشد و از بلندی مقام مذکور خیزد. باقی شعبه‌ها[۳] هم‌برین قیاس ازپستی و بلندی[۴] مقامهای خود خیزند[۵].

شعبه‌های مقام حسینی:

اول دوگاه و آن مرکب از دونغمه باشد.

دویم محیر به‌تشدید الیاءالتحتانیه[۶] و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی[۷] مرکب از نه نغمه‌گویند .

۱ــ ب ندارد: و آن را اصفها. ۲ــ ب: دویم شعبه . ۳ــب ندارد. ۴ــ ب: بلندی و پستی. ۵ــ ج: خیزد. ۶ــ الف: تحتانیه . ۷ــ ج ندارد: و بعضی‌گویند .

شعبه‌های[1] مقام راست :

اول مبرقع و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از نه نغمه گویند.

دویم پنجگاه و آن مرکب از پنج نغمه باشد.

شعبه‌های مقام حجاز :

اول سه‌گاه و آن مرکب از سه نغمه باشد .

دویم حصار و آن مرکب[2] از هشت نغمه باشد.

شعبه‌های مقام بزرگ:

اول همایون و آن مرکب ازچهار نغمه باشد.

دویم نهفت و آن مرکب ازهشت نغمه باشد و بعضی مرکب از ده نغمه گویند.

شعبه‌های مقام کوچك :

اول رکب و آن مرکب از سه نغمه باشد.

دویم بیاتی و آن مرکب ازپنج نغمه باشد.

شعبه‌های مقام عراق:

اول مخالف و آن را روی عراق نیزگویند و آن مرکب از پنج نغمه باشد .

دویم[3] مغلوب و آن[4] مرکب از هشت نغمه باشد.

شعبه‌های مقام اصفهان[5]:

اول نیریز و آن مرکب ازپنج نغمه باشد.

دویم نشاپورك و آن مرکب از شش نغمه باشد.

۱ــ الف ندارد: شعبه‌های... نغمه باشد. ۲ــ ب ندارد . ۳ــ الف: دویم باشد دویم. ۴ــ الف:آن را. ۵ــ ج: اصفاهان .

شعبه‌های مقام نوا:

اول نوروز خارا و آن مرکب از پنج نغمه باشد.

دویم ماهورا و آن مرکب از شش نغمه باشد.

شعبه‌های مقام عشاق:

اول زابل و آن مرکب از سه نغمه باشد.

دویم اوج و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از ده[1] نغمه گویند.

شعبه‌های مقام زنگوله:

اول چارگاه و آن مرکب از چهار نغمه باشد.

دویم غزال و آن مرکب از پنج نغمه باشد.

شعبه‌های مقام بوسلیك:

اول عشیران و آن مرکب از ده نغمه باشد.

دویم صبا و آن مرکب از پنج نغمه باشد.

شعبهٔ سیوم: در بیان شش‌آوازه، بدین اسامی وتفصیل:

اول سلمك و آن ازپستی اصفهان وبلندی زنگوله خیزد و ازیازده نغمه حاصل شود.

دویم‌گردانیه و آن ازپستی عشاق وبلندی راست خیزد و از نه‌نغمه حاصل شود.

سیوم[2] نوروز[3] و آن ازپستی بوسلیك و بلندی حسینی خیزد و از[4] چهار نغمه حاصل شود.

چهارم‌گوشت به‌ضم اول و فتح ثانی، و آن ازپستی حجازوبلندی

۱ــ ب: دو. ۲ــ الف ندارد: سیوم... چهارنغمه حاصل شود. ۳ــج: نورد. ۴ــ ب ندارد: وازچهار نغمه... شود.

نوا خیزد واز نغمه حاصل شود.

پنجم ماده وآن ازپستی کوچك وبلندی عراق خیزد وازپنج نغمه حاصل شود[1].

ششم [۱۳۷الف] شهناز وآن ازپستی بزرگ وبلندی رهاوی‌خیزد واز شش نغمه حاصل شود.

شعبهٔ چهارم: دربیان‌گوشه‌ها .

باید دانست که‌گوشه جمله چهل وهشت است: ازآنجمله آنچه برین نحیف به‌تحقیق پیوسته[2] درینجا ثبت نموده وآنچه مشکوك فیه بود، آن را ترك داده. ان شاء الله تعالی از استادی تحقیق نموده نوشته[3] خواهد شد، بدین تفصیل:

اول بهـار نشاط . دویم غریب . سیوم سواره[4] . چهارم غمزدا . پنجم بیات ترك . ششم سرفراز. هفتم بسته نگار. هشتم بیات‌گردانیه . نهم نهاوندك. دهم‌صفا. یازدهم‌دلبر. دوازدهم‌اوج کمال. سیزدهم‌نگار.چهاردهم وصال. پانزدهم شهری. شانزدهم عشیران. هفدهم غزال. هژدهم طـرب انگیز. نوزدهم بحر کمال. بیستم اصلی. بیست ویکم اعتدال، بیست‌ودویم گلستان . بیست و سویم نیریز کبیر . بیست وچهارم حیران . بیست وپنجم جمالی. بیست‌وششم روح‌افزا. بیست‌وهفتم‌حیرت. بیست وهشتم معتدله . بیست ونهم معنوی. سیم. پهلوی .

شعبهٔ پنجم: دربیان‌آمیزش مقامات فارسی و راگ‌های هندوی ، بدین تفصیل:

رکب وغزال‌آهنگ کهت راگ دارد.

بیات‌آهنگ دهناسری دارد.

۱ــ ب: بالمد.   ۲ــ ج: رسیده .   ۳ــ الف می‌افزاید : تحقیق.

۴ــ ب: سوار.

حسینی و دوگاه و نوروز عجم آهنگ کافی دارند.
نوا و نشاپورك و نهاوندك آهنگ سارنگ دارند.
سه‌گاه و چهارگاه و مایه[1] و بسته نگار و زنگوله و مغلوب آهنگ تودی دارند.
زابل و مخالف آهنگ پوربی دارند.
نیریز صغیر و کبیر[2] آهنگ ایمن دارد.
عشاق و عراق و اوج آهنگ گنکلی دارند.

شعبهٔ ششم: دربیان اصول و بحور مختلفه که به هندی آن را تال گویند.

بباید دانست که به حسب قرارداد اغانی عجم هفده اصول است وآن را بحر و دایره نیز گویند:

اول بحر مخمس. دویم بحر ترك ضرب[3] وآن را ترکی ضرب نیز گویند. سیوم بحر دویك. چهارم بحردور. پنجم بحرثقیل. ششم بحر خفیف. هفتم بحر چهارضرب[4]. هشتم بحر درافشان. نهم بحر ماتین. دهم بحر ضرب‌الفتح. یازدهم بحر فاخته. دوازدهم بحر چنبر، سیزدهم بحرنیم ثقیل، چهاردهم بحراذفر. پانزدهم بحرارصد. شانزدهم بحررمل. هفدهم بحر هزج.

فصل دهم: دربیان تال ادهیای یعنی علم اصول و بحور هندی[5].
وآن مشتمل است بردوشعبه:

شعبهٔ اول: در تعریف تال و بیان بعضی امور ضروریه و لواحق بدان، وآن متنوع است به چهار نوع:

۱ــ ج: ماویه. ۲ــ الف ندارد. ۳ــ الف: ضرك. ۴ــ ب وج: چارضرب. ۵ــ ب ندارد.

نوع اول: [۱۳۷ ب] در تعریف تال.

باید دانست که تال به تـای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام ، در لغت اهل هند اصول و بحور[1] راگویند، وآن اصل نغمه و ساز و رقص است و آن[2] وزنی است که نغمه و ساز و رقص بدون آن صورت نبندد. و گویند اصل تال ازمهادیو وپاربتی زنش خاسته بدین قسم که اول مهادیو رقصیده، و رقص اورا[3] تاندگویند به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و نون مغنونه ودال[4] مثقله، وآن رقصی[5] بود بس به‌چستی و چالاکی و تندی. بعد از آن پاربتی زنش رقصیده و رقص او را لاس‌گویند به‌لام ممدوده و سین مهمله، و آن رقصی بود بس بملایمت و همواری و آرامیدگی. پس چون از سرتانـد تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده[6] گرفتند وازسرلاس لام، صورت تال[7] بهم‌رسید، و آن مرکب بود از مـاتراهای ، چنانکه بعد ازین ذکر کـرده شود، ان شاءالله تعالی.

نوع دویم: در بیان ماتراهای تال‌که آن[8] را در اصطلاح اهـل این فن کلانامند، به‌کاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام ممدوده.

باید دانست که تال بعضی بسیط است و بعضی مرکب از لگه و گُرو و پلت و درت وله برام و درت برام و اندرت. و ماتراهای مـذکوره را در وزن دواعتبار است: یکی امتداد واقتصار به حسب تلفظ حروف، و آن در علم پنگل و اوزان چهندها معتبر است، وگاه در تال نیزبدان‌حاجت افتد چنانکه دراگهت بزبان نیزگویند. و در پنگل و اوزان چهند لگه وگُرو معمول است فقط، چنانکه درباب اول گذشت.

دیگر امتداد و اقتصار زمان سکون مابین قرعتین به‌حسب ایقاعات

۱ــ الف: بحر. ۲ــ الف وج ندارد. ۳ــ ب ندارد. ۴ــ الف: دل. ۵ــ ب: رقص. ۶ــ ب ندارد. ۷ــ ج ندارد. ۸ــ ب : اهل این فن آنرا در اصطلاح کلاالخ.

و نقرات تال یعنی اصول و بحور، و درتال همه ماتراهای مذکوره معمول است چنانکه‌حرف‌لگه‌را یك‌ماترا حساب کنند یعنی‌مقدار تلفظ آن را دریك درجه اعتبار نمایند، چه‌لگه به‌لام مفتوحه و کاف عجمی ثقیله در لغت ایشان به معنی خُرد باشد، و آن به حسب کتابت عربیه حرفی بود مفرد که به یك حرکت خوانده شود، خواه فتحه، خواه ضمه، خواه کسره، و به اعتبار نواختن تال چنان بود که مقدار زمان سکون مابین قرعتین یعنی دوضرب لگه مثل مقدار زمان سکون مابین دوحرکت نبض آدم صحیح‌البدن باشد، ویاآنکه مقدار مذکور آن قدر باشد که در آن قدر مدت پنج حرف ك[1]، که، گ، گه، ن مفتوح بی‌امتداد و اماله متصل گفته شود، و رقم آن به‌شکل الف عربی نویسند بدین شکل ا. (الف)

و حرف‌گُر را دو [۱۳۸ الف] ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آن را در دو درجه اعتبار نمایند، چه‌گر به‌کاف عجمی خفیفهٔ مضموم ورا، درلغت ایشان[2] به معنی کلان باشد، و آن به حسب کتابت عربیه[3] حرفی بود که به‌آن[4] حرف الف یا واو یا ها یا یای تحتانی لاحق باشد یا در آخر آن نون منونه بود یعنی حرفی که به‌تنوین و غنه[5] خوانده شود مثل نونی که در کلمهٔ سنگ ورنگ‌است، وبه‌اعتبار نواختن تال قرعات گُرها متفاوت واقع شوند یعنی زمان سکون مابین[6] قرعتین طویل باشد مثل نبض‌متفاوت که زمان سکون مابین دوحرکت‌آن بیشتر بود، و رقم آن به شکل همزهٔ عربیه نویسند بدین‌شکل ء.

وپلت را سه‌ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آن[7] را درسه درجه اعتبار نمایند ، چه پلت به بای عجمی خفیفهٔ مضموم و لام مکسور و تای

۱ـ الف ندارد. ۲ـ الف و ب ندارد. ۳ـ ب: عربی. ۴ـ ج: با آن. ۵ـ ب: تنوین یاغنه. ۶ـ ب ندارد. ۷ـ ج ندارد.

فوقانی خفیفه به معنی بسیار دراز و کلان باشد، و درمقابل آن حرفی نباشد مگر آنکه حرف گُر به مد صوت تلفظ کرده شود، چه امتداد صوت به منزلهٔ ماترای سیوم است، و به‌اعتبار نواختن تال قرعات پلت‌ها بسیار متفاوت باشند یعنی زمان سکون مابین قرعتین اطول بود ورقم آن به شکل رقم گُر نویسند و برسر آن خطی محرف ازچپا به‌راستا سرازیر وصل کنند، بدین شکل ۶ .

و درت به‌ضم دال خفیفه ورای متصله و تای فوقانی خفیفه، نیم ماترا باشد و در مقابل آن حرف بنجن یعنی حرف موقوف بود، و به اعتبار نواختن تال قرعات دُرت ها بسیار متواتر افتد یعنی زمان سکون مابین قرعتین اقصر بود، و رقم آن به شکل صفر نویسند بدین شکل ه .

و برام به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور ورای ممدوده و میم، ماترائی بود که در مقابل آن هیچ حرفی نباشد و به‌اعتبار نواختن تال در برام محل وقوع ضرب نباشد و تال آن به‌هوا رفته است، و علامت آن مستقل برأسه نبود، مگر آنکه با ماترای دیگر مرکب گردد،و آن ازجمله ماتراهای مذکوره با لگه وگُر[۴] و دُرت مرکب گردد و با هر که مرکب گردد، مرتبهٔ ماترای آن را ده پانزده بیفزاید. پس اگر بـا لگه مرکب گردد برسر رقم لگـه خطی محرف ازچپا به‌راستا سرازیر وصل کنند، چنانکه درشکل پلت برسر[۱۳۸ب] رقم گُر گذشت، بدین شکل ا.

یا آنکه رقمی شبیه به مد عربی که هردوطرف آن نقطه واری مایل به زیر باشد[۵] برسررقم مذکور نویسند، بدین شکل آ . وآن را لگه برام‌یا له برام[۶] به‌های مضموم خوانند و یك ونیم ماترا حساب کنند. واگر بادرت

۱ــ ب: تنوین یا غنه. ۲ــ ب ندارد . ۳ــ ج ندارد. ۴ــ ب ندارد. ۵ــ ب: بود. ۶ــ الف ندارد.

مرکب‌گردد برسر رقم دُرت خطی محرف چنانکه سابق درله‌برام‌گذشت، نویسند بدین شکل هٓ، وآنرا دُرت برام‌گویند وسه‌ربع ماترا حساب‌کنند.

واندرت[1] به فتح همزه وسکون نون وضم دال خفیفه و سکون را وتای فوقانی خفیفه ؛ ربع ماترا بود ودرمقابل آن غنه باشد مثلا غنهٔ حرفی که باآن ارده چند باشد یعنی غنهٔ حرف‌لگه که خود بنفسه مغنونه باشد یا بعد ازحرف گُرنون مغنونه بود مثلاکنول وچاند وامثال‌آن . پس غنه‌ای‌که باکاف تازی خفیفهٔ‌کنول و بعدازجیم عجمی خفیفهٔ ممدودهٔ چانداست ؛ در مقابل اندرت بود. وعلامت‌آن برسررقم دُرت نقطه‌گذارند بدین شکل[2]هٓ . پس تال مرکب باشد ازین اجزای مذکوره چنانکه بعد از این مفصل بیان کرده شود، ان شاءالله تعالی .

نوع سیوم : دربـیان تال کرم به تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام موقوفه وفتح‌کاف تازی خفیفه وسکون را ومیم، یعنی اسباب تال وآن چند چیز است :

اول لی به فتح لام وسکون یای تحتانی ؛ وآن مقدارزمان سکون باشد مابین قرعتین ازماتراهای لگه وگُروغیره ، وآن باید که درهمه جا به یك اندازه باشد وزاید وناقص نگردد[3] . واگرلگه باشد به‌اندازهٔ لگه واگر گُرباشد به اندازهٔ‌گُروغیرآن بایدکه همه‌جا به‌اندازه ویکسان باشد. وجایی که تال قرارگیردآن راگره نامند به فتح‌کاف عجمی خفیفه ورای متصله‌وها، ومان نیزگویند به میم ممدوده ونون.

وگره‌که مان باشد، برچهارگونه است :

سم ، بسم ، اتیت ، اناگت .

۱ـ ج می‌افزاید : برام. ۲ـ الف ندارد : بدین‌شکل ۳ـ : نباشد .

سم به‌سین مهملهٔ مفتوح ومیم، آن بود که در نغمه ضرب تال مان[1] و تلفظ لفظی که بر آن مان واقع است و در رقص ضرب تال مان ازمنجیره و صدای مردنگ یا آنچه قائم مقام اینها باشد و حرکت و ضرب دست و پای رقاص[2] به‌یکدفعه مطابق و متفق واقع[3] شود، لابلکه در همه جا وهمه حال تال با نغمه و حرکت دست [۱۳۹ الف] و پای رقاص[4] باتال واصول ساز و نوا مطابق و موافق افتد.

وبسم به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره آنست که این[5] چیزها که مذکور شد مختلف و پیش و پس واقع شوند، وآن معیوب است، نشاید که چنین واقع شود.

واتیت به همزهٔ مفتوحه وتای فوقانی خفیفهٔ مکسور ویای معروف وایضاً تای خفیفه آنست که در نغمه تلفظ لفظی[6] که برآن مان واقع است اول واقع شود وایقاع ضرب تال مان بعد ازآن شود.

واناگت به همزهٔ مفتوحه ونون ممدوده وکاف عجمی وتای‌فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح، به‌عکس آن بود یعنی ضرب تال مان‌اول واقع شود و تلفظ لفظی که برآن مان واقع است بعد از وی بود.

و بعضی گویند اتیت آن باشد که تان یعنی نغمه با تال چنان نادر و غریب افتد که باز آن قسم نیاید، واناگت آن بود که نغمه با ساز و نوا به‌اقسام و انواع مختلفه واقع شود وهمه نادر و خوب باشد. وازجایی که تال را شروع نمایند و ابتداکنندآن را اچارگویند به‌ضم همزه و تشدید جیم عجمی خفیفهٔ ممدوده وراء، واز اچار تاگره یعنی مان مجموع رابرن نامند به‌فتح بای عجمی خفیفه و سکون را ونون.

۱ـ ج: تال وملن. ۲ـ ب: و رقص. ۳ـ ب: افتد. ۴ـ ب: راقص. ۵ـ ب: اینچنین. ۶ـ الف: تلفظ و لفظی.

دویم اگهت به ضم همزه و فتح کاف عجمی ثقیله و تای فوقانی مثقله، و آن لفظی بود چند بیمعنی و آهنگ با اصول و وزن که گوینده هادر حالت رقص آن الفاظ را به آواز بلند گویند و مردنگی نیز درمردنگ همان الفاظ به همان وزن و اصول بنوازد و رقصنده[۱] نیز برهمان اصول برقصد، که بنای رقص براصول همان الفاظ است ، و اصل[۲] آن الفاظ پنج حرف است که الفاظ مذکوره متفرع اند برآن و مرکب اند ازآن، و آن حروف اینست :

اول تَ یعنی تای فوقانی خفیفهٔ مفتوحه.

دویم دِی به دال خفیفهٔ مکسور ویای معروف.

سیوم تهُو به تای فوقانی ثقیلهٔ مضموم و واو مجهول.

چهارم نا به نون ممدوده.

پنجم تِی به تای مثقلهٔ مکسور و یای مجهول .

مثلا تتنهی به تائین فوقانیین[۳] خفیفتین مفتوحتین و فتح تای فوقانی ثقیله و سکون تای تحتانی، مرکب است از [۱۳۹ ب] دولگه و یك گُر، و اگر گُر را که تهی باشد، به مد صوت گویند پلت گردد ، و تمام بندآن چهار ماترا بود. واگر گُر را پلت اعتبار کنند ، پنج ماترا باشد.

و تاتا تهی به تائین فوقانیین[۴] ممدودتین و فتح تای فوقانی ثقیله[۵] وسکون یای تحتانی، مرکب است ازسه گُر، و تمام بندآن شش ماترا بود وامثال آن .

سیوم جت به جیم تازی وتای فوقانی خفیفتین به اول مفتوح ، وآن سوق و رویهٔ تال باشد درچستی[۶] و سستی و غیرآن .

۱ــ ب: رقاص . ۲ــ ب: اصول. ۳ــ ج: فوقانیتین. ۴ــ ج: فوقانیتین. ۵ــ الف: مثقله. ۶ــ الف: پستی.

نوع چهارم: در بیان بعضی مصطلحات نرت‌ادهیای و ذکر اقسام ساز ونوا تقریباً جهت ازدیاد فایده تااین کتاب ازذکر آن نیزخالی نباشد.

و آن منقسم است به‌دوقسم :

قسم‌اول : دربیان بعضی مصطلحات نرت‌ادهیای .

ببایددانست که نرت‌به‌کسر نون وسکون را وتای فوقانی خفیفه به‌معنی رقص بود، وآن برچندگونه است :[1]

اول تاند به‌تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و نون مغنونه و دال مثقله، وآن رقصی است بس به‌چستی وچالاکی وتندی، وآنرا مهادیو رقصیده.

دویم لاس به‌لام ممدوده و سین مهمله ، و آن رقصی است بس‌به نرمی و همواری و آرمیدگی ، و آن را پاربتی زن مهادیو رقصیده کما ذکرنا هما[2] .

سیوم چین به‌جیم عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف ونون، وآن رقصی است پرخم وچم وحرکات خوش‌آینده، وگویند آنرا کانه‌رقصیده. آورده‌اند که روزی کانه با طفلان گوی بازی می‌کرد ، ناگاه گوی او در رود جمنان[3] افتاد. کانه درپی‌گوی[4] خودرا درآب‌انداخت وراست به‌پاتال یعنی اسفل‌السافلین وتحت‌الثری، رفت و برسر کالی که ماری است پادشاه ماران وهزار کفچه داشت ، قرارگرفت . چون کالی مذکور بروی ضربها انداخت او بهرضربی ازکفچه‌ای به‌کفچهٔ دیگر به‌کمال چستی و چالاکی می‌جست وضربهای اورا رد می‌کرد تاآنکه‌بروی غالب‌آمد ورسنی‌دربینی اوانداخته وبروی سوار شده ازآنجا بیرون آمد . گویند این رقص را از[5] آنجا استنباط واستخراج کرده‌اند . والله‌اعلم .

۱ــ الف نـدارد . ۲ــ ب : کما ذکرنـا . ۳ــ ب : جمنا .
۴ــ ب: باگوی . ۵ــ ج ندارد .

چهارم سدهنگ به ضم سین مهمله و فتح دال ثقیله ونون منونه و کاف عجمی خفیفه ؛ و آن رقصی بود درغـایت همواری و آرمیدگی و خوش‌ادایی .

واصول و کچول وادا و اندازهایی که درحالت رقص[1] کنند ، آن را انگ نامند به‌همزهٔ مفتوحه و[۱۴۰ الف] نون‌منونه وکاف عجمی‌خفیفه، وانگ‌های رقص بسیار است ، و ازآنجمله یکی ارمتی است به‌ضم‌همزه و سکون را ومیم مفتوحه وهمزهٔ مکسور ویای معروف ، وآن انگی بود که از زمین برجهند و در هوا محرف شده مان[2] تمام کنند . بعد ازآن برزمین فرودآیند ؛ و آن ازهمه انگ‌ها[3] مشکل‌تر است .

دویم سلپ به‌ضم سین مهمله وفتح لام وبای عجمی خفیفه ، و آن روشی بود بس به‌ملایمت وادا وانداز وخوش‌آیندگی .

سیوم ارپ به‌ضم همزه و سکون را و بای عجمی خفیفه ، و ترپ به‌کسر تای فوقانی خفیفه و سکون را وبای عجمی خفیفه ، این هردوانگ ازقبیل‌هم‌اند وآن محرف ومورب شدن باشد درجستن وآمدن ورفتن .

چهارم سدمدرا به‌ضم‌سین مهمله و سکون دال خفیفه و ضم میم و دال خفیفهٔ مشدده ورای متصلهٔ ممدوده، و آن هماناکه انگی است درکمال خوبی و خوش آیندگی و خوش ادایی یاگرفتن[4] واداکردن هرانگی بود به‌کمال خوبی و خوش‌ادایی بی‌زیادت و نقصان کما هوحقه وچنانکه باید و شاید .

پنجم لاگ به‌لام ممدوده وکاف عجمی خفیفه وآن‌از انگی برآمدن به‌انگ دیگر پیوستن بود به‌ادا و خوش آیندگی .

۱ــ الف ندارد . ۲ــ ب : مان را . ۳ــ ب : از انگهاهم .

۴ــ الف‌ندارد : یاگرفتن..... خوش ادایی .

ششم دات به‌دال و تای‌فوقانی مثقلتین، به‌اول ممدوده و آن گرفتن انگ و اداکردن آن بود به‌تندی و چالاکی.

هفتم دهلانگ به کسر دال ثقیله و لام ممدوده و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه، و آن انگی بود که از زمین برجهند و باز برزمین آمده به‌خوش‌ادایی مان‌را تمام کنند.

دیگر پوشیده نماند که مکان رقص‌را رنگ بهم‌گویند ، به‌فتح‌را و نون منونه[1] و کاف عجمی خفیفهٔ موقوف و ضم بای موحدهٔ ثقیله ومیم ، و چون دراوایل رقص رقاص آمده در رنگ بهم بنشیند و پرده در پیش روی او کشند آن پرده را جمنکا گویند به جیم تازی خفیفه و میم مفتوحتین و سکون نون و کاف تازی خفیفه[2] ممدوده ، و چون پرده ازپیش‌روی رقاص برگیرند و رقاص میان رنگ بهم[3] بردوپا نشسته و قدری گل درهردو دست گرفته مدح وثنای دیوتاهای بدون نغمه و آهنگ بگوید وگلها را دررنگ‌بهم پراکنده ساخته به‌ادای خوشنما به‌رقص درآید ، آن‌مدح و ثناخواندن را استت گویند، به‌فتح همزه[4] وسکون سین‌مهمله‌وتائین‌فوقانیین[5] خفیفتین، به‌اول مضموم [۱۴۰ ب] و آن‌گلهارا دررنگ‌بهم[6] پراکنده‌ساختن و به‌رقص درآمدن را پهپ انجری نامند به بای عجمی خفیفه و هـای مضمومتین و سکون[7] بای عجمی خفیفه و فتح همزه[8] ونون منونه[9] وضم جیم‌تازی خفیفه ورای مکسور و یای معروف ، وچون رقاص در ابتدای رقص[10] به‌نواختن مردنگ و تال و گفتن[11] اگهت بدون نغمه و آهنگ برقصد و اقسام انگ‌ها بگیرد آن‌را پلمرو گویند به‌کسر بای عجمی خفیفه وفتح لام رسکون میم

۱ـ ب : مغنونه. ۲ـ ب ندارد. ۳ـ ب : ایستاده و قدری الخ.
۴ـ الف‌ندارد. ۵ـ ج: فوقانیتین. ۶ـ الف‌ندارد. ۷ـ ب:ایضا.
۸ـ الف‌ندارد. ۹ـ ب : مغنونه. ۱۰ـ ب : که بجای رقص.
۱۱ـ ب ندارد.

و رای مضموم و واو معروف ، و چون رقاص و خواننده و مردنگی وتال دهاری چهار کس جمع شوند آن سنگیت باشد ، به‌فتح سین مهمله و نون منونه[۱] وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور وبای معروف وتای فوقانی خفیفه .

قسم دویم: دربیان اجناس ساز ونوا .

بباید[۲] دانست که اجناس ساز ونوا چهار است:

اول تت به‌تائین فوقانیین خفیفتین به‌اول مفتوح ، وآن‌جنس‌سازی است که تارداشته باشد مثل رباب وطنبور وقانون وامثال‌آن .

دویم بتت به‌کسر بای موحدهٔ خفیفه و تائین فوقانیین خفیفتین ، به‌اول مفتوح ، وآن‌جنس سازی است که تارنداشته باشد بلکه مجلد بود[۳] یعنی سرش‌را به‌چرم‌گرفته باشند مثل مردنگ ودهل ودایره وامثال آن.

سیوم گهن به‌فتح کاف‌عجمی ثقیله[۴] ونون، وآن جنس‌سازی‌است که دو ساز را باهم[۵] زنند و بنوازند مثل منجیره و سنج یعنی جهانجه و گهنتا و امثال آن .

چهارم سکهر به‌کسر سین مهمله و فتح کاف‌تازی ثقیله ورا، و آن جنس‌سازی است که آن‌را به‌دهان نوازند مثل‌نی وسرنای وامثال‌آن .

شعبهٔ دویم: در بیان اقسام‌تال و اسامی وتفصیل آن .

بباید[۶] دانست که‌اقسام تال بسیاراست. اگرجمله‌را بیان‌کنم به‌طول انجامد. پس‌چند تال که معمول ومتداول‌اند به‌طریق ایجاز واختصارآورده شد ، وآنجمله نود ودو ست‌بدین تفصیل واسامی :

اول کو کلاتال به‌کاف‌تازی‌خفیفهٔ مضموم وواو مجهول وکاف‌تازی خفیفهٔ مکسور و لام ممدوده ، و آن تالی یعنی اصولی بود مرکب از دو

۱ـ ب : مغنونه . ۲ـ ب : باید . ۳ـ ب : باشد . ۴ـ الف‌و ب : خفیفه . ۵ـ ب و ج : بهم . ۶ـ ب : باید .

لگه و یك گُر و یك لگه و یك پلت ، و تمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ء ا ء ا ا .

دویم راج بدیا [۱۴۱ الف] دهرتال به رای ممدوده و جیم تازی خفیفهٔ موقوف و بای موحده ودال خفیفتین ، به اول مکسور وثانی مشددهٔ مکسورهٔ ممدوده بایای مشمومه و دال ثقیلهٔ مفتوح و را ، و آن تالی بود مرکب از دو لگه و یك گُر ودو درت، و تمام بند آن پنج ماترا باشدبدین شکل ٥ ٥ ٥ ء ا ا .

سیوم جی‌مهك تال به فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و میم و های مفتوحتین و کاف تازی خفیفه ، و آن تالی بود مرکب از دو لگه و یك گُر بازدولگه و یك گُر ، و تمام بند آن هشت ماترا باشد ء بدین شکل ء ا ا ء ا ا .

چهارم تلکامودتال به کسر تای فوقانی خفیفه و سکون لام و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه ، وآن تالی بـود مرکب از دو لگه و چهار درت ، و تمام بند آن چهار مـاترا باشد بدین شکل ٥ ٥ ٥ ٥ ا ا .

پنجم بجیا نندتال به کسر بای موحدهٔ خفیفه و جیم تازی خفیفهٔ مشددهٔ ممدوده بایای مشمومه ونونین، نون اول مفتوح وثانی منونه و دال خفیفه ، وآن تالی بودمرکب‌از دولگه وسه‌گُر،وتمام بندآن هشت‌ماترابود بدین‌شکل ء ء ء ا ا .

ششم کریداتال به‌کسرکاف تازی خفیفه ورای‌متصله ویای معروف و دال مثقلهٔ ممدوده ، و آن تالی بود بسیط که‌یك درت برام دارد ، وتمام بندآن سه‌ربع ماترا باشد بدین‌شکل ٥َ .

هفتم جی‌سری‌تال به فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و

کسر سین مهمله و رای متصله وبای معروف ، وآن تالی بود مرکب ازیك گَر و یك لگه ، بازیك گَر و یك لگه ویك گَر دیگر درآخر ، و تمام بندآن هشت ماترا باشد، بدین‌شکل ء ا ء ا ء .

هشتم مکرندتال به‌فتح میم وسکون کاف تازی خفیفه ورای‌مفتوحه و نون منونه[1] و دال خفیفه، و آن تالی‌بود مرکب‌از دو درت و سه‌لگه ، و تمام بندآن چهار ماترا بود بدین‌شکل ا ا ا ە ە .

نهم کیرت تال به‌کاف تازی خفیفهٔ مکسور و یای معررف و رای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه ، و آن تالی بود مرکب ازیك‌لگه ویك‌پلت و یك گَر بازیك لگه و یك [۱۴۱ ب] پلت ، و تمام بند آن ده ماترا باشد ، بدین‌شکل ء ا ء ء ا .

دهم سری کیرت‌تال به‌کسر سین مهمله ورای متصله ویای معروف و باقی حروف وحرکات مذکوره، وآن تالی بود مرکب‌از دوگَر ودولگه، وتمام بندآن شش‌ماترا باشد[2] بدین‌شکل ا ا ء ء .

یازدهم بدرمالی‌تال به بای موحده و دال خفیفتین بـه فتح اول و تشدید ثانی و رای متصله و میم ممدوده ولام مکسور ویای معروف ، وآن تالی‌بود مرکب‌از یك‌گَر وچهار درت و بازیك‌گَر، وتمام بندآن شش ماترا باشد بدین‌شکل ء ە ە ە ە ء .

دوازدهم سم‌تال به‌سین مهملهٔ مفتوح ومیم، وآن تالی بود مرکب از یك لگه و یك درت و یك درت برام ، و تمام بند آن دوماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل[3] ە ە ا .

سیزدهم نندن تال به‌نونین ، نون اول مفتوحه وثانی منونه[4] و دال

۱ــ ب : مغنونه . ۲ــ ب می‌افزاید : و در متعارف آنرا اراچوتالا گویند.
۳ــ ج ندارد : بدین‌شکل . ۴ــ ب : مغنونه .

خفیفهٔ مفتوح و نون ، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و دو درت و یك پلت، و تمام بندآن پنج ماترا باشد بدین شکل ء ه ه ا.

چهاردهم متهکا تال به‌فتح میم و سکون تای فوقانی اثقـل و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، و آن تالی بود مرکب ازیك گُر ویك درت ویك پلت، و تمام بندآن پنج ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ء ه ء .

پانزدهم با متهکا تال، به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده وباقی حروف و حرکات مذکوره، وآن تالی بود مرکب از دولگه ویك درت ویك‌درت برام، و تمام بندآن سه ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ه ه ا ا .

شانزدهم دبیك دهرتال به‌دال خفیفهٔ مکسور ویای معروف وبـای عجمی وکاف تازی خفیفتین، به‌اول مفتوح و سکون ثانی وفتح دال ثقیله ورا، وآن تالی بود مرکب از دو درت ودولگه ودوگُر، وتمام بندآن هفت ماترا باشد بدین شکل ء ء ا ا ه ه .

هفدهم ادیچهن تال به ضم همزه و فتح دال خفیفه و سکون یـای تحتانی و فتح جیم عجمی ثقیله و نون، و آن تالی بود مرکب از دولگه ویك گُر، و تمام بندآن چهارماترا باشد[1] بدین شکل ء ا ا.

هژدهم دهینکی تال به‌فتح دال ثقیله و سکون یای تحتانی و نـون موقوف وکاف تازی خفیفهٔ مکسور ویای معروف [۱۴۲ الف] و آن تـالی بود مرکب ازیك گُر ویك لگه، بازیك گُر، و تمام بندآن پنج ماترا بـاشد[2] بدین شکل ء ا ء.

نوزدهم بکهم تال به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و میم، وآن تالی بود مرکب از سه درت ویك درت برام، باز سه‌ـ

۱ـ ب می‌افزاید: و درمتعارف آن را متوسط تنالاگویند. ۲ـ ب می‌افزاید: و درمتعارف آن را چهنالاگویند.

درت و یك درت برام ، و تمام بند آن چهار ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ہ َ ہ ہ ہ ہ َ ہ ہ ہ .

بیستم مل تال به میم مفتوح و لام، وآن تالی بود مرکب از چهار لگه و یك درت برام ویك درت، و تمام بندآن پنج ماترا و ربع ماتراباشد بدین شکل ہ ہ َ ا ا ا ا.

بیست و یکم پورن کنگال تال به‌بای عجمی خفیفهٔ مضموم و واو معروف ورای مفتوح و سکون نون وکافین تازیین خفیفتین، به[1]کاف اول مفتوح و نون منونه[2] و به‌کاف ثانی ممدوده و لام، وآن تالی بود مرکب‌از چهار درت و یك گُر و یك لگه ، و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل اءہہہہ.

بیست و دویم کهند کنکال تال به‌فتح کاف تازی ثقیله ونون منونه[3] ودال مثقلهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره ، و آن تالی بود مرکب از دودرت و دوگُر ، و تمام بند آن نیز[4] پنج ماترا باشد بدین شکل ء ء ہ ہ.

بیست و سیوم سم کنکال تال به‌فتح سین مهمله و سکون میم و باقی حروف و حرکات مذکوره، وآن تالی بود مرکب ازدوگُر و یك لگه وتمام بندآن نیز[5] پنج ماترا باشد بدین شکل ا ء ء .

بیست و چهارم بکهم کنکال تال به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسور و کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و سکون میم و باقی حروف و حرکات مذکوره، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و دوگُر، و تمام بندآن نیز پنج ماترا باشد بدین شکل ء ء ا.

۱ــ ب: کاف اول. ۲ــ ب: مغنونه وکاف . ۳ــ ب: مغنونه .
۴ــ ب ندارد. ۵ــ ج ندارد.

بیست وپنجم ایدوان تال به همزهٔ مکسوره ویای مجهول و قیـل معروف و دال خفیفهٔ موقوف و واو ممدوده و نون، وآن تالی بود مرکب از یك درت ویك لگه و دو درت ویك[1] لگه، وتمام بندآن سه ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ا ٥٥ ا ٥.

بیست و ششم چتر تـال به‌جیم عجمی و تـای فوقانی خفیفتین، به‌کسراول و تشدید و فتح[2] ثانی ورای متصله، وآن تالی بود بسیط که‌یك اندرت دارد، و تمام بندآن ربع ماترا باشد بدین شکل ٥ .

بیست وهفتم [۱۴۲ ب] جهنپه تال به‌فتح جیم تازی ثقیله و نـون منونه[3] و بای عجمی ثقیله، وآن تالی بود[4] مرکب از یك‌گُر و سه درت و تمام بندآن سه ماترا ونصف ماترا باشد[5] بدین شکل ٥٥٥ ء.

بیست وهشتم ابهنگ تال به‌فتح همزه و بای موحدهٔ ثقیله و نـون منونه[6] وکاف عجمی خفیفه، وآن تالی بود مرکب از یك لگه و یك پلت، وتمام بندآن چهار ماترا باشد بدین شکل ء ا.

بیست و نهم بسنت تال به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سین مهمله و نون منونه[7] وتای فوقانی خفیفه، وآن تالی بود مرکب از سه‌لگه و سه‌گُر، وتمام بندآن نه ماترا باشد بدین شکل ء ء ء ا ا ا.

سیم پرتاپ سیکهر تال به‌فتح بای عجمی خفیفه ورای متصلـه و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و بـای عجمی خفیفهٔ موقوف[8] و سین مهملهٔ مکسور ویای مجهول وکاف تازی ثقیلهٔ مفتوح ورا، وآن تالی بود مرکب از یك پلت و یك درت و یك درت برام، وتمام بندآن چهار ماترا[9] وربع

۱ــ ب بازیك. ۲ــ ب: فتح و تشدید. ۳ــ ب: مغنونه. ۴ــ ج ندارد. ۵ــ ب می‌افزاید: و در متعارف چوتالا و برند می‌گویند وسندناچوتالا نیز می‌گویند. ۶ــ ب: مغنونه . ۷ــ ب: مغنونه. ۸ــ ب ندارد . ۹ــ ب می‌افزاید: باشد.

ماترا باشد[1] بدین شکل ٥َ ٥ ءَ .

سی و یکم جی جهنپال تال به فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی وفتح جیم‌تازی ثقیله و نون منونه[2] وبای‌عجمی خفیفهٔ ممدوده ولام[3] وآن تالی بود مرکب از یك‌گُر و دو درت و یك درت برام، وتمام بند آن سه ماترا و سه ربع ماترا بود[4] بدین شکل ٥ٌ٥ ء .

سی و دویم چتر مکه تال به جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، به‌اول مفتوح و ثانی مضموم و سکون را ومیم مضموم و کاف تازی ثقیله ، وآن تالی بود مرکب از یك لگه و یك‌گُر ویك لگه وَیك پلت، وتمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ءَ ا ء ا .

سی و سیوم مدن تال به میم و دال خفیفهٔ مفتوح و نون، وآن تالی بود مرکب از دو درت و یك‌گُر، وتمام بندآن سه‌ماترا بدین شکل ء ٥٥ .

سی وچهارم رت تال به‌رای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه ، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و یك‌گُر ، وتمام بندآن نیز[5] سه ماترا باشد بدین شکل ء ا.

سی وپنجم پاربتی لوچن تال به‌بای عجمی خفیفهٔ ممدوده و رای موقوفه و بای موحده و تای فوقانی خفیفتین، به‌اول مفتوح و ثانی مکسور ویای معروف ولام مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خفیفهٔ مفتوح و [۱۴۳ الف] نون، وآن تالی بود مرکب از سه‌گُر ویك لگه ویك پلت ودو گُر و سه درت، و تمام بند آن پانزده ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥ ءءءَ ا ءءء.

سی و ششم لیلا تال به‌لامین، لام اول مکسور ویای معروف و لام

۱ـ ب ندارد. ۲ـ ب: مغنونه. ۳ـ الف وب وج ندارد. ۴ـب: باشد. ۵ـ الف ندارد.

ثانی ممدوده، و آن تالی بود مرکب از یك درت و یك لگه و یك پلت، و تمام بندآن چهار ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ءَ ا ه .

سی و هفتم کرن تال به فتح کاف تازی و سکـون را و نون، و آن تالی بود مرکب ازچهاردرت، و تمام بندآن دوماترا باشد بدین‌شکل هههه.

سی وهشتم للت تال به‌لامین، لام اول مفتوح و ثانی مکسوروتای فوقانی‌خفیفه، و آن تالی بود مرکب از دو درت و یك لگه و یك گُر، و تمام بندآن چهارماترا باشد بدین شکل ء ا هه .

سی و نهم راج نراین تال به رای ممدوده و جیم تـازی خفیفهٔ موقوف و نون مفتوح و رای ممدوده و یای تحتانی مفتوح و نون، و آن‌تالی بود مرکب از دو درت و یك لگه و یك‌گُر، بازیك لگه و یك‌گُر، و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ء ا ء ا هه .

چهلم لچهمی ایس تال به فتح لام و سکـون جیم عجمی ثقیله و میم مکسور و یای معروف وهمزهٔ مکسور و یای معروف و سین مهمله، و آن تالی بود مرکب از یك درت و یك درت برام و یك لگه و یك پلت، وتمام بندآن پنج ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ء ا هٓ ه .

چهل و یکم للت پریا تال به‌لامین، لام اول مفتوح و ثانی مکسور و سکون تای فوقانی خفیفه و بـای عجمی خفیفهٔ مکسور و رای متصله و یای تحتانی ممدوده، و آن تالی بود مرکب از دولگه و یك گُر و یك لگـه و یك‌گُر، وتمام بندآن هفت ماترا باشد بدین شکل ءَ ا ء ا ا .

چهل و دویم سری نند تال به‌کسر سین مهمله ورای متصله و یای معروف و نونین، نون اول مفتوح و ثانی منونه[1] و دال خفیفه، و آن تالی بود مرکب از یك‌گُر و دولگه و یك پلت، وتمام بندآن نیز[2] هفت مـاترا

۱ــ ب: مغنونه .　　۲ــ ب ندارد .

باشد بدین شکل ءاا ء.

چهل و سیوم چنك تال به‌جیم عجمی خفیفه و قبل جیم تازی خفیفه و نون مفتوحتین وکاف تازی خفیفه، وآن تالی بود مرکب ازچهار لگه و دوگُر و دولگه، وتمام بندآن ده ماترا باشد بدین شکل اا ء ء اااا.

چهل و چهارم [۱۴۳ ب] پردهن تال به فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و دال ثقیلهٔ مفتوح ونون، وآن تالی بود مرکب از دو درت و یك پلت، وتمام بندآن چهار ماترا باشد بدین شکل ء ه ه.

چهل و پنجم راگ پردهن تال به‌رای ممدوده وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره[1]، وآن تالی بود مرکب ازیك درت ویك درت برام، بازیك درت و یك پلت، و تمام بندآن چهار ماترا[2] و سه ربع ماترا باشد[3] بدین شکل ء ه هٓ ه.

چهل و ششم کهت تال به‌کاف تازی ثقیلهٔ مفتوح و تای فوقانی مثقله، وآن تالی بود مرکب از شش درت، و تمام بند آن سه ماترا باشد بدین‌شکل هههههه.

چهل وهفتم انترکریدا تال به‌همزهٔ مفتوحه و نون منونه[4] و فتح تای فوقانی خفیفه و سکون را وکسرکاف تازی خفیفه و رای متصله و یای معروف و دال مثقلهٔ ممدوده، وآن تالی بود مرکب از دو درت ویك درت برام، و تمام بندآن یك ماترا وسه ربع ماترا باشد بدین شکل ههٓ.

چهل وهشتم بلوکت تال به‌بای موحدهٔ خفیفهٔ مکسورولام مضموم و واو مجهول وکاف تازی وتای فوقانی خفیفتین، به‌اول مفتوح، وآن تالی بود مرکب از یك‌گُر و دودرت، وتمام بندآن سه ماتراباشد بدین‌شکل ءهه.

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب می‌افزاید: باشد. ۳ــ ب‌ندارد. ۴ــ ب: مننونه.

چهل و نهم گج تال به‌کاف عجمی وجیم تازی خفیفتین ، بـه اول مفتوح، و آن تالی بود مرکب از دولگه و یك لگه برام، وتمام بندآن سه‌ـ ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل آ ا ا.

پنجاهم برن جت تال به بای مـوحدهٔ خفیفه و رای مفتوحتین و سکون نون وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین به‌اول مفتوح، وآن تالی بود مرکب ازدولگه و دودرت، وتمام بندآن سه ماترا باشد بدین شکل ٥ ٥ ا ا.

پنجاه و یکم هنس تال به های مفتوحه ونون منونه[1] وسین مهمله، و آن تالی بود مرکب از دوله برام ؛ و تمـام بند آن نیز سه ماترا بـاشد بدین شکل آ آ .

پنجاه و دویم کرناتال به‌فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون ممدوده، وآن تالی بود بسیط که یك گُر دارد، وتمام بند آن دوماترا باشد بدین شکل ء .

پنجاه و سیوم سارس تال به سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه و ایضاً سین مهمله، وآن تالی بود مرکب ازیك لگه وسه درت و[۱۴۴الف] دولگه، وتمام بندآن چهارماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ا ا ٥ ٥ ٥ ا .

پنجاه وچهارم چند تال به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه[2] و دال[3] مثقله وقیل خفیفه، وآن تالی بود مرکب از دو درت و دولگه، وتمام بندآن سه ماترا باشد بدین شکل ا ا ٥ ٥ .

پنجاه وپنجم چندر کلاتال به‌فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه[4] و دال خفیفهٔ موقوف ورای متصله وکاف تازی خفیفهٔ مفتوح ولام ممدوده ؛ وآن تالی بود مرکب از سه‌گُر و سه پلت، و تمام بندآن پانزده ماتراباشد

۱ــ ب: مغنونه. ۲ــ ب: مغنونه . ۳ــ ب ندارد: ودال... خفیفه.
۴ــ ب: مغنونه.

بدین شکل ءءءءءء .

پنجاه وششم امی تال به همزهٔ مفتوحه ومیم مکسوروبای معروف، وآن تالی بود[1] مرکب از یك‌گُر ویك لگه وسه پلت و دولگه و سه درت، وتمام بندآن پانزده ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ه ه ا ا ء ء ء ا ء .

پنجاه وهفتم سکهند تال به کسر سین مهمله و فتح کاف‌تازی ثقیله و نون منونه[2] و دال مثقله، و آن تالی بود مرکب از یك گُر و یك لگه، باز[3] یك گُر و دو درت و دو گـر، و تمام بند آن ده ماترا بـاشد بدین شکل ء ء ه ه ء ا ء .

پنجاه و هشتم ادرتالی تال به‌ضم همزه و فتح دال خفیفه و سکون را وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و لام مکسور و یای معروف، وآن تالی بود مرکب از دو لگه و دو درت، باز دو لگه، و تمام بند آن پنج‌ماترا باشد بدین‌شکل ا ا ه ه ا ا .

پنجاه ونهم‌موهناتال به‌میم مضموم و واو مجهول وهای موقوف[4] و نون[5] ممدوده، و آن تالی بود مرکب از دو لگه و دودرت، بازدولگه و یك‌گُر، وتمام بندآن هفت ماترا باشدبدین‌شکل ء ا ا ه ه ا ا .

شصتم دندتال به دال مثقله و قبل[6] خفیفهٔ مفتوح و نون منونه[7] و ایضاً دال مثقله، وآن تالی‌بود مرکب‌از دولگه وسه گُر ویك‌لگه ویك‌پلت، وتمام بندآن دوازده ماترا باشد بدین‌شکل ءَ ا ء ء ء ا ا .

شصت ویکم کمندتال به‌ضم میم و فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه[8] و دال خفیفه، وآن تالی‌بود مرکب‌ازیك لگه وچهار درت ویك‌گُر،

۱ــ الف ندارد. ۲ــ ب: مغنونه. ۳ــ ب ندارد: بازیك گر.
۴ــ ب: معروف. ۵ــ ب ندارد: ونون...بدین‌شکل. ۶ــ ب ندارد: و قبل خفیفه. ۷ــ ب: مغنونه. ۸ــ ب: مغنونه.

وتمام بندآن پنج‌ماترا باشد بدین‌شکل ء ء ٥ ٥ ٥ ١ .

شصت ودویم کوبدتال به‌کاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول و بای موحده و دال خفیفتین به اول مکسور ، و آن تالی بود[1] مرکب از دولگه [۱۴۴ ب] و دودرت و یك گُر ویك پلت ، وتمام بندآن هشت ماترا باشد بدین‌شکل ءَ ء ٥ ٥ ١ ١ .

شصت وسیوم کل‌دهین تال به‌فتح کاف‌تازی خفیفه و سکون لام و دال ثقیلهٔ مکسور و یای معروف و نون ، و آن تالی بود مرکب از دولگه و یـك گُر و یك لگه و یك پلت ، و تمام بند آن نیز[2] هشت ماترا بـاشد بدین‌شکل ءَ ١ ء ١ ١ .

شصت وچهارم گوری‌تال به‌فتح کاف‌عجمی خفیفه وسکون واو و رای مکسور و یای معروف ، وآن تالی‌بود مرکب‌از پنج‌لگه ، و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین‌شکل ١١١١١ .

شصت وپنجم راج نرگانگ تال به‌رای ممدوده وجیم‌تازی خفیفهٔ موقوف وکسر میم وسکون را وکاف عجمی خفیفهٔ ممدوده و نون مغنونه وایضاً کاف عجمی خفیفه، وآن تالی‌بود مرکب از دو درت و یك‌گُر ویك لگه، وتمام بندآن چهارماترا باشد بدین‌شکل ١ ء ٥ ٥ .

شصت و ششم راج‌مارتندتال به رای ممدوده و جیم تازی خفیفهٔ موقوف ومیم ممدوده ورای موقوفه و فتح‌تای فوقانی خفیفه و نون منونه[3] ودال مثقله، وآن تالی‌بود مرکب‌از یك‌گُر ویك‌لگه ویك درت، وتمام بند آن سه‌ماترا ونصف ماترا باشد بدین‌شکل ٥ ١ ء .

شصت وهفتم نسنك‌تال به‌نون مکسور وسین مهملهٔ مفتوح و نون منونه[4] و کاف تازی خفیفه ، وآن تالی‌بود مرکب از یك‌لگه ویك‌گُر ویك

۱ـ الف ندارد. ۲ـ ب‌ندارد. ۳ـ ب: مغنونه. ۴ـ ب: مغنونه.

پلت ودوگر ویك لگه ویك‌گُر[1]، وتمام بندآن سیزده ماترا باشد بدین‌شکل ءاءءءٓءا.

شصت وهشتم سارنگ دیوتال به سین مهملهٔ ممدوده ورای مفتوحه و نون منونه[2] وکاف عجمی خفیفهٔ موقوف[3] ودال خفیفهٔ مکسور و یـای مجهول و واو موقوف[4]، و آن تالی بود مرکب از دو درت و یك لگه و یك پلت و دوگُرویك لگه، وتمام بندآن ده ماترا باشد بدین شکل‌اءءٓ ا٥٥.

شصت ونهم ایك تالی تال[5] به همزهٔ مکسوره ویای مجهول وکاف تازی خفیفهٔ موقوف وتای فوقانی خفیفهٔ ممدوده ولام مکسورویای معروف، وآن تالی بود بسیط‌که یك درت دارد ، و تمام بندآن نصف ماترا بـاشد بدین شکل ٥ .

هفتادم‌گندك تال به‌فتح‌کاف عجمی خفیفه و نون منونه[6] ودال مثقلهٔ مفتوح وکاف تازی خفیفه، وآن تالی بود بسیط‌که [۱۴۵ الف] یك درت‌ـ برام دارد، وتمام بندآن سه‌ربع ماترا باشد بدین شکل ٥ٓ .

هفتاد ویکم مته برت تال به میم مفتوح و سکون تای فوقانی‌ثقیله[7] وفتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را وتای فوقانی خفیفه، و آن تالی بـود بسیط‌که یك پلت دارد وتمام بندآن سه ماترا باشد بدین شکل ءٓ .

هفتاد و دویم نسنك لیل تال به نون مکسور وسین مهملهٔ مفتوح و نون منونه[8] وکاف تازی خفیفهٔ موقوف ولام مکسور ویای معروف و ایضاً لام، وآن تالی بود مرکب ازدوپلت و دوگُر ویك لگه، و تمام بندآن یازده ماترا باشد بدین شکل اءءءٓ .

هفتاد و سیوم برنبه تال به‌کسر بـای موحدهٔ خفیفه ورای متصله و

۱ــ الف ندارد: و یك‌گر. ۲ــ ب: مغنونه. ۳ــ الف و ج ندارد. ۴ــ الف وج ندارد. ۵ــ ب: بود. ۶ــ ب: مغنونه. ۷ــ الف وب: مثقله. ۸ــ ب: مغنونه.

نون منونه[1] وبای موحدهٔ ثقیله، وآن تالی بودمرکب ازیك لگه ویك درت، باز یك لگه ودو درت، بازیك لگه و سه درت، باز درآخر یك لگه، وتمام بندآن هفت ماترا باشد بدین شکل ا ه ه ه ا ه ه ا ه ا .

هفتاد و چهارم چترتال به جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین ، به اول مفتوح و ثانی مضموم ورا، وآن تالی بود مرکب از سه درت و یك لگه، و تمام بند آن دوماترا ونصف ماترا باشد، بدین شکل ا ه ه ه .

هفتاد و پنجم لبدها تال بهضم لام وسکون بای موحدهٔ خفیفه ودال ثقیلهٔ ممدوده، وآن تالی بود مرکب از یك لگه ویك درت برام، و تمام بندآن یك ماترا وسه ربع ماترا باشد بدین شکل هٔ ا .

هفتاد وششم روپك تال بهرای مضموم و واو معروف وبای عجمی وکاف تازی حفیفتین، بهاول مفتوح، وآن تالی بود مرکب ازیك لگه ویك درت ویك درت برام، وتمام بندآن دوماتراوربع ماترا باشدبدینشکلهٔ ه ا.

هفتاد وهفتم[2] اشت تال به همزهٔ مکسوره و قیل مفتوحه و سکون شین معجمه وتای فوقانی مثقله، وآن تالی بود[3] مرکب از دو درت، و تمام بندآن یك ماترا باشد بدین شکل ه ه .

هفتاد وهشتم سنکه تال بهفتح سین مهمله و نون منونه[4] وکاف تازی ثقیله ، و آن تالی بود مرکب از یك لگه و یك درت، و تمام بند آن یك ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ه ا .

هفتاد و نهم پرت تال بهفتح بای عجمی خفیفه [۱۴۵ ب] وسکون را وتای فوقانی خفیفه ، وآن تالی بود مرکب از یك لگه و دو درت ، و تمام بندآن دوماترا باشد بدین شکل ه ه ا .

۱ـ ب : مغنونه . ۲ـ الف : هشتم. ۳ـ الف ندارد. ۴ـ ب: مغنونه .

هشتادم سنج تال به‌فتح سین مهمله و قیل بضمه، و نون منونـه[۱] و جیم تازی خفیفه، و آن تالی بود مرکب از یك درت و سه لگه، و تمام‌بند آن سه ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ا ا ا ه .

هشتاد ویکم سم مکهتر تال به‌فتح سین مهمله و سکـون میم ومیم مضموم وسکون کاف تازی ثقیله وتای فوقانی خفیفهٔ مفتوح ورا، وآن تالی بود مرکب از دولگه ویك درت برام، بازیك درت، وتمام بندآن سه‌ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ه ه ا ا .

هشتاد و دویم اشت تالکاتال[۲] به‌فتح همزه و سکون شین معجمـه وتای فوقانی مثقلهٔ موقوف و تای فوقانـی خفیفهٔ ممدوده و لام مکسوره و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده، و آن تالی بود مرکب از یك درت ویك لگه، و تمام بندآن یك ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ا ه .

هشتاد و سیوم گوند تال به‌فتح کاف عجمی حفیفه و سکون واو و نون مغنونه و دال مثقله، و آن تالی بود مرکب از دولگه و دو درت و یـك لگه ویك گُر، وتمام بندآن شش ماترا باشد بدین شکل ء ا ه ه ا ا .

هشتاد و چهارم اننگ تال به همزه و نون مفتوحتین و نون منونه[۳] وکاف عجمی خفیفه، و آن تالی بود مرکب ازیك لگه ویك پلت و دولگه ویك گُر، و تمام بندآن هشت ماترا باشد بدین شکل ء ا ا ء ا .

هشتاد و پنجم ابهنند تال به فتح همزه و کسر بای مـوحدهٔ ثقیله و نونین، نون اول مفتوح و ثانی منونه[۴] و دال خفیفه، و آن تالی بود مرکب از دولگه و دو درت و یك گُر ، و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل ء ه ه ا ا .

۱ـ ب: مغنونه. ۲ـ الف وب ندارد . ۳ـ ب: مغنونه . ۴ـ ب: مغنونه .

هشتاد و ششم رای هیکوتال به‌رای ممدوده و همزهٔ ملینه وفتح‌ها وسکون یای تحتانی وکاف تازی خفیفهٔ مضموم و واو مجهول، وآن تالی بود مرکب از یك گُر و یك لگه، بازیك گُر و دو درت، و تمام بند آن شش ماترا باشد بدین شکل ٥٥ ء ا ء.

هشتادوهفتم کاروگی‌تال به‌کاف تازی خفیفهٔ ممدوده ورای مضمومه و واو مجهول وکاف عجمی خفیفهٔ مکسور ویای معروف، و آن تالی بود مرکب از سه‌درت ویك درت برام، وتمام بندآن دوماترا وربع ماتراباشد، بدین شکل [۱۴۶ الف] ٥ ء ٥ ٥.

هشتاد وهشتم برن مهکه تال[1] به‌فتح بای موحدهٔ خفیفه و سکون را ونون موقوف و میم وهای مفتوحتین وکاف تازی[2] ثقیله و قیل خفیفه، وآن تالی بود مرکب ازدو درت ویك لگه، و باز دو درت، وتمام بندآن‌سه‌ماترا باشد، بدبن شکل ٥ ٥ ا ٥ ٥.

هشتاد ونهم نایندی تال به‌نون ممدوده و همزهٔ ملینه و نـون منونه[3] و دال خفیفهٔ مکسور و یای معروف، وآن تالی بود مرکب از دولگه و دو درت، باز دولگه و دوگُر، و تمام بندآن نه ماتراباشد بدین شکل ء ء اا٥٥اا.

نودم دوانل تال به دال خفیفهٔ مفتوح و واو ممدوده و نون مفتوح ولام، وآن تالی بود مرکب از یك له برام ویك لگه، وتمام بندآن دوماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ا اَ.

نود ویکم بهگَن تال به‌فتح بای موحدهٔ ثقیله وکاف عجمی خفیفه و نون، وآن تالی بود مرکب از دولگه و چهار درت و سه له برام، و تمام بندآن هشت ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل اَ اَ اَ ٥ ٥ ٥ ٥ اا.

نود.و دویم سرستی ابهرن تال به‌ضم سین مهمله وسکون را وسین

۱ــ الف ندارد. ۲ــ الف و ب ندارد. ۳ــ ب: مغنونه.

مهملهٔ مضموم و تای فوقانی خفیفهٔ مکسور و یای معروف وهمزهٔ مفتوحه و سکون بای موحدهٔ ثقیله ورای مفتوحه و نون، وآن تالی بود مرکب از دو گر و دولگه و دو درت، و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین‌شکل ۵۵ااءء.

تعلیقات و فهرست ها

همراه با

لغات و مصطلحات هندی و سانسکریت

تعلیقات

ص۱۳، سطر۶.

بنابرداستانهای هندی چون پانینی دستورنویس معروف سانسکریت می‌خواست که دستورسانسکریت را مدون سازد ونمی‌دانست که ترتیب الفبا را ازکجا و چگونه آغازکند ، مهادیو یا شنکراسازی که در دست داشت بصدا درآورد وپانینی صداهای گوناگون سازشنکررا بترتیب زیرضبط نمود، این صداها امروزه الفبای سانسکریت را تشکیل می‌دهد:

A I U
RI LRI
E O
AI AU
HA YA VA RA
LA
ÑA MA ŃA ṆA NA
JHA BHA
GHA ḌHA DHA
JA BA GA ḌA DA
KHA PHA CHA ṬHA THA CA ṬA TA
KA PA
ŚA SHA SA
HA

(رك: SIDDHĀNTA KAUMUDI BY BHATTOJI DIXIT)

ص۵۴، سطر۱۶.

ماضی مطلق ازمصدر «آنا» به معنی آمدن.

	مذکر	مؤنث
اول شخص مفرد	MAIN̆ ĀYĀ	MAIN̆ ĀĪ
دوم شخص مفرد	TŪ ĀYĀ	TŪ ĀĪ
سوم شخص مفرد	VUH ĀYĀ	VUH ĀĪ
اول شخص جمع	HAM ĀE	HAM ĀĪN̆
دوم شخص جمع	TUM ĀE	TUM ĀĪN̆
سوم شخص جمع	VE ĀE	VE ĀĪN̆

صرف فعل متعدی از نظرمفعول:

باید تذکرداد که در هندی معاصر پس از فاعل ماضی متعدی علامت «نی» (با یای مجهول) می‌افزایند. حال اگر مفعول انسان باشد بازهم علامت «کو» (با واو مجهول) پس از مفعول اضافه می‌کنند مثلاً

MAIN NE MAHMUD KO MARA.

(من محمود را زدم). چنین فعل با تغییرشخص فاعل یا تذکیر و تأنیث مفعول هیچگونه تغییری پیدا نمی‌کند. مثلاً

[illegible] NE SAKĪNAH KO MĀRĀ.

(ما سکینه را زدیم). اما اگرمفعول بیجان یا حیوان باشد، برای مفعول مذکر فعل «ما را» بکار می‌برند. مثلاً

MAIN̆ NE ŚER MĀRĀ.

(من شیررا زدم) ، و اگر مؤنث باشد فعل «ماری» بکار می‌برند مثلاً

MAIN̆ NE BILLĪ MĀRĪ.

(من گربه‌را زدم).

ص۵۵، سطر ۱۵.

فعل حال ازمصدر «کرنا» به‌معنی کردن.

	مذکر	مؤنث
اول شخص مفرد	MAIN̆ KARTĀ HŪN̆.	MAIN̆ KARTĪ HUN
دوم شخص مفرد	TŪ KARTĀ HAI.	TŪ KARTĪ HAI.
سوم شخص مفرد	VUH KARTĀ HAI.	[redacted] KARTĪ HAI.
اول شخص جمع	HAM KARTE HAIN̆.	HAM KARTĪ HAIN̆
دوم شخص جمع	TUM KARTE HO.	TUM KARTĪ HO.
سوم شخص جمع	VE KARTE HAIN̆.	VE KARTĪ HAIN̆.

ص۵۶، سطر۹.

فعل آینده از مصدر «کرنا» به معنی کردن.

	مذکر	مؤنث
اول شخص مفرد	MAIN KARŪNGA.	MAIN̆ KARŪNGI.
دوم شخص مفرد	TŪ KAREGA.	TŪ KAREGĪ.
سوم شخص مفرد	VUH KAREGĀ.	VUH KAREGĪ.
اول شخص جمع	HAM KARENGE.	HAM KAREN̆GĪ.
دوم شخص جمع	TUM KAROGE.	TUM KAROGI.
سوم شخص جمع	VE KAREN̆GE.	VE KAREN̆GI.

ص۵۸، سطر۱۰.

درهندی معاصر علامت مفعول «کو» برای انسان است.

پس جملهٔ مذکور مؤلف چنین می‌شود:

RĀM [redacted] RĀVAN KO HANĀ (MĀRĀ).

(رك به‌تعلیقات در ذیل صرف فعل متعدی ازنظر مفعول)

ص۵۹، سطر۳.

مؤلف فاعل واسم‌فاعل هردو را اشتباه‌کرده است. زیرا درذیل سواد۔هین وی از اسم فاعل مثال می‌زند نه‌از فاعل.

از فاعل پراد هین یا غیرمستقل منظور مؤلف مثلاً چنانست

جمشید به سیامك گفت: این کار را مکن.

فاعل «مکن» در واقع سیامك است اما چون جمشید بوی دستور داده است جمشید بعنوان فاعل پرادهین یا فاعل غیر مستقل محسوب می‌شود.

ص۵۹، سطر۹.

امرحاضر از مصدر «کرنا» به‌معنی کردن (مشترك برای مذکر ومؤنث).

	مفرد	جمع
دوم شخص	TŪ KAR.	TUM KARO.

ص۵۹، سطر۱۶.

امر غایب یا فعل مضارع وجه التزامی (مشترك برای مذکر ومؤنث)

	مفرد	جمع
اول شخص	MAIN̊ KARŪN̊.	HAM KAREN̊.
سوم شخص	VUH KARE.	VE KAREN̆.

ص۶۰، سطر۳

نهی حاضر ازمصدر «کرنا» به معنی کردن (مشترك برای مذکرومؤنث)

	مفرد	جمع
دوم شخص	TŪ NAKAR.	TUM NAKARO.

نهی غایب یا فعل مضارع وجه التزامی (مشترك برای مذکر ومؤنث)

	مفرد	جمع
اول شخص	MAIN NAKARŪN̊.	HAM NAKAREN̊.
سوم شخص	VUH NAKARE.	VE NAKAREN̆.

ص۶۲، سطر۱۲.

درهندی جدید علامت جمع سه است: ON̊ ، EN̊ ، YĀN̆ .

چون اسم (مذکر یا مؤنث) دنبالهٔ حرف اضافه یا علامت فاعل NE یا علامت مفعول KO داشته باشد، جمع آن با اضافهٔ ON̊ می‌سازند مثلاً:

MARDOṄ NE KAHĀ. (آقایان گفتند.)

MAIṄ NE AURATOṄ KO DEKHĀ. (خانمها را دیدم.)

اگر اسم مذکر درحالت فاعلی و بدون دنبالهٔ حرف اضافه یا علامت فاعل ومفعول باشد، جمع آن با اسم مفرد فرقی ندارد مثلاً

MARD ĀE (آقایان آمدند.)

MARD ĀYĀ (مرد آمد.)

چون اسم مؤنث بدون دنبالهٔ حرف اضافه یا علامت فاعل یا علامت مفعول بکار می‌برند، جمع آن با اضافهٔ EṄ درست می‌کنند. مثلاً

LARKIYĀṄ ACCHĪ HAIN. (دختران خوب‌اند)

اما چون اسم مؤنث به‌یای معروف منتهی شود ودرحالت فاعلی یا بدون دنبالهٔ حرف اضافه باشد جمع آن با اضافهٔ YĀṄ می‌سازند، مثلاً

LARKIYĀṄ ĀĪṄ. (دخترها آمدند)

ص۶۳، سطر۵.

در هندی جدید ضمیر یا صفت اشاره عبارت است از:

VUH = آن

YEH = این

US = آن (برای مفرد)

UN = آن (برای جمع)

IS = این (برای مفرد)

IN = این (برای جمع)

دو واژهٔ اولی هنگامی بکار برده می‌شود که بعد از آن هیچ‌گونه حرف اضافه یا علامت فاعل ومفعول نباشد. مثلاً

VUH MARD ĀYĀ. = آن مرد آمد.

YEH LARKĪ GAĪ. = این دختر رفت.

اماچهارضمیر(صفت) اشارهٔ آخری درصورتی بکار برده‌می‌شود که حرف اضافه یا علامت مفعول وفاعل دنبالهٔ آن باشد.

US MARD [redacted] KAHĀ. = آن مردگفت.
IS AURAT NE DEKHĀ. = این زن دید.
UN LAṚKOŃ KO MĀRO. = آن پسرها را بزنید.
IN LAṚKIYON NÉ KAHĀ. = این دختران‌گفتند.

ص۶۴، سطر ۱۱.

در هندی جدید علامت اضافه عبارت است از« کا» و « کی». « کا»برای مذکر و « کی» برای مؤنث .

باید یادآور شدکه درهندی ، برخلاف فـارسی ، مضاف‌الیه را اول و مضاف را بعداً می‌آرند. پس استعمال « کا» و « کی» مبتنی بر تذکیر و تأنیث مضاف است نه مضاف‌الیه. مثلاً

RĀM KĀ GHOḌA. = اسب رام.
RĀM KĪ BAKRĪ. = بز رام.

حذف علامت اضافت بهیچ وجه جایز نیست.

ص۸۶، س۴.

طبق مصطلحات عروض عربی «گـر همان سبب خفیف است یعنی یك متحرك ویك ساکن. (المعجم ص۳۲)

ص۹۰، سطر۱۹.

مبدأ دوم را می‌توان وتد مجموع یا مقرون نامیدکه عبارت است از دو متحرك ویك ساکن.

مبدأ سوم مساوی است با دو سبب خفیف یعنی یك متحرك ویك ساکن، بازهم یك متحرك ویك ساکن.

ص۹۱، سطر۱.

مبدأ چهارم مساوی است با یك وتد مقرون و یك سبب خفیف یعنی دو متحرك ویك ساکن و بازهم یك متحرك ویك ساکن.

ص۹۳، سطر ۱۲.

لازم بتذکر است که چون مؤلف شکل افاعیل عروضی را طبق رسم الخط هندی ازچپ به‌راست ضبط نموده است ، ما هم همانطور نقل نموده‌ایم ، والا ازنظررسم الخط فارسی این همه اشکال باید درست عکس آنچه که ضبط شده است، نگاشته شود.

ص۱۰۴، سطر ۱۵-۱۹.

مگن مساوی است با سه سبب خفیف چون مفعولن.

بهگن مساوی است با یك سبب خفیف و یك سبب ثقیل چون فاعلَ یا مف َتعِ.

ص۱۰۵، سطر ۱.

یگن مساوی است با یك وتد مقرون ویك سبب خفیف چون فعولن.

ص۱۰۶، س ۱-۱۰.

جگن مساوی‌است با فعولُ (متحرك‌الاخر)یا مفاعِ.

رگن‌مساوی است با یك سبب خفیف ویك وتد مقرون یا یك وتدمفروق ویك سبب خفیف چون فاعلن.

سگن مساوی‌است با فاصلهٔ صغری چون متفا یا َفعلَن.

تگن مساوی‌است با یك سبب خفیف ویك وتد مفروق. چون مس تفعِ یا مفعولُ (متحرك‌الآخر).

ص۱۰۷، سطر ۴.

مگن =	•	•	•
یگن =	•	•	ا
رگن =	•	ا	•
سگن =	•	ا	ا
تگن =	ا	•	•

جگن =	|	•	|
بهگن =	|	|	•
نگن =	|	|	|

ص۱۴۸، سطر۱۴.

جانا	چوبا	خرمی	می‌بی	مابی	جام
رندا	رازا	جام می	باری	می‌ده	گام
فع‌لن	فع‌لن	فاعلن	فع‌لن	فع‌لن	فاع

اینک طبق هجای بلند و کوتاه بیت فوق تقطیع می‌شود.

تعداد ماتراها — — — + — — + ⏑ —

۶ ۲ ۳

یا واحد وزن — — — + — — + ⏑ = ۲۲واحد.

۶ ۴ ۱

ص۱۴۹، سطر۸.

لعل‌لبت	می‌سرختر	چشم خشت	بدمست
ازلب نر	گس دلکشت	رفته دلم	از دست
مفتعلن	متفاعلن	مفتعلن	فع لان

ص۱۵۲، سطر ۴.

گیسویت	شب تار	رویت ما	هی‌چارده
مفعولن	فعلان	مفعولن	مستفعلن
زلف کجت	زنار	طره‌تو	کافر نشان
مفتعلن	فعلان	مفتعلن	مس‌تف‌علان

ص۱۵۳—۱۵۴.

زلف‌درا	زت دام	دانه‌اش	خال سیا	هت
نرگس تو	بیمار	نوش‌لع	لی ت مسی	حا
مفتعلن	مفعول	فاعلن	مفتعلن	فع

خطّی عن	ری شامُ	کوکبش	روی چُ ما		هت
رخسارت	گلزارُ	قامتت	سروِ دلا		را
مفعولن	مفعول	فاعلن	مفتعلن		فسع

اینجا باید توضیح داد که طبق تقطیع فارسی مصراع دوم و چهارم با مصراع اول و سوم اختلاف دارد و جزو اول آن بجای هموزن بودن با مفتعلن هم‌وزن مفعولن هست. اما از نظر تقطیع هندی چنین اشکالی پیش نمی‌آید زیرا هردو افاعیل شامل شش ماترا یا واحد وزن می‌باشد. ازاینجا معلوم می‌شود که ابیات مورد نظر را نمی‌توان دقیقاً با معیارهای عروضی فارسی که مؤلف ضبط نموده است، سنجید.

ص۱۵۵، س۰۱

رودت	ماهی	چارده	گیسو	یت شب	تار
طُرّی	تو کا	فرخشا	زلفی	کجت زُن	نار
فع‌لن	فع‌لن	فاعلن	فع‌لن	فع‌لن	فاع
زلفت‌کجت	زُنّار	خالِ مُش	کینِ تُ هِنْ		دو
غمزهٔ شو	خت سِحرُ	چشمِ مغ	سورتُ جا		دو
مفتعلن	مفعول	فاعلن	مفتعلن		فع

جزو پنجم مصراع دوم هموزن فعولن است یا آنکه آنرا «زلف کج زنار» بخوانیم. ترکیب طرهٔ تو نیز باید «طُرّتو» (بدون ها) خوانده شود.

بیت سومی قطعهٔ مذکور «روزم‌گشت سیاه الخ» را با هیچ‌کدام از اوزان فوق نمی‌توان سنجید. اما تقطیع هندی این بیت چنین می‌شود:

روزم	گشت	سیاه	چند	آیم	در	کویت
— —	⏑ —	⏑ — ⏑	⏑ —	— —	—	— —
شبی	برا	برِبام		ای مه	چارده	رویت
— ⏑	— ⏑	⏑ — —		⏑ ⏑ —	— ⏑ —	— —

ملاحظه می‌شود که ازنظر تعداد واحد وزن یا ماترا هردومصراع بیت‌فوق مساوی است یعنی همانند دوبیت سابق ۲۴واحد وزن دارد . زیرا همچنانکه قبلاً معروض شد هجای بلند مساوی دوواحد محسوب می‌گردد.

ص۱۵۵، س۱۶.

روبی‌چ	ماه بن	مابتا	تا شب ما	گردد سحر
آئینه	طلعتا	صبحدم	زاه بید	لاکن حذر
مفعول	فاعلن	فاعلن	مفتعلن	مستفعلن

جزو چهارم مصراع دوم بـه سنجش مـؤلف مطابقت ندارد و هم‌وزن فاعلات است . اما مفتعلن و فاعلات هردو دارای شش واحد وزن یـا ماترا می‌باشد.

ص۱۵۶، س۶.

بـرای تقطیع «زلف درازت دام و دانه‌اش خال سیاهت» نگاه کنید در ذیل تعلیقات ص ۱۵۳–۱۵۴.

ص۱۵۶، س۱۸.

می پیما	یی جام	جانا چو	با خرمی
باری می	ده‌کام	ما را با	آن بیغمی
می‌گویی	با ناز	جا بازی	دی عاشقا
ما جامی	بازیم	جاکوای	جان جها
مفعولن	فع‌لان	مفعولن	مستفعلن

ص۱۵۷، س۱.

هاای‌جا	تا	بامابسی	بیباکی	ها می‌کنی
بازی سا	صی	دی لاغری	چالاکی	ها می‌کنی
مفعولن	فع	مستفعلن	مفعولن	مستفعلن

ص۱۵۷، س۱۴.

خط سبزش	خضرست	دهن‌سر	چشمهٔ عش		رت
نگهی دل	کشش سح	رزل سر	رشتهٔ حس		رت
متفاعل	مفعول	فعولن	مفتعلن		فع

رکن دوم مصراع دوم هموزن فعولن است امـا مفعول و فعولن هردو دارای پنج ماترا یا واحد وزن است.

لعلش ب	عشودل	کش‌بود	مژه بردل		نشترزند
چشمش به	غمز سر	خش شود	سحر چ میبی		اذ فرزند
مفعول	فاعلن	فاعلن	متفاعلن		مستفعلن.

رکن چهارم که مؤلف آنرا متفاعلن ضبط نموده است در هیچ مصراع درست نمی‌افتد. درمصراع اول آن هموزن مفاعیلن یا فعلاتن ودرمصراع ثانی هموزن مفاعلتن است که هردو هفت ماترا یا واحد وزن دارد.

بیت دومی بدینگونه تقطیع می‌شود:

قدش	سرو	سرسبز	رخ	بدنش	خرمن	گل		
— —	◡ —	◡ — —	◡ ◡	— ◡ ◡	◡ ◡ —	—		
چشم	غمز	زن	مست	دل	گزک	لعل	لبش	مل
◡ —	◡ —	—	◡ —	—	— ◡	◡ —	— ◡	—

ص۱۶۹، س۱

بیابتا	بجان‌ما	شبی‌بمی	همان‌ما	یکی‌غمی	نهان‌ما	بگوش‌جا	شنودمی
بی‌بحا	ل‌زارما	بجان‌بی	قرارما	بسینهٔ	فکار ما	زروی‌ما	بچی‌نمی
وفاکنو	جفامجو	بجان ما	بلامجو	بیاپبی	خدامجو	بی‌بقا	متی‌خمی
یکی‌بگو	چکار بی	پیادبی	سواربی	ت تاجکی	هزاربی	کجائیو	کبی همی
مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن

ص۱۷۰، س۱۶

برای تقطیع بیت بیا بنا خدای را شبی به میهمان ما نگاه‌کنید به‌تعلیقات ص۱۷۲، س۹.

ص۱۷۰، س۹

نارا آچهند هم‌وزن بحر رجز مخبون است.

ص۱۷۱، س۱۷

آكدی	دروی او	زدیدخو	فشاد
واكدی	دموی او	زبوی چی	بماد
آكدی	دعبن او	زحورعی	برید
واكدی	دتیغ او	بخاكِ خو	طپید
فاعلن	مفاعلن	مفاعلن	فعول

ص۱۷۲، س۹

بیا بتا	بجان ما
شبی بمی	همان ما
وفا كنو	جفا مجو
بجان ما	بلا مجو
مفاعلن	مفاعلن

ص۱۷۲، س۲۰

ای نگا	ر حورزاد
وی بتی	پری نهاد
جورچن	دبی‌گناه
آه زا	دلی تُ آه
فاعلن	مفاعلان

نوش‌لبا	نت‌مایَ	ۀ جانم	خال سیا	هت‌نافَ	ُوعنبر
چین‌جبی	نت‌موج	ۀ كوثر	طرر وخط	طت سنب	ُل كافر
بی‌رخِ خو	بت‌زار	نزارم	بهر خدا	بنما ر	خِ مهوش
خوارُ خرا	بم بات	بُ تابم	جام شرا	بم ده بُ	تِ میكش
مفتعلن	مفعول	فعولن	مفتعلن	مفعول	فعولن

طبق شرح مؤلف ترتیب هجاهای این وزن درهندی بشرح زیر است:

−⏑⏑ × ۸ = ۳۲ ماترا یا واحد وزن.

ص۱۷۴، س۳

خال سیا	هت عنب	ر خالص	روی ُچ ما	هت کوك	ب تابان
چین جبی	نت موج	ء کوثر	طرد وخط	طت سنب	لُ ریحان
نوش لبا	نت عیس	یِ جانم	خاك قدو	مت کحل	صفاهان
خطط غبا	رت آی	ۀ رحمت	نور عذا	رت سور	ۀ رحمان
مفتعلن	مفعول	فعولن	مفتعلن	مفعول	فعولان

ص۱۷۷، س۶

ای ُشدَ جا	ن خراب	براهت	بی سپر
وی ُشدَ بی	رخ خوب	تُ روزم	تیرَ تر
قامت تو	شمشاد	دهانت	غنچ وش
روت ُت چو	گل ساع	دُ ساقت	صافُ خش
مفتعلن	فعلات	فعولن	فاعلن

باید تذکر داد که در دومصراع اخیر عین فعلات ساکن است. ترتیب هجاهای این وزن درهندی بدین گونه است:

−⏑⏑+−⏑⏑+−⏑⏑+−⏑⏑+−⏑⏑+

⏑ = ۲۱ واحد.

ص۱۷۷، س۱۷

خال سیا	هت نافَ	وُ عنبر
تنگ دها	نت حقق	ۀ شك کر
نوش لبا	نت عیس	یِ جانم
قدد بلن	دت جانُ	روانم
مفتعلن	مفعول	فعولن

ترتیب هجاهای این وزن چنانکه مؤلف ضبط نموده است بقرار ذیل است :

ــ ‿ ‿ + ــ ‿ ‿ ‿ + ــ ‿ ‿ ‿ + ــ ‿ ‿ ‿ = ۱۶ ماترا (واحد).

ص۱۷۸، س۱

ترتیب هجاهای سیهن جهند طبق گفتهٔ مؤلف بشرح زیر است:

ــ ‿ ‿ + ــ ‿ ‿ ‿ + ــ ‿ ‿ ‿ + ــ ــ ــ = ۱۶ واحد.

ص۱۷۸، س۱۷

ای زغمت	مه نوش ُ	َدلاغر
وی زلبت	شد خود ِ	ل ِ ساغر
خوی ت ُ سر	کش خال	ت ُ عنبر
کاکل زل	ِف ت ُ سنب	ل ُ چنبر
مفتعلن	فعلات	فعولن

چنانکه مؤلف شرح داده‌است ترتیب هجاهای این بحر بشرح زیراست:

ــ ‿ ‿ + ‿ ‿ ‿ ‿ + ــ ‿ ‿ + ــ ‿ ‿ ‿ = ۱۶ واحد.

بارخ از	َهم َ زیبا	یی
باقداز	َهم َ بالا	یی
مفعولن	فعلاتن	فع
مویت	َهم َ کس را	دامی
رویت	َهم َ کس را	کامی
فع‌لن	فعلاتن	فع‌لن

ص۱۷۹، س۱۷

نوش لبا	نت جام
موی سیا	هت شام
تنگ دها	نت هیچ
کاکل تو	َهم َ پیچ
مفتعلن	فع‌لان (فعلان)

ترتیب هجاهای بلند و کوتاه این بحر چنانکه مؤلف ضبط نموده است بشرح زیر است:

—⏑⏑+—⏑⏑+—⏑ = ۱۱ واحد.

ص۱۸۰، س۷

موی تُ دا	می
خط طِ تُ شا	می
روت بها	ری
خوت شرا	ری
مفتعلن	فع

چنانکه مؤلف شرح داده است ترتیب هجاهای این وزن بدینگونه است:

—⏑⏑+—— = ۸واحد.

ص۱۸۰، س۱۵

روی تُ خش
موی تُ کش
بوی تُ گل
خوی تُ مل
مفتعلن

ترتیب هجاهای این وزن چنانکه مؤلف گفته است بشرح زیراست:

—⏑⏑+⏑⏑ = ۶واحد.

ص۱۸۱، س۱۶

ای شُدَ از	جاروی	ترا مه	مشتری
بر رخِ تو	دیوانَ	گشت حو	رُوپری
جام وصا	لی بخش	بمخمو	رانِ شُخد
مفتعلن	مفعول	فعولن	فاعلن

رکن سوم مصراع دوم هموزن فاعلن است ونه فعولن. اما هردو دارای پنج واحد است.

َپرِ هاها	جو	جورمکن	زی بیش	بمیخوا	ران ُخد
فعلاتن	فع	مفتعلن	مفعول	فعولن	فاعلن

ص۱۸۲، س۱۲

روی خشت	موی خشت	عنبرُ مه	چارده
نوش لبت	عیسی دل	کاکل مش	کی سیه
خال زنخ	گوی مشك	کاکل کج	صولجا
سیب ذقن	تنگ دهن	سادَ وُخش	ای جوا
مفتعلن	مفتعلن	مفتعلن	فاعلن

رکن سوم مصراع اول هنگامی با مفتعلن تطابق می‌کند کـه مه بدون اضافت خوانده شود. رکن دوم مصراع سوم هموزن فاعلات است.

ترتیب هجاهای این وزن طبق شرح مؤلف بقرار زیر است:

–⌣⌣+⌣⌣–+⌣⌣⌣+⌣–⌣–⌣+⌣⌣⌣+

⌣– = ۲۳واحد.

ای رخِ تو	روشن چو	ماه
وی سرزل	فت چوشب	ساه
مفتعلن	مفعولن	فاع

دو مصراع دیگر قطعهٔ فوق یك هجای بلند کم دارد و بدینگونه تقطیع میشود.

موی	میانت	هیچی	نه
⌣–	– –	– –	⌣

کاکل	تو	جز	پیچی	نه
⌣⌣–	–	–	– –	⌣

ص۱۸۳ ، س۱۴

ای‌جا	نارو	بی‌دا	ری‌چو	مه‌گی	سودا	ری چو	شامی
دندا	نی‌چو	دانی	لولو	موبی	پیچا	نی‌چو	دامی
تاکی	ما را	داری	زی‌سا	خارو	زارو	مهجو	ُری جا
ما را	شادا	کی‌می	خاهی	توبا	َشی‌مه	شاد و	خندا
فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن

ص۱۸۴، س[illegible]

ای‌جا	رو‌بی	داری	تا یا
مو‌یی	چو‌زن	جیری	پیچا
گیسو	یی‌دا	ری‌چو	ماری
دندا	نی‌چو	دانی	ناری
فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن

(رك به‌المعجم ص۱۸۰)

ص۱۸۴، س۱۹

جانا	چولو	لودن	دادا	ری
مه‌آ	سارو	بی‌تا	بادا	ری
گیسو	داری	پیچا	چودا	می
واعی	نی‌دا	ری‌چو	بادا	می
فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع

ص۱۸۵، س۱۰

جانا	رندا	راجا	می
مهجو	رارا	پیغا	می
مبخا	رارا	جامی	ده
ناکا	مارا	کامی	ده
فع‌لن	فع‌لن	فع‌لن	فع

ص۱۸۵، س۱۹

رنگی	رویا
شیری	گویا
بیبا	کی‌تو
چالا	کی‌تو
فع‌لن	فع‌لن

ماهی	تابا	نی
شاهی	خوبا	نی
جانی	جانا	نی
لولو	دندا	نی
فع‌لن	فع‌لن	فع

ص۱۸۶، س۱۸

جانا	داری	سرما
روزی	آبی	برما
جانی	مارا	بردی
خونی	مارا	خردی
فع‌لن	فع‌لن	فعلن (فع‌لن)

(رك به‌المعجم ص۱۸۱)

ص۱۸۷، س۹

ای جا	داری	دُرخ چُ مه
پیچا	داری	دُ زلف سه
فع‌لن	فع‌لن	مفاعلن
خالی	داری	طرفَ برو
پیچی	داری	عجب بمو
فع‌لن	فع‌لن	مفتعلن

رکن سوم مصراع دوم هموزن مفاعلن می‌باشد.

ترتیب هجاهای این بند مطابق گفتهٔ مؤلف بشرح زیر است:

– – + – – + ‿ ‿ ‿ ‿ + – = ۱۲ واحد یاماترا.

ص۱۸۸، س۶

موی‌تو	عنبری	روی‌تو	یاسمی	خوی‌تو	آتشی	ای	پری‌رو
قامتی	توسهی	روی‌تو	نوگلی	دام‌تو	سنبلی	ای سمن بو	

خط طتو	عنبری	خال‌تو	نافئی	روی صبح	رای چی	ای جفاجو	
قدتو	آفتی	کاکلی	توبلا	ساعدی	توصفا	ای بلاجو	
فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلاتن	(فاعلن فع)

ترتیب هجاهای بلند وکوتاه در وزن فوق کاملا" مطابق هندی‌است زیرا رگن عبارتست از ترکیب یك هجای بلند ویك هجای کوتاه و بازیك هجای بلند .

ص۱۸۸، س۱۹.

روی تو	با صفا	موی تو	عنبری
قامتی	توبلا	خوی تو	آتشی
خال تو	نافه‌ای	خط ط تو	عنبری
قدد تو	آفتی	موی تو	چنبری
فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن

(رك به‌المعجم ص۱۸۰)

ص۱۸۹، س۹.

روی تو	ماه ما
کوی تو	راه ما
موی تو	عنبری
روی تو	یاسمی
فاعلن	فاعلن

این بحررا می‌توان بحر متدارك مربع سالم نامید.

ص۱۸۹، س۲۰

ساقیا	گهی بما	زروی شو	ق جامکی
باقی	شراب ده	برندنی	ك نامکی
ماخرا	ب ِ روی تو	اسیردا	م موی تو

عاشقی	نگاهِ تو	کباب تن	دخوی تو
فاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن

ص۱۹۰، س۱۹.

ساقیا	شرابکی
زاشرا	بِ نابکی
تابکی	تغافلی
چند زی	تعللی
فاعلن	مفاعلن

ترتیب هجاهای بلند وکوتاه در بحر فارسی کاملاً مطابق وزن هندی است .

ص۱۹۱، س۱۹

مشك ترت	گیسو
چشم ُخشت	آهو
لعل لبت	صهبا
سبز خطت	مینا
مفتعلن	فع‌لن

ترتیب هجاهای وزن هندی طبق شرح مؤلف بقرار زیر است.

⌣ ⌣ ⌣ + ⌣ ⌣ ⌣ ⌣ + — — = ۱۰ واحد یا ماترا.

ص۱۹۳، س۱.

قدت جان	ما جان	ما بدا
لبت آب	حیوان	ما بدا
رخت دینِ	آئین	ما بگو
خطت رهز	نیِ دینِ	ما بگو
مفاعیل	مفعول	فاعلن

ترتیب هجاهای وزن هندی بنابه‌گفته مؤلف بدینگونه است:

⌣ ⌣ ⌣ + – ⌣ – + – ⌣ – + ⌣ – = ۱۶ واحد وزن.

ص۱۹۳، س۱۴

منم‌آ ك جدا شُدَ بی سَرُ پا شُدَ کو ی‌بکو ی‌زجو رشما
نقرا رُتوا نم‌ما بجا نم‌رو بنما زبرا ی خدا
بردو ی تُ چو گل‌مو ی تُ سن بل خط ط تُ آ فت خا ل بلا
زغمی تَ حزی نم‌بی دِلُ دی نم لا لَ زخا منما ی جفا
فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن

ص۱۹۴، س۱۸.

منم‌آ ك جدا شُدَ بی سَرُ پا شُدَ ها رخ چو پرکا هی
نقرا رُتوا نم ما دبجا نم‌رو بنما پس‌ما هی
بردو یِ تُ کو کب‌کا کل تو شب خط ط سیا هِ تُ شا می
دل‌ما شُدَ‌صی دِ تُ خا لِ تُ دا نَ وُ مو ی درا زِ تُ دا می
فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع

ص۱۹۵، س۱۲.

دل ما زغمی تُ بسی شُدَ خو
ب دما غ برا مَدَ شر رِجِنو
مکنِ ی هِم جو رُجفا صنما
بِ اَسی رِکمن دِفرا قِ بلا
فعلن فعلن فعلن فعلن

این بحر را متدارك مثمن مخبون خوانند (المعجم ص۱۸۰)

صنما بخدا
نکنی تُ جفا

بنشی	دمکی
بشنو	غمکی
فعلن	فعلن

ص۱۹۶، س۱۳.

صنما رخی	تُ چُ ماه رو	شن موی تو	چُ شبی سیه
چُ ربودای	دل عاشقا	نکنی چرا	ُسی ِ ما نگه
َهم َ عاشقا	ز فراق تو	ُشد َ خوفشا	َزدُ دهد َ ها
تُ ترحمی	نکنی گهی	صنما بجو	َرکشید َ ها
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن

ترتیب هجاهای وزن هندی مطابق با وزن فارسی است.

ص۱۹۷، س۹.

صنما قدی	تُ صنوبرو	رخ تو چُ ما	ه ِ منیر
دهن ولبا	ن ِ تُ َشکری	سر کا کلی	تُ عبیر
َهم َ عاشقا	ب فراق تو	ُشد َ ناتوا	ُن نزار
بنماگهی	رخ ماه سا	بر بازما	شب تار
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	فعلات

ص۱۹۸، س ۵.

رخ تو چُ ماه	ِه چهارده
دل تو چُ سن	گ ِ سیاه، وه
کمرودها	ن ِ تُ هیچ نی
سرموی تو	جز پیچ نی
متفاعلن	متفاعلن

رکن دوم مصراع چهارم هموزن مستفعلن است. اما متفاعلن و مستفعلن هردو دارای هفت ماترا است.

ترتیب هجاهای کوتاه و بلند بحر فوق کاملاً مطابق وزن هندی است.

ص۱۹۸، سطر۱۹.

رخ تو چُ ما   هِ صیام
سر کاکلی   تُ چُ شام
کمرودها   نِ تُ هیچ
سرموی تو   َهم َ پیچ
متفاعلن   فعلان

ص۱۹۹، س۱۰

دل بی‌رخت   خوفشابو   َدهرشام
سربی درت   بود َ شوری   َدسرسام
برکنج لب   خالِ ساقی   سیه فام
افکند اف   یونُ َمیِ نا   ب درجام
مستفعلن   فاعلاتن   فعولان

باید توجه داشت که کلمهٔ ساقی ومی در رکن سوم مصراعهای سوم و چهارم در تقطیع بدون کسرهٔ اضافت خوانده شده است.

ترتیب هجاهای وزن هندی همچنانکه مؤلف ضبط نموده است بشرح زیر است:

⏑⏑–+⏑⏑⏑+–⏑–+–⏑⏑+⏑–⏑=۲۰ واحد

ص۲۰۰، س۳

بتارا   خدا دا   َدرنگی   وبوبی
ب دیوا   نگادا   َدهابی   وهوبی
ب موبی   سیه دا   َدپیچی   وتابی
ب شوری   َدگادا   َدجانی   خرابی
فعولن   فعولن   فعولن   فعولن

ترتیب هجاهای بحرفارسی مطابق وزن هندی است زیرا یگـن مساوی یك هجای کوتاه ودوهجای بلند یا هموزن فعولن است.

ص۲۰۰، س۱۷

بسی بی وفایی
بدیسا چرایی
زشوقی مَ حبرا
کجایی تُ ای جا
فعولن فعولن

چ جا برخی خش‌خو ب تُ دادم روی مپو ش تُ ای بت‌مهوش
فراق تُ جا نم‌سو خته و ومن با دل‌خو َشدُ جو رجفا کش
چُ گیس وکا کل‌تو دلُ دینم دادَ بیا دیکی بنوازم
خمارت دا رم زا ُر نزارم بی‌رخ تو درسو زُ گدازم
مفاعلتن فعلن فعلاتن مفتعلن فعلن فعلاتن

ترتیب هجاهای وزن هندی طبق شرح مؤلف بقرار زیر است:

⏑ – ⏑ + ⏑ – ⏑ + ⏑ – ⏑ + ⏑ – ⏑ + ⏑ – ⏑
+ ⏑ – ⏑ + ⏑ – ⏑ + ⏑ – ⏑ + ⏑ = ۳۳واحدیاماترا.

ص۲۰۱، س۱۹.

تران َ بسو ی غری ب نگاه
مرا زفرا قِ تُ حا ل تباه
خیال وصال ل تُ عی ش مدام
بلای فرا ق تُ طی ش تمام
مفاعلتن فعلن فعلات

ترتیب هجاهای وزن فارسی کاملاً با بحرهندی مطابقت دارد.

ص۲۰۲، س۱۱.

عذارتو َهمَ نور
نهادتو همَ حور

دهان تو ـَهم ـَ تنگ
کمان تو ـَهم ـَ جنگ
مفاعلن فعلات

ترتیب هجاهای وزن فارسی مطابق با هندی است.

ص۲۰۳، س۱۱.

بی‌روی تو	روزماشا	مِ تاریك
بی مویت ـَ ی	جا چُ موبی	م باریك
بی‌کاکلی	تو ہسودا	فزودیم
اما نـَ زا	نافه بوبی	شنیدیم
مستفعلن	فاعلاتن	مفاعیل

بی‌روی	توروز	ما شام	تاریك
بی موی	ـَنیْ جاچُ	موئیم	باریك
بی‌کاك	لی توب	سوداف	زودیم
ـَامانـَ	زاناف	بوبی ش	نیدیم
مفعول	مفعول	مفعول	مفعول

ترتیب هجاهای وزن فارسی مطابق هندی است.

ص۲۰۴، س۲.

جاناکجا	بی تُ
زیبا چرا	بی تُ
بامابکی	نی تُ
چوای چنی	نی تُ
مستفعلن	فاع

جاناك	جابی تُ
زیباچ	رابی تُ

با ماب کبنی تْ
چوای چ نبنی تْ
مفعولن مفعولن

ترتیب هجاهای وزن فارسی با وزن هندی مطابقت دارد.

ص۲۰۵، س۳.

درپی عش قِ تْ گشتم رسوا
وزغم هج رتْ مردم صنما
مفتعلن فعلاتن فعلن (فع‌لن)

بیت دومی با معیار سنجش فوق تطابق نمی‌کند وهجاهای بلند وکوتاه آن بدینگونه است:

گفتم یك یك من غم دل را
— — — — — ⏑⏑ — —

بر دل غمکش لطف بفرما
— ⏑⏑ — — ⏑— ⏑— —

هردومصراع شانزده ماترا یا واحد دارد.

ص۲۰۵، س۱۳.

منم برخ زردی
زغم پرز دردی
مفاعلن فع‌لن

بیت دومی قطعهٔ فوق را می‌توان چنین تقطیع کرد:

در ز صدف بنما
— ⏑ ⏑— ⏑⏑—

دل ز کفم بربا
— ⏑ ⏑— ⏑⏑—

هردومصراع ماترا یا واحد وزن دارد.

ص۲۰۶، س۵

چشم تُ آ هو
مشك مُدگی سو
مفتعلن فع

بیت دومی با وزن فوق نمی‌سازد و آنرا می‌توان چنین تقطیع کرد:

مژهات خاری
◡ ◡ — — —
رخت بهاری
◡ — ◡ — —

هردومصراع دارای هشت ماترا یا واحد وزن می‌باشد.

ص۲۰۶، س ۱۷.

دَلمز تُ شاد	َهم َ وقت باد
متفاعلان	متفاعلان
لبت َهم َ نوش	ُخشت َبرُ دوش
مفاعلتان	مفاعلتان

ص۲۰۷، س ۱۳.

رخ توچو	ماهی‌رو	یم‌کاهی	ای ُگلِ گل	شنِ خوبی	ها	
فعلاتن	مفعولن	مفعولن	مفتعلن	فعلاتن	فع	

تقطیع سه مصراع دیگر بدون هیچ ضابطه باارکانی که مؤلف ضبط نموده است داده می‌شود.

روزم بی	توشب رو	ىت کوکب	ای مه خر	َمنِ خوبی	ها
مفعولن	مفعولن	مفعولن	مفتعلن	فعلاتن	فع

بس زا رنزا رم طو فابا رم از سرهر مژای ماهم
فع‌لن فعلن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فعلن فعلن فع‌لن
یك خند ٔکنی‌گل مکن‌ت غافل برخ زر دی چو کاهم
مفعول فعولن فعول فع‌لن مفتعلن فع‌لن فع‌لن
هرمصراع سی ودوماترا یا واحد وزن دارد.

ص۲۰۹ ، س۱۷

چشم تٔ آ ٔه ی چی نِ وخالت نافه‌اش
زلف ت سن بل زا ِروچی رخ ماهوش
موی میا نت هی چِ و دهنت هیچ تر
کاکل مش کی پی چِ و زلفت پیچ‌تر
مفتعلن فع‌لن فعلاتن فاعلن

برای تطبیق اجزای مصراع با ارکان فوق باید رخ را بدون اضافت و دهنت را باهای ساکن بخوانیم.

ص۲۱۰، س۱۱

زنار ز زلف تٔ بس تَ ایم
مفعول مفاعلتن فعول

سه مصراع اخیر با وزن فوق وفق نمی‌دهد وآنرا می‌توان از نظر هجا بدین‌گونه تقطیع کرد. باید تذکر دادکه هرمصراع شانزده ماترا یا واحد وزن دارد:

از قید سبحه وارسته‌ایم
— —◡ —◡ ——◡——◡

محراب ز ابرویت کنیم
——◡ ◡ ——— ◡——◡

تا سجده پیش رویت کنیم
— —◡ —◡ —— ◡——◡

ص۲۱۱، س۲

ای بکمر   بربر   زدَ داما

مفتعلن   فع‌لن   فعلاتن

سه‌نیمه بیت دیگربا وزن فوق مطابقت ندارد. وازنظر هجاها بدینگونه تقطیع میشود :

کجا   روی   تو   چنین   شتابان

⏑ —   ⏑ —   —   ⏑ —   ⏑ — —

مگر   قصد   قتل   کسی   داری

⏑ —   — ⏑   — ⏑   ⏑ —   — —

مکن   بعاشق   ناهمواری

⏑ —   ⏑ — —   — — — —

ص۲۱۱، س۱۳

ای رخ خو   بِ تُ کو   کب رو   شن

مفتعلن   فعلن   فعلن   فع

اگرچه مؤلف توضیح نداده اما سه مصراع دیگر قطعه با وزنی‌که اوضبط نموده است نمی‌سازد و آنرا ازنظرهجاها می‌توان چنین تقطیع کرد: هرمصراع شانزده ماترا یا واحد وزن دارد:

می‌روی   کجا   برزده   دامن

— ⏑ —   ⏑ —   — ⏑ ⏑   — —

آری   قصد   قتل   ما   هستت

— —   — ⏑   — ⏑   —   — —

کبس   بسته   ترکانی   مستت

— ⏑   — ⏑   — — —   — —

ص۲۱۲، س۱۳

ساقی رندا راجا می‌ده ناکا مانی راکا می‌ده

می‌خوا رارا پیغا می‌ده گه‌گا هی‌رح می‌با ری.

فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن

فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع.

عینی داری چوبا دامی گیسو بی دا ری چو شامی
مویی پیچا نی‌چو دامی دندا نی دا نی‌نا ری.
تاکی خونی ما می ریزی بهری کینی مامی خیزی بیدا
دیها می‌ان گیزی رحمی تاکی آزا ری.
جانا پیچا مویی داری مانن دی ▪ رویی داری خالی
چوهن دویی داری گیسو بی‌چو ‌ُزنا ری.

ص۲۹۹، س۴

جانا چو با میکشا می پی مابی جام می
باری مارا نبزده زاجا می ای یام دی
فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن فاعلن

ص۲۲۹، س۱۷

از می لع ل لبت چ خش چشم خشت سرمست شد
وزلب ُ نر گس دلکشت رفت َ دلم ازدست خود
مفتعلن متفاعلن مفتعلن متفاعلن

درتقطیع هردومصراع تای متفاعلن دومی ساکن خوانده می‌شود وگویا رکن اخیر هموزن مستفعلن است.

ص۲۳۳، س۴

بتا روی تو چ ُ مه
سری موی تو سیه
گذاری ب کوی ما
نگاهی ب سوی ما
مفاعیل فاعلن

ترتیب هجاهای این بحرمطابق با هندی است.

۲۲۴، س۱

بیا صنما بنشی دمکی
زروی وفا بشنو غمکی
گهی تُ بیا سُ ی ما بوفا
دمی بنشی منما ی جفا
مفاعلتن فعلن فعلن

ص۲۳۴، س۱۱

صنما رو ی تو چُ مه
شب‌گیسو ی تو سیه
تُ چراگه گهی بره
نکنی سو ی ما نگه
فعلاتن مفاعلن

ص۲۳۴، س۲۱

صنما رو ی تُ مه
سرموبی تُ سیه
تُ بسی بی خبری
زنغانی سحری
فعلاتن فعلن

صنما چ بلا َهم َجو ُرجفا بی
زغمی تُ حزی نم تا ك نیا بی
دل ما بدغا بردی زبری ما
َهم َجو ُرجفا کردی بسری ما
فعلن فعلن فعلن فعلن فع

رکن سوم وچهارم را باید هموزن فع‌لن خواند.

ص۲۳۶، س۱

صنما بسی	سیمی تنی
تُ چرا بدی	ساتوستی
بوصال تو	آرام ما
بخیال تو	انجام ما
متفاعلن	مستفعلن

ص۲۳۶، س۱۱

مرا بخیا	ل تُ شو	ق سفر
تران بسو	ی عری	ب نظر
کنو بوفا	بنما	رخ خد
بیا صنما	بشدا	نج شد
مفاعلتن	فعلن	فعلن

ترتیب هجاهای بحر هندی بشرح زیر است:

⏑ – ⏑ + ⏑ – ⏑ + ⏑ – ⏑ + ⏑ ⏑ ⏑ = ۱۵ واحد یا ماترا.

ص۲۷۰

ترتیب هجاهای امرت بانی چهند بقرار زیر است:

⏑ ⏑ ⏑ + ⏑ ⏑ –

درحالیکه ترتیب هجاهای کوتاه و بلند درمفاعلتن چنین است:

⏑ – ⏑ ⏑ –

دل من	زت خو
سرمن	بجنو
بدهم	بتُ دی
بزبم	ـِ به زی
فعلن	فعلن

ترتیب هجاها دربحر هندی بشرح زیراست:

⏑ ⏑ ⏑ + ⏑ ⏑ ⏑ – = ۸ واحد یا ماترا

ص۲۳۸، س۱

ماه منی	بربام	برا
خندهٔ کنا	هرشام	برا
رو بنما	وتمام	برا
چوگل با	می جام	برا
مفتعلن	مفعول	فعل

رکن دوم مصراع سوم وچهارم هموزن فعلات است اما مفعول وفعلات هردو دارای پنج ماترا یا واحد وزن می‌باشد.

ص ۲۳۸، س۱۰

صفا رو	ی تهٔ مهوش
دل ما با	غم تو خش
سرماتخا	ك براهت
بتمنّا	ی نگاهت
فعلاتن	فعلاتن

ترتیب هجاهای بحر هندی بدینگونه است:

⏑⏑ — + — ⏑⏑ + — ⏑⏑ = ۱۲ واحد یاماترا.

ص۲۴۱، س ۱۳

نیه را به عربی وفارسی حرف روی‌گویند. شمس قیس می‌گوید:

بدانك حرف آخرین کلمهٔ قافیت چون از نفس کلمه باشد آنـرا روی خوانند چنانك: شعر

زهی بقاء تو دوران چرخ را مفخر

چون حرف راء در کلمهٔ مفخر اصلی است روی این شعر راء است و چنانك

ای نرگس پر خمارتو مست

چون تاء از اصل کلمهٔ مست است روی این شعر تاء است. (المعجم ص۲۰۲) (نگاه کنید درذیل تعلیقات مول)

حرف روپ تقریباً همتای حرف دخیل است با این اختلاف که قبل از حرف دخیل همواره الف تأسیس می‌آید اما در سانسکریت و هندی چنین التزامی ضرورت ندارد. پس میم قمرو ثمروهای ماهر و باهر هردو درهندی روپ نامیده می‌شود اما بنابر مصطلحات عربی وفارسی نقط های ماهرو با هر دخیل محسوب می‌شود. (رك به المعجم ص ۲۶۳)

ص۲۴۳، س۷

سروپ درفارسی وعربی همتایی ندارد اما دربرخی ازموارد شامل الف تأسیس وحرف ماقبل آن می‌باشد. مثلاکلمهٔ ساگر (به‌معنی دریا) یا ناهر (به‌معنی شیر) دارای الف تأسیس است اما دراصطلاح هندی هجای بلندسا و نا سروپ نامیده می‌شود، ونه تنها الف آن. الف تأسیس الفی است که بحرفی متحرك پیش ازروی باشد چنانکه الف‌آهن ولاذن. (رك به‌المعجم ص ۲۶۱)

ص۲۴۴، س۱۶

بند هن درمصطلحات عربی و فارسی قید نامیده می‌شود. قید حرفی ساکن است که بی‌فاصله قبل ازروی در آید. حروفی که درزبان فارسی قیدقرار می‌گیرد، ده‌است که ازترکیب آنها (سه شب فرخ نغز) حاصل می‌شود. بنا به گفتهٔ شمس قیس واو مفتوح ماقبل چون قوس وفردوس ویای مفتوح ماقبل‌چون قیس واو پس نیزقید نامیده می‌شود. اما درهندی وسانسکریت چنین واو ویا قید نیست بلکه همراه با حرف ماقبل آن سیام خوانده می‌شودکه بعداً ذکر آن می‌آید. (رك به‌المعجم ص ۲۵۶)

ص۲۴۵، س۱۸

سیام عبارت است‌ازهجای بلندی چون‌کا وکو (کاف مضموم‌باواومعروف یا مجهول) وکو (کاف مفتوح) وکی (کاف مکسور با یای معروف یامجهول) وکی (کاف مفتوح) که بلافاصله قبل ازنیه یا روی درآید. دربن صورت سیام برابرمی‌شود با حرف ردف بعلاوه حرف ماقبل آن. مثلا درکلمهٔ‌کام یا بام صرفاً الف حرف ردف نامیده می‌شود. اما در مصطلحات هندی کا وبا سیام

خوانده می‌شود. نکتهٔ دیگر آنست که واو مفتوح‌ماقبل ویا مفتوح ماقبل بنابگفتهٔ شمس قیس(المعجم ص ۲۵۶) حرف قید است ونه حرف ردف. اما در هندی واو مفتوح ماقبل ویای مفتوح ماقبل نیز شامل حرف سیام می‌باشد.

ص۲۴۷، س۹

مول هجای بلندی است که درآخرقافیه درآید. مثلا دا درخدا و فا در وفا وبی‌درنبی ومی درکمی‌مول‌نامیده می‌شود. اما طبق‌مصطلحات عربی‌وفارسی الف خدا ووفا ویای نبی وکمی حرف روی است. پس مسول مجموعه‌ایست ازحروف صدادار که درآخرقافیه درآید بعلاوه حرف ما قبل آن.

ص۲۴۹، س۲

مثالهایی که مؤلف درذیل سمن آورده است ازنظر تلفظ امروزی درست نیست زیرا درهردوکلمه پریا وتریا رای مکسور است البته حرف اول هر دو کلمه ساکن است. اما مثال دوکلمهٔ دیگریعنی ماترا وجاترا درست است.

ص۲۵۲،س۶

همتای سنده درمصطلحات عربی وفارسی حرف وصل است وآن حرفی است‌که روی بوی پیوندد. درفارسی حروف‌مخصوصی هست‌که بعنوان حرف وصل بکارمی‌رود وآن الف وذال وکاف وها ویاوحروف اضافت وحروف جمع وحروف مصدر وحروف تصغیر و حروف رابطه می‌باشد. (المعجم ص ۲۶۳) (نگاه‌کنید به ذیل تعلیقات مهمی).

ص۲۵۲، س۱۷

بهم معادل است با حرف خروج درمصطلحات عربی و فارسی. شمس قیس گوید: حرف خـروج آنست کی حرف وصل بذو پیونـدد وآن را از بهر آن خروج خواندندکی شاعر از حرف وصل بواسطهٔ آن تجاوز توانـد کرد وبیرون تواندگذشت. (المعجم ص ۳۶۶-۳۶۷) چون شین دیدەش.

مهی بعبارت دیگرمجموعه‌ایست ازحرف سنده (یاحرف وصل) بعلاوه

حرف صداداری که بعد از آن بیاید. مثلا در بیت زیر که شمس قیس در مثال حرف وصل آورده است.

ای از بنفشه ساخته برگل مثالها
بسر آفتاب کرده ز عنبر هلالها

ها که به مثال وهلال پیوست شده است، مهی نامیده می‌شود.
(رك به المعجم ص ۲۶۵)

ص۲۵۴، س۶

ما در ذیل سعی نموده‌ایم که بوسیلهٔ جدولی محل مخصوص هرحرف قافیه را نشان دهیم . خط هلالی (◡) عبارت است از هجای کوتاه و خط مستقیم (——) علامت هجای بزرگ وخط بریده (– –) نشانهٔ حرف ساکن است .

جدول حروف قافیه

حروف قبل ازروی

بیندی	انوب	روپ	نسیه
تلك	سروپ	روپ	نسیه
کیس	سبس	بند هن	نسیه
مکت	سندر	سیام	نسیه
	موهن	سیام	نسیه
	دار	درم	مول
	پتر	سمن	مول
	گهن	سمن	مول
	پهل	درم	مول
	دل	تمال	مول
	پهول	تمال	مول
			نیه
			نیه
			مول
			مول
			مول

حروف بعد ازروی

سنده	بهم	
مهی		
دهرا	پاتال	سبس
دهرا	رج	
چهنا	کمته	

ص۲۵۴، س۱۳

د ت مساوی است با اشباع وتوجیه درعربی وفارسی. با این اختلاف که قبل از اشباع همواره الف تأسیس مـی‌باشد چون کسرهٔ ق در کلمهٔ عاقل

ـ اما درتوجیه لازم نیست قبل از دخیل حرفی باشد مانند کسرهٔ د درکلمهٔ دل.
(رجوع شود بهالمعجم ص۲۶۸ و ۲۷۰)

ص۲۵۴، س۲۲

درمثالی که مؤلف آورده است منوهر مساوی است بارس (به فتح اول و تشدید دوم) یعنی حرکت قبل از الف تأسیس مانند فتحهٔ ع قبل از الف در کلمهٔ عاقل، اما همچنانکه قبلاً تذکر داده شد سروپ عبارت است از هجای بلند ولذا حرکت آن ممکن است ضمه یا فتحه قبل از واو وکسره یا فتحه قبل از یا باشد. (رك بهالمعجم ص۲۶۸)

ص۲۵۵، س۹

پاگ مساوی است با حذو یعنی حرکت ماقبل قید، چون فتحهٔ ر درکلمهٔ رزم و فتحهٔ ب درکلمهٔ بزم. شمس قیس می‌گوید: و حرکت ماقبل قید هم‌حذو باشد (المعجم ص۳۶۹)

لنگر یعنی حرکت سیام را نیز درعربی وفارسی حذو خوانند. شمس‌ـ قیس می‌گوید: حذوحرکت ماقبل ردف است وهمچنانکه هیچ یك از حروف ردف نشایدکی متبدل‌شود حرکات ماقبل آن نیزنشایدکه متبدل شود ـ (المعجم ص۲۶۹) مانند فتحهٔ م درمار وضمهٔ میم درمورو کسرهٔ میم درمیر.

ص۲۵۷، س۱۷

همتای سم در مصطلحات عربی وفارسی نفاذ است یعنی حرکت حرف وصل چون بخروج پیوندد مانند فتحهٔ میم درکلمات سپارمت ودارمت. (رك بهالمعجم ص۲۷۱)

ص۲۸۵، س۲۰

قافیهٔ جمل تقریباً مساوی است با قافیهٔ متواتر یا سبب خفیف. اما درقافیهٔ متواتر ممکن است که حرف‌آخری صدادار باشد چون لا وما اما درقافیهٔ جمل همواره هردوحرف بی‌صدا است. (رك بهالمعجم ص۲۷۴)

قافیهٔ پنبج معادل است با قافیهٔ متدارك یاوتد مقرون چون خرد وزنـد.
(المعجم ص۲۷۴)

قافیهٔ مثنی را می‌توان در عربی وفارسی متراکب یا فاصلهٔ صغری (چون شکندوفگند) یا متکاوس و فاصلهٔ کبری (چون بزنمش وشکنمش) نامید. (المعجم ص۲۷۳)

ص۲۵۹، س۱۸

قافیهٔ سبها تقریباً مساوی است با قافیهٔ مترادف چون مار وکار یا دشت وگشت. (المعجم ص۲۷۵)

ص۲۶۰، س۲

عیب هبن همانست که در عربی وفارسی آن را اکفاء گویند چنانکه چپ را با طرب قافیه کنند. شمس قیس می‌گوید: «اکفاء اختلاف حرف روی است وتبدیل آن بحرفی کی درمخرج بدان نزدیك باشد چنانك گفته‌اند:

روبجا آر اندرین کار احتیاط زانك جز برتو ندارم اعتماد

وجمع کرده میان طا و دال کی در زبان بیشتر عوام بهم نزدیك‌اند..... واما اگراین اختلاف میان دوحرف متباعدالمخرج افتد چنانك میان نون وجیم یا میان باء ودال وماننددآن، آنرا درعیوب نشمارند وآن نظم را شعرنگویند.» (المعجم ۲۸۴)

ص۲۶۰، س۱۷

ایطای خفی آنست کی بعضی از حـروف زواید.... در قصیدهٔ مکرر گرداند بروجهی که میان هردوفرقی توان نهاد چنانك آب وگلاب وسازگار و کامکار وشاخ سار وکوهسار وآبدار وپایدار واز آن خفی‌تر چنانك رنجور و مزدور ودانا وگویا و مرزبان وپاسبان. (المعجم ص۲۸۷–۲۸۸)

ص۲۶۱، س۶

ایطای جلی وقافیهٔ شایگان: باید متذکر شد که برخی از علمای ایـن

فن بین ایطاء جلی‌وقافیهٔ شایگان فرقی نهاده‌اند وهمچنانکه شمس قیس آورده است: بیشتر ایشان قافیهٔ شایگان آنرا گویند کی الف ونون جمع در آن‌مستعمل باشد. (المعجم ص ۲۸۹)

ص۲۶۱، س۲۰

نکشت همانست که به‌عربی وفارسی آنرا اقواء‌گویند چنانکه پر به‌ضم اول را باتر بفتح اول قافیه کنند. مانند:

ازغصهٔ هجران تـودل پردارم پیوسته از آن دیده بخون تر دارم
(المعجم ص۲۸۳)

ص۲۶۳، س۳۰

حاجب بنزدیك فحول شعراء کلمه‌ی باشد کی پیش ازقافیت متکررشود چنانك مسعود سعد درحق سلطان ملك فرزند سلطان مسعودگفته است:

سلطان ملکست در دل سلطان نـور هرروز بروی او کند سلطان سور
هرگز نرود برو بـرسلطان زور چشم بد خلق از و و ازسلطان دور

کلمهٔ سلطان کی پیش ازقافیت در هر بیت مکرر می‌شوذ آن را حـاجب خوانند. (المعجم ص۲۵۹)

ص۲۶۳، س۱۰

تنك مشرك را می‌توان تجنیس مرکب نـامید با این شرط که کلمات متجانس قافیه واقع شود چنانکه دربیت معروف حافظ:

صلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره‌از کجاست‌تا بکجا

یا «چنانك شاعرگفته است :

سرو بالائـی که دارد برسر سرو آفتاب
آفت دلهاست ونلد دیدگان زان آفت آب
(المعجم ص ۳۴۰)

ص۲۶۹، س۱۳

همتای مکه ایمان درمصطلحات فارسی تشبیه صریح است. (رك به‌المعجم ص۳۴۶)

ص۲۶۹، س۲۰

لپت ایمسان در مصطلحات فارسی تشبیه کنایت است. (رك بـه‌المعجم ص۳۵۱)

ص۲۷۰، س۱۲

سرنکهلا ایمانRAŠANOPAMĀ نیز خوانده می‌شود.

ص۲۷۱، س۱

ایمپی ایمـان شبیه به‌تشبیه معکوس است. بنابـر گفتهٔ شمس قیس تشبیه معکوس آنست که چیزی بچیزی تشبیه کند بعد از آن مشبه به را بوجهی با ول تشبیه کنند چنانك گفته است:

ز سم ستوران و گـرد سپاه   زمین ماه روی‌وزمین روی‌ماه

روی زمین را ازنشان نعل ستوران بماه تشبیه‌کرده است، با ز روی ماه ازکثرت غبار بزمین تشبیه کرده. (المعجم ص۳۵۲)

ص۲۷۱، س۱۲

بترکنا النکار را می‌توان التشبیه المرجوع عنه نـامید. مؤلف ترجمان البلاغه درشرح آن می‌گوید: واین چنان بود که شاعر از تشبیه‌کرده باز ایستد وبازگرداند و چیزی ثابت کرده را نفی‌گرداند بقلب برسبیل مبالغت، چنان‌که روی را بماه قیاس کند ورخ را بلاله وآنگه بـازگوید ماه راکسوف است و لاله نپاید.

فرخ‌گوید:

بقدگویی سروست در میان قباء   بروی گویی ماهست برنهاده کلاه

چو ماه بود وچو سرو ونه ماه بود ونه سرو
کمر نبندد سرو و کله ندارد ماه
(ترجمان البلاغه، چاپ تهران ۱۳۳۹، ص۳۴)

شمس قیس رازی این نوع تشبیه را تشبیه تفضیل نامیده است و سپس توضیح‌می‌دهد که این‌نوع صناعت را باید جمع وتفریق خواند، اما مثال تشبیه تفضیل ابیات زیرانوری است:

خواستم گفتن کی دست و طبع او ابراست وکان
عقل گفت این مدح باشد نیز بسا من هم پلاس
دست او را ابر چون خوانی و آنجا صاعقه
طبع او راکان چرا گویی و آنجا احتباس
(المعجم ص۳۵۴–۳۵۵)

ص۲۷۴، س۱۳

سکارن ات پریچها همانند حسن تعلیل درمصطلحات فارسی است یعنی شاعر یا نویسنده برای واقعه‌ای علتی بیان‌کندکه علت واقعی آن نباشد بلکه علتی ذوقی وشاعرانه وتخیلی باشد. مانند این بیت منوچهری:

نرگس همه رکوع‌کند در میان باغ زیراکه‌کرد فاخته بر سرو مؤذنی
(ترجمان البلاغه ص۶۲)

ص۲۷۵، س۱۲

نگرجادهیوسان همان استعارهٔ مطلقه یامصرحه‌است یعنی‌هرگاه مستعارمنه یا مشبه‌به را ذکرکنند وازآن مستعارله ویا مشبه را اراده‌کنند به شرط آنکه هیچ یك از مناسبات مستعار منه ومستعارله همراه نباشد.

ص۲۷۶، س۱۰

جدیارته را در عربی وفارسی تشبیه مشروط می‌گویند «چون شاعرچیزی را بچیزی تشبیه‌کند بشرط وگوید ار چنان بودی چنین بودی و مانند وی.»
مانند :

اگر ماهی سخن گوید تو آن ماه سخن گویی
وگر سروی قبا دارد تو آن سرو قبا داری
(ترجمان البلاغه ص۳۵، المعجم۳۵۲)

ص۲۷۷، س۳

سجع که بیشتر به‌نثر مربوط است «آنست که کلمات آخر قرینه‌هادروزن یا حرف روی با هردوموافق باشند...»سجع برسه قسم‌است: متوازی،مطرف، متوازن .

سجع متوازی: آنست که کلمات دروزن و حرف روی هردو مطابق باشند مانندکار، بار، ودست، شست، وخامه، نامه....

سجع مطرف: آنست که الفاظ درحرف روی یکی ودروزن مختلف‌باشند مانندکار، شکار و دست، شکست وشانه، نشانه...

سجع متوازن : آنست که کلمات قرینه در وزن متفق و درحرف روی ـ مختلف باشند مانندکام،کار ونهال، بهار و نامه، ناله.

(صناعات ادبی تألیف استاد جلال‌الدین همائی ص۵۷–۵۸)

منظور مؤلف تحفةالهند از سجع دراینجا سجع متوازی وسجع مطرف است .

ص۲۷۷، س۸

چهیکا ان پراس را باید از قبیل لزوم مالایلزم پنداشت. مؤلف ترجمان البلاغه آن را اعنات خوانده است ومی‌گوید معنی وی‌آن بودکه شاعر و دبیر تکلفی‌کنند اندر نظم و نثرچیزی راکه بروی نبود. چنانك حرفی را نگاه دارند اندر قوافی. (ترجمان البلاغه ص۲۶)

مثالهایی که مؤلف ضبط نموده است صرفاً مربوط به‌تکرار حرف یا حروفی درقافیه است. اما ممکن است که شاعر ازقید سجع وقافیه پا فراترنهد وکلمه یا حرفی را در هربیت یا جمله التزام‌کند. در ادبیات فارسی مثالهای وافر داریم‌که قصیده سرایی ملتزم شده است‌که کلمه یاکلماتی را در هر بیت تکرارکند.

همچنین ممکن است که شاعر ملتزم کلماتی شود که با یك حرف شروع می‌شود مثلاً دل، دلیر، دولت، درم وغیره. در ادبیات انگلیسی این صناعت را ALLITERATION می‌خوانند. (رك به المعجم ص۳۸۴ ، صناعات ادبی ، ص۱۰۶، ۱۴۵).

ص۲۷۷، س۱۶

لاتان پراس را درمصطلحات بدیع فارسی صناعت الترصیع مع التجنیس خوانده‌اند. مؤلف ترجمان البلاغه در استشهاد این صناعت بیت زیر را آورده است :

بیمارم وکارزار و تو درمانی　　　بیم آرم وکارزار و تو درمانی

(ترجمان البلاغه ص۱۲)

ص۲۷۹، س ۳

سکس جیجی سکس=SAKAS JīJī SAKAS

ترجمه: بترس خواهر بترس.

سرس تیتی سرس=SARAS TīTī SARAS

ترجمه: با مزه، تند با مزه .

ص۲۸۰، س۱

مؤلف ترجمان البلاغه در تعریف عکس می‌نویسد: پارسی عکس بساز گردش بود، چون الفاظ وکلمات بیت بازگردانند ولفظ آخر را لفظ اول گردانند آن را عکس خوانند. وبود که این عمل اندر همه بیت بود و بود که اندر همه مصراع باشد.

واین عمل چون اندر بیت بود کامل خوانندش وچون اندر مصراع بود آنگاه مخرج خوانند یعنی که ناتمام، و نکوتر آن کامل باشد.

وعکس کامل ومخرج بردوقسم است: یك قسم رامنهادی خوانند و این آن بود که معنی الفاظ برنگردد بیازگردش، ودیگر را مجری خوانند و ایـن آن بود که معنی دیگر گردد. وآن بیت‌های کامل مجری چنانك عنصری گوید:

اگــرچه باشد تنها ـــ جهان بــا اوست
وگرچه با او باشد ـــ جهان تنها است

حامدی گوید:

تن نه همی باشد آگه زجان
جان نه‌همی باشد آگه ز تن

واما عکس کامل متهادی این است که شاعر گوید:

بــار بردارم وزایدر بروم
بروم زایــدر وبردارم بــار

واما عکس مخرج متهادی این است که عنصری گوید:

بــوسه ندهد مــارا ، مارا ندهد بوسه
غمگین دل مــا دارد، دارد دل ما غمگین

(ترجمان البلاغه ص۶۴)

ص۲۸۱ ، س۴

NAIN TIHĀRE SYĀM LĀL ATI RĀTī MĀTī

نین تهاری سیام لال ات راتی ماتی

ص۲۸۲، س۱۳

رد العجز علی (الی) الصدر چندین نوع دارد. صناعتی که مؤلف اینجا بیان میکند ردالعجز علی‌الصدرحقیقی است و آن آنست که لفظی که دراول‌بیت وجملهٔ نثر آمده است همان را بعینه یا کلمهٔ شبیه متجانس آنرا درآخــر بیت و جملهٔ نثرباز آرند. (صناعات ادبی، ص۹۵)

دان بچاوی نرك سون الخ

DĀN BACĀVE NARAK SON ḌĀRī BAI KUNṬHĀN

KARAN NARAK ME KEON PAṚE JO KARATU HAI DĀN,

ترجمه: جودوسخا ازآتش دوزخ بازدارد وبه‌بهشت می‌رساند. دستهایی که جودوسخا کند چرا به‌آتش دوزخ بسوزد .

ص۲۸۶، س۳

جداوالنکار را به‌عربی وفارسی ترصیع گویند. مؤلف المعجم آیت زیـر قرآن را بعنوان مثال ترصیع آورده است:

إنَّ الابرار لَفی نعیم وإنَّ الفُجّار لَفی جَحیم.

یا این ابیات رشید وطواط :

ای منور بتو نجوم جلال — وی مقرر بتو رسوم کمال
بوستانیست صدرتوزنعیم — آسمانیست قدر تو زجلال
خدمت تو معول دولت — حضرت تو مقبل اقبال
درکرامت ترا نبوده نظیر — درشهامت ترا نبوده همال
تیره پیش فضائل تو نجوم — خیره پیش شمایل تو شمال
شرك را از تو منهدم ارکان — ملك را از تو منهدم احوال
همچو اسکندری بیمن لقا — همچو پیغمبری بحسن خصال
بخشش تو برون شده زبیان — کوشش تو فزون شده زمقال
بزمگاه تو منبع لذات — رزمگاه تو مجمع اهوال
نه ملك را زطاعت تو ملام — نه فلك را زخدمت تو ملال

(المعجم ص ۳۳۶)

ص۲۸۶، س۷

سین بجهادی الخ

Sain bujhā de bālc lāl
Rain bitā de lāla bāl.

ترجمه : معشوق نوخاسته چیستان ومعما مـی‌گوید و بدینگونه شب را به‌پایان می‌رساند.

گتنا النکار نزدیك بـه سیاقه الاعداد است . شمس قیس دروصـف آن میگوید : وآن چنان باشدکی شاعرچند چیز ازاسماء مفرده برشمارد و آنگـه جمله را یا یك‌یك را وصف کند چنانکه زینتی‌گوید :

اسب وگهر و تیغ بذ و گیرد قیمت — تخت وسپه وتاج ازویـابد مقـدار

وآنچه ادیب صابر گفته است : شعر

بمن نمود رخ وچشم وزلف آن دلبر — یکی عقیق ودوم نرگس وسوم‌عنبر...

هم سیاقة‌الاعداد است وهم تکریر وهم تقسیم . (المعجم ص ۳۸۷)

ایکه بره الخ

Aik barah mon tan dahī, dujen dahat buhang,
Tīje rain daraonī, chothien koi na sang.

ترجمه: اول آنکه تنم در آتش فراق می‌سوزد ودوم آنکه صدای کویـل آتش اضطراب مرا دامن میزند.

سوم آنکه شب مهیب وهولناك است و چهارم آنکه من تنها وبی رقیبم.

پنته کتهن الخ

Panth kathin atochhīn tan, nipat andherī rain,
Gāon dūr anjān men, kaise pāon chain.

ترجمه: راه دشوار است و تن نحیف وناتوان، شب بسیار ظلمانـی و تاریك است.

منزل دور است ومحیط بیگانه، بگو چطور آرام باشم.

ص۲۸۷، س۳

انده دو کهن را می‌توان تشبیه بعید نامید.

ص۲۸۷، س۱۵

اسلیل دو کهن شبیه تأکیدالمدح بمایشبه‌الذم می‌باشد.
(رك به ترجمان‌البلاغه ص ۵۲، المعجم ۳۸۱)

ص۲۸۹، س۱۴

هعخع که شکل دیگرش خمخع وعهخع نیزضبط نموده‌اند، به‌معنی‌اشتر خاراست. (صناعات ادبی ص۴۱)

ص۲۸۹، س۱۶

درمورد مرتك دو کهن قطعهٔ شعری از شیخ عبدالاحد وحدت سر هندی (م-۱۱۲۶ ه) که درهندوستان دردوران اورنگزیب عالمگیر زندگی می کـرد، نقل می‌شود. هیچکدام ازابیات این قطعه با معنی نیست:

چشمهٔ پشم شام و بوم طـلا قینقاع دو خواجه، تخم صبا

غنچهٔ جلترنگ، شیرین باف | فتنه‌درخواب،هردوجنس‌معاف
تکمهٔ نخل بند اصطرلاب | بال پروین انتخاب رباب
بانگ‌گلفام نازنین رهگیر | شب نشینان غورهٔ زنجیر

نیست یك لفظ زین میان مهمل
بخدای کریم عزوجل

(تاریخ ادبیات فارسی درهند دردورهٔ اورنگزیب تألیف این نگارنده ص۳۴۷).

ص۲۹۱، س۱۷

ددهست الخ

DADHI SUTA BHAKH BAIRi BHAYO.

ص۲۹۲، س۱۰

بیرته دوکهن‌را درعلم بدیع فارسی باید مناقضه وتناقص نامید. شمس‌قیس‌گوید : مناقضه وتناقض درشعر وسایر کلام آنست که معنی دوم مناقض و منافی معنی اول باشد. (المعجم ص ۲۸۹)

ص۲۹۳، س۱۵

پن رکت دوکهن :
اگر کلمه‌ای با همان معنی درنیمه بیت تکرار یابد شمس قیس آنرا تکریرمی‌خواند مثلا ابیات زیرعسجدی

باران قطره قطره همی بارم ابروار
هر روز خیره خیره ازین چشم سیل‌بار
زان قطره قطره قطرهٔ باران شده خجل
زان خیره خیره‌خیره دل و جان من فکار

(المعجم ص ۳۴۲)

ص۲۹۴، س۵

جاگت جاگت الخ

JĀGAT JĀGAT NIS SAKHī ARUN BHAī DRGA LĀL,
HAR SON KARKE KHEL KEOṄ NAIN NIVAVAT BAL.

ترجمه: چشمانش ازشب بیداری‌های پیاپی سرخ گردیده است حالا پس ازآن همه بازیها چرا چهرهٔ خود را بازلف پوشانیده است؟

ص۲۹۴، س۱۶

اسبنده دو کهن شبیه تنافر به معنی است. مؤلف ترجمان‌البلاغه در شرح آن می‌گوید: چنانکه حروف سهل بود وخوش ولیکن بیت از بیت دوربود بمعنی یا مصراع ازمصراع. چنانکه گفته‌اند ـ اندر تهنیت خانهٔ زرین ـ ملك محمود را، شاعر گوید:

خانهٔ زرین پادشاه جهانست   در سخن یك خدای را چه گمانست
قارون‌گویند گنج داشت نهانی   شاه بلند اختر است وسخت‌کمانست.

هرمصراعی بتن خویش وزن و معنی دارد ولیکن مصراع پیشین با مصراع پسین پیوند ندارد، بهیچ معنی. (ترجمان البلاغه ص۹۳)

س ۲۹۵، س۱

اپرچرد و کهن راآنطور که مؤلف شرح کرده است باید غرابت کلمه نامید و نه‌تعقید لفظی، یعنی شاعر یا نویسنده واژه‌ای بکار برد که غـریب و بیگانه و دور از ذهن ونامأنوس باشد. غرابت کلمه یکی از علل سهگانه است که کلمه را از فصاحت می‌اندازد.

واما تعقید لفظی مربوط به‌کلام است ونه به‌کلمه. وآن چنان است کـه بعلت مقدم ومؤخر بودن کلمات یا حذف الفاظ ونظایر آن معنی کلام پیچیده و فهم آن مشکل باشد. (رك به‌صناعات ادبی ص۳۷، ۴۳)

ص۳۲۳، س۹

بهرت که درقرن‌اول میلادی زندگی‌می‌کرد مؤلف کتابی بنام NĀṬYA ŚĀSTRA درفن نمایشنامه وصنایع وبدایع وغیره می‌باشد.

ص۳۵۱ : س۲۰

راجامان یامان سینگ RĀJĀ MĀN SINGH (۱۴۸۶–۱۵۱۸ م) حکمفرمای گوالیار واقع در ایالت مدهیه پرادش MADHYA PRADESH معاصر سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور بود و یك بار او را برخلاف بهلول لودی پادشاه دهلی پناه داده بود. مان سینگ یکی از بزرگترین هواخواهان هنرهای زیبا بود. وی خود در موسیقی کلاسیکی مهارتی تمام داشت و اغلب موسیقدانان آن دوره‌را در دربار خویش گردآورده بود. می‌گویند که‌این استادان موسیقی به ایمای راجا کتابی بنام مان کوتوهل MĀNA KUTŪHALA . درموسیقی‌هندی تألیف کردند که میرزافقیرالله سیف‌خان درحدود ۱۰۷۶هجری درعهد اورنگزیب عالمگیر ترجمهٔ فارسی آنرا تهیه کرد. میرزا فقیرالله درمقدمهٔ کتاب‌خویش می‌نویسد که وقتی که‌اومی‌خواست یکی ازکتب اساسی موسیقی‌را به فارسی برگرداند، دوکتاب توجه او را جلب نمود: یکی راگ ساگر بود که درعهد اکبر پادشاه‌گورکانی(۱۵۵۶–۱۶۰۵ میلادی) بوسیلهٔ نان‌سین و دیگران تألیف شده بود ودیگری‌همین کتاب‌مان کوتوهل‌بود. فقیرالله برای ترجمه کتاب دومی را انتخاب کرد زیرا به نظر او کتاب راگ ساگر ــ آنقدر که می‌بایست مستندنبود. وی می‌افزاید که موسیقی دانان دورهٔ اکبری بیشترعطایی‌بودند یعنی اطلاع‌آنان دربارهٔ موسیقی بیشتر عملی بود تا نظری. در حالیکه موسیقی‌دانان دربار راجامان سینگ به معنی واقعی دانشمند بودند .

(ادبیات فارسی‌هند در دورهٔ اورنگزیب ص۴۵۴ ببعد، کمبریج هیستری آو اینديا ج۳/ص۲۴۸،۲۵۵ وغیره) .

ص۳۵۴ : س۴

سورداس SŪRDĀS درمیان متقدمین شعرای هندی زبان دارای‌مقامی خاص است . عشق وی با کریشنا خدای هندوان از شور و حال مخصوصی برخورداراست. چنانکه می‌دانیم کریشنا با چندین هزار زن ودختر قبیلهٔ یادو YĀDAVA که‌گوپی GOPĪ خوانده می‌شدند عشق می‌ورزید وهنگامی کـه

وی با لحن دلسوز خاص خود نی می‌نواخت این همه زنان زیبا پروانه‌وار گرد او می‌آمدند. اغلب علمای هندو عشق کریشنا و گوپیها را نوعی عشق عرفانی تعبیر می‌کنند و با شوق وهیجان از آن یاد می‌نمایند. یکی ازدلباختگان کریشنا شاعرما سورداس است.

(تاریخ ادبیات هندی تألیف رام چند شوکلا ص۱۵۷)

سلطان حسین شرقی (۸۶۲-۸۸۴ هجری) آخرین فرمانروای سلسلهٔ سلاطین شرقی است که مرکز حکومت آنان درجونپور واقع درنزدیکی بنارس درایالت اوترپرادش UTTAR PRADESH بود. این سلسله که بوسیلهٔ غلام سیاهپوستی بنام ملک سرور درسال ۷۹۶ هجری تأسیس شده بود چندی بعد به شکل یکی از بزرگترین مراکز فرهنگ ایرانی در هند درآمد و جونپورلقب شیرازهند یافت. قلمرو شرقی جونپورشامل بخش شرقی ایالت اوترپرادش وبخش غربی ایالت بیهار ومنطقه شمالی ایالت مدهیه پرادش‌بوده است وگاهگاهی نفوذآن تا بنگال و اریسا ORISSĀ گسترش می‌یافت.

هنگامی که حسین تخت جونپور را بدست آورد بهلول لودی پادشاه دهلی بود. حسین چندین‌بار با بهلول جنگ کرد اما با وجود برتری نظامی با شکست مواجه شد. و آخرکار درسال ۸۸۴ هجری بعدازشکست شدیدی‌مجبور شد طرف بنگال فرار کند وآنجا درپناه پادشاهان بنگال زندگی‌کرد و در سال ۹۰۶ ه درگذشت. (کمبریج هیستری آواینڈیا ج ۳/ص ۲۵۴)

ص۳۵۴، س۹

زبان خیرابادی یعنی لهجهٔ هندی‌که ازجونپورتا خیرآباد درزمان سلطان حسین شرقی رایج بوده است. خیرآباد بخشی ازشهرستان سیتاپورواقع در ایالت اوترپرادش UTTAR PRADESH است.

زبان پوربی: زبانی‌که درپورب PŪRVA یا منطقهٔ شرقی هند رواج داشته است. کلمهٔ پورب تا حدی ابهام دارد ولی معمولا ازآن قسمت شرقی ایالت اوترپرادش وبهارو بنگال اراده می‌کنند.

ص۳۵۴، س۱۰

مراد اززبان راجپوتی زبان راجپوتها RĀJPŪT است که در ایـالت راجستان تمرکزدارند.

گوالیار GWALIOR شهری درایالت مدهیه پرادش که درجنوب آگرا ودهلی واقع است. رك: راجامان‌گوالیاری.

ص۳۵۹، س۲۰

سلطان علاءالدین، دومین پادشاه سلسلهٔ خلجیان دهلی که بعدازبه قـتل رساندن عموی خود جلال‌الدین فیروزشاه خلجی سرسلسلهٔ این دودمان در سال ۶۹۵ هجری بپادشاهی رسید، یکی ازپرشورترین حکمفرمایـان دهلی و هندوستان محسوب می‌شود. در اوایل حکمرانی وی غارتگران مغول سه بـار به هند تهاجم بردند اما ارتش جنگ آزمودهٔ علاءالدین هربارمغولها را عقب راند وبسیاری ازآنها را اسیر کرد.

علاءالدین مرزهای اقلیم خویش را وسیـع‌تر کرد. گجرات کـه تاآن زمان‌مستقل‌بود بوسیلهٔ ارتش اوتسخیروجزو قلمرو خلجی شد. همچنین‌راجستان ومالوا و قسمتی از جنوب هندوستان تحت پرچم دهلی در آمد.

علاءالدین برای جلوگیری از هـرگونه خطر قیام وشورش به اعمـال بسیاروحشیانه متوسل می‌شد واگر کسی ضد دولت قیام می‌کرد به‌زن وفرزندان اونیز رحم نمی‌کرد. اوقوانینی باجرا درآورده بودکه مردم بستوه آمده‌بودند. مثلا خانواده‌های اعیان حق نداشتند با یکدیگر ازدواج کنند وامثال‌آن.

علاءالدین بیست سال پادشاهی کرد و درسال ۷۱۵ هجری درگذشت.

برای شرح احوال وی رجوع شود به‌تاریخ فیروزشاهی تألیف ضیاء‌ـ الدین برنی، چاپ کلکته ۱۸۶۲ میلادی، منتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادرـ بدایونی، کلکته، ۱۸۶۸ میلادی. (کمبریج هیستری آو اینذیاج ۳/ص۹۸ ببعد).

ص۳۶۰، س۲

امیرخسرو: تولد در پتیالی PAṬIĀLī واقع درایالت اوتر پرادش

درسال ۶۵۱ هجری. وفات ۱۸ شوال ۷۲۵ هجری مدفن: پائین مقبرهٔ شیخ نظام‌الدین اولیا دردهلی. (برای شرح حال اورجوع کنید به شعرالعجم تألیف استاد فقید شبلی نعمانی ج اول).

شیخ نظام‌الدین بدایونی که بنابر عظمت معنوی وی مردم هند او را اولیا ومحبوب‌المشایخ خطاب می‌کنند چهارمین عارف بزرگ شبه قارهٔ هند و پاکستان است که سه فرد دیگرعبارتند ازشیخ معین‌الدین چشتی (م - ۵۳۷ هجری) وشیخ قطب‌الدین بختیارکاکی (م- ۶۳۶ ه) و شیخ فریدالدین گنج شکر(م-۶۶۴ه). مقبرهٔ شیخ معین‌الدین دراجمیر وشیخ کاکی دردهلی و آرامگاه شیخ فریدالدین دراجودهن (واقع درپاکستان) است. شیخ‌نظام‌الدین ازمحضر شیخ فریدالدین گنج شکر ارشاد وهدایت یافت و باید گفت که پس از شیخ نظام‌الدین هیچ عارفی درشبه قارهٔ هندوپاکستان بدان پایه ازمحبوبیت در میان مردم نرسید. مقبرهٔ وی دردهلی زیارتگاه خلایق است وچه مسلم و چه غیرمسلم روی نیازبه درگاه اومی‌آورند وازوفیض می‌جویند.

شیخ نظام‌الدین آنقدربه امیر خسروعلاقه‌مند بودکه می‌گفت: اگربرای بخاك سپردن دوجسد دریك قبرمانع شرعی وجود نداشت وصیت می‌کردم که من وخسرو در یك قبربخاك سپرده شوند.

شیخ نظام‌الدین شش ماه قبل ازخسرودرتاریخ هژدهم ربیع‌الآخر ۷۲۵ هجری جهان فانی را وداع گفت ودردهلی بخاك سپرده شد.

(خزینةالاصفیاء تألیف غلام سرور، کانپور، ۱۳۲۰ هجری، ص۳۲۸).

ص۳۶۱، س۸

جلال‌الدین اکبرگورکانی پنجمین پادشاه‌گورکانی هند(۹۶۳-۱۰۱۴ هجری = ۱۵۵۶-۱۶۰۵ میلادی)

تان سین که نام اصلی او ترلو چن‌داس TRILOCAN DĀS است پسرمکرند پاندی MAKARAND PĀNDE بود. آورده‌اند که پدر او را فرزند نمی‌شد. ولذا اونیاز به درگاه شیخ محمد غوث‌گوالیاری برد. دراثر دعای شیخ تان سین بدنیا آمد وچون بزرگ شد وبرماوقع اطلاع حاصل نمود

برحضرت شیخ ارادتی یافت. تان‌سین تحصیلات مقدماتی را نزد شیخ‌بانجام رسانید. وچون مرشدوی جناب شیخ محمد غوث به‌گجرات مسافرت کرد تان سین درمعیت او بود. درآنجا مورد لطف سلطان محمود پادشاه گجرات قرارگرفت. شاه ‌قامی دردربار باو عطا کردکه البته مورد قبول تان سین واقع نشد. پس ازآن اوبه‌گوالیارمراجعت کرد وسپس به دهلی وبنگال‌مسافرت‌نمود. سرانجام به دربار راجارام چندر پیوست . دوتن ازدرباریان رام چندرکه‌به دربارا کبرشاه مهاجرت کرده‌بودند اکبررا ازوجود موسیقیدانی بزرگ چون تان‌سین دردستگاه رام چندرمطلع ساختند. اکبرشاه ازتان سین دعوت‌کرد واو به درباروی ملحق شد. تان سین آخرین سالهای عمرخودرا دردستگاه اکبر بسر برد وبرطبق آنچه ابوالفضل درکتاب اکبرنامه نوشته است اودرسال‌سی و چهارمین سنهٔ جلوس اکبردرگذشت .

تان سین بلاشك بزرگترین ومعروف‌ترین مسیقیدان هند است. بدین خاطر وبه‌سبب احترام عظیمی که درشأن اوقایل می‌شدند هرگز کسی اورا بنام نمی‌خواند بلکه به‌لفظ میان خطاب می‌کردکه معنی‌آقا وصاحب می‌دهد. مقبرهٔ او درگوالیار زیارتگاه بزرگ عاشقان موسیقی است.

(مجلهٔ آج‌کل ــ دهلی ــ اوت ۱۹۵۶ میلادی، مقالهٔ قاضی معراج دهولپوری تحت عنوان تان سین‌ص۸۷)

ص۳۶۱، س۱۲

شیخ محمد غوث‌گوالیاری .

شیخ محمد غوث‌گوالیاری‌که اسم اصلی او خطیرالدین است یکی از بزرگترین عرفای شطاریهٔ هند بود . وی ازاحفاد شیخ فریدالدین عطاراست و ازکودکی در حضورعارف دیگر این سلسله حاجی حمید حضورگوالیاری تربیت و ارشاد یافت وسالها در جنگلهای نزدیك بنارس به ریاضت‌های شاقه پرداخت. سپس شیخ محمد غوث به‌گوالیارمنتقل شدودرآنجا خانقاهی‌تأسیس کرد وبه ارشاد وهدایت اشتغال ورزید. چون بابربه‌گوالیار لشکرکشی نمود،

مریدان شیخ به کمك ارتش وی شتافتند ودرنتیجه قلعهٔ گوالیار بدست گورکانیها افتاد . طبیعی است کـه بعد ازاین واقعه شیخ محمد غوث مورد احترام خاصی ازطرف بابروپسرش همایون قرارگرفت. اما چون همایون شاه ازهند فرارکرد وشیرشاه سوری تخت دهلی را تصرف نمود وی درپی آزار شیخ برآمد. شیخ گوالیار را ترك گفت ومدتی درگجرات ونواحی آن بسر برد.

دردوران اکبرشاه گورکانی شیخ محمد غوث دوباره سعی کردکـه آب رفته را به جوی بازآرد اما به علت سخن‌چینیهای اطرافیان‌اکبرشاه موفق‌نشد. شیخ به سن هشتاد سالگی درسال ۹۷۰ هجری وفات یافت ودرقلعـهٔ گوالیاربخاك سپرده شد.

شیخ آثارزیررا تألیف نمودکه برخی ازآنها امروزه نیزدردست است.

۱) رسالهٔ معراجیه.　　۲) جواهرخمسه.
۳) کلید مخازن.　　۴) کنزالوحده .
۵) ضمایروبصایر.　　۶) بحرالحیوة کتاب‌آخری ترجمهٔ کتابی‌سانسکریت بنام‌امرت‌کندAMRTAKUNDAاست .

(رودکوثر تألیف شیخ محمد اکرام، لاهور، ۱۹۷۰ م، ص۳۷).

سبحان‌خان‌وبرادرش‌بچترخانBICITRA KHAN هردوازخوانندگان دربارا کبرشاه بودند. (آئین اکبری، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۶۸۱)

ص۳۶۱، س۱۸

سرگیان خان که بلاخمن اورا SRIGYĀN خوانده است ازخوانندگان درباراکبربود. (آئین اکبری، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۶۸۱)

چاندخان وسورج خان هردو ازاهالی‌گوالیاربودندکه تـان‌سین را در حین خواندن همراهی می‌کردند، بدین نحو که چاندخان درشب و سورج‌خان درروزبا‌تان سین درخواندن هم‌آوازی می‌نمودند. (مجلهٔ آج کل، اوت ۱۹۵۶ میلادی، مقالهٔ دانشمند محترم آقای امتیازعلی عرشی تحت عنوان: چندموسیقی دان معروف هند ص۱۰۱) .

تان ترنگ خان : یکی ازسه پسر تان‌سین بوده که نام‌دوتن دیگر بلاس‌خان وصورت سین بودکه هرسه خوانندگانی ماهروبزرگ بودند . (آج کل، مقالهٔ فوق‌الذکر وآئین اکبری، ترجمهٔ انگلیسی، ص۶۸۱) .

باج بهادر یا بازبهادر پادشاه مالوا درمرکز هندکه داستان عشق وی با روپ‌متی بسیار معروف است، بـه موسیقی وهنرهای زیبا علاقهٔ شدید داشت . وی درسال ۹۶۳ هجری بعد ازدرگذشت پدرخود شجاعت خان تخت‌مالوا را بدست آورد . ودرسال ۹۶۹ هـجری پس ازشکست درمقـابل افسران اکبر گورکانی پادشاهی را ازدست دادوپس ازچندسال دربدری‌به درباراکبرپیوست وازاکبرشاه منصب دوهزاری یافت. بازبهادر قبل ازسال۱۰۰۱هجری‌درگذشته است .

بازبهادرو معشوقه‌اش روپ متی هردودراوجین UJJAIN مدفون‌اند .

(آئین اکبری، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۴۷۳ و۶۸۱ ، کمبریج هیستری‌آو ایندیا ج ۳/ص۳۷۱) .

میان داؤد وملااسحق هردو ازخوانندگان درباراکبرشاه بودند .

(آئین اکبری ، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۶۸۱)

ص۲۶۲، س۱۵

میرزا عاقل پسر باقرخان وشاگردتان سین بود ودرعلم موسیقی‌به‌درجهٔ کمال رسیده‌بود. (مجلهٔ آج کل، مقالهٔ فوق‌الذکر) .

ص۲۶۴، س۶

تقویم هندی مانند تـقویم اسلامی قمری است. اما ریاضی‌دانـان هندی پس از هرسه سال تقویم خود را با تقویم خورشیدی تطبیق می‌کنند و بااضافهٔ چند روز اختلاف سال قمری و شمسی را ازبین مـی‌برند . شاید بهمین علت مؤلف تحفة‌الهند هنگام تطبیق ماهـهای هندی با ایرانی چیت را با اسفند ماه تطبیق کرده است. ممکن است‌گاهی چیت ماه با آخر اسفندماه وفق دهـد والا چیت مصادف با فروردین است. ماههای دیگررا نیزهمین طوربایدحساب کرد.

ص۴۲۴، ۲۰

مخدوم بهاءالدین زکریا ملتانی.

شیخ بهاءالدین زکریـا مرشد شاعر معروف عراقی در شبه قارهٔ هنـد وپاکستان مؤسس سلسلهٔ سهروردیه محسوب می‌شود.
وی درسال ۵۶۸ هجری درشهرمولتان(واقع درایالت پنجاب پاکستان) متولد شد وبرای تحصیل معنوی وفراگرفتن مراتب سیروسلوك بەخارج ازکشور مسافرت کرد ودرخراسان وبخارا ومدینه ازمحضر علمای بزرگ وعرفای با کمال استفاده واسترشاد جست وسپس دربغداد به حضورشیخ‌الشیوخ شهاب الـدین سهروردی باریافت. گفته می‌شودکه شیخ سهروردی پس ازهـفده روزخرقـهٔ خلافت را به بهاءالدین زکریا اعطا فرمود واورا دستورداد که به شهرمـولتان بازگردد وبه‌ترویج واشاعهٔ دین اسلام وارشاد وهدایت مردم‌بپردازد. بهاءالدین زکریا به مولتان برگشت ، به هدایت خلق خدا اشتغال ورزیـد ، امرا و و حکمفرمایان معاصربرای شیخ احترام خاصی قایل بودند وبراثرهمین روابط شیخ بهاءالدین زکریا ثروت هنگفتی بدست آورده بود.
شیوع اسلام وعرفان درپاکستان را باید معلول مساعی شیخ بهاءالدین زکریا دانست.

شیخ بهاء الدین ذکـریا در سال ۶۶۱ هجری دعوت حق را اجابت کرد و در مولتان بخاك سپرده شد. مقبرهٔ وی یکی از بزرگترین زیارتگاه‌های مردم آن دیار است. (بـرای احوال شیخ بهاءالدین زکـریا رجوع شود به آب کوثر تألف شیخ محمد اکرام لاهور: (چاپ هشتم) ۱۹۷۱ میلادی ، ص ۲۵۵)

ص۴۲۵، س۳

سلطان بهادرگجراتی:

سلطان بهادرگجراتی بزرگترین پادشاه مسلمان‌گجرات است. وی بعلت نارضایتی ازپدرخویش مظفرشاه دوم‌گجرات را ترك گفت وبه ابراهیم لـودی پادشاه دهلی پناه برد. اما درهمان موقع بابربه ابراهیم حمله کرد و اورا مقتول

ساخت. ازقضا درهمان هنگام مظفردوم درگذشت و بهادر پس‌ازجنگ بادوبرادر خود سکندر ولطیف وهزیمت آن دوتاج وتخت‌گجرات‌را بدست‌آورد.

بهادرقدرتمندترین پادشاه عصرخود محسوب می‌شد وفرمانروایان‌معاصر اودرهند مرکزی وجنوبی باوباج می‌دادند.

بابرفرصتی نیافت که‌گجرات را تسخیر کند واگرچه پسروی همایون‌گورکانی بهادررا شکست داد لیکن اونیزموفق به تسخیرواقعی‌گجرات‌نشد. بهادردر زدوخوردی با پرتغالیها که دربندر دیو (DIU) واقع برساحل غربی گجرات روی داد ، دردریا غرق شد.

سلطان بهادرگجراتی از۹۳۲ تا ۹۴۳ هجری پادشاه‌گجرات بود. (کمبریج هیستری آواینديا ج۳/ ص ۳۲۱)

فهرست‌ها

لغات هندی و سانسکریت

الف

ابرت ان پراس — VRITTA ANUPRÀSA

سجع. ۲۷۶

ابگت — AVYAKTA

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۵

ابهسار — ABHISÀRA

فسق، بدکاری. ۷۷

ابهسارکا — ABHISÀRIKÀ

فاسقه، زن بدکار. ۷۷، ۳۰۹

ابهسندتا — ABHISANDHITÀ

نوعی نایکا یا زن. ۳۰۶

ابهلاکه — ABHILÀSÀ

شوق بیحد نایکا برای وصال نایک
ویا معشوق خویش. ۳۱۵

ابهنگ‌تال — ABHAṄGA TÀLA

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۵

ابهنندتال ABHINANDA TÀLA
نوعی تال یاواحدآهنگ موسیقی. ۴۵۴

ابهو تارته دوکهن ABHÙTÀRTHA DOSA
ذکرامری که محال باشد. ۲۹۵

ابهوگ ÀBHOGA
فقرهٔ سوم دهرپد (رك بهمین ماده). ۳۵۱

آبهیری ÀBHÌRÌ
یکی ازشعبه‌های پنچم راگ (طبق مکتب کل‌نات). ۴۱۶،۳۹۶،۳۸۷

آبهیری ÀBHÌRÌ
یکی ازشعبه‌های نت ناراین (طبق مکتب سمیشور). ۳۹۴

آپ ÀP
پسوند مصدری. ۷۵

آپارته APÀRTH
رك: کاشتهارته دوکهن. ۲۹۱

اپ پت UPA PATI
فاسق، معشوق، مول.۳۱۹

اپرچر دوکهن APRACURA DOSA
تعقید لفظی. ۲۹۵

اپسر APASVARA
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۵

اپمان UPAMÀ
تشبیه. ۲۶۷، ۲۶۹

اپمان UPAMÀNA
مشبه به. ۲۶۹-۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶

اپمیو
= اپمیبی. ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶

ایمی UPAMEYA
مشبه. ۲۶۹، ۲۷۰

ایمی ایمان UPAMEYOPAMÀ
نوعی تشبیه. ۲۷۱

آپو ÀPO
پسوند مصدری. ۷۵

آت ÀT
پسوند صفت. ۷۶

ات ATI
بسیار، خیلی. ۲۸۱

ات پریچها لنکار UTPREKSÀLAMKÀRA
نوعی صناعت ادبی. ۲۷۳

اتپن UTPANNA
مبدأ و منشأ آهنگ. ۳۲۸

ات سیو کت النکار ATISAYOKTI ALAMKÀRA
نوعی صناعت ادبی. ۲۷۵

اتکنتهتا UTKANṬHITÀ
نوعی زن. ۳۰۶

اتم UTTAMA
بهترین، بهترین نوع زن یامرد خواننده.
۳۱۰، ۳۱۹، ۳۳۷، ۳۴۷

اتم برند UTTAMA VRINDA
بهترین ترکیب دستهٔ خوانندگان و
نوازندگان. ۳۴۷

اتیت ATÌTA
عدم تطابق نغمه با آهنگ موسیقی بعلت
سبقت اولی بردومی. ۳۴۰، ۴۳۴، ۴۳۵

اجان AJÀN (AJNÀNA)
نادان ، بی‌اطلاع. رك: جان. ۶۵

اجمیر AJMER
نام شهری درایالت راجستان RAJASTHAN (هند). ۶۹

اجمیری AJMERÌ
منسوب به‌اجمیر. ۶۹

اجنگ AJAṄGA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۱

اجی AJAYA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۵۶، ۱۵۸

اچار UCCÀRA
محل‌آغازتال یاآهنگ موسیقی. ۴۳۵

اچل ACALA
یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه LACHU . ۸۸

اچهر AKSHARA
حرف، واژه، کلمه لغت. ۲۹، ۳۴۸

اچهر چتکا النکار AKṢRA CAKRA ALAṂKÀRA
نوعی صناعت ادبی. ۲۸۷

اچهرسگائی AKSHARA SAGÀÌ
رك: چهیکا ان پراس. ۲۷۷

ادانا ADÀNÀ
= ادانو. ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷

ادانو ADÀNO
یکی ازپتر یاگوشه‌های دیپك راگ (مکتب بهرت). ۴۰۶

ادب ADIVYA
نوعی زن یانایکا. ۳۱۰، ۳۱۱

ادبهت رس ADBHUTA RASA
حالت تعجب. ۲۶۷

ادبیگ UDVEGA
بیقراری نایکا در فراق نایك ؛ رك بهمین ماده ؛. ۳۱۶

ادرتالی تال ADDATÀLÌ TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۰

ادشته UDISHTHA
ظاهر، آشکار، یکی از روشهای تقطیع در عروض هندی. ۱۱۰، ۱۱۷

آدنت النکر ÀDYANTA ALAMKÀRA
ردالعجز علی الصدر. ۲۸۲، ۲۸۳

ادوت UDYOTA
نوعی موهاچهند (رك بهمین ماده). ۲۳۱

ادوتی UDYOTI
نوعی دندك نباها(رك بهمین ماده). ۲۲۰

ادهر ADHAMA [UDBHATA]
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۴

ادهشت UDGHUSHTA
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۳

ادهم ADHAMA
ادنی، بدترین، بدترین نوع زن یا مرد یا خواننده. ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۴۹.

ادهم برند ADHAMA VRINDA
کوچك‌ترین دستهٔ نوازندگان و خوانندگان. ۴۷۳

ادهیای ADHYÀYA
اصل، رکن، فن، باب، بخش. ۳۲۴، ۳۲۵

ادهیرا ADHÌRÀ
زن خشمگین و غیرمتحمل. ۳۰۷

ادیچهین تال UDAYAKSHAṆA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۴۳

آر ÀR
پسوند فاعلی. ۷۴

ار ARI
دشمن، نسبت منفی میان سگن و تگن در عروض. رك: سگن وتگن. ۱۰۸-۱۱۰

ار ARI
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۲

اُر URA
سینه. ۶۸

ارپ URPA
نوعی ادا و انداز رقاص. ۴۳۸

ارته ARTHA
معنی، مفهوم. ۳۲۴

ارته ادهیای ARTHA ADHYÀYA
بخشی ازعلم موسیقی که درآن از معنی‌دانی و سخن فهمی بحث می‌شود. ۳۲۴

ارجن ARJUNA
نام یکی از واضعین موسیقی. ۳۵۸

ارده چند ARDHA CAND (ARDHA CANDRA)
نیمهٔ ماه، هلال، صورت نون که بالای خط کلمه برای نون غنه می‌نویسند. ۳۹-۴۶، ۴۳۴

ARDHA CANDRA CHANDA ارده چند چهند
نوعی وزن عروضی. ۲۳۳

ARGHA ارك
رای ساکن که بالای حرف هندی نویسند.
۳۲، ۴۷-۴۹، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۷۵

URAKAMPA ارکمپ
نوعی بها و (رك بهمین ماده). ۳۱۲

URAGA ارگ
لغةً راه رونده بهسینه، کنایه ازمار. ۶۸

ARILLA CHANDA ارل چهند
نوعی وزن عروضی. ۱۴۴، ۱۸۰

URAMAYÌ ارمئی
نوعی ادا وانداز رقاص. ۴۳۸

ARUNA ارن
سرخ، قرمز. ۲۹۴

ARANÌ ارنی
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۶

ARÌ اری
حرف ندا=ای. ۷۰

ARE آری (بایای مجهول)
حرف ندا (برای مذکر). ۷۰

ARÌ E اری ای
حرف ندا برای مؤنث. ۷۰

ARE E اری ای (بایای مجهول)
حرف ندا برای مذکر. ۷۰

ÀS آس
پسوند صفت. ۷۶

اَساده ÀSHÀḌHA
چهارمین ماه سال هندی مصادف باتیر.
۲۶۴، ۳۹۵

اَساوری ASÀVARÌ (ÀSÀVARÌ)
یکی ازشعبه‌های سری راگ (رك بهمین‌ماده).
۳۷۷، ۴۱۴-۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳-۴۲۵

اساوری ASÀVARÌ (ÀSÀVARÌ)
یکی از شعبه‌های هندول راگ (طبق مکتب بهرت). ۳۹۹ ، ۴۲۰

اسبنده دوکهن ASAMBADDHA DOSA
عدم رابطه بین قسمت‌های مختلف بیت. ۲۹۴

است ادهیای ASTRA ADHYÀYA
فن نواختن سازهای موسیقی که معمولاً آن‌را VÀDYÀDHYÀYA می‌گویند. ۳۲۵

استت STUTI
دعا ونیایش (رقاص) درحضورخدایان. ۴۳۹

استری لنگ STRÌLIṄGA
مؤنث. ۶۰، ۶۱

استنبه STAMBHA
نوعی بهاو (رك بهمین ماده). ۳۱۱

استنبه STAMBHA
یکی ازپتریاگوشه‌های میگه‌راگ (مکتب بهرت).
۴۰۹، ۴۲۰

استنبه تیرتها STAMBHA TÌRTHÀ
یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب کل نات).
۳۸۶

استهان STHÀNA
محل و مکان، مخرج گراه (رك بهمین ماده).
۳۲۹، ۳۳۸، ۳۴۶

استهان بهرشت STHÀNA BHRASHTA
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۵

استهائی بهاو STHÀYÌ BHÀVA
حالت ثابت، حالت بسیط، یکی از احوال
نهگانهٔ انسانی که کاملاً مستقل باشد. ۲۶۷

استهت ASTHITA (SPHUTITA)
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۲

استهل STHALA (STHÀÌ)
فقرهٔ اول دهرپد (رك بهمین ماده). ۳۵۱

اسلیل دوکهن ASLÌLA DOSA
تأکید المدح بما یشبه‌الذم. ۲۸۷

اسم بهاو ASAMA BHÀVA
فعل‌ماضی منفی. ۵۸

آسن ASANI
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه
ویك هجای بلند. ۹۹

اَسوتر ASVATARA
نام یکی ازواضعین موسیقی. ۳۵۸

اشت ASHTA
هشت. ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۶۲

اشت تال ASHTA TÀLA
نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۵۳

اشت تالکاتال ASHTA TÀLIKÀ TÀLA
نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۵۴

اشلوك ŚLOKA
نظم نثرمانند، کلام موزون و بی‌قافیه. ۲۲۶

اشلیکها لنکار ŚLESHA ALAMKÀRA
نوعی صناعت ادبی. ۲۷۲

آك ÀK
پسوند فاعلی. ۷۴

اکار AKÀRA
همزه، اشکال گوناگون همزه درهندی. ۱۳، ۲۶

اکارن ات پریچها AKÀRANA UTPREKSHÀ
اغراق، مبالغه. ۲۷۳

آکاس ÀKÀŚA
نوعی دندك نباعا (رك بهمین ماده). ۲۲۱

آس کا بانی ÀKÀŚAVÀNÌ
صدای آسمانی، زبان اهل آسمان، سانسکریت. ۵۱

اکتهاچهند UKITTHA CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۲۶، ۲۰۲

اگت AGATA
= سنکر. ۳۸۳

اگت پتکا ÀGATA PATIKÀ
نوعی زن یا نایکا. ۳۰۹

اگچهت پتکا ÀGACCHATA PATIKÀ
نوعی زن یا نایکا. ۳۰۸

اگد AGADA
= سنکر. ۳۸۳

اگده AGADHA
یکی ازپتر یا گوشه‌های شری راگ (مکتب کل نات). ۳۸۹

اگرا UGRÀ
یکی از مراتب آهنگ هفتم یا NISHÀDA
۳۳۲

اگمکهیت پتکا ÀGAMÀKHYA PATIKÀ
نوعی زن یا نایکا. ۳۰۸

اگن AGNI
آتش، نار. ۶۱

اگن AGANA
افاعیل عروضی که آوردن آن در ابتدای کلام بد یمن باشد. ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰

اگهت UGHATA
چند کلمهٔ بی‌معنی آهنگ‌دار که خواننده و نوازنده و رقاص طبق می‌خواند و می‌نوازد و می‌رقصد.
۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۹

اگهن AGHAN (AGRAHAVANA)
نهمین ماه سال هندی مطابق باآذر. ۳۶۵، ۳۹۵

اگیات جوبنا AJNÀTA YAUVANÀ
نوعی زن یا نایکا. ۲۹۹

آل ĀLA
نوعی دندک نباها (رک بهمین‌ماده). ۲۱۶

ال ALI
اعراب پهول (رک بهمین ماده). ۲۵۷

الاپ ALÀPA
تعدیل و تلحین صدا، نشید. ۲۴۶، ۲۵۵، ۳۴۰، ۳۴۹

الاپنی ÀLÀPINÌ
یکی از مراتب آهنگ پنجم یا PANCAMA. ۳۳۱

الال ULLÀLA
رك: الالا چهند. ۱۵۵

الالاچهند ULLÀLÀ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۳، ۱۵۵-۱۵۸

النکار ALAṂKÀRA
علم بدیع وبیان هند. ۵، ۲۶۵، ۲۷۱-۲۸۳، ۲۸۶، ۳۴۸

امر AMARA
رك. نگن. ۱۰۵

امر بیل AMAR BELA
نوعی گیاه‌که بالای درخت می‌روید و ریشه‌اش با خاك زمین هیچ رابطه ندارد. ۲۹۵

امرت AMRITA
آب‌حیات. ۷۹

امرت بانی چهند AMRITVÀNÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۲۳۶

امل AMALA
اعراب پتر (رك بهمین ماده). ۲۵۶

امنگل اسلیل AMANGALA ASLÌLA
نوعی تأکید المدح بمایشبه‌الذم. ۲۸۷

امی‌تال AMIYA TÀLA
نوعی تال یاواحد آهنگ موسیقی. ۴۵۰

ان AN
پیشوند نفی. ۷۱

ان IN
ضمیر یا صفت اشاره برای نزدیك. (جمع). ۶۳

ان UN
ضمیر یاصفت اشاره برای دور (جمع). ۶۳

انا گت
ANÀGATA
عدم تطابق آهنگ موسیقی با نغمه بعلت سبقت
اول بر دوم. ۲۴۴، ۲۵۵، ۳۴۰، ۴۳۴،۴۳۵

انب
AMBU
آب. ۶۷

انبده
AMBODHI
دریا، رودخانه. ۶۷

انبر
AMBARA
نوعی دندك نباها. (رك بهمین ماده). ۲۲۱

انبهاو
ANA BHÀVA
فعل حال و آیندهٔ منفی. ۵۸

آنبهگ
ANABHIJÑA
مخنث. ۳۲۱

ان‌پراس النکار
ANUPRÀSA ALAMKÀRA
نوعی صناعت ادبی. ۲۷۶

انترا
ANTARÀ
فقرهٔ دوم دهرپد (رك بهمین ماده). ۳۵۱

انترکریدا تال
ANTARAKRÌḌÀ TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۴۸

اند
IND (INDRA)
پسوند. ۷۳

اند
INDRA
نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۵۱

اند
INDRA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۵۹

انداسن
ANDRÀSANA
نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای
کوتاه و سپس دوهجای بلند داشته باشد. ۱۰۱

اندامی ANDÀHÌ
یکی از فروع بهیرون راگ (مکتب بهرت). ۴۰۲

اند چهند INDRA CHANDA
رك: سنه بهار. ۱۷۳

اندرانی INDRÀNÌ
رك: مکن. ۱۰۵

اندر اوتی چهند INDRÀVATÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۲۳۴

اندرت ANUDRUTA
واحد $\frac{۱}{۴}$ هجایی. ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۴۵

اند ولی ANDOLÌ
یکی ازشعبه‌های بسنت راگ (مکتب کل نات). ۳۸۵

انده دو کهن ANDHA DOKHAN (DOSHA)
تشبیهی که درآن وجه شبه غریب وبعید باشد. ۲۸۷

اندهیالی ANDHIYÀLI
= اند ولی. ۳۸۵

انرس ANARASA
بیمزه، بیذوق، بیمزگی، عدم ذوق. ۷۱

انس AṂSA
پسوند. ۸۳

انسر ANSUR (AŚRU)
نوعی بهاو (رك بهمین ماده). ۳۱۲

انسنبهوگ دکهتا ANASAṂBHOGA DUKHITÀ
نوعی زن. ۳۰۳

انسی
ANASÌ
یکی از راک یامقامهای مرتب موسیقی. ۴۱۶

انسیانا
ANUSAYÀNÀ
نوعی فاسقه. ۳۰۳

انشتب چهند
ANUSHṬUBH CHANDA
نوعی وزن عروضی که درآن تعداد حروف معتبر است. ۲۲۶،۱۴۶

انکار
ANUKÀRA
نوعی خواننده. ۳۳۶

انکرمان النکار
ANUKARMA ALAṂKÀRA
لف ونشرمرتب. ۲۷۴، ۲۹۳

آنکس
AṄKUSA
یکی از اسامی عجای بلند یاگورو. GURU. ۸۹

انکول
ANUKÙLA
نوعی شوهر. ۳۱۸

انگ
AṄGA
انداز و اداهای رقاص، حرکات و سکنات رقاص. ۴۳۸، ۴۳۹

انگن
AṄGANA
نوعی دندک نباها(رک بهمین ماده). ۲۱۳، ۲۲۶

انگیا
ANGIYÀ
سینه‌بند. ۳۶۹-۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸

انماد
UNMÀDA
اضطراب و شورش باطنی نایکا در فراق نایك. ۳۱۶

ان ناسك ANUNÀSIKA
نون غنه، آنچه به‌دماغ گفته شود، صدای منخرینی. ۳۷

آنند ÀNANDA
رك: تگن. ۱۰۶

آنند ÀNANDA
یکی ازپتر یا گوشه‌های عندول راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۱

اَننگ تال ANAṄGA TÀLA
نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۵۴

اَننگ سیکهر چهند ANAṄGA ŚEKHAR CHANDA
نوعی دندکا چهند(رك بهمبن ماده). ۱۶۸-۱۷۰

اَننی ایمان ANANYA UPAMÀ
نوعی تشبیه. ۲۷۰

اَننی دهرم ANANYA DHARMA
رك: انده دوکهن. ۲۸۷

انوپ ANÙPA
حرف متحرك قبل‌از روپ یادخیل مثلاً ق درقمر و ن در نظر. ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۴

انوپ روپ ANÙPARÙPA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی. ۴۲۱

انودهان ANAVADHÀNA
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۶

انیا اپدیسا لنکار ANYOPADEŚA ALAṂKÀRA
نوعی صناعت ادبی. ۲۷۵

آو ÀO (ÀV)
پسوند مصدری. ۷۶

او
Ù
پسوند فاعلی. ۷۴

اواس
UVÀSA
بیگانه، نسبت‌میان جگن و رگن درعروض.
رك: جگن ورگن. ۱۰۹، ۱۲۰

آوت
ÀVAT
پسوند. ۷۳

آوت
ÀVAṬ
پسوند صفت. ۷۶

اوت
AUṬ
پسوند. ۸۱

اوت
ÙṬ
پسوند تصغیر. ۷۹

اوتی
AUTÌ
پسوند. ۸۳

اودو
OḌAVA
مقامهای موسیقی یاراگ‌که مرکب ازپنج آهنگ باشد. ۳۲۳،۳۳۵، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷،۳۶۸، ۳۷۱-۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸.

اودها
ÙḌHÀ
نوعی فاسقه. ۳۰۱، ۳۰۲

اوروهی
AVAROHÌ
برگشتن ازآهنگ هفتم به‌آهنگ اول هنگام آوازخواندن‌که صدا تدریجاً پست می‌شود.
رك: روهی. ۳۲۷، ۳۳۲

اول OL

پسوند صفت. ۷۷

اونا AUNÀ

پسوند تصغیر. ۷۸

آونان ÀVNÀ

آمدن. رك: آونون. ۷۵

آونون ÀVNO

آمدن، آمد. ۷۵

اوهان OHÀN

پسوند صفت. ۷۷

اه AHI

نام یکی‌از افاعیل عروضی‌که اول یك هجای کوتاه و سپس دو هجای بلند داشته باشد. ۱۰۱

اه AHI

نام یکی از افاعیل عروضی دارای یك هجای بلند وسه هجای‌کوتاه به‌ترتیب. ۱۰۲

اه AHI

نام یکی از افاعیل عروضی‌که اول وآخر یك هجای‌کوتاه و در وسط دوهجای بلند داشته باشد. ۱۰۳

اهبر AHIVARA

نوعی دوها (رك: بهمین ماده). ۱۵۱

آهند ÀHAND

پسوند. ۸۲

اَهو AHO

حرف ندا. ۷۰

اهی AHE
حرف ندا. ۶۹

اهیرچهند AHÌRA CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۴، ۱۷۹

اهیرنات AHÌRA NÀTA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی. ۴۱۲

اهیری AHÌRÌ
یکی از فروع (بهارجا) دیپك راگ (مکتب بهرت). ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۱.

ای E
حرف‌ندا. ۷۰

ایا AYYÀ
پسوند فاعلی. ۷۴

ایت AIT
پسوند. ۷۳

ایدوان تال IḌÀVÀNA TÀLA
نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۵

ای‌ری ERE
حرف ندا برای مذکر. ۷۰

ای‌ری E RÌ
حرف ندا برای مؤنث. ۷۰

ایس ÌS (ÌŚA)
پسوند. ۷۲

ایسر ÌSUR (ÌŚVARA)
پسوند. ۷۳

ایك تالی تال EKTÀLI TÀLA

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۵۲

ایکل EKALA

نوعی خواننده. ۳۳۷

ایل ÌL

پسوند صفت. ۷۶

ایمن AIMAN

یکی ازفروع (بهارجا) دیپك راگ (بهرت).

۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۰

آیو ÀYO

آمد، آمدی، آمدم (مذکر). ۵۴، ۵۷

آیون ÀYOṄ

پسوند صفت. ۷۷

ای‌هو E HO

حرف ندا. ۷۰

آئی ÀYE

آمدند، آمدید، آمدیم (مذکر). ۵۵

آئی ÀÌ

آمد، آمدی، آمدم (مؤنث). ۵۵

آئی ÀÌ

پسوند مصدری. ۷۵

آئین ÀYÌṄ

آمدند، آمدید، آمدیم (مؤنث). ۵۵

«ب»

بات BÀT
سخن، حرف. ۲۶۰
باج بهادر BÀJ BAHÀDUR
بازبهادر پادشاه مالوا درهند. ۳۶۲
باد VÀDA
گفتگو، گفتار، بیان، کلام وغیره. ۲۶۰
باد BÀḌA (BÀRA)
نوعی تصنیف. ۳۵۴
بار VÀRI
آب. ۶۷
بار VÀRI
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۶
بار BÀRA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۲
بارج VÀRIJA
زادهٔ آب یعنی گل نیلوفر وامثال‌آن که در
آب می‌روید. از ریشهٔ VÀRI به‌معنی‌آب.
بارد VÀRIDA
ابر. ۶۷
بارن VÀRAṆA
نوعی چهپی. (رك بهمین ماده) ۱۶۱
باسك سجیا VÁSAKASAJJÀ
نوعی‌زن یا نایکا. ۳۰۶

باك بدگدها VÀK VIDAGDHÀ
نوعی فاسقه. ۳۰۲

باکی اکارك VÀGGEYAKÀRA(KA)
مصنف، سرایندهٔ تصنیف. ۳۴۸،۳۴۹

باگر BÀGAR
رسن، طناب. ۲۸۵

باگه BÀGH
شیر، اسد. ۲۶۰

باگیسری BÀGÌŚVARÌ
یکی از پتر یاگوشه‌های میگه راگ (بهرت).
۴۰۹،۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۱۹.

بال BÀLA (VÀLA)
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۶

بالا BÀLÀ
دختری بین سیزده تا بیست سالگی. ۲۵۱،
۲۵۷، ۲۵۹

بالپن BÀLPAN
طفلی، کودکی. ۷۵

بالپنان BÁLPANÁ
طفلی، کودکی. ۷۵

پالپنون BÀLPANO
طفلی، کودکی. ۷۵

بالم BÀLAMA
معشوق، شوهر. ۲۸۳

بام BÀMA (VÀMA)
چپ، دست چپ. ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۹

بامتهکا تال VARṆAMANTHIKÀ TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۴۳

بامر PÀMARA

یکی از اسامی هجای بلند یا گورو. ۸۹

بانر VÀNARA

نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۵۰

بانسری BÀNSURÌ

نی. ۳۴۷

بانی VÀNÌ

لفظ وعبارت، زبان. ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۴۹

باورا BÀVRÀ (BÀVARÀ)

دیوانه. ۲۵۰

باه BÀHU

نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه ویك هجای بلند. ۹۹

بای هرتا BÀY (VÀYU) HARATÀ

دورکنندهٔ باد، چیزی که بادشکم را دورکند. ۸۱

بیده VIVIDHA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۱

ببوك‌هاو BIBOOKA HÁVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۵

ببها بری VIBHÁVARÌ

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۰

ببهاس VIBHÁSA

نام یکی از پتر یاگوشه‌های هندول راگ (رك بهمین‌ماده). ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۱۱، ۴۱۷-۴۱۹، ۴۲۲.

ببهاس VIBHÁSA
نام یکی ازشعبه‌های پنجم راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۲

ببهاس VIBHÁSA
نام یکی از پتر یاگوشه‌های بهیرون راگ (مکتب بهرت). ۴۰۱، ۴۲۰

ببهرم‌هاو VIBHRAMA HÁVA
نوعی‌هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۳

بپ BAPPA
اعراب تمال (رك بهمین ماده). ۲۵۷

بپ VIPRA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل چهارهجای کوتاه. ۱۰۱، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۰۴ - ۲۰۷، ۲۳۷

بپ گن VIPRA GAṆA
رك: بپ VIPRA. ۱۵۲، ۱۵۳

بپرلبدها VIPRALABDHÁ
نوعی زن. ۳۰۹

بپرلنبه VIPRALAMBHA
جدایی، فراق. ۳۱۵

بتال VITÁLA
نوعی خوانندهٔ بد. ۲۴۴

بتاؤ BAṬÁÙ
مسافر، راهگر. ۷۴.

بتت VITANT
آلت بی‌سیم موسیقی. ۴۴۰

بترکتا النکار VYATIRIKTA ALAMKÁRA
نوعی تشبیه، تشبیه مرجوع عنه. ۲۷۱
بتریکا VYATIREKA
← بترکتا النکار. ۲۷۱
بتهوآ چهند BATHÙÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۳، ۱۵۲–۱۵۸.
بت VITA
نوعی مرد. ۳۲۰
بجرا VAJRÁ
یکی از مراتب آهنگ چهارم یا
MADHYAMA ۳۳۱
بجومالاچهند VIDYUNMÁLÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۴، ۱۸۴، ۱۸۵
بجوها چهند VIDYOHÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۵، ۱۸۹
بجهرت‌هاو VIBHRAT (?) HÁVA
نوعی‌هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۳
بجی VIJAYA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۵۸
بجیا BIJAYÁ
بنگ. ۲۴۹
بجیا BIJAYÁ
یکی از فروع (بهارجا) شری راگ (مکتب بهرت). ۴۰۸، ۴۱۸، ۴۱۹
بجیانند تال VIJYÁNANDA TÁLA
نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۱
بچترا VICITRÁ
یکی ازشعبه‌های شری راگ (مکتب بهرت).
۴۰۰، ۴۱۷

بچهت‌هاو VIKSHATA HÁVA

نوعی هاو (رک‌بهمین ماده). ۳۱۴

بچهیپ‌هاو VIKSHEPA HÁVA

نوعی‌هاو (رک بهمین ماده). ۳۱۴

بدانکر BAḌAAṄKURA

شکل واو معروف که زیرحرف هندی می‌نویسند.

رك: له‌انکر. ۴۳، ۴۴.

بدر مالی‌تال BHADRAMÁLÌ TÁLA

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۲

بدگدها VIDAGDHÁ

نوعی فاسقه. ۳۰۲

بدم VIDYUMHA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۷

بدوکهك VIDÙSHAKA

مسخره، دلقك. ۳۲۰

بده BUDDHA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۲

بدهر BUDDHARA

رك: اسلیل دوکهن. ۲۸۷

بدهنس BAḌAHAṂSA

یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوس راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۴،۳۹۶، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸

بدهنس BAḌAHAṂSA

= کهوکر. ۳۸۰

بد هنس
BADAHAMSA
= بد هنسکا. ۳۹۳

بد هنس
BADAHAMSA
یکی از پتر یا گوشه‌های شری راگ (مکتب بهرت). ۴۰۸، ۴۲۰

بدهنسکا
BADAHAMSIKÁ
یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۳

بسر
BARA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۵

بسر
BARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۵

براد
VIRÁTA
نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای کوتاه‌وسپس دوهجای بلند داشته باشد. ۱۰۱

براد
VIRÁTA
نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۵۱

براری
VARÁRÌ
یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب کل نات). ۳۸۷، ۳۹۶، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸
براری = بیراتی. ۳۹۱

براری
VARÁRÌ
یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب بهرت). ۳۹۷، ۴۱۷، ۴۲۱

براری سیام
VARÁRÌ ŚYÁMA
یکی از راگ یا مقامهای موسیقی مخترع سلطان حسین شرقی. ۴۲۴

برام VIRÁMA
ماترا یا واحد وزن‌موسیقی. ۴۳۳
براور BIRÁVARA
یکی از شعبه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۳
براوری BIRÁVARÌ
= براور. ۳۷۳
برت VRITTI
حرف اضافه. ۵۳
برت برتکه مان سرت گوپنا
VRITTA VRITTIKAMÁNA SURATA GOPANÁ
نوعی فاسقه. ۳۰۲
برت سرت گو پنا VRITTA SURATA GOPANÁ
نوعی فاسقه. ۳۰۲
برتکه مان سرت گوپنا
VRITTIKAMÁNA SURATA GOPANÁ
نوعی فاسقه. ۳۰۱
برتمان BARTAMÁN (VARTAMÁNA)
فعل حال ـ حاضر. ۵۴، ۵۵
برج BRAJ
نام محلی در نزدیکی شهرمتورا MATHURÁ، واقع درجنوب دهلی.
۲۷، ۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶
برج گوپال BRAJA GOPÁLA
نام یکی از افاعیل عروضی که اول وآخر دو هجای کوتاه و در وسط یك هجای بلند داشته باشد. ۱۰۰

بردھ VRIDDHA
مرد پیر. ۶۱، ۶۶

بردھا VRIDDHÀ
زن پیر. ۶۱، ۶۶

بردھائی VRIDDHÁÌ
پیری، کهولت. ۲۶۱

برس VIRASA
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۵

برکهارت BARKHÁ RUT (VARSHÀRITU)
فصل برشگال هند. ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۸،
۳۷۹، ۳۹۵

برل پلتا VIRALA PALAṬÀ
صناعت مقلوب بعض، قلب بعض. ۲۸۴

برمها BRAHMÀ
خالق کاینات، خدای آفریننده - ۱۰،۲۹،
۲۷۴، ۲۹۳

برن VARṆA
حرف، حروف. ۹۴

برن VARNA
مجموع امتدادآهنگ از آغاز خواندن
تا وقفهٔ آن. ۴۳۵

برن ادشته VARṆA UDISHṬHA
قاعدهٔ دانستن اشکال چهارده‌گانهٔ حروفی
درعروض هندی. ۱۱۷، ۱۲۲

برن پرستار VARṆA PRASTÀRA (PARAKA)
تعیین وزن عروضی از نظرحروف ونه هجا.
۹۰، ۹۴، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۲،

۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳،
۱۶۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶

برن پتاکا — VARṆA PATÀKÀ
مفصلی برای دانستن اشکال چهاده گانهٔ
حروفی. ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸

برن جت‌تال — VARṆAYATI TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۴۹

برن مهکه تال — VARṆAMANṬHAKA TÀLA
نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۵۵

برن میر — VARṆA MERA (MELA)
مجملی برای دانسنن اشکال چهارده گانهٔ
حروفی. ۱۲۴، ۱۲۸

برن نشته — VARṆA NASHṬA
قاعدهٔ یاد نوشتن اوزان چهارده گانهٔ
حروفی. ۱۱۱، ۱۱۵

برنبه — VIRAṂBHA
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده). ۲۳۲

برنبه تال — VIRAṂBHA TÀLA
نوعی تال یاواحد آهنگ موسیقی. ۴۵۲

برنبه چهند — VIRAṂBHA CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۴

برنبها — BRAHMA
خدای خالق، آفریننده = برمها.
۲۹۳، ۳۶۷، ۳۶۸

برند — VRINDA
نوعی خواننده. ۳۳۷

برند — VRINDA
دستهٔ خوانندگان و نوازندگان. ۳۴۶، ۳۴۷

برودها بهاس النکار VIRODHÁBHÀSA ALAṂKÀRA
نوعی صناعت ادبی. ۲۷۱، ۲۷۲

بروی PURBÌ
نوعی تصنیف. ۳۵۳

بریدها سلیل VRÌḌÁŚLÌLA
نوعی تأکید المدح بمایشبه‌الذم. ۲۸۸

بسرام VIŚRÀMA
وقف، وقتی که معمولا در وسط مصراعهای سانسکریت وهندی اتفاق‌افتد. ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۹۰، ۲۹۱

بسرگ VISARGA
صدای‌های ساکن که درآخر بعضی ازکلمات سانسکریت وهندی‌وجود دارد. ۳۴، ۳۷، ۴۰ – ۴۶، ۴۹

بسم VISAMA
عدم تطابق‌آهنگ موسیقی باحرکات رقاص و نغمه. رك: سم. ۴۳۴: ۴۳۵

بسنت BASANTA (VASANTA)
یکی از شعبه‌های سری راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۶، ۳۹۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۲

بسنت VASANTA
یکی از پتریاگوشه‌های هندول راگ (مکتب بهرت). ۴۰۴، ۴۲۰

بسنت‌تال VASANTA TÁLA
نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۵

بسنت راگ — VASANTA RÁGA

یکی از راگهای شش‌گانه موسیقی هندی طبق مکتب‌کل نات وسیمشور. ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۵

بسنت‌رت — VASANTA RITU

فصل بهار. ۲۹۶، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۲-۳۷۴، ۳۷۷، ۳۹۵

بسنت سیام — VASANTA SYÁMU

یکی از راگ یا مقامهای موسیقی مخترع سلطان حسین شرقی. ۴۲۴

بسها — VASUHÁ

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخردو هجای کوتاه و در وسط یك هجای بلند داشته باشد. ۱۰۰

بشر بده نئودها — VISRABDHA NAVODHÁ

نوعی زن یا نایکا. ۲۹۹

بشن — VISHNU

رب، پروردگار. ۲۷۴، ۲۹۳

بشن پد — VISHNU PADA

نوعی تصنیف هندی. ۳۵۲

بکت — BIKATA

= بهاگرا. ۳۸۳

بکرت — VIKRITA

فوت شدن بعضی از مراتب آهنگ دریك مقام موسیقی یاراگ. ۳۳۴

بکروکت گربتا — VAKROKITI GARVITÁ

نوعی زن. ۳۰۴

بکری BAKRÌ
بز. ۲۸۵

بکری VAKRÌ
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۵

بکسو BAKSÙ (BAKHSHÙ)
نام یکی ازموسیقی دانان هندی. ۳۶۰

بکل VIKALA
بی‌قرار، ناراحت. ۶۵

بکهار BAKHÀR
= بکهاربند. ۴۰۴، ۴۱۸

بکهاربند BAKHÀRA BANDA
نام یکی از پتر یا گوشه‌های هندول راگ (مکتب بهرت). ۴۰۴

بکهم تال VISHAMA TÀLA
نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۳

بکهم کنکال تال VISHAMA KANKÀLA TÁLA
نوعی تال یاواحدآهنگ موسیقی. ۴۴۴

بگد VIRUDA (BHAGATA?)
نوعی تصنیف. ۳۵۴

بگد BIGAṚA
= بهاگرا. ۳۸۳

بگده BIGAḌHA
یکی ازگوشه‌های سری راگ (طبق کل نات). ۳۸۹

بگری BAGARÌ
خانه، منزل. ۲۸۵

بل BALA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای بلند وسپس دوهجای کوتاه داشته باشد. ۱۰۰

بل BALA

نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۵۰

بلاس هاو VILÀSA HÀVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۴

بلاول BILÀVAL

= براور. ۳۷۳

بلاول BILÀVAL

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون‌راگ (مکتب کل نات وبهرت). ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۳-۴۲۰، ۴۲۲

بلاولی BILÀVALÌ (VELÁVALÌ)

براور. ۳۷۳، ۴۱۴

بلاولی BILÀVALÌ (VELÀVALÌ)

یکی ازشعبه‌های بهیرون راگ (کل نات و بهرت). ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۹

بلدیو BALADEVA

نام برادرکریشنا. ۴۱۳

بلریا چهند VALLARÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۳، ۱۷۲

بلنیه BALANEH(?)

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۹

بلوکت تال VILOKITA TÀLA

نوعی تال یاواحدآهنگ موسیقی. ۴۴۸

بلونت BALAVANTA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۵۸

بلیا VALAYA
یکی از اسامی هجای بلند. ۸۹

بدیا BALIYÀ
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) ۲۲۳

بمان VIMÁNA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۱

بن BIN
پسوند. ۸۲

بن VANA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۶

بن VANA
نوعی موهاچهند (رك بهمین ماده). ۲۳۰

بنات BANÁT
درست می‌کند. ۲۵۳

بنان لال BINÀ LÀL
رك: بن لال. ۸۲

بناو BANÁV
ساختن، آراستن، آرایش. ۷۶

بناوت BANÀVAT
درست کردن. ۲۵۳، ۲۵۸

بنائیت BANÀIYAT
درست می‌کند. ۲۵۳، ۲۵۸

بنائیی BANÁIYE
درست کنید.

بنایو BANÁYO

درست کرد. ۲۵۴، ۲۵۸

بنایوئی BANÁYOÌ

درست کرد. ۲۵۴، ۲۵۸

بنایی BANÁYE

درست کند. ۲۵۳، ۲۵۸

بنب BRAHMA

نام یکی از افاعیل عروضی که به‌ترتیب سه هجای کوتاه و یك هجای بلند وباز یك‌هجای کوتاه داشته باشد. ۱۰۳

بنبه BAṂBHA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۵۹

بنتت BANṬAT

تقطیع شعر. ۴۱،۱۴۷،۱۴۸ ، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۹، ۲۲۸، ۲۲۹

بنجاره BANJÁRÀ

نام قومی‌درهندکه ازجایی به‌جای دیگری حرکت می‌کنند و به‌تجارت غله و دام می‌پردازند. ۳۵۵

بنجاری BANJÁRÌ

زن بنجاره (رك بهمین ماده). ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۹

بنجن VYANJANA

حرف موقوف، مصوتهٔ ساکن- ۳۷، ۴۷، ۴۳۳

بنجو BANJÚ (MANJHÙ?)

نام یکی از استادان موسیقی. ۳۶۲

بنچر
BANCAR (VANECARA)
مردم بیابانی، حیوانهای جنگلی، بوزینه، میمون. ۸۳

بنده
BANDHA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۲

بندهن
BANDHANA
حرف ساکن قبل از نیه یا روی، قید. ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۵

بندی
BINDÌ (BINDU)
نقطه، نقطه‌ای که بالای خط کلمهٔ هندی برای تنوین میگذاروند. ۴۰-۴۲

بنك
BANKA
یکی از اسامی هجای بلند یا گورو. ۸۹

بنگ
VYAṄGA
دقت معنی، لطافت خیال، ایماء و کنایه، سخن بطریق اشاره و کنایه گفتن. ۲۶۷

بنگاری
BAṄGÀRÌ
اهل بنگال. ۲۵۱

بنگال
BAṄGÁL
یکی ازشعبه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۰، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۸

بنگالی
BAṄGÁLÌ
یکی ازشعبه‌های میگه راگ (مکتب کل‌نات). ۲۸۸، ۳۹۶

بنگالی BAṄGÁLÌ

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۲

بن‌لال BIN LÀL

بی‌معشوق. رك: لال بن. ۸۲

بنود VINODA

یکی ازپتر یا گوشه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۱

بو BO

پسوند مصدری. ۷۴

بولبو BOLBO

سخن گفتن، گفت‌وگو. ۷۵

بولت BOLAT

می‌گوید. ۲۵۲، ۲۵۷

بولن BOLAN

گفتار، گفت‌وگو. ۲۶۱

بولیت BOLIYAT

= بولت. ۲۵۲، ۲۵۷

بولیی BOLIYE

حرف بزنید، بگویید. ۲۵۳

بوند BÚṄD

قطره. ۷، ۱۲، ۱۴۲

بهاب‌رس BHÀVARASA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل سه‌هجای کوتاه. ۹۸

بهادری
BAHÀDURÌ
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی
مخترع نایک بکسو. ۴۲۵

بهادون
BHÀDOṄ (BHÀDRAPADA)
ششمین ماه سال هندی مصادف باشهریور.
۳۶۵، ۳۹۵

بهار
BHÀRA
بار. ۹

بهارجا
BHÀRYÁ
زن پسر راگ یا مقام موسیقی. ۳۶۲- ۳۶۴-
۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱-۴۱۰

بهاری
BIHÀRÌ
وابسته به‌استان بیهار هند، علم.
۱۵۱، ۲۵۷

بهاسکسر
BHÀSAKARA
= ببهاس. ۳۸۱

بهاسل
BHÀSALA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۹، ۲

بهاکها
BHÀKHÁ (BHÀSÀ)
زبان، لهجهٔ مخصوص هندی که درنواحی
برج رواج داشته است. ۵، ۲۷، ۳۸، ۳۹،
۴۷، ۵۱-۵۳، ۶۲، ۱۴۳، ۲۱۲، ۳۵۱،
۳۵۴، ۳۵۶

بهاکها
BHÁKHÁ
یکی ازشعبهٔ بهیرون راگ (مکتب کل نات).
۳۸۷

بهاگرا BIHÁGARÁ

یکی از پتر یا گوشه‌های سری راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۱۶، ۴۱۹

بهاگرا BIHÁGARÁ

یکی از پتر یا گوشه‌های دیپك راگ (مکتب بهرت). ۴۰۶، ۴۲۰

بهامر BHÁMAR

نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۴۹

بهاو BHÁVA

فعل حال یا آیندهٔ مثبت. ۵۸

بهاو BHÀVA

اظهار احساسات عاشقانه ازطرف زن بوسیلهٔ رمز و ادا وکنایه وعشوه و نازو غیرآن. ۳۱۱، ۳۲۵

بهاو ادهیای BHÀVA ADHYÁYA

بخشی ازعلم موسیقی و رقص‌که درآن از از طرق اظهار احساسات بوسیلهٔ رقاص بحث می‌شود. ۳۲۵

بهاوك BHÀVAKA

نوعی‌خواننده. ۳۳۷

به‌بچن BAHU VACANA

جمع، جمع درمقابل مفرد. ۶۲

بهبن BHAVANA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۸

بهتو BHAṬÙ
رفیقه ، دوست دختر . رك : سکهی . ۶۳ ، ۳۱۸

بهتون BHAṬUVAN
رك : بهتو. ۶۳

بهجنگ BHUJAṄGA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۸

بهجنگ پریات‌چهند BHUJAṄGA PRAYÁTA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰

بهج BHIJÑA
آشنا ، نسبت بین بهگن ویگن در عروض ، رك بهر دوماده . ۱۰۸ - ۱۱۰

بهرت BHARATA
یکی از واضعین موسیقی که در قرن اول میلادی می‌زیسته است . ۳۲۳ ، ۳۵۶ ، ۳۹۶ ، ۴۱۶

بهرت مت BHARATA MATA
مکتب بهرت در موسیقی . ۳۲۳ ، ۳۵۶ ، ۳۹۶

بهرمان‌الکنار BHARMA ALAṀKÁRA
نوعی صناعت‌ادبی . ۲۷۹

بهرن BHARAṆA
یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۹

بهروتا BHARÙṬÀ
پشتارهٔ کوچك . ۷۹

بهروتو BHARÙṬO
پشتارهٔ کوچك . ۷۹

BHARÙṬÌ — بهروتی

پشتارهٔ کوچک (مؤنث). ۷۹

BHASAL — بهسل

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۱

BHAKH (BHAKSHA) — بهکه

غذا، خوراك . ۲۹۱

BHAGAṆA — بهگن

نام یکی از افاعیل عروضی که به ترتیب یك هجای بلند ودو هجای کوتاه داشته باشد . ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸

BHAGNA — بهگن

نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۳

BHAGAṆA TÁLA — بهگن تال

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۵

BHAGVÀ — بهگوا

سرخی نیمرنگ ـ رنگ نارنجی . ۷۷

BHAGAVÁN — بهگوان

نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۰

BHAGOHÁN — بهگوهان

سرخ نیمرنگ ، نارنجی (مذکر) . ۷۷

BHAGOHÌN — بهگوهین

سرخ نیمرگ ، نارنجی (مؤنث) . ۷۸

بهل گوجری BAHULA GÙJARÌ
یکی از فروع بهیرون راگ (مکتب بهرت). ۴۰۲، ۴۱۴، ۴۱۷

بهلی BAHULÌ
یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب سمیشور و بهرت). ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۱۷

بهلیا BHALIYÁ
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۵

بهلیمی تودی BAHALÌMÌ TOḌÌ
یکی از راگ یا مقام‌های موسیقی مخترع سلطان حسین شرقی. ۴۲۴

بهم BHÙMA
هجای کوتاه پس‌از سنده (رك بهمین ماده). ۲۵۲، ۲۵۷

بهمر BHARMARA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۴

بهندر VIHANḌ
نوعی چهپی. (رك بهمین ماده). ۱۵۸

بهنگ BHRIṄGA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۸

بهنو BHANNÙ (BHÁNÙ)
نام یکی از استادان موسیقی. ۳۶۰

بهنور BHAṄVARA
نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۴۸، ۱۴۹

بهنور BHAṄVARA
یکی از پتریا گوشه‌های مسالکوس راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۰

بهو BHAU (BHAYA)
خوف ، ترس . ۷۱

بهو BHÙ
زمین ، ملك . ۶۷ ، ۷۲

بهو BHÙVA (BHÙJA)
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دو هجای کوتاه و یك هجای بلند . ۹۹

بهؤ BHUVA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۱

بهوبی BHUPATI
نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر دوهجای کوتاه و در وسط یك هجای بلند داشته باشد . ۱۰۰

بهوپ BHÙPA
خداوند زمین ، پادشاه. ۶۷

بهوپال BHÙPÁLA
صاحب زمین ، پادشاه ، زمیندار ، ملاك. رك :بهو ۷۱ ، ۲۴۷ ، ۲۵۶

بهوپال سیام BHÙPÁLA ŚYÁMA
یکی‌ازراگ یامقامهای موسیقی‌مخترع سلطان حسین شرقی . ۴۲۳

بهوپالی
BHOPÁLÌ (BHÙPÁLÌ)
یکی از شعبه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) .
۳۷۸ ، ۳۹۵ ، ۴۱۹

بهوپالی
BHOPÀLÌ (BHÙPÁLÌ)
یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب سمیشور) .
۲۹۲

بهوپالی
BHOPÀLÌ (BHÙPÁLÌ)
یکی ازفروع (بهارجا) دیپك راگ (مکتب بهرت).
۴۰۷

بهوت
BHÚTA
گذشته ، فعل ماضی . ۵۴

بهوکه
BHAVISHYA
فعل مستقبل، آینده . ۵۴ ، ۵۶

بهوگ
BHOGA
فقره‌های اخیر یا فقرهٔ چهارم دهر پد (رك بهمین ماده). ۳۵۱

بهونرا
BHAUṄRÀ
زنبور سیاه . ۷ ، ۱۲ ، ۱۴۲

بهیت
BHÌTA
نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۳

بهید
BHEDA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۴

بهی رس
BHAYA RASA
حالت خوف و ترس . ۲۶۶ بهیرون = بهیرون راگ . ۳۳۴ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۶ ، ۴۱۵ - ۴۱۷ ، ۴۱۹

بهیرون راگ — BHAIROṄ (BHAIRAVA) RÁGA
یکی از راگ یامقامهای شش‌گانهٔ موسیقی هندی .
۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷ ، ۳۹۲، ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۴۰۱ –

بهیروی — BHAIRAVÌ
یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده).
۳۶۸ ، ۳۸۷ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۴۱۴ ، ۴۱۸

بهیم پلاسی — BHÌMA PALÁŚÌ
یکی‌از فروع مالکوش راگ(مکتب بهرت). ۴۰۴، ۴۱۵ ، ۴۱۶

بئی‌برن — VAIVARNYA
نوعی بهاو (رك بهمین ماده). ۳۱۲

بیاده — VYÁDHI
مریض شدن نایکا در فراق نایك . ۳۱۶

بیار — BYÀR (BYÀRI)
باد ، هوا . ۶۱

بیاکرن — VYÁKARAṆA
علم صرف و نحو ، دستور زبان . ۳۲ ، ۳۴۸

بیاهت دوکهن — VYAHATI DOSHA
یکی از نقایص ادبی . ۲۹۴

بی‌بهتس‌رس — VÌBHATSA RASA
حالت تنفر وکراهت . ۲۶۶

بی‌پته — VEPATHU
رك : ارکنپ . ۳۱۲

بیتال
BAITÀL (VAITÁLA)
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۸

بیجو
BAIJÙ
یکی از استادان بزرگ موسیقی که بنابر علاقهٔ مفرط به موسیقی باورا BÀVRÀ یعنی دیوانه لقب داشت . ۳۶۰

بید
VEDA
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

بیدهك
BAIDHAK (VAIDYAKA)
طبابت ، پزشکی . ۶۸

بیر
VÌRA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۸

بیر
VÌRA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) ـ ۲۲۲

بیراتی
BAIRÁṬÌ (VAIRÀṬÌ)
بیراری . ۳۶۹ ، ۳۹۱

بیراری
BAIRÁRÌ (BARÁRÌ)
یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده) . ۳۶۹

بیراری
BAIRÁRÌ
یکی از شعبه‌های بسنت‌راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۱

بیرته دوکهن
VYARTHA DOSHA
تناقض معنوی در کلام . ۲۹۲

بیرج VÌRYA
تخم ، منی ، نطفه. ۴۷

بیررس VÌRA RASA
حالت شجاعت و بهادری و تهور . ۲۶۶ ،
۲۶۷

بیره BÌḌÀ
برگ‌پان (رك بهمین ماده) که با چند ادویه
لوله می‌کنند و می‌خورند . هنگام جویدن
آن‌آب قرمز تولید می‌شودکه آنراپیك PÌK
می‌گویند . ۳۷۷

بیری BAIRÌ
دشمن . ۲۹۲

بیساکه BAISÁKH (VAÌŚÀKHA)
دومین ماه سال هندی مصادف با اردیبهشت
۳۶۴ ، ۳۹۵

بیسر BESAR (VÌSVARA)
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۲

بیسك VYAVAŚÀYIKA
مردی‌که با فاحشه‌ها رابطه داشته باشد .
۳۱۹

بیل BELA
گیاه بالا رونده ، جلنگ . ۲۹۵

بین BÌN (VÌṆA)
نوعی آلت موسیقی هندی . ۳۷۰ ، ۳۷۸

بیهان
BÌHÀ
نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای کوتاه وسپس دو هجای بلند داشته باشد. ۱۰۲

بیندی
BENDÌ
هجای کوتاه قبل از انوپ (رك بهمین ماده).
۲۴۲ ، ۲۵۴

بیوگ
VIYOGA
حالت فراق ، جدایی از دوست و معشوق .
۲۶۶ ، ۲۹۸ ، ۳۱۵

بیوگنی
VIYOGINÌ
زنی که از عاشقش جدا باشد . ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸

پ

پاء
PÀI
نام‌یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای بلند و سپس دو هجای کوتاه داشته باشد .
۱۰۰

پاتال
PÀTÀLA
تحت‌الثری ، زیرزمین . ۲۴۷ ، ۳۵۱ ، ۴۳۷
۴۳۷

پاتال
PÀTÀLA
هجای کوتاه پس از دهرا (رك بهمین ماده).
۲۵۲ ، ۲۵۸ ، ۳۵۵

پاتال‌بانی PÀTÀVÀNÌ
زبان عالم سفلی ، زبان‌زیرزمینیان . ۵۱

پاداکلک‌چهند PÀDÀKULAKA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۱۱

پاراوتی PARÀVATÌ (PÀRAVATÌ)
یکی ازفروع (بهارجا) هندول راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۵ ، ۴۱۵

پاربتی PÀRVATÌ
زن شیواکه از واضعین موسیقی محسوب می‌شود . ۲۸۸ ، ۳۵۷ ، ۴۳۱ ، ۴۳۷

پاربتی لوچن تال PÀRVATÌ LOCANA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۶

پارس PÀRAS
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۵

پاکهر PÀKHARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۴

پاگ PÀKA
حرکت سیس SÌSA (رك بهمین ماده) . ۲۵۵

پال PÀLA
پسوند . ۷۱

پان PÀNA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه و یك‌هجای بلند . ۹۹

پان
PÀN
نوعی برگ سبز که‌همراه‌باچندادویه‌جویده وخورده می‌شود . آن راتنبول و تابنول نیز می‌گویند. رك: بیره و پیك . ۲۶۸، ۳۰۷ ، ۳۷۷

پاندوی
PÀṄḌAVÌYA
نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۰

پاوك
PÀVAKA
آتش ، خورشید ، خدای آتش ، مصفی .
۲۷

پاهرا
PÀHARÁ
پاسبانی ، نگهبانی ، رك : پهرا . ۶۹

پاهرو
PÀHARÙ
پاسبان ، نگهبان، پاسدار. ۶۸

پاهندکا
= پهادکا . ۳۹۱

پائك
PÁYIKA
نام یکی از افاعیل عروضی‌که دارای پنج هجای‌کوتاه باشد . ۱۰۲

پایکا چهند
PÁYIKA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۸۷

پبن
PAVANA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای کوتاه و یك‌هجای بلند . ۹۷

پپیها PAPÌHÁ

نوعی فاختهٔ هندی که صدای پرسوز دارد.

۳۲۸

پت PAT (=PATI)

پسوند . ۷۲

پت PAṬ

پسوند مصدری . ۷۵

پت PATTA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای کوتاه ویك هجای بلند. ۹۷

پت PATĪ

اعراب مهی (رك بهمین ماده). ۲۵۷

پت PATI

شوهر ،کدخدا . ۳۱۸ ، ۳۱۹

پت برتا PATĪVRATÀ

زنی که فرمانبردار شوهر باشد . ۳۰۵

پت‌ورتا PATIVRATÀ

رك : پت‌برتا . ۳۰۶

پتا PITÀ

پدر. ۲۴۸

رك : برن‌پتاکا . ۱۳۰ - ۱۳۲ ، ۱۳۴

پتر PUTRA

پسر ،گوشهٔ موسیقی که بعنوان پسر راگ یا مقام تلقی می‌شود . ۹ ، ۴۶ ، ۱۴۲ ،

۳۲۴، ۳۶۲ - ۳۶۴، ۳۷۹ - ۳۸۵، ۳۸۹
۳۹۴-۳۹۷، ۴۰۱ -- ۴۱۱

بتر PATRA
هجای کوتاه ماقبل سمن (رك بهمین ماده).
۲۴۹ ، ۲۵۶

پت‌منجری PAṬA MANJARÌ
یکی از شعبه‌های هندول راگ(رك بهمین ماده).
۳۷۴، ۳۹۶، ۴۱۵، ۴۲۳

پت‌منجری PAṬAMANJARÌ
یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۶

پت‌منجری PAṬAMANJARÌ
یکی‌از شعبه‌های پنجم‌راگ (مکتب سمیشور).
۳۹۳

پت‌منجری PAṬAMANJARÌ
یکی‌از فروع بهیرون راگ (مکتب بهرت).
۴۰۲

پتنی (حسن خان) PAṬNÌ
نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۲

پجهریا PAJJARIYÁ
رك : پدهری چهند . ۲۱۰

پچهتکا چهند PACCHAṬAHÀ CHNADA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۱۰

پد PADA
رك :کهند . ۳۵۰ ، ۳۵۳

پدبرت PADA VRITTA

کلام ، مجموعهٔ کلمات ، جمله . ۶۴

پدماوتی چهند PADMÀVATÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۲۳۴

پدهری چهند PADHARÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۱۰

پر PAR

بر ، علی ، حرف اضافه . ۵۳

پرادهین PARÀDHÌNA

فاعلی را گویند که برای کردن کاری به‌دیگری دستور دهد ، خواه به امر و خواه به نهی. ۵۹

پراسر PARÀŠARA

نام یکی از حکمای هندی . ۲۶۶

پراکرت PRÀKRIT

زبان استانها ، زبان محلی ، غیرسانسکریت ۲۷ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۳۵۰

پربل PRABALA

یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوس راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۰

پربنده PRABANDHA

نوعی تصنیف . ۳۵۰

پرت‌تال PRATI TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۳

پرتاپ‌سیکهرتال PRATÀPÀSEKHARA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۵

پرج PARAJA
یکی از فروع (بهارجا) میگه راگ (مکتب بهرت) . ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۳۰

پرجر PRACURA
نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

پرچهن PRACCHANNA
نوعی عیب قافیه . ایطای خفی . ۲۶۰

پرچهن PRACCHANNA
زنی که از عشقبازی او کسی اطلاع نداشته باشد . ۳۱۰

پردهن PRADHANA
یکی از پتریا گوشه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۱

پردهن تال PRADHANA TÀLA
نوعی تال یا واحدآهنگ آهنگ موسیقی . ۴۴۸

پرس PARAS
لمس ، دست زدن . ۲۸۵

پرسارنی PRASÀRIṆÌ
یکی از مراتب آهنگ چهارم یا MADHYAMA . ۳۳۱

پرساری PRÀSÀRÌ
نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۵

پرك PARIGHA

نام یکی از افاعیل عروضی‌که اول یك‌هجای کوتاه و سپس دوهجای بلند داشته باشد . ۱۰۱

پر کاس PRAKĀŚA

نوعی عیب قافیه ، ایطای جلی . ۲۶۱

پر کاس PRAKĀŚA

زنی‌که از عشقبازی اودیگران اطلاع داشته باشند . ۳۱۰

پر کتسیانتهابهان PRAKṚTASYÀNTHÀ BHÀN (BHÀVA)

نوعی صناعت ادبی . ۲۷۵

پر که PURUṢA

قافیهٔ بسیط دارای یك هجای بلند . ۲۵۹

پر کیا PARAKÌYÀ

نوعی فاسقه . ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۹

پر گلبها PRAGALBHÀ

نوعی زن . ۳۰۰

پرلاپ PRALÁPA

سخن‌های نامربوط گفتن نایکا در فراق نایك. ۳۱۶

پرلنگ PULLIṄGA

مذکر . ۶۰ ، ۶۱

پرلی PRALAYA

نوعی بهاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۲

پرموپیی PARAMOPRIYA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه . ۹۷

پروار PARIVÀR
خانواده . ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۹

پرودها PRAUDHÁ
نوعی زن. رك :پرگلبها . ۳۰۰

پروکهت پت PROSHITA PATI
نوعی مرد . ۳۱۹

پروکهت پتکا PROSHITA PATIKÀ
نوعی زن. ۳۰۸ ، ۳۱۹

پروکهت پریسی PROSHITA PREYASÌ
رك: پروکهت پتکا . ۳۰۸

پریا PRIYÀ
معشوقه . ۲۴۹ ، ۲۵۶

پریت PRÌT (PRÌTI)
محبت،عشق. ۹ ، ۴۶ ، ۱۴۲

پریت PRÌTI
اعراب نیه چون سنده‌بدو پیوندد (رك به هردو ماده) . ۲۵۷

پریتی PRÌTI
یکی ازمراتب آهنگ چهارمپا MADHYAMA . ۳۳۱

پریم گربتا PREMA GARVITÁ
نوعی‌زن . ۳۰۴

پریوی PAREVÌ
نام‌یکی از راگ‌یامقام‌های مرکب موسیقی .
۴۲۰

پسر PASAR
درازکشیدن، لم دادن . ۲۸۵

پگ PAGA
پا ، قدم. ۶۲

پگن PAGAN
رك :پگ. ۶۲ ، ۲۶۱

پلاس PALÁSA
نوعی‌درخت‌که به لاتین آن را
BUTEA FRONDOSA گویند. ۲۷۹

پلت PLUTA
واحد سه‌هجایی، مصوتهٔ‌کشیده‌که‌مساوی‌سه
هجای‌کوتاه باشد. ۴۳۱،۳۵ — ۴۳۳ ،
۴۳۶ ، ۴۴۱ — ۴۵۲ ، ۴۵۴ .
پلتا = پلتاالنکار ۲۸۴

پلتاالنکار PALAṬÀ ALAMKÀRA
صناعت ادبی مقلوب ، قلب ۲۸۲

پلتاچهند PALAṬÀ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۲۳۲

پلك PALAK
پلك چشم . ۲۸۵

پلمرو PILMARU
آغاز رقص که با نغمه و آهنگ موسیقی مطابق نباشد. ۴۳۹

پومانی چهند PAVAMÀNÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۳، ۱۷۲

پن PAN
پسوند مصدری. ۷۵

پن PUNYA
نوعی دندك نباها(رك بهمین‌ماده). ۲۲۶، ۲۶۲

پنج PUNGA
نوعی موهاچهند(رك بهمین‌ماده). ۲۳۰

پنج PUNJA
قافیهٔ مرکب ازهجای کوتاه. ۲۵۹

پنچا چهند PANCA CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۴، ۱۸۰

پنچم PANCAMA
پنجمین آهنگ از آهنگهای هفتگانهٔ هندی. ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۷۴، ۳۹۶، ۴۱۴، ۴۱۷ – ۴۲۰

پنچم PANCAMA
یکی از پتریا گوشه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۰، ۳۸۹، ۴۰۲

پنچم راگ PANCAMA RÁGA
یکی از راگ یامقامهای ششگانهٔ موسیقی هندی (مکتب کل‌نات و سمیشور). ۳۸۴ – ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵

پند — PIṆḌA

قطعهٔ شعر ، قطعهٔ کامل شعر . ۱۴۱

پندت — PANḌIT

کسی که دربارهٔ موسیقی فقط علم نظری داشته باشد . ۳۵۹

پن رکت دوکهن — PUNARUKTI DOSHA

یکی از نقایص کلام . ۲۹۳

پنکابانی چهند — PAṆAKÀ VÁṆÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۷۸

پنگ دوکهن — PAṄGU DOṢHA

نوعی عیب شعر . ۲۸۹

پنگل — PINGALA

علم عروض ، بی‌دست وپا ، مار ، نام ریشی RSI که واضع علم عروض بوده است .

۵، ۳۵ ، ۸۴ ، ۸۵، ۱۴۳ ، ۳۴۸ ، ۴۳۱

پوت — PÙTA

پسر . ۶۴

پوت — PÙTA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۲

پورب — PÙRAB (PÙRVA)

مشرق ، شرق ، بخش شرقی هند . ۴۰۰

پوربی — PÙRVÌ

یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۸ ، ۴۱۳ ، ۴۱۵ - ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۳۰

پوربی PÙRVÌ
یکی از فروع هندول راگ (مکتب بهرت).
۴۰۵ ، ۴۲۰

پوربی PÙRVÌ
شرقی . وابسته به‌شرق هند . ۳۵۳

پوربی سیام PÙRVÌ SYÁMA
یکی از راگ یامقام‌های موسیقی مخترع
سلطان حسین شرقی . ۴۲۴

پورن کنکال تال PÙRṆA KAN̊KÀLA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۴

پوریا PÙRÌYÁ
یکی از پتر یا گوشه‌های بهیرون راگ (رك
بهمین ماده) . ۳۷۹، ۳۸۹، ۴۱۲–
۴۱۴ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵

پوریا PÙRIYÁ
یکی از پتر یا گوشه‌های میگه راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۹

پوریا دهناسری PÙRIYÁ DHANÁSRÌ
یکی از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .
۴۲۵

پوس PAUṢA
دهمین ماه‌سال هندی مطابق با دیماه . ۳۶۵،۳۹۵

پوماوتی چهند POMÀVATÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۷ – ۲۰۹

پون PAVANA

اعراب رج . رك بهمین ماده . ۲۵۸

پونگم چهند PAVAṄGAMA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۹

پهادکا PAHÁḌIKÁ

یکی از شعبه‌های شری راگ (مکتب
سمیشور) . ۳۹۱

پهادی PAHÀḌÌ

= پهادکا . ۳۹۱

پهاری PAHÀṚÌ

= پهادکا . ۳۹۱ ، ۳۹۶

پهاری PAHÁRÌ

یکی از فروع (بهارجا) میگه راگ (مکتب
بهرت) . ۴۱۰ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۲۰

پهاری چهند PAHÀRÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۴

پهاگن PHÁLGUNA

آخرین ماه سال هندی مصادف با اسفند .
۳۶۵ ، ۳۹۵

پهپ انجری PUṢPÀNJALI

نثار گل به خدایان با دو دست . ۴۳۹

پهپاولی چهند PUSHPAVALICHANDA

نوعی وزن عروضی . ۲۳۵

پهپ منجری چهند PUSHPA MANJARÌ CHANDA
نوعی دندکا چهند . رك : بهمین ماده .
۱۶۹

پهر PAHAR (PRAHARA)
منجمان هندی شبانه روز رابه هشت‌بخش
سه‌ساعته تقسیم کرده‌اندکه هریکی را پهر
می گویند -- ۳۷۰ ، ۳۷۴ - ۳۷۸

پهرا PAHARÀ
پاس ، نگهبانی ، کشیك . ۶۹

پهرن PRAHARANA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای
کوتاه و یك‌هجای بلند . ۹۹

پهرو دست PHIRODASTA
یکی از پتر یاگوشه‌های دیپك راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۶ ، ۴۱۳ ، ۴۱۵ ، ۴۱۸

پهل PHALA
ثمر ، میوه . ۹

پهل PHALA
هجای بلند قبل از درم (رك بهمین ماده).
۲۵۰ ، ۲۵۷

پهل PHULLA
یکی از اسامی هجای کوتاه یالگه . ۸۸

پهن PHANA
یکی از اسامی‌هجای بلند یاگورو . ۸۹

پهند PHUNDA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

پهول PHÚLA

هجای بلند قبل از تمال (رك بهمین ماده).

۲۵۱ ، ۲۵۷

پهول‌بنده PHÙL BANDHA

نوعی‌دهرپد (رك‌بهمین ماده) که درآن اسامی گلها ذکر شود . ۳۵۲

پی PÌ (PRIYA)

معشوق ، معشوقه . ۲۴۷

پیته‌مرد PÌṬHA MARDA

نوعی مرد . ۳۲۰

پیدا بنده PINḌÌBÀNDHA

رك : استهل . ۳۵۱

پیراك PAIRÀK

شناکننده ، شناگر . ۷۴

پیری PAIRÌ

فقرهٔ تصنیف غیر منظوم . ۳۵۴

پیك PÌK

آب قرمزی که از جویدن پان (رك بهمین ماده) در دهن جمع می‌شود . رك : بیره

۲۶۸ ، ۳۰۷

پیندا PAINDÀ (PAINDHÀ)

راه ، جاده . ۷ ، ۱۲

پیودهر PAYODHARA

نوعی دوها . (رك بهمین ماده) . ۱۵۰

پیوهر PAYODHARA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر دوهجای کوتاه و در وسط یك‌هجای بلند داشته باشد . ۱۰۰

پیوهر PAYODHARA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۰

ت

تا TÁ

ضمیر اشارهٔ مفرد . آن . ۶۳

تاپن TÁPANA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۹

تاجن TÀJANA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۴

تادکه TÁDIKKH

نوعی چهپی چهند (رك بهمین ماده). ۱۶۵

تار TÀRA

مخرج آهنگهای بلند. ۳۲۹ ، ۳۳۸ ، ۳۴۲

تارا TÀRÁ

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۷

تارا TÁRÁ
ستاره . ۲۸۳ ، ۲۸۴

تاکند TÀKUNḌ
نوعی چهبی . (رك بهمین ماده) . ۱۶۱

تال TÀLA
یکی از اسامی هجای بلند یاگورو . ۸۹

تال TÁLA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای بلند و یك هجای کوتاه . ۹۸

تال TÁLA
اصول و بحور موسیقی اهل هند . وزن آهنگهای رقص ،کف زدن . ۳۵ ، ۲۸۳ ، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۴۹ ، ۳۵۲، ۴۳۰، ۴۳۲ ، ۴۳۴ – ۴۳۶ ، ۴۳۹ – ۴۵۶

تال ادهیای TÁLA ADHYÀYA
فن اصول و بحور موسیقی ورقص . ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۴۳۰

تال دهاری TÀLADHÁRÌ
کسی که هنگام رقص تال یاکف می‌زند و حرکات رقاص را هماهنگ می‌سازد . ۴۴۰

تال کرم TÀLA KARMA
اسباب تال یا اصول و بحور موسیقی . ۴۳۴

تالنک TÁLṄKA (TÁṬANKA)
هجای بلند . ۸۹

تالنک
TÁLAṄKA (TÁṬANKA)
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۰

تان
TÀNA
آهنگ . ۳۴۹ ، ۴۳۵ .

تاند
TÀNḌAVA
نوعی رقص هندی . ۴۳۱ ، ۴۳۷

تان‌سین (میان)
TÁNSEN
نام یکی ازاستادان موسیقی . ۳۶۱

تان ترنگ خان
TÁN TARAṄG KHÀN
نام‌یکی ازاستادان موسیقی. رك‌میان تان‌سین
گوبر هارء . ۳۶۲

تانی چهند
TÁNÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۸۷

تائی
TÀÌ
پسوند صفت . ۷۶

تیرا
TÌVRÀ
یکی‌ازمراتب‌آهنگ‌اول‌یاSHADJA. ۳۳۰

تپ
TAPA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۹

تپا
ṬAPPÀ
نوعی تصنیف بزبان پنجابی که آنرا خیال
می‌گویند . ۳۵۳

تپن
TAPANA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۹

تپن‌هاو TAPANA HÁVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۴

تنت TANTU

آلت سیم‌دار موسیقی . ۴۴۰

تج TAJ

قربانی کردن ، ترك گفتن . ۲۶۰

تربهنگی TRIBHANGÌ

رك : یگن . ۱۰۵

تربینی TRIVEṆÌ

یکی‌ازشعبه‌های پنجم‌راگ (مکتب کل‌نات).

۳۸۶ ، ۴۲۰

تربینی TRIVEṆÌ

یکی از شعبه‌های شری راگ (مکتب

سمیشور.) ۳۹۰

ترپ TIRPA

= ارپ - ۴۳۸

ترستهان TRISTHÁNA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۸

ترسول TRIŚÚLA

نیزهٔ سه‌شاخهٔ ← خدای‌شیوا . ۳۶۶ ، ۳۷۰

ترکال TRIKÀLA

ازمنهٔ سه‌گانهٔ گذشته ، حال و آینده . ۵۴

ترکل TARKAL

نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۵۰

ترن
TRAUNA
جوان . ۷۵

ترن
TARUNA
نوعی دندك نباها ، رك بهمین ماده ، .
۲۱۹

ترنائی
TARUṆÀÌ
جوانی . ۷۵ ، ۲۶۱

ترنك
TARAṄGA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۲

ترنگ
TURAṄGA
اسب ، نوعی مرد . ۶۸

ترنگن
ماده اسب . = ترنگنی . ۶۲ ، ۶۸ ،
۲۶۱

ترنگنی
TURAṄGINÌ
ماده اسب . ۶۰ ، ۶۱

ترنی
TARAṆÌ
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۸

تروار
TARVÁR
شمشیر . ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶
۲۵۹

تروتك چهند
TROṬAKA CHANDA
نوعی وزن عروضی حروفی . ۱۴۶ ، ۲۲۷

ترو‌تکی TROṬAKÌ
یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۸

ترور TARAVARA
درخت خوب و تناور . ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۹

ترون TARUṆA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۳

ترون TRIVAṆA
= تربینی . ۳۸۶ ، ۳۹۰ ، ۳۹۶

ترون TRIVAṆA
یکی ازفروع (بهارجا) هندول راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹

تریا TRIYÁ
زن . ۲۴۹ ، ۲۵۶

تریچهن TRÌKSHAṆA
یکی از پتریاگوشه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳ ، ۴۱۸

تریوت TREVAṬA
رك : تیوت . ۳۵۲

تس‌ماس TIS MAS
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه . ۹۷

تک
TUK
قافیه، مصراع، علم قافیه. ۵، ۸۷،
۱۴۱، ۱۴۷ – ۱۴۹، ۱۵۱ – ۱۵۷،
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸ – ۲۱۱، ۲۲۶،
۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۶۰،
۲۶۲ – ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۷ – ۲۸۴،
۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳،
۲۹۴، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴،
۴۱۲.

تکڈ
TUKADI
حاجب، کلمه‌ای که قبل از قافیه مکرر گردد.
۲۶۲، ۲۶۳

تکانت
TUKÁNTA
ردیف. ۲۶۲ – ۲۶۴

تک‌جات
TUK JÁTI
القاب قافیه. انواع قافیه، جنس قافیه.
۲۵۸

تک دوکه
TUK DOSHA
عیب قافیه. ۲۵۹

تک‌کهنده
TUK KHANḌA
قافیهٔ معمول، کلمه‌ای که قسمتی از آن شامل
قافیه وقسمت دیگری شامل ردیف باشد.
۲۶۳، ۲۶۴

تک‌مات
TUK MÁT (MÀTRÀ)
اعراب قفیه و حروف آن. ۲۵۴

تک‌مشرک TUK (MIŚRAK)

قافیهٔ مرکب . ۲۶۲ ، ۲۶۴

تکسال TAKSÀL

جای سکه زدن و عیارگرفتن زر و نقره ،
دارالضرب . ۸۲

تگن TAGANA

نام یکی از افاعیل عروضی‌که اول دوهجای
بلند وسپس یك هجای‌کوتاه داشته باشد .
۱۰۵ - ۱۰۹ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۳۵۵

تلانا TILLÁNÁ

مهندترانه ، قول ، نوعی تصنیف . ۳۵۳

تل تلك TILATILAKA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۳

تلك TILAKA

هجای‌کوتاه قبل از سروپ (رك بهمین
ماده) . ۲۴۴، ۲۵۵

تلك TILAKA

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون راگ (رك
بهمین ماده) . ۳۷۹ ، ۳۸۹ ، ۴۱۹

تلك TILAKA

یکی از پتر یاگوشه‌های میگه راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۹

تلکامود تال TILAKÀMODA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۱

تلک کامود TILAKA KĀMODA
یکی از راک یامقامهای مرکب موسیقی .
۴۱۳

تلگی TELAGÌ
یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۸

تمال TAMÀLA
هجای بلند قبل از مول (رك بهمین ماده).
۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷

تمسرا ابهسارکا TAMISRA ABHISÀRIKÁ
نوعی فاسقه . ۳۰۹

تن TANA
بدن، جسم . ۲۴۰ ، ۲۴۱ . ۲۵۴ ، ۲۵۸

تن TIN
آنکه ، خس . ۲۸۴

تناچهند TINNÀ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۲۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶

تنبر TUMBARA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك‌هجای کوتاه ویك هجای بلند . ۹۷

تنبر TUMBURU
نام یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۷

تنبکی TUMBAKÌ
نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۴

تنک ṬANKA

یکی از شعبه‌های میگه راگ (رک بهمین ماده) . ۳۷۷ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ – ۴۱۸

تنک ṬANKA

یکی ازپتریا گوشه‌های دیپک‌راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۶ ، ۴۲۱

تنگاچهند TUṄGÁ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۵ ، ۱۹۱

تو TO

پس ، بعداً . ۲۴۷ ، ۲۵۹

توء TOÌ

نوعی دندک نباها (رک بهمین ماده) . ۲۲۱

توپ ṬOP

کلاه . ۹

توتا TOTÀ

طوطی سبز ، ۲۷۹

توتک چهند TOṬAK C HANDA

نوعی وزن عروضی ، ۱۴۵ ، ۱۹۵

تودکا TOḌIKÁ

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۱

تودی TOḌÍ (TOṚÍ)

یکی‌ازشعبه‌های مالکوس‌راگ (رک‌بهمین ماده) . ۲۳۴ ، ۳۷۰ ، ۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸ – ۴۲۵ ، ۴۳۰

تودی
TODÍ (TORÍ)
= تودا . ۲۹۱

تور
TÚRA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای بلندویك‌هجای کوتاه. ۹۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۳

تولت
TOLAT
می‌سنجد ، وزن می‌کند . ۲۵۲ ، ۲۵۷

تولیت
TOLIYAT
= تولت . ۲۵۲ ، ۲۵۷

تولیی
TOLIYE
بسنجید ، وزن کنید . ۲۵۳

تومر
TOMARA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای کوتاه ویك‌هجای بلند. ۹۷ ، ۱۶۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۶ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴

تومر چهند
TOMARA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۸

تونکا چهند
TÙNIKÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۳ ، ۱۷۱

تهاری
TIHÁRÍ
ضمیر ملکی دومِ شخص مفرد . ۲۵۱

تهال
THÁL
طبق ، سینی ، بشقاب . ۹

تهگ
THAG
عیار ، فریبنده ، شیاد ،کلاه‌بردار . ۹

تهمری — ṬHUMARÍ

یکی‌از شعبه‌های شری راگ (مکتب بهرت)

۴۱۹ ، ۴۰۰

تهن — THANA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر
دوهجای کوتاه و دروسط یك‌هجای بلندداشته
باشد . ۱۰۰

تی — TÍ (TIYÁ)

زن ، همسر. ۲۵۹ ، ۲۴۷

تیا — TIYÁ

زن ، همسر . ۲۴۸

تیپ — ṬÍP

بلندی صدا ، اوج صدا . ۳۴۳

تیج — TEJA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

تیسو (گل) — ṬESU

گل درخت پلاس (رك بهمین ماده) .
۲۷۹

تیلنگی — TELAṄGÍ

= تلگی . ۳۸۸

تیوت — TREVAṬA

نوعی دهرپد (رك بهمین ماده) . ۳۵۱ ،
۳۵۹

ج

جا JÁ
عرکه . هرکسی که . ۶۳

جات JÁṬ
نام قومی در هندکه به‌دامداری و کشاورزی
اشتغال دارند. ۳۵۵

جات JÁTI
نوع . جنس ، قسم . ۳۶۵ ، ۳۷۹

جات برنن النکار JÁTI VARṆANA ALAṂKÁRA
سخن بلاتکلف و بدون مبالغه و راست‌گفتن. ۲۸۰

جاترا YÁTRÁ
جشن مذهبی ، عید دینی هندوان، مسافرت،
زیارت -- ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۶

جاتکا JÁTAKÁ
در افسانه‌های بودایی داستانهایی را نامند
که به تولد بودا مربوط است . ۲۵۰

جاگت JÁGAT
بیداری . ۲۹۴

جالندهر JÁLANDHARA
یکی از پتر یاگوشه‌های میگه راگ (رك
بهمین ماده) . ۳۸۳

جامون JÁMUN

نوعی درخت و میوهٔ آن‌که شبیه گیلاس
است.لاتین: EUGENIA JAMBOLANA
۲۷۹

جان JÑÁNA

دانا ، دانایی . ۶۵
جانون JÁNU مثل‌اینکه، مانندآنکه ،
گوئی‌که . ۲۷۰

جاوك JÁVAKA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۴

جت YATI

سوق و امتداد تال یا آهنگ موسیقی .
۴۳۶

جت بهنگ دوکهن YATI BHAṄGA DOṢA

نوعی نقص ادبی . ۲۹۰

جتا JAṬÁ

گیسوهای باهم چسبیده ویك لخت‌گشته .
۸۰ ، ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۵

جتادهاری JAṬÁDHÀRÍ

دارندهٔ جتا یعنی مویهای با هم چسبیده و
یك لخت شده . ۸۰

جته JIṬṬH (JYEṢṬA?)

یکی از اسامی هجای بلند یاگورو . ۸۰

جتها JATTHÀ

قافیه‌ای‌که سه یا بیشتر هجای بلند داشته
باشد . ۲۵۹

جتی YATI
حکیم ، مرتاض . ۲۴۸ ، ۲۵۶ ، ۲۵۹

جداو JAḌÁV
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۳

جداو النکار JAḌÁV ALAṂKÁRA
نوعی صناعت ادبی ، ترصیع . ۲۸۶

جدت JAḌATÁ
بیهوش شدن نایکا در فراق نایك. ۳۱۶

جدیارته YADYÀRTHA
نوعی صناعت ادبی . تشبیه مشروط . ۲۷۶

جك JAK (YAJÑA)
مراسم قربانی هندوان . ۲۶۰

جکار JAKÁR
فولاد . ۲۸۵

جکری JIKṚÍ
نوعی تصنیف غیر منظوم که معرب آن
ذکری است . ۳۵۳

جکه JAGGA (?)
نام یکی از افاعیل که اول یك هجای کوتاه
و سپس دو هجای بلند داشته باشد . ۱۰۲

چگت JAGA
دنیا ، عالم . ۲۸۳

جگپساسلیل JUGUPÀŚLÍLA
نوعی تأکیدالمدح بمایشبه‌الذم . ۲۸۸

جگت پت JAGAT PATI

پادشاه ، شاهنشاه . ۷۲

جکل بنده YUGALA BANDHA

نوعی دهر پد (رك بهمین ماده) . ۳۵۲

جگن JAGAṆA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر آن دو هجای کوتاه و در وسط یك هجای بلند باشد . ۱۰۵ - ۱۰۹ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۸ ، ۱۶۹، ۱۸۲ ، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۳۵۵

جل JALA

آب . ۵۳ ، ۶۱ ، ۶۵ ، ۸۳ ، ۲۶۰ ، ۲۸۳

جل JALA

حرکت چهتا (رك بهمین ماده) . ۲۵۸

جلبهرت JALABHARATA

یکی از پتریا گوشه‌های میگه راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۹

جلچر JALACARA

ابر وباران ، حیوان آبی . ۸۳

جل مئی JALAMAYÍ

رودبار ، دریابار . ۸۳

جم
JAMA
نوعی جنبی ازك (همین ماده) . ۱۶۲

جمك
YAMAKA
قافیهٔ سجع ، کلماتی که در وزن و حروف
روی مطابق باشند . ۱۴۱ ، ۱۵۳، ۱۶۸،
۱۸۸، ۱۹۴ ، ۲۱۲

جمکالنکار
YAMAKÁLAṂKÁRA
نوعی صناعت ادبی ، تجنیس تام . ۲۷۳

جمکانا چهند
JAMAGANÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۵ ، ۱۹۲

جمل
YAMALA
قافیهٔ مرکب از دو هجای کوتاه . ۲۵۸

جمل
YAMALA
نوعی خواننده . ۳۳۷

جمنا
YAMUNÁ
رودخانهٔ معروف هندکه در الله‌آباد باگنگا
وصل می‌شود . ۵۲

جمنان
= جمنا . ۴۳۷

جمنکا
YAMANIKA
پردهٔ رقصگاه ، پردهٔ صحنهٔ رقص . ۴۳۹

جن
JIN
کسانیکه ، آنانکه . ۶۳

جنبك
JHOMBAKA
نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۴

جنک JANAKA
پدرسیتا (رك بهمین ماده). ۳۱۱

جوبن YAUVANA
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .
۲۳۰

جوت JYOTI
اعراب انوپ (رك بهمین ماده) . ۲۵۴

جوتسنا ابهسارکا JYOTSNÀ ABHISÁRIKÀ
نوعی فاسقه . ۳۰۹

جوتسئی JYOTASAÍ
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۱

جوتی‌سر JYOTÍŚVARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۱

جوتی‌کر JYOTIKARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۰

جوره JÚṚÀ
جعد . ۳۷۷

جوگنی JOGINÍ
زن تارك دنیا ، راهبه . ۳۷۰

جوگی YOGÍ تارك دنیا ، مرتاض . ۳۷۵

جوگیا اساوری JOGIYÀ ASÁVARÍ
یکی از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .
۴۲۵

جونپور
JAUNPÚR
نام شهری در ایالت اوترپرادش . ۳۵۳ .
۴۲۳

جونپوری اساوری
JAUNPÚRÍ ASÀVARÍ
یکی از راگ یا مقام‌های مخترع سلطان
حسین شرقی . ۴۲۴

جونپوری تودی
GAUNPÚRI TOḌÍ
یکی از راك یامقامهای سلطان‌حسین شرقی.
۴۲۴

جهانجه
JHÁNJH
سنج ؛ نوعی آلت موسیقی. ۴۴۰

جهایا
CHÁYÀ
اعراب درم (رك بهمین ماده) . ۲۵۶

جهپال
CEHÁLA
نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۸

جهك
JHAK (JHASA)
ماهی . ۹

جهنپ
JHAMPA
نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای
کوتاه و سپس دو هجای بلند داشته باشد.
۱۰۱

جهنپه تال
JHAMPA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .
۴۴۵

جهولنا JHÙLANÁ

رك : تانی چهند . ۱۸۷

جیت JÍTA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۳

جیت سری JAITAŚRÍ

یکی از فروع مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳ ، ۴۱۴ - ۴۱۶ ،

۴۱۹ - ۴۲۱

جیت کلیان JETAKALYÁṆA

یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.

۴۱۴

جیته JYEṢṬHA

سومین ماه سال هندی مصادف با خرداد.

۳۶۴ ، ۳۹۵

جیجا ونتی JAYAJAYAVANTÍ

یکی ازفروع (بهارجا) دیپك راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹

جی‌جهنپاتال JAYAJHAMPÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .

۴۴۶

جی‌سری تال JAYAŚRÍ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .

۴۴۱

جی‌مهك‌تال — JAYA MAHAKA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۱

جیسو — JAISU

مثل ، مانند . ۲۷۰

جیسی — JAISE

مثل ، مانند ۲۷۰

جیسین = جیسی . ۲۷۰

جیشتها — JYEṢṬHÁ

نوعی زن . ۳۰۰

چ

چاتك — CÁTAKA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۸

چارن — CÀRAṆ

نام قومی در هند . ۳۵۴

چارن چهند — CÀRAṆA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۳ ، ۱۵۱

چال — CÀLA

رفتار ، طریقه ، روش ، خرام . ۶۸

چامر — CÀMARA

یکی از اسامی هجای بلند یاگورو . ۸۹

چامر چهند — CÀMARA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰

چاند CÀND (CANDRA)

ماه ، تمر . ۷ ، ۱۲ ، ۱۴۲ ، ۴۳۴

چاندخان CHÁND KHÀN

نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۱

چاو CÀV

نام یکی از افاعیل عروضی که اول سه هجای کوتاه و سپس یك هجای بلند داشته باشد . ۱۰۲

چپلاچهند CAPALÀ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۲۳۶

چتر CATURA

نوعی شوهر . ۳۱۹

چترتال CITRA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۵

چترتال CATURR TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۳

چتر درسن CITRA DARŚANA

دیدار چیزی بوسیلهٔ تصویر آن . ۳۱۷

چترمکه‌تال CATURMUKHA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۶

چتکلا CUṬKULÁ

نوعی خیال یا تصنیف . ۳۵۳

چر CAR

پسوند . ۸۲

چرجو
CARJÙ
نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۰

چرن
CARANA
نام‌یکی ازافاعیل عروضی که اول یك‌هجای بلند و سپس دو هجای کوتاه داشته باشد.
۱۰۰

چرن
CARANA
پایه ، مصراع ، فقرات نثر مقفی . ۱۴۱، ۳۵۰

چکبی
CAKRAVATI
نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر دو هجای کوتاه و در وسط یك هجای بلند داشته باشد . ۱۰۰

چکنات
CIKNÀT
چربی ، صفت دهنیه . ۷۶

چکنپت
CIKANPAT
رعنایی ، زیبایی ، خودنمایی . ۷۵

چل
CALA
رفتار ، طریقه ، رفتن . رك : چال . ۶۸

چلاچل
CALÁCALA
روارو ، رفت وآمد . ۶۵

چلن
CALAN
رفتار ، طریقه ، رواج . ۶۸

چمیلی
CAMELÌ
= چنبیلی . ۳۵۲

چنپا(چنپه) CHAMPÁ
نوعی گل هندی . لاتین :
. MICHELIA CHAMPACA
۳۵۲ ، ۳۶۹، ۳۷۲

چنپك CAMPAKA
یکی از پتر یا گوشه‌های دیپك راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۲

چنتا CINTÀ
نگرانی نایکا در فراق نایك . ۳۱۵

چنچلا چهند CAÑCALÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی ۱۴۵ ، ۱۹۰

چند CAND (CANDRA)
نام یکی از افاعیل عروضی که به‌ترتیب دوهجای کوتاه و یك‌هجای بلند و بازدوهجای کوتاه داشته باشد . ۱۰۳

چند CAND (CANDRA)
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۰

چند CINDA
نوعی تصنیف . ۳۵۰ ، ۳۵۸

چندانا چهند CANDÀNÀ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹

چندتال CANḌA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۹

چندر بنب CANDRA BIMBA
یکی از پتر یا گوشه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۱

چندرك CANDRAKA
یکی ازپتر یاگوشه‌های مالکوس راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۰

چندرکلاتال CANDRAKALÁ TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .
۴۴۹

چندن CANDANA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۹

چندوار CHANDVÁR
نام شهری واقع در ایالت اوتر پرادش‌که در حال حاضر فیروزآباد خوانده می‌شود .
۵۲

چنك تال JANAKA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۸
چنوار = چندوار - ۳۵۴

چوبولا چهند CAUBOLÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۸۲

چوپیا چهند CAUPAYYÀ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۸

چورن CÙRAN (CÙRṆA)
پودر . ۲۸۵

چورنسا چهند CAURANSÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۵

چونر CÙNAR

قماشی‌که بانوع مخصوص رنگ می‌کنند
و زنها بعنوان ساری یا چادر بکار میبرند
= چنری CUNRÍ . ۲۸۵

چونر CHAN̊VAR (CHAMARA)

مگس پران ، مگس ران . ۳۶۹

چهال CHÀL

پوست ، پوست درخت . ۹
چهپی = چهپی چهند — ۱۱۰

چهپی چهند CHAPPAYA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۳ ، ۱۵۵ –
۱۵۸ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶

چهتا CHITÀ

هجای بلند پس ازمول (رك بهمین ماده) .
۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸

چهتی KSHITI

یکی از مراتب آهنگ پنجم یا
PAÑCAMA . ۳۳۱

چهری CHARÌ

چوبدستی ، عصا . ۳۶۶

چهلیا CHALAIYÀ

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۴

چهند
CHANDA
بحر شعر ، وزن عروضی ، قطعهٔ شعر .
۱۴۰ - ۱۴۳ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ - ۱۵۵ ،
۱۵۷ ، ۱۶۵ - ۲۱۴ ، ۲۲۶ - ۲۲۸ ،
۲۳۲ - ۲۳۸ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۴۳۱

چهند بهنگ
CHANDA BHAṄGA
رک : جت بهنگ دوکهن . ۲۹۰

چهند ووتی
CHANDOVATÌ
یکی از مراتب آهنگ اول یا SHAḌJA
۳۳۰

چهو بهنکا
KSHOBHIṆIKÀ (KSHOBHIṆÌ)
یکی‌از مراتب آهنگ هفتم‌یا NISHÁDA
۳۳۲

چهیکاان‌پراس
CHEKÀNUPRÀSA
نوعی صناعت ادبی . ۲۷۷

چهیلا چهند
CHAILÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۷۶

چهین
KSHÌṆA
ایطاء ، قافیهٔ شایگان . ۲۶۰ ، ۲۹۴

چیت
CAIT (CAITRA)
نخستین ماه سال‌هندی مصادف با فروردین.
۳۶۴ ، ۳۹۵

چیتك
CETAKA
نوعی مرد . ۳۲۰

چیتی CAITÌ

یکی ازفروع هندول راگ (مکتب بهرت).

۴۰۵، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱

چیتی گوری CAITÌ GAURÌ

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.

۴۲۱

چین CAINA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .

۲۳۱

چین CÌNA

نوعی رقص . ۴۳۷

د

دأبر DIVYAVARA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل چهار هجای کوتاه . ۱۰۱

دات ḌÀṬ

نوعی ادا و انداز رقاص . ۴۳۹

دار ḌÁRA

هجای کوتاه ماقبل درم (رك بهمین ماده) .

۲۴۸، ۲۵۶

دالو ḌÀLÚ

نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۱

دامن DÀMINI
اعراب گهن (رك بهمين ماده) . ۲۵۶

دامنی DÀMINÌ (DÀMINI)
برق ، صاعقه . ۲۵۰ ، ۲۵۷ ، ۲۵۹

داند DÀN̊Ḍ (DAṆḌA)
خطی که بالای حروف هندی می‌کشند .
۱۷ – ۲۶ ، ۳۹ – ۴۵ ، ۴۷ – ۵۰

دایك DÀYAK
پسوند به معنی دهندگی . ۸۰

دائی DÀÌ
پسوند به معنی دهندگی . ۸۰

دب DIVYA
نوعی زن . ۳۱۰ ، ۳۱۱

دب ادب DIVYÁDIVYA
نوعی زن . ۳۱۱

دت DUT مرکب . ۲۹

دت DRUTA
حرکت روپ (رك بهمين ماده) . ۲۵۴ ،
۲۶۲

دتاچهر DUT ACCHAR (DYAKSHARA)
دو حرف ، حرف مشدد ، حرف مرکب .
۲۹

دچهن DAKSHIN̥A
نوعی شوهر . ۳۱۸

دچهن‌نت — DAKSHINA NATA

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی .
۴۱۳

دده — DADHI

دریا . ۲۹۱

در — DAR

ترس ، خوف . ۹

درباری کانهرا — DARBÁRÌ KÁNHARÁ

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.
۴۲۵

درت — DRUTA

واحد نیم هجایی . ۴۳۱ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ،
۴۴۱ – ۴۵۶

درت برام — DRUTA VIRÀMA

واحد $\frac{۳}{۴}$ هجایی . ۴۳۱ ، ۴۳۴ ، ۴۴۱ –
۴۴۸ ، ۴۵۲ – ۴۵۵

درسن — DARŚANA

دیدار ، مشاهده . ۳۱۶

درگا — DURGÀ

نام دیگر پاربتی (رك بهمین ماده) . ۳۵۷

درگا — DURGÀ

یکی از فروع مالکوش راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۸

درم
DRUMA
حرف متحرك قبل از مول (رك بهمین ماده).
۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۲۵۶

دسا
DAŚÁ
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

دسا
DASÁ (DASÀ)
وضع ، حالت، حال . ۲۸۴

دسوانس
DAṠAMÁMŚA
يك دهم . ۸۳

دشا
DIŚÀ
نام یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۸

دکهدائی
DUKHADÀÍ
آزار دهنده،رنج‌آور . ۸۰

دل
DALA
هجای کوتاه قبل ازتمال (رك بهمین ماده).
۲۵۱ ، ۲۵۷

دملاچهند
DUMILA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۳ -
۱۹۵

دنتی
DANTI
نام یکی از افاعیل عروضی که اول يك‌هجای
کوتاه و سپس دوهجای بلند داشته باشد .
۱۰۱

دند
DANDA
یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه . ۸۷

دند — DAṆḌA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل دو هجای کوتاه و یك هجای بلند . ۹۹

دند — DAṆḌA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

دند تال — DAṆḌA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۰

دندك نباها — DAṆḌAKA NIBÁHÁ

نوعی وزن عروضی که در آن عدهٔ حروف و نه عدهٔ هجاها معتبر است . ۱۴۶ ، ۲۱۲

دندکاچهند — DAṆḌAKA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۳ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸

دنکر — DINAKARA

آفتاب ، خورشید . ۸۰

دوار — DVÀRA (DUÀR)

در،دروازه،درب. ۱۰ ، ۲۸ ، ۱۴۱ ، ۲۸۲

دوانل تال — DÀVÀNALA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۵

دوپهریه — DOPAHARIYÁ

نوعی گل که هنگام‌ظهر(دوپهر) می‌شکفد. ۳۷۰

دوپهر DOPAHAR ـ ظهر ـ ۳۷۱

دوتی DÙTÌ

دلاله . ۳۱۷

دورو DAURÙ (DAMRÙ)

نوعی آلت موسیقی هندی . ۱۴

دوکه DOSHA

عیب ، عیب کلام . ۲۵۹ ، ۲۸۷

دوکهن DOKHAN (DOSHA)

عیب شعر وکلام . ۲۸۶ – ۲۹۶

دوها DOHÀ

نوعی وزن عروضی ، نوعی شعر هندی .

۱۱۰ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۳۸۶ ، ۲۹۱ ،
۲۹۴

دوها (چهند) DOHÁ CHANDA

نوعی وزن‌عروضی. ۱۴۳ ، ۱۴۷ – ۱۴۹،

۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۲۹۰

دهات DHÁTU

صوت و نغمه . ۳۴۱ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹

دها دهی DHÀḌÌ (DHÀṚÌ)

نوعی خواننده . ۳۵۹

دهار DHÀRA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۷

دهاری DHÀRÌ

پسوند . ۷۹

دهال DHÀLA

سپر . ۷۳

دهامکی DHÀMAKÌ

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۶

دهب DHUBBA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۱

دهبل DHAVALA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۲

دهتایون DHITÀYON

وقاحت ، بیشرمی ، گستاخی . ۷۷

دهتونا DHUTAUNÀ

پسر کوچك و خرد . رك : دهوتا . ۷۸

دهر DHAR

پسوند . ۷۹

دهرا DHARÀ

زمین . ۷۹

دهرا DHARÀ

هجای کوتاه پس از مول (رك بهمین ماده). ۲۵۳ ، ۲۵۸

دهرادهر DHARÀDHARA

نگاه دارندۀ زمین ، کنایه ازکوه . ۷۹

دهرادهر DHARÀDHARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۴

دهرپد
(DHRUPADA ، DHURPADA)
DHRUVAPADA
نوعی تصنیف . ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۹ ، ۳۶۱

دهرشت
DHRISHṬA
گستاخ ، پررو . ۲۴۵ ، ۲۵۵

دهرشت
DHRISHṬA
نوعی شوهر . ۳۱۸

دهرم
DHARMA
نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای بلند و سپس چهار هجای کوتاه داشته باشد.
۱۰۴

دهرم
DHARMA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۶

دهرم‌سالا
DHARMAŚÀLÁ
جای عبادات و خیرات ، معبد . ۸۲

دهرنی
DHARAṆÍ
رك : سگن . ۱۰۶

دهرنی
DHARAṆÍ
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۴

دهرو
DHRUVA
نوعی تصنیف. ۳۵۰

دهلانگ DHILÀṄGA
نوعی انداز و ادای رقاص . ۴۳۹

دهلیت DHALAIT
صاحب سپر . ۷۳

دهن DHANA
مال و متاع ، ثروت ، دارایی. ۹ ، ۲۴۰

دهن DHUNA
یکی از اسامی هجای بلند یاگورو . ۸۹

دهناسری DHANÀŚRÌ
یکی از شعبه‌های سری راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۶ ، ۳۹۶ ، ۴۱۱ – ۴۱۵ ،
۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۲۹

دهناسری DHANĀŚRĪ
یکی از شعبهٔهای میگه راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۸

دهناسری DHANĀŚRĪ
یکی از فروع یا بهارجای مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱

دهو DHRUVA
نام یکی از افاعیل عروضی‌که اول یك هجای‌کوتاه و سپس یك‌هجای بلند و باز سه هجای‌کوتاه داشته باشد . ۱۰۳

دهو DHUVA (DHRUVA)
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۳۶

دهوآ
DHRUVÁ
نوعی تصنیف. ۳۵۰

دهوآ چهند
DHOĀ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۵، ۱۹۲

دهوتا
ḌHOṬĀ
پسر. ۷۸

دهوچن
DHUJACINHA?
نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك‌هجای
کوتاه و یك هجای بلند. ۹۷

دهول
ḌHOL
دهل. ۹

دهول
DHAVALA
یکی از شعبه‌های شری راگ (مکتب
کل‌نات). ۳۸۵، ۴۱۳ - ۴۱۵، ۴۱۷

دهول
DHAVALA
یکی‌از پتر یاگوشه‌های هندول راگ (مکتب
بهرت). ۴۰۵

دهولسری
DHAVALAŚRÌ
یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.
۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹

دهولنگاچهند
DHAVALAṄGĀ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۶، ۲۰۴

دهوندهی
DHOṄDHĪ (DHOṄDHŪ)
نام یکی از استادان موسیقی. ۳۶۱

دهیان جئی DHYĀNA JAYĪ
یکی از فروع (بهارجا) شری راگ (مکتب بهرت). ۴۰۸، ۴۱۹

دهیرا DHĪRA
زن حلیم و متحمل. ۳۰۷

دهیرا ادهیرا DHĪRĀ ADHĪRĀ
زنی که بین حلم و خشم میانه‌رو باشد. ۳۰۷

دهینکی تال DHAINKĪ TALĀ
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۴۳

دهیوت DHAIVATA
ششمین آهنگ از آهنگ‌های سبعهٔ هندی.
۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۱ - ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸

دیاددهی DAYĀDADHI (DAYĀVATĪ)
یکی از شعبه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت). ۳۹۸

دیاوتی DAYÀVATÌ
یکی از مراتب آهنگ دوم یا RISHABHA ۳۴۰

دیاوتی DAYÁVATÌ
= دیاددهی. ۳۹۸

دیپ DÍPA
چراغ. ۲۸۱

دیپاوتی DÍPÀVATÍ
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.
۴۲۱

دیپك DÍPAKA
یکی از پتریا گوشه‌های نت‌نارابن (مکتب
کل‌نات) . ۳۸۹ ، ۴۱۱ ، ۴۱۹ ، ۴۲۱

دیپك چهند DÌPAKA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۹

دیپك‌دهرتال DÍPAKADHARA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۳

دیپك راگ DÍPAKA RÀGA
یکی از راگ‌یا مقامهای ششگانهٔ موسیقی
هندی . ۳۶۷ ، ۳۷۴ ، ۳۸۱ ، ۳۹۷ ،
۳۹۹ ، ۴۰۶ ، ۴۱۱

دیپنیا دوارالنکار DÍPANYÀYA DVÁRA ALAṂKÀRA
نوعی صناعت ادبی . ۲۸۰ ، ۲۸۱

دیر گه DÍRGHA
مصوته‌های بلند یامرکب . ۳۵ ، ۳۷

دیساکه DESÀKHA'A (DESÁKHA)
یکی ازشعبه‌های هندول راگ (رك‌بهمین
ماده) . ۳۷۲

دیس‌برووده دوکهن DEŚAVIRODHA DOSHA
یکی از نقایص ادبی. ۵۹۵

دیسکار DESAKÀRA

یکی از شعبه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۹، ۳۹۶، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۵

دیسکار DESAKÀRA

یکی از پتریا گوشه‌های شری راگ (مکتب بهرت). ۴۰۸، ۴۲۰

دیسی DEŚÌ

(مقام یاراگهای) جدید. ۳۵۸، ۳۵۹

دیسی DEŚÍ

یکی از شعبه‌های دیپك راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۴، ۳۹۶، ۴۱۶-۴۱۸

دیسی DEŚÍ

یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۱

دیسی DEŚÍ

یکی ازشعبه‌های میگه‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۰، ۴۲۰

دیو DEVA

موجود آسمانی، رب‌النوع. رك: دیوی. ۶۱، ۶۹

دیوا DEVÀ

دهنده، معطی. ۶۶

دیوا ابهسارکا
DIVA ABHISÀRIKÀ
نوعی فاسقه . ۳۰۹

دیواری
DEVÀRÍ
یکی از شعبه‌های هندول راگ (مکتب بهرت) . ۳۹۹ ، ۴۱۶

دیوالی
DEVÀLÌ
یکی ازشعبه‌های میگه راگ (مکتب کل‌نات).
۳۸۸

دیوالی
DEVÁLÌ
یکی از راگ یا مقام‌های موسیقی مخترع امیر خسرو که آنرا موافق نیز می‌گویند .
۴۲۲

دیوبانی
DEVAVÀṆÌ
زبان علویان یا خدایان . ۵۱

دیوتا
DEVATÁ
خدا ، رب‌النوع ، فرشته ، موکل ، مربی–
۲۹ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۶۰ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ،
۳۲۳ ، ۳۵۳ ، ۳۵۶ ، ۳۹۶ ، ۴۱۶ ،
۴۳۹

دیوتیرتها
DEVATÌRTHÀ
یکی‌از شعبه‌های میگه راگ (مکتب کل‌نات).
۳۸۸

دیوس
DYAUS (DIVASA)
روز . ۱۱ ، ۲۸

دیوساکه DEVASÁKHA (DEŠÁKHYA)
یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۶ ، ۳۹۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷

دیوساکه DEVASÀKHA (DEŠÀKHYA)
یکی از پتر یا گوشه‌های بهیرون راگ (مکتب کل‌نات و بهرت) . ۳۸۹ ، ۴۰۱ ۴۲۰

دیوگری DEVAGIRI
یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۱ ، ۴۱۵ - ۴۱۷ ، ۴۱۹

دیوگری DEVAGIRI
یکی از فروع یا بهارجاهای هندول راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۵ ، ۴۲۰

دیوگندهار DEVA GÁNDHÀRA
یکی از شعبه‌های شری راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۵ ، ۴۲۵

دیوی DEVÌ
زن ، ربة‌النوع ، الهه . رك : دیو . ۶۱ ، ۶۹

دیهری DEHARÌ
دهلیزخانه ، آستانه . ۲۶۳ ، ۲۶۴

ر

را — RÀ
پسوند تصغیر . ۷۸

راء — RÁI
نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای بلند و سپس دو هجای کوتاه داشته باشد . ۱۰۰

راتا — RÁTÀ
سرخ . ۲۸۳ ، ۲۸۴

راتی — TÁTI
سرخ . رك : راتا . ۲۸۱

راج — RÁJ
پسوند . ۷۳

راج بدیا دهرتال — RÁJA VIDYÀDHARA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۱

راج مارتند تال — RAJAMÀRTAṆḌA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۱

راج مرگانگ تال — RAJAMRIGÀṄGA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۱

راج نراین تال — RÀJA NÀRÀYAṆA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۷

راج نراین‌نت RÁJA NÁRÁYAṆA NAṬA
یکی از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی .
۴۱۳

راج‌هنس RÀJAHAMṢA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی .
۴۱۶

راجا RÁJÀ
پادشاه . ۷۲

راجارام RÀJÁ RÀMA ـ نام یکی
از پادشاهان هند . ۳۶۱

راجامان‌گوالیاری RÀJÀ MÀN GAVÁLIYÁRÌ
نام یکی از پادشاهان هند . ۳۵۱ ، ۳۶۰

راجپوتی RÀJPÚTÌ ـ وابسته به
راجپوت که اغلب در راجستان زندگی
می‌کنند . ۳۵۴

رادها RÁDHÀ
نام زن ، نام معشوقهٔ کریشنا . ۶۰

رادهکا RÀDHIKÀ
رك : رگن . ۱۰۶

راساچهند RÀSA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۷۷

راکیسر RÁGEŚVARA
یکی ازپتر یاگوشه‌های شری‌راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۸ ، ۴۱۹

راگ
RÀGA
نغمه ، مقام موسیقی . ۲۶۰ ، ۳۲۳ ،
۳۲۴ ، ۳۳۲ - ۳۳۵ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ،
۳۴۹ ، ۳۵۲ ، ۳۵۸ ، ۳۶۲ - ۳۶۸ ،
۳۷۱ ، ۳۷۷ ، ۳۷۹ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ،
۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۴ - ۳۹۷ ، ۴۰۱ ،
۴۱۰ ، ۴۱۴ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ - ۴۲۵

راگ ادهیای
RÀGA ADHYAYA
بخش مقام و شعبه وگوشه در موسیقی .
۳۲۴ ، ۳۲۵

راگ پردهن‌تال
RÁGA PRADHANA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۸

راگ‌جات
RÀGA JÀTI
انواع راگ بامقامهای موسیقی . ۳۳۲

راگ‌درپن
RÀGA DARPAṆA
نام‌کتابی در موسیقی هندی . ۳۲۴

راگ ساگر
RÁGASÀGARA
نوعی دهرپد (رك بهمین ماده) ۳۵۲

راگ مالا
RÀGA MÀLÁ
کتاب موسیقی‌که دارای نقاشی راگ و
راگنی یا مقام و شعبهٔ موسیقی باشد .
۳۶۵ - ۳۷۹

راگارنو
RÁGÀRṆAVA
نام‌کتابی در موسیقی هندی . ۳۲۴

راگنی RÀGINÌ

شعبهٔ موسیقی ، زن راگ یا مقام موسیقی.

۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۳۳ – ۳۳۵ ، ۳۵۲ ،
۳۶۲ – ۳۶۴ ، ۴۶۸ ، ۳۷۰ - ۳۷۲ ،
۳۷۴ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۴ - ۳۸۸ ،
۳۹۰ – ۴۰۰ ، ۴۱۰ ، ۴۲۶

رام RÀMA

= رام‌چند RÀMACANDRA .
۵۳ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۴ ، ۶۷،۶۹ ، ۷۰ ،
۲۹۶

رام RÀMA

= تور TÚRA . ۹۸

رام RÀMA

نوعی موها چهند . (رك بهمین ماده) .

۲۳۲

رام RÁMA

یکی ازپتریا گوشه‌های دیپك راگ (رك
بهمین ماده) . ۳۸۲

رام‌چند RÀMACANDRA

خدای هندوان که قهرمان حماسهٔ راماین و
شوهرسیتا است . ۳۱۱

رام داس موندیه RÁM DÀS MÙṄḌIYÁ

نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۲

رام‌سیام
RÀMA ŚYÀMA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.
۴۱۲

رام‌کری
RÀMAKARÍ
یکی از شعبه‌های هندول راگ (رك بهمین
ماده) ۳۷۲ ، ۳۹۶ ، ۴۱۵ - ۴۱۷

رام‌کلی
RÁMAKALÌ
= رامکری . ۳۷۲ ، ۳۹۸ ، ۴۱۲ ،
۴۱۷ ، ۴۲۴

راما
RÀMÀ
ای‌رام . ۶۷ ، ۲۶۱

راما
RÀMÁ
یکی ازشعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب
کل‌نات) . ۳۸۸

راماتودی
RÁMÀ TOḌÍ
یکی از راگ یا مقامهای موسیقی مخترع
سلطان حسین شرقی . ۴۲۴

رأن
RATANA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای
کوتاه و یك هجای بلند . ۹۹

راون
RÀVAṆA
نام پادشاه سیلان‌که زن رام چندر را ربوده
بود و بدست وی‌کشته شد . راون یکی
از واضعین موسیقی است . ۵۸ ، ۲۹۶ ،
۳۵۸

رای سویا
رك : اننگ سیکهر . ۱۶۸

رای هیکوتال RÀI HAIKU TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۵

رب RAVI
یکی از اسامی هجای کوتاه یالگه . ۸۸

رب RAVI
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .
۲۳۱

رب RAVI
آفتاب ، خورشید . ۳۶۱

ربهس‌منگل RABHASA MAṄGAL A
= رهس منگلا . ۴۱۶

ربهس منگلا RABHASA MAṄGALÀ
= رهس منگلا

رت RUT (RITU)
فصل . ۳۹۵ ، ۳۶۴

رت RATI
همسر کامدیو KÀMADEVA خدای
عشق و محبت . رك : رتی . ۴۲۰

رت بلبه RATI VALLABHA
یکی ازشعبه‌های میگه‌راگ (مکتب بهرت).
۴۱۹ ، ۴۰۰

رت تال RATI TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۶

رتن
RATNA
حرکت مکت (رك بهمین ماده) . ۲۵۵

رتناولی چهند
RATNÁVALI CHANDA
نوعی وزن عروضی ، ۲۳۵

رتی
RATI
زن خدای عشق و محبت یاکامدیو. ۲۴۷ ،
۲۵۹ ، ۲۵۶ ، ۲۴۸

رج
RAJA
هجای بلند پس از دهرا (رك بهمین ماده).
۲۵۸ ، ۲۵۳

رجتم
RAJATAMA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۶

رجگن
RAJOGUṆA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۵

رجن
RAJAN
نوعی چهپی (رك : بهمین ماده) . ۱۶۴

رجنی
RAJANÌ
شب . ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۶

ردر
RUDRA
خدا ، خصوصاً مهادیو ، شنکر. ۶۱

ردربجرچهند
RUDRA VAJRA CHANDA
نوعی وزن عروضی که در آن تعداد حروف
معتبر است نه عدهٔ هجاها . ۱۴۶ ، ۲۲۶

ردرس RAUDRA RASA

حالت خشم و غصب . ۲۶۶

ردرانی RUDRÁṆÌ

زن ردر ، زن دیو . ۶۱

ردرانی RUDRÀṆÌ

یکی‌ازشعبه‌های شری‌راگ (مکتب کل‌نات).

۳۸۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۹

ردرانی = ردراونی ۳۹۹

ردراونی RUDRÀVANÌ (RUDRAṆÌ)

یکی‌از شعبه‌های دیپک‌راگ (مکتب بهرت).

۳۹۹

رس RASA

یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه . ۸۸

رس RASA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .

۲۳۱

رس RASA

مزه، لذت ، حالتی‌که برانسان طاری گردد.

۷۱ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸

رس‌باس RASA BÁS

نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای کوتاه و یك‌هجای بلند . ۹۸

رس هنکر RASA HANKAR

نوعی چهپی(رك : بهمین ماده) . ۱۵۹

رسا بهاس RASÀBHÁSA
نوعی ناز وعتاب . ۳۰۵

رسك RASIKA
نوعی خواننده . ۳۳۷

رسنان RASANÀ
یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۸

رسولی تودی RASÙLÍ TODÌ
یکی از راگ یا مقامهای موسیقی مخترع سلطان حسین شرقی . ۴۲۴

رسیا RASIKA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای بلند . ۹۹

رکتکا RAKTIKÁ
یکی از مراتب آهنگ دوم یا RISHABHA . ۳۳۰

رکه RISHI
درویش کامل ، حکیم ، عارف ، تارك دنیا، مرتاض . ۳۲۳ ، ۳۵۷ ، ۳۸۴ ، ۳۹۶

رکهبه RISHABHA
دومین آهنگ از آهنگ‌های هفتگانهٔ هندی. ۳۲۵ - ۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۶ ، ۳۷۴ ، ۳۷۸

رگتا RAKTÀ
یکی از مراتب آهنگ پنجم یا PAÑCAMA . ۳۳۱

رگت جگت RAKTIYUKTA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۴۰

رگت‌هنسا RAKTAHAṂSA

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۷

رگن RAGAṆA

نام یکی از افاعیل عروضی‌که اول و آخر آن دوهجای بلند و در وسط یك هجـای کوتاه داشته باشد . ۱۰۵ – ۱۰۹ ، ۱۶۸، ۱۶۹ ، ۱۸۱، ۱۸۲ ، ۱۸۷ – ۱۹۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ ، ۲۳۴، ۲۳۵ ، ۳۵۵

رما RAMA

رك : رس‌باس . ۹۸

رمیا RAMYA

یکی از مراتب آهنگ ششم‌یا DHAIVATA . ۳۳۲

رنبها وتی RAṂBHAVATÌ

یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی ۴۱۵

رنجن RAÑJANA

نوعی چهپی (رك : بهمین ماده) . ۱۶۳

رنجنی RAÑJANÌ

یکی از مراتب آهنگ دوم‌یا RISHABHA . ۳۳۰

رنجك
RAÑJAKA
نوعی خواننده . ۳۳۷

رنچکتائی
RAÑJAKTAÌ
شیرینی نغمه و استلذاذ شنونده از آن .
۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵

رندمال
RUṆḌAMALA
= مندمال . ۳۶۶

رنگ بهم
RAṄGA BHÚMI
محل رقص ، رقصگاه . ۴۳۹

رنگکاچهند
RAṄGAKA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۳ ، ۱۷۱

رنگیلا
RAṄGÍLA
مردی موصوف به‌صفت رنگینی ، خوش‌ـ گذران . ۷۷

رنگیلو
RAṄGÍLO
رك : رنگیلا . ۷۶

رنگیلی
RAṄGÌLÌ
زن خوش‌گذران . رك : رنگیلا . ۷۷

روأ
RUVA
یکی از اسامی هجای کوتاه . ۸۸

روآمالاچهند
RÙAMALA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۸۴

روپ
RÚPA
حرف متحرك قبل از نیه یا روی ، دخیل .
۲۴۲ – ۲۴۴ ، ۲۵۴

روپ RÚPA

حسن ، جمال ، زیبایی . ۷۱

روپ گربتا RÙPA GARVITÁ

زنی‌که مغرور حسن و جمال خود باشد .
۳۰۴

روپ ونت RÚPAVANTA

صاحب حسن و جمال . ۷۱ ، ۲۶۱

روپ ونتا RÚPAVANTÁ

صاحب جمال ، حسین (مذکر) . ۷۱

روپ ونتی RÙPVANTÍ

حسینه ، زن زیبا . ۷۱

روپک‌تال RÚPAKA TALA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۳

روچن ROCANA

اعراب بیندی (رك بهمین ماده) . ۲۵۴

روچهت RÚKSHA (RÙKSHAT)

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۲

روکهچر RÚKHCAR

میمون ، آهو . ۸۲

رولاچهند ROLA CHANDA

رك : بتهو آ - ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ -
۱۵۸

رومانچ ROMAÑCA

نوعی بهاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۱

روماول = روماولی . ۳۶

روماولی ROMAVALI
ردیف موی نرم از زیر سینه تا سر ناف . ۳۶

رونی RAVANÌ
حسینه ، زن زیبا . ۲۴۸

روهنی ROHINÌ
یکی از مراتب آهنگ ششم یا DHAIVALA .
۳۳۲

روهی AROHÌ
بلند کردن صدا از آهنگ اول تا آهنگ
هفتم هنگام آواز خواندن . ۳۲۷ ، ۳۳۲

رهس منگل RAHASYA MAṄGALA
= رهس منگلا . ۴۱۶

رهس منگلا RAHASYA MAṄGALA
یکی از پتریا گوشه‌های دیپک‌راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۶ ، ۴۱۶

ری (بایای مجهول) RE
حرف ندا برای مذکر .

ری RÍ
حرف ندا برای مؤنث . ۷۰ ، ۲۶۳ ،
۲۶۴

ریپه REPHA
رای متصل‌التلفظ یعنی رایی که پس از حرف
ساکن در برخی از کلمات هندی مانند پریت

PRĪTI وجود دارد ـ ۴۶، ۱۴۲ ، ۱۶۶، ۱۷۵

رین RAIN
یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۹

ریوا REVA
یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۲ ، ۳۹۶ ، ۴۱۱

ریه REKHA
یکی از اسامی هجای کوتاه . ۸۸

س

ساتوك بهاو SATTVIKA BHAVA
رك : بهاو . ۳۱۱

ساچهات SAKSHAT
رك : ساچهاد درسن . ۳۱۷

ساچهاد درسن SAKSHAT DARŚANA
مشاهدهٔ حقیقی ، دیدار با چشم . ۳۱۶

ساددا SADAḌA (SADARA)
نوعی تصنیف . ۳۵۴

سادرا SADARA
= ساددا . ۳۵۴

سار SAR
پسوند صفت . ۷۷

سار SARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۷

ساردول ŚARDÚLA
نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۱

ساردول ŚARDÚLA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۸

ساردول ŚARDÙLA
نام یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۷

ساردول چهند ŚARDÙLA CHANDA
نوعی وزن عروضی که درآن تعداد حروف و نه تعداد هجاها معتبر است . ۱۴۷ ، ۲۲۷

سارس SARAS
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۱

سارس‌تال SARASA TALA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۹

سارنگ SARAN̊GA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۰

سارنگ SARAN̊GA
یکی از پتریا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) . ۳۳۴ ، ۳۸۳ ، ۳۹۴ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۵ - ۴۱۹ ، ۴۲۲ ، ۴۳۰

سارنگ SARAN̊GA
یکی‌ازشعبه‌های نت‌نارابن (مکتب‌سمیشور). ۹۳۴

سارنگ SARANGA
یکی‌از شعبه‌های میگه راگ (مکتب بهرت).
۴٥٥ ، ۴۱۹ - ۴۲۱

سارنگ چهند SARAṄGA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲٥۳

سارنگ دیوتال SARAṄGADEVA TALA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴٥۲

سارنگ نات SARAṄGA NAṬA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی .
۴۱۳

ساری SARI
نوعی لباس زنان هندی . ۳۷٥ ، ۳۷۱ ،
۳۷٥، ۳۷۷ ، ۳۷۸

ساگر SAGARA
نوعی دندك نباها(رك بهمین‌ماده). ۲۲۲

ساگر SAGARA
دریا . ۲۴۴ ، ۲٥٥

ساگر SAGARA
اعراب‌کمته (رك بهمین ماده) . ۲٥۸

سالا SALA (ŚALA)
پسوند ظرف . ۸۲

سالثر SALICARA
نام یکی از افاعیل عروضی دارای شش هجای
کوتاه . ۱٥۴

سالنك SALANKA (SALAṄGA) [ṢCHAYALAGA]
مقام موسیقی یا راگ‌که رنگی از مقام دیگر
داشته باشد . ۳۳۴ ، ۳۴۶ ، ۴۱۱

سامان بنتا
SAMANA VANITA
رك : سامانیا . ۳۰۳

سامانی چهند
SAMANI CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۰

سامانیا
SAMANYA
نوعی فاسقه . ۳۰۳

سامدریك
SAMUDRIKA (SAMUDRIKA ŚASTRA)
علم قیافه ، قیافه شناسی . ۵

سان
SAN
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۹

سانت‌رس
ŚANTA RASA
حالت اطمینان و قرار و تمکین . ۲۶۷

سان ناسك
SANUNASIKA
نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۶

ساوتی
SAVAṬI
نام یکی از مقام یا شعبه‌های موسیقی .
۴۱۸

ساون
SAVAN (ŚRAVAṆA)
پنجمین ماه سال هندی مصادف با مرداد .
۳۶۵ ، ۳۹۵

ساونت
SAVANTA (SAMANTA)
یکی از پتر یاگوشه‌های شری راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۸ ، ۴۱۳ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹

ساونت‌کامود SAMANTA KAMODA
یکی از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .
۴۱۳

ساونی SAVANI
شب بدر ماه ساون یا ŚRAVAṆA .
محصول خریف . ۲۵۰

ساویری SAVERI
یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب
کل‌نات) . ۳۸۷ ، ۳۹۶

ساویری SAVERĪ
یکی از شعبه‌های میگه راگ‌که آنراکاویری
نیزگویند . (مکتب سمیشور) ۳۹۳

سباس SUBAS
بوی خوش . ۶۶

سبها SABHA
قافیهٔ مرکب از یك‌هجای‌کوتاه و یك‌هجای
بلند . ۲۵۹

سبهابنود SABHA VINODA
نام‌کتابی در موسیقی هندی . ۳۲۴

سبهابنود چهند SABHA VINODA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۲۳۷

سپ SAPPA
نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۴۹ ،

سپت
SAPTA
هفت . ۳۲۴

سپت ادهیای
SAPTA ADHYAYA
اصول هفت‌گانهٔ موسیقی ، ابواب سبعهٔ
علم موسیقی . ۳۲۲ ، ۳۲۴

سپتك
SAPTAKA
مجموعهٔ هفت حرف که از حروف اولیهٔ
آهنگهای سبعه ترکیب یافته است و آن
عبارت است از س ، ر ، گ، م، پ، ده ،
نی . ۳۲۶

سپن درسن
SVAPNA DARŚANA
دیدن شخص درخواب یا رؤیا . ۳۱۷

سپوت
SAPÚT (SUPUTRA)
پسر قابل و رشید . ۶۵

ست
SUTA
فرزند . ۲۹۱

ستاور
SATAVAR
نوعی گیاه . ۲۴۴

ستگن
SATOGUṆA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

سته
ŚAṬHA
شوهر شیاد و حقه‌باز . ۳۱۹

سجل
SAJALA
سیراب ، شاداب ، پرآب . ۶۵ ، ۲۶۰

سجنی SAJANÌ
معشوقه . ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۶

سجهمان النکار SUKSHMA ALAMKARA
سخن به‌ایما و اشارت گفتن . ۲۷۴

سچهم SÙKSHAMA
اعراب‌دار (رك بهمین ماده) . ۲۵۶

سچهم‌چهند SÙKSHAMA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۲۳۳

سچهیا کار ŚIKSHAKAR
نوعی خواننده . ۳۳۶

سد SADDA (ŚABDA)
یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه . ۸۸

سدا SADA
همواره ، همیشه . ۲۸۴

سدمدرا ŚUDDHA MÙDRA
نوعی ادا و انداز رقاص . ۴۳۸

سدن SADANA
خانه ، منزل . ۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۵۴ ، ۲۵۹

سدول ŚARDÚLA
نوعی چهپی (رك : بهمین ماده) . ۱۵۹

سده SIDDHA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۲

سده SIDOHA
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

سده
ŚUDDHA
مقام بسیط موسیقی که بعضی از مراتب
آهنگ در آن فوت شده باشد . ۳۳۳ ،
۳۳۴ ، ۳۴۶ ، ۴۱۱

سده
ŚUDDHA
یکی از پتر یاگوشه‌های مالکوش راگ
(مکتب بهـرت) . ۴۰۳ ، ۴۱۳ --
۴۲۰

سده کامود
ŚUDDHA KAMODA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.
۴۱۳

سده کلیان
ŚUDDHA KALYAṆA
یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.
۴۱۴ ، ۴۱۵

سده‌نات
ŚUDDHA NAṬA
یکی از فروع (بهارجا) میگه راگ (مکتب
بهرت)– ۴۱۰ ، ۴۱۲ ، ۴۱۸

سده‌نت
ŚÙDDHA NAṬA
نام یکی از مقام یا شعبه‌های موسیقی .
۴۱۹

سدها ترنگ چهند
SUDHA TARAṄGA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۲۳۷

سدها دهر
SUDHADHARA
دارندهٔ آبحیات ،کنایه از ماه . ۷۹

سدها دهر SUDHADHARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۰

سدهنگ SUDHAṄGA
نوعی رقص . ۴۳۸

سر SARA
یکی از اسامی هجای کوتاه یالگه . ۸۷

سر SARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۵

سر SVARA
صدا ، مصوته ، صدای مفرد یا ترکیبی،
ماتراهای مرکب و مفرد . ۳۴

سر SURA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۱

سر SUR (SVARA)
آهنگ و نغمه . ۳۲۲ ، ۳۲۴ - ۳۲۹ ،
۳۳۲ - ۳۳۶ ، ۳۴۴ - ۳۴۶ ، ۳۵۲ ،
۳۶۳ - ۳۷۹

سر SUR
رك : کهدج . ۳۲۵

سراپ SRAPA
دعای بد ، لعنت . ۲۴۶

سرادهیای SURADHYAYA
فن آهنگ و نغمه و آواز . ۳۲۴ ، ۳۲۵

سرأل SURABALAYA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دو هجای بلند. ۹۹

سرب SARVA – همه، تمام، کلیه. ۱۲۵

سرب‌پلتا SARVA PALAṬĀ
نوعی صناعت ادبی مقلوب. ۲۸۳

سرب‌تو بهدراالنکار SARVATOBHADRA ALAṂKĀRA
صناعت قلب مستوی. ۲۷۸

سرب‌گر SARVA GURU
افاعیل عروضی که فقط دارای هجای بلند باشد. ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸ – ۱۳۲، ۱۳۷-۱۳۹

سرب‌لگه SARVA LAGHU
افاعیل عروضی که صرفاً دارای هجای کوتاه باشد. ۱۲۵ – ۱۳۵، ۱۳۷ – ۱۳۹

سربه SARABHA
نوعی دوها (رك بهمین ماده). ۱۴۹

سربهنگ SVARA BHAṄGA
نوعی بهاو (رك بهمین ماده). ۳۱۲

سرپی SURAPATI
نام یکی از افاعیل عروضی شامل یك هجای بلند و یك‌هجای کوتاه. ۹۸

سرپنج SARPAÑCA (PANCASARA)
نام یکی ازافاعیل عروضی شامل چهار هجای کوتاه . ۱۰۱

سرت ŚRUTI
مرتبهٔ آهنگ ، مراتب آهنگ در پستی و بلندی . ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۹ - ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۴۴

سرتا SURATÀ
یاد ، خیال ، فکر . ۲۶۱

سرت‌کت دوکهن ŚRUTIKAṬU DOSHA
رك : نگن‌دوکهن . ۲۸۹

سرد ŚARAD
یکی از فروع (بهارجا) شری‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۹، ۴۱۹

سردرت ŚARAD RITU
چهارمین فصل سال هندی . ۲۹۶ ، ۳۶۵ ، ۳۶۸- ۳۷۰ ، ۳۹۵

سرس SARAS
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۲

سرستی SARASVATÌ
الههٔ موسیقی و هنرهای زیبا . ۳۵۷

سرستی SARASVATÌ
نام یکی از فروع (بهارجا) هندول راگ .
نام‌یکی ازفروع شری‌راگ (مکتب بهرت).

۴۰۵ ، ۴۰۹ ، ۴۱۴ – ۴۱۶ ، ۴۱۹ –
۴۲۱

سرستی ابهرن‌تال SARASVATÍ ÁBHARAṆA TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .
۴۵۵

سرسی SARASÌ
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۵

سرشت SARIṢṬA (ŚREṢṬA)
خوب ، ممتاز ، برگزیده . ۲۴۵ ، ۲۵۵

سرگ SVARGA
بهشت آسمان . ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۴۲

سرگیان‌خان‌فتحپوری (SURGYÁN) KHÁN FATEHPÙRÍ SRIGYÁH
نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۱

سرگ‌دهار چهند SVARGADHÁRA CHANDA
نوعی وزن عروضی که در آن عدهٔ حروف و نه تعداد هجاها ملاك قرار می‌گیرد . ۱۴۷،
۲۲۷

سرنکهلاایمان SRIṄKHALÁ UPAMÁ
نوعی تشبیه . ۲۷۰

سروپ SARÚPA (SVARÙPA)
هجای بلند قبل از روپ (رك بهمین ماده).
۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵

سروج SAROJA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۵

سرور SARVAR (SAROVARA)
استخر ، حوض . ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۵۴ ،
۲۵۹

سرون درسن ŚRAVAṆA DARŚANA
دیدار سماعی، تصور چیزی‌با شنیدن توصیف
آن . ۳۱۷

سره SURAHA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۱

سرهتهی (سرهتی) SORAṬHÌ
یکی ازشعبه‌های شری‌راگ (مکتب بهرت).
۴۰۰

سری‌راگ ŚRÌ RÁGA
یکی از راگ یامقامهای ششگانهٔ موسیقی
هندی . ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۶۷ ، ۳۷۶ ،
۳۸۲ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ،
۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۷ ، ۴۱۱ ،
۴۱۶ ، ۴۱۷ ،۴۲۰

سری رون ŚRÌRAMAṆA
یکی از پتر یاگوشه‌های شری راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۷، ۴۱۶ ، ۴۱۷

ŚRÌSAMMODA سری سموده

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی .
۴۱۶

ŚRÍKÍRTI TÁLA سری کیرت تال

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۲

ŚRÌNANDA TÀLA سری‌نندتال

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۷

ŚAŚI سس

نام‌یکی ازافاعیل عروضی دارای دوهجای
کوتاه و دوهجای بلند به‌ترتیب . ۱۰۳

ŚAŚI سس

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۳

ŚAŚI سس

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۷

ŚAŚI سس

ماه ، قمر . ۲۸۷ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲

ŚAŚIDHARA سس‌دهر

خدای شیوا ، شنکر . ۷۹

ŚAŚIDHARA سس‌دهر

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۵

SUSVARA سسر

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۱

سسرت ŚIŚIRA RITU

فصل خزان هند . ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۷۰ - ۳۷۲ ، ۳۹۵

سسریکها ŚAŚIREKHÀ

یکی از فروع (بهارجا) شری راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۹ ، ۴۱۹

سك ŚAKRA

نام یکی از افاعیل عروضی که به ترتیب یك هجای بلند ودوهجای کوتاه وباز یك‌هجای‌بلند داشته باشد . ۱۰۳

سکارنات پریچها SAKÁRAṆA UTPREKSHÀ

حسن تعلیل . ۲۷۳

سکت بلبه ŚAKTI VALLABHA

یکی‌ازپتر یاگوشه‌های مالکوش‌راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳ ، ۴۱۵

سکل SAKAL

کلیه ، همه ، سراسر. ۲۸۵

سکل SUKAL (ŚUKLA)

سفید . ۲۸۵

سکهابه SUKHÁVAH

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

سکهدایك SUKHADÁYAKA

آرام دهنده ، راحت بخش. ۸۰

سکهر SIKHARA

سازی که با دهن نواخته می‌شود . ۴۴۰

سکهرنی چهند — ŚIKHARIṆÌ CHANDA
نوعی وزن عروضی که‌درآن تعداد حروف و نه هجاها بشمارمیاید . ۱۴۷ ، ۲۲۷

سکهندتال — ŚIKHAṆḌI TÀLA
نوعی تال‌یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۰

سکهی — SAKHÍ
رفیقه ، دوست دختر ، دختری که دوست دختر دیگری باشد . ۶۳ ، ۷۰ ، ۳۱۰ ، ۳۱۷

سکهین — SAKHIYAN
= سکهی . ۶۳

سکهیا — SVAKÍYÁ
نوعی‌زن. ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳

سگن — SAGAṆA
نام یکی از افاعیل عروضی که به‌ترتیب دو هجای کوتاه ویک‌هجای بلند داشته باشد .
۱۰۵ – ۱۰۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۶ ، ۱۹۳ – ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۴ ، ۲۰۷ ، ۲۳۳ – ۲۳۸ ، ۳۵۵

سگندھ — SUGANDHA
اعراب سمن (رك‌بهمین ماده) . ۲۵۶

سگهرائی — SUGHARÁÌ
یکی ازفروع مالکوش‌راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷

سل — SALLA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۴

سلپ — SULABHA
نوعی ادا و انداز رقاص . ۴۳۸

سلچهن	ŚLAKSHAṆA نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹
سم	SAMA اعراب سنده چون بهم بدوپیوندد (رك به هردوماده) . ۲۵۷
سم	SAMA تطابق کامل آهنگ موسیقی باحرکات رقاص ونغمه. ۳۴۰ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵
سمات سرب پلتا	SAMÁT VIRALA PALAṬÁ نوعی صناعت مقلوب بعض . ۲۸۴
سمات سرب پلتا	SAMÁT SARVA PALAṬÁ صناعت قلب کل ، مقلوب کل . ۲۸۳ ، ۲۸۴
سمان	SAMÁN اصوات اساسی . ۳۳ – ۳۵
سمان	SAMÁN ـ مثل ، مانند ، چون. ۲۷۰ ، ۲۸۵
سم بنده	SAMḂANDHA ترکیب اضافی . ۶۴
سم بهاو	SAMA BHÁVA فعل ماضی مثبت . ۵۷
سم تال	SAMA TÁLA نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۲

سمجهوتی SAMAJHAUTÌ
اندازه و مقدار فهم . ۸۳

سمد SAMUDA
نام یکی ازافاعیل عروضی شامل یک‌هجای
بلند و یک هجای‌کوتاه. ۹۸

سمر SAMARA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۱

سمرن SMARAṆA
یاد وذکر نایکا ازنایک‌درفراق او. ۳۱۵

سمکر SOMAKARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۴

سم‌کنکال تال SAMA KAṄKÁLA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۴۴

سم‌مکهتر تال SAMMUKHATARA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۴

سمن SUMANA
حرف ساکن، قبل از مول (رك بهیمن ماده).
۲۴۹ ، ۲۵۰، ۲۵۶

سموهاچهند SAMMOHÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۸۶

سمیشر SOMEŚVARA
شیوا ، مهادیو ،واضع‌موسیقی . ۳۲۳ ،
۳۵۶ ، ۳۸۹

سمیشرمت SOMEŚVARA MATA

مکتب مهادیو یاشیوا در علم موسیقی .

۳۲۳ ، ۳۵۶ ، ۳۸۹

سنبهوچهند ŚAMBHÚ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۳

سنپادن SAMPÁDANA

اسم . ۵۳

سنپورن SAMPÚṚNA

مقامهای موسیقی یا راگ که مرکب ازهمه

هفت آهنگ باشد . ۳۳۳ ، ۳۳۵ ، ۳۶۳،

۳۶۶ - ۳۷۰ ، ۳۷۲ - ۳۷۹

سنت‌تلك‌چهند SANTA TILAKA CHANDA

نوعی وزن عروضی حروفی . ۱۴۷ ، ۲۲۷

سنج‌تال SAÑJÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۴

سنجتی‌چهند SAMYUKTI CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸

سنجوگ SAṂYOGA

حالت وصال ، وصال با معشوق . ۲۶۶ ،

۲۹۸ ، ۳۱۲

سندر SÙNDARA

هجای کوتاه قبل از سیام (رك بهمین ماده).

۲۴۶ ، ۲۵۵

سندشت SAṂDASHṬA

نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۳

سنده SANDHA
هجای کوتاه پس از نیه یاروی، حرف وصل.
۲۵۲ ، ۲۵۷

سنده ملاری SINDHUMALÁRÍ
یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۹

سندهچهر SANDHYAKSHARA
صدای ترکیبی ، مصوتهٔ مرکب . ۳۴

سندهو SINDHO
یکی از پتر یا گوشه‌های سری راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۲

سندهورا SAINDHORÁ
= سندهوری . ۴۱۹ ، ۴۲۰

سندهولا SAINDHOLÁ
یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی .
۴۱۵

سندهوی SINDHAVÌ (SAINDHAVÌ)
یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده) . ۳۶۹

سندهوی SINDHAVÌ (SAINDHAVÍ)
یکی ازشعبه‌های شری‌راگ (مکتب بهرت).
۴۰۰ ، ۴۲۰

سندیپنی SAṂDÌPINÍ
یکی ازمراتب آهنگ‌پنجم‌یا PAÑCAMA .
۳۳۱

سندیهالنکار — SANDEHA ALAṂKÁRA

تجاهل عارف. ۲۷۴

سنکت — ŚANKITA

نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۳

سنکر — SAṂKARA

یکی از پتریا گوشه‌های شری راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۳، ۳۸۹

سنکرابهرن — SAṂKARÁBHARAṆA

یکی از پتر یا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۴ ، ۳۸۹ ، ۳۹۶ ، ۴۱۰ ، ۴۱۳ - ۴۱۶ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰

سنکرون — SANKARMAṆA

یکی از پتر یا گوشه‌های شری‌رگ (مکتب بهرت) . ۴۰۸ ، ۴۱۷

سنکه — SAṂKHA

یکی از اسامی هجای‌کوتاه یا لگه . ۸۸

سنکه — SAṂKHA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۷ ، ۱۶۵

سنکها ولوکن‌النکار — SIṂHÁVALOKANA ALAṂKÀRA

نوعی صناعت ادبی، صناعت عکس و طرد . ۲۷۹

سنکه‌تال — ŚANKHA TÀLA

نوعی تال یا واحـد آهنگ موسیقی . ۴۵۳

سنکیرن SAMKÌRNA
مقام موسیقی یاراگ که بامقام دیگر مرکب باشد . ۳۳۴ ، ۳۴۶ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲

سنگار ŚRIṄGÁRA
زینت و آرایش . ۲۶۵ ، ۲۹۷

سنگاررس ŚRIṄGÁRARASA
حالت عاشقی و معشوقی ، علمی که در آن از احوال عاشق و معشوق بحث می‌شود .
۵ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸

سنگده SNIGDHA
نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

سنگیت SAṄGÍTA
موسیقی ، علم نغمه واصول و رقص . ۵ ، ۱۶۷ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۵۸ - ۳۶۰

سنگیت SAṄGÌTA
دستهٔ رقاص و خواننده و نوازندگان .
۴۴۰

سنگیت‌چهپی SAṄGÍTA CHAPPAYA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۶

سنگیت چهند SAṄGÌTI CHANDA
نوعی وزن عروضی.

سنگیت درپن SAṄGÍTA DARPAṆA
نام‌کتابی در موسیقی هندی تألیف چتور دامو در پاندیت - ۳۲۴

سنه بهار چهند	SIṂHA VIHÀRA CHANDA
	نوعی وزن عروضی. ۱۴۴، ۱۷۳ ، ۱۷۴، ۱۷۶
سنیاسی	SAṂYÁSÌ
	تارك دنیا ، مرتاض . ۳۶۵
سوادهین	SVÁDHÌNA
	مستقل ، فاعل ، اسم فاعل . ۵۸ ، ۵۹
سوادهین پتکا	SVÁDHÌNA PATIKÁ
	نوعی زن . ۳۰۵
سوان	SVÁNA
	سگ . ۲۸۳
سوبها	ŚOBHÁ
	یکی از پتریاگوشه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۱
سوبهاچهند	ŚOBHÀ CHANDA
	نوعی وزن عروضی . ۲۳۲
سوتئی	ŚOTAI
	نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۲
سور	SÙRA
	نام یکی از افاعیل عروضی‌که اول و آخر دوهجای بلند و در وسط یك هجای‌کوتاه داشته باشد . ۱۰۲

سور SÚRAJA
نام‌یکی از افایل عروضی که‌به ترتیب یك هجای کوتاه و یك هجای بلند و باز یك هجای کوتاه و یك‌هجای بلندداشته باشد.
۱۰۳

سور SÙRA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۴

سور SÙRA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۷

سوراشتك SAURÁSHTAKA
یکی‌از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .
۴۱۴ ، ۴۱۵

سورته SORATHA
یکی از شعبه‌های میگه راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۷ – ۴۲۰

سورتها SORATHÁ
رك : چارن چهند . ۱۴۳ ، ۱۵۱ ، ۲۳۲

سورتهی SORATHÌ
یکی ازفروع بهیرون راگ(مکتب بهرت).
۳۹۶ ، ۴۰۲ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶

سورج SÚRYA
آفتاب ، خورشید . ۴۷

سورج‌خان SÚRAJ KHÁN
نام یکی از موسیقی‌دانان هندی . ۳۶۱

سورداس SÚR DÁS

نام یکی از شعرای معروف هندی . ۳۵۳

سول‌دهر ŚÚLADHARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۴

سوها SÙHÀ

یکی‌از فروع بهیرون‌راگ (مکتب بهرت).

۴۰۲ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۱

سوهنی SOHANÍ

یکی ازفروع (بهارجا) شری‌راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۸

سوهو SÙHO (SÚHÁ)

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۹، ۳۸۹ ، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹

سوهوسیام SÚHO SYÀMA

یکی از راگ یامقامهای موسیقی مخترع سلطان حسین شرقی . ۴۲۴

سوی SIVÌ

یکی از مراتب آهنگ سوم یاگندهار .

۳۳۰

سوید SVEDA

عرق ، عرق بدن . ۱۰ ، ۲۸ ،

سوید SVEDA
نوعی بهاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۱

سهانا SAHÁNÁ
یکی از پتر یا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۴ ، ۴۰۹ ، ۴۱۳ ، ۴۱۹

سهانا SAHÀNÁ
یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳

سهچاری SAHACÀRÌ
نوعی مرد رك : نرم‌سچو . ۳۲۰

سکاری بهاو SAHAKÁRÍ BHÁVA
بیان چند کیفیت از کیفیات نهگانهٔ انسانی . ۲۶۷

سهنسکرت SANSKRIT
زبان قدیم آریائی‌هند ، سانسکریت . ۲۷ ، ۳۸ ، ۴۷ ، ۵۱ – ۵۳ ، ۶۲ ، ۷۳ ، ۱۴۳ ، ۲۲۶ ، ۳۵۱ ، ۳۶۹ ، ۳۷۲ ، ۳۷۵

سیاه SYÁMA
هجای بلند قبل از نیه (رك بهمین ماده) . ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۵۵

سیام SYÁMA (ŚYÁMA)
سیاه ، کریشنا . ۱۱ ، ۲۸ ، ۷۶ ، ۱۴۱ ، ۲۷۲ ، ۲۸۱

سیام ŚYÀMA
نام یکی از شعبه‌های موسیقی . ۳۹۶ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴ – ۴۱۷ ، ۴۱۱ ، ۴۲۳ – ۴۲۵

سیام‌راام ŚYÁMA RÁMA
یکی از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی.
۴۱۲

سیام رام ŚYÁMA RÁMA
یکی از راگ یامقام‌های مخترع سلطان حسین شرقی . ۴۲۴

سیام‌لال SYÀMA LÀLA – یکی‌از القاب کریشنا ، معشوق – ۲۸۱

سیامتا SYÁMATÀ
سیاهی . ۷۶

سیامتائی SYÁMATÀÌ
سیاهی . ۷۶

سیتا SÍTÁ
نام زن ، نام همسر رام چندر قهرمان حماسهٔ راماین . ۶۰ ، ۲۹۶ ، ۳۱۱

سیت کاری SÚTKÁRÍ
نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۶

سیچان SÌCÁN
نوعی دوها . (رك بهمین ماده) . ۱۴۹

سیس ŚESHA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۰

سیس ŚESHA (NÁGA)
نام‌پادشاه ماران که بنابر داستان‌های هندی
واضع علم عروض و موسیقی است . ۸۵،
۳۵۷

سیس ŚESHA
نام یکی از افاعیل عروضی دارای چهار
هجای کوتاه ویك‌هجای بلندبه ترتیب . ۱۰۳

سیس ŚESHA
هجای کوتاه پس از پاتال (رك بهمین‌ماده).
۲۵۳ ، ۲۵۸

سیس SÍSA هجای کوتاه ماقبل‌بندهن (رك
بهمین ماده) . ۲۴۵

سیل SELA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۵

سینا SENÁ
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .
۲۳۰

سینه SIMHA
یکی از اسامی هجای کوتاه یالگه . ۸۸

سینه SIMHA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) ۱۵۹

سینه SIMHA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۸

سیو SÌVA

شیوا ، مهادیو ، واضع موسیقی . رك :
سمیشر . ۳۲۳

سیو SEV

خدمت . رك: سیوا. ۶۸

سیوا SEVÁ

خدمت. ۶۸

سیورتی S̄IVARATI

یکی از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .
۴۲۰

سیوك SEVAKA

خادم ، خدمتکار . ۶۸

سیومت SIVA MATA

رك : سمیشرمت . ۳۲۳

سیهر SEKHARA

نام یکی ازافاعیل عروضی شامل چهارهجای
کوتاه . ۱۰۱

سیهر SEKHARA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول دو هجای
کوتاه وسپس یك‌هجای بلند وباز هم‌یك‌هجای
کوتاه داشته باشد. ۱۰۲

سیهر SEHARA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۵
سیهرام چهند SEHARÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۷
سیهن چهند SEHANA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۷۸

ش

شاستر ŚÁSTRA
علم حکمت ، کتب اساسی موسیقی .
۳۴۸
شبد ŚABDA
کلمه، واژه، سخن. ۵۲، ۵۳
شراوك ŚRÁVAKA
نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹
شیو ŚIVA
شیوا ـ یکی از خدایان ثلثهٔ هندوان ـ
رك‌سیو . ۳۵۷

ك

کا KÁ
پسوند صفت (مؤنث). ۷۷

کاب KÁVYA

شعر ، شاعری . ۷۳

کابیسر KAVÌŠVARA

شاعر، ملك‌الشعراء . ۷۳

کاپال KÁPÀLA

کلهٔسر. ۲۴۷

کاپرگو ی KÀPARAGAURÌ

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی .

۴۲۱

کاپهی KÁPHÌ

= کافی . ۴۰۰

کاتك KÀTIK (KÁRTIKA)

هشتمین ماه‌سال هندی مصادف باآبانماه .

۳۹۵ ، ۳۶۵

کاجر KÁJAR (KÁJAL)

دودهٔ چرغ که بعنوان سرمه‌بکار برده‌می‌شود

= کاجل . ۲۸۵

کاجی KÁJÌ

کارکننده. ۵۹

کاچه KÁCH

عورت،کش‌ران. ۸۱

کادوی KÁDAVÌ

یکی از فروع (بهارجا) میگه راگ (مکتب

بهرت) . ۴۱۰ ، ۴۲۰

کار KÁR

پسوند. ۷۱

کارج KÁRYA

کار، عمل. ۴۷

کارج ویپرجی KÁRYA VIPARYAYA

نوعی صناعت ادبی. ۲۷۶

کاروگی‌تال GÁRÙGÍ TÁLA

نوعی تال‌یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۵

کاشتهارته دوکهن KÁSHṬÁRTHA DOSHA

تعقیدمعنوی. ۲۹۱

کافی KÁPHÌ

یکی ازشعبه‌های شری‌راگ (مکتب بهرت).

= کاپهی. ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۳۰

کاکا KÁKÀ

عمو، بزرگسال. ۲۷۸

کاگ KÁGA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده).

۲۱۸

کاگولی KÁKOLÌ

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۲

کاگی KÁGÌ (KÁKÌ)

نوعی خوانندهٔ بد. رك: کاگولی. ۳۴۲،

۳۴۴

کال‌برووه دوکهن KÁLA VIRODHA DOSHA

یکی ازنقایص ادبی . ۲۹۶

کاله KÁLH (=KAL)

دیروز . ۱۰ ، ۲۹

کالی KÁLIYA

نام پادشاه ماران ـ ۴۳۷

کام KÁMA

خدای عشق ومحبت . ۲۴۱ ، ۲۴۵ ،

۲۵۵، ۲۵۹ ، ۴۲۰

کامبان KÁMABÁṆA

نوعی موها چهند (رک بهمین ماده) .

۲۳۱

کامن KÁMIN

زن = کامنی. ۳۸۵

کامنی KÁMINÌ

زن . ۲۵۰ ، ۲۵۷، ۲۵۹

کامود KÁMODA

یکی‌از شعبه‌های دیپک‌راگ(رک بهمین‌ماده).

۳۷۴ ، ۳۹۶ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴ ، ۴۱۷ـ

۴۱۹

کامود KÁMODA

یکی از شعبه‌های میگه راگ (مکتب

کل‌نات) . ۳۸۸

کامو. KÁMODA
یکی ازشعبه‌های نت ناراین (مکتب سمیشور).
۳۹۴

کامود KÁMODA
یکی از پتریا گوشه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت). ۳۹۴

کامودنات KÁMODA NÁṬA
یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.
۴۱۲

کامودی KÁMODÌ
یکی ازفروع مالکوش راگ (مکتب بهرت).
۴۰۴، ۴۱۵

کامونت KÁMAVANTA
اهل شوق، شهوانی- ۲۶۱

کان KÁN
گوش. ۲۸۴

کأن KAVAN
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۲۸۴

کانه KÁNH (KANHAIYÀ)
کریشنا ـ خدای هندوان. ۱۰، ۲۹،
۴۱، ۶۰، ۷۹، ۲۴۱، ۲۷۲، ۲۸۸،
۳۵۳، ۳۶۶، ۳۷۷، ۴۱۶، ۴۲۰،
۴۳۷

کانهرا KÁNHARÁ
یکی‌ازشعبه‌های دیپک‌رگ (رك بهمین‌ماده).
۳۳۴ ، ۳۷۵ ، ۴۱۲ – ۴۱۹ ، ۴۲۳ ،
۴۲۵

کانهرا KÁNHARÁ
یکی از پتر یاگوشه‌های میگه راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۹ ، ۴۲۰

کاویری KÁVERÌ
یکی‌از شعبه‌های میگه راگ (مکتب بهرت).
۴۰۱

کاهل KÁHALA
یکی از اسامی هجای‌کوتاه یالگه . ۸۸

کب، KAVI
شاعر . ۷۳

کبت KAVITTA
شعر، شاعری . ۶۶

کبتا KABITÁ (KAVI)
شاعر. رك : کبت. ۶۶، ۲۶۰

کبراج KAVIRÁJA
ملك‌الشعراء . ۷۳

کبری KABRÍ
گوناگون ، متنوع . ۲۸۵

کبیسر KAVÌŚVARA
ملك‌الشعراء . ۳۴۰

کپچ KAPACCHA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده).

۲۲۴

بپل VIKALA

نوعی خوانندهٔ بد. ۳۴۴

کپوت KAPÙT (KUPUTRA)

پسر ناقابل و نالایق . ۶۶

کپوت KAPOT

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۹

کت برن‌دو کهن KAṬUVARṆA DOSHA

استعمال کلمات نامناسب برای توصیف کسی.

۲۹۳

کتل KUṬAL (KUṬILA)

کج ، معوج ، خمیده ، وارون ، چپ .

۲۸۵

کتمت‌هاو KUṬṬAMITA HÁVA

نوعی‌هاو (رك‌بهمین‌ماده) . ۳۱۳

کجروتی KAJARAUṬÌ

سرمه‌دان . ۸۱

کجل KAJJALA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۲

کچ KUCA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۴

کچه KACCH

نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۰

کچهوتا KACHAUṬÁ (KACHOṬÀ)

چیزی که‌بدان سترعورت‌کنند. ۸۱

کدکا KAḌKÁ (KAṚKÁ)

نوعی‌تصنیف . ۳۵۴، ۳۵۹

کدم KADAMBA

نوعی درخت هندی . ۳۷۱

کدم‌نات KADAMA NÀṬA

یکی‌از فروع (بهارجا)میگه‌راگ (مکتب بهرت). ۴۱۰

کدم‌نات KADAMA NÁṬA

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.

۴۱۳

کدی KAḌÍ (KAṚÍ)

فقره ، فقرهٔ تصنیف‌غیر منظوم . ۳۵۴

کر KARA

دست ، بازو . ۶۲ ، ۶۸

کر KAR

پسوند فاعلی. ۸۰

کری KARI
بکن (مؤنث) . ۵۹

کرو KARU
بکن (مذکر) . ۵۹

کرء KARAI
رك : کناء . ۱۶۳

کرأل KARÁLA (KARATÁLA)
یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه . ۸۸

کرأل KARÀLA (KARATÁLA)
نام یکی از افاعیل عروضی که دو هجای کوتاه
و سپس یك هجای بلند داشته باشد . ۹۹

کرأل KARÁLA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۲

کرالی KARÀLÌ
نوعی خوانندهٔبد . ۳۴۴

کرائی KARÂÌ
= کلائی . ۳۹۶ ، ۴۱۷

کرائی‌سیاه KURẠ̀Ì SYÀMA
یکی از راگ یا مقام‌های موسیقی‌مخترع
سلطان‌حسین شرقی. ۴۲۴

کربه KARABHA
نوعی‌خوانندهٔبد . ۳۴۴

کرپا KRIPÀ
لطف ، مهربانی . ۲۴۹

کرپان KRIPÁNA

نام یکی ازافاعیل عروضی که شامل‌دو هجای
کوتاه ویک‌هجای بلند. ۹۹

کرت KRIT

مفعول ، مفعول به . ۵۴ ، ۵۸

کرتا KARTÁ

فاعل . ۵۳ ، ۵۸

کرتا KARTÀ

پسوند فاعلی . ۸۰

کرتار KARTÀR

خالق، آفریننده . ۲۴۶

کرتال KARTÁLA

نام یکی از افاعیل عروضی شامل‌یک هجای
بلند و یک‌هجای‌کوتاه . ۹۸

کرتب KARTAB

فعل . ۵۳، ۵۴

کرت‌هو KARAT HO

می‌کنید. ۵۶

کرت‌هون KARAT HŰN

می‌کنم. ۵۵

کرت‌هی KARAT HAI

می‌کند. می‌کنی. ۵۵، ۵۸

کرت‌هین KARAT HAIN

میکنند، میکنیم. ۵۵

کرش KRIŚA
نوعی خوانندهٔبد. ۳۴۳

کرشنا ابهسارکار KRISHNA ABHISÁRIKÀ
نوعی فاسقه. ۳۰۹

کرکا KARḲÀ
= کدکا. ۳۵۴

کرکس KARKAŚA
نوعی خوانندهٔبد. ۳۴۶

کرم KARMA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده).
۲۲۶

کرم‌بهنگ KRAMABHAṄGA
رك: کرم‌هین دوکهن. ۲۹۲

کرم‌پنچم KRAMAPAÑCAMA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.
۴۲۰

کرم‌هین‌دوکهن KRAMAHÌNA DOSHA
لف و نشر مشوش. ۲۹۲

کرن KARAN
دستها. رك: کر. ۶۲، ۶۸، ۲۶۱

کرن KARṆA
نام‌یکی ازافاعیل عروضی‌دارای‌دوهجای بلند.
۹۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱،
۱۸۳ – ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۶،
۲۰۷، ۲۱۰

کرن KARAṆA

گوش . ۲۸۳

کرن KARUṆA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

کرن‌تال KARAṆA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .
۴۴۷

کرناتال KARUṆA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .
۴۴۹

کرنارس KARUṆA RASA

حالت‌رحم وترحم برکسی . ۲۶۶

کرنانت KARUṆÁ NAṬI

یکی ازفروع (بهارجا) میگه راگ (مکتب
بهرت) . ۴۱۰ ، ۴۲۰

کرناتی HARNÀṬÌ

یکی از شعبه‌های دیپک‌راگ . رك : کانهرا .
۳۷۵ ، ۳۹۶، ۴۱۱

کرناتی KARNÁṬÌ

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ که آنرا
کانهرا نیز گویند . (مکتب کل‌نات) .
۳۸۷

کرناتی KARNÁṬÍ

یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب
سمیشور) . ۳۹۳

کرنگ KURAṄGA
بدرنگ ، چیزی که رنگش خوب نباشد .
۶۶
کرنی KARAṆĪ
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۵
کرودهی KRODHĪ
یکی از مراتب آهنگ سوم یا گندهار .
۳۳۰
کروگی KARAU GE
خواهی کرد خواهید کرد ، ۵۶
کروگی KARAU GĪ
خواهید کرد (مؤنث). ۵۷
کرون KARŪṄ
بکنم (امر غایب ، اول شخص مفرد). ۵۹
کرون گو KARŪṄ GO
خواهم کرد (مذکر) . ۵۷
کرون گی KARŪṄ GĪ
خواهم کرد (مؤنث). ۵۷
کرونچ KRAUÑCA
کلنگ،درنا . ۳۲۸
کره KARAHU
بکنید، (مذکر، مؤنث) . ۵۹

کره KARAH

نوعی‌دوها (رك‌بهمین ماده) . ۱۵۰

کره KARAHA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۱

کرهنچا چهند KARHAÑCÁ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۶

کری KARAI

بکند (امرغایب مفرد) . ۵۹

کریا KRIYÁ

کار، فعل. ۵۴، ۵۷

کریابدگدها KRIYÀ VIDAGDHÁ

نوعی‌فاسقه . ۳۰۲

کریتاچهند KIRÍṬA CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۳ ، ۱۷۳

کریدا تال KRÌḌÀ TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۱

کری‌گو KARAI GO

خواهدکرد ، خواهی‌کرد (مذکر) . ۵۶ ، ۵۸

کری‌گی KARAI GÌ

خواهدکرد ، خواهی‌کرد (مؤنث) . ۵۷

کرین KARAIN̊

بکنند، بکنیم. ۵۹

کرین گی — KARAIN̊ GE
خواهند کرد ، خواهیم کرد . (مذکر) ۵۶—

کرین گی — KARAIN̊ GÌ
خواهند کرد ، خواهیم کرد (مؤنث) .
۵۷

کس — KAS
عیار گرفتن، به‌محك‌زدن. ۸۱

کسان — KISÀN
دهقان، کشاورز . ۸۱

کسل — KUŚALA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۴

کسل — KUŚALA — خوب ، بهتر،
خوشحال . ۲۸۵

کسل — KUŚALA
یکی از پتر یاگوشه‌های هندول‌راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۴

کسم — KUSUMA
یکی از اسامی هجای کوتاه یـا لگه .
۸۸

کسم — KUSUMA
نام یکی از افاعیل عروضی دارای یك‌هجای
کوتاه وسپس یك‌هجای بلند و سپس دوهجای
کوتاه به‌ترتیب . ۱۰۲

کسم KUSUMA

نوعی چهپی (رك : بهمین‌ماده) . ۱۶۵

کسم KUSUMA

یکی ازپتر یا گوشه‌های دیپك‌راگ = کسنبه. ۳۸۲

کسن KISUN (KRISHNA)

نوعی‌چهپی (رك‌بهمین‌ماده) . ۱۶۳

کسنبه KUSUMBHA

یکی‌ازپتریاگوشه‌های دیپك‌راگ (رك‌بهمین ماده). ۳۸۲ ، ۴۰۶

کسنوت KISNAUṬ

ابزارکشاورزی. ۸۱

کسوتی KASAUṬÍ

چیزی‌که بدان عیار زر ونقره‌گیرند، محك. ۸۱

کشپ KAŚYAPA

نام‌یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۷

کشت KASHṬA

رنج ، آزار . ۲۴۵ ، ۲۵۵

ککب

= ککبه . ۳۹۸ ، ۴۱۳

ککبه KAKUBHA

یکی از شعبه‌های مالکوش‌راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۲ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷

ککبه
KAKUBHA
یکی‌ازشعبه‌های پنجم‌راگ (مکتب کل‌نات).
۳۸۷

کل
KALA
قرار، راحت . ۶۵

کل
KALA
یکی از اسامی هجای‌کوتاه یا لگه . ۸۸

کل
KALA
نام یکی ازافاعیل‌عروضی‌که اول دوهجای
بلند وسپس دوهجای کوتاه داشته باشد .
۱۰۳

کلا
KALÀ
ماهیت حروف مفرد ومرکب . ۳۴۸

کلا
KALÀ
ماترا یا واحدهای تال (اصول و بحور
موسیقی) . ۴۳۱

کلاپ
KALÁPA
گروه، جماعت . ۲۴۶، ۲۵۵

کلاپربین
KALÀ PRAVÌṆA
یکی از راگ یامقامهای مرکب‌موسیقی.
۴۲۰

کلاونت
KALÁVANT
مغنیی‌که درسرودن انواع دهرپد (رك‌بهمین
ماده) وارد باشد. ۳۵۹

کلائی KULÁÍ

یکی ازراگ یامقام‌های مرکب موسیقی.

۴۱۷

کلاپر KALÁVARA

یکی ازپتریا گوشه‌های میگه راگ (مکتب بهرت). ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۲۰

کلپ برچه KALPA VRIKSHA

درخت طوبی. ۳۶۹

کلتا KULAṬÀ

نوعی فاسقه. ۶۲، ۳۰۲

کلتان KULAṬÀ

= کلتا - ۶۲

کل‌دهین‌تال KALADHVANI TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی.

۴۵۱

کلس KALSA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۵

کلس KALAS

سبوچه، سبو. ۲۸۵

کل کنچت‌هاو KILAKIÑCITA HÀVA

نوعی‌هاو (رك‌بهمین ماده). ۳۱۴

کل‌ناته KALLINÀTHA

یکی‌از واضعین موسیقی. ۳۲۳، ۳۵۷، ۳۸۴

کل ناته‌مت KALLINÀTHA MATA
یکی ازمکاتب موسیقی هندی منتسب به کل‌نات. ۳۲۳، ۳۸۴، ۳۹۰

کلندر KALINDRA
= کلنگ -- ۳۸۲

کلنگ KALIṄGA
یکی ازپتر یا گوشه‌های دیپک‌راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۲

کلوتا KALÙṬÀ
سیاهك (مذکر). ۷۹

کلوتو KALÙṬO
سیاهك (مصغر). ۷۹

کلوتی KALÙṬÌ
سیاهك (مؤنث‌مصغر). ۷۹

کل‌هانترتا KALAHÀNTARATÁ
رك: ابهسندتا. ۳۰۶

کل‌هنترتا KALAHÀNTARATÁ
رك: ابهسندتا. ۳۰۶

کلئو KALAU
ماه، تمر. ۲۹۵

کلیان KALYÁṆA
یکی ازگوشه‌های سری‌راگ = گوند. ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۱۳، ۴۱۶ - ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۵

کلیان KALYÀṆA

یکی‌از پتریا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۴

کلیان KALYÁṆA

یکی‌از شعبه‌های نت‌ناراین (مکتب‌سمیشور). ۳۹۴

کلیان KALYÀṆA

نام یکی از استادان بزرگ موسیقی .

کلیان بنود KALYÁṆA VINODA

= کلیان کامود . ۴۱۳

کلیان کامود KALYÁṆA KÁMODA

یکی‌از راگ یامقامهای مرکب موسیقی. ۴۱۳

کلیان‌نات KALYÁṆA NÁṬA

یکی ازراگ یامقام‌های مرکب موسیقی. ۴۱۳

کمته KAMAṬHA

هجای‌بلند پس‌از چهتا (رك بهمین ماده) . ۲۵۴، ۲۵۸

کمل KAMALA

نام یکی ازافاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه ویك هجای بلند. ۹۹

کمل KAMALA

نام یکی از افاعیل عروضی که به ترتیب یك هجای بلند ویك هجای‌کوتاه و باز هم یك هجای بلند و یك هجای‌کوتاه داشته باشد . ۱۰۳

کمل
KAMALA
نوعی‌چهپی (رك بهمین‌ماده). ۱۶۱

کمل
KAMALA
یکی ازپتریا گوشه‌های دیپك‌راگ (رك‌بهمین ماده) . ۳۸۲

کملا
KAMALÁ
نوعی‌چهپی (رك‌بهمین ماده). ۱۶۲

کملاچهند
KAMALÀ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۵

کمندتال
رك: مکند تال ــ ۴۵۰

کمود
KUMODA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۶

کمودتی
KUMUDVATÍ
یکی از مراتب‌آهنگ اول یا SHADJA
۳۳۰

کناء
KANAI
نوعی‌چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۳

کناگت
KANÀGAT
مراسم‌فاتحه‌خوانی که برای‌مرحومین خانواده برگزار می‌شود . ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵

کنان
KANNÁ
مصوته‌ای که پس از حرف صامت واقع شود.
۴۰ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۹

کنبه KUMBHA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۰ ،
۱۶۵

کنبه KIMBHA
نوعی چهپی (رك‌بهمین‌ماده) . ۱۶۳

کنبه KUMBHA
یکی ازپتر یاگوشه‌های شری‌راگ (رك‌بهمین
ماده). ۳۸۳ ، ۴۱۹

کنبه KUMBHA
یکی ازفروع (بهارجا) شری‌راگ (مکتب
بهرت). ۴۰۸

کنبها بجی KUMBHÀVATÌ
نام یکی از مقام یا شعبه‌های موسیقی .
۴۲۵

کنبهاری KUMBHÀRÌ
یکی ازفروع‌بهیرون راگ (مکتب بهرت).
۴۰۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹

کنپت KAMPITA
نوعی خوانندهٔبد. ۳۴۳

کنپت KAMPAT
لرزش صدا مانند صدای بز . ۳۴۳ ،
۳۴۴

کنتل KUNTALA
نوعی دندك نباها (رك‌بهمین‌ماده) . ۲۲۵

کنتل
KUNTALA
یکی از پتریا گوشه‌های دیپك راگ (رك
بهمین ماده) . ۳۸۱

کنتها
KAṆṬHÀ
یکی از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی .
۴۲۰

کنج‌پل
KUÑJAPHALA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۶

کنجر
KUÑJARA
نام یکی از افاعیل عروضی‌که اول یك
هجای‌کوتاه و سپس دو هجای بلند داشته
باشد . ۱۰۱

کنجر
KUÑJARA
نوعی چهبی (رك بهمین ماده). ۱۶۰

کنچك
KUNCUKA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۴

کند
KANḌA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۴

کند
KANDHA (SKANDHA)
حرکت مول (رك بهمین ماده). ۲۵۶

کندل KUṆḌALA

حلقه، گوشواره. ۶۲

کندل KUṆḌALA

یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۹

کندلیاچهند KUṆḌALIYÀ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۵۴،۱۴۳

کنشتها KANISHṬHÀ

نوعی‌زن . ۳۰۰

کنك KANAKA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۶

کنکن KAṄKAṆA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۵

کنکنی KAṄKANÌ

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۳

کنگن KINKINI

یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۹

کنگن KAṄGANA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۳

کنگن KAṄGAN

دست برنجن ، النگو . ۳۶۶ ، ۳۶۹

کنوج KANOJ (KANNOJ)
نام شهری معروف در ایالت‌اوترپرادش که در دورهٔ هندویی یکی از بزرگترین مراکز فرهنگی بشمار می‌رفت. ۷۸

کنوجیا KANOJIYÁ (KANAUJIYÁ)
منسوب به کنوج . رک: کنوج . ۷۸

کنول KANV̊AL (KAMALA)
نیلوفرآبی – ۸ ، ۱۲ ، ۶۷ ، ۱۴۱، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۸۷ ، ۳۶۸ – ۳۷۰ ، ۳۷۸ ، ۴۳۴

کنه KUNAHA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل سه هجای کوتاه . ۹۸

کنهرسیام KANHAR ŠYÀMA
یکی از راگ یامقامهای موسیقی مخترع سلطان حسین شرقی . ۴۲۳

کنهرنات KANHARNÀṬA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی . ۴۱۲

کو KO
حرف اضافت درهندی. ۶۴

کوار (کنوار) KUN̊VÀR
هفتمین ماه سال‌هندی مصادف با مهرماه که آنرا ÀŚVIN نیزگویند. ۳۶۵ ، ۳۹۵

کوبدتال KOVIDA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۱

کوس KOSA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۶

کوسك KAUSAKA

= کوسکی . ۳۹۶

کوسکی KAUŚIKÍ

یکی از شعبه‌های میگه راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۳

کوك KOKA

علم آداب و روشهای نزدیکی‌با زن، نام حکیمی‌که واضع این علم‌بوده است . ۵

کوکل KOKILA

نوعی چهبی (رك‌بهمین ماده). ۱۶۰

کوکلاتال KOKILÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۰

کوکلت KOKILATA

نام یکی از مقام یا شعبه‌های موسیقی .
۴۲۱

کول KÚLA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۰

کول KAṄVAL

یکی‌ازپتر یاگوشه‌های دیپك راگ = کمل.
۳۸۲

کولا KÙLÁ
نهر ، ترعه . ۲۸۴

کولاهل KOLÀHALA
شور و غوغا ، بزرگترین دستهٔ نوازندگان و خوانندگان. ۳۴۷

کولاهل KOLÀHALA
یکی‌از شعبه‌های شری راگ (مکتب کل‌نات). ۳۸۵ ، ۴۱۶

کولاهل KOLÀHALA
یکی ازپتریا گوشه‌های شری‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۷

کومل KOMALA
اعراب دل (رك‌بهمین‌ماده). ۲۵۷

کومل KOMALA
نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

کوند KUVANDA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

کوهل KOHALA
نام یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۷

کویل KOYAL
نوعی پرندهٔ آوازخوان‌هندی. ۲۹۶ ، ۳۲۹، ۳۴۰

کهادو SHÀḌAVA

راگ یا مقامهای موسیقی که مرکب از شش آهنگ باشد. ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶

کهار KHÁR (KSHÁRA)

شوره. ۹

کهاری‌چهند KHÁRÍ CHANDA

نوعی وزن عروضی ۱۴۵، ۱۹۱

کهت SHAṬ

شش. ۳۶۴، ۴۱۴

کهت‌تال KHAṬ (SHAṬ) TÀTA

نوعی تال یا واحدآهنگ موسیقی. ۴۴۸

کهت راگ SHAṬ RÁGA

یکی‌از پتریا گوشه‌های شری‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۹

کهت‌رت SHAD RITU

شش‌فصل سال. ۳۶۴

کهت‌نگ KHAṬA NAGA

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی. ۴۱۵

کهدج SHAḌJA

نخستین آهنگ از آهنگهای هفتگانهٔ هندی. ۳۲۵، ۳۲۶

کهر — KHAR

نوعی‌چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۰

کهرج

رك : کهدج. ۳۲۵ -- ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۶۶ - ۳۷۲، ۳۷۵-۳۷۹

کهرج گرام — SHADJA GRÁMA

آهنگ‌های پست وزیرین. ۳۲۸ ، ۳۲۹

کهلار — KHILÁR

بازیگر . ۷۴

کهلاری — KHILÀRÌ

بازیگر . ۷۴

کهلوار — KHILVÀR

بازیگر . ۷۴

کهلیا — KHILAYYÀ

بازیگر ، بازی‌کننده . رك : کهیل . ۷۴

کهنبهاوتی — KHAMBÀVATÌ

یکی ازشعبه‌های مالکوش راگ (رك بهمین ماده). ۳۷۱ ، ۳۹۸، ۴۱۸، ۴۲۱

کهند — KHANDA

تکه، قطعه، لخت . ۲۶۳

کهند — KHANDA

فقرات‌نثرمقفی،پایه. ۳۴۹، ۳۵۰

کهند کنکال‌تال — KHANDA KANKÀLA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۴

کهندتا	KHAṆḌITÀ نوعی زن. ۳۰۷
کهنگ	KHAṄGA یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه . ۸۸
کهنگاچهند	KHAṄGÀ CHANDA نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۸۶
کهور	KHAUR خطی از صندل وزعفران که هندوان برپیشانی وبدن خود می کشند وآنرا جزو آداب عبادت می‌دانند . ۳۶۹ ، ۳۷۰، ۳۷۵ ، ۳۷۷-۳۷۹
کهوکهر	KHOKHARA یکی ازپتر یاگوشه‌های مالکوش راگ(رك بهمین‌ماده) . ۳۸۰
کهیال	KHYÁL نوعی تصنیف که آنرا بفارسی خیال می گویند. ۳۵۳
کهیل	KHELA بازی ، لهو ولعب . ۷۴
کهیم	KHEMA (KSHEMA) یکی از فروع(بهارجا) شری راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۹ ، ۴۱۹
کهیم کلیان	KSHEMA KALYÀṆA یکی از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی. ۴۱۴

کهیوت KHEVAT
رانندهٔ قایق، بلم‌ران. ۶۷

کهیوتو KHEVAṬU
رانندهٔ کشتی ، بلم‌ران . ر ك : کهیوت .
۶۷

کیت KEṬIRA
نوعی خوانندهٔ‌بد. ۳۴۲
کیدار = کیدارا - ۳۹۶ ، ۴۱۵

کیدارا KEDÀRÀ
یکی‌ازشعبه‌های دیپک‌راگ(رك بهمین‌ماده).
۳۷۵، ۳۹۹، ۴۱۲ -- ۴۲۰

کیدارا KEDÀRÁ
یکی ازپتر یاگوشه‌های میگه راگ (مکتب
کل‌نات). ۳۸۹

کیدارا KEDÀRÀ
یکی از شعبه‌های شری راگ (مکتب
سمیشور) . ۳۹۰ ، ۴۱۱

کیدارانات KEDÀRÀ NÀṬA
یکی‌از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی .
۴۱۲

کیرت‌تال KÌRTI TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۲

KAIRAVÌ کیروی

یکی ازفروع هندول راگ (مکتب بهرت).

۴۱۸ ، ۴۰۵

KEŚA کیس

هجای کوتاه ماقبل سیس (رك بهمین ماده).

۲۵۵ ، ۲۴۵

KESAR کیسر

زعفران، اعراب تلك (رك بهمین ماده).

۲۵۵

KEUR (KEÌRO) کیؤر

یکی از اسامی هجای بلند یاگورو . ۸۸

KEVALA کیول

محض، خالص ، حرف مفرد . ۳۹

گ

GAJABHARAṆA گابهرن

نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه ویك هجای بلند. ۹۹

GANḌA گاد

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای بلند و سپس دو هجای کوتاه داشته باشد.

۱۰۰

گاد GÀḌHA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

گاگر GÁGAR

سبو . ۷۸

گانته GÀNṪH

تکرار نیمهٔ مصراع آخردر اول بیت‌بعدی.
۱۵۴

گاین GÀYANA

خواننده. ۳۳۶ -- ۳۴۰ ، ۳۴۲ -- ۳۴۶

گپتا GUPTÀ

نوعی فاسقه . ۳۰۱

گت‌پتکا GATAPATIKÁ

نوعی زن. ۳۰۸

گج GAJA

فیل . ۲۸۳

گج‌تال GAJA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۹

گج‌دهر GAJADHARA

نوعی دندک نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۵

گج‌دهر GAJADHARA

یکی ازپتریا گوشه‌های میگه‌راگ (رك‌بهمین ماده) . ۳۸۴

گجرات GUJARAT
ایالتی درغرب هندکه مرکز آن احمدآباد است . ۳۵۴
گچهت‌پتکا GACCHAT PATIKÀ
نوعی‌زن. ۳۰۸
گر GARA
نوعی مشروب ، سم، زهر . ۲۷
گر GIRI
اعراب‌دهرا (رك بهمین ماده) چون پاتال (رك‌بهمین ماده) بدو پیوندد . ۲۵۸
گر GURU
بزرگ ،کلان ، هجای بلند- ۸۴ – ۸۸، ۹۰ – ۱۰۹ ، ۱۱۲ – ۱۳۴ ، ۱۳۶ – ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۷ - ۱۵۲ ، ۱۵۶ – ۱۶۵ ، ۱۶۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ – ۱۸۷ ، ۱۹۰ – ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ – ۲۰۰ ، ۲۰۲ – ۲۰۵ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۲۸ – ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۱ ، ۲۴۳ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، ۲۵۹ ، ۲۷۸ ، ۲۸۳ ، ۲۸۹ ، ۳۵۵ ، ۴۳۱ – ۴۳۴ ، ۴۳۶ ، ۴۴۱ – ۴۵۲ ، ۴۵۴ – ۴۵۶
گرام GRÁMA
اصل آهنگ، اساس آهنگ . ۳۲۸ ، ۳۲۹، ۳۳۲

گرب
GARVA
غرور ، عجب ، فخر . ۶۶ ، ۶۹
گربا
GARBÀ
مغرور (مؤنث) . رك : گرب . ۶۶ ،
۲۸۵
گربی
GARBÌ (GARVÍ)
مغرور . رك : گرب . ۶۹
گرد
GARUḌA
نام یکی از مفاعیل عروضی که اول یك
هجای کوتاه و سپس دو هجای بلند داشته
باشد . ۱۰۲
گرد
GARUḌA
نوعی‌چهپی (رك بهمین‌ماده). ۱۶۳
گردهر
GIRIDHARA
نگاه‌دارندهٔ کوه، کنایه از کریشنا . ۷۹
گردهر
GIRADHARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۴
گرمان
GURU MÁNA
نوعی ناز و عتاب . ۳۰۵
گرنته
GRANTHA
کتاب ، صحیفه . ۳۲۴ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱
گره
GRAHA
محل قرار گرفتن تال . ۳۴۰ ، ۴۳۴ ،
۴۳۵
گریب
GARÌB
مهندغریب ، فقیر ، بیچاره. ۲۸۵

گریکهم‌رت GRÌSHMA RITU
فصل تابستان هند . ۳۶۴ ، ۳۶۷ ، ۳۷۴،
۳۷۵ ، ۳۹۵

گریه GRIHA
سُر یا آهنگی که برای مقام‌یا شعبهٔ موسیقی
آغاز و انجام قرار بگیرد . ۳۶۳ - ۳۷۹

گشت KUSHṬA
برص، جذام . ۲۶۲

گگریا GAGARIYÀ
سبوچه . رك : گاگر . ۷۸

گمکهت‌پتکا GAMÀKHYA PATIKÀ
نوعی‌زن . ۳۰۸

گمکی GAMAKÍ
یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب
کل‌نات) . ۳۸۶

گَن GAṆA
شکلی بود مفرد یا مرکب از هجاهای بلند
یاکوتاه یاهم بلند وهم‌کوتاه، افاعیل‌عروضی
سانسکریت . ۹۰، ۹۱ ، ۹۳ - ۹۶ ، ۱۰۴،
۱۰۵ ، ۱۰۷ - ۱۱۱ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷ ،
۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،
۱۳۷ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ،
۱۵۷ ، ۱۶۹ - ۱۷۲ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ،

۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۶،
۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳،
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۲، ۳۵۵

گُن GUṆA
علم، هنر، دانش. ۷۱

گُن GUṆA
اعراب بندهن (رك بهمین ماده). ۲۵۵

گنبهیر GAMBHÍRA
یکی ازپتریاگوشه‌های شری راگ (رك بهمین ماده). ۳۸۳

گنت GANAT (GAṆITA)
شمردن، شمار کردن. ۶۷

گنتاالنکار GINTA (GAṆANÁ) ALAṂKÀRA
نوعی صناعت ادبی، سیاقةالاعداد. ۲۸۶

گنجری GUNJARÌ
یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۲

گند GAṆḌA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۹

گندك تال GAṆḌAKA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۲

گنده GANDHA
یکی از اسامی هجای کوتاه یا لگه. ۸۸

گندهار GÀNDHÀRA
سومین آهنگ از آهنگ‌های هفت‌گانهٔ هندی . ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۷۲ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷ - ۴۱۹

گندهار GÁNDHÀRA
یکی ازپتر یا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین‌ماده) . ۳۸۴

گندهار GÀNDHÁRA
یکی از شعبه‌های میگه راگ (مکتب سمیشور) = گندهاری . ۳۹۴

گندهار GÀNDHÀRA
یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳ ، ۴۲۰

گندهاراگرام GÁNDHÀRAGRÀMA
آهنگهای‌بلند. ۳۲۸،۳۲۹

گندهاری GÁNDHÁRÌ
یکی از شعبه‌های نت‌ناراین راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۹ ، ۳۹۶ ، ۴۱۶

گندهاری GÁNDHÀRÍ
یکی‌ازشعبه‌های میگه‌راگ(مکتب سمیشور). ۳۹۴

گندهاری GÀNDHÁRÍ
یکی از فروع مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۴

گندهانا چهند — GANDHÀNA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۷۸

گندهرب — GANDHARVA

مغنیی که از راگ یامتامهای قدیم و جدید اطلاع عملی داشته باشد . ۳۵۸

گن‌ساگر — GUṆA SÀGARA

یکی از پتر یاگوشه‌های شری راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۲

گنکا — GAṆIKÀ

نوعی فاسقه . ۳۰۱

گن‌کار — GUṆAKÀRA

صاحب‌علم وهنر ، دانشمند ، فاضل. ۷۱

گن‌کار — GUṆAKÀRA

مغینی‌که فقط از راگ یا متامهای جدید اطلاع علمی داشته باشد . ۳۵۹ ، ۳۶۱

گن‌کرتا — GUṆAKARTÀ

مفید، سودمند، نفع‌بخش . ۸۰

گنکری — GUṆAKARÍ (GUṆAKALĪ)

یکی‌از شعبه‌های مالکوس راگ (رك‌بهمین ماده) . ۳۷۱ ، ۳۹۶ ، ۴۱۵

گنکری — GUṆAKARÌ

یکی از شعبه‌های بهیرون راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۲

گنلگی GUṆAKALÍ

= گنکری . ۳۷۱ ، ۳۹۲

گنکلی GUṆAKALI

یکی ازشعبه‌های هندول راگ(مکتب بهرت).

۳۹۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲ ، ۴۳۰

گن کیرتن GUṆAKÍRTANA

یادکردن‌نایکا ازخوبیهای نایك درفراق‌او.

۳۱۵

گنگ GAṄGÀ

= گنگا . ۸ ، ۱۲

گنگا GAṄGÀ

رودخانهٔ معروف هند که ازکوه هیمالیا سرچشمه میگیرد و درخلیج بنگال سرازیر می‌شود. ۵۲ ، ۳۷۵

گنگاترنگ‌چهند GAṄGÀ TARAṄGA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۰

گنگادهر GAṄGÀ DHARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۴

گنی GUṆÍ

رك :گن کار . ۳۵۹ ، ۳۶۱

گنیس GAṆEŚA

رك : جگن . ۱۰۶

گنیس (گنیش) GANESA

نام یکی از خدایان هندوان که پسر شیوا بوده است . ۱۰ ، ۱۲ ، ۲۷ ، ۴۱۵

گوالیار GWALIOR

نام شهری واقع در ایالت مدهیه پرادش .
۳۵۴

گوپال GOPÀLA

صاحب گاو - ۲۵۶ -

گوپال GOPÁLA

نام یکی از استادان بزرگ موسیقی معاصر سلطان علاءالدین خلجی پادشاه دهلی (۶۹۵ - ۷۱۵ هجری) . ۳۵۹

گوپی GOPÍ

معشوقه‌های کریشنا خدای هندوان. ۳۵۳

گوجری GÙJARÌ

یکی از شعبه‌های میگه راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۸ ، ۳۹۶ ، ۴۱۱ ، ۴۱۴ - ۴۱۸

گوجری GÙJARÌ

یکی ازشعبه‌های بهیرون راگ (مکتب کل‌نات وسمیشور) . ۳۸۷، ۳۹۲

گوجری GÙJARÌ

یکی‌از شعبه‌های دیپك راگ (مکتب بهرت)
۳۹۹ ، ۴۲۰

گودکری GAUDAKARÌ
یکی‌ازشعبه‌های‌بسنت راگ مکتب کل‌نات).
۳۸۶

گورا GAURÀ
یکی از پترهای هندول راگ (رك بهمین
ماده) . ۳۸۱ ، ۴۱۱ ، ۴۱۹ ، ۴۲۱ ،
۴۲۲

گورسارنگ GAURA SÁRAṄGA
یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.
۴۱۵ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲

گورسیام GAURA ŚYÀMA
یکی از راگ یا مقامهای موسیقی مخترع
سلطان حسین شرقی . ۴۲۳

گورکه‌ناته GORAKHANÀTHA
نام یکی از مرتاضان معروف هند . ۴۱۵

گوری GAURÌ
یکی‌از شعبه‌های مالکوش راگ (رك بهمین
ماده) ۳۳۴، ۳۷۰، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۱،
۴۱۵ - ۴۲۱، ۴۲۳

گوری GAURÌ
یکی‌از شعبه‌های شری راگ (مکتب کل‌نات
وسمیشور) . ۳۸۵ ، ۳۹۰

گوری‌تال GAURÌ TÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۱

گوری ناته GURÌNÀTHA
نام شیوا ، مهادیو . شنکر. ۴۱۴

گوند GOND
صمغ ، چسب. ۷، ۱۲

گوند GAUṄḌA
یکی از پتر یا گوشه‌های شری راگ (رك
بهمین ماده) . ۳۸۲ ، ۳۸۹ ، ۴۱۳ -
۴۱۹ ، ۴۲۲

گوند GAUṄḌA
یکی‌از شعبه‌های دیپك راگ (مکتب بهرت).
۳۹۹ ، ۴۲۰

گوندتال GAUṄḌATÀLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۴

گوندسیام GAUṄḌ ŚYÀMA
یکی ازراگ یا مقامهای موسیقی مخترع
سلطان حسین شرقی . ۴۲۴

گوند کلی GAUṄḌ KALÍ
یکی از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .
۴۱۴

گونرا GAURÁ
یکی ازشعبه‌های دیپك‌راگ (مکتب بهرت).
۳۹۹

گهت GHAṬA
رك: مندر. ۳۲۹ ، ۳۳۸

گهر — GHAR

خانه ، منزل . ۹

گهرتاچهند — GHRITÁ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۸

گهن — GHANA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۳

گهن — GHANA

نوعی موها چهند . (رك بهمین ماده) .
۲۳۰

گهن — GHANA

ابر . ۲۴۰

گهن — GHANA

هجای بلند قبل از سمن (رك بهمین‌ماده) .
۲۵۰ ، ۲۵۶

گهن — GHANA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۹

گهن — GHANA

سازهای فلزی مانند سنج وغیره . ۴۴۰

گهنتا — GHANṬÀ

زنگ ، درا . ۴۴۰

گهندی — GUNḌÍ (GHUNḌÌ)

علامت کسره که قبل از حروف هندی یا
علامت‌یای معروف که بعداز حروف‌هندی
نوشته شود. ۴۱، ۴۲

گیات جوبنا JÑÁTA YAUVANÁ
نوعی زن . ۲۹۹

گیت GÌTA
نوعی تصنیف . ۳۴۹ ، ۳۵۳ ، ۳۵۸ -- ۳۶۰

گیتک‌چهند GÌTAKA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷

گیند GEṄD
گوی ، توپ . ۷ ، ۱۴۲

ل

لاتان‌پراس LÀṬÀNUPRÁSA
نوعی صناعت ادبی . ۲۷۷

لاج LÀJ
شرم وحیا. رك : لج . ۶۶

لادلا LÁḌALÁ
نازنین ، نازپرورده . ۲۷۸

لاس LÁSYA
نوعی رقص هندی . ۴۳۱ ، ۴۳۷

لاگ LÀG
نوعی ادا وانداز رقاص . ۴۳۸

لال	LÀL	معشوق، سرخ، لعل . ۸۲ ، ۲۷۲ ، ۲۸۱، ۲۹۴
لالادیبی	LÀLÁ DEBÌ	نام یکی از موسیقی‌دانان هندی . ۳۶۲
لال‌بن	LÁL BIN	بی‌معشوق، بدون معشوق . ۸۲
لال‌بنان	LÀL BINÁ	رك : لال‌بن . ۸۲
لبدها تال	LUBDHÁ TÀLA	نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۳
لبنگ	LAVAṄGA	نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۳
لپت‌اپمان	LUPTA UPAMÁ	نوعی تشبیه‌که ادات تشبیه در آن محذوف ومقدر باشد . ۲۶۹
لپك	LAPAK	پریدن، ربودن، تاپیدن، تعقیب نمودن . ۲۸۵
لتا	LATÀ	گیاه بالارونده . ۲۸۳
لج	LAJA	شرم وحیا . رك : لاج . ۶۶ ، ۲۸۳

لچهتا LAKSHITÀ

نوعی فاسقه . ۳۰۲

لچهماوت LACHMÀVAT

زن ثروتمند و با اقبال . رك : لچهمی .
۷۳

لچهماوتی LACHMÀVATÌ

زن‌ثروتمند و اقبالمند . ۷۴

لچهمی LACHMÍ (LAKSHMÍ)

دولت ، ثروت ، الههٔ اقبال و خوشبختی .
۷۳

لچهی ایس تال LAKSHMÍŚA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۷

لچهی‌چهند LACCHÌ (LAKSHMÌ) CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۴ ، ۱۸۵

لرکی LAṚKÌ

دختر . ۲۸۶

لکانیاچهند LAKKÀNÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۲

لکت LUKAṬ (LAKUṬA)

عصا، چوبدستی . ۲۸۵

لکری LAKṚÌ

چوب ، هیزم . ۲۸۶

لگه LAGHU

خرد، کوچك. هجای کوتاه . ۳۵، ۸۴ – ۸۷، ۹۰ – ۱۰۹ ، ۱۱۱ – ۱۲۷ ، ۱۲۹ – ۱۳۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۷ - ۱۵۳ ، ۱۵۶ – ۱۶۵ ، ۱۶۸ – ۱۷۲ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰ - ۱۸۲ ، ۱۹۰ – ۱۹۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ - ۲۰۱ ، ۲۰۳ - ۲۰۵ ، ۲۰۸ ، ۲۲۸ - ۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ – ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ – ۲۵۳ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۷۸ ، ۲۸۳ ، ۲۸۹ ، ۳۵۵ ، ۴۳۱ – ۴۳۴ ، ۴۳۶ ، ۴۴۱ – ۴۵۶

لگه‌مان LAGHU MÀNA

نوعی‌ناز و عتاب . ۳۰۴

للت LALITA

یکی ازشعبه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۳ ، ۳۹۶ ، ۴۱۱ ، ۴۱۶ – ۴۱۹

للت LALITA

یکی ازپتر یاگوشه‌های بهیرون‌راگ (مکتب کل‌نات و بهرت) . ۳۸۹ ، ۴۰۱ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱

للت‌پریا تال LALITA PRIYÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۷

LALITA TALA — للت‌تال

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۷

LALITA HÁVA — للت‌هاو

نوعی‌هاو (رك بهمین ماده). ۳۱۳

LALITÀ — للتا

یکی‌ازشعبه‌های بسنت‌راگ(مکتب سمیشور).

۳۵۵ ، ۳۹۱ ، ۴۱۶ ، ۴۱۹

LALITÁ — للتا

یکی‌ازشعبه‌های بهیرون‌راگ (مکتب‌بهرت).
۳۹۷

LAṄKADAHANA — لنگ‌دهن

یکی‌ازپتر یاگوشه‌های هندول راگ (مکتب
بهرت) . ۴۰۵ ، ۴۱۳ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷

LIṄGA — لنگ

آلت رجولیت، آلت تناسل‌شیوا که هندوان
از آن پرستش می‌کنند . ۳۶۹

LAṄGARA — لنگر

اعراب سیام (رك بهمین ماده) . ۲۵۵

LAṄGAR — لنگر

شوخ ،گستاخ . ۷۸

LAṄGARVÁ — لنگروا

شوخك (تصغیر) . رك : لنگر . ۷۸

LÚKÁ — لوکا

شُپش . ۲۸۴

لوك‌ برود‌ه دوکهن LOKA VIRODHA DOSHA

یکی از نقایص ادبی . ۲۹۶

لوهنگك LOHAṄGA

نام یکی از موسیقی دانان هندی . ۳۶۰

له LAGHU

یکی از اسامی هجای کوتاه یالگه . ۸۸

له‌انکر LAGHU AṄKURA

شکل ضمه‌که در زیر حرف هندی نوشته می‌شود . رك: بدانکر . ۴۲، ۴۳

له‌برام (لگه برام) LAGHU VIRÁMA

واحد یك و نیم هجایی . ۴۳۱ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۴۹، ۴۵۵

لهل LAHILA

یکی از پتر یاگوشه‌های دیپك راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۲

لی LAYA

مقدار زمان سکون مابین قرعتین . ۴۳۴

لیلاتال LÌLÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۶

لیلاوتی LÌLÁVATÌ

یکی‌از فروع هندول راگ (مکتب‌بهرت) ۴۰۵، ۴۱۶ – ۴۱۹

لیلاهاو LÌLÁ HÁVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۳

م

مات MÁTRÁ
اعراب ، علامت یای‌مجهول در وسط ویا آخر کلمهٔ هندی. ۱۲ ، ۳۲– ۳۵، ۳۷– ۳۹ ، ۴۴ – ۴۶، ۴۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۲ – ۲۵۱ ، ۲۵۳ – ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۸۳ – ۲۸۵

مات MÁTU
رك : بانی . ۳۴۸ ، ۳۴۹

ماترا MÀTRÀ
واحد تلفظ یا وزن . ۳۳ – ۳۵ ، ۳۷ ، ۸۵ – ۸۷ ، ۹۰ – ۹۳ ، ۹۶ – ۹۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۱۱ - ۱۱۴ ، ۱۱۸ – ۱۲۲ ، ۱۲۵ – ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۷ – ۱۴۹ ، ۱۵۲ – ۱۵۷ ، ۱۶۵ – ۲۱۱ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۲ – ۲۳۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۶ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۴۳۱ – ۴۳۴ ، ۴۳۶ ، ۴۴۱ – ۴۵۶

ماترادشته — MÀTRÁ UDIS̊HṬHA

قاعدهٔ دانستن اشکال سی ویک گانهٔ هجایی
در عروض هندی . ۱۱۷ ، ۱۲۳

ماتراپتاکا — MÀTRÁ PATÁKÀ

مجملی برای دانستن اشکال سی ویک گانه
هجایی . ۱۳۰ ، ۱۳۲

ماترا پرستار — MÁTRÁ PRASTÁRA (PARAKA)

یکی از روشهای تعیین وزن عروضی از نظر
هجا . ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۶ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷ ،
۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۴۲ ،
۱۴۳ ، ۱۴۷ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ .

ماترا میر — MÁTRÁ MER (MELA)

مجملی برای دانستن اشکال سی ویک گانهٔ
هجایی. ۱۲۴ ، ۱۲۵

ماترانشته — MÀTRÀ NASHṬA

قاعدهٔ یادنوشتن اوزان سی ویک گانه هجایی.
۱۱۱

ماتها — MÁṬHÁ

نوعی تصنیف . ۳۵۰

ماتی — MÁTI

مست،مخمور. ۲۸۱

مادهو — MÀDHO (MÁDHAVA)

یکی از پتر یا گوشه‌های بهیرون راگ .
۳۷۹ ، ۴۰۱ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷

مارتند
MÁRTAṆḌA
نوعی دندك نباشا (رك بهمین ماده) .
۲۱۹

مارجنی
MÁRJANÌ
یکی ازمراتب آهنگ چهارم یا
MADHYAMA . ۳۳۱

مارگ
MÁRGA
(مقامهای) کلاسیکی و قدیم موسیقی .
۳۵۸ ، ۳۵۹

مارو
MÁRU
یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوس راگ
(رك بهمین ماده) ۳۸۰ ، ۳۸۹ ، ۴۱۴-
۴۱۶، ۴۱۸ ، ۴۱۹

مارو
MÁRU
یکی از پتریا گوشه‌های میگه راگ ((مکتب
کل‌نات) . ۳۸۹

مارو
MÀRU
یکی‌ازپتر یا گوشه‌های هندول‌راگ(بهرت).
۴۰۴ ، ۴۲۰

ماروا
MÁRAVÀ
یکی از شعبه‌های شری راگ (رك بهمین
ماده) . ۳۷۶ ، ۳۹۰ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶

ماری
MÁRÌ
زد . ۵۵

ماریو MÁRYO

زد. ۵۵

مالا MÁLÁ

تسبیح، سبحه، گردنبند. ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۲، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۹

مالاوتی MÁLÁVATÌ

یکی‌از شعبه‌های هندول‌راگ(مکتب بهرت).

۳۹۸، ۴۱۸

مالتی‌چهند MÁLATÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی حروفی. ۱۴۷، ۲۲۷

مالسری MÁLAŚRÌ

یکی از شعبه‌های شری راگ ((رك بهمین ماده). ۳۷۶، ۳۹۶، ۴۱۴ - ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۲- ۴۲۴

مالسری MÁLAŚRÌ

یکی از شعبه‌های پنجم راگ (مکتب سمیشور). ۳۹۳

مالسری MÁLAŚRÍ

یکی‌از فروع مالکوش‌راگ (مکتب بهرت).

۴۰۳، ۴۲۰

مالکوس MÁLAKAUŚA

یکی‌از شعبه‌های‌شری‌راگ (مکتب کل‌نات).

۳۳۵، ۳۸۵

مالکوس MÁLAKAUSA
یکی ازپتر یا گوشه‌های بهیرون‌راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۹

مالکوس MÁLAKAUSA
یکی ازشعبه‌های میگه‌راگ(مکتب سمیشور). ۳۹۳

مالکوس‌راگ MÀLAKAUSA RÀGA
یکی از راگ یا مقام‌های ششگانهٔ موسیقی هندی . ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۸۹ ، ۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۸

مال گوجری MÁLA GÚJARÍ
یکی از فروع (بهارجا) دیپك راگ (مکتب بهرت). ۴۰۷، ۴۱۷

مالنی MÁLANÍ (MÁLINÍ)
زن باغبان ، زن گلفروش . ۲۵۰

مالو MÀLO (MÀLAVA)
یکی از پتر یا گوشه‌های شری راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۲

مالوا MÁLAVÁ
= مالوی . ۳۹۰، ۳۹۶

مالوا MÁLAVÁ
یکی از پتریا گوشه‌های هندول راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۴ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹

مالواپمان MÁLOPAMÁ

نوعی تشبیه . ۲۷۰

مالوی MÁLAVÌ

یکی از راگنی یا شعبه‌های شری راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۰

مالی گورار MÀLÌ GAURÁ

یکی از پتیر یا گوشه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت)۴۰۳ ، ۴۱۸

مان MÁNA

ناز ، غرور . ۳۰۴ ، ۳۰۵

مان MÁNA

= گره . ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹

مان MÁNA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۰

مانجه MÁNJHA

یکی ازفروع (بهارجا) میگه‌راگ (مکتب بهرت) . ۴۱۰ ، ۴۲۰

مانده MAYANDHA

نام یکی از افاعیل عروضی که اول یك هجای کوتاه و سپس یك هجای بلند داشته باشد . ۱۰۱

مانس MÁNASA

یکی از اسامی هجای بلند یاگورو ۸۹ ، ۲۸۵

مانك MÁṆIKA

لعل ،گوهر . ۲۸۵

مان کتوهل MÁNA KUTÚHALA
نام کتابی درموسیقی هندی . ۳۲۴

مان‌وتی MÁNAVATÍ
زن مغرور . ۳۰۴

مانی MÁNÌ
نوعی شوهر . ۳۱۹

ماه MÀGHA
یازدهمین ماه سال هندی مصادف بابهمن .
۳۶۵ ، ۳۹۵

مت MITRA
دوست ، نسبت بین‌مگن ونگن در عروض
هندی. ۱۰۸– ۱۱۰

مت MATA
مکتب ، مسلك ، مشرب، عقیده . ۳۲۲
۳۲۴ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۶۳ ، ۳۸۵ ،
۳۸۹ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۴۱۰

متاپا MUTÁPÁ
فربهی، چاقی . ۷۵

متاپو MUTÁPO
فربهی، چاقی . رك : متاپا . ۷۵

متهرا MATHURA
نام‌شهری درنزدیکی دهلی که‌بعلت همجواری
بامولد کریشنا مقدس بشمار می‌رود . ۵۲ ،
۳۵۴

متهاس MITHÁS

شیرینی ، حلاوت . ۷۶

مته‌برت‌تال MANTHAVRITTA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .
۴۵۲

متهکاتال MANTHIKÁ TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۳

مجهولا MAJHOLÁ

مردی موصوف به‌صفت میانگی ، میانه،
متوسط . ۷۷

مجهولو MAJHOLO

رك : مجهولا . ۷۷

مجهولی MAJHOLÌ

زنی موصوف به صفت میانگی . رك :
مجهولا . ۷۷

مچه MACCHA (MATSYA)

ماهی کلان. ۹

مچه MACCHA

نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۰

مچه MACCHA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۰ ،

مچهلاهند MACHLÁHAND

رایحهٔ کریهه مانند بوی ماهی . ۸۲

مدتا MUDITÁ

نوعی فاسقه . ۳۰۳

مدرا MADIRÀ

رك : چهیلا چهند . ۱۷۶

مدل‌چهند MADILA CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۵ ، ۱۹۵

مدن MADANA

خدای عشق و محبت . ۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۵۴ ، ۲۵۹

مدن تال MADANA TÀLA

نوعی‌تال یا واحد آهنگ موسیقی ۴۴۶

مدن‌رای MADAN RÀI

نام یکی از استادان موسیقی . ۳۶۲

مده MADHYA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۰

مده MADHYA

مخرخ آهنگ‌های میانه . ۳۲۹ ، ۳۳۸ ، ۳۴۲

مده MADHA

یکی‌از پتریا گوشه‌های بهیرون راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۰

مده‌رت MADHU RTU

= بسنت‌رت . ۳۶۴

مده‌کل MADHUKARA

نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۰

مده ماده — MADHAMÁDHA

یکی‌از شعبه‌های بهیرون راگ(رک بهمین‌ماده).

۳۶۹، ۳۹۵، ۴۱۲،۳۹۷ - ۴۱۵، ۴۲۰

مده ماده — MADHAMÁDHA

ازیکی‌شعبه‌های شری‌راگ (مکتب‌سمیشور)

۳۹۰

مده مادهوی — MADHU MÁDHAVÌ

یکی‌ازشعبه‌های بهیرون‌راگ(مکتب بهرت).

۳۹۷

مده مالتی — MADHUMÁLATÌ

رك : سنجتی چهند . ۱۹۷

مده‌متهن مادهوی — MADHU MADANA MÁDHAVÍ

یکی از راگ یا مقامهای مرکب موسیقی.

۴۲۰

ماهاو — MADA HÁVA

نوعی هاو (رك : بهمین ماده) . ۳۱۴

مدهر — MADHURA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۰

مدهر — MADHURA

اعراب‌پهل (رك بهمین ماده) . ۲۵۷

مدهر — MADHURA

نوعی‌خوانندهٔ خوب. ۳۳۸

مدهرا MADHURÁ
یکی از شعبه‌های میگه راگ (مکتب کل‌نات) . ۳۸۸

مدهم MADHYAMA
نوع متوسط زن یامرد خواننده . ۳۱۰ ، ۳۱۹ ، ۳۳۷ ، ۳۴۷، ۳۴۹

مدهم MADHYAMA
چهارمین آهنگ ازآهنگ‌های هفت گانهٔ هندی. ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۱ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹

مدهم برند MADHYAMA VṚNDA
دستهٔ متوسط از خوانندگان و نوازندگان . ۳۴۷

مدهم گرام MDHYAMA GRÁMA
آهنگ‌های میانه. ۳۲۸، ۳۲۹

مدهم مان MADHYAMA MÁNA
نوعی ناز وعتاب . ۳۰۵

مدهیا MADHYÀ
نوعی زن . ۳۰۰

مرال MARÁL
نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۰

مرال MARÁL
نرم ، نازك ، اردك ، اسب ، نوعی قو . ۲۸۵

مرت MARUT

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۲

مرتك دوکهن MRITAKA DOSHA

یکی از نقایص کلام . ۲۸۹

مردنك MRIDAṄGA

نوعی آلت‌موسیقی هندی. ۱۶۷ ، ۱۷۴، ۳۴۷، ۳۵۱ ، ۳۵۲، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۹، ۴۴۰

مردنگی MRIDAṄGÍ

نوازندهٔ مردنك ، نوعی ساز هندی . ۴۳۶، ۴۴۰

مرشت MRISHṬA

نوعی خوانندهٔ خوب . ۳۳۸

مرگ MRIGA

آهو، غزال . ۹، ۴۶، ۶۰، ۱۴۲

مرگا MRIGÁ

آهوی‌نر . ۶۰، ۶۶

مرم MARMA

نقطهٔ حساس جسم ، نقطهٔ حیاتی بدن . ۲۷۸

مرن MARAN

مرگ ، اشکال، زحمت ، بلا ، مصیبت . ۲۴۲

مروا MÁRAVÁ

یکی از راگ یا مقامهای مرکب . ۴۲۰

مریج
MARÍCA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۹

مسان
MASÁN
محلی که هندوان درآنجا مرده‌را می‌سوزانند.
۲۸۵

مشتانگ
MISHṬÁṄGA
= کهوکر . ۳۸۰

مشتانگ
MISHṬÁṄGA
یکی‌ازپتر یا گوشه‌های نت‌ناراین (مکتب کل‌نات) . ۳۸۹

مشرك
MIŚRAKA
مرکب ، آمیخته . ۲۶۳

مشرك
MIŚRAKA
نوعی خوانندهٔ بد . ۲۴۶

مکت
MUKUṬA
هجای‌کوتاه قبل از سندر (رك بهمین ماده).
۲۴۶ ، ۲۵۶

مکت‌من
MUKUṬAMAṆI
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۷

مکر
MAKARA
یکی از پتر یا گوشه‌های مالکوش راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۳

مکرندتال MAKARANDA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۲

مکل MAKALA

نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۰

مکل MAKALA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۹

مکندتال MUKUNDA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی. ۴۵۰

مکه MUKHA

دهان . ۹

مکه آپمان MUKHYA UPAMÀ

نوعی تشبیه که درآن ادات تشبیه مذکور باشد . ۲۶۹

مگدها MUGDHÁ

نوعی زن . ۲۹۹

مگده‌هاو MÜGDHA HÁVA

نوعی هاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۴

مگک‌مده MEGHAMADA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۵۱

مگن MAGAṆA

نام یکی ازافاعیل عروضی دارای سه هجای بلند . ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷-۱۰۹

مگه MAGHA
نوعی دوها . (رك بهمین ماده) . ۱۵۱
ملاء MALAI
رك : مناء . ۱۶۳
ملاپ MILÁP
ملاقات، اتحاد، دوستی . ۷۵
ملار MALÁRA
یکی‌از شعبه‌های‌میگه راگ(رك‌بهمین ماده).
۲۸۶ ، ۳۷۸ ، ۳۹۳ ، ۳۹۶ ، ۴۰۰ ،
۴۱۱، ۴۱۳ ، ۴۱۵ - ۴۲۰، ۴۲۵
ملارسیام MALÀRAŚYÀMA
یکی از راگ یا مقامهای موسیقی مخترع
سلطان حسین شرقی . ۴۲۳
ملارنات MALÁRANÀṬA
یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.
۴۱۳
ملبا MALABÁ
آوار . ۲۸۳
مل‌تال MALLA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۴
ملتانی MULTÁNÌ
یکی از مقام یاشعبه‌های موسیقی . ۴۲۴

ملتانی دهناسری MULTÁNÍ DHNÀŚRÌ
یکی از راگ یامقامهای موسیقی مخترع
بهاءالدین زکریا ملتانی. ۴۲۵

ملکاچهند MALLIKÀ CHANDA
نوعی دندکا چهند (رك بهمین ماده) .
۱۶۹

مل کهنبه MALA KHAMBHA
ستون، ستونی که درگود زورخانه نصب
می‌کنند و پهلوانان با آن تمرین کشتی
می‌کنند . ۳۷۳

ملنسار MILANSÀR
خوش مشرب ، خوش برخورد . متواضع .
۷۷

ملین MALÌNA
چرك، کثیف . ۳۵۵

من MANA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۶

من MANA
خاطر ، قلب ، فکر . ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۵۴
۲۵۸ ، ۲۶۲

من MANA
حرکت موهن (رك بهمین ماده) . ۲۵۶

مُنِ MUNI
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

من MANHA
نوعی تصنیف. ۳۵۰، ۳۵۸
مناء MUNAU (?)
نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۳
منات MANÀT
راضی‌می‌کند. ۲۵۳
مناوت MANÁVAT
راضی کردن، التماس ونیاز کردن. ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۸
منائیت MANÀIYAT
راضی می کند. ۲۵۳، ۲۵۸
منایو MANÁYO
راضی کرد. ۲۵۴، ۲۵۸
منایوئی MANÁYOI
راضی کرد. ۲۵۴، ۲۵۸
منایی MANÁYE
راضی کند – ۲۵۳، ۲۵۸
منتهاناچهند MANTHÁNÀ CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۶، ۲۰۳، ۲۰۴
منجاری MAÑJÁRÌ
گربه. ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۹
منجهن MANJHANA
نام یکی از مقام یا شعبه‌های موسیقی.
۴۱۸

منجیرا (مجیرا) MANJÌRÁ

نوعی آلت‌موسیقی هندی شبیه سنج. ۳۶۹، ۴۳۵ ، ۴۴۰

مندتی MANDANTÍ

یکی‌ازمراتب آهنگ‌ششم‌یا DHAIVATA ۳۳۱

مندر MANDRA

مخرج‌آهنگ‌های پست و زیرین ـ ۳۲۹ ، ۳۴۲

مندرکا MAWDIKÁ (MANDRA)

یکی ازمراتب آهنگ اول یا SHAḌJA ۳۳۰

مندل MAṆḌALA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۰

مندل MAṆḌALA

قافیهٔمرکب از دوهجای بلند . ۲۵۹

مندمال MUṆḌAMÀLA

گردنبندی که ازکله‌های سر درست شده باشد . ۳۶۶

مندوك MAṆḌUKA

نوعی‌دوها (رك‌بهمین‌ماده) . ۱۴۹

منسا MANASÁ

خواهش ، آرزو ، امیال. ۲۸۵

منگل MAṄGALA
یکی ازپتر یاگوشه‌های هندول راگ (رك بهمین ماده) . ۳۸۰

منگلاچهند MAṄGALÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۲۳۸

منگلاشتك MAṄGALÀSHTAKA
یکی‌ازپتر یاگوشه‌های دیپك‌راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۶ ، ۴۱۳، ۴۱۷ ، ۴۱۹

منگل گوجری MAṄGALA GŪJARÌ
یکی از فروع (بهارجا) دیپك راگ(مکتب بهرت). ۴۰۶، ۴۱۷

منوهر MANOHARA
نوعی‌چهبی (رك بهمین ماده). ۱۶۴، ۱۶۵

منوهر MANOHARA
اعراب‌سروپ (رك‌بهمین ماده). ۲۵۴

منوهر MANOHARA
یکی ازفروع (بهارجا) دیپك راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۷ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸

منوهر گوری MANOHARA GAURÌ
یکی از راگ‌یا مقامهای ششگانهٔ موسیقی ۴۱۶

منهر MANAHARA
دلربا ، دلبر . ۸۰

منهرن MANAHARAṆA
رك . منهر . ۸۱

منهرن MANAHARAṆA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای بلند. ۹۹

منهرن MANAHARAṆA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۱۲ ، ۲۱۴

منهرنی MANAHARAṆÌ
زن‌دلربا . ۸۱

مو MO
مرا (ضمیر مغعولی اول شخص مفرد). ۲۴۷ ۲۵۹

موتائت‌هاو MOṬṬÁYITA HÀVA
نوعی هاو (رك بهمین ماده) . ۳۱۴

موتی‌دام‌چهند MOTÌ DÁMA CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۶ ، ۲۰۱

مودك‌چهند MODAKA CHANDA
نوعی وزن عروضی. ۱۴۴ ، ۱۷۷

مور MAUR
شکوفه ، مخصوصاً شکوفهٔ انبه. ۳۷۱ ، ۳۷۷

مورچهنا MÚRCHANÀ
وقف میان‌دوسر یاآهنگ‌موسیقی. ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۳۲

موسی
MAUSÍ
خاله. ۲۸۸

مول
MÙLA
هجای بلندی که در آخر قافیه باشد. ۲۴۷-
۲۵۳ ، ۲۵۶

مول
MÚLA
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .
۲۲۹ ، ۲۳۰

مول‌دهر
MÙLADHARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده).
۲۱۴

مولسری
MAULSARÌ
نام‌درختی که گلهای آن‌بسیار خشبواست.
لاتین : MIMUSOPS ELENGI .
۳۷۶

موه
MOHA
فریفتگی، دلکشی، جذابیت. ۶۸

موهاچهند
MOHÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۲۲۸ - ۲۳۰ ، ۲۳۲

موهن
MOHANA
فریبنده، جذاب، دلکش. ۶۸

موهن
MOHANA
هجای‌بلند قبل ازسیام (رك بهمین ماده) .
۲۴۷ ، ۲۵۶

موهناتال MOHANÀ TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۰

موهنی MOHANÌ
دلربا،دلفریب (مؤنث) ۳۵۵

مه MAHÍ
زمین ،ملك. رك : مهی . ۷۲، ۷۳

مهادیو MAHÁDEVA
شیوا ، خدای‌مرگ وافناء . ۱۴ ، ۶۱ ،
۷۹ ، ۲۸۸ ، ۲۹۳ ، ۳۲۳ ، ۳۵۷ ،
۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۵ ،
۳۸۹، ۴۱۵، ۴۳۱، ۴۳۷

مهاسده MAHÁSUDDHA
مقام موسیقی که کاملا بسیط باشد. ۳۳۳،۳۳۴

مهاسنکیرن MAHÁ SAMKÍRNA
نوعی راگ یا مقام موسیقی مرکب .
۳۳۴

مهاور MAHÁVAR
نوعی رنگ قرمز که زنهای هندی بدان‌پای
خودراآرایش می‌کنند . ۲۴۴، ۲۶۸

مهراوت MEHRÀVAT
انوثیت، زنانگی. ۷۶

مهری MEHRÍ
زن. ۷۶

مهی MAHÌ
زمین، ملك، رك:مه. ۷۲، ۷۳

مهی MAHÍ

هجای بلندپس‌ازنیه (رك بهمین‌ماده). ۲۵۲

۲۵۷

مهی‌پت MAHÍPATI

صاحب زمین ، پادشاه، زمیندار ، ملاك :

۷۲

مهیس MAHESA (MAHÍŚA)

صاحب زمین، پادشاه، زمیندار، نام‌شیوا.

۲۷۴ ، ۷۲

مئور MAYÙRA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۸

مئوکه‌دهر MAYÚKHADHARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۰

مئی MAÍ

پسوند . ۸۳

مئی MAYÌ

قافیهٔ مرکب از چهار هجای کوتاه یا بیشتر

ازآن . ۲۵۹

میان‌تان‌سین گوبرهار MIYÁN TÁNSEN GOBARHÁRA

نام یکی از استادان بزرگ موسیقی در

قرن دهم‌هجری. ۴۲۵،۳۶۲،۳۶۱

میان‌چندو MIYÁN CHANDU
نام یکی ازاستادان موسیقی . ۳۶۲

میر MERU
یکی از اسامی هجای کوتاه یالگه . ۸۷
میر = ماترامیر – ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۳۱
۱۳۲

میر MER
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) ۱۶۲

میروی MAIRAVÍ
یکی ازفروع بهیرون راگ (مکتب بهرت).
۴۰۲

میگه MEGHA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۳

میگه راگ MEGHA RÀGA
یکی از راگ یا مقام‌های ششگانه موسیقی
هندی . ۳۶۸ ، ۳۷۷ ، ۳۸۳ – ۳۸۵ ،
۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ ، ۳۹۵ –
۳۹۷ ، ۴۰۰ ، ۴۰۹ ، ۴۱۱ ، ۴۱۷ ،
۴۱۹

میگه‌سیام MEGHA ŚYÁMA
یکی از راگ یا مقام‌های موسیقی‌مخترع
سلطان‌حسین شرقی. ۴۲۴

مین MAYAN
یکی از اسامی هجای بلند . ۸۹

میِن MAINA

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) .

۲۳۰

میواد MEVÀṚA

یکی از پتر یاگوشه‌های مالکوس راگ

(رك بهمین ماده) . ۳۸۰

میه MEH (MENH)

باران . ۲۶۳

میهرا MEHRÁ

بارانك، نم‌نمك. ۷۸

میه‌ری MEHRÌ

کلمهٔمرکب از MEH+RÍ به‌معنی‌ای

باران . ۲۶۳

ن

نات NÁṬA

نوعی مقام یاشعبهٔموسیقی . ۴۱۲، ۴۱۳

نات‌منجری NAṬA MAÑJARÍ

یکی از راگ یا مقام‌های مرکب موسیقی.

= نت‌منجری. ۴۲۰

ناتکی NÁṬIKÌ

یکی ازشعبه‌های نت‌ناراین (مکتب‌سمیشور).

۳۹۴

نار NÁRI

نام‌یکی از افاعیل عروضی شامل سه هجای
کوتاه . ۹۸

ناراآچهند NARAVÀ CHANDA

نوعی وزن عروضی . ۱۴۳ ، ۱۷۰- ۱۷۲

نارد NÁRADA

رك : بهگن . ۱۰۵

نارد NÀRADA

یکی ازحکمای معروف‌هندکه ایجاد موسیقی
را بوی‌نیز انتساب داده‌اند . ۳۵۷ ، ۴۱۶،
۴۲۱

ناس NÁS (NÁŚA)

نفی ، منفی . ۶۵

ناك NÁK

بینی، دماغ . ۲۸۴

ناگ NÀGA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۱۸

ناگ NÁGA

اعراب پاتال چون سیس بدو پیوندد (رك
به‌هر دوماده). ۲۵۸

ناگ‌بانی NÁGAVÁṆÌ

زبان ماران ، زبان عالم سفلی . ۵۱ ،
۳۵۱

ناگ‌دهن NÁGADHUNA
یکی ازپتر یا گوشه‌های هندول راگ (مکتب بهرت) . ۴۰۵ ، ۴۱۶

ناگ‌شبد NÁGASABDA
نوعی راگنی یاشعبهٔ موسیقی . ۳۹۶

ناگر NÁGARA
حرکت سندر (رك بهمین ماده) . ۲۴۴، ۲۵۵

ناهر NÁHARA
شیر، اسد. ۲۴۴

نائك NÁYAKA
نام یکی از افاعیل عروضی که اول و آخر دوهجای کوتاه و در وسط یك‌هجای بلند داشته باشد . ۱۰۰

نایك NÁYAKA
کدخدا، مرد، شوهر، عاشق. ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۲ ، ۲۸۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۴ -- ۳۲۱ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱ - ۳۷۶ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹

نایك NÁYAKA
کسی که درموسیقی وعلوم متعلقه ازحیث اطلاع نظری وعملی استادباشد. ۳۵۸ - ۳۶۱ ، ۴۲۵

نایك‌بکسو NÁYAKA BAKSU
نام یکی از استادن بزرگ موسیقی . ۴۲۵

نایکا NÁYIKÁ

زن ،کدبانو، معشوقه، مطربه. ۲۶۷، ۲۶۸

۲۷۲ ، ۲۹۲ ، ۲۹۷ -۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۵-

۳۱۷ ، ۳۱۹ - ۳۲۱

نایکابهاس NÀYAKÁBHÁSA

نوعی‌مرد . ۳۲۱

نایکی کانهرا NÁYAKÌ KÁNHARÁ

یکی از راگ یامقام‌های مرکب موسیقی.

۴۲۵

نایکی کلیان NÁYAKÌ KALYÁṆA

یکی‌از راگ یامقامهای مرکب موسیقی .

۴۲۵

نایندی تال NÀNDÍ TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۵۵

نایو NAÀYO

نیامد ، نیامدی ، نیامدم (مذکر). رك :

آیو . ۵۸

نبین NAVÌNA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۴

نپنسك‌لنگ NAPUṂSAKALIṄGA

خنثی، اسمی‌که نه‌مذکر باشد و نه‌مؤنث .

۶۲

نت — NIT

همواره، همیشه . ۲۸۴

نت — NAṬI

یکی از شعبه‌های دیپك رگ (رك بهمین ماده) . ۳۷۵ ، ۳۹۶ ، ۴۱۱ ، ۴۱۷ - ۴۲۰

نت‌منجری — NAṬA MAÑJARÌ

یکی‌از فروع (بهارجا)میگه‌راگ (مکتب بهرت). ۴۱۰

نت‌ناراین — NAṬA NÁRÁYAṆA

یکی از پتر یا گوشه‌های میگه راگ (رك بهمین‌ماده). ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷ ، ۴۱۸

نت‌ناراین — NAṬA NÁRÁYAṆA

یکی ازپتریا گوشه‌های دیپك‌راگ (مکتب بهرت). ۴۰۶ ، ۴۲۰

نت‌ناراین (راگ) — NAṬA NÀRÁYAṆA (RÁGA)

یکی ازراگ یامقام‌های ششگانهٔ موسیقی هندی طبق مکتب کل‌نات وسمیشور -- ۳۸۴ ، ۳۸۵، ۳۸۸-- ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵

نت‌همیر — NAṬA HAMMÌRA

یکی‌ازشعبه‌های نت‌ناراین (مکتب سمیشور). ۳۹۴

نچهترپت NAKSHATRA PATI

پادشاه ستارگان، ماه. ۷۲

ندان NIDÁN

علت اولیه، شکل‌اولیه، جوهر، علت مرض.

۲۷۸

نده NIDHI

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۱۷

نده NIDHI

نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۱

ندهن NIDHANA

جان‌سپردن نایکا درفراق نایك. ۳۱۶

نر NIR

پیشوند نفی. ۷۱

نر NARA

مرد، مذکر. ۷۳

نر NARA

نوعی دوها (رك‌بهمین ماده) . ۱۵۰

نر NARA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده). ۱۶۴

نربهو NIRBHAYA

بی‌خوف، ناترس. ۷۱

نرپت NARAPATI

پادشاه، سرور، رئیس‌مردم. ۷۲

نرت NRITYA

رقص. ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۳۷

نرت‌آدهیای NRITYA ADHYÁYA

فن‌رقص، بخش رقص. ۳۲۴، ۴۳۷

نرك NARAKA

جهنم، دوزخ. ۲۸۳

نرمسجو NARMA SACIVA

نوعی‌مرد . ۳۲۰

نرند NARENDRA

خداوند و سرور مردم ، پادشاه . ۷۳

نرند NARENDRA

نام‌یکی ازافاعیل عروضی که اول و آخر
دو هجای‌کوتاه و در وسط یك هجای بلند
بلند داشته باشد . ۱۰۰

نرهر NARHAR (NARAHARI)

خدای ویشنو یاپروردگار. خدایی‌که در
شخص اوشکل آدم و شیر جمع شده بود .
۲۴۲ ، ۲۴۳

نسار NIḤSÁRA

نوعی‌خوانندهٔ بد. ۳۴۲

نساکر NIŚÁKARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۱

نس‌پت NISÀ PATI

رئیس‌شب، ماه. ۷۲

نسچر NIŚICARA

جن، دیو، شب گرد، دزد، راهزن. ۸۳

نسنك‌تال NIḤSAṄKA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی.
۴۵۱

نسنگ‌لیل‌تال NIḤSAṄKALÍLA TÀLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی.
۴۵۲

نشته NASHṬHA (NASHṬA)

پوشیده، قایم. ۱۱۰، ۱۱۱

نکشت NAKISHṬA (NAGESHṬA)

سرورکوهها. ۲۴۵، ۲۵۵

نکشت NAKISHṬA (AKLIṢṬA)

یکی‌از عیوب قافیه. ۲۶۱

نکشت NIKRISHṬA

پست‌ترین‌نوع خواننده. ۳۳۸، ۳۴۷

نکشت‌برند NIKRISHṬA VRINDA

رك: ادهم‌برند. ۳۴۷

نکهاد NISHÀDA

هفتمین آهنگ ازآهنگهای شعبهٔ هندی.
۳۲۶–۳۲۹، ۳۳۲، ۳۷۱، ۳۷۵

نکهنگ NIKHAṄGA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) . ۲۲۵

نگ NAGA

کوه . ۲۶۰

نگرجادهیوسان NIGÌRIYÁDHYAVA SÁNA

استعارهٔ مطلقه . ۲۷۵، ۲۷۶

نگن NAGAṆA

نام یکی ازافاعیل عروضی دارای سه هجای کوتاه . ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ – ۱۰۹ ، ۱۸۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۹ ، ۲۲۸ ، ۲۳۶

نگن NAGNA

نوعی‌موها چهند (رك‌بهمین ماده) . ۲۲۹، ۲۳۲

نگن‌دوکهن NAGNA DOSHA

تنافرالحروف . ۲۸۹

نلج NILAJJ (NIRLAJJA)

بی‌شرم، بیحیا، رك: لج، لاج . ۶۶

نمات‌برل‌پلتا NIMÁT VIRALA PALAṬÀ

نوعی‌صناعت مقلوب بعض . ۲۸۴، ۲۸۵

نمات‌سرب‌پلتا NIMÀT SARVA PALAṬÁ

نوعی‌صناعت‌مقلوب. ۲۸۳، ۲۸۴

نمیلك NIMÍLAKA

نوعی خوانندهٔ بد . ۳۴۵

نند NANDA

نام یکی ازافاعیل عروضی شامل یك هجای هجای بلند ویك‌هجای کوتاه . ۹۸

نند NANDA

یکی از پتریا گوشه‌های مالکوس راگ (رك بهمین‌ماده) . ۳۸۰، ۳۹۶

نندن‌تال NANDANA TÁLA

نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی .

نترتهك NIRARTHAKA

رك: مرتك‌دوکهن . ۲۸۹

نواری NIVÁRÌ

نوعی‌یاسمن، نام‌رسم‌الخطی که در نیپال‌رایج بوده است . ۲۵۱

نواس NAVÀSA

فرزنددختر، نوه . ۲۸۳

نورس NAVARASA

رس‌های نه‌گانه ،کیفیات نهگانهٔ انسانی چون عشق و خوف و شجاعت و غیر آن ۲۶۵ ، ۲۹۷

نورنگ NAVARAṄGA

نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۶۴

نون NON̊
پسوند مصدری. ۷۵

نونیت NAVANÌTA
حرکت کیس (رك بهمین ماده) . ۲۵۵

نوهار (سبحان خان) NAUHÁR
نام یکی ازاستادان موسیقی هند. ۳۶۱

نئودها NAVOḌHÁ
نوعی زن . ۲۹۹

نیا NYÁYA
عدل، انصاف، مساوات. ۲۸۲

نیای اگم بروده دوکهن NYÁYA AGAMA VIRODHA DOSHA
یکی ازنقایص ادبی . ۲۹۶

نیپی NIYA PRIYA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه. ۹۷

نیل NÌLA
نوعی دوها (رك بهمین ماده) . ۱۵۱

نیل من NÌLAMAṆI
نوعی دندك نباها (رك بهمین مـاده) . ۲۱۷

نین NAINA (NAYANA)
نوعی موها چهند (رك بهمین ماده) . ۲۳۲

نینْد NÌṄD

خواب. ۷ ، ۱۲، ۱۴۲

نیور NEUR (NÚPURA)

یکی از اسامی هجای بلند یا گورو . ۸۸

نیؤر NEVARA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .

۲۲۳

نیه NEHA

هجای کوتاه در آخر قافیه، روی. ۲۴۱ ، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳

و

وا VÁ

ضمیر اشارهٔ مفرد، آن. ۶۳، ۶۹، ۲۴۷

وا VÁ

پسوند تصغیر. ۷۸

وار VÀR

پسوند فاعلی. ۷۴

واه VÁHI

اورا (ضمیر مفعولی سوم شخص مفرد) .

۶۹

وای VÀYU

خدای باد که یکی از واضعین موسیقی محسوب می‌شود. ۳۵۷

ونت VANTA

پسوند. ۷۱

ه

هاتکی چهند HÁTAKÌ CHANDA

نوعی وزن عروضی. ۱۴۵، ۱۹۴

هار HÁRA

پسوند. ۸۱

هار HÀRA

یکی از اسامی هجای بلندیا گورو. ۸۹

هار HÁRA

نوعی چهپی (رک بهمین ماده). ۱۶۴

هار HÁRA

نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده). ۲۲۳

هار HÀRA

گردن‌بند. ۳۷۲- ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷

هاس‌رس HÀSYA RASA

حالت خنده و شوخی وخوش‌طبعی. ۲۶۶، ۲۶۷

هاو HÁVA
اظهاراحساسات عاشقانه ازطرف‌زن درحالت وصال . ۳۱۲

هاها HÀHÁ
نام یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۸

هتو HITÚ
رك: سکهی. ۳۱۸

هته HATTHA
نام‌یکی ازافاعیل عروضی شامل دوهجای کوتاه ویك‌هجای بلند. ۹۹

هر HARA
پسوند. ۸۰

هر HARA
نام یکی از افاعیل عروضی شامل‌دو هجای کوتاه . ۹۷

هر HARA
نام یکی ازافاعیل عروضی دارای سه هجای بلند . ۱۰۲

هر HARI
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۹

هر HARA
نوعی چهپی (رك بهمین ماده) . ۱۵۹

هر HARA
نوعی دندك نباها (رك بهمین ماده) .
۲۲۵

هر HARA
شیوا ، مهادیو ، شنکر، یکی از خدایان سه‌گانهٔ هندوان که مسئول مرگ وتخریب وافناءست . ۳۶۶

هر HARI
کریشنا. ۳۶۶

هر HARU = نر - ۱۶۴

هرتا HARTÀ
پسوند. ۸۱

هرسنکهاناچهند HARASANKHÁNÁ CHANDA
نوعی وزن عروضی . ۱۴۵، ۲۰۰

هرسنگار HARA SIN̊GÁRA
یکی ازشعبه‌های میگه‌راگ(مکتب سمیشور). ۳۹۴

هرکه HARKHA (HARSHA)
یکی از پتریا گوشه‌های بهیرون راگ (رك بهمین‌ماده) . ۳۷۹، ۴۰۱، ۴۱۷

هرنه‌تات HIRAN̥YA NÀTHA
یکی ازشعبه‌های موسیقی . ۳۹۶

هست HASTA
دست . ۲۸

هستن HASTAN
ماده‌فیل . رك: هستنی. ۲۶۱

هستنی HASTINÌ
ماده‌فیل . ۶۰

هسن HASAN
خنده، خنده‌کردن . ۲۶۱

همال HIMÀLA
یکی از پتر یا گوشه‌های دیپك راگ (رك بهمین‌ماده) . ۳۸۲

همکر HIMAKARA
نوعی دندك‌نباها (رك بهمین ماده). ۲۱۵

همیر HAMMÌRA
یکی ازگوشه‌های سری‌راگ = گوند .
۴۱۴ ، ۴۱۲ ،۳۸۲

همیر HAMMÌRA
یکی از فروع (بهارجا) دیپك راگ (مکتب بهرت). ۴۰۷، ۴۱۸، ۴۲۰

همیرنات HAMMÌRA NÀṬA
یکی‌ازراگ‌یا مقام‌های‌مرکب موسیقی. ۴۱۲

هندول HIṆḌOLA
= هندولی . ۳۹۲

هندول‌راگ HINDOLA RÁGA
یکی از راگ یامقام‌های ششگانهٔ موسیقی هندی . ۳۶۶ ، ۳۷۲ ، ۳۸۰ ، ۳۸۹ ،
۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰ ،۴۲۲

هندولا HIṆḌOLÁ
مهد؛ گهواره . ۳۶۷

هندولی HIṆḌOLÌ
یکی از شعبه‌های بسنت راگ (مکتب سمیشور) . ۳۹۱

هنساچهند HAṂSÀ CHANDA
نوعی وزن‌عروضی. ۱۴۴، ۱۸۰

هنس‌تال HAMSA TÁLA
نوعی تال یا واحد آهنگ موسیقی . ۴۴۹
هنومان HANUMÁNA
یکی ازخدایان هندوئی که مکتبی درموسیقی
بوی انتساب دارد . ۳۲۳، ۳۵۶
هنومان‌مت HANUMÁN MATA
مکتب هنومان درموسیقی هندی . ۳۲۳،
۳۲۴ ، ۳۵۶ ، ۳۶۲ ، ۳۶۵ ، ۳۸۴ ،
۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۵– ۳۹۷
هنونت HANUMANTA
رك : هنومان. ۳۲۳، ۳۵۶، ۴۱۵
هنونت‌مت HANUMÁN MATA
رك : هنومان مت . ۳۲۳
هو HO
حرف‌ندا. ۷۰
هونهار HONAHÁR
شدنی، سزاوار شدن، شایسته . ۸۱
هوهو HÚHÙ
یکی از واضعین موسیقی . ۳۵۸
هی HE
حرف‌ندا. ۶۹
هیر HÍRA
نام یکی از افاعیل عروضی که اول دو هجای
بلند وسپس یك‌هجای کوتاه داشته باشد. ۱۰۲
هیر HÌRA
نوعی‌چهپی (رك بهمین‌ماده) = هار– ۱۶۴

هیرچهند HÌRA CHANDA
نوعی وزن‌عروضی . ۱۴۴، ۱۸۲

هیرمن HÍRAMAN
نوعی‌دندك نباها (رك‌بهمین ماده). ۲۱۷

هیلاهاو HELÁ HÁVA
نوعی‌هاو (رك بهمین‌ماده) . ۳۱۳

هیم‌رت HEMARITU
فصل زمستان هند. ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۶ ،
۳۷۷ ، ۳۹۵

هین HÍNA
یکی از عیوب قافیه . ۲۶۰

هین‌رس‌دوکهن HÌNA RASA DOSHA
عدم مطابقت کلام بامقتضای حال . ۲۹۰

ی

یا YÀ
ضمیر اشارهٔ مفرد، این. ۶۳، ۲۶۷

یگن YAGAṆA
نام یکی از افاعیل عروضی که به ترتیب
دارای یك‌هجای کوتاه و دو هجای بلند باشد.
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷- ۱۰۹، ۱۹۹، ۲۰۰،
۲۳۲ ، ۲۳۵

مصطلحات فارسی و عربی

« آ ـ الف »

آوازه ۴۲۸

آهنگ ۳۴۹

آهنگ و نغمه ۳۲۴ ، ۳۲۵

ازمنهٔ ثلثه ۵۴

اسم ۵۳

اسمای اشارت ۶۳

اشکال همزه ۴۷

اصفهان (اصفهانك) ۴۲۶ - ۴۲۸

اصلی ۴۲۹

اصول ۴۳۰

اعتدال ۴۲۹

اعراب ۳۳

اغانی ۳۵۶

اغراق ۲۷۴

القاب قافیه ۲۵۸

امر حاضر ۵۹

امرغایب ۵۹

اوج ۴۲۸ ، ۴۳۰

اوج کمال ۴۲۹

ایطاء ۲۶۰، ۲۹۴

ایطای جلی ۲۶۱

ایطای خفی ۲۶۰

« ب »

باخریز ۴۳۳

بحر ۴۳۰

بحراذفر ۴۳۰

بحرارصد ۴۳۰

بحر ترکضرب ۴۳۰

بحرتقارب مثمن سالم ۲۰۰

بحر ثقیل ۴۳۰

بحر چنبر ۴۳۰
بحر چهارضرب ۴۳۰
بحر خفیف ۴۳۰
بحردرافشان ۴۳۰
بحردور ۴۳۰
بحردویك ۴۳۰
بحررجزمثمن سالم ۱۹۶
بحررمل ۴۳۰
بحرضرب‌الفتح ۴۳۰
بحر شعر ۱۴۱
بحرفاخته ۴۳۰
بحرکامل مجرد ۱۹۸
بحرکمال ۴۲۹
بحرماتین ۴۳۰
بحرمتدارك مثمن سالم ۱۸۹
بحرمتدارك مسدس‌مقطوع ۳۸۶
بحرمخمس ۴۳۰
بحر نیم‌ثقیل ۴۳۰
بحرهزج ۴۳۰
بزرگ ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۲۹
بسته‌نگار ۴۲۹ ، ۴۳۰
بوسلیك ۴۲۶ ، ۴۲۸
بهارنشاط ۴۲۹
بیات ۴۲۹
بیات‌ترك ۴۲۹
بیات‌گردانیه ۴۲۹
بیاتی ۴۲۷
بیان‌مکرر ۲۹۴

« پ »

پنجگاه ۴۲۷
پهلوی ۴۲۹

« ت »

تجاهل عارف ۲۷۴
تجنیس‌تام ۲۷۳
ترانه ۳۵۳ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰
ترکی‌ضرب (رك بحر ضرب ترك) ۴۳۰
ترکیب‌اضافی ۶۴
تشبیه ۲۶۹
تصانیف (تصنیف) ۳۴۹
تصغیر ۷۸
تعقیدلفظی ۲۹۵
تعقیدمعنوی ۲۹۱
تقطیع شعر ۱۴۱
تنافرالحروف ۲۸۹

« ج »

جمالی ۴۲۹
جمع ۶۲

« چ »

چارگاه ۴۲۸

چهارگاه ۴۳۰

« ح »

حاجب ۲۶۳
حجاز ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸
حرف(حرف‌اضافه) ۵۳
حرف موقوف ۳۷
حرکات وسکنات قافیه ۲۵۴
حروف تهجیهٔ‌هندیه ۶
حسینی ۴۲۲ ، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸
۴۳۰
حصار ۴۲۷
حیران ۴۲۹
حیرت ۴۲۹

« خ »

خنثا ۶۲
خواننده ۳۲۶
خیال ۳۵۳، ۳۵۹

« د »

دایره ۴۳۰
دلبر ۴۲۹
دوگاه ۴۲۲ ، ۴۲۶ ، ۴۳۰

« ذ »

ذکری ۳۵۴

« ر »

راست ۴۲۵ ، ۴۲۷، ۴۲۸
ردالعجز علی‌الصدر ۲۸۲
ردیف ۲۶۲
رکب ۴۲۷، ۴۲۹
روح‌افزا ۴۲۹
روی عراق (رک‌مخالف) ۴۲۷
رهاوی ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۹

« ز »

زابل ۴۲۸، ۴۳۰
زن‌دلاله ۳۱۷
زنگوله ۴۲۶، ۴۲۸ ، ۴۳۰
زیلف ۴۲۲

« س »

سازگیری ۴۲۱
سجع ۱۴۱ ، ۲۷۷
سرپرده ۴۲۲
سرفراز ۴۲۹
سلمك ۴۲۸
سواره۴۲۹
سه‌گاه ۴۲۷،۴۳۰

« ش »

شعبه (موسیقی) ۴۲۶
شهری ۴۲۹
شهناز ۴۲۹

« ص »

صبا ۴۲۸
صفا ۴۲۹
صنایع و بدایع شعری ۲۶۵
صنعت‌کلام و شعر ۲۷۱
صنم ۴۲۳

« ط »

طرب‌انگیز ۴۲۹

« ع »

عاشقی و معشوقی ۵ ، ۲۹۷
عراق ۴۲۱ ، ۴۲۶ -- ۴۲۸ ، ۴۳۰

عشاق ۴۲۲ ، ۴۲۶ ، ۴۲۸، ۴۳۰
عشیران ۴۲۸ ، ۴۲۹
عکس وطرد ۲۸۰
علم ۶۰
علم بدیع وبیان ۵، ۲۶۵
علم حکمت ۳۴۸
علم‌عروض ۵، ۳۵، ۸۴
علم‌عروض و قوافی ۴۳۸
علم قوافی ۵، ۲۳۹
علم قیافه ۵
علم‌لغت ۳۴۸
علم‌معرفت اقسام زن و مرد ۵
علم موسیقی ۵، ۳۲۲
علم نحو وصرف ۳۳
عیب‌شعر وکلام ۲۸۷
عیب‌قافیه ۲۵۹

« غ »

غارا ۴۲۱
غریب ۴۲۹
غزال ۴۲۸، ۴۲۹
غمزاد ۴۲۹
غنم ۴۲۲
غنه (نون‌غنه) ۳۷

« ف »

فاعل ۵۸
فرغن ۴۲۲
فرودست ۴۱۵، ۴۲۳
فصاحت وبلاغت‌کلام ۲۶۵
فعل ۵۴
فعل‌حال ۵۵
فعل‌حال و استقبال (مثبت) ۵۸
فعل‌حال و استقبال (منفی) ۵۸
فعل‌ماضی ۵۴
فعل‌ماضی لازمی ۵۴
فعل ماضی متعدی ۵۵
فعل ماضی مثبت ۵۷
فعل مستقبل ۵۶
فقره ۳۴۹

« ق »

قافیه ۸۷، ۲۳۹
قافیهٔ سجع ۱۴۱
قافیهٔ‌شایگان ۲۶۱، ۲۹۴
قافیهٔ‌معمول ۲۶۴
قلب ۲۸۲
قلب بعض ۲۸۴
قلب مستوی ۲۷۸
قوال ۳۵۹
قول ۳۵۳ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰

« ك »

کلام ۶۴

کلمه ۵۳
کوچك ۴۲۶ - ۴۲۸

« گ »

گردانیه ۴۲۸
گلستان ۴۲۹
گوشت ۴۲۸
گوشه (موسیقی) ۳۲۴، ۴۲۹

« ل »

لف ونشرمرتب ۲۷۴
لف ونشر مشوش ۲۹۲

« م »

ماده ۴۲۹
ماهورا ۴۲۸
مایشبه‌المدح والذم ۲۸۷
مایه ۴۳۰
مبالغه ۲۷۴
مبرقع ۴۲۷
محیر ۴۲۱ ، ۴۲۶
مخالف (رك روی عراق) ۴۲۷ ، ۴۳۰
مراتب آهنگ ۳۲۹
مذکر ۶۰
مشبه ۲۶۹
مشبه‌به ۲۶۹
مصراع ۸۷ ، ۱۴۱ ، ۲۳۹
مصنف ۳۴۸
معتدله ۴۲۹
معنوی ۴۲۹
مغلوب ۴۲۷، ۴۳۰
مفعول ۵۸
مقام (موسیقی) ۳۶۳، ۴۲۵
متدار تلفظ ۳۳
موافق ۴۲۲ ، ۴۲۳
مؤنث ۶۰
مؤنث‌سماعی ۶۱

« ن »

نشاپورك ۴۲۷، ۴۳۰
نشید ۳۴۰ ، ۳۴۹
نفی ۶۵
نگار ۴۲۹
نوا ۴۲۶، ۴۲۸ - ۴۳۰
نوروز ۴۲۸
نوروز خارا ۴۲۸
نوروزعجم ۴۲۶، ۴۳۰
نوروز عرب ۴۲۶
نهاوندك ۴۲۹ ، ۴۳۰
نهفت ۴۲۷
نیریز ۴۲۳، ۴۲۷

نیریز صغیر ۴۳۰
نیریزکبیر ۴۲۹، ۴۳۰

« و »

وصال ۴۲۹
وقف ۱۴۱

« ه »

همایون ۴۲۷

« ی »

یمن ۴۲۲

فهرست زبانها

زبان پنجابی ۳۵۳
زبان پوربی ۳۵۳
زبان چارنی ۳۵۴
زبان‌خیرآبادی ۳۵۳
زبان راجپوتی ۳۵۴

اسامی کسان

ابوالظفر محی‌الدین محمد اورنگزیب
پادشاه عالمگیر ۳
اکبر پادشاه = جلال‌الدین محمداکبر
۳۶۱
امیر خسرو دهلوی ۳۵۳ ، ۳۵۹ ،
۳۶۰ ، ۴۱۵ ، ۴۲۱ .
بهاءالدین‌زکریا ملتانی ۴۲۴
جلال‌الدین محمداکبر ۳۶۱
حسن‌خان‌پتنی ۳۶۲
سجان (سبحان)خان نوهار ۳۶۱
سلطان‌بهادر گجراتی ۴۲۵
سلطان‌حسین شرقی ۳۵۳، ۴۲۳
سلطان علاءالدین ۳۵۹
شیخ‌بنجو ۳۶۲
شیخ‌خضر ۳۶۲
شیخ‌محمد غوث گوالیاری ۳۶۱
شیخ‌نظام‌الدین ۳۵۹
صورت‌سین ۳۶۲
عالمگیر (رك‌اورنگزیب) ۳
عرش‌آشیانی = جلال‌الدین محمداکبر
۴۲۵
فخرالدین‌محمد ۳
قاضی‌محمود ۳۵۴
محمداعظم ۵
ملااسحاق ۳۶۲
میان‌داؤد ۳۶۲
میرزاخان ۳
میرزا عاقل ۳۶۲

فهرست اماکن

برج ۳۵۴
جونپور ۳۵۳، ۴۲۳
چنوار ۳۵۴
دهلی ۳۵۹
گجرات ۳۵۴
گوالیار ۳۵۴
مدینه ۳۶۱

اوزان هندی با افاعیل عروضی فارسی

که در تحفة‌الهند آمده است

۱) فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن فاع
۲) مفتعلن متفاعلن مفتعلن فع‌لان
۳) مفعولن فعلان مفعولن مستفعلن
۴) مفتعلن فعلان مفتعلن مس‌تف‌علان
۵) مفتعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع
۶) مفعول فاعلن فاعلن مفتعلن مستفعلن
۷) مفعولن فع‌لان مفعولن مستفعلن
۸) مفعولن فع مستفعلن مفعولن مستفعلن
۹) متفاعل مفعول فعولن مفتعلن فع
۱۰) مفعول فاعلن فاعلن متفاعلن مستفعلن

(رکن چهارم ممکن است مفاعلین یا مفاعلتن باشد)

۱۱) مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
مفاعلن

۱۲) فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
مفاعلن

۱۳) مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
فعول

۱۴) مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

۱۵) فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

۱۶) فاعلن مفاعلن مفاعلن فعول

۱۷) مفاعلن مفاعلن

۱۸) فاعلن مفاعلان

۱۹) مفتعلن مفعول فعولن مفتعلن مفعول فعولن

۲۰) مفتعلن مفعول فعولن مفتعلن مفعول فعولان

۲۱) مفتعلن مفعول فعول مفتعلن مفعول فعل

۲۱) مفتعلن فعلات فعولن فاعلن

۲۲) مفتعلن مفعول فعولن

۲۳) مفتعلن فعلات (فعِلات) فعولن

۲۴) مفعولن فعلاتن فع

۲۵) فعِلن فعلاتن فع

۲۶) مفتعلن فعِلان (فعلان)

۲۷) مفتعلن فع

۲۸) مفتعلن

۲۹) مفتعلن مفعول فعولن فاعلن

۳۰) فعلاتن فع مفتعلن مفعول فعولن فاعلن

۳۱) مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن

۳۲) مفتعلن مفعولن فاع

۳۳) فعِلن فعِلن فعِلن فعِلن فعِلن فعِلن فعِلن فعِلن

۳۴) فعِلن فعِلن فعِلن فعِلن

۳۵) فعلن فعلن فعلن فعلن فع
۳۶) فعلن فعلن فعلن فع
۳۷) فعلن فعلن
۳۸) فعلن فعلن فع
۳۹) فعلن فعلن فعلن (فعلن)
۴۰) فعلن فعلن مفاعلن
۴۱) فعلن فعلن مفتعلن
۴۲) فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلاتن
۴۳) فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فع
۴۴) فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن
۴۵) فاعلن فاعلن
۴۶) فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
۴۷) مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
۴۸) فاعلن مفاعلن
۴۹) فاعلاتن
۵۰) مفتعلن فعلن
۵۱) فعولن
۵۲) فعلتن
۵۳) مفاعیل مفعول فاعلن
۵۴) فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن
۵۵) فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع
۵۶) فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع
۵۷) فعلن فعلن فعلن فعلن
۵۸) فعلن فعلن
۵۹) متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

۶۰) مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
۶۱) متفاعلن متفاعلن متفاعلن فعلات
۶۲) متفاعلن متفاعلن
۶۳) مستفعلن مستفعلن
۶۴) متفاعلن فعلان
۶۵) مستفعلن فاعلاتن فعولان
۶۶) فعولن فعولن فعولن فعولن
۶۷) فعولن فعولن
۶۸) مفاعلتن فعلن فعلاتن مفتعلن فعلن فعلاتن
۶۹) مفاعلتن فعلن فعلات
۷۰) مفاعلن فعلات
۷۱) مفاعلن
۷۲) مستفعلن فاعلاتن مفاعیل
۷۳) مفعول مفعول مفعول مفعول
۷۴) مستفعلن فاع
۷۵ مفعول مفعول
۷۶) مستفعلن فع
۷۷) مفتعلن فعلاتن فعلن (فع‌لن)
۷۸) مفاعلن فعلن (فع‌لن)
۷۹) مفتعلن فع
۸۰) مفاعلتان
۸۱) متفاعلان
۸۲) مفعول فعولن مفعولن فع مفتعلن فعلاتان
۸۳) فعلاتن مفعولن مفعولن مفتعلن فعلاتن فع
۸۴) مفعول فعولن مفعولن فع مفتعلن فعلاتان
۸۵) فعلاتن مفعولن مفعولن مفتعلن فعلاتن

۸۶) مفتعلن فعلن فعلاتن فاعلن
۸۷) مفعول مفاعلتن فعول
۸۸) مفتعلن فعلن فعلاتن
۸۹) مفتعلن فعلن فعلن فع
۹۰) فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن
فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع
۹۱) فعلن فعلن فعلن فعلن فاعلتن فع مفاعلن فع
۹۲) فع‌لن فع‌لن فاعلن فع‌لن فع‌لن فاعلن
۹۳) مفتعلن متفاعلن مفتعلن متفاعلن (مستفعلن)
۹۴) مفاعیل فاعلن
۹۵) متفاعلن
۹۶) مفاعلتن فعلن فعلن
۹۷) فعلاتن مفاعلن
۹۸) فعلاتن فعلن
۹۹) فعلن فعلن فعلن فعلن فع
۱۰۰) متفاعلن مستفعلن
۱۰۱) مفاعلتن فعلن فعلن
۱۰۲) مفاعلتن
۱۰۳) فعلن فعلن
۱۰۴) مفتعلن منعول فعل
۱۰۵) فعلاتن فعلاتن

فهرست منابع و مآخذ

۱ ـ منابع فارسی و اردو:

آب کوثر تالیف دکتر شیخ محمداکرام ، لاهور، ۱۹۷۱ میلادی ، چاپ‌هشتم (اردو) .

آج کل (مجلهٔ ماهیانهٔ اردو) شمارهٔ مخصوص ، دهلی ، اوت ۱۹۵۶ میلادی .

آئین اکبری تالیف ابوالفضل ، ترجمهٔ انگلیسی ازبلاخمن ، دهلی ، ۱۹۶۵ میلادی .

پرشین - سانسکریت گرامر (دستور سانسکریت بفارسی) مؤلفه دکتر سی .کنهن راجه، دهلی‌نو.

ترجمان‌البلاغه ، تصنیف محمدبن‌عمرالرادویانی ، تهران ، ۱۳۳۹ خورشیدی .

خزینة‌الاصفیاء ، تالیف غلام سرور لاهوری ، جلد اول ، مطبع نول کشور، کانپور .

خلاصة‌العیش عالمشاهی تالیف روشن الدوله رستم جنگ ظفر خان (خطی) .

رودکوثر تالیف دکترشیخ محمداکرام، لاهور، ۱۹۷۰ میلادی، چاپ پنجم، (اردو) .

سراکبر ، ترجمهٔ او پانیشاد از شاهزاده محمد داراشکوه ، تصحیح و تحشیه دکتر تاراچند و آقای سیدمحمدرضا جلالی نائینی ، تهران ، ۱۳۴۰ شمسی .

شعرالعجم، تالیف علامه‌شبلی نعمانی، ج۱ ، چاپ اعظم گر.

صناعات ادبی، تالیف استاد جلال‌الدین همائی،تهران، چاپ علی‌اکبر علمی .

فارسی ادب‌بعهد اورنگزیب (ادبیات‌فارسی‌درهنددر دورهٔاورنگزیب) تالیف دکترنورالحسن انصاری، دهلی، ۱۹۶۹ میلادی (اردو) .

فرهنگ اصطلاحات‌کشاورزی ، تالیف‌ابوالحسن گونیلی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷ شمسی .

فرهنگ‌گیاهی، تالیف حسین‌علی بهرامی، جلد اول ، تهران ۱۳۲۹ شمسی .

قواعدکلیهٔ بهاکها (بخشی از مقدمهٔ تحفةالهند) تصنیف میرزاخان ابن‌فخرالدین محمد، به‌تصحیح م . ضیاءالدین،کلکته، ۱۹۳۵ میلادی .

قواعدکلیهٔ بهاکها ، مصنفه، میرزاخان‌ابن فخرالدین محمد، ترجمه سیدمسعود حسن رضوی‌ادیب، لکنهو ، ۱۹۶۸ میلادی، (اردو) .

مرآةالعالم، تالیف بختاورخان (خطی) .

المعجم فی‌معاییرالاشعارالعجم‌تالیف شمس‌الدین محمدبن قیس‌الرازی، تصحیح‌استاد مدرس رضوی، تهران،کتابفروشی تهران .

مقالات شبلی (شبلی نعمانی) ، جلد دوم ، چاپ اعظم گر ، ۱۹۶۴ میلادی .

وزن شعر فارسی تالیف دکتر پرویز ناتل خانلری ، تهران ، بهمن ۱۳۳۷ خورشیدی .

۲ ـ منابع هندی و سانسکریت و انگلیسی :

Bharatiya Ārya Bhāsha Aur Hindī by Sunitikumar Chatterjī, Delhi, 1957 (Hindi).

Brihat Hindī Śabdakośa by Kalika Prasad and others, Benaras.

The Cambridge History of India, Vol. III. ed. Lt. Col. Sir Wolseley Haig, Delhi, 1958.

Vol. IV ed. Sir Richard Burn, Delhi, 1957.

Catalogues

Abdul Muqtadir,

Catalogue of the Persian and Arabic Manuscripts in the Oriental Library at Bankipore by Maulvi Abdul Muqtadir, Calcutta, 1908-1933.

Ethe, H.

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodlien Library by Hermann Ethe, Parts I, II, Oxford, 1889-1930.

Ethe, H.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office by Hermann Ethe, Vols, I, II. Oxford, 1903-37.

Rieu, C.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British

Museum by Cherles Rieu, Ph. D. Vol. I, III, London, 1879-83.

Ross, E. D.

A Catalogue of two Collections of Arabic and Persian MSS, in the India Office Library by E. Denison Ross and E. G. Browne, London, 1902.

A Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English by John T. Platts, Oxford, 1968.

A Grammar of the Braj Bhakha by Mirza Khan, Tr. by M. Ziauddin, Calcutta, March, 1935.

Hindi Sahitya Ka Itihas by Ram Chend Shukla, Beneras.

Natya Sastra of Bharata, Gaekwad Oriental Series, Series, Baroda.

Persian-English Dictionary by F. Steingass, London, 1957.

A Sanskrit-English Dictionary by Sir Monier Monier-Williams, Oxford, 1951.

Siddhanta Kaumudi by Bhattoji Dixit.